

سنگ قدیم

بزرگوار

جلد (۴)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طهران قدیم

نویسنده:

جعفر شهری

ناشر چاپی:

معین

فهرست

| | |
|----|--|
| ۵ | فهرست |
| ۲۲ | طهران قدیم جلد ۴ |
| ۲۲ | مشخصات کتاب |
| ۲۲ | فهرست |
| ۳۱ | ماههای شوال - ذی القعدة - ذی الحجه |
| ۳۲ | اشاره |
| ۳۳ | اسامی و القاب ماههای قمری |
| ۳۳ | اشاره |
| ۳۴ | احکام گرفتن ماه و خورشید در ماهها |
| ۳۵ | محرمنامه |
| ۳۵ | اثرات خواب در شبهای ماه |
| ۳۶ | ایام نحس سال |
| ۳۶ | احکام ناخن گرفتن و سر تراشیدن |
| ۳۷ | تحریک رغبت زنان با شناخت ایام ماه قمری از قول حکما |
| ۳۸ | و نیز بدترین ایام مجامعت |
| ۳۸ | بهترین ایام جماع نقل از روایات و ائمه اطهار |
| ۳۹ | احکام جزّاحی از قول منجمین |
| ۳۹ | احکام خون گرفتن |
| ۴۰ | تعلیم و تربیت |
| ۴۰ | اشاره |
| ۴۰ | انسانهایی که مسخ شده‌اند؟! |
| ۴۱ | سخنان حیوانات |
| ۴۱ | مکروهات و دستورات |

| | |
|----|----------------------------------|
| ۴۲ | دستور - ادب - اخلاق |
| ۴۴ | ماههای شمسی |
| ۴۵ | اشاره |
| ۴۵ | صحنه‌ای از پس پرده سیاست!؟ |
| ۴۶ | اشکال و اسامی ماههای عربی |
| ۴۶ | اشاره |
| ۴۶ | گردش سالها و اثرات |
| ۴۷ | احکام سالها |
| ۴۸ | ماههای فارسی |
| ۴۸ | اشاره |
| ۴۹ | حروف ابجد |
| ۵۰ | فروردین - نوروز باستانی |
| ۵۰ | اشاره |
| ۵۰ | احکام نوروز - یا نوروزنامه |
| ۵۰ | اشاره |
| ۵۱ | عید نوروز |
| ۵۱ | اشاره |
| ۵۲ | کارهای عید |
| ۵۲ | خانه‌تکانی |
| ۵۳ | سبزه سبز کردن |
| ۵۴ | زبان سبزه‌ها |
| ۵۵ | کسبه قبل از عید |
| ۵۵ | شب چهارشنبه‌سوری |
| ۵۶ | آداب شب چهارشنبه‌سوری |

- ۵۷ دیگر آداب شب چهارشنبه‌سوری - آب دباغخانه
- ۵۸ حمام جهودها
- ۵۹ قلیاب سرکه
- ۵۹ توپ مروارید
- ۶۰ غول بیابان
- ۶۱ آتش‌افروز
- ۶۲ بزمک شب چهارشنبه‌سوری
- ۶۲ بته
- ۶۳ آتش‌بازی باروتی
- ۶۳ ظهور آتش‌بازی
- ۶۴ بته سوزانی
- ۶۴ شرایط بته‌افروزی
- ۶۴ عقاید در بته‌افروزی
- ۶۵ کوزه و گوشت‌کوب
- ۶۵ آجیل شب چهارشنبه‌سوری
- ۶۶ فال‌گوش
- ۶۶ قاشق‌زنی
- ۶۷ معاشقات قاشق‌زنی
- ۶۷ شب علفه یا عرفه
- ۶۷ ماهی دودی
- ۶۸ علف پلو
- ۶۸ شب سال نو - رشته‌پلو
- ۶۸ نور و چراغ
- ۶۹ عقیده در چراغهای شب عید

| | |
|----|---------------------------|
| ۶۹ | هفت‌سین |
| ۷۰ | آداب پای سفره هفت‌سین |
| ۷۱ | قصه‌ها و افسانه‌های نوروز |
| ۷۱ | عمو نوروز |
| ۷۲ | خواص خوراکی‌های هفت‌سین |
| ۷۳ | تشریفات عید |
| ۷۴ | ساعات اول سال نو |
| ۷۵ | دیگر شرایط سال نو |
| ۷۵ | واقعه قبرستان! |
| ۷۵ | حاجی فیروز |
| ۷۶ | داستان سیاه مبتدی |
| ۷۷ | تفریحات تا سیزده |
| ۷۷ | بازی‌های نوروزی |
| ۷۷ | جفتک چارکش |
| ۷۷ | الک دولک |
| ۷۸ | بازی چلتوپ |
| ۷۹ | بازی بغچه گردانک |
| ۷۹ | بازی کشتی بالابوم |
| ۸۰ | بغچه گردانی؟ |
| ۸۰ | بغچه اندازی |
| ۸۰ | انگشترپران‌ها |
| ۸۱ | رخت‌عوض کن‌ها |
| ۸۱ | سگه قلب‌کن‌ها و کفروها |
| ۸۱ | دنباله سیزده‌بدر |

- ۸۴ محل‌های سیزده‌بدر
- ۸۵ سبزه‌گره زدن
- ۸۶ جادو جنبل‌های روز سیزده
- ۸۶ گل انداختن صورت!
- ۸۷ کسبه‌ی دوره‌گرد ایام نوروز و داد زدن‌هایشان؟
- ۹۵ علوم غریبه
- ۹۵ فال‌بینی و رمالی
- ۹۶ ماجرای هاروت و ماروت
- ۹۶ و اما ماجرای پیدایش علم رمل؟
- ۹۸ شناخته شدن دانیال نبی به پیغمبری توسط رمل
- ۹۸ بهره و بازیافتی‌ای از این بهتر نمیشود!
- ۹۹ وقتی که اقبال رو بکنه؟
- ۱۰۰ کتاب‌بینی؟
- ۱۰۲ اینک احوال و طبایع بروج
- ۱۰۴ جن‌گیری
- ۱۰۷ آئینه‌بین
- ۱۱۰ تسخیر جن و ریاضت‌کشی!
- ۱۱۲ مناظری که برای ریاضت‌کش رو مینمودا
- ۱۱۲ دعا و کلمات حصار
- ۱۱۴ جن پینه‌دوز!
- ۱۱۵ حیل‌های رمال‌ها و جن‌گیرها
- ۱۱۵ معلوم کردن دزد؟!
- ۱۱۵ دزدگیری دوم!
- ۱۱۶ لقمه گلوگیر

- ۱۱۶ قلیان گردانی
- ۱۱۷ جن‌گیرهائی که جن‌گیرهای مزاحم را می‌گرفتند؟
- ۱۲۰ تقویم و نجوم
- ۱۲۱ اختیارات نجومی
- ۱۲۱ اختیارات منظوم
- ۱۲۴ تعبیر خواب
- ۱۲۵ سنن و عقاید
- ۱۲۵ جهیدن اعضا
- ۱۲۶ عروسی با دختر شاه پریان!
- ۱۲۸ احکام امور مختلف
- ۱۲۸ اشاره
- ۱۲۸ احکام ستاره دنباله‌دار
- ۱۲۸ کمان رستم
- ۱۲۸ آفتاب و باران
- ۱۲۹ ابر سیاه و سفید
- ۱۲۹ سفره یتیمان
- ۱۲۹ بانگ مرغ و خروس
- ۱۲۹ باد و طوفان
- ۱۲۹ زلزله
- ۱۳۰ رعد و برق
- ۱۳۰ خشکسالی
- ۱۳۰ بانگ کلاغ
- ۱۳۰ شیبه کشیدن اسب
- ۱۳۰ خریدن کف دست

- ۱۳۰ فرود آمدن عنکبوت
- ۱۳۰ ریختن چای و قهوه به جامه
- ۱۳۱ دیدن زنان روبسته و دختران روباز
- ۱۳۱ ریختن روغن بر جامه
- ۱۳۱ شکستن چیزی به ناگهان
- ۱۳۱ پیش آمدن بهائم بناگاه
- ۱۳۱ زوزه سگ
- ۱۳۱ ریختن آب به ناگاه
- ۱۳۱ افتادن قلم از دست
- ۱۳۱ صدای رعد و برق
- ۱۳۱ افتادن کفش بر روی هم
- ۱۳۲ لقمه در گلو گیر کردن
- ۱۳۲ گرد و غبار ناگاه
- ۱۳۲ خوف دل بناگاه
- ۱۳۲ دیدن مرغان صحرائی
- ۱۳۲ فریاد و گریه طفل
- ۱۳۲ تکاندن مرغ خاک پروبال را
- ۱۳۲ دیدن ملوک بناگهان
- ۱۳۲ عطسه در خواب
- ۱۳۲ ترسیدن در خواب
- ۱۳۲ خنده و گریه در خواب
- ۱۳۳ صدا کردن گوش
- ۱۳۳ پریدن مگس در گلو
- ۱۳۳ افتادن کلاه و عمامه بناگهان

- ۱۳۳ دریده شدن جامه به ناگهان
- ۱۳۳ سوختن جامه
- ۱۳۳ آواز کردن چوب هنگام سوختن
- ۱۳۳ افتادن شلاق و تازیانه از دست
- ۱۳۳ جستن آتش
- ۱۳۳ خاموش شدن چراغ بی‌موقع
- ۱۳۴ افتادن چیزها از دست
- ۱۳۴ فریاد جغد
- ۱۳۴ بسر درآمدن اسب
- ۱۳۴ دیدن خرگوش کشته و رسیدن آهو از چپ و راست
- ۱۳۴ دیدن جنازه و تابوت
- ۱۳۴ دیدن تارک الصلوة
- ۱۳۴ بانگ گریه جغد بروایتی دیگر
- ۱۳۴ بانگ مرغ حق
- ۱۳۵ پیچک
- ۱۳۵ سبزی و سرکه و جوجه‌کشی
- ۱۳۵ صدا کردن آب
- ۱۳۵ همچنین سوار شدن کفش
- ۱۳۵ ردیف شدن استکان
- ۱۳۵ جاروب و خاک‌انداز و کفش
- ۱۳۶ تخم جارو
- ۱۳۶ پشت و رو شدن چادر
- ۱۳۶ آواز هنگام اجابت
- ۱۳۶ نگهداری حیوانات

- ۱۳۶ احکام کفش
- ۱۳۷ خرخاکی و سوسک سیاه
- ۱۳۷ قیچی
- ۱۳۷ ناخن
- ۱۳۷ قلیان
- ۱۳۸ معالجات امراض از دانش عوام و کتب قدیمه
- ۱۴۰ تعلیم والدین به اطفال
- ۱۴۰ اشاره
- ۱۴۳ نظر و عقیده درباره سیاست
- ۱۴۶ گذران اوقات شبانه روز
- ۱۴۶ اشاره
- ۱۴۷ شروع به کار و دست کشیدن از آن
- ۱۴۸ بدهید که دیر آمده‌ام
- ۱۴۸ صبحانه
- ۱۴۸ دهنم باز نمیشود
- ۱۴۹ تکالیف بیرون آمدن از خانه
- ۱۴۹ قاعده‌ی پوشیدن لباس
- ۱۵۰ بیرون خانه
- ۱۵۰ قیافه گداها
- ۱۵۳ قانون گدائی
- ۱۵۳ نقیب؟
- ۱۵۵ شهر لا مذهبها!
- ۱۵۶ کار زنهار
- ۱۵۷ انواع جارو، و صورت اطاق و اثاث

| | |
|-----|-----------------------------------|
| ۱۵۸ | فرش اطاق |
| ۱۵۸ | طاقچه |
| ۱۵۸ | رف |
| ۱۵۸ | سربخاری |
| ۱۵۹ | دولابچه و صورت یک اطاق متوسط |
| ۱۵۹ | جاروکشی |
| ۱۵۹ | حمام روزانه |
| ۱۶۰ | لنگ حمام |
| ۱۶۰ | سلطان حقی؟!؟ |
| ۱۶۰ | بعد از ناهار |
| ۱۶۱ | وسمه جوش |
| ۱۶۱ | ابروکشی |
| ۱۶۱ | سرخاب سفیداب |
| ۱۶۲ | فر |
| ۱۶۲ | ارزش مو و مد آن |
| ۱۶۲ | شانه |
| ۱۶۳ | دنباله گیس و موی زنان |
| ۱۶۴ | خواص و اثرات رنگ مو |
| ۱۶۵ | قیافه‌شناسی |
| ۱۶۵ | دیگر ظواهر مورد پسند |
| ۱۶۶ | سیمای ظاهری و مشخصات باطنی تهرانی |
| ۱۶۶ | فرم لباس مردان |
| ۱۶۷ | لباس زنان |
| ۱۶۷ | چارقد و چاقچور و حنا |

- ۱۶۹ طلا و جواهر
- ۱۶۹ عطرها
- ۱۶۹ کسب و تجارت
- ۱۶۹ تعداد مشاغل
- ۱۷۰ چوب خط
- ۱۷۱ علل نسیه‌کاری
- ۱۷۱ چرب‌کشی؟
- ۱۷۱ ناخنک
- ۱۷۲ پیغام نسیه
- ۱۷۳ ناهار کسبه
- ۱۷۳ تنقلات
- ۱۷۳ صورت دادوستد - قسم‌ها
- ۱۷۴ قسم‌های دوستانه
- ۱۷۴ خوش‌وبش‌ها و تعارفات به کسبه
- ۱۷۵ ملاحظات ناموسی - دشنامها!
- ۱۷۵ مراجعت به منزل
- ۱۷۵ دنباله گذران تهرانی‌ها
- ۱۷۵ اشاره
- ۱۷۹ قصه‌های پای کرسی
- ۱۸۰ اشاره
- ۱۸۰ قصه‌ی آزاد کردن مرده‌ای که چوبش میزدند
- ۱۸۳ قصه حسن و حسین
- ۱۸۶ قصه‌ی ریش سوخته و پسر حاجی
- ۱۸۸ قصه‌های مادرها و مادر بزرگ‌ها برای بچه‌ها

| | | |
|-----|-------|---------------------------------|
| ۱۸۸ | | اشاره |
| ۱۸۸ | | قصه‌ی سنگ صبور |
| ۱۹۱ | | قصه‌ی ماه‌پیشونی |
| ۱۹۴ | | قصه‌ی خاله سوسکه |
| ۱۹۶ | | قصه‌ی دویدم و دویدم برای بچه‌ها |
| ۱۹۶ | | قصه‌ی - آی قصه |
| ۱۹۶ | | بعد از اذان |
| ۱۹۷ | | ماجرای نان و گوشت کوبیده! |
| ۱۹۷ | | تویی |
| ۱۹۷ | | روابط عمومی تهرانیها |
| ۱۹۷ | | اشاره |
| ۲۰۰ | | شرایط عیادت و ملاقات |
| ۲۰۰ | | مهمانی رفتن |
| ۲۰۱ | | تعارفات صاحبخانه و مهمان |
| ۲۰۴ | | صورت گفتگو در مهمانی‌ها |
| ۲۰۵ | | اوقات به عیادت و به مهمانی رفتن |
| ۲۰۸ | | خرج دادن |
| ۲۱۰ | | سورچران‌ها |
| ۲۱۰ | | مرده‌خورها |
| ۲۱۱ | | و اما برگزاری مجلس ختم |
| ۲۱۱ | | دنباله مرده‌خورها |
| ۲۱۱ | | سربارها |
| ۲۱۳ | | امامزاده‌ها |
| ۲۱۶ | | رشوه‌خورها |

- ۲۱۷ مفتخوران مجاز
- ۲۱۹ کاسه‌لیس‌ها
- ۲۱۹ ته سیگار جمع‌کن‌ها
- ۲۲۰ مردانگی قمارباز
- ۲۲۰ تعصبات طهرانی‌ها
- ۲۲۲ عقاید و آداب زندگی
- ۲۲۲ از گرما و سرما چگونه حفظ میشدند؟
- ۲۲۲ کرسی چگونه وسیله‌ای بود؟
- ۲۲۳ منقل را چگونه آتش میکردند؟
- ۲۲۳ چاله کرسی
- ۲۲۳ استفاده دیگر از کرسی و آتش آن
- ۲۲۴ خاکه ذغال چگونه بدست می‌آمد؟
- ۲۲۴ مواد دیگر حرارت‌زا؟
- ۲۲۵ وقایع زیر کرسی؟
- ۲۲۵ هیزم و خاکه ذغال را در کجا جامیدادند؟
- ۲۲۵ چراغ روز؟
- ۲۲۶ بزرگترین قحطی در چه تاریخ بود؟
- ۲۲۷ یخ چگونه بدست می‌آمد؟
- ۲۲۷ برف چگونه بدست می‌آمد؟
- ۲۲۸ فصل‌ها و چله‌ها
- ۲۲۹ وسیله تفریح و دفع الوقت مردم چه بود؟
- ۲۲۹ مطربهای دوره‌ای و عنتری‌ها چگونه کارهایی داشتند؟
- ۲۳۰ ساز و آوازهای آنزمان چه بود؟
- ۲۳۰ کرایه‌نشینی و رابطه مستأجر و مالک چگونه بود؟

- ۲۳۱ نرخ کرایه اطاق و کرایه خانه
- ۲۳۱ قیمت ملک و خانه
- ۲۳۲ تکالیف و قواعد الزامی مالک و مستاجر
- ۲۳۵ آداب زیارت رفتن چه بود؟
- ۲۳۶ وسائط نقلیه سفر چگونه اسبابی بود؟
- ۲۳۷ مرکوب علما
- ۲۳۸ فانوس کشفها؟
- ۲۳۸ اوقات با چه شناخته میشود؟
- ۲۴۰ علما چه کسانی بودند؟
- ۲۴۱ آفات شبها؟
- ۲۴۱ جن که بود و چه بود؟
- ۲۴۳ باطل سحر
- ۲۴۳ گشایش کار و بخت
- ۲۴۴ دفع ضرر دشمن
- ۲۴۴ برای تنزل مرتبه و فنای دشمن و ظالم
- ۲۴۴ برای تفریق و سردی و جدائی میان دو نفر
- ۲۴۵ برای بستن رغبت مرد
- ۲۴۵ رفع تهمت
- ۲۴۵ برای خلاصی از زندان
- ۲۴۶ برای زبان‌بندی
- ۲۴۶ برای محبت و سفیدبختی
- ۲۴۶ برای خاموش کردن آتش حریق
- ۲۴۷ برای بند آوردن باد
- ۲۴۷ برای بند آوردن باران

- ۲۴۷ برای ترس از زلزله و قطع آن
- ۲۴۷ برای خواستن باران
- ۲۴۷ برای جلب و احضار گریخته و قهر کرده
- ۲۴۸ برای پیدا شدن دزد و مال
- ۲۴۸ برای قطع رابطه میان دو کس
- ۲۴۸ برای روای حاجات
- ۲۴۸ برای وصال معشوق
- ۲۴۸ برای رهائی از عشق
- ۲۴۸ خواص حروف الفبا
- ۲۵۰ عقایدشان درباره خدا و روحانیات
- ۲۵۳ نذرها
- ۲۵۴ اعتقادات عوام
- ۲۶۳ نفرین‌ها به مناسبت‌های ستم‌دیدگی
- ۲۶۴ دعاها طبق ارتباط با دیدن خیر و فایده
- ۲۶۴ قیافه‌شناسی یا مردم‌شناسی
- ۲۶۴ مقدمه
- ۲۶۶ علم قیافه
- ۲۶۷ فصل اول مردم‌شناسی از طریق رفتار و گفتار و حرکات و لباس
- ۲۶۷ اشاره
- ۲۷۰ آواز
- ۲۷۱ خنده
- ۲۷۱ گریه
- ۲۷۱ راه رفتن
- ۲۷۲ اندام کلی علم قیافه افراد را به سه طبقه تقسیم کرده است:

| | | |
|-----|-------|---|
| ۲۷۲ | | اشاره |
| ۲۷۴ | | میانهدان |
| ۲۷۴ | | ریزه‌نقش‌ها |
| ۲۷۷ | | علائم مخلوط یا مرکب |
| ۲۷۷ | | سر |
| ۲۷۹ | | پیشانی |
| ۲۸۰ | | زلف و مو |
| ۲۸۳ | | ابرو |
| ۲۸۴ | | چشم |
| ۲۸۶ | | رنگ‌ها |
| ۲۸۸ | | بینی |
| ۲۹۱ | | گوش |
| ۲۹۱ | | لب‌ها و دهان |
| ۲۹۲ | | چانه |
| ۲۹۳ | | مسائل متفرقه |
| ۲۹۳ | | سخن گفتن |
| ۲۹۴ | | دست - مچ - پنجه - انگشت |
| ۲۹۶ | | پاها |
| ۲۹۶ | | راه رفتن و حرکات |
| ۲۹۸ | | زیبایی و رنگ |
| ۲۹۹ | | اندام |
| ۳۰۰ | | استعداد شغل |
| ۳۰۰ | | زنان و مردانی که همسری و همبستری را شایند |
| ۳۰۲ | | کفشناسی |

۳۰۳ فهرست عکسها

۳۰۵ فهرست عمومی اعلام

طهران قدیم جلد ۴

مشخصات کتاب

سرشناسه : شهری باف، جعفر، ۱۲۹۳ - ۱۳۷۸.
 عنوان و نام پدید آور : طهران قدیم / نوشته جعفر شهری.
 مشخصات نشر : تهران: معین، ۱۳۷۶.
 مشخصات ظاهری : ۵ ج.
 شابک : ۱۰۰۰۰ ریال: دوره: ۶۶-۵۶۴۳-۹۶۴-X؛ ج. ۱: ۷-۶۲-۵۶۴۳-۹۶۴؛ ج. ۲: ۵-۶۳-۵۶۴۳-۹۶۴؛ ج. ۳: ۳-۶۴-۵۶۴۳-۹۶۴؛
 ج. ۴: ۱-۶۵-۵۶۴۳-۹۶۴؛ ج. ۵: ۸-۶۷-۵۶۴۳-۹۶۴
 یادداشت : این کتاب در سال ۱۳۷۰ - ۱۳۷۱ تحت عنوان " گوشه‌ای از تاریخ اجتماعی طهران قدیم " توسط انتشارات معین منتشر شده است.

یادداشت : ج. ۱ (چاپ دوم: ۱۳۷۶).
 یادداشت : ج. ۱ (چاپ سوم: ۱۳۷۱).
 یادداشت : ج. ۲ (چاپ دوم: ۱۳۷۶).
 عنوان دیگر : گوشه‌ای از تاریخ اجتماعی طهران قدیم.
 موضوع : تهران -- تاریخ -- قرن ۱۳ ق.
 موضوع : تهران -- آداب و رسوم و زندگی اجتماعی
 موضوع : تهران -- اوضاع اجتماعی -- قرن ۱۳ ق.
 رده بندی کنگره : DSR۲۰۷۹/۸۶۵ش ۹ ۱۳۷۶
 رده بندی دیویی : ۹۵۵/۱۲
 شماره کتابشناسی ملی : م ۷۸-۲۱۸۲

فهرست

ماههای شوال - ذی القعدة - ذی الحجه ۹
 اسامی و القاب ماههای قمری ۱۲
 احکام گرفتن ماه و خورشید در ماهها ۱۳
 محرم نامه ۱۵
 اثرات خواب در شبهای ماه ۱۶
 ایام نحس سال ۱۷
 احکام ناخن گرفتن و سر تراشیدن ۱۸
 تحریک رغبت زنان با شناخت ... ۱۹
 و نیز بدترین ایام مجامعت ۲۰
 بهترین ایام جماع نقل از ... ۲۱

- احکام جراحی از قول منجمین ۲۳
احکام خون گرفتن ۲۳
تعلیم و تربیت ۲۴
انسانهایی که مسخ شده‌اند؟! ۲۵
سخنان حیوانات ۲۶
مکروهات و دستورات ۲۸
دستور- ادب- اخلاق ۲۸
ماههای شمسی ۳۴
صحنه‌ای از پس پرده سیاست؟! ۳۵
اشکال و اسامی ماههای عربی ۳۶
گردش سالها و اثرات ۴۴
احکام سالها ۴۵
ماههای فارسی ۴۸
حروف ابجد ۴۹
فروردین- نوروز باستانی ۵۱
احکام نوروز- یا نوروزنامه ۵۱
عید نوروز ۵۴
کارهای عید ۵۴
خانه‌تکانی ۵۵
سبزه سبز کردن ۵۸
زبان سبزه‌ها ۵۹
کسبه قبل از عید ۶۱
شب چهارشنبه‌سوری ۶۴
آداب شب چهارشنبه‌سوری ۶۴
دیگر آداب شب چهارشنبه‌سوری- آب دباغخانه ۶۹
حمام جهودها ۷۱
قلیاب سرکه ۷۲
توپ مروارید؟ ۷۲
غول بیابان ۷۵
طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴
آتش افروز ۷۶
بزک شب چهارشنبه‌سوری ۷۷
بته ۷۸

- آتش بازی باروتی ۸۲
ظهور آتش بازی ۸۳
بته سوزانی ۸۴
شرایط بته افروزی ۸۴
عقاید در بته افروزی ۸۵
کوزه و گوشت کوب ۸۶
آجیل شب چهارشنبه سوری ۸۹
فال گوش ۹۰
قاشق زنی ۹۱
معاشقات قاشق زنی ۹۲
شب علفه یا عرفه ۹۲
ماهی دودی ۹۳
علف پلو ۹۳
شب سال نو - رشته پلو ۹۴
نور و چراغ ۹۵
عقیده در چراغهای شب عید ۹۵
هفت سین ۹۶
آداب پای سفره هفت سین ۱۰۰
قصه ها و افسانه های نوروز ۱۰۱
عمو نوروز ۱۰۲
خواص خوراکی های هفت سین ۱۰۳
تشریفات عید ۱۰۶
ساعات اول سال نو ۱۰۹
دیگر شرایط سال نو ۱۱۰
واقعه قبرستان! ۱۱۰
حاجی فیروز ۱۱۱
داستان سیاه مبتدی ۱۱۴
تفریحات تا سیزده ۱۱۵
بازی های نوروزی ۱۱۵
جفتک چارکش ۱۱۵
الک دولک ۱۱۶
بازی چلتوب ۱۱۷
بازی بغچه گردانک ۱۱۹

- بازی کشتی بالابوم ۱۲۰
بغچه گردانی؟ ۱۲۰
بغچه اندازی ۱۲۲
انگشترپران ها ۱۲۲
رخت عوض کن ها ۱۲۳
سگه قلب کن ها و کفروها ۱۲۳
دنباله سیزده بدر ۱۲۴
محل های سیزده بدر ۱۳۰
سیزه گره زدن ۱۳۹
جادو جنبل های روز سیزده ۱۴۰
گل انداختن صورت ۱۴۱
کسبه ی دوره گرد ایام نوروز و ... ۱۴۳
علوم غریبه ۱۶۲
فال بینی و رمالی ۱۶۲
ماجرای هاروت و ماروت ۱۶۴
و اما ماجرای پیدایش علم رمل؟ ۱۶۵
شناخته شدن دانیال نبی به پیغمبری توسط رمل ۱۷۲
بهره و بازیافتی ای از این بهتر نمیشود! ۱۷۴
وقتی که اقبال رو بکنه؟ ۱۷۶
کتاب بینی؟ ۱۷۸
اینک احوال و طبایع بروج ۱۸۱
طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵
جن گیری ۱۸۶
آئینه بین ۱۹۲
تسخیر جن و ریاضت کشی! ۱۹۸
مناظری که برای ریاضت کش رو مینمود! ۲۰۱
دعا و کلمات حصار ۲۰۲
جن پینه دوز! ۲۰۵
حیله های رمال ها و جن گیرها ۲۰۶
معلوم کردن دزد؟! ۲۰۷
دزد گیری دوم! ۲۰۸
لقمه گلو گیر ۲۰۹
قلیان گردانی ۲۱۰

جن گیرهائی که جن گیرهای مزاحم را می گرفتند ۲۱۰

تقویم و نجوم ۲۱۸

اختیارات نجومی ۲۱۹

اختیارات منظوم ۲۲۱

تعبیر خواب ۲۲۵

سنن و عقاید ۲۲۹

جهیدن اعضا ۲۲۹

عروسی با دختر شاه پریان! ۲۳۰

احکام امور مختلف ۲۳۳

معالجات امراض از دانش عوام و ... ۲۴۸

تعالیم والدین به اطفال ۲۵۴

نظر و عقیده درباره سیاست ۲۵۹

گذران اوقات شبانه روز ۲۷۷

شروع به کار و دست کشیدن از آن ۲۷۹

بدهید که دیر آمده ام ۲۸۰

صبحانه ۲۸۱

دهنم باز نمیشود ۲۸۲

تکالیف بیرون آمدن از خانه ۲۸۳

قاعده پوشیدن لباس ۲۸۴

بیرون خانه ۲۸۵

قیافه گداها ۲۸۷

قانون گدائی ۲۹۲

نقیب؟ ۲۹۴

شهر لا مذهبها؟ ۲۹۷

کار زنها ۲۹۹

انواع جارو، و صورت اطاق و اثاث ۳۰۲

فرش اطاق ۳۰۳

طاقچه ۳۰۴

رف ۳۰۴

سر بخاری ۳۰۵

دولابچه و صورت یک اطاق متوسط ۳۰۵

جارو کشی ۳۰۶

حمام روزانه ۳۰۶

- لنگ حمام ۳۰۹
سلطان حقی؟! ۳۰۹
بعد از ناهار ۳۱۰
وسمه جوش ۳۱۱
ابروکشی ۳۱۲
سرخاب سفیداب ۳۱۲
فر ۳۱۳
ارزش مو و مد آن ۳۱۳
شانه ۳۱۴
دنباله گیس و موی زنان ۳۱۵
خواص و اثرات رنگ مو ۳۲۰
قیافه‌شناسی ۳۲۰
طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶
دیگر ظواهر مورد پسند ۳۲۲
سیمای ظاهری و مشخصات باطنی تهرانی ۳۲۲
فرم لباس مردان ۳۲۳
لباس زنان ۳۲۹
چارقد و چاقچور و حنا ۳۳۰
طلا و جواهر ۳۳۶
عطرها ۳۳۷
کسب و تجارت ۳۳۹
تعداد مشاغل ۳۳۹
چوب خط ۳۴۱
علل نسیه کاری ۳۴۲
چرب کشی؟ ۳۴۳
ناخنک ۳۴۴
پیغام نسیه ۳۴۴
ناهار کسبه ۳۴۶
تنقلات ۳۴۷
صورت دادوستد - قسم‌ها ۳۴۷
قسم‌های دوستانه ۳۴۸
خوش‌وبش‌ها و تعارفات به کسبه ۳۴۹
ملاحظات ناموسی - دشنامها! ۳۵۰

- مراجعت به منزل ۳۵۰
دنباله گذران تهرانی‌ها ۳۵۲
قصه‌های پای کرسی ۳۶۱
قصه‌ی آزاد کردن مرده‌ای که چوبش میزدند ۳۶۱
قصه حسن و حسین ۳۶۷
قصه‌ی ریش سوخته و پسر حاجی ۳۷۳
قصه‌های مادرها و مادر بزرگ‌ها برای بچه‌ها ۳۷۷
قصه‌ی سنگ صبور ۳۷۸
قصه‌ی ماه پیشونی ۳۸۵
قصه‌ی خاله سوسکه ۳۹۲
قصه‌ی دویدم و دویدم برای بچه‌ها ۳۹۵
قصه‌ی - آی قصه ۳۹۵
بعد از اذان ۳۹۶
ماجرای نان و گوشت کوبیده! ۳۹۷
تویی ۳۹۸
روابط عمومی تهرانیها ۳۹۹
شرایط عیادت و ملاقات ۴۰۴
مهمانی رفتن ۴۰۶
تعارفات صاحبخانه و مهمان ۴۰۸
صورت گفتگو در مهمانی‌ها ۴۱۳
اوقات به عیادت و به مهمانی رفتن ۴۱۶
خرج دادن ۴۲۴
سورچران‌ها ۴۲۸
مرده‌خورها ۴۳۲
و اما برگزاری مجالس ختم ۴۳۳
دنباله مرده‌خورها ۴۳۳
سربارها ۴۳۴
امامزاده‌ها ۴۳۹
رشوه‌خورها ۴۵۳
مفتخوران مجاز ۴۵۵
کاسه‌لیس‌ها ۴۵۹
ته سیگار جمع کن‌ها ۴۶۰
مردانگی قمارباز ۴۶۰

- تعصبات طهرانی‌ها ۴۶۱
عقاید و آداب زندگی ۴۶۶
طهران قدیم، ج ۴، ص: ۷
از گرما و سرما چگونه حفظ میشدند؟ ۴۶۶
کرسی چگونه وسیله‌ای بود؟ ۴۶۷
منقل را چگونه آتش میکردند؟ ۴۶۹
چاله کرسی ۴۷۰
استفاده دیگر از کرسی و آتش آن ۴۷۰
خاکه ذغال چگونه بدست می‌آمد؟ ۴۷۱
مواد دیگر حرارت‌زا؟ ۴۷۲
وقایع زیر کرسی؟ ۴۷۳
هیزم و خاکه ذغال را در کجا جا میدادند؟ ۴۷۳
چراغ روز؟ ۴۷۴
بزرگترین قحطی در چه تاریخ بود؟ ۴۷۵
یخ چگونه بدست می‌آمد ۴۷۶
برف چگونه بدست می‌آمد ۴۷۹
فصل‌ها و چله‌ها ۴۸۰
وسیله تفریح و دفع الوقت مردم چه بود؟ ۴۸۲
مطربهای دوره‌ای و عنتری‌ها چگونه کارهایی داشتند؟ ۴۸۲
ساز و آوازهای آن‌زمان چه بود؟ ۴۸۶
کرایه‌نشینی و رابطه مستأجر و مالک چگونه بود؟ ۴۸۷
نرخ کرایه اطاق و کرایه خانه ۴۸۹
قیمت ملک و خانه ۴۸۹
تکالیف و قواعد الزامی مالک و مستأجر ۴۹۲
آداب زیارت رفتن چه بود؟ ۴۹۹
وسائط نقلیه سفر چگونه اسبابی بود؟ ۵۰۱
مرکوب علما ۵۰۶
فانوس کشها؟ ۵۰۸
اوقات با چه شناخته میشد؟ ۵۰۸
علما چه کسانی بودند؟ ۵۱۲
آفات شب‌ها؟ ۵۱۳
جن که بود و چه بود؟ ۵۱۵
باطل سحر ۵۱۷

- گشایش کار و بخت ۵۱۸
دفع ضرر دشمن ۵۱۹
برای تنزل مرتبه و فنای دشمن و ظالم ۵۲۰
برای تفریق و سردی و جدائی میان دو نفر ۵۲۰
برای بستن رغبت مرد ۵۲۱
رفع تهمت ۵۲۱
برای خلاصی از زندان ۵۲۲
برای زبان‌بندی ۵۲۲
برای محبت و سفید بختی ۵۲۳
برای خاموش کردن آتش حریق ۵۲۴
برای بند آوردن باد ۵۲۴
برای بند آوردن باران ۵۲۴
برای ترس از زلزله و قطع آن ۵۲۴
برای خواستن باران ۵۲۴
برای جلب و احضار گریخته و قهر کرده ۵۲۵
برای پیدا شدن دزد و مال ۵۲۵
برای قطع رابطه میان دو کس ۵۲۶
برای روای حاجات ۵۲۶
برای وصال معشوق ۵۲۶
برای رهائی از عشق ۵۲۷
خواص حروف الفبا ۵۲۷
عقایدشان درباره خدا و روحانیات ۵۳۰
نذرها ۵۳۵
طهران قدیم، ج ۴، ص: ۸
اعتقادات عوام ۵۳۷
نفرین‌ها به مناسبت‌های ستمدیدی ۵۵۵
دعاها طبق ارتباط با دیدن خیر و فایده ۵۵۶
قیافه‌شناسی یا مردم‌شناسی ۵۵۶
مقدمه ۵۵۶
علم قیافه ۵۵۹
فصل اول ۵۶۱
مردم‌شناسی از طریق رفتار و گفتار و حرکات و لباس ۵۶۱
آواز ۵۶۸

- خنده ۵۶۹
گریه ۵۶۹
راه رفتن ۵۷۰
اندام کلی ۵۷۱
علم قیافه افراد را به سه طبقه تقسیم کرده است: ۵۷۱
میانه قدان ۵۷۴
ریزه نقش‌ها ۵۷۶
علائم مخلوط یا مرکب ۵۸۱
سر ۵۸۱
پیشانی ۵۸۵
زلف و مو ۵۸۷
ابرو ۵۹۱
چشم ۵۹۳
رنگ‌ها ۵۹۷
بینی ۶۰۱
گوش ۶۰۶
لب‌ها و دهان ۶۰۷
چانه ۶۰۹
مسائل متفرقه ۶۱۱
سخن گفتن ۶۱۱
دست - مچ - پنجه - انگشت ۶۱۳
پاها ۶۱۶
راه رفتن و حرکات ۶۱۷
زیبایی و رنگ ۶۱۹
اندام ۶۲۲
استعداد شغل ۶۲۳
زنان و مردانی که همسری و همبستری را شایند ۶۲۴
کف‌شناسی ۶۲۶
فهرست عکس‌ها ۶۲۹
فهرست عمومی اعلام ۶۳۱
طهران قدیم، ج ۴، ص: ۹

ماه شوال رسوم و آدابی نداشت مگر برای مؤمنین و دقت‌مندان در کار دین که در اول ماه آن نماز روز اول ماهی مانند سایر ماهها مستحب مینمود و شب حلول آن غسل و احیاء و عبادت و دعا و استغفار و بیتوته در مسجد و اذکار و اوراد وارده که بجا می‌آوردند. ماه ذی القعدة الحرام اول ماههای حرام عربی که در این ماه و ماههای دیگر حرام در آن جنگ و جدال و خونریزی تحریم شده بود و تهرانی‌ها کسب حرام و مال حرام و فعل حرام را در آنها شوم و بدعاقبت میدانستند که دوری جسته حتی الامکان امتناع میکردند و این ماه را از ماههای اجابت دعا خوانده در آن نمازها و دعاها و ختم‌ها و ریاضت‌ها بجا می‌آوردند و سه روز روزهی در آنرا که ثواب نهصد سال عبادت مقبول و پرهیز از گناه و رو بسوی حسنات آوردن که جزا و اجر هر دو را مضاعف میدانستند.

روز پانزدهم این ماه را که ولادت امام رضا در آن واقع شده زیارت‌نامه‌ی حضرت خواندن و روز بیست و سوم آن که بقولی روز شهادت آن حضرت بود دل بسوی ایشان داشتن و شب بیست و پنجم آنرا شبی میدانستند که در آن شب زمین از زیر خانه کعبه پهن شده بر روی آب قرار گرفته است و نیز در آنشب بوده که رحمت خدا بر بندگان نازل گردیده است و روایتی دیگر که حضرت ابراهیم

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۰

و عیسی در این شب متولد شده‌اند و روز بیست و پنجم آن که در تمام سال روزه‌اش به فضیلت ممتاز میباشد و کار هفتاد سال روزه را انجام میدهد و کفاره گناهان هفتاد ساله میباشد و روز آخر این ماه که حضرت امام محمد تقی (ع) با زهر معتصم شهید گردید که قرائت زیارت کاظمین میکردند.

و اما ماه ذی الحجة الحرام از ماههای شریفه محسوب میگردد که خواص اهتمام تمام به عبادت میکردند و از آن جمله بود روزه نه‌روزه اول این ماه که ثواب روزه تمام عمر در آن معلوم شده بود و دیگر نمازهای مستحبی بسیار و نماز حضرت زهرا علیها سلام و نماز هدیه و زیارت حضرت امام محمد باقر که وفات ایشان در روز هفتم آن واقع شده بود، تا شب نهم که شب مناجات و توبه و استغفار و عبادت بود که هر عمل خیرش اجر صد و هفتاد سال عبادت برنامه اعمال عامل مینوشتند و روز نهم که (روز عرفه) بود، بعضی آنرا روز قربان و بعضی مستحبی قربان دانسته در دهان گوسفند نبات نهاده رخت تمیز پوشیده به هم تهنیت میگفتند چه در این روز خدا شیطان را از تمام روزها خوارتر و حقیرتر و رانده‌تر گردانیده خشمگین‌ترش ساخته بود و روزی که حتی فرزندان در شکم در این روز شامل رحمت و فضل خدا میگرددند که مردم باید به او رو آورند و اعمالی از قبیل غسل و زیارت امام حسین و ذکر دعاهای این روز که از حجج اطهار وارد شده بود و خواستن حاجات در تمام این روز از پروردگار که برآورده میشود و احیاء شب دهم که درهای آسمان در این شب به روی زمینیان باز میگردد و اجابت هر دعا که بالا رود باز میگردد تا روز دهم که عید قربان بود و اعمالی داشت که باید بجا آورند.

اول آنکه خرد و کلان باید لباس نو پوشیده به هم مبارک‌باد گفته روزهای زیادی را مانند این روز برای هم مسئلت نمایند، چه این عید مانند دو عید دیگر (فطر و غدیر) از اعیاد بزرگ اسلامی بود که در اعتزاز آن روایات بسیار از ائمه اطهار وارد شده بود و دیگر غسل و نماز عید و خواندن دعاهای وارده و دعای

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۱

چهل و هشتم صحیفه سجّادیه و انجام قربانی از طرف حج کرده‌ها و پسر دارها و نذرمدان که برایشان دوجانبه محسوب میگردد و این همان روز بود که (شتر قربانی) شاهی نیز در میدان توپخانه بطوریکه ذکرش گذشت بعمل آمده شاه شتر قربانی معلوم شده موکب آن با عظمت و هیمنه زیاد بحرکت درآمده با خواری و خفت فراوان گسسته میگردد.

از تکالیف فرضی عرفی هر حاجی در این روز بود که باید قربانی نماید، اگرچه فقیر و سرمایه از دست داده باشد، و سرپیچی

از آن موجب بی‌آبرویی و شماتت و فضیحت میگردید که مزید بر فقر و تهیدستی او میآمد و پسر دارها، مخصوصاً یکی یک‌دانه‌دارها که حتماً در این روز به تصدق فرزند باید قربانی نمایند و از سحر این روز بود که پشت در خانه حاجی‌ها نذری‌بگیرها و فقرا و مفت‌بران گردآمده صدا به فریاد و فغان سر داده از در و دیوار بالا میرفتند و بر بیچاره حاجی و قربانی بکن بود که هرآینه بجای یک گوسفند ده و بیست گوسفند هم سر بریده باشد باز در آخر هدف دشنام و ناسزای حاجت‌خواهان قرار گرفته جز در شب‌ها از خانه نتواند پا بیرون بگذارد و از آن پس نیز تا روزها و هفته‌ها مورد خشم و غضب لش‌ولوش‌ها و کسبه و بیکاره‌های محل بوده سرافکنده‌گی و زبان‌اعتذار داشته باشد و از دو روز به عید قربان مانده هم بود که گله‌های کوچک و بزرگ گوسفند قربانی کوچه‌محلها را پر کرده با فریاد آی گوسفند قربانی فروشندگان‌شان ورود عید قربان اعلام میگردید.

دیگر تعطیل کسب و کار دوزنده‌ها و خیاطها در این روز بود، چه عقیده داشتند که بکار بردن سوزن و جوالدوز و امثال آن در عید قربان موجب تیغ رفتن به پای حاجی‌ها در مکه میشود و عقیده‌ی زنها در این زمینه که سوزن زدن در این روز سبب عقربک (جراحت گوشه ناخن) خواهد شد و لزوم خودداری از جماع و همبستری که از آن جنین ناقص الخلقه‌ی شش انگشتی میگردد.

و دیگر اعمالی وسیله‌اعضای گوسفند قربانی، از قبیل آنکه چشم قربانی را

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۲

خشک کرده برای رفع چشم بد جهت نظر قربانی نگاه میداشتند و شاخ آنرا که برای غلبه بر دشمن در جیب میگذاشتند با این مثل که (یک انگشت شاخ بهتر از یک ذرع دم میباشد) و پشگلش را که برای دور ساختن شیطان از خانه دود میکردند و تکه‌ای نبات که هنگام سر بریدن در دهان قربانی گذاشته برای رفع لال شدن هنگام نزع و آسان گذشتن از پل صراط خورده و در کفن میگذاشتند و از گوشتش غذا پخته برای علاج، بدون آنکه غذای دیگر بدهند به خورد بیمار میدادند و استخوان کله‌اش را که برای دفع قضا و بلا سر در خانه میگذاشتند و بولش را که برای پسر زائیدن به خورد زن حامله میدادند!

اسامی و القاب ماههای قمری

اشاره

سال قمری که اول آن محرم بود هریک از ماههایش آداب و احکامی داشت که با ذکر اسامی به شرحشان میپردازم. اول محرم الحرام. دوم صفر المظفر. سوم ربیع الاول. چهارم ربیع الآخر. پنجم جمادی الاول. ششم جمادی الآخر. هفتم رجب المرجب. هشتم شعبان المعظم. نهم رمضان المبارک. دهم شوال المکرم.

یازدهم ذی القعدة الحرام. دوازدهم ذی الحجة الحرام. ماههایی که هریک خوب و بدها و سعادت و نحوستهایی داشتند که مردم باید در ابتدا و اختتام امور به آنها رجوع بکنند، در نمونه‌های زیر و اینک اسامیشان به زبان شعر:

ز محرم چو گذشتی بُوَدت ماهِ صفر دو ربیع و دو جمادی ز پی یکدیگر

رجب است از پی شعبان، رمضان و شوال هست ذی القعدة و ذی الحجة دو ماه آخر

نمونه اول رؤیت هلال که با دیدن هر ماه باید به چه چیزها نگاه بکنند به بیان ابیات زیر و این احکام را اختیارات میگفتند:

محرم زر است و صفر آینه ربیع نخست آب و دیگر غنم

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۳ جمادی اول بروی جوان جمادی ثانی سفیدیست هم

رجب صورت عابدان و ذوات بشعبان به مصحف همی بیش و کم

به ماه مبارک بروی صغاره شوال بر اسب بین و درم

کف دست را بین به ذی القعدة ماه به ذی الحجه بر رخت و بر محتشم

احکام گرفتن ماه و خورشید در ماهها

اگر ماه در محرم خسوف مینمود: دلیل بر این بود که در آن سال مرد بزرگی در مغرب بمیرد و محصول میوه را نقصان باشد و خارش بدن ظاهر گردد و نرخها گران شود و کسی بر سلطان خروج نماید و اگر کسوف شده آفتاب میگرفت، دلالت داشت بر ارزانی و حدوث بیماریها و وقوع زلزله و سلامتی و فراوانی غله و حبوب.

اگر خسوف در ماه صفر صورت میگرفت: حاکی بر آن بود که بیماری در شهرها افتد و باران بسیار باشد و عمرانی و آبادانی و نیکی حال مردمان و زیادی میوه در آخر سال باشد و اگر کسوف مینمود: ترس و گرسنگی و جنگ در مغرب و ظفر پادشاه آنجا بر مردمانش باشد.

اگر در ماه ربیع الاول ماه میگرفت: اختلاف در میان مردم و ترس و بیم و هلاکت و زیادی باران و شدت برف و سرما را گواهی میداد و اگر خورشید میگرفت قتل و غارت و مرض یرقان و خرابی شهرها و وفور میوه و کرم در شیرینیجات را میرساند.

اگر در ماه ربیع الثانی ماه میگرفت: زیادی نعمت در کوهپایهها و ارزانی و فراوانی آب نهرها و برکت و غلبه سلطان بر اعدا را دلیل مینمود و اگر خورشید

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۴

میگرفت حدوث وبا و شر و فتنه در دهات و ظفر پادشاه را میرساند.

اگر در ماه جمادی الاول خسوف مینمود: خونریزی در شهرها، خروج بر سلطان و ظفر او را دلیل بود و اگر کسوف شده خورشید میگرفت توسعهی روزی، الطاف شاه بر رعیت. فراوانی نعمت و ارزانی و آمدن باران را معلوم مینمود.

اگر در ماه جمادی الثانی خسوف و کسوف میشد: کمی آب در بلاد کوفه و موصل و گرانی و بلای سلطان بابل و فراوانی خیرات و جنگ و قتل در مصر و گرانی در مغرب آخر سال و فراوانی نعمت و سایر اشیاء خوردنی را دلالت مینمود.

اگر ماه در ماه رجب میگرفت: دلالت داشت بر سلامتی مردم مشرق و آمدن طاعون و قحط در بلاد مغرب و زیادتی باران و فراوانی مرض در دیار بیت المقدس و اگر خورشید میگرفت آبادانی و باران زیاد در کوهستانها و آمدن ملخ بی ضرر در فارس و دلخوشی.

اگر در ماه شعبان ماه میگرفت: کشته شدن امیر ولایت و بالا رفتن قیمتها و قحطی عظیم را دلالت داشت و اگر خورشید میگرفت: خروج مردم بر پادشاه و ظفر پادشاه بر دشمنان و قحط و غلا و مرگ در بلاد مغرب را گواهی مینمود.

اگر خسوف در رمضان واقع میشد: سختی سرما در کوهپایهها و زیادی برف و باران و آب و زیادی گزندگان و مرگ و میر در میان زنان را دلالت داشت و اگر کسوف مینمود: اطاعت مردم را از پادشاه و غلبه رومی بر عرب و عرب بر روم و آمدن باران در تمام نقاط را علامت بود.

اگر در ماه شوال ماه میگرفت: غلبه پادشاه و بلا- و فتنه و اضطراب میان عامه، خاصه دهاتی و رعیت را نشانه بود و اگر خورشید میگرفت: رنج شپش در هند و فراوانی گیاه و اراجیف در بلاد شرق را معلوم مینمود.

اگر ماه در ماه ذی القعدة میگرفت: فتح بلاد و پیدا شدن گنجها بوسیله پادشاه و آمدن باران و خوشحالی مردم و معموره و آبادانی را پیش گوئی داشت و اگر

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۵

خورشید میگرفت: وفور نعمت و باران بسیار و خرابی شهرها و آبادانی ولایات را معین مینمود.

اگر خسوف در ماه ذی الحجه شده بود دلالت داشت بر فوت مردی بزرگ در مغرب و ادعای سلطنت از جانب یاغی و مغلوبیت

وی را می‌رساند و اگر کسوف شده بود حکایت داشت بر وزیدن بادهای مخالف و کمی میوه و ظهور خرابی در شهرهای مغرب و کمی غله و گرانی مأكولات و زیادی دزدی و راهزنی.

محرم‌نامه

دیگر احکام زیر از اختیاراتی بنام محرم‌نامه بود که سرنوشت سال را معلوم مینمود.

اگر اول محرم روز شنبه بود دلیل بر آن بود که زمستان آن سال سرد و یخ و برودت بسیار و حدوث مرض طاعون و مرگ گوسفندان و گرانی گندم و کمی عسل و سلامتی زراعت از آفات و مرض در بعضی میوه‌ها و مرگ کودکان و جنگ روم و عرب ظهور گلودرد و زکام و مرگ زنان و پیران و خوبی آخر سال و در چنین سالی بوده که قاییل هاییل را بقتل رسانیده بود.

اگر اول محرم یکشنبه بود: زمستانش خوب و بارانش زیاد می‌آمد، اما مزروعات را آفت می‌رسید و عسل اندک بدست می‌آمد و اثر طاعون در هوا ظاهر می‌گردید و در آخر سال گرانی و غلبه پادشاه و ظهور دردها و مرگهای صعب‌العلاج و ظهور ستاره‌ی دنباله‌دار و تابستانش معتدل و سبب ارزانی شتر و گوسفند و بسیاری گیاه می‌گردید.

اگر اول محرم دوشنبه بود: دلالت داشت بر اینکه آن سال را زمستان نیکو و تابستان گرم و باران در وقتش بسیار و گوسفند و عسل فراوان و میوه در بلاد آذربایجان زیاد و مرگ زنان و گوشت و روغن بسیار و کمی پول و زیادی نکاح و عیش و طرب و معاش و چهارپا خوب و در مکه ارزانی و شاید هم ماه یا

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۶

خورشید خسوف و کسوف مینمود.

اگر اول ماه محرم سه‌شنبه بود: دلیل برف و سرما و یخ بسیار در مشرق و زیادی عسل و گوسفند و گرانی برنج در آخر سال و بروایتی زیادی زراعت و باران و ارزانی نرخها در شهرها و زیادی شکار حیوانات دریائی و ترس و اضطراب سلطان عجم و خونریزی و قتال میان عرب و عجم و کشته شدن بزرگ عرب و فراوانی جو و عدس و گندم باران در تابستان را مینمود.

اگر اول ماه محرم چهارشنبه بود: زمستان در آن سال متوسط و باران در بهار زیاد و غلات و میوه در کوهستانها به وفور، اما مرگ و میر بسیار در میان مردم و ارزانی نرخها و ابریشم و حریر و زیادی معاملات و خروج کسی بر پادشاه و مرگ پادشاه روم و دل‌پیچه زیاد در آخر سال و مرگ حیوانات و زیادی عسل و آب دجله و طغیان در شام و آمدن ملخ بسیار در آنجا را دلیل می‌گردید.

اگر اول محرم پنجشنبه بود: زمستان ملایم و باران و غله بسیار و میوه فراوان و ظهور تب و غلبه مردم روم بر مسلمانان و جنگ و محاربه در مغرب و کمی باران در اول سال و وزیدن بادهای تند در آخر سال و طغیان راهزنان و مرگ گاووان و زیادی غم و ستم حکام و شاید هم قمر خسوف مینمود.

اگر اول محرم جمعه بود: دلیل بود که زمستانش سرد نخواهد بود و آب چشمه‌ها و رودها رو به نقصان خواهد گذارد و غله در بلاد کوهپایه‌ها گران و در مغرب آفت برای درختان و غلبه رومیان بر فارسیان و فساد عظیم در فارس و در اول ماه ربیع الاول تا آخر جمادی الثانی آن سال دردهای سخت ظاهر خواهد گردید و زنان آبستن بچه ضایع خواهند کرد و اگر ستاره‌ی دنباله‌دار ظاهر شود فتنه‌های عظیم نیز در پی خواهد داشت.

اثرات خواب در شبهای ماه

دیگر اثرات رؤیا و تعبیر خواب بود که از روی ماههای قمری معلوم و به این

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۷

صورت صحت و سقم و خوب و بد آن و سپس اثرات آن تعیین میگردید.

شبهای: اول، دهم، سیزدهم، چهاردهم، بیست و یکم، بیست و پنجم و بیست و نهم که غیردرست و صحت نداشته به آن نباید اعتنا بشود.

شبهای: دوم، نهم، پانزدهم، هیجدهم، نوزدهم، بیست و سوم، بیست و چهارم، بیست و ششم، بیست و هفتم، بیست و هشتم تعبیرش برعکس و هرچه تعبیرش باشد باید خلاف آن حساب بکنند.

شبهای: سوم، چهارم، یازدهم، دوازدهم، شانزدهم، تعبیرش صحیح بوده، اما اثرش به تعویق می افتد.

شبهای: پنجم، ششم، هفتم، هشتم، هفدهم، بیست و دوم، صحیح و خلاف نداشته باید بیننده منتظر تعبیرش باشند.

شبهای: بیستم و سی ام، هم صحیح و هم مؤثر که هم تعبیر داشته و هم اثرات خود را ظاهر خواهد ساخت.

ایام نحس سال

همچنین در ماههای قمری بیست و چهار روز تمامی شان نحس معلوم شده بود که هیچ عملی در آنها به خیر و خوشی بآخر نمیرسید و چنانچه ابتدا میشد به پایان نمیرسید:

از محرم: یازدهم و بیست و یکم.

از صفر: اول و بیستم.

از ربیع الاول: دوم و دهم.

از ربیع الثانی: اول و بیست و یکم.

از جمادی الاول: دهم و یازدهم.

از جمادی الآخر: دهم و یازدهم.

از رجب: سیزدهم و پانزدهم.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۸

از شعبان: دوم و چهارم.

از رمضان: سوم و بیستم.

از شوال: ششم و هشتم.

از ذی القعدة: ششم و دهم.

از ذی الحجة: هشتم و بیستم.

احکام ناخن گرفتن و سر تراشیدن

دیگر از قول منجمین این احکام بود که جهت ناخن گرفتن و سر تراشیدن و مو کوتاه کردن معلوم و رعایتش تکلیف شده، به ترک و اقدام آن اعتقاد میورزیدند.

ناخن گرفتن و سر تراشیدن در اول ماه عمر را کوتاه میکنند.

دوم ماه حاجت روائی میآورد.

سوم ماه سبب قوت و بلندی مو میگردد.

چهارم ماه غم و اندوه می‌آورد.
 پنجم ماه باعث سرور و شادی میشود.
 ششم ماه دچار بلاهای ناگهانی میشود.
 هفتم ماه از بزرگان به دولت میرسد.
 هشتم ماه سبب یاری‌اش از دیگران میگردد.
 نهم ماه درد و بلا مینیند.
 دهم ماه باعث عزت و حرمت میشود.
 یازدهم ماه غم و ضرر مینیند.
 دوازدهم ماه موجب شکوه و جلال میشود.
 سیزدهم ماه با کسی به خصومت میرسد.
 چهاردهم ماه باعث شادمانی میشود.
 پانزدهم ماه خوشحالی میشود.
 طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۹
 شانزدهم ماه غم و دل‌تنگی می‌بیند.
 هفدهم ماه فرقی نمیکند.
 هیجدهم ماه باعث ملال میشود.
 نوزدهم ماه موجب توانگری و مال میشود.
 بیستم ماه باعث ایمنی میشود.
 بیست و یکم ماه به دولت میرسد.
 بیست و دوم سبب افلاس میشود.
 بیست و سوم ماه کارها به صلاح می‌انجامد.
 بیست و چهارم ماه خیر و خوشی پیش می‌آید.
 بیست و پنجم ماه وسعت معاش و خیر و عاقبت به‌خیری می‌آورد.
 بیست و ششم ماه خلاصی از بلا می‌آورد.
 بیست و هفتم ماه پشیمانی میرسد.
 بیست و هشتم ماه بد و باعث ملال میباشد.
 بیست و نهم ماه از خلاق ضرر و جفا مینیند.
 سی‌ام ماه از بلا در امان میماند.

تحریک رغبت زنان با شناخت ایام ماه قمری از قول حکما

همچنین حرکت و قوت شهوت زنان را در هر روز از ماه در نقطه‌ای از وجود او معین کرده بودند که مرد باید توجه داشته قبل از مباشرت از طریق مالش و نوازش آن موضع وی را به سر شوق بیاورد، به این قاعده که در شب‌وروز اول ماه در شست‌های پاهایش میباشد که باید نوازش را از آن نقطه شروع نموده بطرف بالا ادامه بدهد. شب‌وروز دوم از کف پا و به همین ترتیب شب‌وروز سوم

از ساق پا. چهارم از زیر زانو. پنجم از ران. ششم از فرج. هفتم از ناف. هشتم از پستان. نهم از گردن. دهم از لب. یازدهم از رخسار. دوازدهم از چشم. سیزدهم طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۰

از شقیقه. چهاردهم از پیشانی. پانزدهم از فرق و از شانزدهم که بطریق مذکور از زیروری شست پا شروع و به میچ و ساق و ران رسانیده مسیر گذشته را تا پیشانی و سر دنبال بکند.

و نیز بدترین ایام مجامعت

ایضا از بدترین ایام مجامعت، شبهای سوم و چهارم و پنجم و سیزدهم و شانزدهم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و پنجم و بیست و ششم ماه و در قمر در عقرب (قرار داشتن ماه در برج عقرب) و تحت الشعاع و شب چهارشنبه بود که باید از آن اجتناب بشود و مخصوصا در شبهای اول ماه و میان ماه و آخر ماه که به شوخی و مطایبه که «کسی نباید جماع کند و اگر کرده است باید کنار بکشد!» و مجامعت در این شبها فرزند را ساقط و دیوانه و مصروع میسازد و مبتلا به خوره و پیسی (لک و پیس) و امثال آن میکند.

همچنین از مکروهات بود جماع کردن با زن در ایام حیض که ولدش دشمن اهل بیت رسول در میآید و جماع کردن با شتاب مانند ماکیان و سخن گفتن هنگام جماع که مولود لال بهم میرساند و نظر کردن به فرج زن که فرزند کور از آن بهم میرساند و همچنین جماع در خانه‌ای که اطفال در آن خفته باشند و در خانه‌ای که دیگران بیدار باشند و صدای سخن یا نفس ایشان استماع بکنند که مولودشان زناکار و غیررستگار میگردد.

و نیز جماع از راه دبر زن یعنی راه پشت و بیرون ریختن منی موقع انزال که

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۱

موجب ضعف نور چشم و نقصان قوا میگردد و جماع در حالت جنابت و احتلام و هنگام طلوع و زردی غروب آفتاب که طفل احوال میآید و جماع با تصور زن دیگر با زن خود که فرزندشان مأیون و مخنث میگردد.

دیگر پاک کردن زن و مرد خوبستن را با یک دستمال که موجب عداوت و خصومت و جدائی میان ایشان میباشد و دیگر جماع در حالت ایستاده با زن که فرزند آن دچار بیماری بول در رختخواب میگردد و جماع در شب عید فطر که مولود آن شریر و جماع در شب عید قربان که فرزندش شش انگشتی میآید و جماع در زیر درخت میوه‌دار که ولد آن جلاد و کشنده یا سرکرده و رئیس ظلم و ستم میشود و نیز در زیر شعاع آفتاب مگر آنکه پرده‌ای میان خود و آفتاب داشته باشند که اگر فرزند آن تا هنگام مرگ در بدحالی و پریشان‌حالی خواهد بود. و جماع موقع اذان و اقامه نماز که ولد آن جسور در خون ریختن میگردد، و جماع با زن حامله‌ی بدون طهارت و وضو که ولدش کوردل و بخیل خواهد شد و جماع در شب نیمه شعبان که فرزندان تنگ‌روزی و در روز آخر ماه شعبان که یار ظالمان و بسا که باعث هلاکت بسیاری از مردمان میگردد و جماع در حال از پشت افتادن مرد که مولود او ریاکار و بدعت‌گذار و منافق خواهد بود و جماع در شبی که روزش به سفر باید رفت که فرزند آن مسرف و بیهوده کار میگردد.

بهترین ایام جماع نقل از روایات و ائمه اطهار

و اما بهترین ایام جماع را در روز دوشنبه و شب سه‌شنبه می‌دانستند که فرزند آن حافظ قرآن و راضی به قسمت خدا میگردد و سعادت اسلام مییابد و دهانش خوشبوی و دلش رحیم و فطرتش جوانمرد و زبانش محفوظ از غیبت و بهتان میباشد و جماع در شب پنجشنبه و روز پنجشنبه و شب جمعه که مولود آن حاکم

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۲

دلاکی که مشغول بیرون کشیدن دندان از دهان مشتری اش بوده، رفیقش با گرفتن دستها و پا بروی پایش فشردن، مانع تقلایش می باشد. دلاکی مانند دیگر دلاکها که در حمام سر و تن مشتریان حمام می شست و در بیکاری و خارج از آن حجامت و فصد و طبابت و جراحی و مثل آن مینمود!

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۳

احکام شریعت و یا عالمی از علما و دور از وساوس شیاطین و صاحب سلامتی در دنیا و دین و خطیب و سخنور و از دانایان و بلکه از ابدال و مانند آن میگردد.

و دیگر دستور بود بر مرد که بیاموزد سه خصلت را از کلاغ: جماع کردن پنهان و بامداد بطلب روزی رفتن و بسیاری حزم و حذر و احتیاط.

احکام جزای از قول منجمین

دیگر این احکام در جراحی اندام بود که در دوران ماه قوت روح در عضوی متمرکز میگردد که باید از عمل جراحی و چاقو نهادن آن پرهیز بکنند.

اول ماه؛ کف دستها. دوم ماه؛ مچ پاها. سوم؛ ساق پاها. چهارم؛ تهی گاهها (پهلوی) ها. پنجم؛ طرف راست صورت. ششم؛ بازوی راست. هفتم؛ زبان و حلق. هشتم؛ بینی. نهم؛ پشت. دهم؛ دندان. یازدهم؛ طرف چپ صورت.

دوازدهم؛ بیضتین و فرج. سیزدهم؛ چانه. چهاردهم؛ ران. پانزدهم؛ بازوی چپ. شانزدهم؛ گردن. هفدهم؛ رگها. هیجدهم؛ پهلوها. نوزدهم؛ سرین.

بیستم؛ کف پاها. بیست و یکم؛ انگشتان پاها. بیست و دوم؛ شکم. بیست و سوم؛ جگر و کبد. بیست و چهارم؛ قلب. بیست و پنجم؛ پستان. بیست و ششم؛ سینه. بیست و هفتم؛ طحال و سپرز. بیست و هشتم؛ گردن. بیست و نهم؛ دستها. سی ام؛ پشت.

احکام خون گرفتن

همچنین احکامی در خون گرفتن که تا پانزدهم هر ماه که قمر در ترقی بود به شرح زیر ممنوع بود از آنکه موجب مضرات و مهالک و از شانزدهم موجب فرح و سلامتی و نشاط میگردد:

اول ماه؛ ضرر رگها. دوم ماه؛ بیماری. سوم ماه؛ ضعف دماغ. چهارم؛ دردسر. پنجم؛ زردی رنگ. ششم؛ رعشه. هفتم؛ مرگ مفاجا. هشتم؛ سردرد.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۴

نهم؛ درد بندها. دهم؛ درد و الم. یازدهم؛ خبط دماغ. دوازدهم؛ ضعف بدن.

سیزدهم؛ غم و ملال. چهاردهم؛ حگه. پانزدهم؛ قولنج.

و اما از شانزدهم؛ فرح و نشاط. هفدهم؛ صحت بدن. هیجدهم؛ قوت تن.

نوزدهم؛ دفع دردها. بیستم؛ صحت بدن. بیست و یکم؛ روشنی قلب. بیست و دوم؛ قوت دل. بیست و سوم؛ شادی و سرور. بیست و

چهارم؛ دفع صفرا. بیست و پنجم؛ صفای خاطر. بیست و ششم؛ خلاصی از امراض. بیست و هفتم؛ ایمنی از ترسها. بیست و هشتم؛

قوت قلب. بیست و نهم؛ بهبود و شفا. سی ام؛ حکمش ساقط، که نه نفع و نه ضرر خواهد داشت.

اینها نیز سخنانی بود که به خیر دنیا و آخرت زبردستان به گوش آنها میخواندند، در این تأکید که قبولیشان سعادت و بی‌اعتنائیشان خذلان میآورد:

کارها را با نام و مدد خواستن از پروردگار شروع بکنند تا به خیر و عافیت انجامد. در کارها میکنم و انجام میدهم و امثال آن نگویند بلکه انشاء الله بر زبان بیاورند. دندانها را مسواک کنند و روزه بگیرند و قرآن بخوانند که این سه کار حافظه را زیاد میسازد. سیب ترش و گشنیز و پنیر و نیم‌خورده موش نخورند و در آب ایستاده نشاشند و نوشته قبرها را نخوانند و از میان دو زن نگذرند و شپش را در راه نیندازند و پشت گردن را حجامت نکنند که موجب فراموشی میشود. بعد از پیاده‌روی سوار شدن و سر در زیر آب کردن و به سبزه‌زار نگرستن و خوردن در گرسنگی و آشامیدن در تشنگی و جماع کردن در رغبت و شستن سر با گل خطمی و نظر بر صورت زیبارویان و سخن گفتن با عالم را موجب رفع اندوه و الم بدانند.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۵

تار عنکبوت را در خانه نگاهداشتن و بول کردن در خزینه حمام و در حال جنابت غذا خوردن و قسم دروغ و زناکاری و خواب موقع غروب و آوازخوانی و صدای ساز و طنبور و رد کردن گدای شب و خرج زیادتر از درآمد و بدی با خویشاوندان را موجب پریشانی بدانند و نماز اول وقت و نیکی با خویشان و نظافت خانه و صبح زود به طلب روزی برخاستن و امانت‌داری و استغفار از بدی‌ها و شکر منعم کردن را اسباب توانگری یقین بکنند.

بی‌اعتبارترین مردمان را قمارباز بدانند و بدترین ملعبه را قمار و ناکس‌ترین مردم را غیبت‌کن و مودی‌ترین را سخن‌چین و بدترین ضیافت را مهمانی فاسق و بدترین معامله را جنس ندیده خریدن و فروش متاع تحصیل نکرده و بدترین پول را پول ربا و بدترین دوست را کافر و بدترین زنان را زن بدزبان و بدترین مردان آنان که زن خود عرضه بکنند و بدترین زبان را آنکه از فحش و لغو پروا نداشته باشد و بدترین طبایع آنکه چیزی داشته باشد و خواهش از دیگران بکنند.

دستور بود که هر که خانه‌ای بسازد یا بخرد دوستان و خویشان را ولیمه داده مهمانی نماید و چون به سفر رود تحفه‌ای بیاورد اگرچه پاره‌سنگی باشد و بر نزدیکان که مسافر را بدرقه و استقبال نمایند و هر چیز تازه‌اش را بر او مبارک‌باد بگویند و چون به هم میرسند با یکدیگر مصافحه کرده روبوسی نمایند و چون خواهند به سفر روند درباره آن مشورت نمایند و زاد و راحله‌ی کافی و نیکو بردارند و چون بضایفتشان دعوت شوند اجابت بکنند و چون مددی از ایشان طلب شود یاری بکنند.

انسانهایی که مسخ شده‌اند!؟

به گوش اطفال می‌کردند این پانزده حیوانند که انسان بوده مسخ شده‌اند: اول فیل که زنا و لواط مینمود. دوم خرس، عربی بادیه‌نشین که دیوثی میکرد و زن خود را میفروخت. سوم خرگوش که زنی بود بر شوهر خیانت مینمود. چهارم شب‌پره

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۶

مردی که خرمای مردم میدزدید. پنجم هدهد زنی که دلالی محبت مینمود. ششم روباه عابدی که در فریب مردم میکوشید. هفتم میمون و خوک مردمی که میل زیاد به شکار داشتند. هشتم سوسمار دریائی و خاکی جماعتی که ناشکری کردند و به دریا و سوراخهای زمین افتادند. نهم عقرب، کسی که سخن‌چینی مینمود. دهم زنبور که مرد قصابی بود و کم‌فروشی مینمود. یازدهم عنکبوت که زنی بود و برای شوهر خود سحر مینمود. دوازدهم پشه، کسی که مردم را مسخره مینمود. سیزدهم خارپشت که مرد

کج خلقی بود و چهاردهم طاووس که بر خود مغرور بود و پانزدهم، سگ که معصیت مینمود.

سخن حیوانات

همچنین از زبان حیوانات سخنانی داشتند که با آن تربیت فرزندان میکردند، در این کلمات که کرکس میگوید آخر هر زندگانی مرگ میباشد و باز میگوید که دانای کل خفی خدا میباشد و دراج میگوید که بزرگی را از خدا باید خواست و خروس میگوید کسی که خدا را شناخت خدا از او غافل نمیماند و مرغ خانگی میگوید روزی به زیرکی و تلاش نمیباشد بلکه با توکل میباشد. عقاب میگوید که اطاعت خدا مطیع را خوشبخت مینماید و شاهین میگوید آنچه خدا کرده و میکند همان سزاوار و حق میباشد و جغد میگوید که راحتی در دوری از مردم میباشد و کلاغ میگوید که لذت در روزی حلال میباشد و کلنگ میگوید که از دشمن ایمن نباید بود هرچه که ضعیف باشد و لک لک میگوید تنهائی نجات دهنده از آزار خلاق میباشد. اردک میگوید خوشا به عمری که عاقبت بخیر باشد و هدهد میگوید خداوندا پناه میبرم بر تو از این که شقی و سخت دل باشم و قمری میگوید خوشا به حال کسی که زبان خوش داشته باشد و گنجشک میگوید خدایا مرا حفظ کن از عملی که ترا به خشم آورد.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۷

بلبل میگوید به که پناه ببرم که مهربان تر و کارسازتر از خدا باشد و سیزه قبا میگوید چه غافلند مردم که مرگ را میدانند و آمال و آرزوهای دراز برای خود بوجود میآورند و کبک میگوید چه سعادت مند کسی که مردم به او محبت داشته باشند. شیر میگوید هیبت و بزرگی به زور نمیباشد و به کارهای شایسته و بلندی همت میباشد و گاو میگوید که کمترین زیان گناه آنکه آبرو و قوای بدن را به نقصان میآورد و فیل میگوید اگر قوت بسیار میباشد پنجه با مرگ درافکن و شتر میگوید که خداست آنکه ستمکاران را ذلیل میسازد و اسب میگوید بی نیاز است آنکه مزد خود را در مقابل کار خیری قرار بدهد و گرگ میگوید چیزی را که خدا حفظ کند کسی نمیتواند آن را ضایع نماید و شغال میگوید عذاب دردناک بر کسی است که بر گناه اصرار داشته باشد و سگ میگوید بیچاره کسی که خوب را از بد نشناسد و تنبیه نپذیرد.

خرگوش میگوید اگر حرص نمیورزیدم صید نمی شدم و روباه میگوید که دنیا خانه فریب است و بیشتر فریب میدهد کسی را که رغبت اقامت در آن بیشتر داشته باشد و آهو میگوید نجات و سلامت در فرار از اهل ظلم و فساد میباشد و کرگدن میگوید خداوندا مگر تو مرا از هلاکت نگاه دارنده باشی که خود قادر به حفظ لحظه ای بر خویشتن نمیباشم.

پلنگ میگوید خدا کسی را که عزیز کرد دیگری نتواند ذلیل گرداند و هر که را ذلیل ساخت کسی نتواند وی را به عزت برساند و مار میگوید چه بدبخت است آنکس که توقع نیکی از کارهای بد داشته باشد و عقرب میگوید چه وحشتناک است مردن در حسرت و با این زبانها بود که به تربیت فرزندان میپرداختند.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۸

مکروهات و دستورات

دیگر امور زیر که بد و مکروه داشته از آنها منع میکردند و مسائلی که به آنها توجه میدادند، مانند سفر رفتن به تنهائی و سکونت در خانه ای که ستار و حفاظ نداشته باشد و اقامت در خانه ای شکسته و خاکروبه در خانه نگاهداشتن و دهانه ی ظروف آب و روی غذا را بازداشتن و این دستورات که از خانه ها بیرون نروند مگر آتش و حرارت و شعله را در آن خاموش کرده باشند و با دست و پنجه آلوده غذا نخورند که به بیماری مبتلا گردند و تنها نخوابند و اموات خود را خفیف نسازند و در قبرستان ها نخندند و مضحکه

نداشته باشند و بعد از انفاق و محبت منت نگذارند و نظر در خانه‌های مردم نیندازند و پیش‌سلام باشند و ملاقات دوستان را پیشی داشته باشند و دوری کنند از طعامی که برابر سیر بگذارند و هدیه به کسی فرستند که امتنان نداشته باشد. دیگر خانه بسیار بلند ساختن را مذموم میدانستند و اجاره‌نشینی و اجاره‌نشین آوردن را مکروه و یکسان میخواندند و از اثرات ذاتی جمع‌آوری مال حرام میدانستند که صاحب خود را تکلیف به ساختن ابنیه بلند و عظیم میسازد تا خود را تلف و صاحب خود به دردسر اندازد، اما مستحب میدانستند خانه گشاده و وسیع داشته باشند که خانه وسیع عیبها را میپوشاند. و از سعادت‌ها و نعمات خدا میدانستند برای کسی که خانه فراخ و دوستان بسیار و دشمن اندک و همسر صالح و فرزند شبیه به پدر و مادر و مرکب رهوار و همسایه خوب و رزق بی‌اضطراب داشته باشد.

دستور - ادب - اخلاق

دیگر دستورات و تعالیم جمع‌آوری شده‌ی زیر از بزرگترها که به تناسب و اقتضا علما و عملا به ذهن کوچکترها میگردند: با دوستان مهربانی و اتصال داشته باشند و چون غائب باشند از احوالشان پرسند و چون در سفر باشند با نامه از هم طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۹

باخبر باشند و در نامه نوشتن که نام گیرنده را مقدم بر نام خود نویسند و مطالب پسندیده نویسند، چه در نوشتن نامه و فرستادن رسول و ارسال هدیه است که عقل و بینائی و مقدار شخص معلوم میشود.

در کارها که با مردم دین‌دار و بی‌نظر مشورت نمایند و پرهیز از مشورت با زنان تا آن حد که در راهنمایی نیک آنها مخالفت بکنند تا آنکه طمع در خواسته‌های به خود نداشته باشند و برای مشاور که جز آنچه خیر و صلاح طرف مشورت میباشد بر زبان نیاورند و نهی در آنکه با مردمان پست فرومایه و جبون مشورت بکنند.

تشکیل مجالس انس که در آن ذکر خدا و کلمات پسندیده و مناظره‌ی معلومات و فضایل اهل بیت باشد بدهند، چنان که خود عملا میدادند بر اعتقاد اینکه اینگونه مجالس ارواح مرده را زنده میسازد و دلها را جلا میدهد و غمها را میزداید و شادی میافزاید، و بد و نکوهیده مجالسی را بدانند که به لهو و لعب و بیهوده و هزل و هجو بگذرد و بهترین مجالس را آن محفل که چون در آن جمع باشند مشتاق یکدیگر باشند و چون سخن گویند به خیر هم گویند و چون پراکنده شوند خصائل هم شمرند و چون بیمار شوند عیادت هم کنند و چون بمیرند به جنازه هم حاضر بشوند.

دیگر دوری از چشم‌پوشی از معایب خود و دیدن عیب دیگران و سرزنش کردن دیگری را بر چیزی که خود ترک آن نمیتواند و آزرده دلها را با زبان در حالیکه نفعی به آنها نمیرساند و تکلیف مجالست نیکو با همسایگان و دیگر مردم که از آن مشکلات آسان خواهد گردید و مهربانی با خلائق که از آن دوستان زیاد خواهند گردید.

با بهترین نامهای مردمان، ایشان را خواندن و اظهار دوستی کردن با زبان که دوستی را تقویت و باعث ثبات آن میگردد و تقسیم دوستی خویش میان دوستان که بعضی را بر بعضی تفوق نهادن و پرده‌داری اسرار دوستان که طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۰

نشانه‌ی عقل و آدمیت میباشد و عفو بر بدکننده و پیوند با آنکس که بریده باشد و حلم با بیخردان که دلها را ایمنی میافزاید. دیگر در مجالسی که جمعی باشند سرگوشی سخن نگفتن و خنده و مضحکه بسیار نداشتن و برابر دیگران عطسه و آروغ نزدن و آب دهان نینداختن و دهان‌دره نیاوردن و دندان خلال نکردن و موی گوش و بینی نکنند و مجادله نداشتن و در عوض خوش‌طبعی و مزاح تا آن حد که نقصان عزت و آبرو نباشد داشتن و تعظیم دوستان و واردان داشتن و پیران و علمای مجلس را احترام گذاشتن و تکلیف آنکه در مجلس ناخوانده نرفتن و صاحب‌خانه را تحکم نکردن و از دشمنان طلب خیر نمودن و توقع احسان از لئیم

نداشتن و در راز دو کس داخل نشدن و استخفاف پادشاه نکردن و در جایی که مناسب او نباشد ننشستن و سخن نگفتن در جایی و با کسی که گوش به حرف او نداشته باشند.

دیگر آنکه دوست بدارند برادرانی را که آنها را بگریانند و کسانی را که عیبهای دلشان را بر آنها بنمایانند و پرهیزند از کسانی که آنها را بخندانند و بهترین مصاحبان را یاران کهنه بدانند و حذر کنند از تازه‌ها که با ایشان آشنائی به هم می‌رسانند و احتیاط بسیار داشته باشند از هر ناشناخته تا محاسنشان ظاهر نگردیده باشد و بر حذر باشند از همه کس هر چند به آنها اعتماد بسیار داشته باشند و پرهیزند از جاهائی که در آن احتمال تهمت و گرفتاری و خوف و خطر وجود داشته باشد.

همچنین دوری گزینند از دروغگو و احمق و بخیل و فاسق که زیانشان بیش از نفعشان میباشد و بی‌اندازه با آشنایان چسبندگی نداشته باشند که باعث جدائیشان میگردد و دوری هم نکنند که قطع پیوند مینماید.

با کسی که میل مصاحبت او نداشته باشد معاشرت نداشته باشند که باعث خواریشان میگردد و با بد نشینند تا به بد مبتلا نشوند و مجادله نکنند تا دشنام نشنوند و به بیدین بی‌اعتنا باشند اگر چه صاحب شأن و مقام ارجمند باشد و

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۱

دوستان پدران خود را احترام بگذارند تا بر آبرویشان بیفزاید.

زن را قلاده‌ای بر گردن مرد میدانستند که باید قبلاً بداند چگونه قلاده‌ای بر گردن خود میاندازد و زن صالحه را از جواهر گرانبهاتر و زن ناصالح نانجیب را بی‌ارزش‌تر از خاک میدیدند و عقیده داشتند که زن غیر صالحه خرج و غمش از شوهر و لذت و راحتش از آن دیگران میباشد و از خواص زن خوب بود که فرزند آور و دوست شوهر و صاحب عفت و غمخوار شوهر و در نزد خویشاوندان خویش عزیز و در برابر شوهرش ذلیل باشد.

زینت را از برای شوهر بخواهد و از دیگران شرم نماید و عفت ورزد و هر چه شوهر گوید بشنود و هر چه فرمان دهد اطاعت نماید و چون شوهر خلوت خواهد مضایقه نداشته باشد، اما به شوهر در نیاویزد و تکلیف به جماع ننماید و بدترین آنها زنی که در میان قوم خود خوار باشد و بر شوهر مسلط باشد و فرزند نیاورده و کینه بورزد و از اعمال قبیحه پروا ننماید.

چون شوهر غایب باشد زینت کرده خود را به دیگران نماید و در نزد شوهر مستوری گزیند و سخن شوهر نشنود و اطاعت نداشته باشد و اهل عناد و لجاج و دیرگذشت و بی‌گذشت باشد.

و دیگر جمع نیکبها را برای مردی که دل شکسته و تن خاضع و زبان ذاکر و بدن صبور هر بلا داشته باشد دیده و برای زن ایمان و عفت و این که از ملاقات شوهر شاد و از دوریش غمگین شود میدانستند و کمال آنرا در فرزندگی که مطیع و دوستدار پدر و مادر بوده باشد.

دیگر این دستور برای زن خواه که زن از طایفه و هم‌شأن خود بخواهند و باکره اختیار کنند و زن را جهت مال او اختیار نمایند و دیندار بگیرند و هنگام زفاف رو بسوی خدا آورند و در عروسی ولیمه دهند و به زن اظهار محبت و اشتیاق داشته باشند و خوبی‌هایش را اظهار نمایند و در جماع نام خدا بر زبان آورند و در عفت زن غیرت داشته باشند.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۲

و این دستور بر دختران و زنان که حق شوهر را بر تمام حقوق مقدم بدارند و عیب شوهر بر زبان نیاورند و آزرده‌اش نسازند و بر مرد که با زن سلوک داشته باشد و از آنچه خدا به او کرامت نموده به وی اکرام نماید و وی را از هر جهت از خود راضی و خوشنود نماید و از جماع با او مضایقه نداشته باشد و اگر بدی کند عفو نماید و دیگری را بر او ارجح نشمارد.

دیگر فرزندان را گلهای بهشت میدانستند که خدا در دنیا به آدمیان نصیب میفرماید و از حقوق فرزندان بر پدران و مادران که مادران از شیر خود بر آنها بنوشانند و بر پدران که دایه خوب صورت و سیرت برای آنها بگیرند و نام نیکو بر آنها گذارند و تا

هفت سال آنها را در بازی آزاد گذارند و خط و سواد بیاموزند و تا به رشد و کمال رسد مواظبت و رعایتش داشته باشند. علم قرآن و حدیث و دین به آنها یاد دهند و به کسب خوب و شوهر نیکویش بسپارند و پسر را ختنه کنند و شنا بیاموزند و تکالیف دشوار بر آنها روا ندارند و سفاهت و تندى با آنها نداشته باشند.

ایشان را دوست بدارند و روزی آنها را از جانب خدا و همراه ایشان بدانند و با هدایا ایشان را شاد نمایند و با نوازش و بوسه شیرین کامشان گردانند و بر جمله به یکسان محبت نمایند و چون به حد تمیز رسند مکان خواب آنها را از خویش جدا نمایند و فرزندان را اسرای خود بدانند که باید با اسیر رحمت داشته باشند.

و از تکالیف فرزند بر پدر و مادر و حقوق والدین بر اولاد بود که حرمت پدر و مادر داشته باشند و ایشان را از خویش راضی بدارند و آزردهن ایشان را از جمله گناهان کبیره دانند اگرچه کافر باشند و اطاعت آنها داشته باشند اگرچه از گذشتن زن و مال بوده باشد.

پدر را با نام صدا نکنند و جلوتر از او راه نروند و قبل از نشستن او ننشینند و سبب دشنام پدر با اعمال ناپسندیده نگردند و زنده و مرده او را احترام بگذارند و در حیاتش به او احسان و در موتش نماز و روزه و حج بدارند و قرض او بدهند و

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۳

مادر را دوست و گرمی بدارند و زشت او بر زبان نیاورند و با خشم و غضب بر او نظر نگردانند و وقتی خداوند را از خود راضی بدانند که پدر و مادر را در مرگشان محرومان و افتادگان را اعانت نمایند و خدمتکار خود را یاری و یتیمان و ضعفا و دلشکستگان را رحم آورند و در حیاتشان خرج و خدمت و صیانتشان را تقبل و رضایتشان تحصیل بکنند.

دیگر در رفع حوائج مؤمنان که هر که مسلمانی را خوشنود کند خدا و رسول او را خوشنود گردانیده است و اگر عیادت بیماری کند چنان است که به زیارت خانه خدا رفته است و اگر به دیدن برادر مؤمنی رود متابعت پیغمبر نموده باشد و چون اطعام کند و گرسنه‌ای را سیر نماید و برهنه‌ای را بپوشاند از اطعمه و البسه بهشتی نصیب یابد.

اگر فقر و درویشی از کسی زایل کند خود را در نمازگزاران و روزه‌داران قرار داده باشد و چون به زیارت اهل قبور رود خود را از آمرزیدگان بسازد و اگر از حرام پرهیزد خدا او را بهتر از آن از حلال قسمت نماید و اگر با نیکو زندگی کردن و نیکو خوردن و نیکو پوشیدن و نیکو خرج عیال و اولاد کردن که از حلال بدست آورده باشد نعمتهای خدا را ظاهر کرده تشکر نماید خدا او را از محبتان خویش گرداند.

دیگر این دستورات در رعایت حقوق دوستان و خویشان و برادران و خواهران و احرام پیران و حقوق معلمان و استادان و همسایگان و رعایت حال افتادگان و رحم بر حیوانات و قواعد و دستورات کسب و تجارت سالم که کار و تحصیل مال را بر هر چه مقدم بدارند و پرهیز از تنبلی و بیکاری و اهمال و تغافل از آن که مستمند و محتاج دیگران بوده باشند.

سفر و تنوع که جهت تمدد نیرو گهگاه بدان اقدام نمایند و در بدحالی‌ها یاد بدحالی‌تر از خود کردن و دیگر معایب زنا و قمار و میگساری و دزدی و کم‌فروشی و خیانت و جاسوسی و خبرچینی و غیبت و نامی و دیگر اعمال

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۴

ذمیمه که هریک را به نحوه و صورت و حکایت و روایت و نقل قولی قابل قبول بر فرزندان و همگنان و زیردستان انتقال داده ایشان را مؤدب به آداب و اخلاق حسنه میداشتند، با تشویق و تهدید و رجاء و خوف ثواب و عقاب و بهشت و جهنم که نیکوکاران و زشت‌کرداران را مزد و جزاء میباشند و مخصوصا همین امید و ترس‌ها و شوق و کراهی بود که مطالب را در دلها نقش بر سنگ و میخ بر دیوار نموده نقشبند سینه‌ها میگردانید.

تا قبل از سلطنت رضا شاه اوراق و اسناد و دفاتر خصوصی و دولتی با تاریخ قمری به امضاء میرسید و روز و هفته و ماه و سال که از روی تاریخ قمری شناخته شده، تاریخ شمسی فقط به کار منجمین و تقویم نویسه‌ها می‌آمد که با مقارنه‌اش با ماههای قمری صدور احکام خوب و بد و سعد و نحس نموده «شاید-نشاید» کارها بکنند. تا با تشکیل «اداره سجل احوال» و «اداره ثبت املاک» که تاریخ شمسی شناسانده شده به روی کار آمد، و البته نه به سهولت و سادگی و بدون مقابله و حرف و سخن که تاریخ مجوس بود و خلل در تاریخ دینی‌شان می‌افکند، و هم به ضرر مالیشان که برای اداره جاتی و نوکر باب و هرگونه طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۵

حقوق بگیر و همچنین برای مالکین و موجرین و پول به نزول‌بده‌ها در سال ده روز تفاوت نموده باید گرفتن‌هایشان را دیرتر و کمتر دریافت بکنند. اعتراض و مقابله‌ای که اگر قدرت رضاشاه و تدبیر اطرافیان نبود هرگز عملی نمی‌گردید. قدرتی که قبلا با خراب کردن مساجد و تکایا و سقاخانه و صحن امامزاده و دیوار سفارت انگلیس، در خیابان‌کشی‌ها و تعریض معابر نشان داده شده بود و تدبیری که آنرا با تاریخ قمری جفت و چپین قید بکنند. مثلا- اگر تا پیش از این برای سندی تاریخ گذاشته میشد که «بتاریخ سه‌شنبه پانزدهم ذی القعدة الحرام هزار و سیصد و سی و هشت» که قمری و تنها تاریخ رسمی دولت و ملت بود، اول تاریخ شمسی آنرا آورده بنویسند «بتاریخ سه‌شنبه دوازدهم برج اسد هزار و دویست و نود و نه شمسی، و قمری آنرا پسوند قرار داده اضافه کنند مطابق پانزدهم ذی القعدة الحرام هزار و دویست و نود و نه قمری» و عجالتا غائله را ختم بکنند و به همین صورت هم که شده چندانکه توانستند آنرا جا انداخته مردم را با آن نزدیک بکنند کم کم تاریخ قمری را با، در سندی آوردن و در سندی نیاوردن، از رونق و اعتبار انداخته یکسره حذف بکنند.

صحنه‌ای از پس پرده سیاست!؟

با کم و زیادی ایام ماههای قمری و شمسی مطلبی بخاطر آمد که خالی از بهره‌ی پلتیکی آن نمیباشد! بر اینکه تقریبا در سنواتی که بطور مثال از اختلاف دو تاریخ در گذشته آورده شد، از قول کلیمی‌ها ردیه‌ای بر وجود پیامبر مسلمانان (ص) شایع شد که اگر حضرت موسی ظهور پیغمبری را هم به نام محمد خبر داده باشد که در فلان تاریخ خواهد آمد و آن پیغمبر آخر الزمان میباشد که ناسخ تمام ادیان بوده باید دیگر امم از او پیروی داشته باشند بر مبنای تاریخ شمسی گفته است، نه تاریخ قمری و آن بیش از نیم قرن بعد از بعثت ایشان بوده، به این دلیل که بر اساس این دو تاریخ از زمان هجرت او تا امروز چهل و طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۶

اند سال اختلاف بهم رسیده، تاریخ قمری جلو می‌باشد. لذا یا پیغمبر طرف ادعای شما طلوع نکرده افول نموده اثری از او نمانده، یا بعد آمده که محمد ابن عبد الله نمیباشد. کلماتی که باعث طغیان و خروش مسلمانان بر علیه یهودیان گردیده، مانند دیگر اوقات که هرچند وقت یک مرتبه به بهانه‌ای به محله کلیمی‌ها ریخته اموالشان را تاراج و نوامیسشان مورد تجاوز قرار میدادند، هجوم به خانه و دکاکینشان برده، زشتی نماند که بعمل نیاوردند و ظلمی نه که به ظهور نرسانیدند و نتیجه آن که کلیمی‌ها سر به دادخواهی و تظلم برآورده از دول قویه، منجمله دولت انگلستان خواستار دولتی مستقل به نام دولت اسرائیل بشوند، و در غایت بشود آنچه مورد نظر و دستور کار صد و پنجاه ساله، دولت انگلیس بوده چهل سال بعد دولتی به نام اسرائیل سر از مشرق زمین و میان دول عرب بیرون آورد!!

در اینصورت مبدأ تاریخ و تعیین سنوات با ماههای قمری، مانند محرم و صفر و ربیع الاول و غیره معین میگردد و بروج شمسی را چنانچه گفته شد مگر منجمین و بعضی از اجزاء دفتری دولتی و دعانویسها و تعویذنویسها میدانستند اسامی آنها را با اصطلاح عربی آن بکار میبردند با اسامی زیر، در:

۱ حمل، فروردین؛ ۲ ثور، اردیبهشت؛ ۳ جوزا، خرداد؛ ۴ سرطان، تیر؛ ۵ اسد، مرداد؛ ۶ سنبله، شهریور؛ ۷ میزان، مهر؛ ۸ عقرب، آبان؛ ۹ قوس، آذر؛ ۱۰ جدی، دی؛ ۱۱ دلو، بهمن؛ ۱۲ حوت، اسفند؛ و مبدأ آن حمل یعنی فروردین، مقارن با نوروز باستانی و به اسفند می‌انجامید. اسامی‌ای که از اشکال حیوانات و اشیاء و بعضی آدمیان برداشت شده، رصد و زیج و منجمین نخستین مشخص طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۷

اشکال سیارات و ستارگان نجومی که منجمین از آنها صدور احکام و اوضاع جوی و فلکی نموده، با-

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۸

آوردنشان در تفاوت خود در اختیار خریداران میگذاشتند و معتقدینشان که از روی آنها تعیین کارهای خویش،-

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۹

از بد و خوب و سعد و نحس میکردند. مثل دادوستد و خرید و فروش و نکاح و طلاق و نقل مکان و ختنه-

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۰

اطفال و بچه به مکتب گذاردن و خون گرفتن و خوردن مسهل و تنقیه و دیگر امور.-

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۴

ساخته بود و در تعیین احوال فلکی و تغییر حالات کواکب و دگرگونی عالم و پیشگویی و خوب و بد احوال بکار گرفته میشد و لا یتغیر معلوم شده بود، با این توضیح و مشخصات که در آن: حمل به معنی گوسفند شش هفت ماهه، یا بزّه‌ی شاخ نیش زده‌ای بود که در آسمان با اجتماع ستارگان بنظر آمده بود. ثور بصورت گاوی فربه که در برج دوم سال در آسمان ظاهر میگردد. جوزا بصورت دو مرد که از شکم بهم چسبیده و از بقیه بدن تفکیک بوده باشند. سرطان صورت خرچنگ. اسد بصورت شیر. سنبله صورت زنی که دسته‌ای سنبله‌ی گندم بدست داشته باشد. میزان شکل ترازویی که از شائین و دو کفه تشکیل شده باشد. طهران قدیم؛ ج ۴؛ ص ۴۴

رب بصورت کژدم. قوس شکل اسبی که از گردن به بالای آنرا صورت مردی تشکیل داده که تیری را به چله کمان نهاده در حال رها کردن میباشد. جدی بصورت بز یا بزغاله‌ای که دو پای آخر نداشته باشد. دلو شکل مردی که با دلو (سطل) از چاه آب می‌کشد. و حوت صورت ماهی فربه‌ی که قیافه‌ای ناخوشایند داشته باشد، با نظم اسامی آنها در این شعر:

بُرجه‌ها دیدم که از مشرق برآوردند سرجمله در تسبیح و در تهلیل حیّ لایموت

چون حمل چون ثور چون جوزا سرطان و اسد سنبله میزان و عقرب قوس و جدی و دلو و حوت

گردش سالها و اثرات

این دوازده برج اگرچه هریک گویا و معرف احوالی در گردش روزگار بودند که اثراتی را از خود بر روی زمین و احوال و امور روزمژه‌ی مردم بجا میگذاشتند اما با همه اثرات مستقل خود لازم بود تأثیر احوال حیواناتی که سالها بر رویشان میگذاشت و به قرار

زیر از طرف منجمین ترک معلوم شده بود بر آنها دخیل بکنند.

حیواناتی که دورشان از موش شروع شده به خوک خاتمه میگرفت؛

اول سیچقان نیل (موش)، اودبارش نیل (گاو)، توشقان نیل (پلنگ)، لوی نیل (خرگوش)، ایلان نیل (نهنگ)، پونت نیل (مار)، قوی

نیل (اسب)، پیچی نیل

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۵

(گوسفند)، دان نیل (بوزینه)، تخاقوی نیل (مرغ)، ایت نیل (سگ)، تنکوز نیل (خوک):

موش و بقر و پلنگ و خرگوش شمارزین چارچو بگذری نهنگ آید و مار

وانگاه به اسب و گوسفند است حساب حمدونه و مرغ و سگ و خوک آخر کار

احکام سالها

به این قاعده که مثلاً هرگاه گردش سال بر صورت موش قرار میگرفت دلالت داشت بر بارانهای سخت بهاری و ریزش بارانهای بی‌موسم در سال و سرمای سخت در زمستان و حيله و تزویر و دزدی و خیانت در میان مردم و زیادی جاسوسی و فتنه‌انگیزی و جنگ و محاربه میان دول و تنگی معیشت و دشواری زندگی و خوف و هراس و وحشت در میان علما و ضعف جای طبقات متوسط و قوت زورمندان و قحط و گرانی در بعضی بلاد، الی آخر.

و چون سال بر روی گاو میگردد، دلالت داشت بر فراوانی و ارزانی ارزاق و فراوانی آبهای قنوت و وفور لبنیات و نیکی حال رعایا و دهداران و خوشی حال احمقان و زنان و اعتدال تابستان و بروودت زمستان و مجادلات بین دول بزرگ و خوشی حال تجار و رعایا و آفت بر بعضی مزارع.

و چون سال پلنگ میرسید دلیل بود بر غلبه‌ی خشونت و خشم و غیظ میان مردم و جنگ و آشوب و خونریزی و مخالفت رعایا با سلطان و فشار و ظلم سلطان بر رعایا و ناامنی و غارت و فساد و یغما و مصادره‌ی اموال بعضی صاحب دولتان و غلبه اقویا بر ضعفا و گرمای تابستان و خشکی زمستان و کمی دواب و قلت گوشت و روغن و اصناف آن و وحشت و فرار و مهاجرت سرحدنشینان و ضعف حال تجار و صنعتگران.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۶

و چون سال خرگوش فرامیرسد احداث کاریزها و قنوت و بستن سدها به روی رودخانه‌ها و تعمیر و تغییر ابنیه و عمارات و خرابی کشت و زرع و رسیدن آفات ارضی و سماوی و فرو آمدن ستاره‌ی دنباله‌دار در آن سال و رنج و مرض و بیماری و شیوع آبله و امراض خارش‌دار پوستی و شیوع دزدی و خیانت و فحشاء و فساد در میان طبقات و ظهور بادهای مخالف و نابودی اشجار و گریز مردم به کوهپایه‌ها و بدی حال رعایا ...

به همین گونه ظهور سال نهنگ دلالت داشت بر فراوانی گوشت و اطعمه و کثرت آبها و طغیان رودخانه‌ها و بارانهای فراوان بی‌موسم و طوفان و زلزله در شهرهای مرکزی و فشار مالکان بر رعایا و غلبه اقویا بر ضعفا و عصیان مردی بزرگ از سلاطین و تسخیر بعضی بلاد به دست وی و تسلط بر قسمتی از عالم و اسارت مردمی بسیار و اضمحلال چندی از دول و نابودی بزرگان آن و بروز آفت سن و ملخ و نابودی زراعات.

و سال مار دلیل بود بر رواج حيله و تزویر میان مردم و بزرگان و ترس و خوف و خشیت زبردستان از زبردستان و جور و ظلم و ستم سلطان بر رعایا و وفور حرص و میل و طمع میان مردم در مال‌اندوزی و رواج کار قوادان و چاپلوسان و درباریان و عزل و حبس و تبعید بعضی از سران و بزرگان و دانشمندان و میل مردم بر استعمال دخانیات و مخدرات و مسکرات و رواج خودآرائی و زینت و

تجمل و ظاهر فریبی و گرفتاری بعضی از ظلمه و کشته شدن مردی بزرگ به دست یکی از رعایا و کساد بازار تجارت و رواج بی‌حمیتی و گرمای سخت تابستان.

سال اسب دلالت داشت بر سردی زمستان و اعتدال بهار و تابستان و ظهور سیل‌های مهیب و زلزله در کوهپایه‌ها و تاخت‌وتاز و لشکرکشی دول غرب و خرابی و ویرانی شهرها و دهات و وسعت میدان اختلاف میان ممالک و شکسته شدن مرزها و ثغور و غارت و یغما و چپاول در اوائل سال و آرامش و امنیت در

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۷

آخر آن و رونق زنان و نوامیس عقیف و کثرت ازدواج و وفور سرور و شادمانی و گرانی ارزاق و قلت گاو و گوسفند.

سال گوسفند دلیل بود بر وفور محصول جو و گندم و ینجه و ارزانی گوشت و روغن و کساد بازار پشم و پنبه و آرامش و آسایش دراویش و اهل عرفان و میل مردم به انزوا و گوشه‌گیری و صبر و سکوت و قناعت و رواج کار شیرینی‌فروشان و حلوائیان و طلاسازان و امنیت و آرامش در روستاها و بسیاری موش‌های صحرائی و جانوران موزیه و حشرات و پائیز زودرس و ریزش برفهای سنگین و کثرت عبادات و تعزیه‌داری و ریاضات و حمل بسیار زنان.

سال بوزینه دلیل بود بر طراوت و سرسبزی اشجار و اعتدال بهار و گرمای شدید در آخر تابستان و شادی و عیش و طرب در میان اهالی و عروسی‌های مناسب و کثرت طلاق و خوشی حال امردان و خودفروشان و فراوانی فحشا و دزدی و رواج کار بزازان و جواهرفروشان و خوشحالی‌های زودگذر و رغبت جماع و بدی حال غلامان و زبردستان و نقصان آب کاریزها و خشکسالی در آخر سال.

سال مرغ بر کمی و عدم بارانهای بهاری و ظهور ملخ‌های دریائی و آفات غلات و هجوم شغال بر دهات و گرانی ارزاق و قحط و غلا در بعضی نقاط و فشار ظلمه بر ضعفا و مصادره‌ی اموال بعضی از دولتمندان و بدی حال کارگران و صنعت‌گران و رواج کار مقنیان و آهنگران و حزن و غم و اندوه میان رعایا و اسارت و حبس و تبعید و قتل بعضی از سخنوران و متفکران و ناراضیان و نقصان پنبه و دانه‌های روغنی.

سال سگ دلیل بود بر ترس و وحشت میان سرحدنشینان و سوختن محصولات شتوی از بی‌آبی و نیکی حال کوچ‌نشینان و سیاه‌چادران و فراوانی صید و شکار و زیان خرگوش و جانوران علف‌خوار بر مزارع و ارسال پیام‌های خصومت‌آمیز میان دول و دستگیری بعضی از طاغیان و عزل وزرا و حکام و نصب ستمگران

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۸

بجای ایشان و ایجاد جنگ و محاربه بین قبایل و شیوع اراجیف و اخبار بی‌اساس و ترک تبعیت چندی از رعایا.

سال خوگ دلالت داشت بر گرمای ناگهانی بهار و آفت سر درختی و فساد جنوب و اختلاف میان خانواده‌ها و بی‌عفتی زنان و مردان و رغبت فراوان بر مباشرت و رسوائی بعضی از بزرگان و ظهور باطلاق‌ها و میل مردم به حرام و بدی حال عباد و طغیان فرزندان بر پدران و مادران و خوشی حال اهل فحشا و طرب و تیرگی هوا و کسوف تمام و مقدمه‌ی جنگ و جدال و خونریزی ...

ماه‌های فارسی

اشاره

اما در آخر همه تاریخ جلالی یعنی تقویم جلالی و ماههای آن بود که کمتر مردم با آن آشنائی داشته تا اواخر که کم‌وبیش به این ترتیب در مدارس ابتدائی تدریس میگردید:

ز فروردین چو بگذشتی مه اردیبهشت آید بدان خرداد و تیر آنکه که مردادش همی آید
پس از شهریور و مهر و ابان و آذر و دی دان که بر بهمن جز اسفندار و جز ماهی نیفزاید

و فروردین باستانی از روز اول حمل یعنی تحویل برج حوت به حمل یا اتمام ماه اسفند و ابتدای فروردین معلوم شده بود با تعداد مختلف روزهای بروجش که از روی نجوم اولیه تعیین گردیده، مغایر با ایام ماههای امروزه معلوم شده بود، باین قرار که فروردین و اردیبهشت را سی و یک روز و خرداد را سی و دو روز و تیر و مرداد را سی و یک روز و شهریور را سی و دو روز و مهر را بیست و نه روز و آبان و آذر و دی و بهمن را سی روز و اسفند را بیست و نه روز میگرفتند الا هر چهار سال یکبار که سال کیسه به حساب آمده و آن نیز سی روز بحساب میآمد و به همین حساب هم تعلیم شاگردان میکردند با این شعر:

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۹ لا ولا لب لا ولا لب شش مه است کط ل و ل کط شهر کوه است

که البته درک این بیت منوط به دانستن حروف ابجد و اعداد آنست که ملاک عمل تقویم نویسه‌ها قرار میگرفت و به بیان الکلام یجر الکلام (حرف، حرف میآورد) لازم میکنند حروف ابجد را تعریف بکنم و ناگفته نگذاریم که چون سر و کار همگان در کل امور با تقویم و اوامر و نواهی آن بود واجب مینمود هر سواددار از آن اطلاع داشته باشد. در آن حد وجوب که جزء دروس اولیه هر مکتب و مدرسه آمده بود.

حروف ابجد

بیست و هشت حرف عربی را هریک عددی معین نموده بودند که با آن تفهیم مقاصد و تعیین اعداد میکردند به این ترتیب: «عدد الف (ا) ۱. با (ب) ۲. جیم (ج) ۳. دال (د) ۴. ها (ه) ۵. واو (و) ۶. زا (ز) ۷. حا (ح) ۸. طین (ط) ۹. یا (ی) ۱۰. کاف (ک) ۲۰. لام (ل) ۳۰. میم (م) ۴۰. نون (ن) ۵۰.

سین (س) ۶۰. عین (ع) ۷۰. فا (ف) ۸۰. صاد (ص) ۹۰. قاف (ق) ۱۰۰. را (ر) ۲۰۰. شین (ش) ۳۰۰. تا (ت) ۴۰۰. ثا (ث) ۵۰۰. خا (خ) ۶۰۰. ذال (ذ) ۷۰۰. ضاد (ض) ۸۰۰. ظین (ظ) ۹۰۰. غین (غ) ۱۰۰۰. با مکتوب و بیانی به این صورت: ابجد، هوز، حطی، کلمن، سعفص، قرشت، ثخذ، ضطغ.

که ترتیب حروفشان خلاف حروف الفبا و مفرداتشان به این صورت بود:

الف ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ.

و چون میخواستند عددی را بنویسند یا تاریخی را ترقیم کنند برای کوتاه کردن و ضبط حافظه از اعداد حروف استفاده میکردند به این توضیح که مثلاً اگر تاریخ هزار و دویست و شصت منظور بود فقط مینوشتند (غرس) و عدد دویست و طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۰

چهل و یک را (ردا) که چون عدد (غ) هزار بود و عدد (ر) دویست و عدد (س) شصت منظور اول و به همین کیفیت کلمه‌ی ثانی (ردا) اعداد حروف آنرا میرساند و این بیانی بود که غالباً در اعداد تقاویم بکار میآمد که چون، مثلاً میخواستند ۲۱ بنویسند بجایش (کا) میگذاشتند و ۲۹ را (کط) که کافش عدد بیست و طایش عدد ۹ داشت و از همین جایگزینی اعداد بجای حروف بود که امکان میداد سطری را در کلمه‌ای کوتاه نموده، مطلب یک صفحه‌ای را در بیتی به ذهن بدهند، به همانگونه که بیت فوق الذکر در مضمون «لا-ولا- لب ...» تعداد روزهای بروج دوازده گانه نشان داده شد که برای روشن شدن بهتر بیت در بالا آورده را مثل قرار بدهیم: با دو (لا) شروع شده که (ل) آن دارای عدد ۳۰ و (الف) آن یک که ۳۱ روز و (لا) ی دومش به همان عدد. پس ماه اول و دوم سال سی و یک روز و پس از آن (لب) میآید، که (ل) آن ۳۰ و (ب) ی آن ۲، جمعش سی و دو. پس ماه سوم سی و دو روز و به همین حساب ماه دوم آن نیز، دو ماهش سی و یک روز و ماه سومش سی و دو روز، که فروردین و اردیبهشت و تیر و مرداد سی

و یک روز و خرداد و شهریور سی و دو روز معلوم شده بود.

شش ماه دوم (کط-ل) و (ل-کط) آورده شده که (ک) کط ۲۰ و (ط) ۹، جمعی ۲۹ و لها هر (ل) آن ۳۰ و (کط) آن ۲۹، که ماه اول و آخر آن ۲۹ روز و چهار ماه وسط هر یک ۳۰ روز شناخته شده بود. و به همین صورت ماده تاریخها تنظیم و استخراج میشدند.

پس اعداد دوازده برج فارسی به همین محاسبه بحساب میآمد تا عهد سلطنت پهلوی که آنرا جهت سهولت امر و حضور ذهن به این صورت بهم ریخته در تقاویم آوردند که شش ماه اول سال را سی و یک روز نوشتند و پنج ماه دوم را سی روز و اسفند را بیست و نه روز که هنوز برجا میباشد.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۱

فروردین - نوروز باستانی

اشاره

در این فصل چون از فروردین و عید نوروز و آداب و مراسم و برگزاری آن سخن خواهد رفت باید گفت روزهای هفته اول آن نیز از جانب نجوم احکام و اثراتی داشت که به شرح زیر در صفحه نخست تقاویم میآمد.

احکام نوروز - یا نوروز نامه

اشاره

اگر روز اول آن شنبه باشد: خداوند آن سال ستاره‌ی (زحل) و در آن سال حال مردم سخت باشد و رنج و غم و مشقت و دشواری بسیار باشد و گفت و گوی و زد و خورد و خصومت زیاد باشد و میان سلاطین و رعایا اختلاف و منازعه بسیار باشد. اما غله نیکو باشد و انگور نیکو بود و انجیر را آفت رسد و سیل و طغیان بسیار باشد و سلطان بزرگی یاغی شود و پادشاهان و امیران و بزرگان زیاد تلف شوند و از جمله چهارپایان و دواب را سیل و طوفان از میان بردارد و فتنه و آشوب بالا گیرد و بر رعایا بدتر گذرد و در فصل بهار آشوب و ناامنی در عراق باشد. اما دیار ماورالنهر ایمن باشد و در هندوستان بلای آسمانی رسد و در حدود عراق پارسائی به حکومت نشیند و مار و ملخ و مور و زنبور و کک و مگس بسیار شود و در بلاد طبرستان آشوب شود و از بهار تا فصل خزان هوا بی اعتبار باشد و در تابستان بارانهای بی هنگام بارد و حال اهل صلاح میانه بود و سحر و جادو در

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۲

میان مردم رواج شود و نیشکر را آفت رسد و در فارس مرگ و آبله بسیار باشد و در روم گوسفندان را آفت رسد و آخر سال نرخها گران گردد و میان مردان و زنان ناسازگاری افتد و عشق بازی و مهر و مودت اندک گردد و حال کوه نشینان و محصول پنبه نیکو بود.

اگر اول نوروز به یکشنبه افتد: صاحب آن سال ستاره (شمس) باشد. کار پادشاهان و بزرگان نیکو باشد و فراخی نعمت و ارزانی بود اما سباع و دزد بسیار شود و باران و تگرگ بسیار بارد و غله و میوه فراوان باشد و مردمان را از یکدگر خیر و منفعت رسد و تابستان آن گرم و زمستانش معتدل باشد و رغبت مردم به علم و دانش و تعلیم و تربیت زیاد گردد و حال معلمان و استادان خوش شود و روئیدنیها بثمر رسند و کار دیم و دیم کاران نیکو بود و بزرگان و دولتمندان را خوش گذرد و غرور و کبر و مناعت در میان فقرا زیاد گردد و کارهای بزرگ انجام شود و امری غریب در عالم بظهور رسد و طاغی و یاغی اندک باشند و حال سلطان و

رعایا نیکو باشد.

اگر اول نوروز به روز دوشنبه افتد. خداوند آن سال (قمر) باشد حال زنان و ملوکان نیکو گذرد و حال عامه میانه بود و مردمان را کارها با منفعت باشد و فراوانی آب و نعمت و سیل و طغیان رودخانه‌ها باشد و حرب و جدال و فتنه و آشوب و آشفستگی باشد و تابستان سرد و پرنم و باران باشد و زمستان سخت شود و سرمای بی‌وقت در پائیز رسد و باد و طوفان زیاد باشد و درد و بیماری و امراض بلغمی و رنج سینه و شکم زیاد گردد و حشرات زیاد شوند و بیماری زنان و کودکان بسیار و پنبه نیکو و غرق سفاین و کشتی‌ها باشد.

اگر اول نوروز به روز سه‌شنبه افتد: صاحب آن سال ستاره‌ی (مریخ) باشد و دلالت کند که حال سلاطین پریشان باشد و حرب و جدال و خونریزی و کشتار بسیار و بلکه همه‌جانبه گردد و کارهای پادشاهان بسته و غیر قابل حل افتد و دل‌های ایشان پرغم باشد و نرخ حیوانات گران گردد و مردم را دخل و منفعت

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۳

اندک باشد و فتنه‌ها و آشوب‌ها و شورش‌ها و طغیان‌های زیاد باشد و گرما و مرگ میر و بیماری و دروغ و خیانت و حيله و خدعه و جاسوسی و ستم زیاد گردد و کهتران با مهتران و زبردستان با زبردستان به خصومت و ناهمواری آیند و فرزندان با پدران و مادران جفا کنند و از جانب مشرق بزرگ صاحب‌نامی تلف شود و بارانهای بی‌موسم بیارد و خرابی‌های زیاد بیار آید و کشت کار خشک و تباه گردد و حال فقها نیکو بود.

اگر اول نوروز چهارشنبه باشد: خداوند آن سال ستاره‌ی (عطارد) باشد.

دلالت کند که در آن سال فتنه و آشوب زیاد باشد و ارسال مراسلات خصمانه و اعزام رسول و رسل تهدیدآمیز بسیار افتد و نرخها گران، اما جو و گندم و ارزن و ماش و باقلا و عدس و برنج و کنجد بسیار تحصیل شود و درد و اندیشه و وهم و بیماری زیاد باشد و دردسینه و گلو فراوان شود و بلاد طبرستان را آشوب و کودکان را بدحالی باشد و احتکار و قحطی و تنگی پدید آید و دل‌های مردم پرغم، و تشویش و ترس و بیم طبقات زیاد باشد و قراردادهای بدعاقبت امضا شود و حال مردمان میانه نامطلوب گذرد.

اگر اول نوروز پنجشنبه باشد: صاحب آن سال ستاره‌ی (مشتری) باشد و دلیل بود بر آنکه در آن سال احوال اشراف و سادات و قضات و علما و متفکران نیکو گذرد و مردم رغبت به دین داشته باشند و حال زنان و زبردستان خوش باشد و از دانشمندان به مقامات رسند و احوال رنگ‌فروشان و جواهریان و طلاگران نیکو باشد و مذاکرات صلحانه و مفید شود و میل مردم به تجمل و زینت‌گری و ظاهرآرائی باشد و حال کوهسارنشینان نیکوی و پنبه و کتان خوب و نرخها ارزان و نعمت بسیار و حال سلاطین به قوت باشد و زمستان از برف و سرما میانه و تابستان بارانهای بجا بارد.

اگر اول نوروز جمعه باشد: خداوند آن سال ستاره (زهره) حال علما و عباد و قضات و فضلا نیکو بود و حال سلاطین میانه و احوال مطربان و خودجنبانان و

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۴

خوانندگان و خودفروشان و عطاران و بزازان و زنان و اهل فسق و فجور و جاهلان و کودکان و فروشندهگان اجناس زنانه جمله نیکو باشد و غله خوب و حال سلطان میانه و مردم راغب به عیش و سرور و طرب و معاشقه و لهو و لعب گردند و تابستان گرم و زمستان سرد کشنده و بیماری بسیار و فحشا و بی‌غیرتی زیاد باشد و اوقات مردم به بطالت و بیهوده گذرد.

عید نوروز

اشاره

پس با قبول پیش‌بینی‌های فوق مردم به استقبال تحویل (حمل) و عید نوروز میرفتند، با آداب و رسوم و سننی که لازم میکند برای نشان دادنشان به عقب بازگشته از برج اسفند شروع بکنیم.

کارهای عید

از ورود برج اسفند یعنی ماه حوت بود که کم‌کم اندیشه‌ی عید نوروز در دل‌های اغنیا و غم و غصه آن به خاطر فقرا نشسته جنب و جوش دادوستد در بازارها و دکانین ظاهر گشته، مردم به تهیه وسایل عید برمیخواستند و مقدم بر همه رخت و لباس دوخته ندوخته برای خود و اطفال بود که دغدغه و وقت زیادتر میطلبید.

البسه عید اطفال غالباً از رنگهای زنده‌ی سبز و سرخ و زرد و آبی تهیه میشد که نشاط داشته باشد و بعد از آن نوبت کفش و کلاه و احیاناً جوراب میرسید

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۵

که خریداری نمایند و بزرگترها برای خود گیوه و عبا و کلاه و چادر سیاه و چادر نماز که با داشتن لباس حساسی هم باید این چند تکه را نو و تجدید بکنند، چه برای مردها (دوست بود که به کلاهشان و دشمن که به کفششان مینگریست) و عبا که سرپوش سایر البسه گردیده آبرویشان را برگذار مینمود و جهت زنها چادر سیاه برق‌دار آهاردار که نو بودن آن در میهمانی‌های عید چشم‌گیر بوده باشد و چادر نماز که در موقع هفت‌سین سر کرده به پای سفره آن بنشینند و اولین نماز سال نو را با آن بجا آورند.

خانه‌تکانی

بعد از آسوده شدن از رخت و لباس و کفش و کلاه خود و بچه‌ها نوبت به خانه‌تکانی میرسید و این سنتی بود که در خانه هیچ اعیان و گدا تعطیل‌پذیر نمیگردید و اگر خانه جباخانه یا مسجد و مرده‌شوخانه باید کل و جزء آن بیرون ریخته شده پاکیزه و نظیف و شسته و گردگیری شده مرتب به جاهای خود عودت

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۶

داده بشوند و با همین خانه‌تکانی‌های عید هم بود که اشیاء زاید یکساله بیرون ریخته شده دلها به دریا زده شده حلبی زنگ‌زده‌ها و شکسته قراضه‌های طول زمان، مانند آفتابه حلبی سماور حلبی‌ها که بیش از قیمت خود پول لحیم کاری برده بود و چراغ موشی‌های نشتی که به کلفتی خود به اطرافشان قره‌قروت چسبیده و به داخلشان گچ ریخته شده بود و شیشه پيله‌های شکسته‌ی بی‌مصرف مانند کاسه پیاله‌های ترک‌خورده و لب‌پریده که تا این هنگام دل به طرد و دور افکندن‌شان راضی نمیگردید به بیرون افکنده شده یا برای فروش به دوره‌گردها کنار گذاشته میشدند.

خانه‌تکانی شامل بود بر فرش‌تکانی، از گلیم و قالی و نمد و حصیر که کوچک و بزرگ یکایک میان کوچه‌ها آمده با تکان دادن و چوب و ترکه زدن تکانیده و خاک‌گیری گشته به حیاطها برگردانده شده، جارو خورده، کهنه‌ی تر کشیده شده کنار میرفتند و شستشوی پرده‌ها، روفرشی‌ها، چادرشب‌ها، روتشکی‌ها، رویه‌پشتی‌ها، ملحفه‌ها، رویه‌متکاها، رویه‌بالش‌ها، کلیه البسه از زیرورو، همچنین دادن مس‌ها برای سفید کردن به سفیدگری. ساییدن ظروف برنجی و ورشوی مانند سماور، سینی، زیراستکانی، جام، انگاره، با گرد آجر و شست‌گرداندن و گل انداختن به آنها، و لیف و صابونی کردن ظروف نقره و در صورت سیاه‌شدگی دادن آنها به آبکار، و گل‌مالی و خاکسترمالی ظروف دم‌دستی مانند دیگ و دیگور و کماجدان و نظافت بلورآلات و چینی‌آلات و شستن درها و شیشه‌ها و جارو‌کشی اطاقها و صندوق‌خانه‌ها و تار عنکبوت‌گیری و گردگیری و دوده‌گیری دیوارها و کنج و گوشه‌ها و سقف‌های گچی با جارو نرمه‌ها که بر سر چوبها میکردند و تمیز کردن هر خرد و بزرگ با

مصرف و بی‌مصرف که به نظر می‌آمد، و در همین روزهای قبل از عید بود که زنها از خانه‌ها به کوچه‌ها و کنار جویها میریختند و گرد و خاک و غباری بود که از فرش‌تکانی‌های خود به هوا متصاعد می‌ساختند و دو طرف جویها را که برای شستشو اشغال میکردند و بد و بیراه و دشنام و ناسزاهای راهگذران و همسایگان بخاطر بلند کردن گرد و خاک نثارشان میگردید.

در این خانه‌تکانی‌ها اطاق کاملاً از اشیاء و اثاث تخلیه گردیده جزء و کل آن به حیاطها ریخته شده تا پس از نظافت و خاک‌گیری و شستشو به جاهای خود برگردانده بشوند و ایضا در همین خانه‌تکانی‌ها بود که قیافه اطاقها تغییرات کلی یافته در بازچینی مجدد هر چیز مکان عوض کرده به جای دیگر قرار میگرفت و تنوعی بوجود می‌آورد و در همین روزها نیز بود که جهت به هم‌ریختگی وضع اطاقها و بی‌سروسامان شدن زندگی مردها، مخصوصاً برچیده شدن کرسی که اطاق را لخت و راحت لمیدن به زیر آنرا از ایشان گرفته در ناراحتی سرمایه‌شان می‌انداخت موجب گفت و شنید و تولید کدورت دنباله‌دار گردیده بسا که عقبه‌اش نشاط ایام عیدشان را در بر میگرفت.

کار عید فقرا از تهیه لباس و خانه‌تکانی بعد از همه انجام میگرفت که خانه‌تکانیشان همان‌جاری همیشه‌شان بود که به اسم عید بزند و بقیه کارهایشان به همین طریق که در یک بعد از ظهر به اتمام میرسید و لباس خود و بچه‌هایشان که اگر داشتند چیت و کرباسی خریداری کرده خود برای بچه‌هایشان بریده هم بکشند و برای خودشان هم که شسته درز و دوزشان بکنند.

سبزه سبز کردن

پس از آن نوبت سبزه کردن سبزی میرسید که به نسبت (سنگینی - سبکی) دست سبزکننده از بیست روز تا ده روز به عید مانده صورت میگرفت و این نیز به این ترتیب بود که زن خانه به تعداد جمعیت خانواده، مشت مشت گندم یا عدس و ماش و هرچه خواسته عقیده‌شان بود بطوری که بعد از مشت کردن و بطرف ظرف بردن چیزی از مشتش به زمین نیفتد برداشته در ظرفی سفالین میریخت و با هر مشت نیت سلامتی و تندرستی و خوشی و خوشبختی و مال و گشایش و آنچه را که به هریک از افراد مربوط میگردد آب نیم گرم ریخته در جای گرم و اگر هوا زیاد سرد و جای گرم نبود در پای کرسی میگذاشت و هر روز آب خورد رفته‌اش را به او میرساند تا دانه‌ها در ظرف کجه (نیش) زده به سفیدی گراید.

آنگاه در دستمال ریخته سه روز نیز با رطوبت معتدل در دستمال نگاه میداشت تا کجه‌هایش نقره‌ای شده کاملاً نیش‌هایش بالا آمده باشد. سپس در دوری مسی یا بشقاب و دوری چینی و مانند آن و یا مطابق جمعیت خانه در ظروف کوچک و بزرگ پهن کرده رویش را دستمال میکشید و آب پاشیده روزها در معرض آفتاب و شبها در گرمترین اطاق یا مکان میگذاشت تا سبزه‌ها رخ کشیده رو به سبزی بیاورند، آنگاه روبان قرمزی به دورش بسته پایون مانند گره زده با گل‌های پارچه‌ای رنگارنگ که به اطراف روبان میدوخت زینت کرده آماده مینمود.

اگر حوصله و سلیقه‌ی زیاده‌تر داشت نخودهای را چشم و ابرو کشیده چادر به سرشان کرده، گل‌های پارچه‌ای دیگری نیز ساخته جمله را بر سر چوب جارو کرده در میان سبزه‌ها قرار میداد و سبزه‌ی تره‌تیزک، که بذر تره‌تیزک را در آب خیسانده چون لعاب پیدا کرده چسبندگی بهم میرساند پشت کوزه یا قلقلک

مالیده لبالب از آب مینمود. یا آنرا به صورت نوشته با جملات مبارک‌باد، یا نوروز مبارک، یا بحق سوره تبارک، عید همگی مبارک بر روی پارچه‌ای که در کف مجمعه‌ای پهن کرده باشد پاشیده رطوبت میداد تا سبزه شده رشد بکند.

همچنین این کوزه‌ها را به گونه‌ی زیباتری نیز سبز میکردند به این طریق که در کوزه‌های مخصوصی که کوزه‌گرها برای همین کار در اطراف آن چندین سوراخ تعبیه کرده بودند تعدادی پیاز نرگس انداخته رویشان را تخم تره‌تیزک میپاشند و در آفتاب و جای گرم قرار میدادند و باهم سبز میکردند که چون پیازها از داخل سبز شده سر از سوراخ‌های کوزه بیرون کشیده در میان سبزه‌ها گل میدادند جلوه و زیبایی خاصی پیدا میکردند.

پیاز نرگس نیز سبزی دیگری بود که آنرا مانند سبزکردنی‌های مذکور چندین روز در رطوبت نشانیده چندانکه ریشه میدادند سه تا و پنج تا در گلدانهای پایه‌بلند ظریف دهان‌تنگ یا «دست دلبر» بلور و با رفتن و شیشه‌ای قرار داده دور ساقه‌هایشان ربانهای ریشه‌دار میبستند و سوای زنها این سبزه را سبزی‌فروشها و ماهی‌فروشها و آجیل شیرینی‌فروشها نیز برای فروش سبز میکردند.

زبان سبزه‌ها

اینک دیگر سبزه‌ها و کوزه‌ها و مجموعه‌ها و نرگس‌ها سبز شده وقت آن می‌آمد تا از احوال رشد و عدم رشد و یکدست بودن و نبودن و ریشه‌دار بودن و کم‌ریشه شدن آنها و گل دادن و ندادن آنها تفأل و تطییر زده حالات سال آتی و آینده خویش را معلوم بکنند.

پس اگر سبزه دیر سبز شده بود دست سبزکننده سنگین و کارهایش با معطلی و طول مدت به انجام میرسید و باید با دشواری دست و پنجه نرم بکند. اگر زود

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶۰

سبز شده یعنی در ظرف یک هفته کجه و ریشه زده سبز شده بود آموزش به سهولت و سرعت صورت گرفته، دستش سبک و موفقیتش حتمی میگردد.

اگر سبزه‌هایش زیبا و یکدست رشد کرده تمام سطح ظرف را یکجور پر کرده بود سالتش خوب و خوش و کامش روا و خیر و خوشی و پیشرفت در کارهایش چشم گیر می‌آمد و اگر بعکس آن شده جائی سبز شده رشد نموده جائی سبز نشده کچل و غیر یکدست و نازیبا شده بود در بعضی کارها پیشرفت و موفقیت داشته در بعضی لنگی و نقصان بهم رسانیده سالتش با خوب و بد و زشت و زیبا و ناهموار میگذشت و اگر سبزه‌اش پرریشه و ریشه‌هایش به هم پیوسته و بلند و همراه ساقه سبزه رشد کرده بود مال و مکت و رونق و رشد و ترقی و رزق و روزی فراوان را گواهی مینمود و اگر کم‌ریشه و ریشه‌هایش کم و زیاد و تنک و پر و نامساوی میگردد سال چندان با خیر و خوشی و موفقیتی را نباید انتظار داشته باشد مخصوصا اگر مقداری از ریشه‌ها هم گندیده به فساد گرائیده بود که در آن سال تلف مال یا از دست رفتن کسی را برای سبزکننده پیش گوئی کرده بود و همچنین بود این تطییر در برداشتن دانه‌ها هنگام در ظرف ریختن که اگر از دانه‌ها چیزی از مشت بردارنده می‌افتاد به تعداد آن مال یا دل بسته‌ای از او جدا میگردد و به همین حساب بود پیاز نرگس که اگر پیازش ریشه بسته رشد حسابی و ساقه‌هایش پر گل و گل‌هایش به غنچه یا گل نشسته بود که به قول معروف (پیازش کونه کرده بود) زندگانی مالی و جانیش با استحکام و سالتش با سرور و عیش و خوشی توأم میگردد و اگر بر خلاف آن و نرگش بی‌ریشه و کم‌ریشه و ساقه و کم گل و بی گل شده بود رنج بیحاصل و عدم موفقیت و غم و حزن و اندوه و روزی تنگ و کدورت در خانواده و سیاه‌بختی را خبر آورده بود.

به همین جهات بود که مردم به دل و آنها که بخت و طالع خویش را آزموده نه از آفتاب بهار و نه از گرمی تابستان گرم شده بودند عطای سبزه‌ها را به لقایشان بخشیده این کار را (آمد و نیامد) آورده از آن صرف نظر میکردند و خیرشان

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶۱

را به شرشان بخشیده برای شگون سال نو نرگس گل‌دار سبز شده‌ی حاضر از دکاندارها میخریدند.

از همین روزها هم بود که دکانهای شیرینی فروشها و آجیل فروشها و دوخته فروشها و کفاشها و کلاهدوزها و گیوه فروشها و ماهی فروشها و سبزی فروشها رونق به سزا گرفته ناهار بازارشان (رواج) شروع میگردد و کسبه و پیشه‌وران دیگری نیز بودند که به دور کوچه‌ها و گذرها براه افتاده ورود بهار را بشارت میدادند. از جمله نعناترخونی‌ها که با لاوک‌های چوبی پونه وحشی‌های پرعطر و بوی و ترخون‌های پاکوتاه و تربچه نقلی‌های آب‌زده‌ی خود داد: آی گل پونه، نعنای پونه، نوبر بهاره گل پونه. تربچه نقلیه نعنای و ترخون سر میدادند.

بستنی‌فروشهای چرخی و قالبی که با راه انداختن چرخها و سرگرفتن

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶۲

بشکه قالب بستنی‌شان: بیا که بهار آوردم، نوبهار آوردم. جیگر و جلا میده بستنی. پرهل و گلابه بستنی داد میزدند.

آب آلوئی‌ها که لکن‌های آلو خیس کرده‌های خود را سر هر سه راه و چهارراه بر روی چهارپایه‌های بلند خود گذارده: سرآبه آب آلو، تشنه بیا آب آلو.

صفرابره آلو داد میزدند.

باغبان‌ها که بیل بدوش: آی باغچه بیل میزنیم، آی مو هرس میکیم داد میزدند.

شب چهارشنبه‌سوری

آخرین سه‌شنبه‌ی آخر سال را شب چهارشنبه‌سوری می‌گفتند. شبی که امروزه فقط به سوزانی آن مانده، در آن زمان یعنی تا نوجوانی نگارنده درباره‌اش اعتقادات همراه با سنت‌هایی داشتند که باید بجا آورند و لازم میکند قبلاً به دلیل حرمت آن که شب عزیز و شب برآمدن حاجات و رواشدن نیات و

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶۳

استجابت خواسته‌هایش میدانستند پردازیم:

در این شب بوده که شعاع نور ربوبیت در کوه طور بر موسی (ع) ظاهر میشود.

در این شب بوده که آتش نمرود بر ابراهیم خلیل (ع) گلستان میشود. در این شب بوده که آهن در دست داوود نبی نرم میشود. در این شب بوده که با خوردن سم اسب طهمورث به سنگ و جهیدن آذرخش از آن کشف آتش میشود، و به قولی که با پرتاب تکه سنگ او بطرف مار که میخواست او را هلاک کند این کار میشود.

در این شب بوده که زرتشت به پیغمبری رسیده و هم در چنین شبی آتش برای او صفات ملکوتیش مظهر ستایش میشود: به این خاطر که از عناصر چهارگانه عنصر علوی و نور و میل به صعود و ترفع میکند. هر پلید را طاهر ساخته بدون آن که خود آلوده بشود. هستی‌بخشی و حیات‌رسانی میکند. در این شب بوده که مزدکیان نابود میشوند.

دیگر: مختار ثقفی که به همین گونه یعنی برافروختن آتش در چنین شبی، تا دشمن را از دوست تمیز بدهند به قتل حسین ابن علی (ع) تاخته دمار از روزگارشان برآورده سبب شادی شیعیان میگردد.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶۴

پس با جمع این وقایع شب چهارشنبه‌سوری آخر سال برای ایرانیان شب شادی و سرور شناخته شده با برافروختن آتش یادشان نگه میداشتند و به مرور که سنن و عقایدی بر او چسبانیده، امور در این شب را میمون و قرین خیر و شگون میدانستند، از جمله سنن و

آداب زیر که بجا می‌آوردند.

آداب شب چهارشنبه‌سوری

از یکی دو روز به شب چهارشنبه‌سوری مانده آب‌های حوض و حوضچه‌های خانه را خالی و عوض می‌کردند، به این صورت که قبلاً- زنها ظروف دم‌دستی و سپس هرچیز کثیف شستنی خود، مانند البسه، علی‌الخصوص لباس‌های زیر را داخل هم شسته و آب کشیده به روی بند پهن می‌کردند و به نیت اتصال خانواده از بغل به همشان گره می‌زدند.

بعد از آن کمی سرکه و ذغال به هرکدام از حوض و حوضچه‌ها ریخته، آب حوض کش خبر کرده، یا دسته‌جمعی کمک کرده آنها را خالی و آبهایشان را به نیت بیرون ریختن سیاهی و ترشی و چرک‌دلی از خانواده به جوی کوچه می‌ریختند و آب تازه، که قبلاً هرکدام از اهل خانه حب نبات یا حبه‌قندی در حوض و حوضچه بیندازند می‌انداختند. آبی که روشنایی و صفای تازه به خانه آورده کسی تا در رفتن (توپ سال نو) و (آمدن عمو نوروز) حق دست زدن

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶۵

به آنرا نداشته، در صورت اضطرار که باید تا برگزاری چهارشنبه‌سوری صبر بکنند.

دومین آداب شب چهارشنبه‌سوری افسون کردن اسباب سفیدبختی، از جمله (مهر گیاه) و (عضو کفتار؟) و قلم بردن به الواح و طلسمات سال کهنه بود که به پیش حکاک‌ها و دعانویس‌ها و ملاهای جهود می‌بردند و خریدن اسباب

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶۶

بزرگ برای سال تازه و خریدن کوزه‌ی نو که باید تا پیش از ظهر روز سه‌شنبه که شب چهارشنبه‌سوری حساب میشد و آفتاب رو به بلندی بود صورت بگیرد و کوزه‌ی آنرا تا آب کردن روی طاقچه رو به در اطاق بگذارند و بعضی که آنرا بعد از ظهر و پس از شکستن کوزه کهنه که از بالای در نقاره‌خانه پائین انداخته بشکنند بخرند.

پس تا بلند شدن اذان ظهر برای خریدن اسباب بزکی بود که سفیدی و سرخی و رنگهای روشن و از آن ببعد برای آنچه که میل به تیرگی و سیاهی داشته باشد، مانند رنگ و روناس و حنا و وسمه و سرمه و امثال آن، تا اثر سیاهی و تابناکی موی و مژه و چشم و ابروی آنان را زیادتر نماید و از نظر انتخاب اسباب بزک؛

سرخاب تبریز و سفیداب ملایر و رنگ و روناس شیراز و وسمه و حنای کاشان شناخته شده بود و سرمه آنرا که خود، از مغز بادام و مغز قلم گاو و سنگ

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶۷

سرمه‌ی قزوین و آنچه که چشمشان می‌برد و برایشان مفیدتر شناخته شده بود و اعمال زیر که در جهت پروردشان انجام میدادند. سرخاب را که چهل روز در شعاع طلوع خورشید قرار بدهند، و سفیداب را که زیر فرش دم در که زیادتر پا بخورد بگذارند، در این خاصیت که سرخابش درخشندگی چهره را زیادتر ساخته، سفیداب پاخورده بهتر به روی صورت می‌خوابد و از حنائی که خریده‌اند در همان روز کمی خیسانده یک گل به کف دست بگذارند و اما مهر گیاه که به خاصیت جلب محبتش اعتقاد زیاد داشتند ریشه گیاهی بود سمی که خوردن پیوسته‌اش موجب اختلال فکر و جنون می‌گردید. گیاهی که دعانویس‌ها و زنان کولی از آنکه مهر بر سر اسمش بود استفاده‌ی جادوگری و جیب‌بری نموده که همراه دارنده‌اش را محبوب قلوب و افسون شده‌اش، به اسم هر که افسون شده باشد را مطیع و منقاد و خورد دانش که اثر غیر قابل تصور می‌بخشد و چه و چه‌ها که غیر فریب و جز این نبوده که بخورد داده شده را مسموم و عاطل می‌کند، اما افسونی که برای آن ساخته شده بود.

افسونی با افسون کفتار متعلق به پیرزنی از همسایگان به نام گلین آغا که پس از مرگش توسط کسانش به خیال پول از متکایش

بیرون کشیده شده چون مایوس میشوند به دورش می‌افکنند و به اختیار نگارنده در می‌آید که جهت تکمیل مقال آورده میشود، در مطالب زیر که بر روی کاغذ زرد و با زعفران نوشته شده تکه چوبی ریشه‌مانند در وسط آن قرار داده دورش جلد سبز گرفته شده بود.

بسم الله الرحمن الرحيم عشق و محبت گلین‌زاده نورخاتون در دل ابو تراب پسر کریم الحمد لله رب العالمین بقرار و بیتاب شود ابو تراب پسر کریم از عشق گلین‌زاده نورخاتون الرحمن الرحيم ميل و هوس و چشم و دل ابو تراب پسر کریم به طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶۸

اشتیاق و محبت گلین آغا دختر نورخاتون مالک یوم الدین دیوانه عشق و محبت گلین آغا، زاده نورخاتون شود ابو تراب ولد کریم ایاک نعد و ایاک نستعین گرفتم دل و جان ابو تراب پسر کریم را به عشق و دوستی و میل و هوس گلین آغا زاده نورخاتون اهدنا الصراط المستقیم جز بطرف گلین آغازاده نورخاتون میل و نظر نداشته باشد ابو تراب فرزند کریم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین جز گلین‌زاده نورخاتون هیچ کس و هیچ چیز و هیچ تنابنده را نخواهد ابو تراب ولد کریم و شیفته و دلباخته او باشد از حال الی یوم الدار بمحبه و شفقه و نزعنا ما فی صدورهم من غل اخوانا علی سرر متقابلین لو انفقت ما فی الارض جمیعا ما الفت بین قلوبهم و لکن الله الف بینهم انه عزیز حکیم. فاذا اکملت الکتابه فخذابره فخرومه و اعزها فی وسط الورقه المکتوبه و علقها فی مکان تهیت و فیهِ الریح من الجهت التي یكون مقر الشخص المطلوب گلین آغا زاده نورخاتون تحصیل المطلوب ابو تراب ولد کریم و قد جرب و صح الحمد لله الرب العالمین، و بسا مطالب دیگر که از جسم و جان و روح و روان و فکر و ذکر و همه چیز ابو تراب را متوجه و در تسلیم و اطاعت گلین‌آغا در آخر آن قید کرده بود.

و اما افسون «ک. کفتار» که بر روی پوستی نازک و نیز با زعفران نوشته شده و چندلا کرده‌اش دور تکه گوشتی خشک شده شبیه گوشت سم گوسفند پیچیده شده رویش اطلس سرخ گرفته شده بود:

بسم الله الرحمن الرحيم و شمالی و الا جملی جمالا حولهمنا یا بدین الله یا خرجت الله یا شعر القبر یا شعر الفراس یا شعر الغتم یا شعر الجانوران روی زمین آهیا شراهیا قل افلح العرف الفتم السمع السمع من الله بحق تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داوود و صحف ابراهیم و فرقان محمد المصطفی صل الله علیه و اله و سلم- افسون کردم این ک. کفتار را برای گلین آغازاده نورخاتون در جلوه و جلا و شیرینی و جلب نظر و مهر و علاقه و میل و هوس ابوتراب‌زاده کریم طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶۹

و بیتاب و بیقرار کردم ابو تراب ولد کریم را از عشق و هوس و بی‌آرامی گلین آغا که یک دم بی‌اقرار و آرام نداشته باشد همچنین گرفتم چشم و گوش و هوش و جسم و روح جمیع خلائق فرزندان آدم و دختران حوا از نر و ماده و خرد و کلان و سیاه و سفید و ترک و تاجیک و عرب و عجم به اطاعت و تسلیم و رضای دارنده و صاحب این افسون به حق آن دیو که در سر کوههاست و به حق آن دیو که در میان کوههاست و آن دیو که در زیر کوههاست و به حق آن دیو که در سر دریاهاست و آن دیو که در میان دریاهاست و آن دیو که در ته دریا هست و به حق آن دیو که در سر آتشفاست و آن دیو که میان آتشفاست و آن دیو که در زیر آتشفاست و به حق آن دیو که در درون خانه‌هاست و آن دیو که در میان دلهاست و آن دیو که در درون شهوت‌هاست افسون کردم این فرج کفتار را برای گلین آغازاده نورخاتون به جلوه و زیبائی و دلربائی در چشم و دل خلق و خلائق مخصوصا در دل و روح و چشم و جسم و جان ابو تراب فرزند کریم به فرمان خدای تعالی عز و جل العجل العجل العجل الساعه الساعه الساعه الی قیام یوم الدار؛ و دستور العمل‌های بکار بردنش که پیوست شده بود.

اولین کار بعد از ظهر سه‌شنبه‌ی آخر سال این بود که سحرزده‌ها و سیاه‌بخت‌ها و بخت‌بسته‌ها، مثل دختران و بیوه‌زنان خانه‌مانده روانه دباغخانه شده تا آب آنرا بدست آورند و رسوم این کار چنین بود که هریک کوزه یا شیشه‌ای برداشته رخت و کفش کهنه‌ی پوشیده جلوتر را پوشیده در اطافی که درش رو به جنوب باز شود جمع شده از آنجا با هم حرکت بکنند و سخنانشان تا دباغخانه همه از بریدن و دریدن و شکستن و ریشه‌کن کردن و پر دادن و سوزاندن و بیرون کردن و مانند آن باشد تا به دباغخانه برسند، مانند جملات زیر:

حاج میرآغا درخت عرعرش را انداخت. ربابه‌خانم پر چادرش به میخ در

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۷۰

کوچه گرفت درید. مشهدی محمد علی هرچه علف در باغچه داشت از ریشه کشید بیرون. شیشه ترشی از دست عروس خانم آغا افتاد خورد و خاکشیر شد.

یک جرقه علافی حاج غدیر علی را خاکستر کرد داد به هوا. همدم خانوم گربه‌شو برد ول داد سر کوره‌ها. باقراره کش همه کبوترهایش را پر داد و یکیشان هم برنگشت و آنقدر از این حرفها بزنند تا به دباغخانه برسند. در این اعتقاد که این سخنان در راه ابطال سحر و گرفتاری و بستگی مؤثر و خود مبطل سحر و جادو و سبب رفع گیر و گره کار میباشد تا از در دباغخانه وارد شده بکار پردازند.

پس اگر کسی سحر در کارش افتاده بود و رمالها و حساب‌گرها در خانه‌ی طالعی شکل سحر و دشمن دیده بودند کارش آن بود که سه دور گرد یکی از حوض‌های آن گردیده سه مشت آب از آن به صورت زده دامن چادر خود را تر کرده پشت به حوض بکند و اگر کسی در کارش سیاهی کرده او را از نظر شوهر و مردم انداخته بود پنجه و پاشنه کفش خود را به آب آن زده دستها را تا میچ در آب آن فرو برده مانند مسح به صورت بمالد و اگر بخت زن، یا دختری بسته شده در خانه مانده بود اول موی سر خود را با آب آن مسح بکند و سپس هر هفت حوض را دور بزند و کنار حوض آخرین که تعفن و چرک و کثافات و کرم و حشرات آن زیادتر از همه میباشد نشسته وضو بسازد بدون آنکه از نجاست و عفونت آن کراهت کرده زشتی درباره‌اش به زبان آورد و بعد از همه کوزه یا شیشه‌ی همراه را پر کرده پشت به دباغخانه و رو به خانه بی‌آنکه تکلم کرده یا صورت به طرف کسی بگشاید خود را به خانه برساند، همراه شرط کلی برای جمیع همراهان که تا خانه نباید به پشت سر نگاه کرده حرف و مکالمه‌ای با کسی داشته باشند، و پس از ورود به منزل از آن آب در چهار طرف خانه و اطاق و به کلون در و پاشنه‌های در پاشیده، از آن داخل آب نموده غسل بکند، البته به دور از هر اشمئزاز و ترشروئی از نفرت و تعفن بوی آب که فایده‌اش را خنثی میسازد از آنکه کار دباغی شغل یکی از اولیاء بوده باید بدان رغبت و نشاط

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۷۱

داشته باشند. در این فلسفه برای خواص کثافات آن این که دفع فساد به افسد باید نمود.

حمام جهودها

دیگر برای ابطال سحر و کارگشائی و رفع بستگی بخت زنان بیوه و دختران به خانه مانده در بعد از ظهر این روز بود رفتن به حمام کلیمی‌ها و آب از چهار گوشه‌ی آن گرفتن و با آن غسل کردن و بدن را خشک نکرده لباس پوشیدن و متذکر به نام مادر موسی (یوخابه) شدن و به خانه بازگشتن که آخرین چاره کارشان معلوم شده بود.

دیگر چله‌بری دختران و زنانی که به خانه ماندنشان بخاطر چله‌ای بود که به سرشان افتاده بود و دیگر عروس شده‌هایی که حامله نمیشدند و زنهایی که نطفه در رحمشان قرار نگرفته، یا بچه سقط کرده یا بچه‌ی مرده میزائیدند. علت اولی این بود که در عروسی

خانه بعد از برگزاری زفاف به حجه‌ی عروس و داماد داخل شده بودند و چله‌ی عروس به سرشان افتاده بود، و سبب آبستن نشدن دومی‌ها این که یا بچه‌ی مرده‌ی زائویی را بغل کرده یا کسی به دشمنی موش مرده یا مرغ سربریده به اطاقشان برده بود که باید چله‌بری بکنند.

به این شیوه که در چهار کنج حمام «البته همان حمام کلیمی‌ها» ایستاده کسی به دیوار آب پاشیده آنها سر و تنشان را زیر شتک، یعنی قطرات و ذرات از دیوار برگشته بگیرند و خشک نکرده لباس بپوشند و تا رسیدن به خانه اسم پدر موسی، یعنی (عمران) به زبانشان باشد.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۷۲

قلیاب سرکه

بعد از همه که جامعترین باطل سحرها و کارگشائی‌ها بشمار می‌آمد قلیاب سرکه بود که باید در بعدازظهر شب چهارشنبه‌سوری درست بکنند. به این صورت که هفت دختر نابالغ را که به عذر ماهانه نرسیده باشند را جمع و یکی یکی را به نوبت پشت هاون نشانیده و ادار به کوبیدن قلیاب بکنند و سپس آنرا هفت قسمت و هر قسمت را جلوی دست یکی از آنها گذارده تا با پشت ناخن‌های شست قلیاب برداشته در قدح سرکه‌ای که میانشان گذاشته شده است بریزند و خودشان با قاشق چوبی بهم زده اهل خانه میان هم قسمت بکنند و طریق بکار بردن آن این که آفتاب نرفته مقداری از آن در آفتابه ریخته و رویش آب بسته چهار گوشه‌ی اطاق و زوایای مکان و پاشنه‌ی در بپاشند و بقیه باقیمانده سهم خود را که باید حتی الامکان در مصرفش امساک نموده که تا آخر سال برسانند کنار گذارده در ناراحتی‌ها بهمانگونه بکار ببرند. لکن آنکه نباید از یاد برود جمله‌ی (هر که کرد عاقل، من کردم باطل) بود که هم دخترها باید موقع ریختن قلیاب در سرکه بطوری که شنیده شود به زبان بیاورند و هم عمل کننده هنگام عمل ذکر بکند. باطل سحری که رو دست نداشته بوی بدنش هر نوع جادو را با موکلینشان از شیطان و جن و پری فراری داده بکار برده را از همه سحرها پاک مادرزاد مینمود!

بعضی‌ها هم که برای خاطر جمعی، بعد از قلیاب سرکه، پوست پیاز و فسله سگ هم زیر دامن‌هایشان دود میکردند و پسران نابالغ خانه را وامیداشتند تا بیرون در کوچه و اطراف حیاط و جلو در گاهها بول بکنند.

توپ مروارید

تویی بود سرپر در دو ذرع و نیم طول و حدود یک وجب قطر دهانه، با دو چرخ قطور، شبیه چرخ گاری که در میدان ارک یا میدان نقاره‌خانه بر روی

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۷۳

توپ مروارید، یا توپ مقدس که زنها برایش حرفهای معجزه‌آمیز داشتند، لذا هر شب جمعه و هر شب عزیز مخصوصا دختران دم بخت که گردش جمع شده، از رویش به طرف پایین سریده، به پره‌های چرخش از پارچه‌های رخت خود، یا چارقد و مثل آن دخیل می‌بستند. تویی نان‌دانی و دلایل محبت قراولان و اعضای قراولخانه که کسی بدون پرداخت حق الحفاظ و جلب رضایت کشیک‌چی‌های آن نمی‌توانست نایل به بستن دخیل و مخصوصا سر خوردن از روی آن بشود، و بی‌پولهایشان که در صورت زیبا بودن ترضیه خاطرشان کنند. تا زمان رضا شاه که زیارت و دخیل بستن به توپ غدغن و آخر که چرخهایش در قورخانه تعمیر و رنگ شده در خیابان سوم اسفند، محوطه دانشکده افسری قرار داده شد.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۷۴

سکویی به ارتفاع یک ذرع قرار داده شده بود و دلیل به مروارید نام گرفتنش این که به گلوگاهش گردن‌بند مانندی با دانه‌هایی شبیه مرواریدهای درشت از خود جنس توپ که از مفرغ بود و با خود آن ریخته و یک تکه بود تعبیه شده بود.

درباره‌اش روایات عوام ساخته‌ای بود که از شیراز به اذن شاه چراغ، بدون هیچ وسیله به اینجا آمده قرار گرفته است و دیگر این که نادرشاه با آن فتح هندوستان کرده است و دیگر که نظر کرده و خواب‌نما شده است و به هر صورت که طرف اعتقاد مردم قرار گرفته به او التجا می‌بردند.

چه توان گفت که چون مردمی دچار فقر دانش فرهنگی و زمامداران خودکامه شوند پناه به غیر آنها می‌برند، اگرچه چوب و آهن و سنگ و درخت و توپ مخرب و کشنده‌ای باشد و آنچه که ذهنشان برایشان مانند بت جان‌دار و بی‌جان و غیر آن ترتیب بدهد. اما آنچه بود بر مخزن جای باروتش نام فتحعلیشاه قید شده بود.

بهر تقدیر تویی بود که به آن، مخصوصاً زنان اعتقاد کارگشائی داشته شبهای جمعه و اعیاد و مثل آن به زیارتش رفته حاجت خواسته دخیل می‌بستند. قبلاً چون به روی زمین بود و وسیله بازی جوانان و زور آزمائی بزرگسالان شده و جابجایش طهران قدیم، ج ۴، ص: ۷۵

میکردند برایش سکویی در یک ذرع ارتفاع ساخته چرخهایش را به زنجیر کشیده، قراول به مواظبتش گمارند. زنجیر و قراولی که زنجیرش اسباب دخیل بستن و قراولش مأمور جیب‌کنی از مراجعین بوده تا برای زیارت و دخیل بستنشان اجازه بدهند و بسا سوء استفاده‌ها تا با چه کسان سر و کارشان افتد.

از جمله شب چهارشنبه‌سوری که شلوغ‌ترین ایام زیارتی‌اش بود تا التماس دعا کرده، از زیرش رد شده، از روی لوله‌اش سر خورده به چرخها و زنجیرهایش دخیل ببندند، که البته زیادترشان هم جهت تفریح و سر و گوش بجنب‌هایشان بخاطر کبوترپرانی و لولیدن میان لاسی‌ها و جوانهای چشم‌چران جمع میشدند، و اشعار زیر که از طرف متلک‌گوها برایشان ساخته شده بود:

ای فاتح قلعه‌های صد در بسته‌رحمی به من بسته در دل خسته
نه کس در قلعه‌ام گشادست هنوزنه تیر کسی به چله‌ام بنشسته

ای توپ بلندپایه‌ی تیراندازچشمی به من خسته بزنجیر انداز
یک عمر همه تیر برون افکندی یک چند بیا بجای آن ... انداز

غول بیابان

این اسم افرادی بود که مانند حاجی فیروزه و آتش‌افروز برای سرگرمی مردم در این روز براه می‌افتادند. افرادی دو نفر، دو نفر که برای خود قیافه بس مهیب، از سر و ریش ژولیده‌ی بلند کثیف گذارده، نیمتنه‌ای از پوست ببر یا پلنگ که یک کتی با تسمه چرمی‌ای از شان به پشت می‌انداختند می‌پوشیدند و از پوست دیگری دامن کوتاهی که پشم‌های اسافلشان از پائین نمایان باشد بجای شلوار به پا میکردند و کاسه شاخ‌دار سرگاو به سر گذارده، چوب زمخت گره‌داری به دست می‌گرفتند و با پای برهنه و هیئتی غول‌آسا در اماکن شلوغ مانند قهوه‌خانه و معرکه و مانند آن ظاهر میشدند و ناگهان با نعره‌ی گوش‌خراش وسط مردم جست
طهران قدیم، ج ۴، ص: ۷۶

زده خود را غول بیابان خوانده با خواندن اشعار زیر که معلوم نبود از چه کس و به چه خاطر ساخته شده به دستشان افتاده بود پول جمع میکردند، به این نظر که با آمدنشان از ایشان دفع شر نموده تا سال دیگر هیچ غول و دد و دیوی به سراغشان نمی‌آید.

ما غول بیابانیم سرگشته و حیرانیم

گاهی بتوی تهران گاهی توی شمرانیم
 ما نه، دد و نه دیویم نه غول بیابانیم
 ما سیرت زشت جمع بر جمع نمایانیم
 ما روح شما زشتان از جمله شما نالان
 ز فعال پریشانان اینگونه پریشانیم
 از ما ز چه بگریزید! از خویش پرهیزید
 تا خوی شما زشت است ما نیز ز زشتانیم
 هو حق مددی هی هی هی جَبلی قُم ام
 غولان بزرگ اینجاما کوچک غولانیم
 ما غول بیابانیم سرگشته و حیرانیم
 گاهی بتوی سمنان گاهی توی کاشانیم
 وقتی بتوی خانه گاهی توی دکانیم

ما غول بیابانیم. که یکی ابیاتش را خوانده دیگری با تمام شدن هر بیت هم دهنی نموده، ما غول بیابانی اش را میگفت و خواننده که با هر بیت اشاره به سمتی و به جماعتی میکرد، و طریق پول گرفتنشان هم نه مثل گداها که باید دست دراز بکنند، بلکه دهندگان خود باید به طرفشان آمده تقدیم بکنند.

آتش افروز

آتش افروز نام نمایش دهندگان دیگر آخر سال بود که برای چنین روزی ظاهر شده تا سال دیگر دیده نمیشدند. به این صورت که لباس سرخ پوشیده، کلاه منگوله دار به سر نهاده. زنگوله به لب آستین ها دوخته، با قوطی نفت و مشعلی که از کهنه ی بر سر مفتول بسته بود به دور کوچه محله ها راه می افتادند و جلوی هر جمع سر مشعل افروخته را در دهان برده لبها به هم آورده پس از لحظاتی در

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۷۷

حالی که شعله آن خاموش نشده بود از دهان خارج میکردند و در حالی که دوده نفت چهره اصلیشان تغییر داده بود شعرهای زیر را خوانده پول میگرفتند.

آتیش افروزه سالی یه روزه

دنیا دو روزه مثل نیم سوزه

آتیش افروزه سالی یه روزه

پرسید درد میباید که میسوزه

گُف با پول، نه دردنه که میسوزه

آتیش افروزه سالی یه روزه

دس خالی نیادلم میسوزه

تو دسَم بذار اگه چلغوزه آتیش افروزه

سالی یه روزه واسه اسکنت

کلک و دوزه مُف خور هرکی هس
 خیلی پفیوزه آتیش افروزه
 سالی یه روزه پول ندی اگه
 قوزت رو قوزه میشی روفوزه
 میری تو کوزه آتیش افروزه
 سالی یه روزه.

بزک شب چهارشنبه‌سوری

دیگر از اعمال شب چهارشنبه‌سوری بزک زنها از دو سه ساعت بعد از ظهر بود که باید برای پریدن از روی آتش غروب شسته روفته و تر و تمیز و با جلوه و جلا بوده باشند که آرایش (هفت قلم) از جمله آرایشهای همین شب بشمار می‌آمد با اعتقاد آنکه بزک چنین شبی چهره را تا آخر سال منور و جالب میگرداند، صرف نظر از اصلاح سر و زلف و گیس و انداختن بند که این کار مخصوص روز قبل این روز یعنی شب سه‌شنبه بود که طالع (ستاره زهره) را صاحب میگردید، با دقت کامل خودداری در این روز از هرگونه کسر و نقصان و زدودن مو از سر و روی و

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۷۸

اندام که در چنین روز روشنی باعث آشفتگی و انقلاب و پراکندگی خاطر و زندگی میگردید و در این باره دستور نهی آمده بود، با این بیت که ضبط ذهن بشود؛
 متراش سر و مگیر ناخن یکشنبه و شنبه و سه‌شنبه
 زیرا این روز متعلق به (ستاره مریخ) یعنی خداوند جنگ و جدال و خونریزی بود و فقط اشتعال و احتراق، مانند گذاختن کوره و تون حمام و روشن کردن اجاق نو و مانند آن و سرخ و سفید کردن خود سزاوار می‌آمد!

بته

این روز نیز رواج فروش بته و ورود مضاعف آن به شهر بود که شترهای بیشمار بار بته از بعد از ظهر آن به شهر سرازیر گردیده بارهایشان در معرض فروش قرار می‌گرفت و لازم به گفتن است که سوخت تمام نانوائی‌ها و حلوائی‌ها و اکثر پزندگان در آن زمان بوسیله بته تأمین می‌گردید که روزانه بیش از دو هزار بار بته بر پشت شترهای قطار از بیابانهای شهر ری و دهات اطراف آن تا (ورامین) و (علی‌آباد کله عمر) الی نزدیک سمنان وارد شهر میشد، لذا بته‌های اضافه بر مصرف امروز از روزهای قبل در بیرون دروازه‌ها انبار شده نگهبان برای حفاظتشان از حریق و مثل آن می‌گماردند و از بعد از ظهر امروز حمل به شهر گردیده سر سه‌راه‌ها و چهارراه‌ها و گذرها و کوچه‌ها مانند تل انبار شده عرضه خریداران می‌گردید.

در سخن حفظ و صیانت بته‌ها باید گفت بعد از سایر مردم آزاری‌های لشوش

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۷۹

بارهای بته که به وسیله شتر، یا پشت افراد از اطراف شهر و بیابانهای ورامین و کله عمر و تقی‌آباد و خاک زرد جاده قدیم خراسان می‌آمد. در ایام غیر از چهارشنبه‌سوری برای نانوائی‌های سنگکی و در این شب برای آتش‌افروزی شب چهارشنبه‌سوری.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۸۱

یکی هم آتش زدن بته‌های دهاتی‌ها بود که هرچند گاه یکبار خبرش از جایی میرسید.

مردم آزاری‌های مانند کلاه از سرشان ربودن و زیر چپق روشنشان زدن و سر و رویشان را سوزاندن و بز و مرغ و گوسفند و چهارپا و بار و بنه‌شان ربودن و چوب به کوزه و دبه و شیشه‌ی عسل و شیره و روغنشان کوفتن، یکی هم کبریت زیر بار بته‌هایشان زدن و گریختن بود و خسارات مالی و جانی فراوان که از آن به بار می‌آمد.

به این نمونه که در یکی از شبهای چهارشنبه‌سوری در زیر گذر محله‌ی ما کبریت یکیشان به زیر بار یکی از شترهای حامل آن کشیده شده، حیوان در اثر حرارت اشتعال رمیده به شتران دیگر می‌پیوندد و در نتیجه که آتش به بارهای آنها نیز سرایت نموده در اندک زمان نه تنها شتران که تعدادشان بیش از بیست نفر بوده جزغاله میشوند آتش بار یکیشان به روی آتش‌بازی‌های ترقه‌فروشی افتاده گذر را به آتش کشیده ترکیدن کوزه و قمبره‌های آن باعث مرگ ترقه‌فروش و چند کاسب و عابر میشود.

در اکمال صحبت بوته «بته» بجاست قیمت آنرا نیز معلوم نکنیم، بر این که هر بار شتر شامل دو لنگه در وزن هشتاد من و حجم هر لنگه حدود دو متر مکعب یک قران «یک ریال» تا یک قران و یک چهارم قران به نسبت تابستان زمستان و گرم و سردی هوا و یک شاهی آن که یک آتش‌بازی کامل را که

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۸۲

هفت قسمت بشود تکافو مینمود.

آتش‌بازی باروتی

دیگر از کاسبی‌ها و بازی‌های در شب چهارشنبه‌سوری ترقه‌فروشی و بازی اطفال و بعضی بزرگسالان بود که وسیله آتش‌بازی‌های باروتی انجام میگرفت و شامل بود بر (ترقه) و (فشفشه) و (کوزه) و قمبره (خمپاره) و (پاچه‌خیزک) که از عصر آن به صدا و نمایش درمی‌آمد و در آخر (کلید) که با شناخته شدن تأثیر «کلرات» که در ممزوج شدنش با زرنیخ و زیر فشار قرار گرفتن تولید صدای شدید میکند داخل بقیه شده بود.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۸۳

ترقه گلوله‌مانندی به اندازه فندق از کاغذ و مواد محترقه و نخ که مواد داخل کاغذ قرار داده شده رویش نخ محکم می‌بندند و از آن با زمین زدن صدا برمی‌خاست و نوع دیگری شبیه سکه‌ی ریز و آن نیز در ساخت و ساز به طریق فوق از محترقه و کاغذ که روی زمین گذارده پاشنه‌ی کفش به رویش کوبیده بشود.

با قیمت‌های ترقه هر ده عدد به یک شاهی «یک بیستم ریال» و فشفشه سه تا صد دینار «یک دهم ریال» و کوزه و قمبره به نسبت کوچکی و بزرگی از پنج شاهی تا ده‌شاهی و پاچه‌خیزک به نسبت بلندی و کوتاهی یکی یک تا دو سه شاهی.

ظهور آتش‌بازی

آتش‌بازی باروتی که سابقه نداشت در زمان ناصر الدین‌شاه و توسط فرانسوی‌ها شناخته میشود. آتش‌بازی‌هایی متشکل از اشکال مختلفه از ماه و ستاره و تاج و شیر و خورشید و مبارک‌باد و مبارک باشد این شادی، و پاینده ایران که در تابلوهای بزرگ، با شعله‌ها و جرقه‌های الوان باروت هفت‌رنگ به نوبت به نمایش گذاشته میشود.

در ابتدا گهگاه برای سرگرمی و سپس به میمنت اعیاد و جشن‌های مذهبی در باغ اندرون شاهی نمایش داده میشود و پس از آن که مردم را هم در آن سهمیم نموده دستور نمایشش در میدان توپخانه صادر میشود و اینکه اهالی اندرون هم در بالاخانه‌های اطراف میدان با مردم تماشا بکنند و پس از چندی که در آن نزول

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۸۴

شان دیده شده یکی در میدان توپخانه و یکی در اندرون برپا میشود، تا زمان مظفر الدینشاه که از فرانسوی‌ها گرفته شده به قورخانه سپرده میشود.

در زمان فرانسوی‌ها اعلام برنامه آن وسیله خمپاره‌ای بوده که در هوا منفجر میشده است و اتمام آن با صدای سوتی که در یکی از کوزه‌های آن کار گذاشته شده با شعله‌ی چندرنگ آن به هوا میرفته معلوم میشده است و چون به دست وطنی‌ها میرسد صدای خمپاره و سوت آن یکی در اول و یکی در وسط و یکی در آخر بلند میشود و در هر سال که به تعداد خمپاره‌ها و کوزه‌ها اضافه شده، تا آنجا که سراپای آتش‌بازی خمپاره‌ها و سوت و سوتش که باعث سرگردانی مردم، که باید مانده یا متفرق بشوند میشود!

بته سوزانی

اینک دیگر آفتاب رو به زوال گذارده تمام آداب و شرایط این شب بجز یکی دو فقره به انجام رسیده وقت آن میرسد که در خورشید زردی روز که شفق کاملاً از میان رفته مغرب برسد بته‌ها در صحن خانه‌ها و درازای کوچه‌ها و زیر گذرها در هفت کپه و خط مستقیم ردیف شده یکنفر کبریت به اولین کشیده از شعله آن کپه دومی و از شعله آن سومی تا آخرین را گیرانده دیگران که در پشت کپه‌ی اولین به قطار ایستاده منتظر پریدن از رویشان میباشند شروع به دویدن و پریدن بکنند و با هر جهش یک بار (زردی من از تو سرخی تو از من) را به زبان آورند تا شعله‌ی بته‌ها فروکش نموده رو به زوال برود.

شرایط بته‌افروزی

اول بته‌ها باید سه کپه یا پنج کپه یا هفت کپه بوده جفت نباید باشند و بهترین و

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۸۵

کاملترین آن را هفت کپه میدانستند که سه کپه اگرچه با نظر (تسدیس) تطبیق داشته موافقت آخرین میگردید و پنج کپه که قرین ستاره‌ی ناهید می‌آمد و شادی و سرور می‌آورد اما هنوز نمیتوانست کمال حقیقی عمل را احراز نماید که عدد ستارگان سرنوشت‌ساز هفت معلوم شده بود و این که جز بته سوزاندنی دیگر جایگزین ننمایند.

دوم حتماً شعله‌ی آتش باید از بته بوده حدت و شدت و سرعت و اشتعال و با حاجت‌خواهی و سرخ‌روئی و جوش و خروش و گرمی آن خواستن همگانی داشته باشد.

سوم کپه‌های آن باید رو به قبله ردیف شده باشد که توجه به مبدأ و قبله‌ی حاجات نیز در خواهش حوائج یآوری نموده روای نیات تسریع داشته باشد.

چهارم جهندگان از روی بته‌ها اگر روای حاجتشان میخواهند باید در خرید و تهیه آن سهم داشته باشند.

عقاید در بته‌افروزی

هر نفر کپه‌ی بته‌ای را باید برای خود نیت بکند و لذا هرکس خیر و شر امور خویش را از خاموش شده‌ی آن تفأل یا تطیر می‌گرفت به این معنی که اگر امری را در نظر داشت که انجام شده یا نخواهد شد هرآینه شعله آن دیرتر از شعله‌ی دیگر کپه‌ها خاموش می‌گردد آن کار انجام شده و گرنه به سامان نمیرسد و چون رفع مخاصمه و فرو نشستن منازعه و دفع غم و گرفتاری را در خاطر آورده بود عکس آن بشارت‌دهنده می‌گردد که با فرونشستن آن غائله و گرفتاری خاتمه پذیرفته، در برجا ماندن و دیرتر خاموش شدن مطابق آن حکم مینمود.

اگر آتش جامه یا بدن را سوزانده بود دشمن بر او غلبه مینمود و اگر در

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۸۶

جهیدن به وسط آتش افتاده بود به نعمت میرسید.

اگر بته‌ی کسی سروصدا مینمود، اگر مرد بود به کسب و کار دلخواه و اگر زن بود به اولاد میرسید.

اگر دختری هنگام پریدن از روی بته قاعده شده یا عذر بسته‌اش باز میشد در همان ماه یا همان سال به شوهر میرسید.

اگر پای کسی به کپه‌ای خورده بته‌ها و شعله‌هایش پراکنده میشد زندگی‌اش پریشان یا این که غمش به آخر میرسید.

پس منتظر میماندند تا آخرین شعله آتشفشان خاموش و خاکسترهایشان سرد بشود و آنگاه هر کس مقداری از خاکستر آنرا برداشته حب ذغالی به آن می‌افزود و در پارچه‌ی چرک لباس خود بسته به آب کنار روان رفته به آب میداد و میگفت (ریختم و از غم گریختم) در این عقیده که با این عمل سردی و خمود و جمود و سیاهی و غم از زندگی خود دور میکند.

کوزه و گوشت کوب

دیگر از اعمال شب چهارشنبه‌سوری بدور انداختن گوشت کوب کهنه یا نجس کردن آن بوسیله کثافت مستراح پیش از بته‌سوزی بود که دیگر استعمال آن نمایند و به دور انداختن کوزه کهنه بعد از بته‌سوزی با شرایط زیر که اسم شیطان و پسرش الخناس را بر آن بنویسند و خاک جاروی اطاق و در حیاط را در آن ریخته از لب بام به کوچه انداخته بگویند «دور کردم و دور کردم چشم دشمنو کور کردم» یا وزنه‌ی بند رخت نموده با سر طناب آن از دیوار طرف کوچه آویزان بکنند و کوزه‌ی نووشان را که از میدان ارک و یا از کوزه‌فروشهای دوره‌گرد که بار الاغ کرده (آی سال نو، کوزه‌ی نو) داد میزدند خریده بودند، گلاب گردانده و آب کرده برای پای هفت‌سین می‌گذاشتند.

اگرچه اعمال گوشت کوب و کوزه بدور انداختن و کوزه و گوشت کوب نو

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۸۷

صحنه‌ای در رابطه با توپ مروارید از شب چهارشنبه‌سوری در میدان ارک. از التماس که زن‌ها برای سوار شدن خود و دخترانشان میکردند، تا آتش‌افروزی با گفتن ذکر معروف مانند: زردی من از تو- سرخی تو از من. همراه کارهای دیگری که برای امشب داشتند مثل شکستن کوزه و قلقلک و قاشق‌زنی.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۸۸

شکستن کوزه. کوزه کهنه سال کهنه را پر از ریگ یا خاک جاروی خانه نموده، از بام خانه با گفتن: «رنجم بشه کلوچه- بریزه توی کوچه» به کوچه می‌انداختند و بهتر از همه آن بود که از دروازه ارک و مقابل توپ مروارید پرت بکنند، و قاشق‌زنی که در متن کتاب ذکر شده است.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۸۹

خریدن از آداب بته‌سوزانی بدور و ارتباطی با آن نمیتوانست داشته باشد اما شاید این کارها را هم مانند خانه‌تکانی شب عید در این شب غنیمتی میدانستند تا گوشت کوب کهنه‌ی غالباً ترکیده را که در دوره سال گوشت و زواید دیگر را در خود گرفته و رنگ اصلی خود را از دست داده گلوی و دهانه‌اش از تماس دست و دهانهای دوره سال اهل خانه کبره بسته سیاه شده، علاوه بر از دست دادن خاصیت خنک کردن آب که مساماتش مسدود شده بود بدور انداخته، گوشت کوب و کوزه‌ی تازه به جایشان بگذارند، اگرچه کار گوشت کوب‌ها هنوز به آخر نرسیده برای نمایش عمرکشان نگهداری میشدند؟!

آجیل شب چهارشنبه‌سوری

این آجیل نیز یمن و شگونی داشت که در این شب با خود به خانه‌ها می‌آورد که از هفت نوع خوردنی و میوه خشک‌مانند: کشمش، نخودچی، توت، انجیر، خرماخرک، قیسی، باسلق تشکیل می‌گردید و فلسفه‌ی هفت نوعی و اقسام آن این بود که اولاً باز عدد هفت آن از تعداد کواکب هفتگانه دخالت می‌گرفت به این معنی که در باطن امر هر یک آنها نثار یکی از آن کواکب می‌گردید که با آن وسیله خوشنودی آنان فراهم گردیده کارهای اهل خانه و خرنده و خورنده را تا آخر سال سگه و تیار میکنند و دیگر خوردن آنها در این شب بود که اندام سبعة بدن‌مانند: مغز و قلب و کلیه و کبد و معده و امعاء و مثانه را تقویت نموده توانائی و سلامت و استقامت بدهند، در این خواص که کشمش قوت مغز و توت نیروی قلب و نخودچی جهت کلیه و خرماخرک برای معده و انجیر مفید کبد و قیسی نافع امعاء و باسلق سلامت و فعالیت مثانه میبخشید.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۹۰

فال گوش

در این شب بود که با فال گوش ایستادن و گوش به سخنان رهگذران دادن سرنوشت و آینده سال جدید معلوم می‌گردید و این نیز چنین بود که هر کس از زن و مرد که بیشتر آنها را زنان تازه سال و دختران به خانه مانده تشکیل میدادند بعد از غروب این شب در پس درهای خانه‌ها و سر پیچ کوچه‌ها و بالای بامها که اشراف به کوچه داشته باشد و خفای گذرگاههای کم تردد به گوش دادن فال ایستاده استراق سمع رهگذران میکردند و اول رهگذری که از آنها گذشته چیزی بر زبان آورده، یا جمعی که با هم حرف میزدند کلماتشان تفأل یا تطیر آینده آنها می‌گردید، به این معنی که مثلاً اگر راهگذر، در حرف یا آوازش کلمات پول و مال و عیش و وصال و مانند این آورده یا چند نفری که با هم می‌گذشتند شوخی و خنده و نشاط داشته سخنان دل‌آویز سفر و زیارت و عروسی و کسب و رواج و مانند آن بر زبان می‌آوردند دلیل آن بود که آن سال بر آنها خوش گذشته کامشان روا و حاجاتشان ادا خواهد بود و هر آینه بر خلاف اینها سخن از غم و بدبختی و بیکاری و مرض و بیماری و درد و ناهمواری و مرگ و میر اینگونه مسائل بمیان می‌آوردند نمودار آن بود که در آن سال روزشان تباه و روزگارشان سیاه و باید انتظار بدبختی‌ها و مصائب پیش‌بینی نشده‌ای را داشته باشند و به همین جهات نیز بود که بی‌مزه‌ها و نرهای راهگذر هم از این مطلب جوئی‌ها استفاده‌ی زشت کرده برای خنده گاهی سخت‌ترین و دردآورترین کلمات را مانند مردن پدر فلانی و از بام پرت شدن فلانکس و شوهر فراری فلان قوم و خویش و در چاه افتادن فلان بچه و امثال آن بر زبان می‌آوردند که جوابهای آنها هم از طرف شنوندگان غم گرفته جز آن نبود که: حنّاق به توی گلویت بیفتد و خفقان مرگ بگیری و انشاء الله روزی هم نعش خودت را از آب بکشند و این قبیل که

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۹۱

در هر صورت قهقهه را سر داده آنرا وسیله‌ی تفریح و تفنن خود می‌ساختند، اما در عوض خیرخواهان و نیک‌اندیشان و مژده‌رسانهایی هم بودند که با آواز و صدا و مکالمه‌ی شادشوندگان را شادمان و امیدوار ساخته در این شب سخنان خوش میگفتند.

قاشق‌زنی

دیگر از کارهای این شب قاشق‌زنی بوسیله زنها و دخترها بود که از دو سه ساعت از شب گذشته که تردد مردم در کوچه‌ها اندک گشته به خانه‌ها رفته بودند شروع شده چادر به سر کرده همراه پیاله مسی و قاشق چوبی که صدای بم لطیف داشته باشد به پشت در خانه‌ها رفته به زدن قاشق‌ها به لب پیاله‌ها می‌ریختند و منتظر میماندند تا از طرف ساکنان منازل چیزی در پیاله‌های آنها افکنده شود که باز این نیز تفأل بود که بوسیله اشیاء دریافتی خود را در نیات کامروا یا ناکام می‌انگاشتند.

به این صورت که اگر از طرف سکنه در پیاله آنها قند یا نبات یا شیرینی یا پول یا برنج و حبوبات و میوه و خوردنی و امثال آن ریخته شده بود آنرا دلیل بر شیرین‌کامی و حاجت‌روائی و مقصودیابی و از قبیل آن میدانستند و هرگاه مخالف آن و از طرف بدذات‌ها و هم‌آزارها در ظرف خود سیاهی و تلخی و امثال آن مییافتند، با دل تنگ و خبردهنده‌ی غم و تیره‌روزی و عزا و رنجوری و مثل آن میدیدند، که در این مورد نیز خوش‌مزگی‌هایی نیز بمیان می‌آمد که هم باعث تفریح و خنده‌ی اهل خانه و هم قاشق‌زن از آن خوشحال میگردید که بعضی نری گوسفند و بعضی نیم‌سوز و بعضی گوشت کوب «همان گوشت کوب کهنه‌ها را که برای مانند این کار گذارده بودند» و بعضی چوب‌تراشیده‌ای که به شکل نری ساخته شده بود در پیاله‌ها می‌انداختند که اگرچه بی‌ادبی و جسارت و زندگی کامل را میرسانید اما باز مژده‌دهنده و بشارت‌بخش حوائج

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۹۲

قاشق‌زنان میگردید که بیشتر جهت رسیدن به مشابه همان اجناس به پشت درها آمده به گدائی پرداخته بودند. اما در هر صورت در این شقوق جز آن نبود که ناسزاهائی توسط قاشق‌زن‌ها نثار اهل خانه و بخشاینده‌گان گردیده ایشان را کاملاً سروکیسه مینمود «اگرچه از آداب و رسوم قاشق‌زنی بود که باید کاملاً لب از هرگونه سخن بسته اظهار نظری نداشته باشند».

معاشقات قاشق‌زنی

در این قاشق‌زنی‌ها عشقبازی‌ها و کام‌گیری‌ها و کامبخشی‌ها نیز بمیان می‌آمد که جوانان و مردان دل به نشاط چادر بسر کرده به در خانه‌های نشان کرده و دختردارها و خانه‌های معشوقه‌هایشان رفته شروع به قاشق‌زنی میکردند و بدین وسیله عشقی گرفته عشقی رسانیده دیداری شروع و یا تجدید دیدار میکردند و به همین صورت دختران و زنانی که به در خانه‌های دلبرده‌هایشان به تمنای عشق میرفتند و چه زیاد از اینان که به یمن هشتی‌ها و دالانهای خانه‌های ایشان پر و پیمان باز میگشتند!

شب علفه یا عرفه

یک شب به شب تحویل مانده را شب علفه یا عرفه میگفتند که در این شب باید علف‌پلو مانند: سبزی‌پلو خورده شود که البته با کوکوی سبزی و سیر تازه و ماهی همراه باشد و برای آن بود که رونق ماهی و سبزی به اوج رسیده بایونهای پاکوتاه تازه سر از خاک درآورده‌ی پرورده در گلخانه‌ها به قیمت‌های گزاف بفروش میرسید و ماهی دودی‌های کوچک و بزرگ از یکی دهشاهی تا سه قران قیمت پیدا مینمود و تخم‌مرغهای بیست عدد و بیست و پنج عدد یک قران

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۹۳

به پانزده تا دوازده عدد یک قران میرسید و در همین شب نیز بود که اهل خیر برنج و روغن و ماهی و تخم‌مرغ به در خانه‌های مستمندان داده آنرا نیز متعین میساختند.

ماهی دودی

در این دوره، یعنی تا قبل از زمان رضاشاه چون وسایل نقلیه تندرو، مخصوصاً بارکش آن وجود نداشت، ماهی را تا بتوان هم برای چندی نگاهداری و هم حفظ از فاسد شدن نمود، آنرا در محل صید چندی در آب نمک غلیظ خوابانیده، مدتی آویخته و دود داده، خشک نمک سود آن به اسم ماهی دودی می‌آوردند که قبل از طبخ باید قطعات آنرا در آب انداخته هر نیم ساعت و یک ساعتی آب آن عوض بکنند. همچنین بود وضع سبزی‌پلوی شب عید که چون امکان آوردنشان از نقاط گرمسیری دور دست به مثل امروز نبود و سبزی خود تهران هم هنوز در زیر برف و بدست نیامده بود. یا باید سبزی‌پلوی این شب را از خشک کرده‌ی آن، یا

چنانچه در بالا آورده شده از سبزی بار آورده در گلخانه‌ها با قیمت گران استفاده بکنند، که صورت دوم مخصوص پولدارها بود و به طبقات پائین نمیرسید.

علف پلو

عقیده به پلوی سبزی‌دار این شب بود که خوردن آن در چنین شبی دل را زنده و احشاء را تازه و بدن را رطوبت مفید میبخشد و روح تازه به تن دمیده نشاط و تازگی همراه می‌آورد، و در چنین شبی هم بود که ندیده بدیده‌ها و تازه به دوران رسیده‌ها جهت خودنمایی این که سبزی تازه بکار برده‌اند آشغال‌هایش را با کله‌ماهی‌هایشان کنار در خانه‌هایشان می‌ریختند.

آشغال سبزی‌ها و کله‌ماهی‌هایی که یکی خودشان را با برنج و روغن و سایر لوازم خریده به در خانه‌ها میداد و یکی دلشان را سوزانده آشغال‌هایشان را

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۹۴

نشانشان میداد!

با اینهمه باز ناچارهائی بودند که برای بند آوردن صدای بر و بچه‌هایشان، از میان همینها ساقه سبزیها و برگ زرد شده، نیمه‌گندیده‌هایشان را، تا کته سبزی‌ای پخته شگون علف پلوی شب عید را درک بکنند جمع میکردند، اما اگر تهرانی بودند هرگز کله‌ماهی‌ها را نمیدادند چه برایشان اهانت بشمار آمده خوراک رشتی‌هایشان میدانستند و خودشان در گفت و شنیده‌های با آنها (کله‌ماهی‌خور) شان میگفتند.

شب سال نو - رشته پلو

شب سال نو یعنی شب بعد از تحویل، شب خوردن رشته پلو بود که با آن سررشته‌ی کارها بدست می‌آمد، مخصوصا اگر خرما‌ی مفصلی هم لای آن گذارده کشمش پلوی سرخ کرده‌ای زینت‌بخش روی آن بکنند که ضعف سستی برنج را از تنشان برای تا آخر سال دور کرده قوتشان بدهند، و همین رشته پلو بود که خوردن آن در این شب رشته کار و بخت و زندگی به دستشان میداد، در کارهائی که با آن انجام میدادند.

اگر مرد و سرپرست خانواده بود و رشته کسب و کار از دستش بدررفته بود اولین بشقاب این پلو را برای او بکشند. اگر دختری بختش بسته در خانه مانده بود زیر دیگ اجاق آنرا او روشن بکند و موقع کشیدن در دیگش را او بردارد.

اگر کسی بی‌پول بود رشته‌ی آنرا خشک کرده در کیسه پولش اندازد. اگر برای مهر و محبت و عقد دوستی و مودت به خورد کسی دهند محبت و پیوستگیشان همیشگی خواهد گشت و این دستور که برای بخت‌گشائی بروبرگرد نمینمود، به این صورت که کسی که میخواهند بختش باز شود موقع کشیدن پلو از خانه بیرون رفته در بزند و مادر یا مادربزرگ او بشقابی از آن کشیده پشت در برده با پرسیدن کی هستی و جواب او که بگوید باز بکن در را به رویش باز کرده

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۹۵

بشقاب پلو را به دستش بدهد و سوره انا اعطینا را خوانده به صورتش فوت بکند و بگوید تا از پلو بخورد و بخت‌بسته دو لقمه خورده وارد خانه بشود و کاملتر و مجرب‌ترش این که تمام بشقاب پلو را پشت در بخورد. اما آنچه این عمل را خاطر جمع مینمود که پزنده‌ی آن از ابتدا تا آخر نه از آن چشیده نه چیزی از آن به دهان ببرد.

نور و چراغ

دیگر از اعتقادات شب سال نو بود که باید شعله و نور و چراغ زیاد در خانه باشد.

یعنی اجاقشان روشن و منقلشان با آتش و چراغهایشان هرچند که دارند و حداقل در هر اطاق یکی دو چراغ روشن داشته باشند، که سوای سنت ملی روایت مذهبی نیز داخل آن شده بود. روایتی که مصرف نور و چراغ را هرچه باشد اسراف ندانسته، به همانگونه که مصارف سفر حج هرچند تبذیر و به هر خاطر که شود اسراف بحساب نیامده مؤاخذه نخواهد داشت. و همین چراغ و چراغها بود که باید یکسره تا صبح یک روز بعد از سال نو یعنی روز دوم نوروز روشن مانده خللی در روشنائی آنها بوجود نیاید در حدی که حتی در نفت گیری آنها باید کمال دقت بعمل آید تا خاموش نشده لطمه به شعله و لوله و لاله آنها اصابت ننماید.

عقیده در چراغهای شب عید

اگر چراغها از ابتدا تا انتها همچنان صحیح و منور مانده نورافشانی مینمود سال صاحب آن پر برکت و نعمت و با دلخوشی و تندرستی و سلامت توأم میگردد.

اگر لوله‌ها یا لاله‌ها دود زده شمع آنها به یکسو می افتاد تاریکی و تلخی و کدورت در زندگی آنها بروز کرده تحول ناگوار پدید می‌آید.

اگر چراغ خاموش شده بود چیزی از دستشان میرفت و از امیدی ناامید

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۹۶

میشدند.

اگر لوله یا لاله‌ای میشکست و یا چراغ واژگون میگردد کسی از نزدیکان یا پیوستگان آنها تلف شده یا زندگیشان پشت‌ورو میگردد.

هفت سین

دیگر از آداب نوروزی چیدن سفره هفت‌سین بود که برای ساعت تحویل آماده میگردد و بیش از حد به آن اهمیت داده میشد تا آنجا که با نچیدن آن خرابی روزگار و نگونساری کار و بار را خود با دست خود خریده بودند و به این صورت انجام میگرفت که در دو سه ساعت جلوتر سفره‌اش که چلووار یا هر نوع پارچه اما سفید و تمیز بود گسترده، هفت نوع خوردنی از جمله: سیر و سرکه و سماق و سمنو و سبزی و سنجد و سیب در آن نهاده شده با دیگر اشیاء و مأكولات آنرا زینت میکردند. اما آنچه هفت‌سین واقعی را شامل میگردد که سنتی‌ها و دولتمندان میگسترده عبارت بود از سفره‌ای بسیار زیبا از گرانبهاترین پارچه‌ها مانند ترمه و شال و قلمکار که روی سفید پهن بکنند در بالاترین نقطه اطاق یا طالار گسترده با اشیاء زیر مزین میساختند.

قرآن باز کرده که در لابلایش سکه‌های طلا- و نقره برای دشت اول سال گذاشته بودند وسط سفره میگذاشتند. کاسه‌ای آب و شیشه‌ی گلابی دو طرف قرآن میگذاشتند. بشقابی آرد و بشقابی نان بریده در دو طرف دیگرش میگذاشتند. چهار لاله یا شمعدان یا چراغ یک فرم روشن کرده چهار گوشه‌اش قرار میدادند، و اینها بود اساس اصلی سفره که رحمت و وسعت و روشنائی و خیر و برکت می‌آورد و بجز اینها اشیاء زیر که هفت‌سین را کامل نموده به آن رونق می‌بخشید:

ابتدا مواد اصلی هفت‌سین که بشقابی سیر خشک و تنگی سرکه و بشقابی سماق و کاسه‌ای سمنو و بشقابی یا کوزه‌ای سبزی سبز کرده که در سبزه سبز

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۹۷

کردن ذکرش گذشت و قبلا سبز کرده بودند. نعلبکی‌ای سنجد و ظرفی سیب که در اطراف کاسه بشقابی‌های آب و شیر و آرد و

نان قرار میدادند. کاسه‌ای پر آب که در آن تخم مرغ نپخته‌ای برای معلوم کردن لحظه‌ی تحویل انداخته بودند. در این اعتقاد که دنیا روی شاخ گاو و گاو بر پشت ماهی و ماهی در دریا می‌باشد و سالی یکمرتبه گاو برای خستگی در کردن دنیا را این شاخ آن شاخ میکنند و در همین وقت می‌باشد که زمین حرکت کرده تخم مرغ میان کاسه به جنبش درمی‌آید و تا آنروز که کسی جنبش آن ندیده بود.

دیگر تنگ یا کاسه‌ی آب که چند ماهی قرمز در آن انداخته بودند به این خاطر که جاندار در سر سفره‌شان جنب و جوش بکند. دیگر بشقاب اسفند که رفع قضا و بلا نماید و منقل اسفند که در سینی تمیز پر از آتش کنار سفره قرار داشته باشد. دیگر بشقابی تخم مرغ رنگ کرده که ازدیاد روزی نماید و دیگر بشقاب رشته‌پلوی شب علفه و دیگر بشقاب پنیر که مایه کار بوده باشد و دیگر کاسه‌ی ماست و بشقابی خرما و اگر تحویل در بعد از ظهر و شب اتفاق می‌افتاد کاسه‌ی آش رشته‌ای که طبق رسوم در روز آن پخته بودند «که گاهی این آش رشته را احتیاط کارها تا نقصانی در سر رشته بدست آمدن نیفتاده باشد فردای آن روز نیز تکرار میکردند». دیگر بشقابی نقل و بشقابی نبات که شیرین کام بوده باشند و دیگر گلدان گل سنبل که بعضی بجای سیب بکار میبردند، از آنکه گفته شده

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۹۸

سفره هفت‌سین ساده اما به کمال، در به نظر گرفتن سین‌های آن مثل سیب، سنجد، سکه، ساعت، سبزه، سماور، سنگک.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۹۹

سفره دیگر. خانمی که از وضعیت سالمندی او پیداست کنارش قرآن به دست گرفته از خدا طلب حاجت میکند. مثل عاقبت به‌خیری، سلامتی، رزق حلال و شاید هم دنباله آن مهربان شدن پسر، یا عروس یا شوهر جوان!

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۰۰

بود سیب سیری می‌آورد.

دیگر بشقاب یا دوری یا سینی‌ای نمک کوبیده که برکت می‌آورد و به تعداد افراد خانواده شمع گچی سفید در آن می‌افروختند و بزرگان طراز اول شمع‌های قدی بلند که هر یک به قامت آدمی، به ضخامت کدوی سبز کلفت بود، در شمعدانهای چدنی و سنگی روشن میکردند. دیگر کاسه‌ی آبی که در آن نارنج انداخته باشند. در استفاده از اسمش که (نا-رنج) یعنی بدون رنج و این برداشت که تا سال آینده از هر رنج و بلا بدور خواهند ماند. دیگر دسته‌ای سنبله‌ی خشک گندم و بعد از آن آنچه در این ردیف که نعمت و رزق و فراخی معیشت و سرور و خرمی را اثرگذار بوده قوت قلب بدهد بر آن افزوده و در آخر آئینه و جفت شمعدانی که آئینه را به دیوار تکیه داده شمعدانها را جلووش روشن میکردند و با تصاویر ائمه متبرک مینمودند آنرا تکمیل کرده بهترین البسه را پوشیده اطراف سفره نشسته منتظر تحویل سال و ورود (عمو نوروز) میشدند.

آداب پای سفره هفت‌سین

از این لحظه دیگر تمام حواس‌ها متوجه خیرطلبی و خوب‌خواهی و آینده‌جوئی هرچه بهتر و از این قبیل بود و دقت و رعایت و غدغن اکید که اخم‌ها درهم نبوده، اوقات‌ها تلخ نگردیده زبانها به سخنان کدورت‌آمیز و فتنه‌انگیز و جرّ و بحث و مشاجره و مانند آن نگردد و چهره‌ها گشوده، لبخندها بر لب و سخنان، نشاطانگیز و امیدبخش و سعادت آور و امثال آن بوده باشد، بعلاوه‌ی دعاها و خواسته‌های مناسب وقت که از خدا چیزهای پسندیده خواسته صحت و سلامت و سعادت و بخت و سرمایه و ثروت و راحتی و آسایش خیال و فراغت خاطر و اگر قرض و بیماری و گرفتاری و مانند آن نیز بوده باشد درخواست رفع بیماری و قرض و گرفتاری و مثل آن نمایند و زیاد ذکر صلوات بر لب داشته باشند و دعای سال تحویل را سواددار و بزرگتر خانواده خوانده دیگران با وی

به این مضمون: یا مقلب القلوب و الابصار- یا مدبر اللیل و النهار- یا محول الحول و الاحوال- حوّل حالنا الی احسن الحال (ای کسی که میتوانی قلبها را تغییر داده از خوب به بد و از بد به خوب بکشانی، و ای تدبیرکننده‌ی کار عالمیان که تدبیر روز و شب به دست توست و ای تحویل دهنده و حالی بحالی کننده‌ی احوال آدمیان، حال ما را هم به بهترین احوال تحویل فرما.) تا سال تحویل شده توپ سال نو به صدا درآمده بزرگترها به کوچکترها که چشم به کاسه آب تخم مرغ دار و نارنج میان کاسه داشته تحویل سال را تأیید کرده، حرکت تصادفی آنها را که بوسیله وزش باد و باز و بسته شدن در و شیشه آبی بوجود آمده یا نیامده تلقین نمایند و بلافاصله به ماسج و بوسه کردن هم که گوئی هریک در سفری دور بوده ناگهان بهم رسیده‌اند نموده سال قدیم را به سال جدید تبدیل بکنند.

قصه‌ها و افسانه‌های نوروز

از قصه‌ها و افسانه‌های نوروز که در این اوقات بزرگترها برای کوچکترها نقل میکردند اول همان بود که مختصراً اشاره شد، سال کهنه بوسیله منتقل شدن دنیا از شاخی به شاخ دیگر گاو کنار می‌رود و این چنان بود که زیر دنیا یعنی زمین را دریائی بزرگ فراگرفته که سرتاسر جهان را پوشانیده است و در وسط این دریا ماهی بزرگی است که گاوی از آن بزرگتر بر پشت او قرار گرفته است و دنیا بر روی یکی از شاخهای او مستقر گردیده که سالی یکبار برای رفع خستگی آنرا از شاخی به شاخی منتقل مینماید و نشانه‌ی آن هم همین میباشد که در آن لحظه هرچه از جای خود بحرکت درمی‌آید، چنانچه تخم مرغ و نارنج داخل کاسه آب بحرکت درآید «اگرچه هیچ حرکت و جنبشی از آنها مشاهده نشده بود» و ای به حال فضولی «که معمولاً این سئوالات را بچه‌ها میکردند» بود که درباره‌ی خود دریا سؤال بکند که آب خود آن بر روی چه چیز میباشد تا با یک تشری که

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۰۲

احوال و حضور قلب پای سفره را هم بهم نروده باشند ساکت نموده بفهمانند که درباره معقولات و کارخانه خدا نباید غلطیهای زیادی داشته باشند!

اما آنچه عقلاً و دنیا خورده‌ها اظهار میداشتند این بود که غرض از این افسانه آن میباشد که دنیا بر آب نهاده شده است و ایستاده‌ی بر روی آب قرار مطمئن و زیر پای محکمی نمیتواند داشته باشد و موضوع گاو و شاخ گاو هم آن میباشد که مردم دنیا سروکارشان با زور یعنی با شاخ گاو میباشد و خود گاو نگاهدارنده‌ی دنیا هم زیر پایش لغزنده و به چیزی تکیه نداشته قرارش بر روی ماهی دریا و دریا بر هوا یعنی همه هیچ بر هیچ میباشد.

عمو نوروز

داستان دوم قصه عمو نوروز و ننه پیره‌زن بود که عمو نوروز مردی است با کلاه گنبدی که دستمالی به دور آن بسته قبا و شال و ردائی به تن دارد و عاشق ننه پیره‌زن میباشد که از اول دنیا تا به حال این عاشق و معشوق بهم نرسیده‌اند یعنی پیره‌زن را هم که دلباخته عمو نوروز میباشد موقعیت درک وصال محبوب بدست نیامده است، به این جهت که از اول سال تا آخر سال ننه پیره‌زن به کار نظافت و شستشوی و بزک کردن و بند و زیر ابرو برداشتن خود میپردازد و به انتظار ورود عمو نوروز میماند و عمو نوروز هم از این سال تا به آن سال به گرد عالم گردیده در جستجوی ننه پیرزن که عشق و وصال بی‌مرارت را عشق ندانسته به دلش نمیچسبد برمی‌آید تا سر سال که ننه پیره‌زن از زحمت و انتظار خسته شده به چرت افتاده به خواب میرود که در همین لحظه هم عمو نوروز

رسیده چون پیره زن را در خواب مشاهده میکند و ناراحت شده قهر میکند. قهری که اگر عشق پیرزن حقیقی بوده چگونه باید خواب و آرام داشته باشد و برای آنکه آمدنش را به پیرزن

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۰۳

بفهماند جای پای خود را کنار بستر او گذاشته بازگشت میکند. از آن سو پیرزن که بیدار میشود و معشوق را از دست رفته مینگرد آه و ناله اش به آسمان رسیده خاک و خاشاک بر سر و رو ریخته درصدد نابودی خود برمیآید، که اگر بعد از سال تحویل هوا تیره شده صدای رعد و برق برخیزد پیرزن شیون و واویلا براه انداخته است و اگر باد و خاک بلند شود نشانه‌ی آنست که پیرزن خاک و خاشاک بر سر میکند و اگر باد و طوفان بلند شود سر به کوه و بیابان گذاشته خیال بیابان مرگی به سرش زده است و اگر باران بیارد خود را به دریا انداخته است. اما به سر عقل آمده درصدد چاره‌جویی بر میآید دو مرتبه برای پذیرائی او به آرایش و پیرایش خود میپردازد و به انتظار میماند تا آنکه باز خسته شده خوابش میریاید و همچنان عمو نوروز آمده او را مثل گذشته به خواب میبیند و باز قهر کرده مراجعت مینماید، و از اول دنیا تا به حال که همه ساله این ماجرا تکرار شده این دو عاشق و معشوق نتوانسته‌اند بهم برسند. که از این داستان هم چنین نتیجه میگرفتند که خفتگان راه طلب هرگز به مراد نمیرسند و این ضرب المثل درباره اش که (هر که خوابه حصه‌ش به آبه) آدم خواب مگر روی موفقیت و طالع و بخت را همان در خواب بنگرد.

خواص خوراکی‌های هفت‌سین

بعد از روپوسی‌ها و مبارک‌باد گویی‌های بعد از تحویل این جملات بزبان می‌آمد:

«ایشالله صد سال به این سالها برسی. زیر سایه امیر المؤمنین. ایشالله به سلامتی و دلخوشی. مبارک و خوش باشد» و این نظرات درباره تحویل سال که در آن میتوان طبیعت مزاج را تغییر داده سردش را گرم و گرمش را سرد بکنند، به این صورت که اگر کسی دارای طبیعت گرم بود و در دوره سال گرمیش کرده بود و جوش و دمل و مثل آن به تنش زده بود این ساعت همان وقت بود که میتوانست از خواص خوراکی‌های پای سفره‌ی هفت‌سین، مانند شیر یا ماست دفع گرمی

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۰۴

مزاج نموده آنرا به سردی و رطوبت تبدیل بکند و اگر برعکس آن و سردیش میکرد با خرما و مویز و توت و کشمش پای آن که از شب چهارشنبه‌سوری نگهداری شده یکی از ظروف خوراکی‌های سفره را تشکیل داده بود آنرا تغییر بدهد. پس اگر دارای مزاج حار و گرم بود که هیچ خوردنی و دارویی چاره‌اش ننموده بود کافی بود که دو سه قلب شیر یا سرکه یا چند قاشق ماست هفت‌سین بخورد و اگر سردی طبع دارد و رطوبت عاجزش ساخته بود، با انجیر و خرما آنرا علاج بکند. اگر یبوست و خشکی کبد به عذابش آورده بود از آب کاسه‌ی ماهی چند جرعه بیاشامد و اگر شکم روش و هیضه و اسهال و مثل آن ناراحتش میساخت سنجد آنرا خورده از سماق و برنج آن کفلمه بکند و به همین حساب بود خاصیت سیر آن که در غذا کرده یا کوبیده‌ی آنرا علاج پادرد و استخوان‌درد و دست‌درد نمایند و سمنوی آنرا که برای فربه شدن با نیت چاقی و بادام پوست‌دار داخلش را برای برکت جیب یا کیسه پول بکار ببرند و نمک و برنج و آرد آنرا که جهت برکت داخل کیسه‌ی آرد و برنج نموده از آن در آرد و برنج تا آخر سال کیسه به کیسه بکنند. نبات آنرا جهت تحبیب قلوب بخوراندند و به فتیله سوخته‌ی شمع شمعدانها یا سوخته و ذغال فتیله چراغها را که برای جلوه‌ی بزک داخل سرمه‌دان و وسه و سسه‌جوش بکنند و از لای قرآن آن که در میان اوراقش سکه برای دشت اول سال گذاشته بودند دست لاف نموده و ته کیسه دوخته مایه کیسه بکنند. بعد از اینها خوب و بد و نیز زشت و زیبائی که در اولین دقایق بعد از سال تحویل پیش آمده چگونگی احوال سال آینده را با آن پیش‌بینی نمایند.

به این صورت که اگر دلتنگی و کدورتی حاصل شده بود دلیل بود که آخر

سالشان به کدورت و دلخوری خواهد گذشت و اگر خنده و سروری واقع شده بود شادمانیشان را تضمین مینمود و همچنین پول و پله‌ای اگر جائی به دستشان میرسید سال خوشحالی و کامیابیشان بود و اگر برعکس آن چیزی از دستشان میرفت و یا خسارت و ضرر و زبانی میرسید دلیل از دست رفتگی و خسارت و امثال آن داشت که باید در انتظارش باشند.

به همین حساب اگر موقع تحویل در خواب باشند سالشان به سستی و رخوت و بی‌حالی و توقف و بی‌مرادی خواهد گذشت. اگر در حمام باشند، بی آن که خیال حمام رفتن میداشته، بی محاسبه تحویلشان در حمام و مخصوصاً در شستشو میگذشت غم و غصه و گرفتاری از آنها دور خواهد شد. اگر حرف نه و نمیشود و غیر ممکن و مثل آن از دهان یکی از حاضران بجهد، سال نشد و عدم پیشرفت و درجا زدن، و اگر سر کسب و کار و داد و گرفت و گفت و شنید و آن باشند، سال پیشرفت و ترقی و بهبود و رونق خواهد بود. به همین اعتبار، موقع تحویل، اگر زمان تحویل به روز افتاده بود مردها سر کارشان بودند و زن‌ها پس از برگزاری آن از دعا و ثنا و ماچ و بوسه و شیرینی خوردن اول کارشان به آشپزخانه رفتن و روشن کردن اجاق بود و بعد از آن دوخت و دوز و نو کردن سرخاب سفیداب بزک و بگویی و بخند، که مردها تا آخر سال سر کسب و کار و زن‌ها در کارخانه و پخت‌وپز و سرخاب سفیداب و بگوبخند بکنند و سر زندگیشان باشند.

ساخته و پرداخته‌ی ذهنیات و تصوراتی که نه میشد مهمل و واهیشان دانست و نه میشد مهر قبولیشان زد، چه از طرفی تیزگوشان و زبان‌دانان و آزمودگان از هرچه و هرچیز، حتی از اشیاء بی‌زبان سخنان شنیده پیشگوئی‌های غیر قابل انکار دریافته، تا آنجا که مدار امور بر روی فرامین و آری نه‌هایشان نهاده برایشان سند (اشیا همه ناطقند و گویا ...) امضاء کرده‌اند و از طرفی تجربه دیده‌ها پافشاری بر روی (هیچ چیز شرط هیچ چیز نمیشود) داشته رد نظر دسته

اول میکنند.

تشریفات عید

وسائل پذیرائی و تشریفات عید عبارت بود از آماده ساختن بهترین اطاقها از قبیل سهدری و پنج‌دردی و اروسی و طالار که اعیان و رجال با مبل و صندلی و میز و عسلی و طبقات پائین تر به نسبت وسع با قالی و قالیچه و گلیم و جاجیم و پتو و تشکچه‌های رویه سفید کشیده و پشتی‌هائی که در اطراف اطاق گسترده و مینهادند زینت میکردند.

اسباب پذیرائیشان عبارت بود از خوردنی‌های مختلف، شامل شیرینی‌های خانگی و بازاری از جمله نان برنجی و نان ولایتی (ولیعهدی) و نان کلوچه و اول نقل و قرص و مسقطی و راحت الحلقوم و نان بادامی و نان نخودچی که قبل از همه به نقل و قرصهای رنگارنگ مخلوط به آنها تعارف میکردند و بعد از آن با آجیل و شیرینی‌های درختی مانند کشمش سبز و توت و انجیر خشک و پسته و فندق و بادام و تخمه کدو به اسم (چهارمغز) و نخودچی گل (نخود بوداده‌ی اعلا) و کشمش ملایری برای بچه‌ها و تخم مرغ رنگ کرده که در شیرینی‌خوری‌های بلور لب کنگره‌ی پایه کوتاه و آجیل‌خوری‌های پیاله مانند

پایه‌دار ترک ترک کنگره‌دار الوان و امثال آن گرد تا گرد اطاق بر روی سفره‌هائی که برای آن کار پهن شده بود چیده یا در مجمعه مرتب کرده جلوی مهمان میگذاشتند و هر بچه یک یا دو تخم مرغ رنگ کرده و مشتی نخودچی کشمش و پول زرد و سفیدی جیره داشت که در عیدی آمدن یا هنگام خروج در جیب و دستهایش بگذارند و هر بزرگ مکلف به آنکه از تمام خوردنی‌ها دهنی تازه نماید و هر کوچکتر حق داشت که از بزرگتر به مناسبت سن و مقدار و قرابت عیدی نقدی و جنسی داشته

باشد و هر فامیل و همسایه و دوست و آشنا که میتواندست از ساعت بعد از تحویل، که ابتدا از کوچکترها باشد به خانه‌ی بزرگترها رفته دست و روبوسی و دیدار بکنند، که این دیدن‌ها یا (عید دیدنی) ها برای مردها تا آخر روز دوازدهم عید و برای زنها تا چهل، پنجاه روز بعد از عید طول میکشید.

البسه این روزها از تندترین رنگهای جالب سبز و زرد و سرخ و آبی برای بچه‌ها و تازه‌ترین دوختها و نوترین چادرهای سیاه برای زنها بود که با خش و فش زیاد راه می‌افتاد و برای مردها قبا لباده‌ها و شال و کلاه‌ها و سرداری، مرادبگی‌های آبی و سرمه‌ای و زرد و قهوه‌ای، همراه گیوه‌های (آجیده) و (ملکی) و (سینه جانی) و (کرمانشاهی) که شهر را حالت دیگر میبخشید.

این تجدید دیدارها در دسته اول به دلخواه و صمیمیت و اشتیاق قلبی بود که

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۰۸

همگان از آن استقبال کرده آنرا نوعی وسیله‌ی تحکیم ارتباط و دوستی و علاقه بهم میپذیرفتند و در دسته دوم اجباری و غیر تمایل و دلخواه که مردم، آنهایی را که با هم کدورت و خصومت و یکی از وظایف بزرگترها نسبت به کوچکترها، از دوست و قوم و خویش، تا کدورت سال کهنه میانشان نمانده باشد، همراه اطاعت کوچکترها و طرف اختلاف که پذیرفته و روی هم بوسیده آشتی میکردند.

زیادتر این دید و بازدیدها نیز با صرف نهار و شام توأم میگردد که اگر مهمانان قبل از ظهر رفته بودند موظف و یا بهتر گفته شود مجبور بر این بودند که ظهر را هم تشریف داشته باشند و اگر عصر تنگ رفته بودند باید برای شام بمانند، چه هر دو طرف از معایب و ناشایستگی‌ها میدانستند که صاحبخانه‌ای نزدیک ظهر مهمانی به خانه‌اش پا گذارده نهار نخورده بیرون رفته باشد و مهمان که بی‌وقت آمده رعایت اوقات ایاب و ذهاب را ننموده آنگاه به توهین صاحبخانه نیز تن داده از سفره‌ی او امتناع نماید و این بدین صورت بود که، یا غذائی آماده «که معمولاً- هم در چنین اوقات از صبح آشپزخانه‌ها دایر و دود و دم‌ها جهت احتیاط براه میافتاد» بود و یا چیزی آماده نبود که بدون تشریفات و تکلف مهمان و میزبان دست اندر کار تهیه شام یا نهار شده با هم به آشپزخانه رفته آنچه مایه‌اش در خانه بود و زودتر بدست می‌آمد تهیه کرده میان میگذارند با تبعیت از این جمله یا ضرب‌المثل که (مهمون هر کی- تو خونه هرچی) بی‌تعارف و رودربایستی شده و چه بسیار که از هم نظر گرفته با تصویب یکدگر فراهم میساختند و چه زیاد که غذای بازاری را پسندیده بسا که خرید و تهیه آنرا خود مهمان بعهد می‌گرفت، که تمام این امور صمیمیت و یگانگی و بی‌ریب و ریائی مردم آن روز را میرساند به اضافه آنکه واقعا از این ایاب و ذهاب‌ها و زحمت و مشقت‌ها نیز خوشحال شده امتنان مییافتند.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۰۹

ساعات اول سال نو

از شروط ساعات اول سال نو بود که اگر تا قبل از ظهر تحویل شده بود مردها به سر کارها یا به دکانهایشان بوده و اگر در خانه بودند به سر کارهایشان بازگشته ساعتی به دادوستد و کسب و کار بنشینند و اگر در شب تحویل شده بود تا دکانشان تاریک و عاطل نمانده باشد از ساعتها جلوتر چراغ آنرا روشن گذاشته تا روز بعد که شب دوم عید باشد روشن نگاه بدارند و باز مشتری اولشان تفأل و تطیری بود که از آن کسب و کار سال جاری را مقیاس میگرفتند، به این ترتیب که مثلا اگر اول مشتری پر خرید و خوب خرید و نقد خرید و بی‌آزار و به قول معروف آنروز (مشتری) بود حمل دادوستد آن سال را بر خیر و منفعت و روشنائی میکردند و اگر مراجعیشان بد خرید و کم خرید و گدافطرت و نسیه‌بر و به اصطلاح (زحل) بود آنرا نشانه‌ی بد کسبی و رنج و زحمت بیهوده آن سال و ضرر و خسارت میدیدند، و زنها که برنج پاک کرده و یا آرد خمیر میکردند، به این حساب که تا آخر

سال دستشان در نعمت و برکت بوده باشد و اولین رفت و آمدشان از اطاق به خارج بطرف مبال (مستراح) بود که آنجا را بهترین و خوش‌یمن‌ترین اماکن میدانستند، چنانچه در خرید کفش و چادر نیز به همین طریق که اول باید با آنها به مبال بروند، در این اعتقاد که تا پاره شوند به عروسی و مهمانی و جشن و سرور میروند. با این فال و نگرانی درباره اول تحویل و سال نو که اول نفری که با آنها برخورد بکند جوان و خوش‌رو و خوش‌چهره و خوش‌زبان، یا پیر و زشت و بدبرخورد و عبوس و بداخم و بیمار و علیل باشد، که سالش مطابق آن میگذرد، اگرچه مردم نیز خود این موارد را

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۱۰

رعایت کرده در این ساعات و مخصوصا در روزهای اول سال بلکه تا سیزده کاملا از مزاحمت و کدر ساختن دیگران و کج خلقی و جنگ و اختلاف و ایجاد مزاحمت خودداری میکردند.

دیگر شرایط سال نو

علاوه بر آن اعمال و رفتاری بود که تا سیزده عید مخصوصا در هفته اول سال نو از آن پرهیز میکردند و از آن جمله بود آوردن تلخی و سیاهی به خانه و قرض کردن و قرض دادن و به خانه طیب و دکان دوافروش رفتن که دو عمل اخیر، یعنی مراجعه به حکیم و دوافروش و دوا خوردن را در روزهای اول ماهها نیز رعایت میکردند و این از روزهایی بود که طیب و داروفروش بدترین روزهای کساد خود را میگذرانند، اما روضه‌خوانی و روضه‌خوان در خانه آوردن مستثنی از زاری و غم درد به خانه آوردن و جدای از مکروهات بشمار می‌آمد که به عقیده‌شان ذکر مصیبت آل عبا خود مسببی بود که دیگر غم‌ها و گرفتاری‌ها را دور مینمود و دیگر از سنت‌ها زیارت اهل قبور و یاد اموات کردن و خیر و خیرات برای مردگان دادن و بوی و برنگ حلوا و مثل آن به یاد اموات کردن و خیر و خیرات برای مردگان دادن و بوی و برنگ حلوا مثل آن به یاد گذشتگان براه انداختن بود که در شب جمعه‌ی اول سال برپا میداشتند، چنانچه این طلب خود خیرات و فاتحه برای متوفیات در هر شب اول ماه و شب جمعه نیز برقرار میگردد چه مردگان را مستحق‌ترین کسانی میدانستند که دستشان از دنیا کوتاه و در این ایام چشم‌براه و محتاج طلب آمرزش و مبرات میباشند.

واقعه قبرستان!

در این مورد خاطره‌ی غم‌انگیزی در حافظه زنده شد که گفتم ثبت بکنم بر این که در یکی از پنج‌شنبه شب‌های اول سال که علی‌الرسم به قبرستان و زیارت اهل قبور رفته بودم بر سر قبری پیرزنی را مشاهده نمودم که در منتهای سوز دل

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۱۱

اشک ریخته، شیون سر داده، خاک مزار بر سر میریخت و با زبان لهجه‌داری که نشان میداد از اهالی بروجرد و حوالی آن باید باشد شیون سر داده میگفت قربانعلی جانم! پسر! عزیز دلم! قوت قلب مادر! به عید مبارکیت آمده‌ام مادر! آمده‌ام بگویم رخت نووت مبارکت باشد مادر! دیدی آنهمه حسرت رخت نو میکشیدی به آرزویت رسیدی مادر؟ رخت سفیدت مبارکت مادر! یادت می‌آید چقدر حسرت یک گل شیرینی و یک انگشت حلوی شگری را میخوردی مادر؟! پاشو ببین چه خوب حسرت‌روا شدی مادر! ببین چقدر شیرینی و حلوا دورت خیر میکنند مادر! که چون بیش از آن طاقت ضجه شنیدن‌ها و کلمات آتش‌زایش را نداشتم از آنجا دور شده با خود گفتم معلوم میشود آرزوی همه برآورده میشود آخر!

حاجی فیروز

چنانچه سابقا در مطربی ذکرش گذشت حاجی فیروز گروهی بودند که از دوران ارباب نوکری و حرمسرداری و خواجه‌سرا

نگهداری به وجود آمده بود، به این خاطر که چون آزاد و یا رانده شده و یا تشکیلات اربابان نشان بهم ریخته بی سرو سامان میشدند، بناچار بخاطر بی موئی صورت و سیاهی چهره و نداشتن بعضی از مخرج‌های حروف مورد مسخره‌ی مردم قرار گرفته امر معاش میکردند، تا لوطی

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۱۲

حاجی فیروز بدلی که حاجی فیروز سنتی به تنهایی هنرنمایی مینمود.

حاجی فیروز هم از ارمغان‌های نوروزی است که از شادی و نشاط سخن میگوید.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۱۳

دنبک‌زن‌های دوره گرد و مطرب‌های روحوسی به جذابیت و جلب قلوب و پول‌سازیشان پی برده، اول لوطی‌ها و بعد مطرب‌ها که آموزششان داده به کار مسخرگیشان واداشتند و با از میان رفتن تدریجی‌شان خود، با سیاه کردن چهره و پوشیدن لباس سرخ و برگرداندن زبان، با نام سیاه و حاجی فیروز مقلدشان گشتند.

لباس سرخ بخاطر نشاطبخشی و نام فیروز یکی از اسامی بعد از خریده شدنشان که صاحبانشان بخاطر شگون به رویشان میگذاشتند، مانند: مبارک، سعادت، شربت، بشیر، زمرد و الماس و یاقوت و امثال آن که یکی از آنها هم فیروز و حاجی فیروز بود. حاجی آن نیز که از همراهیشان با اربابانشان در سفر حج نصیبتان شده بود و بغیر آن و نرفتن مکه هم که در پیروی به پاداش خدمتگزاریشان تفویضشان شده بود.

باری، حاجی فیروزهای بدلی این زمان که صحبت اوایل رضا شاه میباشد و از اصلی‌هایشان دیگر اثری نمانده بود از روز دوم عید به گرد کوچه و بازار براه افتاده، تا آخر روز سیزدهم نوروز نمایششان به آخر میرسید، با اشعار زیر که همراه دنبک زیر بغل بصورت تک نفره جلوی افراد خواننده و رقصیده شاهی و صد دیناری میگرفتند:

ارباب خودم سرام بَرِیکم ارباب خودم سر تو بارا کن

ارباب خودم بُرُزِ قندی ارباب خودم چرا نمیخندی

ارباب خودم سیارو نیگا کن چسمات مبینه شکر خدا کن

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۱۴ بالا رو نبین چشی زیر پا کن خدا بهت داده یاد فقرا کن

و به همچنین:

ارباب خودم سرام و بَرِیکم ارباب خودم سر تو بارا کن

نوروز اومده بوسی به لَیکم وختِ ماچ بوسه‌س ماچی به لَیکم

ارباب خودم بُرُزِ قندی دنیا دو روزه چرا نمیخندی

بگو چرا نمیرخصی بگو چرا نمیخندی؟

و با هر جمله‌ی شعر که با زدن به دنبک یا دایره (دایره) به سبکی نسیم و جنبش موج به جست و خیز و پیچ و خم و پس و پیش و دولا و راست شدن و کج و معوج نمودن اندام و چهره و عضلات خود برآمده حاضران را مسرور میساختند، تا کم کم که نسل آنان نیز در عقب سیاه‌های واقعی رو به انقراض نهاده، به تدریج که سیاه‌های بی مزه و بی مزه‌تر به روی کار آمده، همراه طول زمان عرض وجود که از پیش از عید وارد کار شده تا هفته بعد آن که به عوض کار اخاذی میکردند.

داستان سیاه مبتدی

وقتی سیاه دسته‌ای بیمار شده، اجبارا سردسته به جایش بی‌اطلاعی را می‌آورد و چون هرچه به او تعلیم میدهد سیاه نمیتواند ضبط

بکند، اینگونه قرار میگذارد که در مجلس حواسش متوجه او بوده غلطهایش را با گفته و علم و اشاره‌ی او اصلاح بکند. پس با این قرار بازی شروع و در همان گفت و شنید اول، سیاه خرابکاری میکند که سردسته از کنارش رد شده آهسته میگوید: اینطور نه! و سیاه هم میگوید اینطور نه که بدتر میشود و سردسته صدا را بلندتر نموده میگوید:

نه اینجوری پدر سوخته! سیاه هم مثل او با صدای بلندتر همان را، تا سردسته عصبانی شده سرش فریاد میکشد: بیا برو گمشو پدر سوخته ریدی به مجلس! و با جواب سیاه که مجلس غرق خنده شده بهتر از اصل گفت و شنید جالب میشود.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۱۵

تقریحات تا سیزده

دو سه روز اول را برای دید و بازدید از بزرگترها. اول خانه پدر و مادر و سپس به منازل عمو و عمه و دایی و بعد از آن به خویشان دور و نزدیک اختصاص داده که حتما هم از این دستبوسی‌ها عوایدی حاصل میگردید، از جمله قواره پارچه‌ها و طلاآلات و کیسه لیره اشرفی‌ها و دستلافهای پول زرد که پدر و مادرها و پدر شوهر مادر شوهرها و مادرزن پدرزن‌ها به عروس و دامادها، مخصوصا اگر سال اول دیدارشان بود میدادند و در همین دیدارهای اولیه بود که روز نشستن یعنی به خانه ماندن خود را هم برای بازدید و پذیرائی معین میکردند و فراغت‌ها را معمولا از خانه بیرون زده زیارتی‌ها به زیارت اول سال نوی زیارتگاه‌ها و مشارف متبرکه رو آورده، غیر زیارتی‌ها سر به صحرا و سبزه و دشت و کوهساران نهاده، عیش و عشرتی‌هایشان به کیف و سرور و عرق‌خوری و ساز و طرب و ساده گذرانهایشان به بساط و سماور و استکان نعلبکی به صحرا بردن و دود و دم نهار و عصرانه راه انداختن و تریاکیهایشان به لمیدن کنار نهرها و زیر سایه درخت‌ها گذرانده با همین بیابان‌گذرانی‌ها هم بود که بازی‌هایی را هم شروع کرده سرگرمی از صبح تا شب خود فراهم میساختند.

بازی‌های نوروزی

جفتک چارکش

از جمله بازیهای دشتستانی یکی بازی جفتک چارکش بود که چهار نفر خم شده دست به زانو گرفته سرها را در سینه‌ها فرو برده یکی از روی آنها بنای جهیدن مینهاد و بعد از جهیدن از روی نفر آخر خود خم شده نفر اول این کار را

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۱۶

شروع مینمود و این بازی‌ای بود که میتوانستند هم بازی کرده ورزش دست و پا و کمر و اندام نموده باشند و هم بدان وسیله طی طریق کرده راه از بیرون دروازه تا مقصد را به اینگونه کوتاه نمایند، اما سخت‌ترین آن شرط بی‌دست پریدن آن بود که فقط با دورخیز و بالا و بجلو جهیدن از روی خم شده‌ها جستن نمایند که غالبا هم زیری‌ها دغلی کرده خود را از حد معمول بالاتر داده یا سر را بیرون تنه نگاه میداشتند تا طرف قادر بیریدن نبوده گروکشی قراردادی را باخته باشد، چه در این بازی و غالبا تمام بازی‌ها شرطبندی‌ها و گروکشی‌هایی بعمل می‌آمد که مثلا اگر حریف عمل معلوم را از عهده برنیامد فلان مبلغ به طرف خوردنی یا مطابق افراد بستنی یا فلان و فلان جور مهمانی دهد.

الک دولک

دیگر بازی الک دولک بود که دو دسته شده دسته‌ای در پائین و دسته‌ای در بالا قرار گرفته ببازی الک دولک که چوب کوتاهی را

با چوب بلندتری زده تا به محل حریفها میرساندند میپرداختند و این بچندین نوع انجام میگرفت. یکی الک دولک معمولی که اجاقی ساخته الک را بر دهانهی آن نشانیده با دولک (چوب بلندتر) آنرا بجلو پراکنده بمقصد برسانند. دیگر الک دولکی که اجاق را مخالف جبهه ساخته الک را با دولک بالا آورده با دولک بزیر آن زده پیرانند.

سوم الک دولکی که الک را با دست بالا انداخته در پائین آمدن دولک را به کمر آن آشنا بکنند. الک دولکی که از دشوارترین و کاملترین آن بشمار میآید و معمولاً مردهای بزرگ و پیرمردها به آن اشتغال میورزیدند، و شرط آن هم این بود

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۱۷

که اگر الک به خط جبهه و دفاع و منطقهی قرارداد نرسیده الک را حریفان با دست گرفته یا بغل زده مانع فرود آمدنش بشوند بودند دستهی غالب سوار دستهی مغلوب شده چند دور، دور محوطه بتازانند و این همان بازی بود که از جهت تهور دسته پائین (آنها که الک بطرفشان پرتاب میگردد) سر و چشم و بینی هائی که معیوب و مجروح میگرددید.

هر دسته از این بازیها را از چهار تا پنج نفر تشکیل میدادند که گاهی در چنین روزهائی که اجتماع بازی کنان و بیکاران صحرائی زیاد میگرددید به ده بیست نفر میرسید که یکی یکی باید الک زده برد و باخت خود را محاسبه بکنند و در دسته ناقص یکی یا دو نفر با گفتن (یک یار هم به شکم من) یک نفر به اسم یار به دستهی خود افزوده نفرات خود تکمیل میکردند.

بازی چلتوپ

بازی چلتوپ نیز نوعی بازی همانند الک و دولک بود که بوسیله چوب به توپ زده میشد و توپ آن نوع مخصوصی به اندازه نارنج و کوچکتر بود که بر روی لاستیکی که از گوشت رزین درشکه و کالسه که یا لاستیک روئی اتومبیل گرد کرده بودند محکم نخ پیچیده آنرا مدور ساخته بودند و روی آنرا مانند گلیم بافته و گلچه زده که توپهای (قنبلیستیکی) یا گلچه نیشان میگفتند. شاید هم مأخذ کلمه قنبلیستیک را از این ریشه بدست آورده بودند که قنبل را به چیزهای گرد یا سرین و کفل یا قلنبه که آن نیز به اشیاء مدور اطلاق میگرددید میگفتند و لاستیک هم که اسمش همراهش آمده بود و در این مورد چیز قلنبه ای که لاستیکی باشد شناخته قرارداد شده بود.

اما هرچه بود توپهای بسیار عالی پرتحرک و سریع الانتقالی بود که از به زمین زدن گاهی با ضرب دستهای محکم تا کنگرهی خانه های دو طبقه بالا میجهید و در چلتوپ بازی که چوب سرسنگین توپ همراه مچ و بازوان قوی به آن

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۱۸

اصابت مینمود چندان بالا رفته دور میگرددید که گاهی از مرزبازی که در بعضی موارد از پانصد ششصد قدم زیادتر تعیین شده بود عقب تر میگذشت و از بالا رفتن زیاد بهترین تعریف درباره شان این که بگویند (خال شد- ستاره شد- به آسمان چسبید) یعنی چندان بالا رفت که گوئی خالی شد به پیشانی آسمان نشست. لیکن شرط و بیع این بازی از آنجا که اکثراً متعلق به بزرگسالان بود از (کول کول بازی) بچه ها و سواری نوجوانان گذشته به شرط بندی های مایه دار مانند مهمانی عصرانه و نان و کباب ظهر و عرق و مزه ظهر و شب و مثل آن میرسید.

باید گفت که در آن زمان توپهای بادی و لاستیکی تازه صورت ظهور به خود میگرفت و توپهای بازی اطفال عبارت بود از گلوله نخهائی مانند گلوله نخ های زنها که از پیچیدن نخ بر روی کهنه پاره ها، یا جوراب کهنه ها درست میکردند و بهترین هاشان گلچه زدهی گفته شده بود و بازی های کودکان با آنها هم شامل بود بر زدن به زمین و دور خود چرخیدن و هدف گیری کردن و به دیوار کوفتن و گرفتن و بسوی هم افکندن و از این قبیل تا آنکه کم کم توپهای بادی به بازار آمد و بهترین انواعشان توپهای ماهوتی. توپ باد شده ای از لاستیک به اندازه های مختلف، از سیب درشت، تا انار متوسط، با تکمه ای از جنس خود از داخل که به

وسيله اش مجرائی که از آن باد شده بود گرفته شده بود و رویش ماهوت شیری رنگ کشیده با قیمت‌های بس گزاف، به نسبت کوچکی بزرگی، از یکی یکقران تا دو قران! به فروش میرسید. توپی که مگر بچه پولدارها میتوانستند تهیه بکنند، همراه فخر و خودنمایی برای دارندگانشان و حسرت و غم برای خواهندگان بی‌پول و این که فقط دل خود به دیدن و مطالعه‌ی ساخت و سازشان خوش بکنند. همراه کینه‌ی دارندگانشان در دل گرفتن، تا در جائی و گوشه کناری قلا- کرده توپشان روده، یا با گفتن (چولی حلاله) از دستشان قاپیده پا به فرار بنهند، و یا مواجه با عدم توفیق و دچار شتم و ضرب صاحب توپ

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۱۹

و حامیان او بشوند!

بازی بغچه گردانک

بغچه گردانک بازی‌ای بود که عده‌ای در حدود چهل پنجاه نفر در فضائی باز حلقه‌وار شانه به شانه نشسته دیده به دیده نفر مقابل میدوختند و یک نفر به نام استاد در گرد حلقه به نظاره و نظارت میپرداخت و در ابتدا چنانچه از نامش پیداست بغچه‌ای را که در آن شال، یا تکه لباسی بسته بودند استاد به دست یکنفر از جمع بازی‌کنان داده بازی به گردش درمی‌آمد.

به این صورت که او بغچه را گرفته از جا برمیخاست و از پشت جماعت که همگی پشت به صحرا و روبروی هم نشسته بودند بنای دویدن میگذاشت و بی‌خبر بغچه را پشت یکنفر از آن به روی زمین گذارده همچنان به دویدن میپرداخت و در همین حالت بود که باید طرفی که بغچه در پشتش به زمین نهاده شده مطلع شده برخیزد و بغچه را برداشته عمل بازیکن اولی را تکرار بکند الی آخر و برای دوندی پیش از او بود که به مجرد فهمیدن حریف و برداشتن بغچه بجای خویش بازگشته حواس خود جمع نهاده شدن بغچه داشته باشد و باخت این بازی برای کسی بود که بغچه در پشتش به زمین گذاشته شده ملتفت نشده باشد و جریمه‌ی بی‌حواسی و باختش این که حریف بغچه‌گذار را به کول گرفته سه دور تا پنج دور و هرچند دور که شرط شده باشد دور حلقه‌ی جمع به دویدن پردازد که خود این دویدن نیز وسیله‌ای بود که حریفان را مشغول داشته از توجه به بغچه حریف بعدی منحرف نماید، چه با برد و باخت دو نفر بازی معطل نگردیده سایرین به کار خود ادامه میدادند و چه بسا که گاهی این باخت‌ها به

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۲۰

چندین نفر رسیده گاهی در حالیکه بغچه گردانها به گرد حلقه بغچه گردانی میکردند آنها به کولی دادن و کولی گرفتن مشغول بودند.

نوع دیگری نیز داشت که بازنده‌ها و برنده‌ها را معلوم کرده برای آخر میگذاشتند و در انتها که تیمی برنده و تیمی بازنده شده بود به دستور استاد سوار هم شده به گرد محوطه میگردیدند. از شرایط بازی آنکه جمعیت از تعداد مذکور کمتر نباشد و تعداد بازیکنانشان جفت بوده باشد.

بازی کشتی بالابوم

و این نیز یعنی کشتی بالابوم بازی‌ای بود که همراه بغچه گردانک بخاطر آمد، شامل یکنفر زورمند که ایستاده، یکی از او بالا رفته بر روی شانه‌هایش می‌ایستاد و نفر دیگر که بالا رفته بر شانه‌ی دومی و به همین صورت تا چند نفر بتوانند از هم بالا رفته به شانه هم قرار بگیرند و تا چند نفر که با شخص زیرین شرط بسته شده بود و گاهی که نفرات بالای زیرین تا به چهار نفر میرسید. اما غالباً در این وقت شوخ‌طبعی از حاضران شوخیش گل کرده انگشتی به نفر زیرین رسانیده همه را روی هم میریخت و خنده‌ی وضع و منظره که همه را در خود میگرفت!

با تعریف بازی بغچه گردانک سارقینی به اسم بغچه گردان و امثال آن بخاطر آمد، که دو نفرشان همدست شده یکیشان بغچه‌ی پارچه و لباسی از بهترین و پربهاترین که آنها را نیز از طریق خانه‌بری بدست آورده بودند، در بازار دروازه طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۲۱

که مرکز ورود و خرید و فروش روستائیان بود با قیمتی بس نازل بنظر دهاتی‌ای رسانیده طمعش تحریک و به کمک شریک پولهایش ربوده فرار میکردند.

به این طریق که چون دهاتی توجهش جلب میشد همدست فروشنده جلو آمده او نیز طالب آن میگردد و فروشنده جوابش نموده متعلق دهاتیشان میخواند و همدست که اصرار کرده با قیمت بالاتر علاقه نشان میداد و چون به این مرحله میرسید فروشنده قسم میخورد، حالا که روی دست مشتری‌اش که چشمش عقبش میبشد بلند شده است دو برابر هم بخرد به او نمیفروشد و به این وسیله دهاتی را میفریفتند. بغچه‌ای که چون دهاتی در منزل میگشود در آن جز مثنی کهنه پاره نمینگریست. این یک نوع عمل بود و نوع دیگرش آن که دهاتی منصرف یا مشکوک شده براه می‌افتاد و شریک که همان رقیبش بود سر راهش گرفته، به نخریدنش تأسف خورده، با سخنان طمع‌برانگیز که حتما مال دزدی و چیزی بوده، و گرنه قیمت بغچه‌ی تنهایش زیادتر از آن میباشد، اگر پول عقبش بود معطلش نکرده از چنگش بیرون میکشید دهاتی را به دام شریک می‌افکند و چون معامله‌شان خاتمه پذیرفته بغچه و پول ردوبدل میگردد جلو آمده از دهاتی مطالبه‌ی حق که او وادارش کرده مینمود و فروشنده که به حمایت خریدارش برمیخاست و جر و منجرشان میشد و در این وقت بغچه را از دهاتی، تا برایش محکم گره بزند گرفته، مثلا گره زده برمیگرداند و در همین گرفتن و پس دادن هم بود که با مشابه آن عوض شده بود. در اینجا میماند این که هنوز دهاتی باید تا دقایقی دیگر در بی خبری مانده باشد و برای آن هم این طرفند که پس از گرفتن چند مبارکت باشد و برو که قسمت تو بوده، خیرش را ببینی میگفت ما که فروختیم، تو هم خریدی، اما راستش این مال دزدی و مثلا از خانه‌ی قوام السلطنه بیرون آمده صد برابر این قیمتشان میباشد، اما تا آبادی نباید بازش بکنی که به دردسر می‌افتی و با خیرش را ببینی مجدد روانه‌اش میکرد و تا دهاتی میخواست به خود آمده درباره‌اش فکر بکند غیب شده بود.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۲۲

بغچه‌اندازی

افرادی هم به اسم بغچه‌انداز بودند به تعداد دو تا سه نفر که یکیشان بغچه‌ای از پارچه‌های الوان را بی‌آنکه بند و طنابی از آن گذرانده باشد روی بار الاغش نهاده دهانه‌اش را میکشید و به اشاره‌ی شرکایش که صیدی دنبال الاغ بنظر آورده بودند او را متوجه کشیدن الاغ میکردند که در حرکت بی‌قاعده‌ی خر بغچه به زمین می‌افتاد و شخص نشان شده که روستائی یا ساده‌لوح پولداری بود ناگزیر به بغچه طمع کرده تصاحب مینمود و در حالی که الاغ و الاغ‌دار دور شده بود شریک یا شرکای کار رسیده خود را شریک یافت شده میخواندند و یکیشان که یکطرف بغچه را کنار زده رنگ و جنس داخل آنرا بنظر رسانیده از مرغوبیت و قیمتش توصیف مینمود، تا آنجا که کاملاً یابنده را حریص به داشتن آن میکردند و در آخر که یکیشان پیشنهاد واگذاری بغچه به یابنده‌ی اول نموده بشرطی که آنها را راضی بکند و تا آنجا که امکان میداد و در جیب و بغلش چیزی میتوانستند سراغ بکنند از او کشیده، بغچه را نهاده فرار میکردند و این بغچه نیز شبیه همان بغچه بود که بر روی گونی و پاره‌پوره‌هایی تکه‌هایی پارچه‌ی الوان لفاف شده بود!

اینها نیز عده‌ای در عمل مشابه بغچه گردان‌ها بودند که جلوی پای دهاتی‌ها انگشتر بدلی خوش ظاهری انداخته و با گفتن: آخ جان! قربون تو خدای روزی‌رسان، به صدای بلند توجه وی جلب و خود خم شده انگشتر را بر میداشتند، بدانگونه که دهاتی را به مال خود بودن تحریص بکنند و چندانکه طرف بنای گفتگو گذارده آنرا از خود دانسته یا خویش را سهم می‌شمرد با این سخن که صدایش را در نیاور، دو هزار تومان و زیادتر ارزش دارد با هم می‌خوریم. برلیان یا زمردش همتا ندارد من خودم مدت‌ها شاگرد یا نوکر جواهرفروش بوده‌ام، رزقی را

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۲۳

که خدا رسانیده چرا سر کم و زیادش صدا بلند کرده از دست بدھیم پیشنهاد فروش سهم خود یا خریدن سهم او می‌کردند و آنقدر حرف خوبی و قیمتش می‌زدند، تا دهاتی تطمیع شده هستی جیب و بغل و گاهی رخت تن خود به شریک داده انگشتری را می‌گرفت و او نیز که پس از مدت‌ها هول و تکان که جرئت آفتابی کردنش نمی‌مود و ترسان‌ترسان که ابتدا به محارم و پس از آن به خبره نشانش میداد همان متاع گرانها مینگریست که دهاتی البسه‌ی فاخر بخر از بغچه گردان نصیبش شده بود!

رخت عوض کن‌ها

ایشان باز جماعت دیگری به صورت دستفروش‌ها و قبا ارحلاقی‌های دوره گرد بودند که در بازار حضرتی جلو روستائیان را گرفته بهترین البسه را با کمترین قیمت عرضه می‌کردند و چندانکه قیمت تمام شده پول آن دریافت می‌کردند حواسش را منحرف نموده آشغالی را در کاغذ پیچیده بدستش میدادند و میگفتند:

حالا که تو خریدی و ما هم فروختیم ببر خیرش را بینی اما زودتر برو خودت را گم بکن که شریکم رسیده معامله را بهم میزند و خود نیز از طرف دیگر می‌گریختند.

سکه قلب کن‌ها و کفروها

سکه قلبی ردکن‌ها هم گروه دیگرشان بودند که سکه‌های سرب و قلع خوش ضرب پنج قرانی دو قرانی را با پول خود خواستن به این و آن میدادند و از کسبه‌ی کم اطلاع با آنها جنس می‌خریدند که با زیاد شدنشان دیگر کاسب‌های کهنه کارفروش خود را به مشتریان نا آشنا جز با انداختن سکه‌شان به زمین و امتحان صدا و صحت آن انجام نمیدادند. و (کفرو) ها نیز دسته دیگری مانند ایشان بودند که با اسکناس خرد خواستن اسکناس درشت داده وقت شمردن از

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۲۴

کهنه گی و پارگیشان ایراد گرفته پس دهنده داده اسکناس خود گرفته بسرعت براه می‌افتادند و در این گرفت‌وداد که چند قطعه از آنها کف می‌رفتند و (کفرو) نامشان شده بود.

دنباله سیزده بدر

چنانچه گفته شد سیزده بدر را هر دسته به نوعی برگزار می‌کردند و در میانشان دسته‌هایی اهل می و مطرب اما متعصب که بصورت مردانه و بدون آوردن خانواده و زن و فرزند به بیابان می‌رفتند و عده‌ای که آنها را نیز همراه می‌کردند.

دسته اول که جای زن و بچه را فقط در خانه دانسته بیابان و داخل جمع بی‌بند و بار سیزده‌بروها را منافی حفظ حرمت و صیانت اهل و عیال میدیدند و عده‌ای که برای آنها هم حقوق آزادی و گشت و گذار قائل شده دخالتشان میدادند و اینها که سه گروه

بودند. یکی آنهایی که مطرب و وسایل بز و بکوبشان خانوادگی و از خودشان بود و گروهی که از دوستان، یا بصورت اجیر همراه می‌آوردند و عده‌ای که از لوطی، مطرب‌های دوره گرد خودروی صحرا که مشتریانشان را شناخته خودشان بی‌اجازه کنارشان نشسته مشغول میشدند استفاده میکردند.

اولی‌ها موانع روی و روگیری و حفظ پوشش زن و بچه در میان نداشته که فامیل و از محارم هم بوده بازبودن چهره و نداشتن چادر و چارقد و روبند و مثل آن برایشان بلامانع بوده، تا آنجا که میتوانستند دست و پنجه‌دارهایشان هم جلوی جمع زده و خواننده و رقصیده زن و مردشان تفاوت نمینمود. و دسته دوم و سوم که موانع روبرو شدن زن و بچه با بیگانه، آن هم با مطرب و عرق‌خور برایشان بود، که اولی‌ها از بدنامان و دومی‌ها، یعنی هم‌سایه‌هایشان، که مطربی بدون عرق‌خوری امکان‌پذیر نمیگردید و ناگزیر که در مستی از حیزان و چشم‌چرانها میشدند باید طریق دیگر اتخاذ بشود.

پس به این خاطر تا قبل از آزادی رضاخانی و خاصه کشف حجاب، میان

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۲۵

مطرب‌های صبح تا به شبی که باید انیس و جلیسشان باشند با زن و بچه پرده کشیده میشد که فقط صدایشان برود و زنها که از منافذ پرده دید بزند و مطرب‌های دوره گرد که باید چشم‌بسته و پشت به زنها نشسته انجام وظیفه بکنند و به‌همین خاطر هریک از مطرب‌ها همراه خود دستمال سیاهی داشتند که جلوی چشم میبستند، مگر بچه رقصهایشان که به حکم انشاء الله گربه است با آنکه از پسر بچه‌ها و نوجوانان زیبارو بودند بخاطر کارشان معاف میبودند.

در حاشیه باید گفت مطرب‌ها با آنکه کارشان از دشوارترین کارها که مگر با سالها مرارت و پشتکار و حوصله‌ی غیر قابل تحمل بشود پنجه‌شان دلنشین و هنرشان مورد پسند بشود، اما با اینهمه جز بی‌حرمت و آبرویی شناخته نمیشدند که عزت و الایشان لفظ مطرب و عملی‌ی طرب بود که به آن خطاب بشوند. هنری که با مدت زمان آموزش و تمرین آن دهها هنرجوی و دانشجوی فیزیک و شیمی و طب و صنعت و کار میتوانست به مراحل ممتاز برسد و هنرجوی موسیقی و طرب در ابتدای آن بوده هنوز نتواند آنچنان که باید پنجه‌اش دلنشین بشود و از دشواری و فرّاری‌اش همین بس که نه جزء صنعت یدی که تسلط بعد از وقفه‌اش به دقایقی باشد و نه ردیف دیگر کارهای مغزی و هنری که با یک تمرکز دادن به حواس و مراجعه بازگشت بکند. چه هرگونه صنعت و کار یدی، اگر چه بعد از سالها کنار گذاشتن و ترک، با یک تمرین چند دقیقه‌ای و حداقل چند ساعته در اختیار می‌آید. به مثل سواری دوچرخه و هرچه مثل آن و بنائی و نجاری و مکانیکی و هرچه از آن قبیل و امور مغزی و فکری مثل طراحی و نقاشی و طبابت و حتی هنرهای ظریفه مانند میناکاری و خاتم کاری و قلم‌زنی و مانند آن

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۲۶

که زحمت باز یافتنشان چند ساعت اول و اندک مطالعه و مراجعه میباشد. الا هنر موسیقی که با روزی کناره‌گیری از آن چنان با هنرمند خود سر بد سری و ناسازگاری میگذارد که گفتی با هم آشنائی نداشته‌اند و همیشه که باید هنرمند آن پنجه به آرشه و مضراب و قاشقک و شستی و پرده و پوست آلت خود داشته باشد، تا آنجا که بزرگترین تارزن زمان، درویش خان پس از سی سال که در مجلسی برای کشیدن سیگاری تار خود زمین نهاده با تمام شدنش برداشته به آن مشغول میشود قسم یاد میکند که در همین اندک زمان تار و پرده‌های آن با او یاغی شده‌اند! و با این حال که از بی‌ارزش‌ترین افراد اجتماع شناخته میشدند.

مگر آنگاه که به ایشان حاجتی باشد. در آن حد بی‌مرتبتی که به مطرب، خانه و اطاق اجاره نداده از دوستی و خویشی و قرابتشان کراهت داشته، دختر نداده دختر از ایشان نمیگرفتند و در معاشرت که از برخورد زن و بچه‌هایشان با ایشان جلوگیری میکردند. تا آنجا که حتی در همان مجلس طرب که باید از ایشان جان تازه بکنند کنار خودشان نشانیده، با ایشان هم‌غذا و هم‌پاله نمیگشتند و بلکه اگر در سطوح بالای مقام بودند در اطاق دیگرشان جا میدادند!

پس دسته‌هایی که سیزده‌بدر را با تفریحات سالم مثل سبزه‌ی پای هفت‌سین به صحرا انداختن و فرش پهن کردن و پختن و خوردن و بگویی و بخند و سبزه‌گره زدن سپری میکردند و گروه‌های دوم و سوم که با بز و بکوب و برقص و بخوان که در آن ساغر و ساقی نیز بمیان می‌آمد، و عده‌ای که فقط با بیرون رفتن از خانه و برگشتن و اگر سبزه و صحرا نزدیکشان بود، با گشتی به درون کرت و جالیزها زدن سبزه را به در میکردند، و اکثریت که در این دیدن سبزه‌زارها و زیادترشان هم که از بی‌ادب‌ها و دست و دل و چشم و پا و همه چیز هرز بودند نهایت ضرر و زیان به صاحبانشان رسانیده، نبود شاخه و بوته و گل و برگ محصول جالیزی که دچار خسارت و خرابی بزرگ و کوچکشان قرار نگرفته شادیشان موجب غم و رنج و اذیت دیگران نشده باشد. شاخه‌های درختانشان که همیشه زیر دیگ غذا

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۲۷

و آتشخوان سماورشان گردیده. سبزه‌هایشان که لگدمال پیر و پاپر و بدو، وادو و بازی اطفال و گره زدن زن و دخترهای بی‌شوهر و خانه مانده قرار نگرفته، نه‌های آب‌هایشان که به این سوی و آنسو هرز داده نشده، خرابی‌هایی بجا نگذارند.

اما برای خانواده‌ها روز سیزدهم نوروز آخرین روز تعطیلات نوروزی بحساب می‌آمد که باید خرده حسابهای خود را با آن تصفیه کرده (کلوخ اندازان) واپسین ایام شادکامی را به انجام رسانیده از صبح فردا یعنی چهاردهم به سلامتی و تندرستی بسم الله گفته خوش و خرم به سر کارهای خویش معاودت نمایند و به این جهت از یکی دو روز به سبزه مانده زنها بند و بساط این روز را از خریدن و شستن کاهو و جوشاندن سرکه شیره یا سکنجبین و تهیه جوراب پشمی، یا ته و پاشنه انداختن آن برای پیاده‌روی و فراهم ساختن اسباب غذا، از برنج و روغن و سایر مخلفات جفت و جور کرده از صبح زود آنروز که بعضی نان و چائی صبح آنرا هم در زیر درختهای بیابان و کنار جویها می‌خوردند با بار و بنه براه افتاده از شهر بیرون میزدند.

این بیرون رفتن از خانه و مکان و شهر و مسکن را برای آن انجام میدادند که معتقد بودند هر سبزه‌دهی شومی‌ای دارد، برای آنکه اگر عدد سبزه هم، مانند سایر اعداد از سعادت برخوردار بود خداوند ماهها را سبزه ماه قرار میداد و امامان را سبزه تن مقرر میداشت و چون چنین نکرده پس عدد سبزه بد و نحس می‌باشد و باید از آن پرهیز داشته باشیم. حرف و عقیده‌ای که معلوم نبود از که و از چه زمان باب شده بود و به این خاطر میگفتند تا سرور و خوشی دوازده روز گذشته را با نحوست روز سبزه مخلوط نکنیم باید آنرا به خانه راه نداده به بیرون بر گزار بکنیم، و نه به خارج خانه، بلکه به خارج دروازه و هرچه از آن دورتر ببریم.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۲۸

آنها که بار و بنه‌ی زیادتر داشتند به کول خراهای کرایه‌ای و شخصی بسته و آنها که با وسایل مختصر و سبک‌بال حرکت میکردند هریک چیزی را از بغچه و کوله‌بار و سماور و گلیم و غذا و اسباب چای به دوش گرفته براه می‌افتادند که از آن جمله، بلکه از واجبات آنها سبزی سبز کرده‌ی پای هفت‌سین بود که حداقل دو سبزه را در خانه‌ی سبزکننده گذرانده اکنون باید بدور انداخته بشود.

غذای سبزه‌بدر به دو صورت تهیه میگردید، نوعی آنکه در شب پخته آماده کرده‌ی آن میبردند و نوعی که صفای زیادتر سبزه را میخواستند، آن که اسبابش فراهم نموده پختن آنرا به صحرا موکول میکردند، که از آن جمله بود: دمی یا دمپخت باقلای اعلا که در مرتبه‌ی اول کل غذاهای آنروز قرار داشت و دمی بلغور و آش رشته که غالباً بار و بنش آنرا در خانه پخته سبزی و رشته و دیگر مخلفاتش را در صحرا ریخته جا می‌انداختند و دیگش که گله به گله از این و آن بار گذاشته شده بود، و این نیز از بهترین و مطبوعترین غذای روز سبزه بود که هوسی‌ها و پردل و حوصله‌ترها فراهم میکردند و دیگر صحرائشینان را به هوس انداخته به آه و حسرت غفلت از آن وامیداشت. اگرچه هرگز حسرتی برای کسی باقی نمیماند، چه هر پزنده هنگام کشیدن برای اطرافیان (تکه همسایه) گرفته هر دسته را کاسه پیاله‌ای کشیده اگرچه نعلبکی‌ای باشد تعارف مینمود، مبادا در میانشان طفل و پسر نابالغ و زن

آبستنی باشد و دلشان خواسته مسئول بشوند. با

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۲۹

یکی از مجالس خانوادگی در کردن سیزده بدر.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۳۰

این تعالیم که بچه را چه پسر و چه دختر میگفتند از دیدن خوردنی و محرومیت روحش میپرد و پسر بچه نطفه‌اش میریزد و زن آبستن بچه سقط میکند و اگر هم نکند بچه‌اش شکم‌دله و چشم و دل گرسنه بار می‌آید، هر چند این گرفتن تکه همسایگی و خوراندن لقمه یگانگی مربوط به روز سیزده و آش رشته نمیگردید که هر غذای رنگ و بوداری را لازم می‌آمد تا چیزی از آن به سایرین بخوراند، مگر از آن اطلاعی به اطرافیان و همسایگان نرسیده باشد، بدین جهت محتاطان یا لثیمان کمتر غذای رنگ و بودار از آشپزخانه‌هایشان خارج میگردید و هنگام خوردن در معرض دید قرار نمیدادند، بلکه تا غذایشان دیده نشده، یا خود چشمشان به کسی نخورد تا تعارف و خوراندن از آن واجبشان شود گرد سفره حلقه‌وار نشسته سر به سفره فرو می‌افکندند که بغیر آن ممنوعیت شرعی می‌آورد.

محل‌های سیزده بدر

اماکنی را که در آن برای سیزده بدر میرفتند عبارت بود از بیرون هر دروازه‌مانند:

بیرون دروازه‌ی دولت زیر سایه درختهای باغ صنیع الدوله و کنار نهرهای منشعب از آن و باغاتی که از آن مشروب میشدند. بیرون دروازه‌ی شمیران کنار جوی خیابان شمیران و سایه درختهای اقاویا و زبان گنجشک آن تا باغ صبا و بالاتر.

بیرون دروازه دوشان‌تپه تا خود دوشان‌تپه و سلیمانیه و باغ وثوق الدوله. بیرون دروازه‌ی دولاب تا منتهاالیه دولاب و سبزی‌کاری‌ها و

سرآسیاب‌های آن و کنار

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۳۱

- امامزاده صالح تجریش

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۳۲

امامزاده یحیی در شرق تهران.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۳۳

برج طغرل یا برج یزید در سبزه‌زارهای مقابل در صحن ابن بابویه در ری.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۳۴

باغ فردوس در تجریش. یک: طرف شرقی باغ.

دو: سمت جنوب باغ.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۳۵

پارک امین الدوله در دروازه شمیران تهران.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۳۶

پارک عزیز سلطان (ملیجک) ملقب به عزیز السلطان.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۳۷

یکی از باغات سلطنتی در شمیران.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۳۸

جویها و زیر هر تک درخت و رشته درختی که میتوانست قابل نشستن باشد، چه این مرغوبترین محل برای سیزده بدر بود که تهرانی‌ها به آن هجوم آورده از سبزه و آب فراوان و کاهوهای تازه سر بیرون کرده از خاک و خیارهای تازه ته بسته و ینجه‌های سرسبز آن میتوانستند استفاده نموده ضمناً دشنام و ناسزاهای فراوان که از دشتبان‌های بیل به دست آن که باعث خرابی محصولاتشان شده بودند نوش جان بکنند.

دیگر بیرون دروازه‌ی خراسان که آن نیز باز منتهی به دولاب و اکبرآباد و گوشه زوایای آن میگردد و بیرون دروازه‌ی شاه عبد العظیم که به آب متکا و چشمه علی و باغ بی‌بی زبیده و باغات ابن بابویه و مسجد ما شاء الله و صفائیه و باغ شاه سلطنه و باغ درویش صفا و سرآسیاب و خود شاه عبد العظیم و غیره می‌انجامید، منهای دروازه غار و دروازه‌ی خانی‌آباد که چون بیرون دروازه‌های آن جز برای بازی اطفال و بزرگسالان و قمار و الواتی و رذالت به کار دیگری نیامد و سبزه و درختی در آن بنظر نمیرسید. ساکنان خود آن نیز نصفی بطرف دروازه گمرک و سبزه‌کاری‌های امین الملک و مثل آن و نصفی بطرف شاه عبد العظیم و دولت‌آباد و منصورآباد و عبد الله‌آباد و باغات فرح‌آباد رو می‌آوردند.

دیگر اهالی دروازه قزوین و دروازه‌ی باغشاه که محل سیزده بدرشان اکبرآباد باغشاه و خود باغشاه و باغهای اناری و امامزاده حسن و امامزاده معصوم و باغات اطراف آن و آسیاب فرمانفرما و آسیاب گاومیشی و باغات سرسبز صاحب‌دار و بی‌صاحب حوالی آن که همه مجانی و سبزه و نحوست خود را بدور اندازند با این عقیده محکم که نوکر و کلفت‌دارها هم که باید آنها را برای حفظ خانه

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۳۹

بگذارند، باید قبل از طلوع آفتاب روانه بیرون دروازه نمایند.

همچنین از احتیاطهای لازم برای دوستان و خویشان بود که روز سبزه، مخصوصاً قبل از ظهر آن پا به خانه کسی نگذارند که با سردی و بی‌محلی در حد بی‌حرمتی صاحبخانه روبرو شده، چه سبزه و نحوست خود و آنرا برایشان آورده بود. به هر صورت در این روز بیابانهای اطراف شهر مملو از جمعیت بود که کنار هر نهر و جوی و پناه و سایه هر پناهگاه و درخت بساط خورد و خوراک سبزه بدر گسترده، هر دسته به نوعی خوشگذرانی و بزن و بکوب میکردند و کنارشان جوانان و نوجوانان که به بازی و جست‌وخیز و طناب‌بازی و گرگم بهوا و دیگر تفریحات مشغول و زنان بی‌شوهر و دختران که به گره زدن سبزه میپرداختند. کاری از واجبات زنان جوان و دختران دم بخت که با آن حاجاتشان روا و سرنوشت آتیشان معلوم میگردد.

سبزه گره زدن

چنانچه اشاره شد گره زدن سبزه در روز سبزه عید از جمله رسومی بود که تقریباً تمام زنان و دختران مخصوصاً رسیده‌ها و دم بخت‌ها و به خانه مانده‌ها را در بر میگرفت با این عقیده که چنانچه در این روز دو ساقه سبزه را بهم هفت گره زده نیت بکنند هر حاجتی داشته باشند روا خواهد گردید و از این رو در اولین فرصت خود را به میان سبزه‌ها انداخته ساقه‌های آنها را در دست گرفته با این جملات و اشعار شروع به نیت کردن و گره زدن نموده حاجت‌خواهی میکردند و آنچه که از واجبات همه بود این که بگویند:

سبزی تو از من زردی من از تو

. گره دوم برای دخترهای پرعجله‌ی پراشتها این بود که میگفتند:

سبزه و سبزه‌بختی‌یه شوور دس بنقدی.

گره سوم برای تمام دخترها این اشعار بود که میخواندند:

سیزده بدر- سال طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۴۰ دیگرخونه‌ی شوور- بچه بیغل.

و گره چهارم تا آخر همه که حوائجی را نیت کرده نگفتنی هایشان را آهسته و گفتنی هایشان را بلند بلند میگفتند. زنها نیز مطابق سن و سال و گرفتاری خود سرهم کرده هائی داشتند که از هم دریافت میکردند، مثلا اگر زنی هوو داشت میگفت: سیزده بدر- سال دیگر مردم به بر- هووم در بدر. و دیگری که میگفت: سیزده بدر- سال دیگر- کنار شوور- همراه پسر- پهلوی دختر- دردم دوا- کامم روا- هووم طلاق- دستش چلاق و از این قبیل، و یا مالم فراوون- کارم بسامون- خصمم پریشون- سالم به دلخواه- بختم بهمراه. و این کلمات:

کی اومده کی رفته؟ کی این خبر رو گفته

خضر نبی رسیده باد صبا دمیده

مژده که خوب تیارم اسب مراد سوارم

رفیق بخت و یارم. و در آخر

ای سبزه بحق شاه مردان حاجات دلم بکام گردان.

که حتما باید سبزه ها را همراه نیت گره بزنند، و همین نیت و گره زدن بود که دلهره و تشویش با خود داشت مبادا پاره بشوند که در صورت پاره شدن حاجتشان روا نمیگردید.

جادو جنبل های روز سیزده

بعد از سبزه گره بزن ها جادو جنبل کن ها بودند که این روز را بخاطر سیزده بودنش برای سیاه کردن و تفکیک و تفرقه از بهترین میدانستند، در مقدماتی که بجا آورده در این روز به پایان میردند، مانند قلیانی را که شش روز بدون عوض کردن آب کوزه ی آن کشیده روز هفتمش که کار را تکمیل مینمود برای امروز میگذاشتند، که از هنگام ورود تا موقع رفتن در هر چاق کردن و کشیدن نیت

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۴۱

مقصود را که مثلا- فلان در نظر فلان سیاه شده، یا میان فلان و فلان تفرقه و جدائی بیفتد نموده آب آنرا در برگشتن جلوی خانه دشمن میپاشیدند.

دیگر دو سوسک سیاه را که در این روز سرخاب سفیداب نموده اسم طرفین مورد نظر را بر رویشان گذارده و نزدیک فرو نشستن آفتاب از پشت به یکدیگرشان بسته شب در خانه آنها می انداختند.

دیگر نعنائی را که در این روز از نعنا ترخونی های دوره گرد صحرا خریده بودند برگ چند ساقه شان را گرفته در لجن کنار جوی بیابان چال کرده یکی دو چوبشان را در مجرای چوب چیق فرو برده شب همان روز پشت در خانه ی دشمن به زبان زده به درش تف تف کرده نیت بکنند، و در میان این عقاید نحیف عمل جالب زیر برای:

کل انداختن صورت!

در یکی از سبزه ها که با رفقا کنار دیگران بساط سور و نشاط گسترده بگویی و بخند میکردیم، ناگهان صدای سیلی محکمی از طرف چپمان برخاست که عیش همه را خراب کرده خنده به لبانمان بخشکانید و مضروب دختر سیزده چهارده ساله ی چشم آسمانی ای بود که از خجالت سر بزیر انداخته، در حالی که میگفت مگر چکار کردم! گریه کنان برخاسته کنار نشست و زنی دنبالش رفته پیشانیش را بوسیده نوازشش کرد و همگی رو به دختر به مبارکت باشد گفتن برآمدند!

حالتی که هم باعث خراب شدن عیاشمان و هم موجب تعجبمان گردید، تا آنجا که فضول‌باشی جمع را که جز این نگارنده نبود وادار به تجسس گردانید و معلوم شد که چون دختر خیر اول عذر بلوغش را بدهد شنونده باید جوابش را با سیلی آن هم هرچه شدیدتر بدهد و این سیلی‌ای بوده که مادر دختر با شنیدن واقعه به او زده بوده، در این خاصیت که با این کار صورت دختر گل می‌اندازد.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۴۲

که باشد جمله‌ی «با سیلی صورتش را سرخ میکند» از همین باشد. در این سؤال که اگر دخترهای به بلوغ رسیده صورتشان با سیلی سرخ میشد، صورت دیگران که از اکثریت طبق مثل معروف «خون میچکد» از کجا و به چه وسیله سرخ و از لپ‌هایشان خون میچکد؟! همراه قهقهه‌های از ته دل که با همه فقر و دست به دهان بودن یک لب داشتند و هزار خنده، غم و درد و مشکل و کسر وقت و خرج و گرفتاری و ابتلا نمیشناختند از چه بود؟!

و این یکی از شعرهای این روز بود که لوطی تار و دنبکی‌ها کنار بساطها زده و خوانده بچه رقصهایشان با گیسوان بلند افشان و لباس زنانه و صورت سرخاب سفید مالیده با رقص‌های دلربایشان که بمراتب از زنها بهتر و قشنگتر میرقصیدند همراهیشان میکردند:

سیزده‌ی سال پیشتر من بودم و آبجی اختر
 من بودم و خاله همدم من بودم و عمه مریم
 بار و بونه رو بستیم بتوی گاری نشستیم
 سمور و فرش و قلیون سیخ کباب، کماجدون
 صحرای سبز خرم غنچه گلای پر نم
 خنده و رقص و شادی حرف عروس دومادی
 بسکی که عشوه ریختیم درد کمر گرفتیم
 سیزه‌هارو تا بستم شوور اومد به دستم
 همونجا خواستگار شدیه هفته بعد سوار شد
 این بچه‌ی به بارم از روز سیزده دارم
 اون سالی که نرفتم هزار مرض گرفتم
 طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۴۳

کسبه‌ی دوره‌گرد ایام نوروز و داد زدن‌هایشان؟

و این‌ها دوره‌گردهای هوسانه‌فروش و خوراکی و میوه‌فروشی بودند که بعضی از ایشان از یکی دو هفته به نوروز پیدا شده به راه می‌افتادند و بعضی در ایام نوروز و بقیه که تمام دوره سال امتعه و سروصدایشان دیده شنیده میشدند، به ترتیبی که ذیلا می‌آید:

گل پونه نعنا پونه‌ای‌ها؛ که پونه‌های ساقه کوتاه صحرائی را که از کنار نهر و جویها بدست می‌آوردند، وسط سینی زرد برنجی برق‌انداخته‌ای کپه نموده بر آن آب پاشیده، با صفا و دلاویزی تمام دور گردانده، در هر چند قدم چهارپایه‌اش را که به شانه داشتند زیرش گذارده کنارش با خوشمزگی‌های زیر داد میزدند:

آی گل پونه، نعنا پونه- نوبر بهاره گل پونه. آی گل پونه نعنا پونه- آقارو میخوای توی خونه- خانومو میخوای خیابونه. آی گل پونه، نوبرونه، و قیمتش که در این وقت به حساب متاع نیامده بلکه تعارفی و به همت والا بحساب می‌آمد و به وزن فروخته میشد یک سیر (۷۵ گرم) صد دینار بود.

و با رسیدن خود بهار که نعنا ترخون‌های بوستانی و تربچه نقلی میرسید، فروشندگان گل پونه آنرا با نعنا و ترخون و تربچه نقلی تبدیل نموده چنین داد میزدند:

آی تربچه نقلیه نعنا و ترخون. تربچه‌ش گلیه نعنا و ترخون. آی عطر نعنا، بوی ترخون، و با هر فریاد که پشنگی هم آب از سطل کنار دست بر آنها پاشیده صفا و جلایشان را نو میکردند و در این وقت که دیگر فراوان و سنگ و ترازو طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۴۴

کنار گذاشته شده بود، نصف دستمال آن یک شاهی تا صد دینار بود.

بستنی فروش‌های بشکه بسر؛ با بستنی پفکی برای بچه‌ها که از پانزده روز به عید راه افتاده اینطور داد میزدند:

آی بستنی، آی بستنی- نوبر بهاره بستنی- باب دل یاره بستنی- قند و گلابه بستنی- آی طعم و مزه داره- جیگرتو حال میاره. هر ظرف که در آجیل خوری‌های بلور رنگین لب کنگره‌دار کشیده تا سه چهار انگشت بالا آورده کنارش قاشق می‌گذاشتند یک شاهی

چغاله بادامی؛ در فروش بادامهای سبز نرسیده: آی چاغاله بادومه- آی بادوم تازه. آی تازه بادومه- ریزه بادومه. خوش مزه دارم بادوم- بامزه دارم بادوم- سیری یه شی (یک شاهی) بادوم- نوبرونه بیر بادوم.

گوجه‌ای؛ آی گیلان گیلانه گوجه- مال برغانه گوجه- سبز درشته گوجه- مال خود رشته گوجه- چاشنی خورشته گوجه- سبز پرآبه گوجه.

خرده‌فروشی‌اش هر سیر یک شاهی و برای خانه‌دار چارکی (۷۵۰ گرم) دو عباسی .

کاهوئی؛ آی یکی یه بزه کاهو نازک. کاهوی پیچه حضرت عبد العظیم، کاهو نازک- کلم پیچه کاهو نازک. هر من (۳ کیلو) دو عباسی تا دهشاهی.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۴۵

سبزی صحرائی؛ آی شنگ تازه- سبزی صحرائی. قازی یاقی. والک کوهی.

ترشک و شورک، آی سبزی صحرائی. سیرک و پنجه کلاغ. آی گاوزبون تازه سبزی صحرائی، که از همه یا جدا جدا که در گاله بار الاغ نموده دوره می‌آوردند هر یک من (۳ کیلو) چهار عباسی تا یک قران.

و در این وقت که اردیبهشت و دیگر خوردنی‌ها، از سبزیجات و لبنیات به بازار می‌آمد توت تازه هم که در جعبه‌های چوبی مستطیل یک وجب و نیم در یک وجب و دیواره سه انگشتی بودند بار الاغ میرسید و هر جعبه‌ی چارکی آن پنجشاهی تا سیصد دینار (شش شاهی) و از طبقی‌هایشان که آنها را در طبق ریخته عرضه‌ی فروش میکردند به همان قیمت از نوع بهترین محصول قصبه ونک و فرحزاد که به اسم توت هرات و به این‌طور داد میزدند: آی رطبه- نقل تره- رطب دارم- توت تر دارم خرما. توت باغ ونکه خرما- لبو به لب می‌چسبونه خرما. عسل دارم- قوت تنه خرما، همراه بساطی دلنشین، در اماکنی آب و درخت‌دار که کنار هر طبق توت شاگردی با بادبزنی حصیری آب زده به باد زدن توت‌ها می‌پرداخت و برای هر مشتری چهارپایه کوتاهی که کفش ریسمان‌کشی شده بود معلوم و چهارپایه‌ای دیگر که توتش را برای خوردن جلویش بگذارد و فروشنده که با ترازوی شائینی پشت طبق قرار گرفته با هر کشیدن توت دو سه بار کف ترازو را به زمین کوبیده همراه زنگی که بالای سرش کنار چراغ لنتر حباب‌دار روشن‌شکیل آویخته بود از آن صدا برمی‌آورد.

از دیگر تشریفات و وسایلی بشقاب‌مانند بی‌لبه‌ای از برنج طلائی‌رنگ پاکیزه که به زیر توت طبق فرو برده با آن برای کشیدن توت بر میداشت و ترازوی کفه برنجی‌ای که هر کفه‌اش با سه رشته زنجیر برنجی از شائین آویخته بود و ترازویش که باید کمی از قد زیادتر به روی پیشخوان بیاید که با هر بلند و کوتاه کردن کفش به کف پیشخوان خورده صدا برآورده معرکه را گرم بکند و برای

هر مشتری سبدی که توتش را در آن ریخته جلووش بگذارند و تغار بزرگی از دوغ

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۴۶

تازه‌ی کف آلود یخ و (کاکوتی) انداخته که شاگردی مرتب از آن با ملاقه برداشته روی تغار شر داده آن را به جلوه درآورده کنارش: «دوغ عربی- تشنه بیا»، داد بزند. دوغی که لازمی خوردن توت بوده با هر خوراک توت باید لیوانی هم تا صفرا و حرارتش را ببرد دوغ بخورند، و تغار پرآبی در کناری تا مشتری پس از خوردن پنجه‌اش را در آن شسته نوچی توت را دور بکند. ماستی؛ ماست کوزه‌ای چربی نگرفته‌ی روستائی که در کوزه‌های کوچک و بزرگ از یک منه، تا سه چهار منه که کوچک‌هایشان را در خورجین از دو طرف شانه آویخته، بزرگ‌هایشان را در گاله‌ی خر جا داده دنبالش: آی ماست اعلا. ماست کوزه‌ای. ماست گوسفندی. ماست تازه و یک منی‌هایشان را با کوزه دهشاهی و بی کوزه شش هفت شاهی و سه چهار منه‌هایشان را از دو قران، تا دو ریال داد میزدند.

پنیری؛ پنیرهای تازه‌ی دور شهری و بیلاقات آن و چادرنشینان خوش‌نشین کوچ‌نشین که بهترینشان از لار و توابع آن بود و نوع خشک آن به اسم پنیر خیکی، که اولی‌ها را پنیر تازه و دومی‌ها را پنیر خیکی داد میزدند، از چارک سه عباسی تا نهصد دینار. پنیر خیکی‌هایی کمی تندمزه که با مرزه‌ی خرد کرده و گردوی کوبیده لذیذترین قاتق میشد و پنیرهای لار به اسم پرچک که طهران قدیم؛ ج ۴؛ ص ۱۴۶

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۴۷

هیچ کره به لذت آن نرسیده، اولین قاتق غذاهای حاضری مانند پنیر و مغز گردو.

نان و پنیر و سکنجبین. نان و پنیر و هندوانه. نان و پنیر و خیار؛ نان و پنیر و گرمک طالبی، خربزه و انجیر و امثال آن. نان و پنیر و سرکه شیر. نان و پنیر و حلوا ارده. نان و پنیر صبحانه و عصرانه و به تنهایی که نان خورش ناهار و شام می‌آمد، بی آنکه هرگز از طعم و مزه دلزدگی بیاورد، و همان پنیرها که به تشخیص طبی امروز معدن کلسیوم طبیعی بوده باعث قوت و توان و قرصی استخوان گردیده، به نشانی عمله‌هایی با چنان نیروی و توش و توان که هر یکشان کار چند کارگر امروز می‌کردند و قاتق روز و شبشان بود روزانه تا دوازده ساعت به کارشان و امیداشت و مگر خورده چشیده‌ها وصف آن قبول بکنند؟! کره‌ای؛ کره‌های خیکی که از دوغ گرفته و در مشک زده اینطور توصیف میشدند:

آی کره‌ی لار- کره‌ی مشک- کره‌ی تازه- کره گوسفندی- یه من سه قرونه کره و آن نیز کره‌هایی که به تعریفشان همین بس که گفته شود بویشان برای چلو کبابی‌ها هنگام ناهار که روی برنج مشتریان گذارده میشدند بهترین تبلیغ که هر راه‌گذر را بطرف دکانشان میکشید و طعمشان که یک غذا را برای خورنده دو سه غذا مینمود! در این تعجب که اگر گاو و گوسفندهایشان از

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۴۸

بین رفته‌اند، سبزه و صحرا و گل و گیاه و زمین و مراتع مولدشان چه شده‌اند؟! و اینجاست که ثابت میشود همه چیز حتی بدیهیات با زمان فرق میکند و جواب میرآخور ناصر الدین‌شاه که چون شاه از او می‌پرسد اسبهای بزرگمان چه شدند؟ میگوید آدمهای بزرگ سوار شدند رفتند، مصداق میدهد.

خیاری؛ که در آن زمان خیار مانند سایر سبزیجات و بعضی میوه‌جات و مرکبات امثال کدوی و بادمجان و کلم و لیمو پرتقال و گردوی پوست‌دار و ... دانه‌ای فروخته میشدند برایشان اینطور داد میزدند:

خیار دونه‌دونه- بخر ببر به خونه و قیمتشان که مطابق فصل و نوبرانه بودن و فراوان شدن به این نرخ‌ها فرق مینمود: خیار دونه‌دونه- بخر ببر بخونه یکی خیار صنّار، یا دو تا، سه تا، چهار تا خیار صنّار و با درشت و زیاد شدنشان که میگفتند: خیار سبز گنده- امروز سه روزه مونده سه تا خیار یا چهار تا خیار صنّار و همه بر روی صد دینار قیمت می‌افتند، از آنجا که گاهی دانه‌ای آنها از یکی یک

شاهی هم ارزانتتر شده بود و خیارهای سوا کرده‌ی مرغوب که کلا به این صورت داد زده میشدند:

سبز دولابه- صبح چیده دارم خیار. پول حلال و سلیقه‌دار- بین چی عمل آورده او یار. و درباره خیار از قزوینی‌ها، یا برای قزوینی‌ها متلکی داشتند که وقتی خیار داشت فراوان میشد برای جلب مشتری اینطور داد میزدند: خیار نبر بخانه- چنار ببر بخانه- منار ببر بخانه- ده تا خیار صنّار!

بادمجانی؛ بادمجان دولابی- سیاه و قلمی بادمجان. آی بادمجان، جوجه و غوره و بادمجان. مسمائی دارم بادمجان. با کشک و روغن بادمجان. مغز قلمه

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۴۹

بادمجان- مرغ بی جوجه بادمجان، که از یکی دو سه شاهی، تا سه چهار عدد دو شاهی داد میزدند.

کدوئی؛ آی کدوی مسما- کدوی دولابه مسما- کدوی تازه، مال اکبرآباد- آی کدوی خورشتی- کدوی سرخ کردنی- کدوی یتیمچه- کدوی تازه جون میده براقلیه، و به نرخ‌های بادمجان و کمتر از آن که رویشان قیمت گذاشته میشد. که همه‌ی اینها را با آواز و لحن و صدای خوش داد میزدند و در معامله و فروش که با برخورد از آن بهتر، چنانچه دو قوم و خویش و دوست شفیق با هم حرف میزدند.

سبزی فروش؛ آی سبزی قرمه- سبزی پلو- سیر تازه- گشنیز و شبت و شنبلیله.

آی تره و جعفری. سبزی خوردن- سبزی آش داریم آ. کلی فروشهایی که سبزی را بار الاغ به دوره آورده و دسته‌ای میفروختند. از قرار هر دسته‌ی یک منه (بیش از ۳ کیلو) یک تا دو شاهی و در کم شدن و اواخر پائیز که برداشت آخرشان بود که به سه چهار شاهی میرسید و خانه‌دارها که برای خشک کردن میخریدند.

گیلاس فروش؛ گیلاس اولین میوه‌ای بود که بعد از ترچه نقلی و خیار نوبرانه گلخانه‌ای به بازار آمده، اول با سبد و سپس بر روی گاله‌ی الاغ که زیر گاله را از گاه پر نموده رویش را مجمعه‌مانند تخت میکردند عرضه‌ی فروش کرده داد میزدند: آی گیلاس پیوندی- یکی یک گوجه گیلاسه- مال اصفهون گیلاسه- گیلاس ببر، حسرت نبر گیلاسه- چارکی شش شاهی گیلاس.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۵۰

آلبالو فروش؛ آی مربائیه آلبالو- صفرابره آلبالو- جیگر جلا میده آلبالو- آلبالو بخور نیشتر نخور آلبالو- خونتو صاف میکنه آلبالو- عوض رگ‌زن و حجومتچییه آلبالو- پلووی و شربتیه آلبالو- یه من یک قرونه آلبالو.

گرمک، طالبی فروش؛ میوه‌هایی که اول گرمک و بعدا طالبی‌اش می‌آمد و گرمک را که بهترین دوی تب‌بر و ثقل معده و ناراحتی‌های امعاء و سردردهای از گرمی و حرارت میدانستند، در این نظر که اگر چهل روز صبح ناشتا بدون نان و این که با چیز دیگر خورده شود بخورند هر نوع تب و بیماری که از حرارت باشد رفع میکند و تا آمدن گرمک دیگر، سلامت خواهند ماند. اما طالبی را خلاف آن و از خانواده خربزه‌اش میدانستند که سرماخورده و تب‌دار نباید بخورد و آنها را که اینطور داد میزدند:

آی طلا گرمک- بی بلا گرمک- طلای بی بلا گرمک- حکیم بی نسخه دارم گرمک- شفای دل بیمار گرمک.

طالبی- آب قنده طالبی- عسل طالبی- تنگ طلای طالبی، به مفت شد، پول آبشو بده. یک من سه عباسی تا هفتصد دینار و لکی‌ها و ترکیده‌هایشان را که به نیمه‌بها میدادند، و به همین خاطر هم بود که جهانگردانی که به ایران سفر کرده خرید میوه و تره‌بار میکردند به رویشان قیمت هیچ و مساوی آن گذاشته در کتابهایشان می‌آوردند.

میوه‌فروش‌ها درباره گرمک و طالبی حرفی داشتند که میگفتند: هرکس از گرمک و طالبی‌فروشی فایده ببرد تخم پدرش نمیشد زیرا آنرا از کسب‌های

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۵۱

کم سود پرضرر میدانستند چه از فرط لطافت هنوز بار نکرده به لک و خرابی کشیده فروشش به ضرر میرسید. هندوانه‌ای؛ که کنار کوت هندوانه‌ها پهلوی نوچه خود ایستاده اینطور فریاد میکشید: آی گل سرخه هندونه، خانومی دارم هندونه، یا محبوبی و قرقی دارم هندونه، خون کبوتره هندونه، یا مال شریف آباده هندونه- پوست مقوائی هندونه، آی آب قنده هندونه. هریک من ده تا دوازده شاهی.

سیب قندکی؛ قند که یا سه سیب ورامین، بخور قلبتو قوت بده، قندک یا سه.

چارکی پن ششی «پنج شاهی» یا سه. قوت بخور غصه نخور یا سه و بعد از آن که سیب گلاب می‌آمد: آی سیب گلاب علامت داره، دمبش بلنده- گلاب داره، حالت میاره، دمبش بلنده. چارکی چهار پنج شاهی.

آلو زردی؛ با طبق روی سر: آی آلو زرد رسیده، رطب آلو. یکی یک سیب قند که آلوی رسیده- زردهی تخم مرغ دارم رطب آلو. بخور دوا نخوری، رطب آلو.

نسخه‌ی بی منت دارم رطب آلو. چارکی پنج شش شاهی.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۵۲

خریزه‌ای؛ کنار خرمن خریزه‌های پوست سفید خود: آب قنده خریزه، خریزه رسیده. مال گرگاب اصفهون دارم، آب قنده. بیر و بیر خریزه. به شرط چاقو خریزه. یکمن دهشاهی تا سه عباسی.

انجیری؛ با طبق پرنجیر: بخور انجیر پاره کن زنجیر. مال امامزاده جعفره، زرد زعفرون دارم انجیر. انجیر بخور کشتی بگیر، خوردی زمین دوباره بگیر. چارکی یک عباسی. این میوه مانند بسیاری از میوه‌ها قاتق نان نیز بود که بجای خورش بکار میبردند و در برنامه‌های شام و نهار تابستانی به مصرف میرسید، چنانچه نان و انگور. نان و هندوانه. نان و خریزه. نان و گرمک طالبی ...

گلابی فروش؛ آی شفای دل بیماره گلابی. قوت دله گلابی. دوی حکیم بی مروه گلابی. بخور بیمار نشی گلابی. چارکی دهشاهی تا سه عباسی.

انگوری؛ آی انگوری، آی انگوری- مثل چراغ زنبوری. باغت آباد شه انگوری.

بین چی آوردم! چارکی یک عباسی تا پنج شاهی.

گردوئی؛ با سینی روی چهارپایه و گردوهای از پوست درآورده فال کرده‌ی آب زده: گردوی تازه فالی دو شی میدم عموجون- یه سیر و دو شی میدم نقلو- سلیقه‌دار و پول حلال و صاحب کمال یه سیر دو شی میدم نقلو- یاس شمرون آوردم گردو- فال چهار عددی یکشاهی و فال هفت عددی صد دینار و فال

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۵۳

سیزده دانه‌ای سه شاهی و درشت سوا کرده‌شان چهار شاهی. باید گفت که این گردوئی‌ها همیشه دلخوشی تازه‌روئی نیز بنام شاگرد که هم کمک شکستن گردوهایشان بود و هم کنار چهارپایه پهلو دستشان مینشست همراه داشتند! و ترتیب شکستن گردوی آنها هم که گردوفروشی از کف دستها و سر انگشتان سیاهشان معلوم میشد آن بود که کارد تیغه کوتاه (پشت دم) سنگینی در دست راست و گردوهای پوست‌دار تازه را در دست چپ گرفته ضرباتی بر اطراف گردو وارد آورده با نیک آن پوست‌ها را از گردوها جدا میساختند و در سطل آب دم دست می‌انداختند و آنهایی که گوشه کنار مغزهایشان پریده خراب شده از صورت بازار خارج میشدند با چوب جارو قزوینی که ساقه‌های نازک سوزنی داشتند تعمیر میکردند و گردوفروشی در این فن به مهارت و استادی رسیده بود که از اینگونه شکسته خرابی‌ها و نفله‌کاری‌ها و چوب فروبری‌ها نداشته باشد و قابل‌ترین آنها گردوشکنی بود که ساعتی تا دوپست و پنجاه گردو را از پوست جدا بکند.

فروش آنها هم از چهار و پنج بعدازظهر یعنی از عصر شروع شده تا پاسی از شب در سر چهارراه‌ها و کنار خیابانهای پررفت‌وآمد و

از آن پس با سطل‌ها و بلونی‌های بلوری که گردها در وسط آب تمیز آن شناور بود در می‌فروشی‌ها و شیرکخانه و خانه‌های آرامنه و کلیمی‌های عرق‌فروش بطور هدیه جلو بساط عرق‌خورها با عدم توقع وجه آن که در اینصورت زیادتیر و مضاعف عاید می‌گردید صورت می‌گرفت.

آب زرشکی؛ که با غزابه‌های پیزر گرفته‌ی به شانه و کاسه یخ انداخته و آب

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۵۴

آلویی و دوغ‌فروش که متحرک و ثابت: صفرابه آب زرشک. جگر و جلا میده آب زرشک. آب آلو- سرابه آب آلوه تشنه. دوغ عربه. تشنه بیا به دوغ تازه، که آب زرشک و دوغشان هر کاسه یک تا دو شاهی قیمت داشت و آب آلو که آبشان هر لیوان دو شاهی و آلوهایشان که جداگانه هر ده آلوی خیس خورده که خورنده از لگن فروشنده سوا میکرد و آبشان پس داده شده بود هر ده دانه صد دینار تا سه شاهی.

بعد از اینها دوره گردها و دستفروشه‌های غیر خوراکی فروش بودند که از صبح تا به شب به گرد کوچه و بازار گردیده به این جملات داد میزدند که اول از دستفروشه‌های البسه بخر شروع میکنیم: آی قبا، ارخلاق، عبا، قبا، سرداری، مرادبگی ... میخریم. رخت نو و نیم‌دار ... میخریم. که با هر میخریمی کشی بصدا داده آنرا ممتد میساختند.

کهنه بخرها؛ که کیسه‌ی بزرگی به کول انداخته اینطور داد میزدند: آی قبا کهنه، کلاکهنه، اروسی کهنه، گیوه کهنه ... میخریم: آی نمد پاره. گلیم پاره.

اسباب خونه میخریم.

قراضه بخرها؛ آی سماور شیکسه. آفتابه شیکسه. لگن شیکسه، مس و مفرغ قراضه میخریم. آی چراغ شیکسه، شمعدون شیکسه، سینی شیکسه، انگاره شیکسه. سینی زیر استکانی میخریم.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۵۵

حلوا ماماچیم جیمی‌ها؛ آی حلوا جوزی، حلوا شیکری، حلوا گردوئی داریم.

حلوا کنجیدی، ماماچیم جیم. حلوائی از محصولات حلواپزان از آرد و شیریه انگور، یا شیریه خرما، یا شکر که در پاتیل‌های بزرگ پخته در سینی، مجمعه‌های گرد بزرگ میریختند و حلوافروش‌های دوره گرد سینی‌سینی خریده و به سر گرفته برای معاوضه‌ی با اجناس خانگی دور کوچه محله‌ها میگرداندند.

معاملاتشان بصورت مقدار حلوا با ارزش جنس بود که غالباً با زنها معامله میکردند. دستی که با آن گیوه، کفش کهنه، رخت کهنه‌ها را زیروروی و قیمت‌گذاری نموده و با همان دست برایشان حلوا میشکستند و به دست آورده‌هایشان را که برای فروش به میدان کهنه‌فروشا (میدان سید اسماعیل) برده و سوا جدا نموده هر قسمتشان را به خریدار مخصوص خود میدادند. به این صورت که رخت کهنه‌هایشان را برای تعمیر و تبدیل به کلیمی‌ها و پاره بی‌مصرف‌هایشان را به تخت کش‌ها و اروسی کهنه‌هایشان را به شکافتنی کارها و لحاف تشک کهنه، رخت‌پاره‌هایشان را برای پشت و رو کردن و وصله پینه به کلیمی‌ها و شیشه بطری‌های سالمشان را به دواخانه‌چی‌ها و عرق‌فروشا و بغلی‌هایشان را که از شیشه‌های مرغوب پر مشتری بحساب می‌آمدند به دائم‌الخرما که طالبشان بودند و شیشه شکسته‌هایشان را به شیشه‌گرها برای ذوب کردن و هریکشان را به مصرف‌کننده‌ی مخصوص خود

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۵۶

میدادند، و در رفع خستگی و صرف چای و غذا بهمانگونه که با دست به زیره رویه کفش پاره‌ها و خشتک شلوار آلوده‌ها مالیده حلوا برای مشتریان میکشیدند، در اینجا نیز با همان دست که اجناس خود زیروروی و بده و بگیری میکردند با همان دست هم آب و چای و میوه و غذا میخوردند.

زنهای کولی فال گیر؛ که سبد آبکش و امثال آنرا بر سر گرفته سر به هشتی‌ها و دالانهای خانه‌ها کرده صدا میزدند: آی سبدای خوب، سبدای آبکش. سوزن، سنجاق، قندرون، سقز. داریم، نمیخوانین باجی آ؟ آی سرخاب- سفیدآب- مقاش- نون یخه- وسمه- روناس داریم نمیخوانین؟ آی: سرمه‌ی سنگ سرمه‌ی قلم سرمه‌ی هدهد داریم. آی مهر گیاه، ... کفتار، مهر مریم، حسن یوسف، مهره‌ی مار، لیلی و مجنون، خرما لبون، شاخ مار کوهی داریم، نمیخوانین خانوما؟ که با یکی از اینها اهل خانه مخصوصا گرفتن فال را تحریک کرده راه به درون پیدا میکردند و در اینجا بود که بیرون رفتن از چنگشان برای اهل منزل از محالات مینمود، خاصه به وقت فروش اشیاء که هر یک را نیز با درک نقطه ضعف و عقده و خواسته دل از قبیل گفتن به پیرزن خانه که دست بی‌نمک است، به هر کس خوبی کنی بدی میبینی و همه را دوست داری و قدرت را نمیدانند و به کوچکترها که: پیشانیت روشن است اما دشمن تاریکش کرده است و مثل آن فال یکان‌یکان را از کف دست و روی آئینه گرفته از وسایل سفیدبختی تا بهر مقدار که تیغشان میبرید فروخته چیزی اگر میتوانستند دزدیده بیرون می‌آمدند.

باید گفت که اشیاء بالا و هرچه مثال آنها جز برگ و پوست و ساقه و ریشه و دانه‌های گیاهان کمتر شناخته شده و خاک و شن و ریگ‌های جوی و نهر و

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۵۷

بیابان نبودند که هر یک را به نامی جهت امری از قبیل سفیدبختی و زبان‌بندی و مهر و محبت و مانند آن میفروختند و اینها زنهایی بودند که هر چند نفرشان عقد و صیغه مرد کولی‌ای از سنخ خود بوده که باید روزانه مقداری به نسبت سن و سال و زیبایی و زشتی و گفت و لغت و دهن‌داری و کم‌زبانی و در آخر رغبت به همبستری شوهر یومیه (پول) برگردانده به شوهر بدهند، چه از قراردادهای اولیه آنها بود که هر زن زیادت‌ر مقرر می‌آورد شب شوهر از آن او خواهد بود و چه بسا که بعضی از آنان تن به خودفروشی و دزدی و مثل آن نیز داده تا از دیگران جلو افتاده همبستری شبانه شوهر را تصاحب نمایند و کار شوهران آنها نیز آن بود که از صبح تا شب روی نیمکت یا تخت قهوه‌خانه نشسته چای شیرینی نوشیده چیق کشیده سیل تاب بدهند.

اثرات توصیفی مهر گیاه این بود که اگر با آن خال کوبیده همراه داشته باشند که معمولا این خالها را هم وسط دو ابرو یا کنج لب میکوبیدند بیننده‌ای نباشد که مجذوب او نگردد و اگر به خورد کسی دهند از محبت دیوانه میشود و موضع کفتار آنکه دارنده را مرد بر او بی‌طاقت میگردد و مهر مریم آنکه مانند مریم عذرا عزیز و بزرگ خواهد گردید و حسن یوسف آنکه دارنده سیمایش مانند حسن یوسف درخشیدن خواهد گرفت و مهره مار آنکه دارنده بنزد جمیع خلائق شیرین و خواستنی شده همه مطیع و منقاد او میگردند و فایده لیلی و مجنون آنکه شوهر یا معشوق مثل مجنون دیوانه‌ی دارنده میگردد و خاصیت خرما لبون که خرما لبون سوخته‌ی پادریختی به قیافه کوچکی بود که اگر از آن در غذای شیرینی به مردی بخوراند تا آخرین رمق به مقاربت با زن برخواهد خواست در مضمون این شعر: خرما لبون- بی‌شلیته بی‌تنبون ... شاخ مار کوهی هم آن بود که اگر زیر تشک مرد بگذارند تا آنرا کنار نهند از نعوذ نخواهد ایستاد ...

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۵۸

و اشعار زیر که لوطی‌ها در وصف کولی‌ها میخواندند:

سرخاب سفیداب نون یخه دارم ده تا شور یک بچه دارم

مهره مار دارم خرما لبون خوردش بده و خودتو بجنون

هم سبد دارم هم ک. کفتاربا اون نه دو بار و ده، دیویس بار

خرجم زیاده خرید و زیاد کن‌دس بکش به رو مولا رو یاد کن

فال یکقرونه، نه شاهی صنادر گوشه کنار دو زار و سه زار

شوورم پول میخواد و تنگ غروب‌ه‌خدا مرگم بده این که مٹ ...

در این زمینه نقل زیر از دوستی که در بین صحبت در میان گذاشت: در خلوتی بعد از ظهر روزی یکی از اینها که کلاغی‌ای بر سر پیچیده چهره‌ای نمکین داشت با بغچه‌ای بر پشت و چند سبد بر سر وارد دکان شده گفت در پیشانیت نشانه‌هایی از سعادت میبینم. میخواهی فالت را بگیرم؟ کاری نداشتم و سرگرمی‌ای میخواستم، گفتم جلوی انظار پسندیده نمیباشد اگر میخواهی باید به پستو برویم. مثل این که دخلش جور نشده بود. دودل و مردد که پائی به جلو و پائی به عقب داشت داخل شده سبد و بغچه‌اش را زمین گذاشت و دستم را گرفته نظری به آن انداخته اسمم را پرسید؟

گفتم محمد. گفت طالعت به محمد میرود بگو الهم صل علی محمد. جوانی هستی راستگوی و درست کردار و خوش رفتار اما دستت بی‌نمک و با هر که خوبی کنی بدی میبینی. نانت را میخورند و بدت را میگویند. سپس آئینه کوچکی از جیش درآورده گفت نیاز فالت را روی این بگذار تا خوب خوب‌هایش را بگویم و چون یک قران که پول چهار پنج فال بود روی آینه‌اش طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۵۹

گذاشتم. نگاهی بطرفم انداخته گفت پس گفتم اسمم محمد میباشد. دستی بکش بصورت و صلوات تمام بفرست و پس از قبولی فرمان گفت سه سفر روی آب در پیش داری که یکی از آن زیارت خانه خدا میباشد و قبر دوازده امام را زیارت میکنی. سه زن و دوازده اولاد به طالع داری که از یک زن و دو تا از فرزندان اذیت زیاد میبینی. بزرگ قوم خودت میشوی که همه حسرت را میخورند. نشانی در اندام داری که نشانه‌ی دولت میباشد. رفیقی داری که جلووت دوست و پشت سرت دشمنت میباشد. راز خودت را به کسی نگو که ضرر میبینی. و چون جلب توجهی از من ندید گفت زنی را دوست داری که در وصالش باید ایستادگی بکنی؛ و چون سخنش به اینجا رسید گفتم راست میگوئی و یک قرانی دیگر جلووش گذاشتم و گفتم قربان دهنه که هلاکم کرده است، حالا بگو راه رسیدن مراد به چه جور میباشد؟ چون قرانی دوم را دید چند ریگ سیاه و سفید و چند تکه پوست و ریشه‌ی درخت از بغچه درآورده به دستم داد و گفت با اینها در برابرش یوسف میشوی! بشرط آنکه خودت هم عرضه بخرج بدهی! و وقتی معنی عرضه را پرسیدم؟ گفت زن‌ها همه‌شان اول اور و ادا در میآورند بعد نرم میشوند، مرد نباید گوش بدهد، تا فرصت گیر بیاورد باید تاخت بکند، اگرچه به زور باشد. مهره مارها و مهر گیاهائی را هم که دادم به جیب چپت بگذار کار را درست میکنند. من که در عقب چنین فرصتی بودم مجبور شدم امتثال دستوراتش نمایم؟! و در پی اعتراض و بد و بیراهش حرفها و اثرات مهر و محبت‌هایی که داده دلیل بی‌ادبی و طرف‌علاقه‌ای را که برایم تراشیده بوده خودش ذکر بکنم!

کاسه‌بشقابی‌ها؛ که خورجینی به دو طرف شانه انداخته همراه کاسه بشقاب‌های سفالین لعاب‌دار خود اینگونه داد میزدند: آی کاسه بشقاب.

کاسه‌های آب‌خوری. پیاله‌های ماست‌خوری. قدهای آب‌دوغ‌خوری.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۶۰

کاسه‌های همدانی داریم ... کاسه بشقاییه. که اینها نیز مانند حلوا ماماچیم جیمی‌ها کاسه بشقاب را با رخت و لباس عوض کرده، زیادتر از فروش نقدی راه دستشان بود که امتعه‌ی خود را مبادله بکنند.

قفل و کلیدی‌ها؛ که چرخ سنباده‌ی رکاب‌داری که چهارپایه‌اش را بر روی زمین گذارده پا در رکاب آن کرده گردونه‌اش را بحرکت درآورده با آن چاقو و قیچی و مانند آن تیز میکردند. چهارپایه‌اش را که به شانه گرفته خورجین بشانه‌ی دیگر افکنده، حکمه‌ای از ابزار به پهلوی راست آویخته و حضور و وجود خود را اینطور اعلام میکردند: آی کلید قلف (قفل) ... کلید صندوق ... کلید مجری داریم ... آی کلید یخدون، کلید اشکاف، کلید مجری داریم. آی قیچی، چاقو، کارد، گزلیک تیز میکنیم.

دیگر؛ باغچه بیل‌زن‌ها که کارهای دیگر خانه‌ها را هم قبول کرده و اینطور داد میزدند: آی باغچه بیل میزنیم، مو هرس میکنیم، فرش

میتکونیم، ذغال سرنند میکنیم. آی باغچه بلییه ... آی آب حوض میکشیم، آب انبار خالی میکنیم، خاکه گولله میکنیم. آی باغچه بلییه.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۶۱

نچارهای دوره؛ که توبره‌ای از مقداری تکه تخته و تیشه و اره و رنده و میخ به دوش افکنده اینطور داد میزدند: آی کار نجاری داریم ... آی در، تخته، کلون، پاشنه روون میکنیم.

رمالها و فالبین‌ها و حساب گره‌های دوره گرد که با صدای در گلو فشرده اینطور شناخته میشدند: آی فالبین، طالع‌بین، حساب‌گر، کف‌بین، کتاب‌بین، رمل و اصطراب مبینیم. که اندکی خاموش شده دو مرتبه شروع میکردند.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۶۲

علوم غریبه

فال بینی و رمالی

حرفه‌ی فال بینی شقوق مختلف به اسامی: فال بینی، کتاب بینی، حسابگری، رمالی، جن گیری، آئینه بینی، سر طاس نشانی و تسخیرات و احکام نجوم و مانند آن داشت و عاملین همه را که یا رمال و یا فال‌بین میگفتند و ضمائشان دعانویسی و جادوگری که رواج فراوان داشته در هر گوشه و کنار دکانها و خانه‌هایی از آن دیده میشدند. بشر از ابتدا درصدد کشف ضمائ و خفایا و پیش‌فهمی سرنوشت و وقوع احوال خود و دیگران بوده، به این خاطر در جهتش متحمل صدمات و مرارات فراوان گردیده، همت به تحصیل و درک دقایق آن گمارده تا آنجا که توانسته به قسمی از آن راه یافته نهفته‌هایی کشف بکند.

البته شقوق گفته شده و تعدادی دیگر از آن مخصوص ایران زمین و در نقاط دیگر که چند از آن مشترک و بعضی متفاوت و صور دیگر که به تناسب وضع و حال علمی و اعتقادی و دانش‌پژوهی مردم هر سرزمین از طرف علما و مرتاضینشان وضع شده است.

در اینجا لازم است قبل از ورود به سخن، علم را از شید و عالم را از شیاد سوا و مکرمت علم را از مظلمت جهل و خیر افاضل هر علم را از شر اراذل آن جدا بکنیم. بغیر از دعانویسی و کتاب بینی که نیرنگ‌بازها به آن دست میزدند،

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۶۳

فال‌بین بغدادی اثر کمال الملک با مشتریانی به گمان مادر و دختر جلب توجه شده، همراه نظر شیطنت‌بار فال‌بین‌ها بر دختر، خاصه فال‌بین جلویی بر پاهای بدون پوشش دختر!

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۶۴

بقیه جزء علوم غریبه و هریک شقی از شقوق ریاضی محسوب که مگر با ریاضت و عبادت و طهارت جسم و روان بتوان به آن دست یافت و همراه داشتن سهم الغیب، یعنی عنایت و بخشش لایزال، بسان حسن خلق و صوت خوش و روی خوب و بسی استعدادات فوق تصور که مگر لطف خداوندگار دلیل راه حصولشان باشد. ریاضتی در جهت هریکشان که نه به روزوشب و ماه و سالی بتوان از آن به نتیجه رسید و بلکه برای هریکشان که به تناسب اهمیت و اعتبار لازم شود عمرها بر سرشان نهاد و تاریخ ظهور و اولینشان را که علم رمل یعنی علم ریگ معلوم و آورده‌اند، از طرف جبرئیل در جهت کشف ضمائر به آدم ابو البشر آموخته شده، معجز چند نبی و مرسل قرار میگیرد و در خوارق عادات، یعنی جادوگری که از طرف دو ملک مقرب به نام هاروت و ماروت به زنی فریاد داده شده است! تاریخ و قرآنی که باید خوانده گذشت و صحت و سقمشان به تاریخ‌نویسان اینچینی و خیال‌پردازان احاله نمود!

هاروت و ماروت نام دو ملکی است که به خداوند در جهت فتبارک الله احسن الخالقین که آدمیان را با آن خوانده بوده از آدمیان شکایت میبرند که با همه نعمی که به آنها داده شده است و نافرمانی میکنند چگونه میتوانند از بهترین مخلوق تو باشند و مدعی میشوند که اگر ما بجای ایشان بودیم هرگز مرتکب خطا نمیگشتیم و درخواست میکنند خداوند آزمایششان نماید. پس با شرایطی که برای آدمیان از شکم و شهوت و غضب وجود داشته، همراه این سه ممنوعیت و سفارش که شراب نوشند و زنا نکنند و مرتکب قتل نشوند به زمین فرستاده میشوند.

هبوطشان بر بام قصر زنی خوب چهره واقع میشود که کنار جوانی نیک منظر برایش سفره‌ای بس رنگین گسترده شده بوده است و ایشان که دارای خواهش طعام شده بوده از زن درخواست غذا مینمایند و زن اذن غذا خوردنشان را منوط به طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۶۵

نوشیدن شراب میکند و آنها که سخت بی طاقت شده بوده ناچار پذیرفته شراب مینوشند و پس از صرف غذا شهوتشان جنیده میل به زن پیدا میکنند. زن شرط وصالش را از میان برداشتن معشوق خود که با بودن او امکان قبول برایش مقدور نمیشد و معرفی خود معلوم میدارد و ناگزیر به کشتن جوان دست میبرند و با معرفی خود که زن از آنها طلب اسم اعظم میکند و ناچار که اسم اعظم را نیز به او آموخته با وی هماغوش میشوند! و در اینجا بوده که به خود آمده ملاحظه میکنند در اندک زمانی که به کیفیت آدمیان درآمده بوده، هم شراب خورده و هم مرتکب قتل و زنا گردیده، هم اسم اعظم که از سرایر اسرار الاهی بوده تعلیم زن کرده‌اند و لذا پر و بالشان سوخته مطرود در گاه و برای همیشه معتکف عالم خاکی میشوند! و اسم اعظمی که با آن کل امور غیرممکن، ممکن شده از آن جادوگری پیدا میشود.

و اما ماجرای پیدایش علم رمل؟

نوشته‌اند حضرت آدم نبی الله از خداوند درخواست علمی جهت دستیابی به مکنونات مینماید و «اینک این حضرت آدم کدام آدم، یعنی آدم پنجهزار و چند صد سال پیش که بعضی مورخین خودمانی آنرا اولین آدم و همراه آفرینش زمین معلوم کرده‌اند، یا آدمی از هزاران و بیش از آن آدم آنچنانی که آمده رفته خبری از ایشان برجا نمانده است بوده و این نیز که به عهده‌ی راوی میباشد». بهر تقدیر درخواستش مورد قبول قرار گرفته در وقتی که میخواست از زمین بلند بشود، اثر انگشتان از سبابه تا انگشت کوچک دستش به روی شن و ماسه‌های زمین میماند و جبرئیل نازل شده میگوید آنچه خواہشت بوده و میخواستی در همین چهار اثر بوده، که ارکان آفرینش زمین و زمان میباشد و احکامی که از آن صادر میشود برابر دانه‌های ریگهائست که از انگشتان نقش گرفته است و برایش به شرح حالات و اثرات آن چهار اثر میپردازد، به اینگونه که:

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۶۶

نقطه، یعنی جای اثر انگشت اول را (آتش) و نقطه‌ی دوم را (باد) و نقطه سوم را (آب) و نقطه‌ی چهارم را (خاک) معلوم مینماید و این که جز از این چهار چیزی وجود نداشته، اثرات و احوال زمین و زمان و آدمیان جز از تأثیر این چهار اثر نمیشد به وجوه زیر، که آتش به منزله‌ی روح و باد به منزله‌ی عقل و آب به منزله‌ی نفس و خاک بمنزله‌ی جسم میباشد و از این چهار نقطه برایش شانزده شکل به وجود میآورد و چهار شکل اول را (امهات) و چهار دوم را (بنات) و چهار شکل سوم را (متولدات) و چهار شکل آخر را (زواید) نام میگنجد و برای هریک از آنها احوال و سخنانی معلوم و عدد و ارقام و مطالبی ذکر میکند، که چون درصدد آموزش آن نمیشدیم به اشارات زیر از آن گذشته جویندگان را احاله به کتابهائی که درباره‌اش نوشته شده میآوریم میدهیم، اگرچه با

شرایط و مشکلات و مسائل گریبانگیر کنونی در حوصله‌ی امروزیان نمیباشد.

خانه اول منسوب به نفس و خانه‌ی طالع و ابتدای کارها و احوال و خیر و شر و نفس صاحب طالع و جمیع کارهای او ...
 خانه دوم متعلق به مال و معاش و کسب و کار و قدوم غایب و اخذ و عطا و فقر و غنا ...
 خانه سوم متعلق به برادران و خواهران و خویشان و دوستان تازه و نقل و حرکت نزدیک ...
 خانه چهارم منسوب به پدر و جد و ملک و زراعت و زمین و خانه و دکان و ضیاع و عقار و عاقبت کارها و منزل و دفینه و مقام ...
 خانه پنجم متعلق به فرزند و معشوق و خط و خبر و هدیه و تحفه و رسول و قاصد و عیش و عشرت و عروسی و وصال ...
 خانه ششم منسوب به بیماری و حمل زنان و نوکر و خدمتکار و غلام و کنیز و چارپا و امور پوشیده و خیانت و جاسوسی و مثل آن ...

خانه هفتم منسوب به دشمنان و ازدواج و نکاح و شرکت و لحنه و سیمای

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۶۷

دزد ...

خانه هشتم متعلق به خوف و خطر و رنج و ضرر و خیانت و مال‌دزدی و مال‌زن یا شوهر و شریک و ارث ...

خانه نهم منسوب به سفر و علم و دین و خواب و مذهب و کیش و درستی خواب ...

خانه دهم مربوط به جاه و جلال و منزلت و سقوط و شغل و عمل دیوانی و پادشاه و حاکم و مادر ...

خانه یازدهم دلیل بر دوستان قدیم و اقارب و آشنایان دور و خوشحالی و بیرون آمدن از غم و مقربان و نزدیکان سلطان و امید ...

خانه دوازدهم منسوب به چارپایان بزرگ و مرکب و دشمنان و بند و زندان و تهمت و سخن‌چینی و گرفتاری ...

خانه سیزدهم به نام طالب، متعلق به موفقیت و شکست و خواهش و آرزو و رسیدن و نرسیدن به خواسته‌ها، مطیع خانه اول ...

خانه چهاردهم به نام مطلوب که سائل به مطالب و مقاصد خود خواهد رسید یا نه ...

خانه پانزدهم، به نام حاکم و قاضی و میزان رمل که هیچ حکم بی‌نظر او درست نباشد ...

خانه شانزدهم عاقبت جمیع کارها که زشت و زیبا و عواقب جمیع امور بسته به نظر او میباشد ... و به همراهشان که برای هر خانه ده

و صدها مطالب دیگر میباشد و اینهاست شکل‌های شانزده گانه‌ی آن با اسامی‌ای که برایشان معلوم کرده‌اند:

و به ترتیب از راست به چپ: لحنان، قبض الداخل، قبض الخارج، جماعت،

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۶۸

صفحات یک تا سه احوال بروج دوازده گانه مرتبط به شانزده خانه رمل. و صفحه چهارم احکامی از خانه‌های آن در رابطه با ماه‌ها

و اشکال و اعداد و بروج و حروف.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۷۲

فرح، عقله، انکیس، حمزه، بیاض، نصرت الخارج، نصرت الداخل، عتبه الخارج، نقی الخد، عتبه الداخل، اجتماع، طریق.

و صورت زیر که برای خواندن اشکال و احکام رمل به تصویر می‌آید. به مثل چهار شکل اول که در رمل رمال آمده دوازده دیگر

از آن مستخرج می‌گردد.

و آنهایی از انبیا که این علم از معجزاتشان گفته شده. اول آدم و بقیه شیث، ادریس، ارمیا، اسقیا، لقمان و آخرین ایشان دانیال که

شرح چگونگی‌اش خواهد آمد و بزرگان و علمائی که در تبخیر این علم بوده به آن دست داشته‌اند، مانند:

امام اقلیدس یا اقلادس، سرخاب، ابو سعید طرابلسی، ابو عبد الله زنائی، عباس ابن مفضل و تصانیف بجا مانده از ایشان مانند مفاتیح

در بیست و هشت مجلد، مفتاح الكنوز، کنز الدقایق، شجره، ثمره، اصول الرمل، تحفه شاهی، مفتاح الرمل، مصداق الرمل، جامع

الرمل، عین الرمل، شمع الرمل و سرخاب الرمل و دهها از این قبیل و مدارسی که برای تعلیم و تعلم این کار داشته‌اند.

شناخته شدن دانیال نبی به پیغمبری توسط رمل

چون صیت شهرت دانیال در گذشته و حال و حقیقت گوئی‌هایش به سمع سلطان زمانش به نام شیرق میرسد فرمان به احضارش میدهد و مورد سؤال و امتحانش در می‌آورد که همه را دانیال پاسخ درست داده تا آنجا که سلطان عاشق آن علم شده وی را مأمور آموختنش به نزدیکان و از جمله خود مینماید، تا زمان آزمایششان میرسد و دانیال می‌گوئید بنمائید در مملکتان چه واقعه‌ی تازه بروز کرده است؟

یکی از متعلمان قرعه به تخته نشانیده می‌گوید پیغمبری ظهور کرده است.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۷۳

از دیگری محل سکونت وی سؤال مینماید و جواب شهر محل استقرار جمع را معلوم میکند، و از دیگری محله و از نفر دیگر کوچه و از آن دیگری خانه تا به خانه‌ی پادشاه و همان خانه که در آن بوده‌اند نشان میدهند، تا به سلطان میرسد تا سن و سال و شکل و شمایل آن پیغمبر را معلوم بکند، که همه با دانیال به تطبیق درمی‌آید و سلطان که تا آنزمان منکر او بوده به قید اعتقاد و قبولی‌اش درآمده مردم خود وادار به تبعیت از آئین او میکنند.

علمی متقن و اگرچه کتابهائی در زمینه‌اش از قدما موجود و شاید صاحب ذوقهائی هم در جهت آموختنش وجود داشته باشد، لیکن باید گفت که نه به دنبالش باید رفت و نه میل خود به فراگیری‌اش تحریک نمود و نه امروزه حرف کسی را در ادعایش بر احاطه به تام و تمام قبول نمود، مگر عالم و آدمی با شرایطی مخصوص به آن ساخته بشود؟! الا- آنکه پذیرفت علمی بوده که عجایی داشته، کشف ضمائر و درونیات مینموده، تا آنجا که نهفته‌ها را از دیدنی و نادیدنی در حد نشان دادن محل فرد و شیئی و گنج و معدن و دفین معلوم و حل

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۷۴

بسا مسائل میکرده، در آن حد عجیبه که اهرام ثلاثه و عجایب هفتگانه که نه میتوان منکرشان گردید و نه میتوان سازنده‌ی ثانیان یافت و بسان آثار عهد عتیق و فسیل‌ها و زیرخاکی‌های قرون نامعلوم و دواوین و اندیشه‌های گذشتگان به بایگانی ادوارشان سپرد، و ذکرش هم در این کتاب اول بخاطر اثبات وجود و دیگر تا جلوگیر رنج بیهوده‌ی عاشقان آن و پیشگیر دام دامگستران بشود.

اما هرچه بود چنان مرغوبیتی این کار داشت که نه خود رمال، بلکه زن و فرزندانش مورد احترام و عنایت مردم قرار می‌گرفتند، که باشد چون کارشان گیر کرده مشکلی در امورشان واقع شود نزد رمال از ایشان وساطت نموده تا بنظر بهتر به ایشان نگاه بکند و از آنکه هنوز، کم‌وبیش و کنار صاحب علمانی از آن پیدا میشدند بزرگان نیز هریک برای خود رمالی داشتند و رمال این دسته را که رمال‌باشی میگفتند و در این زمینه داستانهای زیر:

بهره و باز یافتی‌ای از این بهتر نمیشود!

وقتی مشکلی برای یکی از شاهزادگان قاجار پیش آمده برایش رمال می‌برند و مطالبش رفع مشکل او نموده علاوه بر انعام مناسبی که به او اعطا میکند می‌گوید قابل عنایت بیشتر میباشد و این خبر به گوش رندی میرسد.

رند که از ثروت قابل توجه رمال باخبر بوده خدعه‌ای به نظرش میرسد و روزی به نزدش رفته اطاق خلوتی می‌طلبد و با در و دربندان آن و به گونه‌ای

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۷۵

در گوسی سفارشات عدیده و گرفتن قول اختفا که مبادا آنچه از او میشنود افشا نکند، میگوید شنیده شاهزاده را مهمی پیش آمده که تصمیم به فروش خانه‌اش گرفته، اما نه به هر کس که برایش موجب نقصان حیثیت و اعتبار بشود و از آنجا که نظرش را نسبت به تو بسیار مساعد فهمیده تا آنجا که میخواست تلافی زیادتر بکند به نظرم رسید خانه‌اش را بشرط آنکه حق مرا منظور کنی برای تو بخرم و چون رمال می‌رسد به چه خاطر او را در نظر گرفته است؟ میگوید به این خاطر که دیدم تنها به این نام شاهزاده میتوان خانه‌اش را از دست بنهد که صورت صله، یا انعام و بخشش و مثل آن داشته باشد و تو دارای تمام شرایط بوده که شاهزاده میتواند بگوید به ازاء خدمت و ارزش علمت به تو بخشیده اسمش نیز با آن بلند بشود. علاوه بر اینکه سوای باغ و عمارتی آنچنانی که تقریباً بصورت مفت به چنگت می‌آید اسم و آوازه‌ای بس عظیم نیز بدست می‌آوری و درباره قیمتش هم مبلغی به زبان می‌آورد که حتی پول سرطویله‌اش هم نمیشده است.

رمال چنان به طمع می‌افتد که در حال اجازه‌ی خرید میدهد و رند برای محکم کاری و رفع سوءظن به او میگوید بد نیست رملی هم درباره‌ی خوب و بدش بکشد که با خاطر جمع معامله بکند و رمال رمل و تخته‌اش را آورده میگوید غیر از خیر و منفعت چیزی نشان نمیدهد و رند را هم دل‌قرصی میدهد.

رند رفته و پس از چند روز دیگر آمده میگوید همه این مدت در کار پیوند دادن معامله بوده تا توانسته با چیزی هم کمتر از قیمت اول تمام بکند، اما چون در شأنش نمیدیده که در معامله با خریدار روبرو بشود خود مرا رابط قرار داده که پولش را برده قبالة‌اش را دریافت بکنم و به این خدعه و این که رمال را تا فروش لازم‌ترین اسباب خانه و ادار به تهیه مبلغ آن میکند، پول خانه و طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۷۶

حق الزحمه‌ی خود گرفته راهی آوردن قبالة میشود و همان رفتن که برگشتن پیدا نمیکند!

رمال این روز و روز دیگر و این هفته و هفته بعد تأمل نموده تا ناچار به مراجعه به شاهزاده می‌گردد و چون شاهزاده اسم خرید و فروش خانه و ادعای صاحب‌خانگی رمال نسبت به باغ و عمارت خود میشنود فراش‌ها را صدا کرده دستور میدهد تا مطابق هر تومان از قیمتی که میگوید یک چوبش بزنند و چون نیمه‌جانش را اجازه معاف داده از ماقوعی که گفته، بر این که رملش جز خیر و منفعت نشان نداده سؤال میکند؟ رمال میگوید در سخن رملش خطا نبوده، جز آنکه در نیتش از رمل نپرسیده خیر و منفعتش برای چه کسی میباشد!

مشابه این، خدعه‌ای که در چهل و پنج سال پیش درباره منجم صاحب تقویمی بنام ... الممالک بکار برده، ده شش‌دانگی‌ای به قیمت دو بیست هزار تومان فروخته بجای ده، برایش سرزنش (تو بر اوج فلک چه دانی چیست، که ندانی به خانه‌ات در کیست) میماند!

وقتی که اقبال رو بکنه؟

و این داستان درباره مرغوبیت کار رمالی و رمال شدن که وقتی زن تاجری به حمام بوده زن رمالی وارد میشود و همه کارکنان حمام را از زن استاد و کارگران ملاحظه میکند مشتریان، حتی خود او را به حال خود گذارده به گرد زن رمال می‌گردند و چون چنین مینگرد شسته و نشسته به خانه رفته پا به حلقوم شوهر نهاده که یا باید رمال شده یا او را طلاق بدهد.

مرد هرچه برایش دلیل و برهان می‌آورد که رمالی علم می‌خواهد و او فاقد آن

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۷۷

بوده باعث بی‌آبرویش میشود به خرج زن نرفته، تا ناچار که دکانی گرفته رمال میشود. اول مشتری‌ای که برایش میرسد کنیزکی بوده، مضطرب و پریشان که از فرط آشفتگی ضبط و ربط خود فراموشش شده جلوی رمال سرپا نشسته میگوید انگشتی خانمش

مفقود شده گریبان او را گرفته‌اند و می‌خواهد تا برایش پیدا بکند!

رمال که با دشوارترین مسئله‌ی این کار روبرو میشود لابد قرعه به تخته انداخته سر به گریبان اندیشه فرو میرد که چشمش به پای کنیزک خورده بیخودانه می‌گوید آنچه در این رمل مینگرم بجز مشت‌ی پشم نمی‌باشد و همچو که این سخن از دهنش بیرون می‌آید کنیزک از جا جهیده ذوق کنان می‌گوید یافتم و دوان‌دوان خود را در خانه به خانم رسانیده سخن رمال را بازگویی و به خاطر خانم می‌آورد که در حمام انگشترش را به او سپرده بوده و او آنرا در موهای سر خود وی که از شانه گرفته بوده پیچیده در سوراخ جرز بالاسرش، همانجائی که سر و تن می‌شسته فرو کرده است و با پیدا شدن انگشتر که رمال در اندک زمان دارای چنان شهرتی میشود که راه به مصاحبت سلطان پیدا میکند.

از حسن اتفاق در خدمت سلطان هم چند جوابش به حقیقت می‌پیوندد، تا آنجا که از محارم و مقربان گردیده انیس سفر و حضر او میشود، اما سلطان همیشه درصدد امتحان قاطعی از او بوده، تا روزی که در بیابانی پیشاپیش رمال اسب میتاخته ملخی به قریب زینش مینشیند که همان را وسیله آزمایش او قرار داده و عنان اسب کشیده تا رمال میرسد و مشتش را به او نشان داده از او میخواهد بگوید که در آنچه می‌باشد؟! رمال که در اینجا بسختی دچار مشکل شده بوده با درماندگی تمام مدد از خدا میخواهد و بی‌اختیار و بصورت حدیث نفس با خود می‌گوید: به بار جستی ملخه، دوبار جستی ملخه، آخر به شستی ملخه! که موجب یقین بیشتر سلطان بر غیب‌بینی او گردیده مرتبه‌اش افزون میکند.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۷۸

کتاب‌بینی؟

از دیگر امور این رشته، یعنی فال‌بینی یکی هم کتاب‌بینی بود که بصورت فال برای مراجعین حرف بزندان و مقدمه‌اش آن که ابتدا اعداد حروف ابجد کبیر و ابجد صغیر را بیاموزند و سپس احوال و خواص بروج دوازده گانه و ستارگان بدانند و پس از همه که زیرکی و صیانت نظر داشته تا با چه کسی چگونه و از چه طریق حرف بزندان.

صورت کار نیز به این احوال که ابتدا اسم کتاب‌خواه و اسم مادرش پرسیده عدد اسم‌هایشان با هم جمع و سپس دوازده دوازده طرح و هرچه بماند برج و ستاره صاحب فال معلوم بکنند.

به مثل اسم فال‌خواه احمد و اسم مادرش اختر و احمد که (الف) آن بحساب ابجد صغیر یک و (ح) آن هشت و (م) آن چهار و (د) آن چهار و جمعش هفده و پس از طرح دوازده میماند پنج و اختر، (الف) آن یک و (خ) آن ساقط که با طرح دوازده، دوازده چیزی اضافه نمی‌آورد و (ت) آن چهار و (ر) آن هشت و جمعش سیزده و پس از طرح دوازده میماند یک، و یک و پنج که از احمد میماند میشود شش و طالع صاحب فال برج سنبله که برج ششم از بروج نجومی که به فارسی سنبله می‌باشد و از برداشت طبیعت و احوال سنبله احوال و طبیعت صاحب فال روشن شده توضیح میدهد.

باید گفت این زایچه با برج تولد متفاوت بوده، که چه بسا صاحب فال که در اینجا طالعش مطابقت با برج سنبله نموده در برج غیر سنبله متولد شده باشد و بسا هم که مطابقت بکند، لکن دستمایه این طالع‌بینی استخراجی گفته شده،

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۷۹

یعنی مبنای اسم خود و مادر می‌باشد، اگرچه طالع‌بینی‌هائی در ملل و فرهنگ‌های دیگر صورت دوم، یعنی زمان تولد را اعتبار نهاده قبول کرده‌اند.

پس چنانچه گفته شد اول لازمه‌ی این کار دانستن اعداد حروف ابجد صغیر، یعنی طرح شده‌ی ۱۲-۱۲ از ابجد کبیر بصورت زیر می‌باشد:

الف / ب / ت / ث / ج / ح

۸ / ۳ / ۸ / ۴ / ۲ / ۱

خ / د / ذ / ر / ز / س

ساقط / ۷ / ۸ / ۴ / ۴ / ساقط

ش / ص / ض / ط / ظ / ع

ساقط / ۶ / ۸ / ۹ / ساقط / ۱۰

غ / ف / ق / ک / ل / م

۴ / ۶ / ۸ / ۴ / ۸ / ۴

ن / و / ه / ی

۱۰ / ۵ / ۶ / ۲

در حروف ابجد (پ) و (چ) و (ژ) و (گ) که حروف فارسی میباشند حذف و حروف ساقط بحساب نیامده، چه پس از طرح ۱۲ چیزی باقی نیآورد و به حساب نیآید و حروف چهارگانه فارسی آن مانند (پ) و (چ) و (ژ) و (گ) که (پ) ی آن ب و (چ) ی آن ج و (ژ) ی آن ز و (گ) آن ک منظور میشود.

پس از دانستن و به حفظ داشتن اسامی بروج دوازده گانه مانند حمل / ثور جوزا / سرطان / اسد / سنبله / میزان / عقرب / قوس جدی / دلو / حوت و دانستن ستارگان آنها که کدام برج دارای کدام ستاره میباشند؟ و دانستن اعداد و چگونگی که هر یک را چه عدد و احوال و اسامیشان مانند: زحل / مشتری / مریخ / شمس / زهره / عطارد / قمر. و نسبتشان با بروج و اسامی و اشکال و ستاره آنها بصورت زیر، و دو کوب دیگر

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۸۰

به نامهای رأس و ذنب بود که به کار اختیارات میآمد؛ و اما اسامی و اشکال بروج:

حمل، در معنی فروردین، به شکل گوسفند، صاحب ستاره مریخ.

ثور، در معنی اردیبهشت، به شکل گاو، صاحب ستاره زهره.

جوزا، در معنی خرداد، به شکل دو انسان متصل به هم، صاحب ستاره عطارد.

سرطان، در معنی تیر، به شکل خرچنگ، صاحب ستاره قمر.

اسد، در معنی مرداد، به شکل شیر، صاحب ستاره شمس (آفتاب).

سنبله، در معنی شهریور، به شکل زنی که دسته‌ای سنبله در دست داشته باشد، صاحب ستاره عطارد.

میزان، در معنی مهر، به شکل ترازو، صاحب ستاره زهره.

عقرب، در معنی آبان، به شکل عقرب، صاحب ستاره مریخ.

قوس، در معنی آذر، به شکل مردی که کمان کشیده است، صاحب ستاره قوس.

جدی، در معنی دی، به شکل بز، صاحب ستاره زحل.

دلو، در معنی بهمن، به شکل مردی که با دلو آب از چاه میکشد، صاحب ستاره زحل.

حوت، در معنی اسفند، به شکل ماهی، صاحب ستاره مشتری.

پس از آن دانستن احوال و ذات و صفات بروج و ستارگان آنها، از طبیعت و سعد و نحس و منقلب و ثابت و زوجسدین و عناصرشان از آتشی و خاکی و بادی و آبی و طبیعت اشکال تا با فال خواه و سئوالات و خواسته‌های او تطبیق کرده جواب بدهد.

اینک احوال و طبایع بروج

حمل: از بروج آتشی. با ستاره مریخ. از بروج منقلب. در طبیعت گرم و خشک و صفاوی. متردد و بی ثبات که با موافق و سازگار همطالع خود مثل صاحبان بروج آتشی و بادی و خاکی که تقویت کننده و نگاه دارنده‌ی آتش می باشد در دوستی و توافق و خیر و شادکامی و ترقی و در دوستی و وصلت و مشارکت با صاحب بروج آبی که مضر و خاموش کننده‌ی آتش می باشد در رنج و ملال و عذاب و شکست و زیان «که به همین نمونه باید به دیگر بروج نظر بکند». و از اخلاق: خوشگوئی و خندان روئی و خوش سخنی و خوب محاوره. سازگاری و نرم خوئی. پرروزی و پرسود و برکت. اطاعت و صبوری و بردباری. علاقه مند به اشعار و نقل حکایات و جستجوگری ...

ثور: از بروج خاکی. صاحب ستاره زهره. در طبیعت سرد و خشک و سوداوی. از بروج ثابته. با هیبت و نیروی بدنی و ضعف اندیشه و عقل و باشد که در نفس شریر و صاحب خدعه و مکر و دروغ و تلون مزاج و رغبت زیاد به مباشرت. در افعال بدنی قوی و در امور فکری کم توان. بسا که در خدمت دیگران پربهره و سود و در کارهای مستقل کم بهره که محتاج فرماندهی و راهنمایی غیر باشد. در شراکت و وصلت و دوستی و مصاحبت با صاحبان طالع آب و خاک و آتش شادمان و در پیشرفت و فایده و با صاحب طالع باد که پراکنده کننده‌ی خاک می باشد در غم و رنج و زیان و پراکندگی ...

جوزا: از بروج بادی، صاحب ستاره عطارد. در طبیعت گرم و تر و ذوجسدین در معنی دوحالته و دو شخصیت. در اخلاق و سازش با دیگران و از صفات خوشخوئی و خوشروئی و کریم النفس. از تأثیر برج طالع سبکروح و اهل شوخی و مزاح و از تأثیر ستاره اندیشمند و امین و مشتاق و مستعد به آموختن علم و کتاب و هندسه و فلسفه و بخاطر ذوجسدین بودن دو روحه و دو شخصیت، تا کدام یک غلبه داشته باشد. در بی ثباتی و تغییر و تبدیل زندگی، مرآوده و مشارکت و

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۸۲

دوستی و مواصلتش با موافقین با طالع مثل صاحبان طالع باد و آتش و خاک در موافقت و با صاحبان طالع خاک در مخالفت و ناسازگاری و افتراق ...

سرطان: از بروج آبی، دارای ستاره قمر. سرد و منقلب و متلون در طبیعت آب. متغیر الاحوال و زیرک و پر جنب و جوش. ناسازگار و تلخ زبان. ناخوشایند و کم دوست و پرخشم. در معاشرت و وصلت و پیوند و مشارکت با صاحبان طالع آب و باد و خاک مستفید و بهره مند و پردوام و با صاحبان طالع آتش در خصومت و ناهمگونی و مفارقت ...

اسد: از بروج آتشی، دارای ستاره شمس. گرم و خشک و صفاوی و دموئی. در احوال و صفات، خوب هیأت و پرهیت و پرغضب و متکبر. سخت دل و پرجرات و شجاع. صاحب زیرکی و مکر و خداع. بسیار نکاح و اندک فرزند.

در تسلط به دیگران و ریاست طلب. در تحکم و مدیریت و سروری لایق و مستعد و در زیردستی و کهنتری در نافرمانی و عذاب. با همطالع خود مانند صاحبان طالع آتش و باد و خاک در سازگاری و کامگاری و با صاحب طالع آب در رنج و ستیز و عقب ماندگی و زیان ...

سنبله: از بروج خاکی مکان ستاره عطارد. سرد و خشک و سوداوی و ذوجسدین. در طبیعت و ذات گشاده روی و سخی نفس و خوشبوی و خوشخوی و سلیم. صاحب استعداد حکمت و کتابت و علم و ادب و نطق و بلاغت و صفا و وقار. و همچنین در سبکروچی و حيله و دوستدار عیش و عشرت و لهو و لعب و فسق و فجور مقاربت، تا تحت تأثیر کدام یک از اثرات دو گانه خود قرار گرفته باشد. با صاحبان طالع خاک و آب و آتش در مرافقت و خوب زیستی و موافقت و کام و با ضد طالع خود مثل صاحب

باد در غم و رنج و نامرادی و ناکامی و خسار ...

میزان: از بروج بادی، خانه ستاره زهره. گرم و تر و دموی و منقلب.

خوش خلق و کریم و در طبیعت و ذات عالیمقام و در رتبه‌ی ادیب و ندیم، یا

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۸۳

اهل صنعت و هنر و زیبایی و نشاط. صاحب تدبیر و انصاف و مروت و سلوک.

خوشگذران و دوستدار عشرت و کامروائی و زیباپسند. با همطالع خود مانند صاحبان طالع باد و آب و آتش در موافقت و پیشرفت و شادی و کام و با ضد طالع خود مانند صاحب ستاره‌ی خاک در عداوت و ناسازگاری و زجر و ضرر ...

عقرب: از بروج آبی، مکان ستاره مریخ. در طبیعت سرد و تر و بلغمی. با حالت غیظ و غضب و مشاجره و ناسلوکی و خصومت و

منازعه. مردم آزار و خود آزار. کوتاه‌عقل و شریر و کوتاه فهم و بخیل که بیش از همه به زیان جانی و مالی خود کار بکند و به

همین خاطر که دچار بسی مشکلات و بلیات شود و بسا که بخاطر بدخلقی و ناصبوری و خطا اطرافیان از خود دور بکند و بسا که

بخاطر تأثیر سعادت برج میزان و ستاره‌ی زهره و برج بعد خود یعنی قوس که صاحب ستاره عطارد میباشد این احوال در او تعدیل

یافته در اعتدال بوده باشد. با همطالع خود مثل صاحبان بروج آبی و بادی و خاکی در سازش و سود و با مخالف طالع خود یعنی

صاحبان بروج آتشی در اختلاف و زیان و این که به مشکلات و ناخوشایندی‌هایش بیفزاید ...

قوس: از بروج آتشی، خانه ستاره مشتری. گرم و خشک و صفاوی و ذوجسدین. خوب روی و خوب خوی و خوب کردار و

خوش منش. بلنداندیشه و صاحب فکر و صاحب نظر. سریع الحرت و بزرگ‌نهاد و پرکار و دارای درک و گیرائی و لیاقت در

جمع امور. سخی و درستکار و اندیشمند و آینده‌نگر. با تدبیر و کیاست. ادیب و فاضل و اهل قلم و مطالعه. بی‌مکر و سخی و

صدیق و ناصبور و نازک‌اندیش و عمیق. متوسط در عفت و شهوت. با صاحبان و موافقان با طالع خود. مثل صاحبان بروج آتشی و

بادی و خاکی در سازش و خوشی و توفیق و ترقی و نام، و با ضد طالع خود مثل صاحبان طالع آبی در زیان و ناکامی و عدم

پیشرفت و مذلت و عقب‌رفتگی ...

جدی: از بروج خاکی، صاحب ستاره زحل. سرد و خشک و منقلب.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۸۴

صاحب حدت و غیظ و غضب و ادعا و خودخواهی و کبر و غرور تا آن حد که هیچکس را در فهم و همسنگ خود نشناسد.

تلخ مزاج و ناسازگار و پرمکر و بددل و حسود و حيله‌گر و پردشمن. بسیار غم و کم‌خرد و سریع الانقلاب و درشتگوی و با

زخم‌زیان که همه را برنجانند. با همطالع خود مانند صاحبان طالع خاک و آتش و آب در توافق، آن هم نه به گونه هم‌زبانی و

یکدلی، بلکه بخاطر اجبار و احتیاج و با مخالف طالع خود مثل صاحبان طالع باد که هر دو را جز غم و رنج و مصیبت و درد نبوده

باشد ...

دلو: از بروج بادی و ثابته، خانه ستاره زحل. گرم و تر و دموی. از اخلاق و صفات، عقیف و سخی و حریص به زینت و تجمل و

مال. شیرین‌زبان و خوش‌برخورد و محاوره. زیرک در هوش و زرننگ در کار. پیش‌برنده و فهیم.

مایل به راحت و سکون. در آرامش قوی‌دل و دلیر و هولناک و ناآرام و در اضطراب در دشواری و شکست. با موافقان طالع خود

مثل صاحبان طالع باد و آتش و آب در سعادت و ترقی و شادکامی و در مخالف با طالع خود مثل صاحبان طالع خود در رنج و

ملال و زوال ...

حوت: از بروج آبی، صاحب ستاره مشتری. سرد و تر و بلغمی و ذوجسدین.

از طالع و اخلاق و صفات، خوش‌طالع و پرروزی. خوش‌سخن و شیرین‌زبان. با لطف و عنایت و مهربان. خوش‌گذران و راحت‌طلب

و جلالت دوست. صاحب ادب و بزرگی و عطا. امین و درستکار و خوب کردار. در وفای به عهد و پاکدامنی و ورع میانه. در آمیزش و رفاقت و وفاقت و شراکت و مناکحت با صاحبان طالع آب و باد و خاک در دوستی و موافقت و خیر و پیشرفت و ترقی و برکت و با صاحبان طالع آتش در نکبت و رنج و تنزل و مذلت و مفارقت ...

بروجی که حسابگر و فالبین و هر که مثل آن خصوصیاتشان را مطابقه با فال خواه داده حساب و کتاب باز مینمود. مثلا خصوصیات گوسفند «برج حمل» را از نرمش و سودبخشی و دیگر احوال مفیده‌ی وی را بر روی فال خواه گذارده بر طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۸۵

آن مطابقه مینهاد و برج عقرب را به طبیعت او، همراه شناختی که به فراست بتواند بر آن اضافه بکند.

در حاشیه از جهت توجه اهل اطلاع باید گفت نظر منجمان در احوال بروج، در ارتباطشان با ارکان اربعه مخالف نظر عالمان علم نقاط بوده که اینان آتش را در مرتبه یکم و خاک را در مرتبه دوم و باد را در سوم و آب را در مرتبه چهارم دانسته، در حالی که عالمان علم نقاط، آتش را بخاطر میل به صعود داشتن و سبکی به نسبت دیگر ارکان در مرتبه اول و باد را که از آن سنگین تر است بعد از آن و در مرتبه‌ی دوم و آب را که از آن سنگین تر است در مرتبه‌ی سوم قرار داده و خاک را که از جمله سنگین تر می باشد رتبه‌ی چهارم و پائین ترین جا داده است.

لذا بر کتاب بین و حساب بین و هر مدعی علوم خفیه، از رمل و اصطربلاب و جفر و قیافه شناسی و کف شناسی و نجوم و غیر آن بود که احاطه به کلیات این مسائل داشته، اضافه بر بسی دانستنی‌های دیگر، مانند علم حروف، علم اعداد، شناخت نورانیات و ظلمانیات و جمالیات و جلالیات، ارواح و حواس پنجگانه، سعد و نحس، اتصال و انفصال، عدم و وجود، طالب و مطلوب، شاهد و مشهود، نطق و صموت، حاکم و محکوم، سواقط و نواظر، اتفاق و نفاق، حرکت و سکون، سهم الغیب و سهم السعادت، تسلیس و تسدیس، قوت و ضعف، وتد و مایل و زایل، استقامت و سستی و تزلزل، حیات و ممات، خیر و شر، نفع و ضرر، دفع و جذب، حاصل و محصول، عرض و عمق و طول، اعضا و اندام و جوارح، انسان و حیوان و معدن و نبات، جان دار و بی جان، محبت و عداوت، انساب و اسباب، اقدام و ترک، اقطار و اضلاع و بسا و بسا دانستنی‌های دیگر که در حوصله کتاب نمیباشد و بطور خلاصه مدعی و عالم آن سلطانی بر مملکت و حاکمی بر مفر

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۸۶

حکومت خود باشد که تمام حدود و ثغور و زوایای محل تحت اختیار خویش و سکنه و زیست کنان آن، از تاجر و کاسب و فرمانده و فرمانبر و زبردست و زبردست و اماکن و معابر و مساکن مردم آن از خود و بد و سعید و شقی و نیکوکار و زشت کار و صورت زندگی و ممر معاش و دادوستد و متاع و حوائج و رافع حوائجشان بشناسد و این که در آن هر کار از که بخواهد و برای هر خواسته و حاجت و سؤال رجوع به کدام جمع و کدامیک از افراد آن بکند. علمی که پیوست به هم و مادر تمامیشان نجوم احکامی بوده برای هر یکشان با استفاده از احکام نجوم کتابها و مستندات معتبر نگاشته شده، تا کدام رهرو بتواند راهبر آن بشود که به ندرت دیده میشدند و در عوض رندان و جام‌بازان و زیرکان طعمه شناس که با استفاده از ساده دلی و اعتقاد و مشکلات روزافزون و چاره خواهی مردم در هر نقطه با اسامی مختلف به جیب کنی پرداخته، زیادتر از بقال و عطار و نانوا، رمال و حساب بین و طالع بین و فال بین و منجم و کتاب بین و جن گیر و دزدگیر و مثل آن دیده میشدند.

جن گیری

پس از ایشان آنهایی که ادعای احضار اجنه و ارواح و شیاطین داشته که به توسطشان میتوانند بیماران صرعی و غشی و مانند آنرا معالجه بکنند. به این طریق که پسر یا دختر نابالغی را که دختر ارجحیت به پسر داشت پشت شمع، یا چراغ یا طاس آب نشانیده طبق

قانون انتقال فکر به اختیار اراده درآورده سئوالاتی را از ایشان جواب میگفتند. به این صورت که مکان را از سروصدا و یابو برو ممنوع و به کودک میگفتند حواس خود جمع سخنان او نموده به مرکز شعله‌ی شمع، یا چراغ یا طاس آب که سکه‌ای در آن می‌انداختند نظر نماید و شروع به خواندن اوراد و اذکار و کلمات عجیب و غریب میکردند.

چون حواس کودک کاملاً تمرکز میگرفت میگفتند الآن دو فراش جارو

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۸۷

بدست آمده سلام میکنند و جواب سلامشان داده بگو آنجا را جارو زده آب پاشی بکنند و سئوال از آمدنشان میکرد. کودک که مسخر و بقول امروزه هیپنوتیزم شده سخنان جن‌گیر افراد مذکور را بنظرش آورده بود جواب مثبت میداد و دستور میگرفت تا بگوید فرش گسترده صندلی و میزچه گذارده، میوه و شیرینی حاضر کنند و چون اینها نیز به نظر دختر میرسید میگفت از قول او سلطان فلان را که یکی از سلاطین اجنه، مثلاً سلطان کیکاهوش بود سلام رسانیده دعوت حضور بکنند و میگفت الآن یک نفر که قبائی بلند زردوز به تن و تاج کنگره‌داری به سر دارد با چند نوکر و ندیم حاضر میشود که با دیدنشان به پادشاه سلام بکند و چندانکه صدای سلام کودک که به صورت لرزان که دچار ترس شده بود شنیده میشد میگفت خوشامدشان، که به دهانش میگذاشت گفته تعارفشان به نشستن و خوردن شیرینی و میوه بکند که این کارها هم بقول دختر صورت میگرفت. پس از آن دستور میداد بیمار را که دیوانه یا غشی بود حاضر نمایند و میگفت به پادشاه بگوید چرا این بنده خدا را آزار رسانیده بیمار کرده‌اید و با تلقینات غیرمستقیم خود از او جواب میگرفت برای این که یکی، یا چند تن از ما را آزار رسانیده باید تلافی بشود. مثل این که مثلاً شب شبانه بدون بسم الله آب داغ بطرفشان ریخته، یا اجاقش را خاموش نموده که موجب تلفشان شده است و باید مجازات بشود.

در این وقت بود که کار جن‌گیر به ثمر رسیده از همراهان بیمار میخواست ذکاء علاج و نیاز احضار را پای چراغ یا طاس بگذارند و این بسته بدان بود تا مراجعانش چه کسان بوده، چقدر مایه جیب داشته باشند، که هرچه میگذاشتند میگفت کم است و این در شأن و خوبهای سلطان و مصدوم و مقتول آنها نمیباشد، تا آنجا که بیش از آن تیغش نبریده نمیتوانست اخذ بکند و آنگاه به کودک میگفت از پادشاه درخواست عفو بکند و چون پذیرفته نمیشد التماس بکند و در این احوال، باز تا میتوانست طلب پول، که رضایت نمیدهد مینمود و خواه و ناخواه که صحنه به صورت حساس رسیده باید کار جن‌گیر و پرداختی‌هایشان به

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۸۸

نتیجه رسیده بیمارشان علاج بشود مقادیری دیگر به کنار طاس یا شمع و چراغ میرسید و جن‌گیر که وضعش متغیر و به خود حالت غمزدگی و التماس و بسا گریه میگرفت از پادشاه طلب بخشایش مینمود و با قسم‌نامه که کلمات و جملاتی نامفهوم بود و بلندبلند میخواند قسمش میداد، تا سلطان نرم شده، از سر تقصیر بیمار میگذاشت و برای خاطر جمع کردن حضار و به کمال رسانیدن کار خود به کودک میگفت بگو نان و نمک حاضر کنند و چون حاضر میشد میگفت به پادشاه بگو انگشت به نمک زده به زبان بمالد و لقمه‌ای از نان بخورد و چون این کار نیز صورت میگرفت بگو نان و نمک بیمار را خورده‌ای و اگر از پیمانته سرپیچی کنی به زندانت خواهم افکند و حالت سلطان را از کودک سئوال مینمود، که اگر سلطان بداخم و غضب‌آلود دیده شده معلوم بود قول و قرارش غیرواقعی و هنوز بر سر انتقام میباید و اگر خنده‌روی و در حال خوردن میوه و شیرینی نموده شده بود آشتی کرده خیالشان آسوده باشد که بیمارشان خوب شده تا خطای مجدد از او سر نزنند به سلامت خواهد بود و در صورت اول که شیشه بطری‌ای آورده به دست گرفته به کودک میگفت به سلطان بگو این شیشه را وسط مجلس بگذارد و کودک که کاملاً مسحور شده، بنظرش رسیده بود اطاعت سلطان را اعلام مینمود، و میگفت به او بگو خود و همراهانش درون شیشه بروند و چون داخل میشدند میگفت بگو درش با چوب‌پنبه محکم بشود که این نیز انجام میگرفت و سپس چوب‌پنبه‌ای به دست راست و بطری موجود را به دست چپ گرفته اورادی خوانده به آن فوت مینمود و چوب‌پنبه را در شیشه گذارده به دست سرپرست مریض میداد و میگفت

تا آنرا در جای تاریک دور از دسترس و رفت و آمد قرار با پارچه سیاه رویش را بپوشاند و خیالش آسوده باشد که همه قبیله و کس و کار پادشاه اجنه را با خودش در شیشه کرده، تا خودش در آنرا باز نکند از توی آن بیرون نتواند آمد و با انگشت سبابه و شست پلک چشمهای کودک را خوابانیده، نورش را خاموش و اگر طاس آب بود از جلویش

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۸۹

برداشته مستی از آن بصورتش میپاشید و دستور میداد تا خانه کسی با او سخن نگوید و مرخصشان میکرد!

البته این کار به همین مختصر خلاصه نشده که ابتدا باید وضع مریض و همراهان و ضعف و قوت مالی مراجعان ملاحظه بکند، که اگر کم مایه و بیش از حد انتظار نمیتوانست دریافت بکند طبق داشت و نداشت به سلام و تعارف و خواهش تمنا و سپس به قسم آیه و بعد از آن به نان و نمک و نهایت به داخل شیشه نمودن به آخر میرساند و اگر قابل دوشیدن و میتوانست برایشان حسابهای جدا باز بکند، اخم پادشاه از هم باز نشده. جن در شیشه برو هم نبوده. مسلمان هم که به نان و نمک و قسم آیه و پیغمبر و قرآن عقیده داشته باشد نبوده، که از طوایف دیگر و اضافه مینمود، خدا کند لااقل جنش از اهل کتاب بوده بت پرست و غیر خداپرست نباشد که کارش خیلی سخت بوده، باید پادشاه یک یکیشان را حاضر نموده، تا بتواند اصلیشان پیدا نماید، و این دلداری به خود که با اینهمه خدا کند هرچه باشد جهود نباشد که جن جهود از همه جنها بدکین تر و بی گذشت تر می باشد! و برای پیدا کردنش که جلسات متعدد، درخواست میوه و شیرینی و قند و نبات و مرغ و خروس و تخم مرغ و زعفران و گاهی برنج و روغن مینمود و گوسفند برای قربانی که باید قبلا- برایشان سفره های خصوصی رنگین پهن کرده بی آنکه بگوید برای چه کار میخواهدشان دعوتشان نموده نمک گیرشان کند، تا بعدا بتواند جلوی آنها توی طاس و چراغشان بیاورد.

بیماری های این جن گیرها کاملاً نسوان و بسا زنان و دختران جوان که از دو سه حالت نمیتوانستند خارج باشند، که یا در اثر فقر و کم غذایی و سوء تغذیه و خوردن غذاها و قاتق های بی رمق سرد طبیعت، مثل ماست و خیار و سرکه و امثال آن همراه سردی طبیعت اثاثیت دچار غلبه ی بلغم و مبتلا به تشنج و لرزش اندام و آب و کف از دهان آمدن و تغییر حالت چشم و فلج اعضا میگشتند و یا مسائل عشقی و خواه و نخواه و علاقه و نفرت و رسوائی خود باختگی لازمهاش میشد که

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۹۰

تصنعاً غشی و مصروع و مثل آن بشوند.

در حالت اول دشواری ای نداشت و تنها اطلاعات طبی مختصری لازم داشت تا جن گیر از پدیدگی رنگ و سفیدی چشم و سردی بدن و احیاناً عرق سرد و بی حالی تشخیص مرض داده، پس از صحنه سازی های احضار و مقدمات جلب نظر خوردنی های سرد طبیعت را برایش غدغن و گرم مزاجها را مانند عسل و دارچین زنجبیل و حلویات حار تجویز نموده و جهت ایز گم کردن چیزی هم نوشته که شسته از آن شربت عسل و شربت قند و گلاب و بیدمشک و امثال آن درست کرده بجای آب بخورد و مطابق وسع مالیش که حرز و حصار ی هم نوشته تا همراه بکند و اطمینان صد درصد این که شفا خواهد یافت و همان هم شده معجز جن گیر را سر زبانها می انداخت.

میمانند حالت دوم که اگر بتواند از محارم بیمار و اگر نتواند دستور لزوم خلوت با خود او داده زیر پاکشی بکند که بطور قطع هم میتوانست پی به علل ببرد، از آنجا که اینگونه افراد از محارم مطمئن بحساب آمده، تا آنجا که بسا اسراری را که با آنها در میان میگذاشتند با نزدیک ترین کسان خود مثل خواهر و مادر بمیان نمیگذاشتند. چه هم رازدار و غم خودشان بوده میتوانستند عقده دل- برشان بگشایند و هم میتوانستند چاره ی درد از ایشان خواسته بی آنکه ضرر به آبرویشان خورده لکه دار بشوند.

مثلاً اگر به شوهر پیر یا غیر دلخواه داده شده بود و کافی بود برایشان جن گیر

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۹۱

سفره‌ی ساختگی آصف ابن برخیا که حضورا خودش از او سؤال بکند انداخته جواب بیاورد فلان جن به او عاشق بوده و چون به دیگری سپرده شده، تا خود و شوهرش را نکشد دست بردار نمیباشد و شوهرش ترسیده طلاق بدهد. که البته نه به این سهولت و بلکه هفته‌ها خانواده دو طرف را معطل نموده برایشان اسباب‌چینی و هردفعه گوشه‌هائی از اسرار و نهانی‌های دو طرف و رمز و رازهایشان را که از زبان زن شنیده بوده برای باور و صدق و یقین باز بکند. مثلا دفعه‌ای بگوید جنش گفته است هردفعه شوهرش دستش به خال پهلوی راستش مالیده شود یک سال از عمر هردوشان کم میکند و دفعه‌ی دیگر نشانی لک و ماه‌گرفتگی و جای زخم و سوختگی و چیزی از بدن مرد که در نهانی‌هایش باشد بدهد و از طرف جنش بگوید که همزادش با همین نشان، یا نشانه‌ها اسیر و در محبس او میباشد که اگر تا فلان وقت محبوب او را به او برنگردانده طلاقش ندهد به چهارمیخس میکشد که این هم، یعنی شوهر زن هم از جسم و روح به چهارمیخ کشیده میشود، و امثال این تا کار به مراد بکند و این طرفه حيله که یکی از این جن‌گیرها درباره دختری که بکارت به باد داده خود به غش زده بود:

دختر یکی از سرشناس‌ها با جوانی رابطه یافته مهر بکارت زایل نموده، تا عروسیش که عقدش با کس دیگر خوانده شده بوده نزدیک میشود و ناچار که خود را به غش و جنون میزند.

چون داروی و طیب افاقه نکرده هر روز وضعش وخیم‌تر میشود پیش جن‌گیرش میبرند و جن‌گیر که به پنهان درک ماجرا از دختر نموده بوده، پس از صحنه‌سازی‌های مقدماتی و این که مگر خود بدون واسطه جن او احضار کند که نه از اجنه‌ی بی‌سر و پا و از مقامات عالیه میباشد، سفره گسترده، قرآن و نان و

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۹۲

نمک در آن نهاده به احضار جن میپردازد و کم‌کم که احوال خود دگرگون نموده آنچه که از دختر، از خود به زمین کوبیدن و دست و پا زدن و چشم کج و کوله نمودن دیده شنیده بوده به اجرا درآورده نعش وار به زمین می‌افتد و پس از دقایقی که نرم‌نرم نفسش درآمده چشم باز میکند و با تشر و پرخاش تمام از همراهان غشی میخواهد تا خونسش به گردنشان نیفتاده او را از خانه‌اش بیرون ببرند و با حال نزار میگویند جنی به تن بیمارشان رخنه نموده که تا اکنون ندیده بوده و با خوردن آب دعای داخل سفره و خواندن چند جمله دعا و گفتن چند اسم و به خود دمیدن، مثلا از خود دفع خطر میکند. اما همچنان در اصرار این که مریض را بیرون ببرند. نقشش را چنان بازی میکند که مگر تنها او بتواند عزیزشان را از آن درد بی‌درمان نجات بدهد و لذا با تقدیم پیشکش لایق و منت زیاد وادارش به علاج میکنند و پس از چندی یکی از محارم دختر را خواسته با او چنین در میان میگذارد که یگانه راه خلاص، بیرون کشیدن جن میباشد، اما بخاطر درستی و هیبت جن او را از هر عضو دختر بخواهد بیرون آورد آن عضو ضایع میشود. مثلا اگر از چشمش درآورد کور و اگر از گوشش کر و از حلقومش لال و از بینی‌اش بینی دریده و زشت و از مقعد به همین صورت. تنها موضع بی‌ضرر فرج او میباشد که بکارت او زایل میشود و میخواهد تا رفته و مشورت نموده جواب بیاورد و نتیجه که پاسخ مشورت هم جز این نمیشود که کمترین ضایعه قبول بشود و به این تدبیر حل مشکل و حفظ حیثیت میکند.

آئینه‌بین

آئینه‌بینی شعبه‌ای از جن‌گیری بود، با تفاوت آنکه جن‌گیر احضار جن مینمود و آئینه‌بین احضار روح آدمیان که به کار پیدا کردن مال و گم شده و امثال آن می‌آمد و حتما باید توسط مدیوم انجام بشود، در حالیکه جن‌گیر ادعا داشت که با بعضی از اجنه خود باید روبرو بشود. به این صورت که آئینه‌بین مقدمه کار را

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۹۳

از آماده نمودن ذهن کودک، با حرفهائی که اول با بزرگترهایش زده، سؤال و جوابهائی که میکرد فراهم نموده، مثلا پرسیدن اسم

گمشده، یا فراری که مرد یا زن بوده. چند سال داشته. حرف رفتن و فرار را میزده، نمیزده. اگر میزده حرف کدام طرف را میزده. اگر مال گم شده بود، چه بوده، چند تکه بوده، از کجا گم شده، چه کسانی در آنجا بوده، غریبه، یا خودی بوده، چند نفر بوده‌اند و اگر فهمیده‌اند، از کجا آمده، از کجا رفته، روز یا شب بوده که رفته، یا گم شده است؟ و در خلال آن که هیچ مسئله‌ای نبوده، الآن، این خانم دختر، یا آقا پسر را پشت آئینه مینشانند، یا ناخنش را سیاه کرده سؤال میکنند، و در عقبش تشریح صحنه که میگوید ستاره‌ای درخشیده از آن پادشاه این کار حاضر شده که باید سلامش بکند و نوکرهایش که عقبش می‌ایستند و چه و چه و در آخر که فراری یا گم شده، یا دزد را حاضر نموده همه چیز را معلوم میکند. حرفهایی که لوح ضمیر کودک شده، به همان صورت جواب میدهند. و در جهت پادشاهشان هم که هر کار مربوط به یکی از پادشاه جنیان بوده که باید پادشاه همان حاضر بشود.

چنانچه به ناخن شست اشاره شد، عده‌ای هم بودند که بجای آئینه از ناخن شست کودک که آنرا سیاه میکردند استفاده نموده میگفتند در آن نگاه بکند و پس از آماده نمودن صحنه و مقدمات که به گونه‌ی زیر تلقینات و سؤال و جواب آغاز میگردد: در آئینه، یا پشت ناخن چه میبینی؟

- چیزی نمی‌بینم.

نه خیر! ستاره‌ای پیدا میشود که باید خوب نگاه بکنی؟

- آره. می‌بینم.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۹۴

حالا ستاره رفته چند فراش جارو بدست می‌آیند، بگو آنجا را آب و جارو کرده صفا بدهند.

- گفتم! دارند جارو میزنند!

بگو میز و صندلی بیاورند و رویش میوه، شیرینی بچینند.

- حاضر کرده‌اند.

بگو عقب پادشاه رفته با حرمت واردش بکنند، و می‌افزاید الآن پادشاه که از همه بلندتر است و تاج به سرش است حاضر میشود. سلام بکن و تعارف بکن روی صندلی بنشینند و از خوراکی‌ها میل بکنند، و بچه گفته و درخواست‌های از سلطان سؤال و جواب شروع میشود.

بگو گمشده، یا فراری را حاضر کرده بپرسد به کجا رفته، الآن در کدام شهر و کدام خانه می‌باشد.

- او! آوردنش! مثلاً دائی، یا زن دائی‌ام می‌باشد.

پس، اول مثل جن‌گیری در احضار جن میگوید از حالش بپرسد و بعد از این که آزاد، یا گرفتار است و الآن در کجا می‌باشد؟ و کودک، هر کدام را چیزی جواب میدهد و در خصوص جایش که محل ناشناخته‌ای توصیف مینماید که بستگی به تفسیر آئینه‌بین از شنیده‌های همراهان دختر میکند و برای از سر باز کردن سؤال آخر را که تا چند روز دیگر برگشته یا پیدایش میشود در پیش میکشد و از بیننده می‌خواهد به او بگوید با انگشت معلوم بکند و چند انگشت که نشانه‌ی چند روز می‌باشد جواب می‌آید و کارش با این دلداری که هیچ تقلا-تلاش نمی‌خواهد بزنند، خودش تا روزی که گفته خبرش رسیده، یا پیدایش میشود آئینه‌بینی به آخر میرسد.

در مال گمشده نیز به همین طریق، لکن اگر آئینه‌بین شنیده بود که ظنّ مال باخته به خودی‌ها میرود باید احتیاط مینمود، چه امکان داشت (مدیوم)، خویش و آشنائی را که از زبانها شنیده بود و یا بنظرش آمده بود اظهار بکند و

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۹۵

مفسده به بار آورد و طریق دیگر اختیار مینمود، اگرچه در گمشده‌ی افراد هم، مخصوصاً اگر دختر و زن باشد نباید بی‌احتیاطی

بکنند.

لازم به اشاره است که در ارائه‌ی این علوم نه همه جاهل و کلاش بوده در میانشان دانشمندانی یافت میشدند و در نفی و اثبات علوم مورد بحث که نه هرچه به چشم و اندیشه بیاید باید پذیرفته و آنچه نیاید باید نفی بشود، که چه بسا امور که خلاف عقل و منطق و علم بوده اما وجود داشته باشند و اسرار و رموز خلقت بمراتب فزوتتر از مکشوفات آن میباشند، چنانچه خیام اندیشمند بزرگمان آورده کشفیات کنون معلوم میکند:

اسرار ازل را نه تو دانی و نه من وین حل معما نه تو خوانی و نه من

اندر پس پرده گفتگوی من و توس چون پرده برافتد نه تو مانی و نه من

و این بنده نگارنده گفته‌ام:

اندر بر مرگ زندگانی هیچ است اندر بر مجهول معانی هیچ است

گر دانش جمله‌ی جهانت باشد اندر بر آنچه می ندانی هیچ است

و به فضولی ذاتی که چه سرها در این رموز برده، چه آزمایش‌ها نموده، چه حقایق که از علمای آن دریافته به چه مکشوفات دست یافته‌ام. به همان عادت که به دیگر احوال کنجکاو شده‌ام.

پس گفته شد از بعضی افشاگری‌ها باید اجتناب نموده، طرق دیگر اختیار بکنند به دلایل زیر:

وقتی همسر کسی مفقود شده به آئینه‌بینی در گذر لوطی صالح مراجعه میکنند و چون از سخنان بیننده بوی ناخوشایند استشمام میکند آئینه را از دستش گرفته خود را از آن معذور میدارد و شوهر زن قسم میخورد که اگر بغل کسی‌اش هم معلوم کند مسئله‌ای نبوده، تنها میخواید زنده بودن نبودن او را و این که دچار حادثه‌ای نشده باشد حالی بشود، اما وقتی کار را از سر گرفته کودک زن را نزد مردی کنار رودخانه کرج اظهار میکند، فردای آن خبرش در روزنامه‌ها منتشر

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۱۹۶

میشود مردی که زنش را کنار رودخانه‌ی کرج با مرد بیگانه دیده بوده، هردو را با کارد هلاک میکند.

ماجرای دوم، در مفقود شدن علیرضا پهلوی که چون مراجعه به آئینه‌بین میشود و او واقعه را به توطئه‌چینی نزدیکان او عنوان میکند «آنها که خبر شد خبری باز نیامد» گردیده، دیگر اثری از آئینه‌بین دیده نمیشود! و در گم شده‌های مال، که چه بسا توسط اهل خانه و نزدیکان به سرقت رفته باشد. مثل پول جیب مرد وسیله زن و طلا جواهر از یکدگر و مشابه آن که افشا کردنش موجب شرور و مفسده میگردد و در اینجا بر آئینه‌بین لازم بود که از اندیشه و تدبیر استفاده نماید و طریق زیر در پیش میگرفت.

اگر در ورود مراجعان که در این وقت تمام اهل خانه با هم می‌آمدند، از فراست و طرز بیان و حرکاتشان سارق را متوجه میگردد، صورتی داشت و اگر نتوانسته بود صورت دیگر و به هردو حالت، که خلاف دزدی بدست غریبه که در انظار و حضور همگان روشن مینمود، در اینجا همه را از اطاق خود خارج نموده یک‌یک را خوانده، در را از پشت چفت میزد و به سؤال و جواب برمی‌آمد و قبل از ورود به سخن که به او اطمینان میداد، چنانچه راستش را بگوید و اگر برداشته اقرار بکند قول میدهد نگذارد کسی اندکی به او شک بکند و دزد را معلوم مینمود.

اقرار دزد به این خاطر بود که بی سابقه به آنجا نیامده از او سابقه‌ها و عجایب یک کلاغ چهل شنیده بودند و ترس از این که اگر اقرار نکند، مثل فلان و فلان پته‌اش به روی آب افتاده آبرویش خواهد رفت گردن میگرفت و برای راه گم کردن، اگر با همان نفر اول هم آئینه‌بین به نتیجه رسیده بود، جهت راه گم کردن و بهم ریختن گمان شک برنده بقیه را نیز به همین طریق، جدا جدا و با بستن در و معطل نمودن و سؤال و جواب به اطاق میکشید.

پس چون دزد را معلوم مینمود طبق شرایط زمان و مکان و نوع مسروقه به او

دستور میداد آنرا در کجا و به چه صورت پنهان نماید و به مراجعین میگفت این از نوع دزدی است که موکلش مخصوص و خودش باید در حصار رفته معلوم بکند و اضافه مینمود که حرف این موکل بربرگرد ندارد و جای مالشان را نشانشان میدهد به شرط این که از خود دزد که چه کسی بوده نخواهند مطلع بشود که از دو حال خارج نبوده، یا به مالشان کار نداشته، بیشتر دزدشان را میخواستند معلوم شود که عذر خواسته جواب مینمود و یا پیدا شدن مال را قبول میکردند و برایشان مطابق وقتی که برای جابجا کردنش با دزد معلوم کرده بود زمان معلوم نموده، که مثلاً فردا، یا روزوشب بعد آن مراجعه بکنند.

اگر مراجعین از دسته‌ی اول یعنی در رابطه با دزد غریبه بود و برای آئینه‌بین سود چندانی نداشته اجرتش به همان قرار معلوم، یعنی یک تومان و دو تومان خلاصه میشد از آن که امکان یافتن چندانی نداشته حرف آئینه‌اش گاهی درست و گاهی غلط درمی‌آمد از طرف دومی‌ها میتوانست منافع زیاد داشته باشد که هم از دزد که آبرویش را میخريد توقع مینمود و هم از صاحب مال که اطمینان کامل در عملش بود و هم از روی ارزش مال به اضافه‌ی درخواست خلعت و شیرینی که پس از بدست آوردن برایش بیاورند. نباید شک کرد که این گروه از جامعه‌شناسان و زیرکان مخصوص به خودی بودند که به این سهولت هم محل آنرا تا موجب شک شود نشان نداده، بلکه با گم و گنج کردن اولیه و نشانی‌های متفرقه از ساختمان خانه و مال که از سارق شنیده بودند و دو سه جای مختلف را معلوم کردن که ممکن است در یکی از آنها باشد و با بمیان آوردن حرف (ملک) نقاله که گاهی او جابجا میکند نشان میدادند.

با اسم ملک نقاله باید گفت که این نیز یکی از حيله‌گری‌های آئینه‌بین‌ها بود که برای اینگونه امور عنوان میکردند، که ملکی در میان اجنه و روحانیان میباشد که اشیاء را جابجا میکند، به همان صورت که اموات را در قبرها جابجا

میکند و برای قبولاندن این سخن را داشتند که گور آدمیان همان‌جائی نیست که دفن میشوند، بلکه پس از دفن ملکی به اسم ملک نقاله میباشد که اگر جایشان در آن قبر نباشد آنها را جابجا میکنند. یعنی اگر مرده گناهکار باشد و در کنار پیمبر و امام دفن شده باشد بیرونش آورده آنجائی که باید جایش میدهند و اگر ثوابکار باشد و در لجنزار دفن شده باشد بیرونش کشیده در گلستان یا در جائی که آن گناهکار برای خودش معلوم نموده مکانش میدهند. و این اسم را هم در وقتی بکار میبردند که شک افراد به یک نفر به یقین پیوسته جز به این طریق نمیتوانستند از شکشان بیرون آورند، که این نبوده برداشته، کجا و کجا گذاشته است، بلکه ملک نقاله بوده که با صاحب مال دشمنی داشته میخواست سرگردانش کند، یا دوستش داشته میخواست با او شوخی بکند! چه اگر جز این میخواست عمل نموده برنده را معلوم و در آینه بنظر بیننده برساند شک نبود که میان زن و شوهر کار به نفاق و طلاق کشیده شده خانواده متلاشی میگرددید و مانند این که وقایع ناگوار دیگر اتفاق می‌افتاد.

تسخیر جن و ریاضت کشی!

آئینه‌بین‌ها و جن‌گیرها برای مهم جلوه دادن دانش خود که کار هرکس نمیباشد سخنی درباره چله‌نشینی و ریاضت داشتند که بدون آن به آن دست نخواهند یافت. ریاضتی که باید یک (چله) ترک حیوانی، یعنی چیزهائی که از حیوان بوده، یا مایه حیوانی داشته باشند احتراز بکنند. مثل گوشت و لبنیات و روغن و چربی حیوانی و عسل و هرچه که از حیوان عمل آمده باشد و تا آنجا مسئله را بزرگ میکردند که حتی از حبوباتی که در آنها جانور رخنه نموده یا احتمال آن در یکی از دانه‌های آن باشد دوری بجویند و از مصاحبت مردم و معاشرت با زن و فرزند و خانه و دکان کناره گرفته، منزل کنار رودخانه یا دریا اختیار بکنند.

سپس زیر نظر و به دستور استاد و مراد و مرشد دست به ریاضت بزنند و تا از عمل

ریاضت منفک نشده مجبور به رفع حوائج نشوند برای خود خدمتکار معلوم بکنند و تا خطری نیز متوجهشان نشده بتوانند از دست موکلین مزاحم و منع کننده جان بدر ببرند، از مرشد خود استدعای مواظبت بکنند و دستورات را که موبه موی و بدون کم و زیاد بعمل آورند.

همچنین در مدت چله نشینی بخاطر داشته باشند و به خود تلقین نموده بقبولانند که ارواح و جنیان به سهولت تن به اطاعت نسپرده، تا آنجا که ممکن شود ریاضت کش را با نمودن عوالم خطرناک و وحشتناک درصدد انصراف از دنبال نمودن برمیآیند و ریاضت کش باید وحشت و فکر انصراف به خود راه نداده از هیچ حادثه نترسیده، هیچ واقعه را واقعی ندانسته خاطر به طرفش نگرداند، تا آنجا که باشد بسان شیران درنده به او حمله بکنند و بدون حصار شروع به کار نموده، پا از حصار بیرون نگذارند و در آخر که چنان آن کار را سترگ حساب بکنند که برایش خطر مرگ قبول بکنند. با داستانهایی زیر که راست و دروغ درباره اش داشتند:

(حصار) که به اشاره در پانویس گذشت آن بود که ریاضت کش به دور خود در وسعت مناسب خطی با نیک کارد پولادین به روی زمین کشیده در وسط آن به ریاضت بنشیند و سعی داشته باشد در دوران ریاضت از آن خارج نشده، حتی عضوی از اعضایش مانند سر و دست و پا از آن برون نیفتد که همان را جنیان قطع میکنند و تمام کارهایش را از خوردن و خوابیدن و رفع حاجت در آن انجام دهد. و حصار در معنی دیگر قلعه و محصوره‌ای که کسی جهت حفظ از دشمن برای خود بنیان بکند در این خاصیت که تا در آن باشد از گزند هر مخاطره مصون خواهد بود.

و جوب کشیدن نیز به این خاطر که جنیان به سهولت تن به فرمان ریاضت کش نداده نمیخواهند تمکین آدمیان نموده به اختیارشان گردن بنهند و ریاضت کش که غرض از رنج و ریاضتش این بود که یکی یا چند تن از آنها را

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۰۰

تحت اطاعت و فرمان درآورد و برتر از اینها تسخیرگران که میخواستند تسخیر یکی از ستارگان بکنند و سید علی محمد باب را که یکی از آنها میگفتند و نشانه ادعایش به مهدویت و در ورود به درگاه خدا بودن همینکه مدتی در زیر آفتاب سوزان بوشهر سر برهنه به ریاضت تسخیر آفتاب نشسته عقلش زایل شده بود.

از تکالیفش پاکیزگی و طهارت و صوم و صلوة و اعتقاد به خدا و رسول و ائمه‌ی اطهار و کم خوردن و کم خوابیدن و این که حصار خود حفظ بکند. چه بانداک تخطی و پا بیرون گذاردن از آن ریاضتش باطل میشود و جنیان که همه سعیشان در بیرون کشیدن از حصار میباشند و برای آن که به حیل‌های گونه‌گون متوسل میشوند:

ابتدا تجسم پولهایی که بیرون حصار از او دلربائی میکنند و سپس زیاروئی که به او چشمک میزند و البته هر که را به نسبت سن و سال و تمایلات تا به چه چیز فریفته بشود و هر آینه از این دو نلغزیده از حصار خارج نشد، صور و وحشتناک بر او ظاهر میکنند. مثل باد و باران شدید و طوفان و گرد و غبار و گردباد هولناک و آنچه که وی را مجبور به گریز و پناه بردن بطرف مأمن و پناهگاهی خارج از حصار بکند و چون اینها نتوانستند اثر بکنند خود را بصورت جانوران خطرناک از گزنده و خزنده و دونده و پرنده و درنده و اشباح مهیب درآورند. از آنجا که به قول خودشان یعنی جن گیران ایشان گروه «یتشکل به اشکال مختلفه» بوده میتوانستند خود را به هر شکلی که بخواهند چهره بدهند.

همه به این خاطر که ریاضت کش را از ادامه‌ی کار بازداشته ذکر و ورد را قطع بکند، از آنکه هر کلمه یا جمله‌ی ذکر تازیانه‌ای بود که به تنش خورده و ادارشان به اطاعت از ریاضت کش مینمود و نمیخواستند چنان بشود! و اینک تا مرتاض تا چه حد مسلط بر خویش و در اطاعت و یاد سفارشات مرشد بوده که اعتنا نداشته کار خود ادامه بدهد، یا در یک صحنه بی تاب شده، فرار، یا غش و

ضعف نموده عمل قطع بکند. چنانچه بعضی از ایشان را می‌گفتند که در اثر

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۰۱

سماجت و از سر گرفتن کار هم خود و هم مرشدشان بدست اجنه تلف شده، فقط خادمشان، تا خبرشان آورده عبرت دیگران، تا درصدد این کار برنیامده اذیتشان نکنند زنده مانده بود و چه داستانها که از آنها در چنته داشته بمناسبت تعریف میکردند، و اما آنها که فقط به تنبیهشان قناعت شده بود؟

مناظری که برای ریاضت کش رو مینمود!

بنا به اقوال شیخ حسن نامی که به کار ریاضت پرداخته و تا شب سی و نهم آنرا با موفقیت به پایان میبرد و آخر شب که هیولائی بر او ظاهر شده امر به برچیدن بساط و پی کار خود رفتن میکند و او که توانسته بوده تا آنجا مقاومت کرده مناظر و خطرات را پشت سر بنهد اعتنا ننموده ادامه میدهد و ناگاه هیولا را مینگرد که قد کشیده بلند شده تا سرش محاذی ستیغ کوهی که او در پایش مشغول ریاضت بوده میرسد و آنگاه دست برده قلهی کوه را از جا کنده بر سر او می‌افکند و در اینجا بوده که عنان خودداری از کف او بدررفته بیهوش شده عملش باطل میشود.

سید عزیز روضه‌خوانی بود که نصف سرش بی‌موی و نیمه‌ی دیگرش موی بلند آویخته بود تا آنجا که آنرا بهم فشرده زیر عمامه پنهان مینمود و از قول خودش میگفتند که در کار ریاضت تنبیه شده جن‌ها به آن صورت درش آورده‌اند، در یکی از شبهای ریاضتش عده‌ای بر او ظاهر شده چون هر حالت به او ظاهر میکنند اعتنا ننموده از نهیب‌ها و تغیر، تشدها و شیر و ببر و پلنگ‌هایشان هم نترسیده عمل خود دنبال میکند یک‌یک از همدگر بالا رفته نفر آخرین از روی زیری خود که طولشان از دودکش کوره‌پزخانه بلندتر شده بوده خم شده پس گردنش را گرفته و برخاسته و از همانجا رهایش میکند که نیمه راه سید دچار غش شده سرش از حصار بیرون می‌افتد و کنارش جمع شده شورای نوع از میان برداشتن او تشکیل میدهند و یکی از میانشان میگوید چون سید است و

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۰۲

ذاکر اولاد رسول به همین قناعت کنیم که نیمی از سرش را تراشیده، نیمه دیگرش را به حال خود رها بکنیم و همان کار میکنند. روضه‌خوانی که به سید نیم کاکل معروف بود و به همان خاطر بازارش رواج و منبرش از دیگران زیادتر بود که میگفت روضه‌هایش را همان جن که دوستش بوده، مانع کشتنش شده یادش میدهد. که شاید هم ریاضت و تراشیده شدن سرش هم ساختگی و نیمه سرش به مرض ریختگی مو دچار شده بود.

خیاطی به نام نورعلی که به ریاضت مینشیند و روز هفدهم ریاضتش بوده که چون از هیچ تطمیع و تهدید و حادثه موقوف نمیکند مرد بی‌چشم و دهانی بس درازاندام که چهار دست و سه پا داشته به کنارش بر تپه‌ای ایستاده از آلتی چونان چناری کهن شروع به بول نمودن میکند چنانچه نه‌ری بزرگ از بلندی‌ای فرو میریزد و طولی نمیکشد که بولش بصورت دریائی اطراف حصارش را فرا گرفته بالا و بالا آمده تا آنجا که در وسط حصار خود را در بن چاهی مینگرد که دیواره از آب داشته باشد و ناگهان آب از سر آن شروع به فرو ریختن میکند که از ترس گیاه‌ای کشیده از هوش رفته بجای بدست آوردن جن برای تا آخر عمر دچار سلسل البول میشود!

دعا و کلمات حصار

و اینها بود کلماتی که باید پس از آماده نمودن جمیع مایحتاج خورد و خوراک و عطریات و دودکردنی‌هایی بنام بخورات که باید

بکار ببرند، موقع حصار کشیدن به صدای بلند به زبان بیاورند:

بسم الله الرحمن الرحيم. پیش، محمد صل الله علیه و آله. پس علی علیه السلام. دست راست امام حسن علیه السلام. دست چپ امام حسین

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۰۳

علیه السلام، کلید داود، قفل سلیمان پیغمبر نگهبان پاک ذات، لا اله الا اله محمد رسول الله، یا حافظ یا حفیظ، یا ناصر، یا بصیر، یا رقیب، یا وکیل، یا الله، یا الله، علیقا، ملیقا، خالقا مخلوقا کافعا، مرتضی بحق یا بدوح و بحق و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین. صالالو، سارور ضاتن. دودعوه رد بلیته در رجال الغیب. بحق محمد صل الله علیه و آله. کو سلیمان ابن داوود علیه السلام. و اینها بود یکی از مطالب تسخیر جن که در ایام چله نشینی به تعدادی که مرشد دستور داده از هفت هزار مرتبه کمتر نبود، باید در شبانه روز ذکر بکنند.

ذکری که مطابق جن مورد نظر از مسلمان و غیر مسلمان متفاوت بوده، به ذکر مسلمان آن اشاره میکنیم و اول دعوت از آنها که بدینگونه خطاب میشوند:

اجب دعوتی یا سرع الاجابه من حضرک و من حضرتی و من اعوانک و اولائک و بعزة العزت و ضیاء النور المشور و بالامم المقدس و بالفضل المدوس و النور القائم و الفصحی المتعال و رب عثمانال و بر زبال خططال اسرع اسرع. عجل عجل فج و رواحک و ظهر فعلک برحمتک یا ارحم الراحمین.

و این بود درخواستی که همراه قسمنامه به خواهش تمکین از ایشان برمیآمدند به اضافه ای اوراد و اسامی ای که ریاضت کش باید ذکر بکنند.

و من یستمهول یا ملک سماسائیل ابن شمخائیل و عزیزه و علامه فخریان ملک هند. کلام بشمخ یا بهموش اوها بنی اسرائیل بحق غایب و حاضر الهم قفطیطوسی مدخلا بنقش خاتم سلیمان ابن داوود علیه السلام ورع ملک و عزیزه کل یستمهول یا ملک عقد آذرینه و جوکن برکن مهرا اسرا کمال عقدشان عقدتکم و جشکم بحق سلیمان ابن داوود علیه السلام- ریقیاس مسموعی یدعوسا کلام کردوش زرق زرق یتنبه یاه یاه بوه بوه مثله مثله برش و کل خاتم بحق حاضر و غایب و حاجب.

باید ملاحظه نمود که در جایجای کلمات نام موسی و داوود و سلیمان گنجانیده شده، که نباشد مگر این سرهم بافته های یهودیان بوده که نام موسی و

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۰۴

بزرگان یهود را در اذهان جاگیر و همه چیز را از آنان بشناساند و هم سر مسلمانان را به خرافات و مهملاست امثال این سرگرم بکنند!!

بهر تقدیر سر جن گیرها و آئینه بینها بسیار شلوغ و کارشان رواج بود و دسته دسته به مراجعه میآمدند. بیمارداران غش و صرع که به طبیب و دوا اعتقاد نداشته مرضشان را از طرف جنها دانسته که باید به جن گیر مراجعه کرده سر طاسشان بنشانند و برایشان دعای رفع جن بگیرند و اگر با دانشی هم یافت میشد که میخواست برای مریضش به طبیب مراجعه بکنند، برایش دهها نه و نوبی و عذر و مسئله تراشیده که مثلا خودشان دیده شب چهارشنبه آب از درگاه اطاق به وسط حیاط پاشیده، یا آتش سرقلیان مادر شوهرش را با آب خاموش نموده، به هر صورت مانعشان میشدند. مخصوصا سر آئینه بینها که شلوغ تر از سر جن گیرها بود که اینها میتوانستند هرگونه سؤال را جواب داده، گم شده هایشان را از آدم و مال پیدا بکنند. علی الخصوص دزددهها که مراجعاتشان زیادتر از همه بود، از آنجا که به کمیسری و نظمی و تأمینات اعتماد نداشته، چه کسی را نشنیده بودند که از طرف آنها به مالشان رسیده باشد و در عوض که به قول (هرچه از دزد بماند گیر رمال می افتد) باید به همان مقدار و بلکه زیادتر از آن به این و آن داده دوندگی بکنند.

چنانکه گفته شد تسخیراتی هم بود که در سطح وسیع تر و ریاضت و خرج و زحمات زیادت، بر روی ستارگان انجام میگرفت. تسخیراتی مطابق خواسته و علاقه‌ی ریاضت کش که اگر بزرگی و مال و مقام و نام و حکومت و سلطنت و قبول دعوی و مانند آن میخواست باید تسخیر آفتاب بکند!! و اگر علم و عزت و جلالت آن میخواستند تسخیر عطارد و به این حساب برای غلبه بر دشمن تسخیر زحل و جهت طی الارض تسخیر قمر، و در غلبه طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۰۵

شهوت و هوسرانی و میل به خوشگذرانی تسخیر زهره، در این خیال که با یاری آن هر که را بخواهد و میلش به هر که بجنبد در اختیارش قرار خواهد گرفت و روزگارش که جز به عیش و کامرانی نخواهد گذشت. در این خیال که ستاره‌ها، مثل خورشید و ماه و زهره و مریخ و عطارد و غیره هر کدام آدمهائی هستند گنده منده‌ی گردن کلفت که با چند چرت و پرت به اطاعتشان درآمده توسطشان دنیا را به اختیار درمی‌آورند! (زهی تصور باطل، زهی خیال محال) و چه سبک مغزانی که در گوشه کنار پیدا میشوند!! و فایده تسخیر جن این که جن مسخر شده به اطاعتش درآمده به طرفه‌العینی خواسته‌هایش بعمل خواهد آورد و هر چه بخواهد و به هر چه میل نموده طلب کند برایش حاضر ساخته و بالاتر از صد نوکر دست به سینه به خدمتش خواهد بود و هرگز که برای معاش درمانده نشده، تا زنده باشد رزقش از جای بی گمان خواهد رسید. علاوه بر اینکه هر سؤال بدون جواب را جواب داده، هر راز پوشیده را برایش آشکار و هر مشکل لاینحل را برایش حل و در کل امور راهنمایش میباشد! و البته که چه بهتر از این که با چهل روز و اگر چه ده چهله رنج ریاضت، به این مواهب دسترسی پیدا کند.

چند چهله برای این آورده شد که در ادعاهایشان این بود، که مثلاً پنج و ده و بیست و زیادت چله‌شان خراب شده تا توانسته تمام بکنند.

ادعائی که این نگارنده حتی از یک تنشان صدق مقال و امر خارق عادت نشنیده، ندیده، جز این که در احضارات و نشان دادن دزد و گمشده مطابق تسلط بر ذهن و روح مدیوم (واسطه) توانسته آن هم، بصورت منفی که همه احضارهایشان قابل اعتماد نبوده عرض هنر بکنند.

جن پینه‌دوز!

تسخیر جن برای ریاضت کشان مشابه صید ماهی معلوم شده بود، در این معنی که

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۰۶

صیاد تور خود در آب پهن میکند تا چه ماهی و چه نوع از آن از بچه‌ماهی، تا ماهی بزرگ و شاه ماهی کدام به تورش بیفتد و ریاضت کش تا کدام جن، از بی کفایت و بی کاره و بی خاصیت، تا کارآمد و شاه اجنه نصیبش شود، و به همین خاطر هم که چون در جواب و نشان دادن‌های احضارهایشان پاسخ غلط می‌آمد میگفتند جن‌ها هر کدامشان دانای به حال و جوابی میباشند و جنی که احضار شده بی اطلاع از آن بوده، باید تجدید بکنند و به همین بهانه از سر باز میکردند و این داستان که برایش ساخته شده بود: وقتی ریاضت کشی پس از زحمات زیاد جنی به تورش خورده جلوی سر تعظیم فرو می‌آورد و جن گیر که چنان می‌بیند شادان و خوشحال که به گنج‌های گران دست یافته است از جن می‌خواهد که به فوریت خزینه‌ی سلطان را برایش حاضر بکند. جن که چنان دستور میشوند سر خجالت به زیر افکنده میگوید سرور من درست است که ما به هر جا میتوانیم رخنه نمائیم و هر کار را به طرفه‌العین انجام بدهیم. لاکن هر کدامان مصدر کاری بوده تنها در رشته‌ی کار خود میتوانیم قبول فرمان بکنیم و من پینه‌دوز جن‌ها بوده، تنها میتوانم به چارقت اگر پاره شد پینه بزنم!

به هر تقدیر این جماعات، البته سوای شیادها و دزدهای بی‌جا و مکانشان که صدای سوت سوتک داخل کفششان را از زیر چادر روی زانوی خود و مشتری صدای جن خوانده برای رفع ضررشان نقدینه، طلاآلاتشان را می‌ربودند. و آنها که زیورآلات زنان را برای افسون کردن گرفته مشتی سنگ‌ریزه به جایشان ریخته

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۰۷

برای چند روز دستور پنهان نمودنشان داده میدزدیدند و امثالشان، هوشمندانی بودند که گره‌گشائی‌هایی داشته، بدون بروز مفسده حل معضله‌ها می‌کردند، به نمونه‌های زیر:

معلوم کردن دزد؟!!

وقتی در منزل قوام الدوله سرقت جواهری واقع میشود و چون دزد، خانگی و جمعیت کلفت و نوکر زیاد بوده امکان تهمت به همه ناممکن و در صورت معلوم نشدن دزد کل خدمه گرفتار و به زیر شتم و ضرب و چوب و فلک می‌رفته‌اند رمالی خبر کرده ماجرا را در میان می‌گذارند و رمال تمامیشان را احضار نموده نشانیده، جلویشان به تعدادشان ترکه‌ی تازه طلبدیده همه را یک قد میکند و سپس پوست قسمتی از همه چوبها را تراشیده بر آنها خطوطی کج و معوج یک شکل نوشته، با صدای بلند مهیب چیزهایی بر آنها خوانده قسمشان میدهد دزد را معلوم بکنند. پس از آن همه را سرپا نموده رو به قبله به صف مینماید و یکی یک چوب به دستشان داده که برده فردا بیاورند و دوباره شروع به خواندن قسمنامه با کلماتی نامفهوم نموده خطاب به چوبها میگوید به حق اسامی‌ای که قسمتتان دادم هر کدامتان پیش دزد جواهر می‌باشید به اندازه‌ی بند اول سبابه‌اش دراز بشوید و جلویشان به پیشکار قوام میگوید برای فردا اطاقی که در آن ظرف فلز نباشد آماده بکنند و فردا پس از آنکه در دو نوبت همگی را یکی یکی به اطاق می‌طلبند جواهر را تسلیم میکنند!

در این ماجرا که همه اسباب‌چینی‌های بر روی چوبها از تراشیدن پوست و به جایشان چیز نوشتن و قسمنامه خواندن و هیبت و صلابت نشان دادن و اطاق بدون ظرف فلز خواستن و غیر آن همه ساختگی و پیدا شدن جواهر به این خاطر بوده که رباینده که تا آخر هم معلوم نشد و مشخص نمودنش را هم رمال شرط کرده بود از ترس رسوا شدن به مقداری که گفته شده بوده، یعنی به اندازه‌ی بند

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۰۸

اول سبابه‌اش از سر چوب کوتاه میکنند. دو نوبت خواستن خدمه هم به این خاطر بوده که چون با کوتاه دیدن چوب دزد معلوم میشود بتواند از او مطالبه نماید و او هم مجال پس آوردن داشته، قضیه لوٹ بشود.

دزدگیری دوم!

وقتی تعدادی ظرف نقره از سفارت روس مفقود میشود و برای پیدا کردنشان آئینه‌بین می‌برند. آئینه‌بین عمل را به عذر این که چون صاحبشان غیر مسلمان میباشد و جن غیر مسلمان را بچه طاقت دیدن ندارد شخصا متقبل میشود و همه کارکنان را خوانده اسامیشان پرسیده مینویسد و به آئینه نگاه میکند و میگوید از نشان دادن دزد عذر خواسته‌اند، لکن اگر به خود مال قناعت بکنید دستور داده‌اند و به ناچار که قبول شده زمان عمل موکول به فراهم شدن وسایل میشود.

وسایل کار دو زیرزمین تودرتو بوده و دیگ سفید کرده و خروس سفیدی که زمان عمل با خود می‌آورد. در اینجا باز خدمه را

طلبیده جلویشان چیزهائی به صدای بلند خوانده به دیگ و خروس فوت میکند و سپس به زیرزمین رفته در آنرا به روی خود چفت زده پس از ربع ساعتی خارج میشود و خطاب به حاضران میگوید امیدوارم که هیچ‌یک از شما دزد نقره‌ها نبوده باشید و اگر هم بوده و نجات و آبروی خود میخواهید استغفار بکنید، که در اینجا سروکارش، نه با آدمیزاد و بلکه با حیوان زبان‌نهم یعنی با خروسی که مشاهده کردید میباشد، حیوان هم ملاحظه نمیداند و ادامه و اضافه میکند: دیگی که بنظرتان رسید در ته زیرزمین دوم دمر به روی دو آجر میباشد و اسم‌هایتان با خروسی که دیدید به زیر دیگ و باید یکی‌یکی رفته دست به پشت دیگ مالیده بیرون بیاید و با دست هر کس که خروس به صدا درآید دزد نقره‌ها همان میباشد و هر که هم به آن دست نکشد بی‌پول میشود. پس از آن میگوید به زیرزمین اول برای گوش دادن به صدا میروم و از معاون سفیر میخواهد یکی‌یکی خدمه را بعد از آنکه نفر جلوتر از

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۰۹

زیرزمین بیرون آمد روانه بکند.

یکی‌یکی رفته بیرون می‌آیند و تا آخر که صدائی از خروس شنیده نمیشود، اما ظرف‌ها پیدا شده آئینه‌بین نشانیشان را در استخر میدهد و حیلہ‌ی در این کار هم آن بوده که پشت دیگ را آئینه‌بین بدون وقوف دیگران، زمانی که آنرا با خروس به زیرزمین برده بوده با دوده سیاه میکند و کف دست‌هایشان را در برگشتن نگاه میکرد، واضح است دست از خود خاطر جمع‌ها سیاه و کف دست دزد سفید میماند که شاگرد آشپز بوده و در استخر ریخته بود تا در وقت مناسب بیرون آورد!

در اینجا زیرکی قابل توجه آئینه‌بین این که دیگ سفید پاکیزه نشان داده دور از نظر دیگران پشتش را سیاه میسازد، و دیگر زیرزمین تاریک و دو زیرزمین تودرتو اختیار میکند که خود بتواند در زیرزمین جلو که تا حدی روشن تر است نشسته کف دست‌ها را دیده و با دزد حرف بزند، و دیگر بگوششان خواندن سخن بی‌پول شدن در نکشیدن دست، تا حتما دست بکشد و این اطمینان از روحیه خرافه قبولی مردم که از خود خاطر جمع‌ها دست خواهند کشید و دزد که بی‌پولی را به درآوردن صدای خروس و بی‌آبرو شدن ترجیح مینهد.

لقمه گلوگیر

دیگر نیرنگ گلوگیر که تعداد مظلومین را به صف کرده برای هر یکشان لقمه‌ای از نان گرفته بر آن کلمات خوانده به دستشان میداد تا با هم به دهان بگذارند و کلمات خوانده شده را از اسرار و خفایا عنوان مینمود که گلوی دزد را در فرو بردن لقمه بهم می‌آورد و جلویشان ایستاده چشم به دهان‌هایشان میگرداند و روشن بود دزد که از خود نامطمئن و جماعتی را همراه دزد گلوگیر جلوی خود مینگریست نمیتوانست به سهولت دیگران لقمه را فرو بدهد.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۱۰

قلیان گردانی

دیگر عملی بنام قلیان گردانی بود که این نیز به کار یافتن دزد می‌آمد، البته بسان عمل لقمه‌گیر به کار دزدهای خانگی که دزدگیر کوزه قلیانی خواسته و افراد طرف سوء گمان را یک‌یک برابر خود نشانیده دستور میداد همانند او با نهادن سر انگشت سیاه به زیر لبه‌ی دهانه‌ی کوزه قلیان آنرا بلند نموده نگاه بدارند. همراه این تأثیر کلام قبلی بر روی نگاه‌دارنده که با بردن نام دزد کوزه قلیان به طرفی گردش میکند و شروع به خواندن سوره یاسین نموده با رسیدن به هر (مبین) از آیات او به درون کوزه میدمید و به کوزه قلیان مینگریست. و در اینجا نیز روشن بود با تلقینات قبلی و هول و ولای رسوائی رسیدن نام. چون نوبت نشستن به رباینده رسیده اسامی افراد، با مبین‌های سوره به زبان دزدگیر میگذشت با ترس رسیدن نام، همچو که اسمش میرسید قهرا لرزه بر اندامش نشست، هرچه

هم که خوددار و تمرین آرامش کرده بود، لرزش و حرکتی هرچند نامحسوس از خود به ظهور میرساند!

جن‌گیرهائی که جن‌گیرهای مزاحم را می‌گرفتند؟

از دیگر مراجعین به جن‌گیرها آنهائی بودند که خانه‌هایشان مورد اذیت و آزار جن‌ها قرار گرفته بود، مثل سنگ افتادن از طرفشان در خانه، یا آتش‌پرانی یا جابجا شدن افراد، یا اشیاء، یا حرف زدن و امر و نهی کردن و امثال آن.

در هر هفته و ماه سروصدائی برمیخاست که مثلاً در فلان خانه در محله‌ی فلان به خانه‌ی یکی سنگ می‌اندازند، یا آتش می‌پرانند، یا با اهالی آن خوش و بش نموده یا اوقات تلخی میکنند و یا جای کسی را در خواب عوض کرده، مثلاً اگر در اطاق پایین خوابیده بود به بالاخانه‌اش برده‌اند و یا جای اسباب اثاثیه‌شان را عوض کرده، رختخوابهای رختخواب‌خانه‌شان را به اطاق مهمانخانه برده، یا صندوق رخت یکی را به اطاق کس دیگر، یا در گنجی فلان را کنده بجای

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۱۱

دیگر کار گذارده. یا پول زیر تشک یکی گذارده، یا پول و طلاآلات کسی را برده. یا قربان صدقه‌ی یکی رفته، یکی را مورد غضب و تهدید و تشر قرار داده، یا آتش به خانه‌ی کسی انداخته، بدون آنکه عاملینش دیده، یا معلوم، یا بتوانند معلوم بشوند و اکثرشان هم حقیقت گرفته بود!

البته اینها سوای راست و دروغ‌ها و یک کلاغ چهل کردن‌هائی بود که مثلاً، مانند از فلان گور در قبرستان، یا تیون حمام فلان، شب‌ها صدای سوختم سوختم بلند میشود. یا فلان کس که بی‌وقت به حمام رفته بوده عروسی، یا عزای جن‌ها را دیده. بچه‌ی فلان زن زائو، یا عروس فلان داماد را عوض کرده. یا زن فلان را برده از شوهرش که به گوشش یکسره میگفته‌اند طلاق او را خواسته. فلان نقطه‌ی خانه‌ی فلان کس را هرچه میساخته خراب میکرده‌اند!

راست و دروغ‌هائی که نه در آن زمان و در تهران رواج داشت، بلکه بعدها و در اثر تحقیق و تجسس‌ها و مطالعات و سفرهای به خارج ایران و برخورد با خارجیان و دیدن فیلم‌ها و خواندن نوشته‌های خارجیان در میان دیگران هم مشابهتشان هم دیده شنیده شد.

مثلاً-خانه‌ای که مورد غضب روحی «که آنها جماعت نهانی‌ها را روح نام می‌برند» یا جمعی از افراد قرار گرفته بوده که هرکس آنرا مالک میشده نابودش میکرده‌اند، و یا فلان جواهر را هر که مالک میشده تلفش میکرده‌اند، و یا روح فلان کس علاقه بستگان به همسرش را از میان بر میداشته است. یا مشاهده‌ی شبیحی که در کنار تلاقی معبری مانع حرکت وسایل نقلیه میشده است و از این قبیل. مثل روح انتقام کش و روح مدد رسان و روح فتنه گر و روح راهنما و امثال

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۱۲

آن که درباره‌شان کتابها نوشته شده فیلمها ساخته‌اند، لکن آنها که مسموعات و مشاهدات و دریافتنی‌های این بنده نگارنده را در برداشته‌اند؟

در میان نوشته‌ها، جن یا وسیله یا موکلی که پس از ریاضت به اطاعت کنت مونت کریستو درآمده وسیله‌اش انتقام از زن و دوستان خائن میکشد. از کتاب تذکره‌الاولیای شیخ عطار، یا یکی مشابه آن که عوارض پیری به یقینش مشکوکم ساخته است، گربه‌ای همیشه پای درس شیخ یوسف نامی حاضر میشده، در خاتمه غیب میشده، میگفته این یکی از جنیان عاشق دروس و مباحثات او میباشد.

از کتاب جام‌جم هندوستان: جوکی‌ای در دهلی که به خواهش طرف معامله‌ی نویسنده‌اش که بازرگانی سیاح از طایفه قاجار بوده به گونی‌ای رفته پس از ساعتی که درش را باز میکنند با کاسه‌ی آش رشته‌ی داغی از آن خارج میشود؛ در حالی که مگر رمقی از

حیات در او باقی بوده و گفته آش را از خانه‌ی بازرگان آورده است! و پس از مراجعت بازرگان صدق سخن جوکی معلوم میشود، که در آن روز در خانه‌اش آش رشته‌پزان بوده، یک کاسه از ظرفی که در آن، آش برای این و آن کشیده بوده‌اند مفقود میشود. همان کاسه که بازرگان، آنرا با خود آورده بوده، در مطابقت با تاریخ روزش که یادداشت کرده بود.

دوم شنیده‌ها: حمام جنی در ناحیه هفت که میگفتند هر که شب در آن بخوابد جنی، یعنی غشی میشود و افرادی عجیب و غریب، اما به شکل و قیافه آدمیان، با شاخ و سم و دم، با قد و اندازه‌های یک وجبی تا چند ذرعی که در آن دیده شده است. جن‌زده‌هایی که بخاطر خبط و خطاهایشان که در عروسی جن‌ها گریه و زاری و در عزایشان خنده و نشاط کرده‌اند؛ قصه‌ی قوز بالا قوز آن که از اینگونه خلافکاران ساخته شده بود.

دیگر حمام جنی چهارراه حسن آباد. محل اداره آتش‌نشانی که میگفتند شب‌های جمعه از کوره‌ی تون آن صدای سوختن سوختن بلند میشود و این تعبیر

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۱۳

که یکی از اولیا الله در آن دفن بوده است. از آنجا که سابقاً قبرستانی، مثل قبرستان ظهیر الدوله بوده که متشخصین در آن دفن میشده‌اند.

حمای که به این خاطر نمیتوانست آتش جنبش کند و ضرر داده با آن که حمام تمیز خوش ساخت مرتبی بوده کسی نمیتوانست در آن بند شده، هر چند یک مرتبه اجاره‌داری عوض مینمود، تا آخر که همراه زمین متروکه‌ی بغلش که از بقایای قبرستان گفته شده بود به اختیار آتش‌نشانی گذارده شده، اولین اداره آتش‌نشانی «که آتش‌نشانی‌اش میگفتند» در آن بوجود آورده شد.

دیگر مادر همسر دوم میگفت وقتی خانه خود ما مورد سنگباران قرار گرفت تا آنجا که کار به کمیسری و نظمی کشیده شده پانزده شبانه‌روز چهار طرفمان روی بامها و از طرف کوچه، سر و ته آنرا آژان گذاشتند که چیزی دستگیرشان نشده برشان گرداندند، مخصوصاً وقتی در روزهای آخر دو نفرشان را در اطاقهایی که زیادتر مورد اصابت قرار میگرفت به کشیک و رسیدگی گذاشتند و یکیشان کلاهش هدف قرار گرفت و یکیشان که به مسخره وارد صندوقخانه شده بود، در خارج شدن در صندوقخانه به رویش بسته شده از همه سو سنگسار میگردد، تا در را برای بیرون آوردنش که از ترس نیمه‌جان شده بوده از پاشنه بیرون میکشند.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۱۴

سنگهایی مثل ریگ و قلوه و تخت تیله مانند رودخانه، که از شن و ریگ کوچک شروع شده کم کم درشت و درشت‌تر میشدند و صدماتشان نه به آدمها، بلکه به اشیاء و ظروف و به آدمها وقتی میزدند که دشنامشان داده منکرشان شوند، و این قضیه خنده‌دار:

شبی حاجی علی اصغر سنگتراش که میشنود با برادر عباس که شاگردش بوده برای راست و دروغ آن می‌آیند و چائی دوم را میخوردند که برادر بنای فحش دادن به جن‌ها که اگر مردید خودتان را به من نشان بدهید که ریگی سوزان به لاله گوشش خورده و آنرا با خود برده فریادش را بلند میکند و به همان صورت باقی مانده بی‌لاله‌ی گوش میشود.

دیگر ما شاء الله خانمی داشتیم که مستأجرمان بود و همیشه با شوهرش جرّ و منجر داشتند و همیشه شوهرش از دستش از خدا طلب مرگ مینمود. تا شبی در یکی از شبهای سنگ‌باران که به خانه می‌آید و با ما شاء الله خانم سر گفتگوش بلند میشود، لب کوله‌ی حوض که برای وضو گرفتن نشسته بوده و از اطاقی صدای ضربه‌ی سنگ میشود میگوید فلان فلان شده‌ها اگر غیرت دارید سنگی به سر من زده از دست این پتیاره خلاص کنید که ریگی به بیضه‌اش خورده، دردش از پشت نقش کف حیاطش میکند!

سنگ و ریگهایی که نه از بیرون و به در و پیکر و شیشه پنجره‌ها خورده، بلکه از داخل و صندوقخانه و گنجه و بالارف و زیر طاقچه‌ای‌ها میخورد، و با

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۱۵

پرسیدن از ریگ سرخی که لاله گوش عباسشان را برد؟ این که اواخر کارشان از ریگ و کلوخ و تکه آجر و مثل آن گذشته به ریگ و سنگهای داغ و کم کم به پاره آجرهای سرخ و جوش های سوزان کوره پزخانه‌ها رسیده بود.

و اما دیده‌ها؟! در اوایل سلطنت محمدرضا شاه، در گذر آب منگل ناحیه هفت‌خانه شخصی به نام افضلی مورد آتش‌سوزی موضعی قرار گرفته، تا آنجا که سروصدایش از داخل و دهان به دهان و روزنامه‌ها گذشته به خارج میرسد و فیلمبرداران و خبرنگارانی که برای صحت و سقم و تماشا می‌آیند.

صورت آن به اینگونه بود که ناگهان شیئی از لوازم خانه «بدون تفکیک پارچه و چوب و سوختنی، از جماد و فلز و نسوختنی» شعله‌ور میگردد و همچو که آنرا خاموش میکردند، نقطه و محل دیگر مشتعل میگردد و در حضور فیلمبرداران و خبرنگاران که ناگهان قاب برنجی آئینه‌ی سر بخاری شعله‌ور شده، با خاموش کردنش از وسایل فلزی دیگر آتش بلند میشود!

در همسایگی منزلمان مشهدی حسین نامی از مردم اصفهان خانه داشت و نیمه شبی بود که صدایش به خطاب به من بلند شد که بیا این قوم و خویش‌هایت را جمع و جورشان بکن! و این در اوقاتی بود که در علوم علم‌الروح کار میکردم و خواهش کرد که رفته مشکلشان ملاحظه بکنم.

تابستان بود و به پشت‌بام خوابیده بودم که پائین آمده لباس پوشیده به منزلشان رفتم. در ایوان نشسته بودند و زن و بچه‌اش در اطرافش و چنان بود که از ترس بلند شدن میخواهند بصورت پناه بردن به هم فشرده شوند.

به پرس و سؤال برآمدم و مشهدی حسین دستور داد سماور آتش انداخته

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۱۶

بیاورند و خود به گزارش حال برای من برآمد که چند شب است از ساعت ده به بعد به خانمان سنگ می‌اندازند و حرفش تمام نشده بود که صدای پرتاب سنگی از باغچه طرف راست پائین حیاط برخاست که به شاخه‌ی درختی خورده بود.

گفت دیدی دروغ نمیگویم و با خوشمزگی طبیعی اصفهانی‌گری گفت این همان جن‌های تو آند که خانه مرا با خانه‌ی تو عوضی گرفته‌اند، و یا تو اذیتشان کرده‌ای و از آنجا که زورشان به تو نمیرسد تلافیشان را سر ما در می‌آورند و اضافه کرد، که این بسته به حیاط و درخت و در و پیکر آن نبوده که کلی از شیشه، بلور و شکستنی‌های (رف) و طاقچه‌ها را از بین برده‌اند.

حیاطشان حوض گردی در وسط و چهار باغچه‌ی نسبتاً بزرگ در چهار گوشه داشت که در باغچه‌ای که سنگ انداخته شد کود مستراح تخلیه شده بود.

باغچه‌ای که سالی یک مرتبه فضول جمع شده در چاه مستراحشان را کشیده برای رساندن رشوه به دیگر باغچه‌هایی که سبزیجات میکاشند در آن میریختند و هفته‌ی پیش که این کار تجدید شده هنوز بوی عفونتش فرو نشسته بود.

ابتدا نوعی شوخی‌اش انگاشتم که خواسته خوشمزگی کرده مرا از بام پائین آورده کمی حرف بزیم و سنگ را هم خودش دستور داده یکی پرت بکنند. اما هنوز ذهن و حرفم به جواب آماده نشده بود که ریگی به اندازه بند اول شست به وسط بساط سماورمان افتاد و صدای شکستن ظرفی که از اطاق پشت سرمان برخاست.

زنش از ترس به او چسبید و دختر ده، یازده ساله‌اش خودش را به دامن مادرش انداخت و گفت دیدی دروغ نمیگویم!

گفتم شنیده‌ام چنانچه از پاره‌های قرآن چیزی در کثافت و نجاست بیفتد در آن مکان سنگ‌اندازان میشود و همینطور که میگوئی این کار بعد از کشیدن چاه روی داده باشد، از اسماء الله در باغچه افتاده بوده، یا اهانتی مانند آن در خانه شده باشد و به هر صورت اگر از طرف من هم شده باشد میگویم دورتان را قلم

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۱۷

بکشند و ... غانله خاتمه گرفت.

دیگر در همان اوقات ریاضت و کند و کاو، هر از چند گاه همسرم خبری میداد. مثل این که در آشپزخانه بوده صدائی خطاب آمیز شنیده که بچه‌ات از گریه تلف شد برو شیرش بده که خود را شتابان به اطاق رسانیده دیده همانطور بوده است، و مرتبه دیگر که در اطاق بوده کسی به سرش فریاد کشیده! زنکه بادمجانت توی ماهیتابه سوخت و به مطبخ دویده دیده درست گفته در حالی که کس دیگر در خانه نبوده است و از این قبیل!

یکی از فرزندانم به نام پیروز برای ادامه‌ی تحصیل به انگلستان فرستاده شد و با پسرعمویش در یک پانسیون بود و چندی از رفتنش نگذشته بود که تلفن زد محله‌ی ما جنی شده هر روز و شبی در خانه‌ای واقعه‌ای رخ میدهد، مثل تکان خوردن صندلی یکی از بچه ایرانی‌ها در خانه‌ای و لباسی که به تن نفر دیگر پوشیده شده بود در خیابان متوجه میشود و در تلفن چند روز پس از آن که تخت پسرعمویش از زمین بلند میشود و تخت خودش که تا یک متر از زمین بالا ایستاده بوده میخواهند پانسیونشان را عوض بکنند و گفتم به اطاق که وارد شدید از قول من سلام برسان و بگو پدرم گفت با ما به از این باشید و غائله تمام میشود!

احوالی که رفع تمامیشان از جن زده و غشی و مصروع و بی‌وقتی شده و سنگ و آتش‌پرانی و جابجا شدن و هرچه مثال آن مربوط به جن گیر و آئینه‌بین میگردد تا با سرطاس نشانیدن و احضارات و (عزایم) و حصرات و مانند آن حل مشکلات بکنند و دعاهای لازم آن (حرز) و (جوشن) ها، مانند دعای

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۱۸

جوشن صغیر و جوشن کبیر و دعای (ام الصبیان) و (حفظ) ها و (سلام) ها که نوشته دستور بدهند و در تأثیراتشان؟ باید گفت مثل آن که در جهل و سیه‌روز شدن مردم طبیعت و روزگار هم با آن موافقت بکند! تا آنجا که کون و مکان و زمین و زمان اثرات خود تغییر بدهند! چه واقعا هم برخی از آنان چاره‌ساز میشدند!

یکی به طیبی گفت موی ریشم درد میکند! پرسید چه خورده‌ای؟ پاسخ داد نان و یخ! گفت مرده‌شویت ببرد که نه دردت به آدمیان میماند، نه غذات!

شخصی یکی از این دعاسازها و دعانویسان را پرسید میتوانی اثرات وجودی خود معلوم بکنی؟! جواب داد چه هنر و تأثیر از این بالاتر که توانسته‌ایم ده‌ها صد سال، مردم خود به آن مشغول بکنیم!

تقویم و نجوم

یکی دیگر از راهنماها و پیشگوهای مردم تقویم بود که منجمین چاپ میکردند. منجم‌هایی که هم تقویم سالانه نوشته و هم بسان رمال‌ها و کتاب‌بین‌ها پیشگوئی میکردند و رأسشان منجم‌باشی بود که از طرف سلطان وقت عنوان گرفته باید در مصاحبت او بوده خوب و بد و وضع و حال ساعت و روز و ماه و سال وی معلوم بکند و به تأسی از پادشاه، هر حاکم و والی و حکمران نیز

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۱۹

منجمی داشت که پیشگوئی وضع و حال او بکند.

مثل پیشگوئی خطرات و مضرات و عزل و نصب و پیشامدهای ناگوار و سلامت و نقاهت و جنگ و جدال که مواظبت احوال داشته باشد. علاوه بر اعمال خلوت و جلوت و آنچه که مربوط به امور معاشرت و مباشرت و اسافل آن باشد.

نجومی که از قرون متمادی همچنان در قواعد خود باقی‌مانده ترقی و تبدل ننموده طبق (مادر نجوم) چاپ میشدند. مادر نجومی که یک دوره سی و سه و اند ساله‌ای را معلوم و با سر رفتن آن تجدید شده، با تنها سخنانی که مطابق وضع و زمان از تعطیلات و حالات مسلمه در آن کم و زیاد و خواص احوال بروج دوازده‌گانه و ستارگان هفت‌گانه بنام (اختیارات) راهنمای بکن مکن مردم

اختیارات نجومی

مادر نجوم گردآوردهائی از اطلاعاتی کافی و وافی از احوال بروج و ستارگان و دانستن اسامی و اصطلاحات نجوم بود مانند: ارقام کواکب، طبایع بروج، طبایع کواکب، رقوم هفته، رقوم ماه، شرف کواکب، هبوط کواکب، و بال کواکب، درجات شرف، درجات افلاک، نظرات، احتراق، ارباب نهاری، ارباب لیلی، ارباب ساعات، مثلثات، منقلب و ثابت و ذو جسدین، سعد، نحس، ناظر، ساقط، ناطق، صامت، درجات بروج، طالع، منسوبات بیوت دوازده گانه، فرح، حدود، وجود، منازل و دیگر دانستنی های مربوط به آن که تشکیل تقویم و اختیارات میداد. بصورت نثر و نظم، که ابتدا منشور و سپس منظوم آن میآوریم:

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۲۰

یکشنبه: متعلق است به شمس. خوب است با دوستان الفت کردن و بیع و شری و عمارت و باغ و خانه بنا کردن و نهر و جوی کندن. اما نشاید سفر کردن و تجارت و حرب و مجادله و فرزندى که در این روز بوجود آید با علم و فضل و قدمش مبارک باشد. دوشنبه: متعلق است به قمر. میانه است شروع به کارهای تازه و نیک است پیغام و قاصد و نامه فرستادن و دیدن اکابر و حاجت خواستن و نو بریدن و پوشیدن و در ساعت اول آن نکاح کردن و عمارت کردن و نهال نشانیدن و کارهای بزرگ و انعقاد نطفه‌ی فرزند و در این روز مبارک است نکاح و به روایتی هیچ کار در این روز مناسب نمیشد!

سه‌شنبه: روز مریخ. روزی است میانه. اما نیک است حرب و مخاصمه و حجامت و آلت سلاح ساختن و خریدن و سفر کردن. اما نشاید در ساعت اول آن نزد بزرگان رفتن و حاجت خواستن و نو بریدن و پوشیدن و شکار کردن و فرزندى که در این روز بوجود آید خون‌ریز و ظالم و راهزن و ستمگر باشد.

چهارشنبه: متعلق است به عطارد. روزی است مبارک و خوب و نیک است در این روز کودک به مکتب فرستادن و مو تراشیدن اصحاب قلم و نهی است حجامت کردن و نوره کشیدن و سفر کردن و شایسته است بحمام رفتن و ابتدای درس و کتابت و بروایتی خوب است سر تراشیدن و دوا خوردن و معالجات و بیع و شرای عمارت.

پنجشنبه: متعلق است به مشتری. نیک است تزویج و طلب حاجت نمودن و سفر کردن و دیدن رسول و قاصد و ابتدای کارهای بزرگ و نو بریدن و پوشیدن و بیع و

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۲۱

شرا و فصد و حجامت و بنای کارها و آلت حرب ساختن و خریدن و مولود این روز با فضل دانش و علم باشد. جمعه: منسوب به زهره. مبارک است تزویج و عقد و نکاح و عروسی. لیکن نیک نباشد خرید و فروش گاو و گوسفند و اشتر و نو بریدن و پوشیدن و آرایش باغ و فصد و حجامت و معالجه و درمان و دارو خوردن و فرزند این روز مبارک و خوش قدم و خوش مشرب باشد.

شنبه: متعلق به زحل. نیک است در این روز خرید زمین و شراکت و قطع شراکت و اقدام به طلاق و جدائی و گریستن و وارد ریاضات شاقه شدن و فرزندى که در این روز بوجود آید خودخواه و متکبر و کینه‌ورز و تلخ‌زبان و به غم و رنج زندگى بکند. اختیارات خلاصه به چند جمله‌ی تکراری ضد و نقیض سردرگم کننده که مگر بکار همان سردرگمان می‌آمد!

اختیارات منظوم

احکام نو بریدن و پوشیدن

چون بُود در بروج ثابته ماه‌جامه بیریدن اختیار خواه
بلکه در برج منقلب بایدور بزهره نظر کند شاید
بایدت نیز وقت پوشیدن هم بر این اختیار کوشیدن
ورنه، باری برج ذو جسدین یافت از اتصال او سعدین
به حمام رفتن
ور کنی رأی رفتن حمام‌ماه باید بخانه‌ی بهرام
ورنه در برج مشتری بایدور به ثور و اسد بود شاید
طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۲۲ لیکن اندر بروج آبی به‌جز این اختیار هیچ منه
شرکت و تزویج
ور کنی رأی شرکت و تزویج رو بتقویم بنگر و بر زیج
ماه باید به برج ذو جسدین یافته نور سعد از سعدین
سواری کردن
ور دلت هست تا سوار شوی در طلبکاری اختیار شوی
اول از برج منقلب مه جوی پس به مریخ و منظر او پوی
کتابت کردن
ابتدای کتابت از هر باب چون کنی اختیار هست صواب
ماه در برج منقلب بایدور به ثور و اسد بود شاید
ور بود نامه سوی حضرت شاه‌نظر آفتاب باید و ماه
ور فرستی سوی سپهسالار سوی مریخ بایدش دیدار
ور فرستی بسوی دانشمند جز نظر سوی مشتری مپسند
ور فرستی سوی زنان بنگر تا نباشد جُزْش به زهره نظر
بنا نهادن
اختیار بنا به وقتی خواه که بود در بروج ثابته ماه
هم بسوی ستاره‌ای نظرش که بود برج خاک مستقرش
ضیاع خریدن
ور ضیاعی خریدن استت رای برج خاکی طلب قمر را جای
طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۲۳ نظر او بکوکب مسعود تا سعادت بُود در او موجود
درخت نشانیدن
ور نشانی درخت اندر باغ بنمایم رهی تو را چو چراغ
ماه باید به برج خاکی در کوکب سعد را نظر بر در
فرزند بمعلم سپردن
ور بتعلیم می‌دهی فرزندان در این اختیار بد مپسند
جای مه در بروج بادی جوی و نیابی بقوس و سنبله پوی

زراعت کردن

ور دلت اوفتد زراعت را بنگر اختیار ساعت را
بطلب ماه را بخانه‌ی خاک سرطان گر بُود بدان بس پاک
دارو خوردن

خوردن دارو ار بُود رایت اختیار ار کنی بُود جای
ماه را نیک باشد اریابی اندر آندم بخانه‌ی آبی
برده خریدن یا نوکر و کلفت آوردن
ور همی برده میخری بنگر تا که در برج بادی است قمر
ور نه با وی به قوس یا خوشه نحس از او دور و سعد هم کوشه
طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۲۴
فصد و حجامت کردن

ور کنی فصد یا حجامت رای آتشی برج به قمر را جای
نظرش سعد از نحوست پاک لیک با اینهمه نباشد پاک
گر کند سوی او در این هنگام نظر از راه دوستی بهرام
سفر کردن

ور کنی نیز اختیار سفر ماه در برج منقلب بهتر
نیک باشد به برج خاکی نیز لیک در سعد و نحس کن تمیز
وارد شهر شدن

ور بشهر اندرون روی از راه باید اندر بروج ثابت ماه
طالع وقت با دُوم مسعود تا بود جمله کار تو محمود
عهد و بیعت کردن

ور همی با کسی کنی عهدی اندرین کار بایدت جهدی
تا بُود در بروج ثابت ماه خالی از نحس و فارغ از اکراه
چهارپا خریدن

مگدر چون خری ستور، از حد ماه در برج ثور یا به اسد
ور نیابی به برج ذو جسدین نظر سعد داده او از عین
طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۲۵

شکار کردن

ور سرت هست تا شکار کنی گوش کن ساعت اختیار کنی
در کمان جوی جای سعد منیر یا یکی خانه از دو خانه‌ی تیر

اختیاراتی که بدون کسب تکلیف از آن دست به هیچ کار نزده، در آن حد اعتقاد که اگر بیمار رو به موت داشته تقویم اجازه نداده
بود باید دست نگه میداشتند، اگرچه فنا شده بود و تمام امور که مثلا اگر تقویم رفتن به حمام را اجازه نداده بود باید بجای غسل و
وضو تیمم بکنند و هر خانه را در صورت سواددار داشتن باید تقویم داشته باشند و در نداشتن تقویم و سواددار که باید به مطلع و

دارنده‌ی آن رجوع بکنند. چنانچه از جمله امور مربوط به پیشنماز و آخوند هر محل یکی هم این بود که اطلاع از تقویم و خوب و بد و شاید نشاید آن داشته باشد و در هر تمام شدن نماز در مسجد که باید چندی جواب خوب و بد ساعت اسباب‌کشی، یا به حکیم رفتن و دوا خوردن و خون گرفتن و مسهل خوردن و قی و تنقیه کردن نکردن بدهد، و چه زیاد که برای کاری که دفعتاً اتفاق افتاده باید صبح اقدام بکنند نصفه شب هم اگر در خانه‌اش را برای سؤال بزنند باید آمده جواب بدهد. که البته این سوای از استخاره‌های در راه و بیراه و مسجد و خانه بود که باید پاسخگو شده خیر و شرش را نیز که تا چه اندازه خوب یا بد میباشد معلوم بکند.

تعبیر خواب

تعبیر خواب نیز یکی دیگر از اختیارات بود که توسط معرکه‌گیرها با زبان شعر و مبادله سؤال و جواب میان معرکه‌گیر یعنی (مرشد) و شاگردش (بچه‌مرشد) انجام میگرفت به این ترتیب که مرشد در طرفی و بچه‌مرشد مقابل او در سمت

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۲۶

دیگر قرار گرفته، مرشد با مصرع‌های اول سؤال کرده بچه‌مرشد که معمولاً هم از پسر بچه‌های بر و رودار میان سنین چهارده پانزده تا هفده هیجده ساله بود جواب داده مردم را مشغول مینمود:

مرشد: آی بچه مرشد!

بچه مرشد: بله مرشد.

مرشد: حالا اگر چند خواب ازت بپرسم میتونی جواب بدی؟

بچه مرشد: البته که میتونم.

مرشد: بسیار خوب حالا بگو ببینم، اگر کسی پیغمبر در خواب ببیند چه تعبیر دارد؟ و بچه مرشد با آواز خوش و لحن شکرین خود جواب داده میگفت:

اگر پیغمبری در خواب دیدی بکام هر دو دنیایت رسیدی

- بارک الله، آفرین، حالا بگو ببینم اگر کسی در خواب دید که قرآن میخواند چه تعبیر دارد؟ و باز بچه مرشد جواب میداد:

اگر قرآن بدستت بود و خواندی درخت خیر و امیدت نشاندی ...

که در هر پاسخ بچه مرشد، معرکه‌گیر آفرین بارک اللهی گفته چیز دیگر میپرسید که سؤال و جواب یک معرکه تا هنگام پول گرفتن که به قول خودشان خوبترهایش را بعد از دوران زدن (پول گرفتن) میپرسد به این گونه بود:

اگر جنگ و نزاع با کسی بود؟- ز دشمن بایدت بگریختن زود

اگر ماش و نخود آمد به خوابت؟- بُود تعبیر آن رنج و عذابت

به خواب ار روغن و بادام دیدی؟- به میراث فراوانی رسیدی

شراب و میگساری را چه حال است؟- بدان تعبیر آن رزق حلال است

اگر رخت سفید و سبز بودت؟- بدان تا حرمت و عزت فرودت

اگر بودت قبای سرخ گلگون؟- تصدق کن که باشد کشتن و خون

اگر بینی که عریانی سروپا؟- بود تعبیر آن راحت ز غم‌ها

بخواب ار کفش و نعلینت بپا شد؟- نصیبت همسری حوری لقا شد

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۲۷ اگر بیرون کنی از پا، چه باشد؟- طلاق زن بود هر جا که باشد

اگر عضوی ز اندامت بیفتاد؟- ز خویشان را یکی از دست بنهاد

اگر بینی که تا بر خر سواری؟- ز بخت خویش یابی کامکاری

اگر دیدی که بر قاطر نشستی؟- ز رنج مردم موذی نرستی

شتر با بار اگر دیدی چه باشد؟- ثواب کار خیر و مگه باشد

اگر دیدی بخوابت باز و شاهین؟- مقام است و جلال و عزّ و تمکین

کسی گر، دید با مادر زنا کرد؟- همه کام ورا ایزد روا کرد

اگر با مرده دید اندر جماع است؟- همه دارائش بیرون شد از دست

البته یکی دو بیت آخر از مطالب حساسی بود که جهت جلب توجه مردم آنرا برای آخر یعنی هنگام پول گرفتن (دوران زدن) و

(چراغ) خواستن میگذاشتند. و همچنین اطلاعات زیر یکی دیگر از مسائلی بود که با آن معرکه‌ای را گرم میکردند به این ترتیب:

حالا بچه مرشد اگر ازت درباره (خال) پرسم که اگر در نقطه‌ای از بدن باشد چه فایده یا ضرری برای صاحبش دارد میتونی جواب بدی؟

- بله که میتونم مرشد، بالاتر شو هم میتونم.

- باریک الله، حالا امتحان میکنیم. من سئوالشو میکنم تو جوابشو میدی:

هرکه دارد خال رو؟- آن نشان آبرو

هرکه دارد خال دست؟- آن نشان مکه است

هرکه دارد خال پا؟- آن نشان کربلا

هرکه دارد خال پشت؟- آیدش مال درشت

هرکه خال سینه داشت؟- تخم کین در سینه کاشت

هرکه خال ساعدش؟- مال و دولت عایدش

خال بازو هرکه داشت؟- تخم کار خیر کاشت

خال زانو یا که ساق؟- بس سفرهاش اتفاق

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۲۸ خال اشکم، دور ناف؟- عیش و رزق او کفاف

خال اهلل و زهار؟- عشرت زن بیشمار

خال اگر بر مقعد است؟- ابنه باشد آن بد است

و در همین وقت هم بود که هرکس بر دست و پا و سینه و نهانی‌های خود به تجسس برآمده اطرافیان را تفحص میگرفت و از خوب‌هایش غرق نشاط میگردد.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۲۹

سنن و عقاید

جهیدن اعضا

احتلاج یا جهیدن اعضا نیز اثرات و تعبیراتی داشت که باید ملاحظه بشود.

تأثیراتی که خوب‌هایش را باید منتظر پیشامدهای خوب و بد‌هایش را با قربانی و صدقه رفع بکنند به اثرات زیر:

اگر پشت میجهید دلیل بود بر خیر و نیکی و احسان کردن بر مردم.
اگر بازو میجهید دلیل بر بیماری مقرون به شفا و نکاح و بقولی فرح و شادی.
اگر سینه میجهید دلیل بود بر دل بر کسی بستن یا طرف توجه قرار گرفتن.
اگر گردن میجهید، هم دلیل به گردن‌فرازی بود و هم سرافکنندگی.
اگر سر میجهید خبر ناخوش میرسید.
اگر چشم میجهید یا به مصاحبت عزیز رسیده، یا مبتلا به فراق میگرددید.
اگر دست میجهید به کار و شغل مفید میرسید.
اگر شکم میجهید شهوترانی به حرام میرسید.
اگر ران میجهید پیشامد بند و زندان یا وصلت و عروسی با دختری از بزرگان در انتظارش میباشد.
اگر پا میجهید سفر زیارت و به راه خدا، یا راه شیطان و خطا جلووش میآمد.
طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۳۰

عروسی با دختر شاه پریان!

پیرمردی از شاهزادگان قاجار به اسم حاج احمد میرزا یکی از رانهایش دچار احتلاج شده که به فکر اثر اولش که بند و زندان را حکایت داشته سخت پریشانخاطر میشود و برای معلوم کردنش از دلالت دوم که عقد و نکاح با دختری از بزرگان بوده به رندی به اسم میرزا اسماعیل مراجعه میکند.

میرزا اسماعیل که بلاهت شاهزاده را سابقه داشته با پیچاندن مطلب به این نتیجه میرسد که حالت دوم را منتظر بشود که شرایط جهیدن ران به آنگونه که برای شاهزاده روی داده نه تنها حکمش رفع نحوست میباشد، بلکه چنان در اوج سعادت است که وصلتش هم جدای از همه وصلت‌های میان آدمیان بوده و باشد با دختری از جنیان یا با دختر شاه پریان وصلت مینماید که باید خود را آماده بکند!

شاهزاده که حرف دختر شاه پریان میشوند، با سابقه ذهنی‌ای که از دختر شاه پریان و عاشق شدن‌هایش که خاطرخواه هرکه بشود آرزوئی در دلش باقی نمیگذارد داشته و طرف هم روغن داغش را زیاد میکند چنان یقینش میشود که به سؤال راه وصال برمیآید و جوابش هم این میشود که لازم به تمهید مقدمات میباشد. طهران قدیم؛ ج ۴؛ ص ۲۳۰

دماتی شامل چله‌نشستن و جلب علاقه‌ی به حد افراط و این تحریک ذوق که خوشبختانه زیادتر به پیرهای از کار افتاده خاطرخواه میشود تا خودش او را به میل خود جوان بکند و از بخت مساعدش که تمام قواعد چله‌نشستن و نسخات جلب علاقه وی هم در اختیار او میباشد و عجلتاً جهت شروع پیش‌قسط قابل توجهی از او دریافت میکند.

پیش‌قسطی که به هر هفته و ماه پس‌قسط‌هایش را از مواد مفصل خوراکی

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۳۱

برای سفره و پوشیدنی‌های ارزشمند که سر سفره، با سر و وضع مناسب باید باشد و پول‌های کلان جهت مخارج الواح و طلسمات و بخورات لازمه صورت میدهد، تا آنجا که کم میماند شاهزاده منصرف بشود.

اما این نه از آن لقمه‌ها بوده که طرف بتواند از آن قطع طمع بکند، چه قرارها گذاشته، خلعت و پیشکش و انعام‌ها برای خاتمه‌ی کار به گوشش رسانیده قولش را گرفته بوده و لازم میشود با محرکات تازه برخورد بکند.

محرکاتی مثل این که اگر همه هستی‌اش را روی این کار بنهد قیمت یک تکه از جهازی که به خانه‌اش خواهد آورد و گنج‌هایی

که کلیدشان را به دستش می‌دهد نمی‌باشد، بعلاوه‌ی چشم روشنی‌هایی که در شب عروسی برایش می‌آورند، تا آخر سال سوم و مشاهده‌ی سرخوردگی مجدد شاهزاده که مجبور به تمام کردن کار و راه انداختن عروسی میشود.

ابتدا دستور دوختن چند دست لباس فاخر به شاهزاده می‌دهد و دستور اصلاح سر و روی و عطریات مختلف که در هر مجالست خود را به نوعی به دختر نشان بدهد و جهت هرچه تیز کردن آتش اشتیاق شاهزاده در هر جلسه حسنی از محاسن این وصلت برایش می‌آورد، همراه وصف علاقه‌اش به شاهزاده که چقدر مفتون او می‌باشد، و فقط این مانده کسب رضایت کس و کار او بکنم و مشغول می‌باشم، و پس از انجام کار بر شاهزاده است تا چقدر بتواند دل عروس را بدست آورد، چه خوی و خلق و خواست و نخواست آنها غیر از آدمیان می‌باشد، تا روزی که شتابان و ذوق‌کنان به نزد شاهزاده رفته، با دریافت مشتاق سنگین بشارت آماده شدن کار می‌دهد و پس از اوصاف مجدد شکل و شمایل عروس از قد رعنا و توازن اندام و حرکات نسیم‌وار و طره‌ی گیسوان و طاق ابروان و صدف گوش و چشمان شهلا و پسته‌ی دهان و طباشیربینی و نقره‌ی گردن و نار پستان و عاج بازوان و قلم انگشتان و موی میان و کوه سرین و استوای ران و بی‌نشانی قدیمین و غنچ و دلال شکرین و کالت عقد از او گرفته شبی را برای جشن عروسی و زفاف طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۳۲ معلوم میکند.

برای این کار ملزم میکند محل جشن مکانی خلوت دور از اغیار باشد، چه پریان از اجتماع آدمیان گریزان و خود شاهزاده نباید تعصبش به عروسی که دیده هیچ آدمیزاد به او نخورده قبول کند تا میان مردمان لول بخورد. علاوه بر اشکال زن شاهزاده که هر آینه بر آن واقف شود همه زحمات او بر باد خواهد داد که باید مکتوم بر گزار بشود.

پس با شرایط فوق شاهزاده باغ و عمارتی در یکی از نقاط خارج شهر در نظر گرفته، آنرا به نحو شایسته‌ای که درخور عروسی باشد دستور زینت داده، از هر جهت وسایل پذیرائی فراهم ساخته. اطاقی به دستور میرزا اسماعیل برای حجله معین مینماید و انواع گل و گیاه و عطر و عبیر که در آن ترتیب می‌دهد و سپس به سلمانی و حمام رفته خضاب نموده، لباس پاکیزه پوشیده آماده پذیرائی میشود و از این وقت بوده که باید میرزا اسماعیل آخرین نقش خود بازی بکند!؟

پس پسر سیزده ساله زیباروئی را دستوراتی می‌دهد و از بهترین لباسهایی که به دستورش شاهزاده برای عروس در اختیارش گذاشته بوده به وی پوشانیده، زیور و گل و گילה مفصل بر او بسته، از پر قوی و طاووس و قرقاول حایلی بس عجیب و غریب برایش می‌سازد بصورت عروسی کامل عیار در اطاقی پنهانش میکند.

از آن سو خود را به زن شاهزاده رسانیده، پس از دریافت انعام چشمگیری تا از راز حیاتی‌ای مطلعش کند ماجرای تجدید فراش و عروسی شاهزاده را به او گفته با خودش آورده در اطاق دیگر جایش می‌دهد و تکالیفی را به او تعلیم مینماید و شاهزاده را که به اطاق حجله روانه میکند.

ساعت موعود فرارسیده دست پسر را که از تور و حریرهای الوان و پرهای

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۳۳

رنگارنگ سر و بر به شکل هاله‌ای شده بود گرفته وارد اطاق میکند و صدا بطرف شاهزاده که در انتهای اطاق نیمه‌تاریک دستوری او به مخده‌ای تکیه داده بود بلند کرده می‌گوید اینک این شاهزاده‌خانم پریان می‌باشد که قدم‌رنجه‌ی منت نهادن به من و تو نهاده و اکنون با توست تا چگونه بتوانی جوابگوی این عنایت بشوی. از جمله خارج نشدن از حجله تا سحرگهان که با تنها نهادن شاهزاده بازگشت مینماید و دیگر عدم دخول و خروج هر جاندار که حضور دیگران را در خلوت خود از ناگوارترین میدارد، و اضافه میکند، و اما این که مرا نیز بیش از این اجازه‌ی ماندن نبوده باید رفع زحمت بکنم و با تعظیم به عروس که در دو قدمی در ایستاده بوده خارج میشود.

تا اینجا کارها به مراد شاهزاده و عروسش در انتظار و اما همچنان که طول اطاق را طی کرده به عروس نزدیک میشود زنش با فریاد و فغان و دشنام و ناسزا خود را به اطاق انداخته، ریشش گرفته از اطاق بیرونش میکشد! و روشن است که با این وضع عمل باطل و عروس که چنین دیده! یعنی سروصدا و بوی آدمیزاد شنیده رویشان دیده بوده ناپدید میگردد! و داستانش که تا سالها نقل محافل میشود!

احکام امور مختلف

اشاره

دیگر از احکام اختیارات بود که مردم باید در حمام رفتن و سر تراشیدن و ناخن گرفتن و امثال آن و زنها در بزرگ و آرایه، پیرایه رعایت اثرات ایام زیر بکنند که اولی حاجت‌روائی و شادی و دولت و یاری و عزت و شکوه و توانگری و ایمنی و اصلاح امور و درازی مو میآورد و دومی غم و رنج و درد و ملال و کوتاه عمری و مفلسی و پشیمانی میآورد، و اینها بود روزهای مبارک و سعد، که البته نظر به ایام ماههای قمری میباشد:

دوم ماه و پنجم و هفتم و هشتم و دهم و دوازدهم و چهاردهم و نوزدهم و

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۳۴

بیست و یکم و بیست و سوم و سی‌ام.

و اینها بود روزهای نحس که اگر به اولی‌ها توجه نکنند باید حتماً به اینها توجه بکنند که ضررشان چاره‌پذیر نبوده (نفوسی بدتر از حدیثی میباشد!) روزهای اول و چهارم و ششم و نهم و سیزدهم و شانزدهم و هیجدهم و بیست و دوم و بیست و هفتم و بیست و هشتم!

که لابد اگر به لجن و مبال هم افتاده باشند باید صبر کنند تا روز خوب برسد!

احکام ستاره دنباله‌دار

اگر این ستاره در قبل از نیمه‌شب ظاهر میگردد دلیل بود بر قتل و خونریزی و آشوب و قحط و کثرت دزد و بلای رعایا و آفت و غرق کشتی و اگر بعد از نیمه‌شب ظهور مینمود خرابی شهرها و بدی حال مردم و فساد و فتنه و زیادی زنا و اراجیف و اکاذیب و هجوم ملخ را باید انتظار داشته باشند.

کمان رستم

قوس و قزح که کمان هفت‌رنگ و کمان رستم و قوس الله و قوس الرحمانش میگفتند و بدترین نام آن قوس و قزح بود که به زبان آورند و این نام شیطان بود که نباید تلفظ نمایند و مشهور بود که عکس کوه قاف میباشد که به آسمان می‌افتد: پس اگر دارای رنگ سرخ بود و قرمزی بر آن غلبه داشت دلیل بر جنگ و خونریزی در آنسال بود و اگر زرد آن غلبه داشت دال بر بیماری و اگر سرخ نیم‌رنگ، نشانه مرگ مفاجا و اگر سبز، فراوانی نعمت میگردد، و در این وقت یعنی پیدا شدن آن زنان هر کاری داشتند کنار گذاشته در روی بامها برابر آن بشانه کردن گیسوان میپرداختند در این اعتقاد که شانه کردن مو در قوس و قزح باعث پریشتی و بلندی آن میشود.

آفتاب و باران

اگر آفتاب بود و باران میبارید میگفتند گرگ بچه میگذارد و اطفال را از زیر

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۳۵

باران کنار برده از جست و خیز و بازی ممنوع میداشتند که شریر و ظالم و فاجر میگردند و بصورتشان آب میزدند که کم دل و ترسو و بی آزار بشوند.

ابر سیاه و سفید

اگر ابر سیاه مخصوصا از طرف شمال ظاهر میگردید و سمت جنوب (قبله) نیز گرفته بود میگفتند باران یا تگرگ میبارد و اگر ابر سفید بالا میآمد متحمل نشده آنرا دلیل پیدا شدن مورچه پرداز میدانستند، با اعتقاد به این شعر:

از ابر سفید ترس که مرد تپه ریشه از ابر سیا ترس که مرد کوسه ریشه

سفره یتیمان

کهکشان را راه مکه و جاده کربلا- و دب اکبر را هفت برادران و دب اصغر را پنج خواهران یا سفره یتیمان میگفتند که مسافران کربلا و مکه راه خود را بوسیله آن میانند و میگفتند اگر کسی نیمه شب بیدار شده چشمش به هفت برادران بیفتد و خوابیده مجددا بیدار شده چشمش به سفره یتیمان بخورد گمشده اش پیدا شده، غایبش ظاهر خواهد گردید.

بانگ مرغ و خروس

اگر خروسی بی وقت صدا مینمود میگفتند اهل خانه را به زنا دعوت میکند و اگر مرغی بی هنگام بانگ بر میداشت عقیده داشتند که مرگ صاحبش را میطلبد و در هر صورت کشتن هر دوی آنها واجب میگردید.

باد و طوفان

جای باد را در یکی از چاههای پشت (علی شاه عوض) از دهات شهریار میدانستند که گهگاه بدنبال رزق و روزی بیرون میآید و طوفان و گرد و غبار آنرا از معصیت مردمان میگفتند که با آسمان رفته غضب خدا را نازل میکند. همچنین باد بهار که میگفتند برای آستن کردن درختها میوزد و باد پائیز که پیرمردان و پیرزنانی را درو میکند و در این زمینه ابیات زیر از ملای روم:

گفت پیغمبر به اصحاب کبارتن پوشانید از باد بهار

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۳۶ کانچه با برگ درختان میکند با تن و جان شما آن میکند

همچنین این پند با اطرافیان تن پوشانید از باد خزان

کانچنان کو برگ ریزان میکند با شما هم از ضرر آن میکند

زلزله

سبب زلزله را اثر حرکت گاوی میدانستند که دنیا را بروی شاخش نگاه داشته است که چون خسته میشود آنرا از شاخی بشاخی میاندازد و بگفته‌ی دیگر از بخارات زمین که در خارج شدن زمین را میلرزاند و طهران را بجهت چاههای کم زلزله میدانستند که بخارات زمین از آنها بیرون میرود.

رعد و برق

رعد را شلاق جبرائیل میگفتند که به تن شیطان میزند و برقش که جای آنرا سرخ و کبود بکند و صدای آن فریاد شیطان که نعره کشیده استغاثه مینماید و باران دنباله آن اشک چشم او که اقرار بگناهان میکند.

خشکسالی

خشکسالی را غیظ خدا میگفتند که جهت کمفروشی کسبه بوجود آمده میگوید اکنون که تو کم میدهی و کفران نعمت میکنی من هم از اصل آنرا کم میکنم و چاره‌ی آنرا توبه و انابه و رفتن به مصلا و سرگرفتن قرآن و زیارت اهل قبور میدانستند و ترسالی را رضایت خدا که دعای صالحی بنزدش مقبول افتاده عمل پسندیده‌ای از کی سر زده بخاطر آن یکنفر همه را اکرام کرده است و مثل (یک بهار تر بهتر از صد پدر و مادر) از تجربیاتشان بود و ریخته شدن خون ناحق را که تا چهل روز موجب کساد بازار میگفتند.

بانگ کلاغ

اگر کلاغ بی‌موقع صدا مینمود دلیل بود بر خبر ناخوش و بلیه و دزد و مزاحم و بقولی رسیدن مهمان و اخبار خوش و رخت نو و دعوت عروسی و صدای شادی که از آن خانه برمیخاست.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۳۷

شبهه کشیدن اسب

اگر اسب بروی کسی شبهه میکشید هرگاه در بروج سعد مانند ثور و اسد و سنبله و میزان و قوس و حوت واقع شده بود: باری برایش میرسید. مال مییافت. هدیه باو میرسید. خوشحال میگردد. بسفر میرفت. شادی و بشارت به او میرسید. و هرآینه در بروج متوسط میان سعد و نحس مانند حمل و جدی اسب شبهه کشیده بود جابجا میشد. در اندیشه فرو میرفت. ب فکر می‌افتاد. چنانچه در بروج نحس امثال دلو و عقرب اتفاق افتاده بود در محاصمه میافتاد. درد به وی میرسید.

خاریدن کف دست

این نیز مانند بالا از سعد و نحس بروج اثر میگرفت که نفع به وی میرسید. پول بیگمان بدستش می‌آمد. یا عکس آن که پول و مالی از دستش میرفت یا دچار خصومت و دشمن میگردد.

فرود آمدن عنکبوت

بصورت بالا دلیل بود بر: جاه، سلامتی، رسیدن نامه و خبر، خرید، سفر، بهره از میراث. یا جنگ و منازعه، اندوه، مزاحم.

ریختن جای و قهوه به جامه

با شرایط گذشته، خلعت به او میرسید. جامه نو میپوشید. نقدینه بچنگ می‌آورد. زن نو میگرفت. صاحب فرزند میگردد. سفر میکرد. رخت تازه میخرد. سود میبرد. یا دچار هم و غم میگردد. جامه‌اش به دزد میرفت.

دیدن زنان رو بسته و دختران روباز

با توجه به سعد و نحس بروج: در شق اول اشکال در کارهایش بهم میرسید. دچار تهمت میگردید. نقصان به وی میرسید. کسی از او دلتنگ میشد. گرفتار پرداخت جریمه میگردید. و در شق دوم منفعت میدید. حرکت مفید میکرد. بمراد میرسید.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۳۸

ریختن روغن بر جامه

با قاعده‌ی مذکور: بشارت، سفر، رفعت، راحت، فایده، نامه، و یا خوف، زیان، اندوه در انتظارش بود.

شکستن چیزی به ناگهان

طعام برایش میرسید. چیزی را تحویل میگرفت. به عزت میرسید. بشارت میشنید. فرح و خوشحالی میدید. یا ضرر بهم میرساند. حيله در کارش میکردند. در خوف و هراس می افتاد.

پیش آمدن بهائم بناگاه

غایب میرسید. بشارت میآمد. یا مضرت و خبر ناخوش آیند و غم و مثل آن میآمد.

زوزه سگ

به ندرت شادی و کلا: خصومت، خبر بد، فساد، ترس، مضرت، تفکر، تحویل، محذور میرسید.

ریختن آب به ناگاه

جابجا شدن، شادی، هدیه، مال، خبر، یا غم و اندیشه و مشکل میرسید.

افتادن قلم از دست

در وجه سعادت بروج: شادی، نفع، منصب، خبر خوش، نامه‌ی مبشّر و در صورت نحوست از منصب افتادن، تهمت، ظاهر شدن خیانت وی محسوب میگردید.

صدای رعد و برق

اندک فایده و منفعت و اکثرا خبر از تشویش، خوف، خبر نامساعد، حرکت غیر دلخواه و پریشانی میداد.

افتادن کفش بر روی هم

اول راحت، مراد، دوست، رسیدن غایب، سفر خوش، رفعت و دوست، زن به زیر آوردن. و در دوم مرض و بیماری بود.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۳۹

لقمه در گلو گیر کردن

در شق نخست: سوغات میخورد. منفعت باو میرسید. مهمان میشد. کسی باو میرسید. حرام میخورد. از طعام ملوک میخورد. در شق ثانی اذیت به سهیم یا شریک و حیف و میل مال مشترک خبر میداد.

گرد و غبار ناگاه

بخت و دولت، شادی، روزی، اقبال، رسیدن به خدمت، مراد، غایب و در بروج نحس ضرر و زیان میرسید.

خوف دل بناگاه

کلا: مراد، دولت، غائب، سعادت، ظفر، نصرت، مهمان و راحت رومیآورد.

دیدن مرغان صحرائی

هدیه، عشرت، سلامتی، مال، غائب، تزویج، روزی، فرزند، شغل و عمل، هدیه و فقط در برج ثور بود که رنج بیماری میرسید.

فریاد و گریه طفل

تماما: رفتن به مهمانی، خیر، عزت، مراد، حرکت، مال، ظفر، روزی و راحت را دلالت مینمود.

تکاندن مرغ خاک پروبال را

بجز در بروج عقرب و جدی و دلو: فایده، بهبودی بیمار، خبر خوش، مهمان شدن، منفعت و در بروج اسد و سنبله و میزان و عقرب: بیمار شدن و جنگ و مخاصمه پیش میآمد.

دیدن ملوک بناگهان

جمعا: زیادتی جاه، سفر، بهجت و سرور، بدست آوردن ملک و مال را دلیل میگردید.

عطسه در خواب

شادی، هدیه، نقل مکان، نامه، اقبال، فایده، سعادت، مودت، جاه و مال را خبر
طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۴۰
میداد.

ترسیدن در خواب

سفر، ظفر، شادی مفرط، اقبال، جاه و منصب را بشارت میآورد.

خنده و گریه در خواب

در هر دو خوشحالی‌ها و خیر و منفعت‌ها بود که به صاحب آن میرسید.

صدا کردن گوش

فرح، جاه، وصول قاصد، خیر خوب، مال، فیروزی و یا اندوه و ملامت بود که رو می‌آورد و به عقیده‌ای کسی حرف او را میزد که در گوش راست حرف دوستی و گوش چپ غیبت و دشمنی او میکردند.

پریدن مگس در گلو

در سه برج اول و بروج سنبله و قوس: فرح، سرور و بهجت و سعادت و در دیگر بروج جنگ و منازعه و حرب و مقاتله را دلیل مینمود.

افتادن کلاه و عمامه بناگهان

اول: شادی و مال و جاه و خوشحالی و دوم غم و سفر بیجا و خصومت می‌آورد.

دریده شدن جامه به ناگهان

در ده برج: خبر خوش و جاه و مقام و سفر و فلاح و رستگاری و در بروج میزان و حوت غم و گرفتاری و از هم گسستگی امور می‌آورد.

سوختن جامه

خبر خوش و جاه و سرور و نصرت و مال و هلاک اعدا و بیع و شرا و در بروج اسد و میزان غم و تهمت و خیانت را خبر میرساند.

آواز کردن چوب هنگام سوختن

خوشحالی و زیادتی مال و خبر خیر و لقاء ملوک و سعادت و در بروج عقرب و قوس و جدی مضرت و مرض می‌آورد.
طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۴۱

افتادن شلاق و تازیانه از دست

اقبال، مراد، اعتبار، قدوم غائب، فائده، نکبت حال دشمنان، و در بروج سرطان و جدی، معزولی و خوف و تنزل می‌آورد.

جستن آتش

در برج جوزا: مال و لقاء ملوک و در سایر بروج: خصومت، خوف، غم، نومیدی، محذور، اندوه و تردد را گواه میگردید.

خاموش شدن چراغ بی‌موقع

بیع و شرا و مال و نصرت و موفقیت و هدیه و در بروج اسد و عقرب و قوس خبر ناگوار و خوف و ملامت همراه داشت.

افتادن چیزها از دست

سفر، خبر خوش، راحت، خیر، سعادت و در برجهای ثور و سرطان و جدی اندوه و مضرت و مشقت را نشان میداد.

فریاد جغد

روزی، غائب، خیر، سفر، فرح، زن کردن، شوهر کردن، خوشحالی، نکاح، و در برج حوت غم بی‌پایان و مرگ عزیز و از دست دادن دوست و مثل آن را گواه میگردید.

بسر در آمدن اسب

منع مسافر از سفر بود که شامل تمام اوقات میگردید.

دیدن خرگوش کشته و رسیدن آهو از چپ و راست

مذموم بود برای تمام امور، مخصوصا جهت مسافر و خبر ناگواری که به بیننده میرسید و آتش افتادن در اموال و از دست رفتن دارائی و ضرر و زیان و غم و آوارگی را شامل میگردید.

دیدن جنازه و تابوت

برای ساکن بی‌اعتبار و برای مسافر ممانعت مؤکد بود که باید از آن سفر منصرف

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۴۲

شده، یا در آن روز ترک بکند.

دیدن تارک الصلوة

بدتر از همه دیدن روی بی‌نماز و تارک الصلوة بود که شوم می‌آمد تا این حد که میگفتند اگر کاسبی اول صبح چشمش به بی‌نماز بخورد در کسب و کار و رزق و روزی به رویش بسته میشود و اگر به طلب حاجت برود ناامید باز خواهد گشت و غم و تشویش و پریشانی و تنگی و ضرر و بی‌آبرویی و یأس خواهد دید و تا آنجا که میگفتند اگر چشم مسافر به بی‌نماز بخورد بیم آن باشد که روی وطن نتواند دید.

بانگ گریه جغد بروایتی دیگر

بانگ جغد در هر صورت ناخوشایند بود همچنانکه نگه داشتن آنرا ناخوشایند میدانستند و معتقد بودند که صدای این حیوان موجب آوارگی اهل خانه و تفرقه و تشتت و پریشانحالی و وجود خود او سبب پریشانی و درماندگی و فقر و ضعف و ذلت و زبونی میباشد.

بانگ مرغ حق

این مرغ نیز صدایش موجب نفرت و دل تکان خوردن و تطییر و بدفالی می‌آمد که اگر قبل از نیمه‌شب بانگ کرده بود بیماری و رنج

و بدحالی و بلای ناگهانی و آفات و آهات می‌آورد و اگر بعد از نیمه‌شب بصدا درآمده بود مرگ و تلف و فوت فجئه و خراب شدن خانه و آوار و خفگی و مثل آن را خبر می‌آورد.

پیچک

گل‌های پیچک مانند پیچ امین دوله‌ای و پیچ سالاری و گل شیپوری (نیلوفر) که به چیزی پیچیده بالا میرفت سبب پیچیدگی کار و بستگی و تنگی و سستی و مانع پیشرفت و موجب زوال می‌آمد و گل میمون نیز آمد و نیامد داشت که بقولی اسباب شهرت و حسن اعتقاد و بقولی سبب افترا و بدنامی و امثال آن می‌گردید، از آن جهت که گل میمون دارای دهان و زبان بوده و ناگزیر زبان و دهان نیز

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۴۳
خالی از اثرات این دو وجه نمی‌باشند.

سبزی و سرکه و جوجه‌کشی

سبز کردن سبزی عید و انداختن سرکه برای بعضی آمد و برای بعضی نیامد داشت که اگر آمده بود عاملش را به بهترین زندگی‌ها می‌رسانید و اگر نیامده بود و نیامد اسباب اختلاف و انقلاب و بهم خوردگی زندگی و از دست رفتن آسایش و سعادت و رزق و روزی و مونس و بخت و همدم می‌گردید. و همین گونه بود مرغ خوابانیدن و تخم زیر مرغ نهادن و جوجه کشیدن که مشابه همین حالات را به پیش می‌آورد.

صدا کردن آب

اگر آب هنگام پاشیدن یا خالی کردن از ظرف صدا مینمود می‌گفتند آب سلام می‌دهد و این سلام را از آن جهت نام گذارده بودند که بفال نیک گرفته باشند چه اگر روز بود احیانا سلامتی و مهمان و غایب و مثل آن میدانستند و اگر شب سلام داده بود غم و حسرت و رنج و گرفتاری می‌آورد.

همچنین سوار شدن کفش

اگر کفش بر روی هم مینشست آنرا دلیل سفر نزدیک صاحب کفش میدانستند و رو بهر سمت نیز سوار شده بود سفر را رو بآن جهت می‌گفتند.

ردیف شدن استکان

قطار شدن استکان را دلیل ورود اتفاقی کسی میدانستند و با گفتن می‌آید نمی‌آید به هر کدام، اگر به می‌آید ختم شده بود آمده، اگر به نمی‌آید تمام شده بود، با تأخیر می‌آید یا نمی‌آید. همچنین دیدن تفاله شناور چای در استکان که آنرا نیز دلیل ورود مهمان شناخته و از کوچکی و بزرگی و کوتاهی و بلندی و کلفتی و نازکی آن خرد و کلانی و کوتاه بلندی او را تعیین می‌کردند.

جاروب و خاک‌انداز و کفش

اگر جارو کنار اطاق می‌ایستاد دلیل بر جنگ و نزاع و آشوب و کتک کاری بود

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۴۴

و اگر با خاک انداز، جلوی اطاق که جارو در میان خاک انداز باشد دیده میشد دلالت بر خروج و آوارگی صاحب اطاق از آن خانه و اگر هنگام جارو کشی جارو در میان دست متلاشی میگردید سبب طلاق و جدائی زن و دوری از خانمان میآمد و بهمین تعبیر جفت شدن کفش بر حسب تصادف که موجب آوارگی صاحب کفش از آن منزل میگردید، که شاید مثل (کفشش جفت شده است) یا (کفشش را جفت کرده اند) نیز از این مورد آمده بود.

تخم جارو

پاشیدن تخم جارو زیر دست و پای کسی اسباب آشوب و انقلاب زندگی او گردیده پاشیده شدن آن در خانه زندگی صاحب جارو موجب کدورت و حرف و نقل با همسر میگردید.

پشت و رو شدن چادر

اگر زنی چادر پشت و رو بسرش کشیده شده بود دلیل پشت و رو شدن شوهر با او بود و اگر این کله آن کله بدستش آمده بود تغییر ناگهانی در زندگی میآمد.

همچنین دلالت داشت که شوهر بر او بر خلاف عادت و طبیعت میل بکند و پشت و رو سر کردن عمدی زنان نیز در زیارتگاه های قم و مشهد و حضرت عبد العظیم صیغه رو بودنشان را معلوم مینمود.

آواز هنگام اجابت

اگر کسی هنگام اجابت بدون اراده آوازش میگرفت «که غالباً اکثریت مردم در این مورد مخصوصاً در مستراحهای حمامها و لولئین خانه های عمومی زیر آواز میزدند» از غم خلاص میگردید و اگر آواز کس دیگر بگوشش میرسید بسفر زیارت میرفت و اگر به محض رسیدن بمستراح آواز خاموش شده بود بدهکار میگردید و آواز سر مستراح تفأل و تطیری بود که با مضامین اشعار خواننده ی آن خوب و بد و خیر و شر امور معلوم میگردید.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۴۵

نگهداری حیوانات

نگه داشتن مرغ و جوجه و گوسفند و گربه و قناری و سحره و بلبل و بدبده و امثال آن به همه کس نمیآمد که غالباً از نگه داشتنشان پرهیز میکردند، مگر برای آنها که آمدشان آزموده شده بود. اما اگر گربه ای در خانه کسی بچه میآورد آنرا بفال نیک و وسعت معاش و فراخی رزق و خوبی کار و بار میگرفتند و اگر نوزاد خود را از خانه ای بخانه آنها میآورد نشانه رزق بیگمان و خبر خوش و نیکی حال آینده و خیر و سعادت میدانستند.

احکام کفش

اگر کفش نوی کسی تنگ در میآمد اوقات تلخی فراهم میگردید. اگر کفش زن بود شوهر از او بر میگشت و اگر گشاد بود نیز سبب بی رغبتی شوهر میگردید و اگر قالب و اندازه در آمده بود سفیدبختی و عزت و شیرینی زندگی و حاجت روائی و قبول قول همسر را میرسانید. همچنین اگر کفش به سرقت میرفت باید منتظر اتفاق ناگوار باشند و اگر به آتش میسوخت موجب تنگی

معاششان میگردید و اگر در آب میافتاد و آب آنرا با خود میبرد مونسى از آنها کناره گرفته، یا دور میگردید. ایضا رو به قبله گذاشتن کفش غائب سبب احضارش میشد. نمک در کفش غایب ریختن و جلو و عقبشان گذاشتن وسیلهی دلشوره و زودتر آمدنش میگردید و سرکه و خردل در کفش کسی ریختن و به خانه کسی روانه‌اش ساختن اسباب جنگ و منازعه آنها میگردید.

خرخاکی و سوسک سیاه

ورود خرخاکی یا خر خدا موجب آمد کار میگردید مخصوصا ظهور آن در ساعت تحویل و داخل سفره هفت‌سین شدن که آن سال را از بهترین و خوش‌آمدترین سالها معلوم مینمود و برعکس سوسک سیاه و مخصوصا واژگونه دیدن آن پشت به پشت بستن و در خانه عدو، یا هوو پنهان کردنشان را سبب آشوب و انقلاب و جدائی و طلاق میدانستند.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۴۶

قیچی

قیچی باز در خانه اسباب منازعه گشته بدست هم دادن آن موجب مرافعه و افتادن آن از بلندی باعث تهمت و گم شدن آن خوبی میآورد، و نخ هفت رنگ را با آن بریدن و به نیت کسی به باد دادن سبب آوارگی او میگردید.

ناخن

گرفتن ناخن و پراکندگی آن سبب پراکندگی و ناخن دست و پا را با هم گرفتن موجب غم و در شب ناخن گرفتن را باعث دلتنگی میدانستند و بهترین قاعده آن بود که ناخن را گرفته در پاشنه‌ی در خانه دفن بکنند، همراه این کلمات که به زبان بیاورند. غم برو شادی بیا، محنت برو روزی بیا. و فایده آن این بود که اولاً وسعت و فراخی معاش میآورد و دیگر در هنگام خروج (دجال) که از هر موی خروش صدای سازی برخاسته مردم را بطرف خود میکشید ناخنها دیوار و پنجره و میله‌های آهن گردیده جلوی در را تجیر کشیده مانع خروج اهل خانه و صاحب ناخن برای رفتن بطرف دجال میشدند.

قلیان

قلیان را هرکس بهرکس تعارف میکند باید دودش را بیرون بیاورد و گرنه کشنده‌ی بعد رنگش زرد میشود. همچنین اگر کسی را با چوب قلیان بزنند زرد و لاغر میشود. اگر میلاب قلیان موقع کشیدن در کوزه بیفتد کشنده پول گیرش میآید. بشرطی که سر میلاب را بوسیده سر جایش بگذارد. از شرایط قلیان بود که باید اشکان و آب‌چکان چاق شده بیاورند و قلیان خشک نشانه ناکارآمدی و بی‌سلیقگی آورنده محسوب میگردید و اگر میانه قلیان از کار درآمده میترکید دلیل

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۴۷

بود که دست خیانت به مال صاحبش دراز شده است. این دو بیتی نیز درباره قلیان آمده بود:

نقش مرغابی به سر قلیان ماست آتش عشق است اندر جان ماست

دود دل با دود تنباکو یکیست هر که غلیان میکشد مهمان ماست

ایضا این رباعی که در مضار او آمده بود:

قلیان چه خوش است گاهگاهی بکشی‌نی از سر شب تا بصباحی بکشی

دودش ضرر و خاصیتش تنگ نفس کی گفته خدا که این بلا را بکشی؟

معالجات امراض از دانش عوام و کتب قدیمه

آب نیسان که باران بیست و چهار روز بعد از عید بود اگر میگرفتند و به آن سوره فاتحه و آیه الکرسی را میخواندند به شرطی که آن آب را از زمین برداشته باشند و در ظرفی پاک باریده باشد و هفت روز کسی صبح و شام میاشامید هر درد که در بدن و هر خوی بد که در او بود رفع میگردد. همچنین اگر عین بود مردی او معاودت مینمود و اگر اولاد میخواست به هر صورت از پسر و دختر که خواسته بود کامروا میآمد و از خواصش بود که نور چشم را زیاد و درد چشم و سر را نافع و بن دندانها را محکم و دهان را خوشبوی و بلغم و کرم معده و بادها و فلج و زکام و درد پشت و شکم و قولنج و حکه و آبله و جنون و جذام و برص و خون بینی و گنگی و آبریزش چشم و بی رغبتی از نماز و روزه و وسوسه جن و شیاطین و خیانت و غیبت و حسد و کینه و کبر و بخل و حرص و غضب و بسیاری از امراض دیگر را دور مینمود.

دعای مادر را که بر بالای بام رفته چادر و چارقد از سر بر گرفته موها را پریشان کرده خدا را به پنج تن قسم داده شفای فرزندش را طلب بکند مستجاب میدانستند.

علاج با گندم که پنج من گندم نیاز کرده بیمار را بر پشت خوابانیده گندمها را بر سینه او ریخته شفای وی را نیت کرده گندمها را به پنج فقیر بدهند در

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۴۹

شفای او مجرب میدانستند.

تصدق گوسفند که گوسفند سالم فربه بی عیبی را قربان کرده آبگوشت پخته بیش از هفتاد مستحق را دعوت کرده از هر یک خواهش تلاوت هفتاد حمد به نیت شفای بیمار کرده ایشان را با آن آبگوشت مهمان بکنند را نیز مؤثر میخواندند.

انواع تصدق از پول و لباس و حبوبات و خوردنی به مستحقان که تصدق را بهترین و سریعترین معالجات میدانستند تا آنجا که معتقد بودند تصدق به فقیر شرعی حق قضای معلوم و بالای آسمانی را دور میسازد.

برای درمان دمل، عنکبوت در سر که انداخته را بر آن ضماد کرده یا ضماد فضله کبوتر و خرده شیشه و یا پیاز کوبیده و یا پشگل گوسفند و گلاب میبستند.

جوشهای سرخ سوزنده و خارش دار را کافور و گلاب مالیده یا ضماد مازو و فوفل و سرکه میکردند.

برای دانه‌های اطراف مقعد استخوان مرده را سوزانده و سائیده با لعاب صبر زرد میمالیدند.

کچلی را زفت انداخته یا سر را تراشیده با روغن کنجد چرب کرده کشک و پشم و جو را مساوی سوزانده سائیده میپاشیدند.

غده سرطان را آب کاسنی که سرب در آن میسائیدند همراه روغن گل سرخ و روغن بادام میمالیدند.

جراحت سفلیس را دود جیوه داده و آکله (خوره) را دود موی سوخته و پوست پیاز و تخم ریحان و کافور میدادند.

در رفع زگیل جعل را با آب سائیده میمالیدند.

حکه و خارش را سرکه یا مغز تخم کدو و هندوانه که در شیر زن دختر زائیده سائیده باشند میمالیدند.

برای سرفه و سینه درد شربت پوست خشخاش جوشانده یا لعاب به دانه خورده

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۵۰

یا شکر تغار را که لعاب دهان سوسکی است و چیزی جامد و سفیدرنگ میباشد شب در دهان گرفته میخوابیدند.

جای ضربات چوب و شلاق را اسفند و زردچوبه‌ی سائیده با روغن کنجد میمالیدند.

جهت جلوگیری از بول کودکان در فراش. به او سائیده‌ی سوخته‌ی سم بز با غسل میدادند. سلسل البول (ادرار بی اختیار) را با خوراندن نیم قاشق فضلہ خرگوش و شیر و دادن دنبانن معالجه میکردند. پوست نازک گردو را سائیده جهت تقطیر بول و شاش بند میدادند. برای جلوگیری از احتلام تخم کاهو میخوردند. علاج سردرد از خسارت آن بود که به اندازه یک سکه‌ی بزرگ، کرباس آب ندیده را بریده بر شقیقه‌ها ببندند. یا سرکه‌ی انگور را جوشانده پارچه‌ای را در آن تر کرده بیندازند. برای صدای گوش خرخاکی را با پوست انار و روغن گل سرخ جوشانده صاف کرده میچکاندند. برای درد چشم گوشت بی چربی را نازک بریده با حرارت کف دست گرم کرده بر چشم و پیشانی میبستند و رنج و درد شدید آن را خون تازه‌ی کبوتر بچه میچکاندند. ترک لب را لعاب کتیرا یا لعاب به‌دانه میمالیدند و پوست نازک تخم مرغ میچسبانند. برای استحکام دندان و لثه برگ عناب میجویدند. اگر زالو به حلق چسبیده بود غرغره‌ی آب تنباکو میکردند. برای خون بینی فتیله‌ای را با سفیده تخم مرغ آلوده میگذاشتند یا غبار سائیده پوست تخم مرغ یا غبار سائیده کندر میدادند یا آب خیسانده اسفند میچکاندند. طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۵۱

درمان باز شدن حیض زن این بود که سرگین خشک گاو را زیر پا دود بکند و به مقدار یک فنجان آب پهن تازه‌ی گاو بیاشامد. برای ورم پستان باقلای کوبیده را با سکنجین ضماد میکردند. خوردن هندوانه و عدس و خیار و آش رشته باعث زیادی شیر زن میگردد. و برای خشک شدن شیر پستان آنرا در آفتاب میدوشیدند. برای دفع کرم معده صبح ناشتا خرما میخوردند یا سرکه‌ای که از شراب بدست آمده باشد میآشامیدند. علاج بیوست مزاج آن بود که ناشتا خرما خورده آب بر روی آن بیاشامند و گرم مزاجها شیر گاو جوشیده‌ی سرد با شکر بخورند. درمان اسهال، بوداده‌ی قهوه بود که سائیده بخورند و جهت اسهال خونی اسفرزه را نیمی خام و نیمی برشته کوبیده با غسل معجون کرده ظهر به ظهر یک انگشت بخورند. یا به مقدار ماش یا عدسی، به نسبت بچه یا بزرگ بودن بیمار سوخته تریاک سائیده بخورند. اگر طفلی باد فتق عارضش شده بود گوش خلاف طرف بیضه ورم کرده او را سوراخ میکردند و اگر هردو بیضه بود هردو گوشش را و آنرا بهترین علاج میدانستند. بادمجان را با هموزن آن بادام تلخ کوبیده برای رنج بواسیر به حوالی مقعد میمالیدند. خوردن مویز (کشمش انگور سیاه) را مفید تقویت حافظه میدانستند و سبب فراموشی را خواندن سنگهای قبور و خوردن سیب ترش و گشنیز تازه و بول کردن در آب ایستاده میگفتند. برای رفع درد عقرب گزیده در دستش تخم خارخسک و فلفل میگذارند یا اگر هنگام شکوفه بود ضماد شکوفه میبستند و میگفتند اگر عقرب گزیده در گوش خر بگوید: عقرب مرا گزیده است دردش برطرف میگردد یا وی را وارونه طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۵۲

سوار خر بکنند.

برای دفع مگس زرنیخ را در شیر حل کرده میپاشیدند.

برای فرار موشها موشی را در مکان آنها میسوزانیدند. «که نگارنده آزار هیچ جاندار را دفاع آزار نمیداند».

جهت گوش درد و بیخوابی اطفال ریشه‌ی عروسک پشت پرده را با نخ سرخ بسته بگوش او میبستند.

برای آسانی زایش جعل را میان نی گذاشته بر ران زائو بسته، یا سنگ چخماق یا آهن ربا پهایش میبستند.

برای علاج زردی یرقان گشنیز را با سرکه یا کاسنی را با سرکه میخوردند و ماهی بچه‌های رودخانه و قنات بطور زنده بلع میکردند.

علاج گزیدن سگ هار آن بود که موی همان سگ را سوزانده بر جراحت آن بگذارند.

برای آبستنی زن نازا را مایه خرگوش و مغز خرگوش و تخم اردک خانگی میدادند.

چاره‌ی جلوگیری بچه‌دار شدن زن آن بود که بعد از پاک شدن از حیض هفت عدد عروسک پشت پرده بلع بکند.

سنای مکی (برگ مسهل) را دم کرده جهت روان شدن شکم با شیر خشت میخوردند.

برای بحال آوردن غشی با کارد فولادی خطی بدورش کشیده گلاب برویش زده کاهگل کهنه‌ی آب‌زده بزیر بینش گرفته یا پنبه

را سوزانده دودش را به دماغش میرساندند.

برای عطسه‌ی بی‌اندازه آب گوشت راسته‌ای را که بر روی آتش نهاده باشند در گوش بیمار میچکانند و دچار سسکه شده را

سیلی بی‌خبر به گوش مینواختند. و دچار غذا در گلو گیر کرده را با دست به پشتش میزدند.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۵۳

اگر کسی به شپش مبتلا شده بود به بدنش سرکه‌ی نوشادر در آن حل کرده میمالیدند و شپشک را که جانوران در گوشت فرورفته

بود دستور کشیدن واجبی میدادند.

سرمازدگی دست و پا را با آبی که چغندر در آن پخته بودند و عضو را در آن بگذارند و گذاردن دست و پا را در آب نیمگرم

معالجه میکردند همچنین بهترین مسکن را برای عضو زیر سنگ و لای در و مانند آن مانده، نهادن عضو را در آب گرم میدانستند.

و سری که از زمین خوردن، یا رسیدن ضربه ورم کرده بود را آئینه‌ی از طرف دیدن میبستند.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۵۴

تعالیم والدین به اطفال

اشاره

این تعلیمات بود که والدین بفرزندان و بزرگترها به کوچکترها میدادند:

سلام بود که هر کوچکتر به هر بزرگتر باید سلام بکند و میگفتند سلام سلام سلامتی می‌آورد و این مربوط به کوچکتر و بزرگتر

نمیگردید که هر کس به هر کس میرسید یعنی هر کس به محلی ورود مینمود یا چشمش قبلا به کسی میخورد باید به او سلام بگوید

و حق تقدم سلام با کسی بود که به مکانی پا گذارده باشد اگرچه در آن مکان کسی وجود نداشته باشد که میگفتند در هر صورت

موجودی از مخلوق خدا در آن مکان حاضر میباشد اگرچه به چشم سر دیده نشود که از سلام سلام کننده خوشنود گشته در حق او

دعا مینماید. بعلاوه آنکه جواب سلام چنین کس را ملائکه میدهند و سلام، مستحب و جواب آن واجب بود که باید برگرداند و از

روایات، که هرگز کسی بر پیغمبر اسلام بر سلام پیشی نمیگرفت و وای به حال متکبری بود که از پاسخ سلام تکبر بکند.

نظافت سر و روی و کفش و لباس بود که باید نظیف و پاکیزه و طاهر و مرتب بوده باشد که مردم اشخاص را به ظاهر احترام

میگذارند و عقل مردم به چشمشان میباشد و اگر کسی با ظاهر ناآراسته به مکانی وارد شود و مورد تحقیر قرار گیرد گناه آن بعهد

خود او میباشد و این مربوط به آن نبود که لباس، گرانبها یا ارزان قیمت بوده باشد و شرط آن نظافت و آراستگی آن بود که نازیا و طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۵۵

کتیف نباشد و روایت بود که ائمه اطهار معمولاً بهترین البسه را به تن میکردند، تا آنجا که حضرت حسین (ع) در هنگام شهادت بهترین جبه دیبا را به تن کرده بود و در طهارت و نظافت لباس تا آن حد تأکید میکردند که حتی پاشیده شدن شتک آبی را به دامن لباس مار و عقربی میگفتند که اگر کسی در معرض شتک چیزی قرار گیرد و آنرا نشسته تمیز نکند به تعداد هر شتک در روز قیامت مار و عقرب بدامن او خواهد چسبید. و مقدم بر همه خوبی کفش و کلاه و برای زن چادر و چارقد بود که میگفتند دشمن به پا و دوست بسر نگاه میکند.

دیگر سنگینی و وقار لباس بود که در درجه اهمیت قرار میگرفت، چه برای پسران و مردان و چه برای دختران و زنان و بی ادب ترین و مطرودترین افراد کسی بود که جامه‌ی جلف تنگ پوشیده بدن یا قسمتی از آنرا در معرض دید بگذارد و برای پسران به ریش نرسیده بود که زشت دوخت ترین البسه مخصوصاً شلوار را به بر بکنند و برای دختران که با بی جلوه ترین آن خود را بپوشانند تا نظر ناپاکان را جلب نموده و برای خواستگار و بیننده که حمل ظاهر فریبی و خودآرائی و سبکسری پوشنده نبوده باشد.

از آداب لباس پوشیدن بود که هنگام تغییر لباس در برابر دیگران نبوده باشد و جای تنها اختیار نمایند و لباس را به ترتیب از رو کنده از زیر بپوشند و قبل از همه زیر جامه و ساتر را به تن استوار بکنند و در بیرون آوردن کفش و جوراب نخست از پای چپ شروع کرده و هنگام پوشیدن پای راست را مقدم بدارند و تا پائین بدن را نپوشانده از زمین برنخیزند چه اینها دستوراتی است که از بزرگان دین رسیده خلاف این نکبت و کراهت میآورد. خاصه با بدن عریان مدتی ماندن که فقر و تنگدستی میآورد.

غذا خوردن بود که قبلاً باید دست و صورت خود را شسته اطراف دهان و انگشتان را از آلودگی پاک بکنند و سپس بسم الله گفته دو زانو بر سر سفره بنشینند و تا بزرگتر دست به طعام نبرده از دست درازی اجتناب نمایند و موقع

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۵۶

کشیدن غذا تناسب غذا و جمعیت را در نظر گرفته کمتر از آنچه به او میرسد بردارند. و بی حرص و ولع بخورند و با سه انگشت سبابه و شست و وسطی لقمه بردارند. لقمه به اندازه‌ی دهان و بلکه کوچکتر برگردد و در خوردن حرص و ولع و شتاب نداشته باشند. چشم بدست و دهان این و آن نیندازد و دولپی نخورند و هنگام خوردن صدا از دهان و گلوی و ظرف و مثل آن برنیاورند و هنوز چیزی از اشتهایشان مانده دست بکشند و بعد از اتمام غذا الحمد لله بگویند و در مهمانی‌ها و مجالس دیگران تا همه دست از طعام نکشیده‌اند از سفره کنار ننشینند، شاید معلول و بی دندانی در آن میان بوده که باید غذا را بتانی تناول نماید و از کنار نشستن دیگران گرسنه بماند. در راه و کوچه و بازار و انظار مردم چیز نخورده دهان نجانبند مبادا طفل و گرسنه‌ای را رغبت و اشتها بحرکت آید و آنگاه است که او مسئول و مورد مؤاخذه خواهند بود.

در مهمانی‌ها که تا از آنها دعوت بعمل نیامده پا نگذارند که (بدون دعوت به خانه خدا نباید رفت) یعنی تا اذان که دعوت خداست گفته نشده پا به مسجد نباید گذاشت که مهمان بی دعوت قرب و آبروی خویش را میریزاند و چون دعوت شدند اهمال نکرده تأخیر و تعطیل نمایند که این نیز نوعی بی ادبی و عدم احترام بصاحب مجلس میباشد و همچنین که در مهمانی‌ها خود را آراسته بهترین لباس را پوشیده با آن آبروی صاحب‌خانه را خریده، در مجلس از سخنان لغو و بیهوده و جلف و سبکسری و غیبت این و آن و تظاهر به دانش و خودنمایی احتراز بکنند.

چون مهمانی به آنها برسد او را معزز و محترم داشته از پذیرائی او کوتاهی نمایند و درباره مهمان خست و لثامت روا ندارند که مهمان روزی خود آورده و در خارج شدن غم و نکبت صاحب‌خانه را با خود بیرون میبرد و به مهمان امر و نهی نکرده دستور و تکلیف روا ندارند و دیگر در خوردن‌های او حکمت و طبابت بکار نیآورده این برایش خوب و آن برایش بد است نمایند و هم

بی‌اعتنائی ننموده و هم در پذیرائی الحاح و مبالغه از حد نگذرانند و مهمان را حیب خدا بدانند.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۵۷

در پیش دیگران دست در بینی و دهان و گوش نبرده دندان خلال ننمایند و ناخن نگیرند و خلط نینداخته، آب در دهان نگردانند و آروغ برنیاورند که صدای دهان بدتر از صدای دبر میباشد چه اولی به اراده و دومی خارج اراده صاحب آن میباشد. هرآینه در جمع نشسته‌اند کم حرکت بوده، جنبش بیجا نداشته باشند.

پرحرف نبوده زیاده‌تر از گوینده بودن شنونده باشند و تا سؤال نشده پاسخ نیاورند و چون پرسیده شد سخن را در دهان گردانده جواب سنجیده بگویند و در میان حرف دیگران ندویده کلام گوینده قطع نمایند و اگر موضوع و داستانی را هم بدانند تا انتها به آن گوش بدارند و ارائه دانش ننمایند و بیخ گوشی با کسی صحبت نداشته باشند.

احترام بزرگتر از خود را داشته اگرچه به یک ساعت از او بزرگتر باشد و به پیران احترام گذارده ایشان را معزز و مکرم بدارند که برکت‌های جامعه میباشد.

در اینصورت برایشان در قدم پیش نگرفته، پیش سلام بوده، قبول قول و اطاعت داشته، در مجالس قبل از آنها وارد نشده در خروج پیشی نگرفته، در سخن با آنها تشدد و تغیر و تعصب نورزیده، حق به جانب آنها داده اگرچه محق نباشند و در کارهای دشوار رعایت حال ایشان داشته، از خفت و تحقیر ایشان برحذر بوده بدانند که خود روزی دچار روزگار آنان خواهند گردید و خداوند کسی را به پیری و آبرو خواهد رسانید که حقوق پیران را رعایت کرده احترام ایشان را بر خویش فرض گرداند.

همچنین احترام استاد و معلم که پدران ثانوی و روحانی بوده سعادت دنیا و آخرت آنها به دست ایشان میباشد: از دستوراتشان تخلف نورزیده، از صمیم قلب محبتشان بوده، حضور و غیابشان را محترم داشته تعلیمات و دستورات و تجربیات ایشان را که برایگان در اختیارشان می‌آید مغتنم بشمارند. بدانند کسی ذو‌الفنون از مادر نیامده پرسیدن و جویائی را ننگ نشمارند و این شعر از معرکه‌گیرها که گوشزدشان میکردند:

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۵۸ (هیچکس از پیش خود چیزی نشده هیچ آهن خنجر تیزی نشد

هیچ حلوائی نشد استاد کارتا که شاگرد شکرریزی نشد)

و تا حد اختیارداری گوشت و پوستشان استاد و معلم را پیششان بزرگ و صاحب اختیار قلمداد میکردند.

غسل و وضوی و نماز بود که از کودکی و خردی به فرزندان تعلیم میکردند و برای فراگرفتن آنها انعام و جایزه مقرر میداشتند و نماز را ستون دین و دین را ستون زندگی دانسته آدم بی‌نماز را کافر و نجس و نزد خدا بی‌روزی میدانستند.

از تعریفات نماز بود که خداوند بنده‌ی نمازخوان را عزیز و بزرگ و غالب و موفق و خوش‌سیما و مطلوب و محبوب داشته او را بر سایر بندگان رجحان میگذارد.

نماز شخص را ذکی و هوشیار میگرداند. نماز رزق را وسیع و قلب را روشن و دل را آرام و روح را خرم و فکر را منور و اندیشه را مستقیم میسازد. نماز آبرو و بزرگی و حیثیت و اعتبار می‌آورد. نماز خیر دو عالم داشته نمازخوان را از شرور دور و بسعادات نزدیک و در امورات یار و مددکار و در بلایا نگهبان میباشد.

حقوق پدر و مادر را که از واجبات دانسته رعایت حرمتشان داشته، در ترضیه حالشان کوشیده زنده و مرده ایشان را احترام داشته از برابر آنها راه نرفته، قبل از ایشان ننشسته بر سخن ایشان اعتراض نداشته سبب کاری که موجب دشنام به ایشان شود نگردیده، در حاجات و تنگدستی احسانشان نموده بشادی خاطرشان کوشیده از کدورتشان اجتناب نمایند، و در تأکید آن این کلام که سعادت‌مند فرزندی میباشد که دعای خیر پدر و مادر در دنبال و بدترین فرزند آن که نفرین پدر و مادر همراهش باشد، که روزی او تنگ و غم و رنجش زیاد و خفیف و بی‌حرمت و کوتاه‌عمر و مرگش به بی‌آبرویی و فلاکت میباشد.

نظر و عقیده درباره سیاست

درباره سیاست نظر تهرانی‌ها این بود که دنیا را انگلیسی‌ها اداره میکنند و هر اتفاقی در هرجا و هر نقطه از روی زمین روی بدهد، چه خوب و چه بد، در دنبال‌گیری معلوم میشود در آن دست انگلیسی‌ها دخالت داشته، در این حد که میگفتند حتی دعوا و نزاع زیر لحاف زن و شوهر در ارتباط با انگشت انگلیسی‌ها میباشد و دلیلش این که اگر انگلیسی‌ها هدیه، تعارف حریر و اطلس کربدوشین و مانند آن برای زنان اعیان و اشراف نیاورند، آنها ندوخته به تن نکنند و به رخ زنان فقیر بیچاره نکشند که آنها هم حسرتشان را نخورده یقه شوهرهایشان را نچسبیده و دعوا مرافعه درست نمی‌شود، الی آخر که میگفتند نه تنها شاه و وزیر، بلکه کخدای هیچ آبادی بدون نظر انگلیسی‌ها نمیتواند عوض بشود.

همچنین میگفتند این که کار انگلیسی‌ها در هرجا پیشرفت میکند، آنست که کار را دست بی‌کس و کارها و بی‌اصل و نسب‌ها و بی‌شعورها میدهند و معتقد بودند که اگر کسی باشد که بتواند کاه و جوی دو الاغ را تقسیم بکند کار به دست او نمیدهند، چه فهمیده‌ها و شعوردارها در دستورات و خواسته‌هایشان آری و نه و چون و چرا می‌آورند و آنها کسانی را میخواهند که اوامرشان را چشم‌بسته و بی‌چون و چرا و بدون دخالت فکر و اراده قبول بکنند. بی‌اصل و نسب‌ها و ذلیل، درمانده‌ها را هم از آن‌رو سر کار می‌آورند که با دیدن اندک نفع و اسم و مقام از طرفشان به عوض کلاه برایشان سر می‌آورند در حالیکه بزرگ‌زاده‌ها و اصل و نسب‌دارها به ارزانی و سادگی تن به ذلت نوکری بیگانه و خفت خیانت نمیدهند.

و باز درباره سیاست روس و انگلیس و آمریکا وجه تمایزی داشتند که میگفتند انگلیسی‌ها سر را با پنبه میبرند و روس‌ها با الدرمد بلدرم و ایجاد ترس و فشار و آمریکا با دانه پاشیدن و دهان شیرین کنک و این داستان که شاهد

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۶۰

مثالشان بود سه سرباز روسی و انگلیسی و آمریکائی در رستورانی مشغول غذا خوردن بودند که گربه‌ای پای میزشان آمده (معو) میکند و یکی از آنها پیشنهاد میکند هر کس از خردل روی میز به خورد گربه بدهد مهمان دو نفر دیگر باشد و تصویب میشود. روسی گربه را لای پا گذارده دهانش را باز میکند و خردل را به زبانش مالیده دهانش را جفت می‌کند و قهرا که گربه خود را رها نیده با پف پفی همه را بیرون میدهد و نوبت به آمریکائی رسیده خردل را بروی کباب مالیده بدهان گربه میکند که آن را هم گربه بیرون می‌افکند و انگلیسی گربه را گرفته خردل را با سر انگشت به مقعدش میمالد که گربه نه تنها از جهت سوزش آن خردل‌ها را با زبان خورده پاک میکند بلکه تا مدت‌ها هم جای آنرا لیس میزند.

پس میگفتند هر گاه در نقطه‌ای دیده و یا شنیده شد که کودتا یا مهاجمه‌ای شده، تاخت‌وتاز و بگير و ببند و حبس و غارت و مصادره همراه داشته بدانید آن نیست مگر آنکه روس‌ها در آن دخالت داشته‌اند، و هر گاه چنین امری با قتل و کشتار، همراه با فراوانی پول و فحشاء و فساد و آزادی کاذب و بی‌بندوباری توأم بود آنرا آمریکائی بدانید و هر آینه بی‌سروصدا و بدون خونریزی و از طرف وجهه المله‌ای؟! مورد پسند عوام صورت گرفت یقین کنید آن را انگلیسی‌ها ترتیب داده‌اند، از آنجا که فهمیده‌اند یکی از اینها کار هزار فوج سرباز می‌کند.

همچنین که در جهت سیاست مملکتی می‌گفتند مثلاً همین احمد شاه را با دربار و وزراء و مجلس و وکلایش به همین شکل و وضع و قیافه در انگلستان درست کرده همه روزه شاه به صندلی نشسته آیند و روندگان به حضورش شرفیاب شده گفت و شنید و سؤال و جواب می‌کنند. به همین صورت همه مملکت را که از حاکمانش گرفته تا والیان و دهداران و کخدایان و رؤسای ایلات و قبایلش که همه را مثل خودشان ساخته مسائل جاری را تبادل نظر می‌کنند. به همین صورت درباره عزل و نصب و مرگ‌ومیر و

اجلهای ناگهانی

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۶۱

مانند ترور و امثال آن که مثلا اگر احمدشاه یا یکی از دست‌نشاندها گانشان کشته شد یا سگته کرد چه کسی جانشینش باشد و اگر او هم برایش پیشامدی شد چه کسی جایش بنشیند، تا کمترین مقام مملکت که هریکی را مثال مهره شطرنج بتواند جابجا بکنند. یا مثلا اگر یکی لنگ و لگد انداخت و خواست از فرامین سرپیچی بکند با چه وسیله نابودش کنند و جانشین آن اگر سر به مخالفت برداشت چگونه از پست و مقام یا از صفحه‌ی روزگار برش اندازند.

در نتیجه انگلیس را به همان گونه که می‌گفتند آفتاب در جایی از روی زمین طلوع و غروب نمی‌کند که جزء مستملکات انگلیسیها نباشد، انگلیس را سردمدار و پادشاه کل روی زمین می‌دانستند و می‌گفتند پطر کبیر و پادشاهان چین و روم و فرانسه و ینگه دنیا را هم او سر کار آورده و از سر کار بلند میکند، تا آنجا که انقلابات خرد و بزرگ دنیا و جنگ و صلح‌های دول عالم را هم زیر سر او میدانستند و راسخ بودند که فقط کار مردم انگلیس آن است که بنشیند برای مردم دنیا نقشه کشیده به نفع خود خوب و بد طرح بکند، که البته برای پیشرفت مقاصدشان هم برایشان مطرح نمی‌باشد که اگر نصف دنیا هم به خاک و خون کشیده شده با مردمش نابود بشود. بی‌آنکه اثر دست و جای پایی از خود بگذارد.

البته عده‌ای را هم عقیده بر این بود که هرکس عرضه داشت حق هم خواهد داشت بهر کار دست زده توفیق یافته آقایی بکند و درباره انگلیسی‌ها این گناه دزد نیست که کسی را لخت بکند، بلکه این گناه صاحب مال و صاحب‌خانه است که لیاقت نداشته مال و خانه‌اش حفظ بکند. چشم ما و امثال ما کور میخواستیم عرضه داشته و انگلیسی‌ها را لخت بکنیم. همچنین از اینگونه مباحث که آن کس هم که عقب افتاد مشکل بتواند جلو بیفتد و در آن زمان که ما فکر زن گرفتن و پسر بازی و تریاک و حشیش و درویشی و قلندری و انواع کثافت کاری‌های دیگر بودیم، انگلیسی‌ها بفکر تحقیق و تجسس زیرزمینی‌ها و روی زمینی‌های ما بودند، و در آن وقت که ما حواسمان معطوف چگونه طهارت

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۶۲

گوشه‌های یکی از پرده‌های سیاست، از شروع تا خاتمه به صورت زیر:

میرزا تقی خان امیرکبیر، اول قتل راه اصلاحات و سعادت و رفاه مردم در حکومت قاجاریه، بعد از قائم‌مقام که به سعایت مادر شاه (مهد علیا یکی از کثیف‌ترین زنان تاریخ) در حمام فین کاشان با بریده شدن رگهایش مزد خدماتش را میدهند.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۶۳

مهد علیا (مادر ناصر الدینشاه قاجار)

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۶۴

عکسی از ناصر الدینشاه که در فرنگ انداخته شد.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۶۵

مظفر الدینشاه، یا بخاطر صفات و احوال بچه‌گانه‌اش «کودک پیر» که با قوچ وحشی که شکار کرده برایش آورده‌اند و قفس مرغ‌حق و قفس گنبدی‌شکل کرک که در پایین سمت راست عکس می‌باشد و دوربین بلندش که با آن تماشای شهر بکند سرگرمش ساخته‌اند.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۶۶

مظفر الدینشاه که برای پخت‌وپز ثانوی از طرف دربار انگلیس با همراهانش از جمله میرزا علی اصغر خان اتابک دعوت شده است.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۶۷

شروع بازی مشروطه‌خواهی و اجتماع مردم در جلوی سفارت انگلیس.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۶۸

دیگهای مشروطه‌پزی در جنوب باغ سفارت که برای مشروطه‌خواهان، یا «مشرفه‌خواهان» آماده به خدمت بوده، دیگ شماره ۳۹۶ اش با خط لاتین در معنی اموال خصوصی سفارت بودنش چشمک‌پرانی، یا شیرفهم میکند.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۶۹

محمد علیشاه که چون تکیه به رقیب صاحب قدرت، یعنی روسیه داشته بوده باید سرکوب بشود و این شعر که در شایع شدن برگشتنش به ایران، شدت ترس مردم را معلوم میکند: «برف، برف، برف اومده لحاف گندم شده- وای وای ممدلی‌شا وارد طهران شده!»

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۷۰

مجلس شورای ملی با تابلوی سر در آن با مضمون عدل مظفر و تاریخ ۱۲۹۸ هجری که سال تاسیس آن را معلوم میکند، پس از توفیق مشروطه‌طلبان بر محمد علیشاه و مستبدین که گروه مختلف مردم به حمایت و کلایشان در بیرون و درون آن جمع شده‌اند.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۷۱

محمد علیشاه در انفصال و زمان تبعید با پسرش محمد حسن میرزا ولیعهد احمد شاه که در استانبول از او برداشته شده است.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۷۲

احمد شاه که در سنین میان دوازده و سیزده سالگی جانشین پدرش محمد علیشاه گردیده، ناصر الملک همدانی نایب السلطنه‌اش میشود.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۷۳

سید ضیاء الدین طباطبائی یکی از مهره‌های سیاست انگلستان در ایران (با اعضای کابینه نود روزه‌اش معروف به کابینه سیاه) که محلل رضاخان در رسیدن به پادشاهی و سلطنت بود.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۷۴

رضا شاه و ولیعهدش محمدرضا و فروغی رئیس الوزرا (مأمور آوردن و بردن او!) در یکی از بازدیدها، که با بردن پسرش محمد رضا بازی مشروطه و سریال هفت قسمتی‌اش که از شاه شهید! ناصر الدینشاه شروع و با مظفر الدینشاه، محمد علیشاه، احمد شاه، سید ضیاء، رضا شاه و محمد رضا شاه به پایان میرسد.

آن قصر که با فلک همی زد پهلوبر در گه آن شهان نهادندی رو

دیدیم که بر کنگره‌اش فاخته‌ای بنشسته همی گفت که کوکو، کوکو

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۷۵

گرفتن و سر خلا نشستن و از سر خلا بلند شدن و مانند آن بود آنها بفکر آن که ما و امثال ما تا چه حد عقب‌ماندگی فکری داشته با چه چیزهائی گول میخوریم و با چه وسائل میتوانند ما را به زیر یوغ اسارت خود درآورده اسیرمان بکنند.

ده نفر کاشی را فرستادند دو نفر را دستگیر بکنند و همه‌شان لته‌پار شدند جز یک تنشان که توانست جان بدر ببرد و وقتی پرسیدند چطور ده نفر از دو نفر شکست میخورد؟ جواب داد: «برای آنکه ما ده نفر بودیم تنها، آنها دو نفر بودند همراه. ما هرچه میزدیم به گل میخورد، آنها هرچه میزدند به دل میخورد.» انگلیسی‌ها ملتی هستند همراه و ما و امثال ما ملت‌هائی هستیم تنها. آنها همه‌شان تنی واحدند که جز خود و مردم خود و کشور خود هیچ کس و هیچ چیز را ندیده هرچه میخوانند برای خود میخوانند و ما ملتی هستیم متشتت و دشمن و خائن به هم که بزرگانمان در فکر عیش و نوش و هرزگی و عیاشی و پول دسته کردن و کوچک‌هایمان

که چگونه سر هم کلاه گذاشته یکدگر را لخت بکنند.

بزرگانمان ابن الوقت و نوکر صفت و این که چگونه تا دم گاوای بدستشان می افتد بار خود بار بکنند و زیردستانشان کارآموز آنها که چگونه دنبال روی بکنند.

انگلیسی ها مردمی که همه چیز، حتی جان خود را فدای کشور و بقا و آبرو و ادامه حکومت خود میکنند و ما مردمی که چگونه بتوانیم مشتری پیدا کرده خود و همه کشور و مملکتمان را فروخته چند روز زندگی بهتر بکنیم. در انگلیس حکومت را فهمیده ها و جان برکف ها و وطن دوست ها و اصل و نسب دارها و باشعورها اداره میکنند، در اینجا قلدرها و بیشعورها و وطن فروش ها و بی اصل و نسب ترین ها و هر که وقاحت و بی شرمی اش زیادتر و دست چوبش زیادتر بالا برود اداره می کند، و در این صورت واضح است دانش و خرد بر زور و قلدری و نفهمی چربیده غالب میشود.

از همان زمان که انگلیسی ها برادران شرلی را در زمان شاه عباس بزرگ به دربار ایران فرستادند فهمیده بودند باین مملکت باید چگونه نفوذ بکنند و از همان

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۷۶

زمان که سفر ایشان بازگشته خبر بردند که جای پای آنها را خاک ریخته اند که بعد از رفتنشان تطهیر بکنند فهمیدند که فهم و شعور ما تا چه حد کار میکند و ما چند مرده حلاج و از ما چگونه میتوانند بار بکشند. در هر صورت این عقیده که پل این مملکت و کلا- ممالک امثال ما را آب برده است و از روزی که عیسوی ها علی و معاویه را در برابر هم قرار داده ما را سرگرم اختلافات عقیدتی و مذهبی و شیعه و سنی گری و مسائل آن ساختند، و از آن زمان که طعم لقمه‌ی خیانت در کام دولتمردان و متنفذین این ممالک جا گرفت و قرار شد ما را به ظواهر سرگرم بکنند معلوم شد در برابر سیلاب مان قرار داده سهم برادری شان را با ما تفکیک کرده اند. یعنی این یک ذره دنیای اخی و اختراعات و اکتشافات و فرهنگ و صنایع و قانون و انضباط جان تمام کن آن از آن ما و آن جهان پرناز و نعمت تمام نشدنی از آن شما، به این معنی که: از سطح خانه تا به لب بام از آن ما- از بام خانه تا به ثریا از آن تو. خیلی هم که به ما ارفاق کنند مانند آن استاد که شب چون مزد شاگردش را کف دستش می گذاشت زیر دستش می زد تا پولهایش پخش و پلا شده صبح زودتر سر کار بیاید اگر، بنا به مصلحت راهی را هم برای ما باز کنند و یا وضعی پیش آمده توانستیم خود سر و سامانی به امور خویش بدهیم با یک حقه سیاسی و یک پشت پا به زمینمان زده به جای بدتر از اولمان برگردانند که تا دوباره بخواهیم خودمان را جمع و جور کرده بصورت اول درآوریم پنجاه سال، صد سال طول کشیده به همان گونه که قرنهایت با ما رفتار کرده اند: مگر دستی از غیب برون آمده کاری بکند. و به همین خاطر بود که کوچکترها را به نصیحت از دخالت در امور سیاست پرهیز داده برای اغنایشان دهها دلیل و شاهد و مثال می آوردند.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۷۷

گذران اوقات شبانه روز

اشاره

اکنون ملاحظه کنیم اوقات شبانه روز اهالی تهران به چه صورت میگذشت؟

با اذان مؤذن صبح دزدان و شبروها دست از کار کشیده به آرامگاهها و مخفیگاههای خود میرفتند و مؤمنین از خواب بیدار شده، غسل واجب شده ها، از زن و مرد برای انجام غسل جنابت و ادای نماز «که نماز با غسل جنابت ثواب نماز را هزار برابر مینمود؟» روانه حمامها میشدند و سالمندان و از (کار) افتادگان به (استنجا) و وضو برخاسته در نمازخانه ها و مصلی های خویش رو به عبادت

و انجام فریضه آورده یا روانه مسجد میشدند و آنان که عشق زیادتری به نماز و عبادت داشتند با ادعیه و اذکار صبحگاهی و تسیحات اربعه تا

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۷۸

برآمدن آفتاب خود را مشغول داشته بعضی که پس از آن نیز نیم چرتی زده، کاهل نمازها دست و رو شسته، بقیه به صرف صبحانه نموده، مردها پی کار خود رفته زن‌ها به کار خانه میپرداختند.

لازم به توضیح است که اذان صبح نه برای مؤذنین مساجد بلکه به دستور مبلغین برای هر مرد بالغ، تکلیف آور بود که با هر اذان مسجد او نیز شروع به گفتن اذان بکند، و ضمناً اقامه نماز را که فراموش نموده، با این دو کار برای خویش، جهت شهادت در روز محشر که از مؤمنین و نمازگزاران بوده جلب شهود بکند.

پس با شنیده شدن اولین صدای مؤذن، مردان و مخصوصاً جوان‌ها از سر بام‌ها و سالمندان از جلوی در اطاق‌ها شروع به گفتن اذان میکردند و در این وقت بود که بانگ و خروش ناگهانی‌شان در شهر پیچیده چنانکه گفتی اسرافیل به صور دمیده و این همان شور و ولوله بود که نه هر خفته بلکه هر لول سیاه‌مست را از خواب برانگیخته، از ترس صاحبخانه! یا به ملاحظه دیگران به کنار حوض حیاط جهت وضو میکشید، «اگرچه نماز نداشته باشد» و در هر صورت این

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۷۹

همان اذان بود که شنیدن بانگش ایمان را تازه و غم‌ها را از دل زدوده قلب را روشن مینمود.

پس با این ترتیب خفته‌ای در شهر یافت نمیشد مگر اطفال صغیر و بیماران بدحال و بستری و غیر مسلمین که ناچار بیدار شده پس از خاتمه اذان دو مرتبه به خواب میرفتند و مسلمانی دیده نمیشد که با اذان صبح بتواند بیدار نشده در صحن حیاط و کنار حوض جهت گرفتن وضو خود را به نمازگزاران متصل نگرداند و نبود منکری که نام مسلمان داشته بتواند خود را از خیل مسلمین بدور داشته دوگانه یگانه را آن هم با صدای بلند که به گوش همه اهل خانه برسد بجا نیاورد که اول جزایش طعن و لعن اهل خانه و هر اطلاع یافته بود که پوشیده و آشکار نثارش بکنند و دوم نسبت بیدینی و لا مذهبیه و تارک الصلواتی که به او چسبیده شده رطوبت تن و عرق بدن و آب دهان و لمس و مسش نجس معلوم شده بصورت بدتر از جهود و ارمنی باید از او اجتناب بشود و در آخر اثر بی‌نمازش که ملاقاتش خلق را تنگ و روزی و معاش را دشوار و وجودش در هر خانه برای اهل آن موجب نزول هزاران مشکلات و گرفتاری‌ها و انواع بلاها میگردد و در صورت استمرار که (بابی) و بابی صفت معرفی شده مالش حلال و خونش مباح میگردد!

شروع به کار و دست کشیدن از آن

در اینصورت شروع کار کسبه و حرکت به طرف کسب و کار از بعد نماز صبح یعنی اول آفتاب بود تا غروب آفتاب و همچنانکه شروع به کار در اول آفتاب را سبب برکت و خیر و وسعت معاش میدانستند، بعد از اذان مغرب و در نور چراغ شب ادامه دادن به آنرا موجب فقر و ناکامی و از اعمال شیطان میخواندند و از آن احتراز میجستند. مگر فلک‌زدگان و عیالمدانی که نان به نانشان نرسیده ناچار به اضافه کار بعد از اذان مغرب و شبانگاه میشدند و کسبه‌ی ناچاری مانند نانوا و

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۸۰

حمامی و بقال که باید حوائج مردم را برآورده بکنند.

نانوا که باید تا سراغ نان بیایند نان داشته باشد و اگر کسی گرسنه و بی‌نان سر به بالین میگذاشت نانوا مسئولیت خدائی داشت و حمامی که باید تون تابش آب حمام را برای صبح داغ و آماده بکند و بقال که قاتق نان مردم مانند ماست و پنیر و امثال آنرا در اختیار بگذارد و قسمی کارگران فصلی مانند خیاط و کفاش که در شب‌های نزدیک عید و زمستان که باید لباس و کفش مردم را

با شب کاری تهیه نکنند.

و اما در کسبه سحرخیز که از خود حمامی و نانوا هم زودتر به سر کار می‌رفتند اول خمیرگیرهای دکانهای نانوائی بودند که باید حداقل دو ساعت زودتر از اذان صبح به سر کار رفته خمیر نان را آماده بکنند و کارگر کوزه‌انداز حمام که یکی دو ساعت جلوتر از باز شدن حمام به سر کار رفته مهر در خزینه را برداشته کوزه در آن انداخته لجن و رویه‌اش را گرفته حاضر به استفاده‌اش نماید و دیگر پزندگان صبح کار مانند کله‌پز و آشی و فرنی‌پز که اینان نیز جهت آماده ساختن متاع باید پیش از اذان صبح به سر کار بروند.

بدهید که دیر آمده‌ام

از دسته‌های سحرخیز گدایان حریصی نیز بودند که از اینان هم زودتر می‌آمدند و

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۸۱

پاتوق‌هایشان هم کنار در حمام‌ها و مساجد و نانوائی‌ها و آب‌انبارها و سهره‌ها و دماغه‌ی پیچ کوچه‌ها بود که نشسته گدائی میکردند، در ماجرای زیر از یکی از آنها.

کسی هر وقت صبح که بیرون می‌آمده گدائی را میدیده که با قسم و آیه به راه‌گذران میگوید بدهید که دیر آمده‌ام! تا روزی به او میگویند این موقع که تو آمده‌ای خمیرگیر از خانه‌اش بیرون نیامده، پس میخواستی کی می‌آمدی؟!

جواب میدهد آمدن صبح‌ها را نمی‌گویم، بکار گدائی را می‌گویم دیر آمده‌ام.

جوابی که صورت طعنه، کنایه گرفته هر کس به کاسب دزد و گرانفروش و رشوه‌گیر پرتوقع بر بخورد بگوید: حق دارد بیچاره دیر آمده است!

صبحانه

غذای صبح معمولاً نان و پنیر و یکی دو چای شیرین و یکی دو چاق و یک چای (دیشلمه) پشت آن بود که مردم عادی صرف میکردند و فقرا نان تهی بی‌چای و چای‌دارهایشان که بعد از نان یکی دو چای با آب‌نبات یا با کشمش می‌خوردند و اعیان و خواص مطابق تمکن، نان و کره و مربا و پنیر و شیر و تخم‌مرغ و بعضی کباب و کله‌پاچه و به مناسبت فصل آتش شله‌قلمکار و حلیم و نیمروی تخم‌مرغ و هرچه از این قبیل و یا غذاهائی که از شب برایشان گذاشته شده بود.

از آنجا که بهترین غذا را غذای صبح میدانستند، همراه این سفارش که میگفتند:

غذای صبح را خودت بخور. غذای ظهر را با دوستت بخور. غذای شب را برای دشمنت بگذار. اگرچه عین همین غذا، بلکه کاملتر و سنگین‌تر از آنرا هم ظهر

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۸۲

و شب می‌خوردند. مخصوصاً غذای شب که باید مغذی‌تر و مقوی‌تر از ناهار هم باشد. در این نظر راست و دروغ از یکی از امامان که ضعف بی‌غذائی شب تا چهل روز جبران نمیشود، و اگر هر که هم بوده یا نبوده که از قولش گفته شده بود، او بی‌غذائی را گفته اینها، کم‌غذائی حساب میکردند و تا حد نهائی اشتها سنگین می‌خوردند. و تهی‌دستان که صبحانه‌شان از سر همان نان تهی ظهر و شبشان بود.

دهم باز نمیشود

در این زمینه پینه‌دوزی از جمله نان خالی‌بخورها نزد آشپز مؤمن الملک که از وقت‌گذران‌های دم‌دکانش بود شکایت از بیماری

بی‌اشتهایی، مخصوصاً از باز نشدن دهانش برای چیز خوردن در صبح‌ها میکند و این‌که نمیداند پیش کدام حکیم برود. آشپز جوابش را موکول به این میکند که یک صبح مهمان او در آبدارخانه ارباب بشود وقتی پینه‌دوز به آنجا میرود، اول برایش دستور یک لیوان شیر گرم میدهد و بعد آن دو تخم‌مرغ عسلی و بعد از آن نان و پنیر و عسل و سرشیر که پینه‌دوز همه را بلع میکند و در عقبش دو سیخ کباب سفارشی که آنها را هم تمام میکند و پس از آن یک بشقاب، شامل چند قرصه گز و چند گل قطاب و سه چهار لوزه باقلوا که جلوش گذاشته آنها را هم صرف میکند و بعدش چای و چیق و چای بعد چیق و رو به آشپز نموده میگوید نمیدانم چطور امروز اینهمه اشتها پیدا کرده‌ام! و آشپز میگوید جوابت را هم من برای همین در اینجا گذاشتم که بگویم نه اینکه ناخوش نمیباشی که خیلی هم از من هم سالم‌تری، به‌همین دلیل اینجا توانستی بخوری. آخر یک لقمه نان مانده بیات را دهن که باز میشود که دهان تو نمیشود! از این جور صبحانه‌ها بخور ببین چه جور دهن‌ت باز

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۸۳
میشود.

پینه‌دوز وقتی شنید این یک نوع از صبحانه‌های ارباب میباشد، فکری نموده و گفت: پس بگو! این وزیر، و کیلاه مثل ارباب تو که اینهمه توی حرفهایشان غصه‌ی مثل ماها را میخورند و از آنطرف گردنشان هرروز کلفت‌تر و شکمشان جلوتر می‌آید از این جور غم و غصه‌ها میخورند!

تکالیف بیرون آمدن از خانه

پس از صرف صبحانه وقت بیرون رفتن از خانه فرامیرسید که شامل مسائل زیر میگردد: اول تعویض لباس که البسه داخل منزل را که پیراهن بلند و شلوار گشاد و عبا و شب کلاه خانه بود با لباس بیرون تبدیل نموده (شال و کلاه) کوچه نمایند. دوم پرداختن پول جیب بچه‌ها اگر بچه‌ای در کار بود. سوم گذاشتن خرج خانه در یک طرف طاقچه و گذاشتن پول حمام «اگر حمام کاری‌ای صورت گرفته بود» در طرف دیگر طاقچه و در آخر. ابتدا

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۸۴

خداحافظی و سپس بسم الله که با گفتن آن پا از اطاق و خانه بیرون نهاده پی کار و معاش بروند.

قاعده‌ی پوشیدن لباس

در پوشیدن لباس دستور بود که اول از قسمت پائین بدن شروع کرده به بالا برسانند، به این ترتیب که ابتدا شلوار را به پا نموده، سپس پیراهن را به روی آن بکشند و بعد از آن قبا و ارخلاق را پوشیده پس از آن کلاه را به سر بگذارند و روی آن عبا که بر دوش انداخته، در آخر کفش و هریک به این قرار زیر:

در پوشیدن هر تکه از لباس اول پای چپ یا دست چپ و سپس پای راست یا دست راست را در لباس بکنند، و پوشیدن شلوار هم حتما باید بصورت نشسته انجام پذیرد چه از معتقدات بود که پوشیدن شلوار بصورت ایستاده سبب تنگدستی و رسوائی میشود، و ابتدا پای راست در آن کردن شماتت دشمن می‌آورد، که شاید فلسفه‌ی سرپا نپوشیدنش آن بوده که عورات خویش را از انظار مستور بدارند و فایده دیگرش آن‌که: در کارها اگرچه پا کردن شلوار و به بر کردن کفش و کلاه رعایت نظم و ترتیب در زندگی در نظر داشته باشند.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۸۵

برای بیرون از خانه باز تکالیف و معتقداتی داشتند که اول باید جهت رفع شرور و دفع آفات و بلیات «چهار قل» را خوانده به چهار طرف خود، یعنی عقب و جلو و راست و چپ بدمند و بعد از آن آیت الکرسی را که خوانده و چرخیده دور خود فوت بکنند و بعد از همه ذکر را که به آن عقیده بسته یا از ملا و مرشدی دستور گرفته بودند مثل یا فاتح، یا غنی، یا مفتوح الابواب، یا رازق، یا صلوات که جامع جمیع اذکار معلوم شده بود، با شماره به زبان داشته تا رسیدن به سر کار تسبیح بگردانند و در بین راه که با نیت و بی نیت و با قصد و بدون قصد پول به گدا بدهند.

پول به گدا دادنی که اگر سایر مقدمات توقف و فراموشی میگرفت این عمل تعطیل پذیر نمیگردید، چه در صورت با نیت دادن با آن قضا و بلا- از تن و جان خود و خانواده‌شان دور و روزیشان وسیع و کار و بارشان خوب میشد. به آن جهت که دعای گیرنده، مثل: بده که زیر دست نشی. بده که تن بیمار و کیسه بیمار نشی. بده که محتاج نامرد نشی دنبالشان شده، از فقر و درماندگی و ناخوش بیماری و قضا بلا مصونیت مییافتند.

گداپروری و اعتقادی که بیش از یک سوم مردم مملکت را گدا و مفتخور ساخته، بهترین شغل بی دردسر و راه پول بی زحمت پیدا کردن را گدائی تعیین کرده بود. تا آنجا که کسبه‌ی جزء چندانکه کسبشان به کساد میکشید راه گدائی پیش گرفته، بعضی امید آخرین خود را گدائی معلوم میکردند و بخاطر سود و بازدهی و مرغوبیت بصورت یکی از مشاغل رسمی برایش قانون و قرار و استاد و شاگرد و رئیس و مرئوس و محل و مکان و برای مکانش سرفلی و جهت جلوگیری از تخلفاتش سرپرست و ناظر و نقیب و تنبیه و جرم و جریمه

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۸۶

معلوم شده بود و هر روز که عده‌ای را زیادتر از روز پیش با فلسفه‌ی (گدائی کن محتاج خلق نشی!) بطرف خود میکشید. شغلی بی کسادی همیشه رواج که یا مردم گرفتار و درمانده و بیکار و بیمار بوده برای رفع گرفتاریشان پول به گدا میدادند و یا کامگار و موفق و در نعمت و ناز که باز پول به گدا میدادند تا خدا مثل آنهایشان نکند و به این خاطر که خیل گدایان در هر کوی و برزن و گوشه و کنار و خانه و دکان و گذر و بازار و عروسی‌خانه و مزار، آزارنده‌تر از شپشک و سمج‌تر از مگس به مردم چسبیده، دوروبرشان لول میزدند.

این پول دادن به گدا نه مخصوص مردان، بلکه زنان را نیز شامل میگردید، از نان و پول و غذا در خانه‌ها به آنها دادن، تا اعانت خارج خانه به نظرهای مختلف و آخرینش صدقه که رفع قضا میکرد و همین عمل را که به بچه‌های خود یاد داده، همراه ثواب‌های آن که به گوششان میخواندند. از جمله پول صدقه را که میگفتند شب باید زیر متکا گذارده، صبح دور سر چرخانده سپس بدهند و به این طریق بود که درد و بلائی صدقه‌دهنده را از بیمار، یا تندرست از جانش برداشته به جان گدا می‌اندازد و چه زیاد پول به گدا دهندگانی دیده میشدند که جلوی خود گدا پول را دور سر گردانده سپس میدادند و گدایانشان که هرچه علیل و ذلیل‌تر و کثیف و نکبت و بدچهره‌قیافه‌تر زیادتر میتوانستند سود ببرند.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۸۷

قیافه گداها

از ضروریات گدائی بود که هرچه کثیف‌تر و ژنده‌تر و معیوب‌تر و علیل و ناتوان‌تر باشد و از این‌رو سروریشان چنان بود که سالها و بلکه بقول آن درویش همکارشان که گفت آمدم ماما شست و میرویم مرده‌شو میشوید از اول عمر و لااقل از ورود به کار

گدائی شسته نشده بود. و به همین قرار موی سر و ریششان درهم گوریده و نمدی که روی اصلاح و شانه ندیده بود و پوشششان در آن حد وصله‌های بر روی هم که پارچه‌ی اصلیشان به زحمت میتوانستند معلوم بشوند و بوی عفونتشان که از چندقدمی آزار میرساند.

پس از آن علت‌ها و جراحات دم چشم. مانند کوری و شلی و بی‌پا و دستی، یا چلاقی و فلج و زخمای مثل کچلی و خوره‌بردگی و از سوختگی و هرچه مثل آن و هرچه که زیادتر بتواند تولید رقت و ترحم در بیننده بکند و به اینصورت اگر معایشان طبیعی بود که چه بهتر و اگر نبود وسیله متخصصین آن بوجود می‌آوردند.

کوریشان به دو گونه بود. یکی کوری به تمام که واقعا کور بشوند و یکی کوری تصنعی که با دستور و تمرین سفیدی چشمشان بجای سیاهی برود، و باز کور شدن واقعیشان این که یا فقط کور بشوند و با میل کشیدن و ته سنجاق سرخ که به مردمک چشمشان فرو ببرند کورشان کنند و یا کور بدنما بخاطر جلب زیادتر فایده که بخواهند خود چشمشان را از حدقه بیرون آورده حفره‌شان بکنند، و نوعی جهت توی چشم رفتن زیادتر که باباقوری شان کنند.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۸۸

گدای پیر کور با همسر و شیرخواره‌اش!؟

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۸۹

به همینگونه فلج صورت و دست و پا که چه ساختگی و چه به وجهی واقعی برایشان بهتر از طبیعی درآوردند. ساختگی‌شان آن که با تمرین به احتلاجشان درآوردند و واقعیشان آنکه عضو حساس عضلات مورد نظر را با انجام عمل جراحی به تکان خوردن درآوردند، و بی‌دست و پا ساختنشان را که باز یا با تمرین چندان ساعد دست را بروی بازو خوابانیده بفشارند و باندپیچ بکنند که ساعد و بازو، عضو واحد گردیده در آستین پیراهن بریده نشان بدهد، و پا را به همچنین که آنقدر ساق و کف پا را به روی کفل برگردانند و فشرده تخته‌بند بکنند که چون از زانو به پائین شلوار را به روی قسمت بالا برگردانده سنجاق بزنند پا بریده معلوم نموده با عصای زیر بغل راه بروند، و یا یکسره با قطعشان خود را از مرارت تمرین و باز و بسته نمودن هر شبه خلاص بکنند.

تیره‌دلان بی‌مروتی که بخاطر پول نه تنها با خود چنان می‌کردند، بلکه کودکان معصوم خود و طفلکائی را که از بچه‌دزدها می‌خریدند به روز بدتر از خود انداخته از چند عضو بدن معیوب می‌ساختند و زیادتر که بخاطر اعتقاد مردم بر این که «کور اگر ناودان خانه‌اش هم طلا باشد باز مستحق میباشد» بر روی چشم‌هایشان کار می‌کردند، و بدنهادتر و قسی‌تر از اینان آنهایی که بخاطر اندک مزد عمل دست به چنان جنایات زده سلامت‌هائی را معیوب و بی‌گناهان اسیر دست چنان جلادهائی را از زندگی و سلامت جسم و جان محروم می‌ساختند. در مزد دست‌ها و ناز شست‌هائی به این قرار:

برای به لقوه و رعشه درآوردن پنج تومان.

برای فلج دست و پا که دست بی‌حس و پا به روی زمین کشیده شود، برای هریک هفت تومان و به همین ترتیب:

بریده دست‌نمائی هفت تومان.

بریده پانمائی ده تومان.

بریدن دست بیست و پنج تومان.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۹۰

بریدن پا سی تومان.

کور کردن یا چشم از حدقه درآوردن، چهل تومان.

کور کردن با میل و ته سنجاق هر چشم چهار تومان، و برای هریک دو تومان هم که به اسم ذکات دریافت می‌کردند، و غالباً که

اینگونه کور کردن‌ها را اگر بر روی زن و فرزندان خود، یا بچه‌ی خریده شده بود گداها بخاطر سهولت و ندادن اجرت خود انجام میدادند، یا دو نفر شده هریک زن و بچه‌ی دیگری کور میکردند.

از اینها سخت‌جان‌تر و قسی‌تر آنهایی که جهت جلب رقت بیشتر بینندگان بدنهای خود یا فرزندان‌شان را مجروح میساختند. تولید جراحتهائی بر روی پوست و گوشت شکم و دست و پا وسیله مواد اسیدی و آتش و آب‌جوش و همانرا که بصورت باز در وضعی بس مشتمل‌کننده که آب و چرک و خونابه از آنها سرازیر میگردد، با فریاد و فغان‌های جان‌خراش خود در معرض دید میگذاشتند. جراحاتی در بعضی چنان هولناک و غیر تحمل دید که مطابق وسیله‌ی بکار گرفته شده، یا آنچنان وسیع و عمیق که گفتمی از نشان پوست برداشته‌اند! یا با تاولهای بزرگ و کوچک پر آب و پوست‌های چروکیده به هم و گوشت سرخ نشتابه‌دار بیرون افتاده از آن که در معرض دید قرار میدادند و به هیچ صورت هم که حاضر به پوشاندن روی آن از گرد و غبار نگردیده، چنانچه خیرخواهی هم به دلسوزی که حقیقتاً به آن روز افتاده به زور برای مداوایشان میبردند، در بین راه، یا از مریضخانه فرار میکردند.

نوع دیگر باد کردن شکم که معلوم نبود به چه وسیله آنرا متورم ساخته بیرون می‌انداختند. تورمی در آن حد که زن چندقلو آبستن یا به ماه و بلکه از آن بزرگ‌تر که از حد برآمدن در آن ترک‌های در حال ترکیدن می‌افتاد و با تکیه به دیوار دادن و پاها را گشاد گذاردن که کاملاً به چشم برود با نفس‌نفس‌های نیم‌نیم کوتاه کوتاه، چنانکه آخرین دقایقشان مییاشد التماس میکردند. شکمی به طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۹۱

همانگونه که خود نشان میدادند چنان در حال از هم دریدن و تمام، که برای هیچ بیننده امید تا ساعت دیگرشان نمانده چه دلسوزی‌ها که برایشان میکردند و به‌همین خاطر که تا دوباره به چشم رهگذران این نقطه نخورده نیرنگشان برملا نشود هر روز و نصفه‌روز جا و کوچه و محل عوض میکردند. هنری!! که نگارنده با همه فضولی ذاتی و حس کنجکاوی نتوانستم از آن که کسی چگونه بتواند شکم خود به آن حجم و هیئت و شکل درآورد سر بیرون آورم!

پس از اینها بیماران و معلولین و ناقص‌العضوهای عارضی و مادرزادی. مثل کورهای جوراجور و شل و چلاق‌های جوراجور و دست و پا بریده‌های از طریق خوردن حد و زخم و زیل‌های رقت‌انگیز و چهار دست و پا راه‌بروها و بدن از نیمه‌ی بدن به روی زمین بکش‌ها و سودا و جرب و سیفلیسی‌های مشهود و غرهای بیضه بزرگتر از هندوانه به میان پا و غده برآمده بر اعضا، در اندازه‌های پرتقال، تا خربزه‌ی متوسط که از زیر چشم یا بغل گوش، یا زیر گلویشان آویخته بود و گداهای معمولی آبرودار و بی‌آبرو. بغیر گدایانی که با حیل‌های گوناگون مثل اظهار ناخوش‌داری و عیالواری و بیکاری و ... ساخت و ساز و تبانی با معرکه‌گیرها و منبری‌ها، با سبز و سیاه به دروغ به سر و کمر بستن و بچه‌های ریز و درشت از حال رفته پای منبر خواباندن و امثال آن بی‌حصر و شمار در آن حد که نمیشد کسی بتواند مسیری را طی کرده، یا جائی توقف نموده، یا با کسی بخواهد چند کلمه حرف بزند که چندین بار مورد درخواست قرار نگرفته، یا با هیئت و قیافه‌های دل‌ریش‌کننده و جملات دل‌از جا برآورنده به گردش جمع نشده درمانده‌اش ننماید. بغیر از سنگ و آجر به سینه بکوب‌ها و در خانه‌ها طلب بکن‌ها و بچه‌پسرهای تعزیه سکینه و رقیه بخوان تک‌نفره و دونفره با لباس عربی پشت در خانه‌ها و گداهای آخر شب، با ذلت‌خوانی از غریب‌الغربا (آنجا که غریب ناله‌ی زار کند. آنجا که غریب رو به دیوار کند ...) و گداهای در گل و لجن و جوی غش بکن و مرده‌بشوها و مرده‌گردان‌های برای کفن و دفن و لخت و

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۹۲

پابره‌ها راه‌بروها در سرما و یخ و برف و دستمال به صورت انداخته‌ها و ده‌ها امثال آن.

تا روی کار آمدن سید ضیاء‌الدین که مردم نتوانستند در صدارت نودروزه‌اش که دستور جمع‌آوری‌شان داد نفسی کشیده، تا حدی از شرشان خلاص بشوند و دولت‌های بعد از او که هریک سرمنشأ اصلاحاتشان گداجمع‌کنی معلوم بشود.

اما نه گدا جمع کنی، بلکه نان به سفره‌ی مأموران انداختن و گدالخت کنی که جیب و بغلشان کاویده مرخصشان میکردند و اگر بیش از آن در نزدشان سراغ میکردند، یکی دو روزی نگهشان داشته با کنار آمدن روانه‌شان میساختند.

اصلاحاتی بخاطر سرعت اثر! که کم کم به دیگر مردم آزارهای مثل طواف‌ها و دست‌فروش‌ها و بساطی‌ها و سدمعبرکننده‌ها و هر که مثال آنها هم سرایت نموده، تا به گونه‌ی گدایان ادبشان بکنند!

و اینها جملاتی بود که برای درخواست بکار میبردند: یا باب الحوائج، یا غریب الغربا، یا امام هشتم، یا موسی ابن جعفر، یا ضامن آهو، یا شهید کربلا، یا بیمار کربلا، یا عباس علی، یا قمر بنی هاشم، شب عزیزه، شب جمعه‌س، شب خیراته، ناخوشم، علیلم، درموندهم، بده که خدا علیل و درموندهت نکنه.

عیال‌وارم، بیچاره‌م، بده که خدا بیچارهت نکنه، بده که خدا تن بیمار و کیسه بیمار نکند، بده که ذلیل نشی، بده که درمونده نشی، بده که خدا از چهار ستون بدن ناقصت نکند، بده که خجالت زن و بچه نبینی، بده که علیل نشی، بده که خدا مٹ منت نکند، بده که محتاج حکیم و دوا نشی، بده درمونده نشی، بده گیر ظالم نیفتی، بده بی کس نشی، بده داغ عزیز نبینی، بده دست مٹ من دراز نشه.

قانون گدائی

از جمله قوانین کار گدائی این که نخست شرم و حیا و شرف و غیرت و خجالت

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۹۳

و حمیت از خود دور و بجایش سماجت و پروئی جایگزین بکنند و دوم برای ورود به آن کسب اجازه از سردسته بکنند، و دوم این که قرار پرداختی روزانه را که باید به او پردازند تأخیر نکنند و پس از آن که بصورت زیر شرایط آن منظور بکنند: شرایطی مثل (هرجا)، (هرکس)، (هرچه) یعنی محل و مکان نشناخته از کوچه و بازار و خیابان و دکان و خانه و مسجد و میخانه گرفته، تا حمام و واجبی‌خانه و مبال که طلب بکنند. و «هرکس» یعنی خودی و بیگانه و دشمن و دوست و غنی و فقیر و زن و مرد و کوچک و بزرگ نشناخته، حتی بطرف خواهر و برادر و همکار و رفیق خود دست دراز بکنند. و «هرچه» آن که هرچه به آنها داده شد، اگر چه بی مصرف و دور انداختنی قبول بکنند.

گدائی به چند نوع بود. نوعی گدائی دور کوچه و بازار که باید زیر نظر سردسته کار بکنند و ده یک کارکرد خود، یا بصورت مقاطعه، که مثلاً روزی فلان مبلغ بدهند و برایشان تعیین میشد و به سرپرست یعنی به سرگدای محل پرسه (کار) بدهند. دوم گدائی در نقطه‌های معلوم، مثل در مسجد و در حمام و در تکیه و سرگذر و کنار چلو، پلویی و کله‌پزی و امثال آن که اختصاصیشان بشود که اگر این اماکن جدید الاحداث و طبق ضرب المثل (مسجد نساخته گدا درش نشسته) وسیله‌ی خودشان کشف شده بود، باید خلعت و کله‌قندی برای نقیب محل برده کسب اجازه نموده مقرری‌هایشان را هم مستقیماً به نقیب بدهند

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۹۴

و یا محل سابقه‌دار و قبلاً به تصرف درآمده بود که هم باید بصورت خرید و فروش سرقفلی دکان، هم جلب رضایت متصرف و هم ترضیه نقیب بکنند، که البته برای نقیب نیز باید سهم نقیب بزرگ یا نقیب سادات در نظر گرفته بشود و شخصیت نقیب که لازم بحث میباشد.

نقیب؟

نقیب‌ها از طبقه‌ی سادات و به دو خاطر مورد احترام مردم بودند. اول بخاطر سیادتشان که به رسول اکرم (ص) ریشه رسانیده، چه

خوب و چه بد و چه در افعال و رفتار پسندیده و چه در کردار و احوال ناپسند باید حرمتشان گذاشته شده، در حالت دوم هم زشتی‌هایشان به جدشان بخشیده بشود، که این نه مربوط به نقبا و سادات محترم شجره‌دار میگردد، بلکه هر که سبز یا سیاهی به سر یا به دور کمر داشته باشد حسابش جدای از دیگران می‌آمد، در آن حد که کسی حق نداشته باشد کمترین اهانتشان کند اگر چه خون ریخته باشند و بلکه باید حمایتشان کنند و مخالف آن که از طرف متعصبین قمار با جان کرده بود!

دوم موقعیت شغلیشان که هم در دربار سلاطین راه داشته بسی کارها از ایشان ساخته بود و هم تعزیه‌دار و برپادارنده‌ی علم حسین شهید که آب حیات بخشی شریعت اسلام نموده باعث ریختن اشک و نجات از آتش جهنمشان بودند.

لذا از اهمیت و اعتبارشان همین بس که در سلام‌های شاهی اعیاد اول کسی که باید تهنیت و مبارکباد گفته دعاگوی وجود و بقای عمر و پادشاهی‌شان شود سرنقیب یعنی نقیب سادات باشد و در سفرها که دعای سفر به گوششان بخوانند و در بیماری‌ها برایشان قرآن سر گرفته زیر عبایشان بکشند و به همین

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۹۵

خاطر که از طرفشان بسا راههای بزرگی و منفعت مثل ریاست تعزیه‌خوانان و روضه‌خوانها و مداحان و امثال آن، تا منافع تکیه‌سازی و حسینی‌راه‌اندازی و نذور اعجاز منبر و علم و بیدق حسینی‌خانه‌ی خود، تا بزرگی بر گدایان شهر و مقرری از آنان طفیلشان بشود، علاوه بر استفاده از اعجاز و کشف و کرامت‌هایی که نسل اندر نسل از پدران در شفابخشی مرضا و گره‌گشائی مشکلات به ایشان رسیده تأیید شده بود.

اعجاز و کرامت‌هایی مثل شفابخشی وسیله‌ی چوب و ترکه و سیلی و آب دهان که به هر بیمار زده یا بخوراند شفا یافته، مشکلاتشان با نفسشان رفع بشود. مستدعیانی از مردان و زنان بچه به بغل که با دیدنشان جلویشان گرفته، با سلام و بوسیدن دست و دامن عبا و قبا و دعا و ثنا به جانشان، درخواست علاج تب، یا تب و نوبه، یا گریه و بیخوابی بچه‌هایشان میکردند و برای مرض‌های سخت مثل تب لازم و غش و صرع و جنون و کارگشائی و مشکل غیر حل که

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۹۶

در بیرونی خانه‌هایشان جمع و به صورت زیر علاج بشوند.

اگر در کوچه و راه و گذر جلویشان گرفته میشد تب‌دارها را بی‌خبر سیلی سختی به بناگوش نواخته، با تشر و با لحن آمرانه به مریض میگفتند مبادا دو مرتبه تب بکنی و تب و نوبه‌ای‌ها را با ترکه‌ی آلبالوئی که در دست داشتند یکی به پشت خوابانیده میگفتند نینم دیگر نوبه بکنی.

همچنین بچه‌های گریه‌ای را سه مرتبه جمله‌ی بر شکاک لعنت به صورتش فوت میکردند و ضرب دیده‌ها را مثل سنگ و چوب خورده و از پله افتاده را به محل ضرب آب دهان میمالیدند و مصروع و غشی‌ها را که تف به دهان می‌انداختند.

سیلی و ترکه‌ی آلبالوئی که در بیماری تب‌ولرز شدید کودکی، این نگارنده به توصیه یکی از همسایگان از یکی از این معجزه‌گران خورد و ترس و هیبت سیلی و درد چوبش باعث شد تب‌ولرز که از همه‌روزه به چهار روز یک نوبت رسیده بود دو مرتبه همه‌روزه و یکسره بستری بشوم! البته که نه اشکال در کرامت زننده بلکه در بی‌اعتقادی مادرم بود! که به همسایه این کارها را خر رنگ کنک گفته بود.

بیرونی خانه‌هایشان هم همیشه غلغله غوغائی از زنان مردانی بود که حوائج دیگر داشتند. مردان بیکار و کار و بار بسته تا برایشان نفس با کار شدن و گشایش کار بزنند و زنان نازا و بچه بینداز و تأخیر در آبستن کرده و چاره و علاج اینها هم برای مردان پنجه‌ی بیدق حسینی‌شان را در آب زده بدهند، تا از آن به سر و رو زده جلوی درگاه اطاق یا در دکان بریزند و نازاها را آب نیم‌خورده‌شان را بدهند تا زن و شوهر قبل از همبستری بخورند و دیگران را که یا سه دانه آب نبات یا یک تکه نبات بدهند و همه اینها نیازهایی

داشتند که حاجتمندان باید تقدیم

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۹۷

بکنند.

پس از اینها منافع بنای اماکن عبادی و عزاداری مسجد و تکیه و حسینیه تا تکیه بستن و دسته راه انداختن و خرج دادن که مخارجشان باید در اختیار ایشان گذاشته شود و برگزاری مراسم اموات بزرگان که پرداختی‌های بانیشان کلا نزد نقیب جمع شده، به اجازهی او خرج بشود.

پس از اینها منافع امور اخروی از طرف بنیان ساختن مسجد و حسینیه و تکیه و آب‌انبار و بستن و پیرایه آنها و راه انداختن دسته و تعزیه و خرج دادن که مخارج تمامیشان باید در اختیار آنها گذاشته بشود و برگزاری اموات بزرگان که زیر نظر آنها بوده، دستگیری و امور خیر از اعانت به فقرا مثل رخت عید بچه‌ها و لحاف و تشک و خاکه ذغال زمستان و جهاز و خرج عروسی بی‌سرمایه‌ها که از طرف ایشان جمع و به تعیین ایشان تهیه و خرج بشود، که همگیشان سرانه‌هایی می‌آورد. تا رشته پاره‌های لباس‌های خود و اهل و عیال که متبرک و باریکه باریکه، در مقابل نیاز در روزهای اعیاد مذهبی، مخصوصاً عید غدیر به خواهندگان سپرده میشد که برای رفع قضا و بلا به مچ دست بسته، جهت مایه کیسه ته کیسه پول دوخته، جهت قرب و منزلت لای پیشینه‌ی قبا بنهند. الی ریاست در اویش و گدایان و قلندران و تعزیه‌خوانان، اعم از مجلسی، تا قهوه‌خانه‌ای و دوره‌گرد که پرداختی‌هایشان نظری، یا کتراتی معلوم و توسط تحصیلدارانشان جمع و تسلیم بشود.

شهر لا مذهب‌ها!

با خاتمه‌ی مباحث گدا و نقیب مطلبی به خاطر آمد که نتوانستم از آن صرف‌نظر بکنم.

چندی پس از خاتمه جنگ جهانی اول ۱۹۱۸ بازرگانی جهت تجدید و برقراری رابطه با طرف آلمانی‌اش به آلمان می‌رود و در بین راه خطری برایش پیش

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۹۸

می‌آید و نذر میکند که اگر رفع آن شود در رسیدن به مقصد فقیری را خوشنود بکند اما هرچه عقب گدا می‌گردد کسی که دست دراز نموده، یا غریب‌الغربا، یا بیمار کربلا کند به چشمش نمی‌خورد و از آنکه نمیتواند نذرش را ادا کند به خود می‌گوید شهر لا مذهب‌ها از این بهتر نمیشود، تا بعد از ظهر روزی چشمش به مرد لباس چرکینی می‌خورد که روی چمن پشت دیوار کارخانه‌ای به خواب رفته است. پس با مشاهده‌اش از آنکه توانسته بالاخره گدا یافته خود را از زیر دین نذر در آورد خوشحال شده سکه طلائی به روی تکه کاغذی کنارش نهاده دور میشود.

اما هنوز خوشحالیش جا نیفتاده، جلب رضایت اعتقادش نشده بوده که پلیس دستگیرش نموده به جرم تعطیل کردن یک نوبت کار کارخانه و ایجاد خسارت و اضافه بر آن تخریب روح و بهم ریختگی تعادل فکری کارگری محترم و تولید سوء سابقه برای او تحویل داد گاهش میدهد. بازرگان هرچه به خود فشار می‌آورد که چگونه توانسته در شهری غریب کارخانه‌ای را از کار انداخته، موجب چنان خسارت گردیده، اخلال در روح و سابقه‌ی کارگری ناشناخته بکند فکرش به جایی نرسیده، تا از طرف مترجم دادگاه حالی میشود مردی که بنظرش فقیر آمده بوده عهده‌دار قسمتی از تولید زنجیری کارخانه بوده که از ساعت استراحتش استفاده میکرده است و با بیدار شدن و دیدن سکه‌ی طلا، یعنی پول مفت هوس خوردن شیشه‌ای نوشابه میکند و از آن کارش به می‌گساری کشیده، در نتیجه مست و از کار منفک و کارخانه تعطیل میشود، و زمانی جرم بازرگان سنگین‌تر میشود که آلمانی را گدا فرض کرده است!

در این اضافه که حرف گداها و ماجرای گفته شده مربوط به یک زمان یعنی شش هفت سالگی نگارنده بوده، زمانی که جنگ در آلمان نقطه‌ی سالمی بجا نگذاشته بوده، سقوط پولی و اقتصادشان یک گونی مارک را با یک گونی سیب‌زمینی برابر نموده بوده، مردم از قحط و غلا شکم خود با کشت بر روی بامها سیر میکردند و در مقابل کشور ما نه تنها در سلم و سلامت و آب از آب طهران قدیم، ج ۴، ص: ۲۹۹

تکان نخورده بود، بلکه بخاطر جلب نظرمان از هر جوانب مختلف هم گاری‌های لیره بطرفش سرازیر بوده است! اینک چگونه بوده در آنجا تصور گدا بر کسی موجب جرم و آنهمه ماجرا و در اینجا گدا از گدا و از مردم بالا میرفته‌اند؟! صورت مسئله‌ای که مگر جوابش از مغزها و کیسه‌های سران دو کشور بیرون کشیده شود!؟

کار زنها

در این وقت که مردها برای کسب و کار از خانه‌ها خارج میشدند زنها هم به انجام و تمشیت کار و امور خانه برمیخاستند به این ترتیب که ابتدا به جمع‌آوری سماور و اسباب چای و ظروف غذای شب پرداخته آنها را کنار حوض یا کنار جوی کوچه کشیده، ظروف مسی، مانند بادیه و بشقاب و دیگ و کماجدان را با گل‌مالی کردن گل‌های باغچه و کاه‌گل‌های دیوار کوچه شسته تمیز میکردند و اسباب چینی و بلور، مانند نعلبکی و استکان و کاسه آب‌خوری و پیاله ماست‌خوری و غیره را با خاکسترمالی و سینی زیر استکانی و زیر سماوری و خود سماور را با گرد آجر نظیف میساختند که شرحی برای این امور لازم می‌آید.

گل باغچه و شن و لای ته جویهای کوچه‌ها اول وسیله ظرف‌شوئی بود که در اختیار قرار میگرفت و بعد از آن خاکستر اجاق که هر زن خانه‌دار مقداری الک کرده با کهنه در آن زدن استعمال میکردند و کاه‌گل دیوار که وسیله‌ای کلی‌تر برای نظافت ظروف بود و از این‌رو دیوارهای کوچه مخصوصا دیوار همسایه بود که همواره مورد دستبرد قرار میگرفت به این صورت که این همسایه کاه‌گل دیوار همسایه پهلویی را کنده بکار میبرد و آن یک تا دیوار خودش سالم بماند کاه‌گل دیوار او را کنده بکار میگرفت و بر سر این مسئله که مرگ خوب بود اما برای همسایه دائما نزاعی بین اهالی کوچه درمیگرفت و دامنه دیوارها بود که کار از کاه‌گل‌هایشان گذشته به خشت و آجرهایشان رسیده بود و بعد از آن گرد

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۰۰

آجر، که وای به حال یکی از اهالی خانه بود که همت کرده برای مصرف خود آجر کوبیده الک کرده آماده ساخته باشد و از آن ساعت باید مشت‌مشت توقع این و آنرا برآورده کارسازی همسایه‌ها بکنند. به همانگونه که اولین آتش سماور صبح و بیچاره همسایه‌ای که زودتر از دیگران آتش به سماور خود اندازد و از هر اطاق یکی بطرفش هجوم برده با گفتن: خیر بینی خواهر، سماورت روشنه یک گل از آتشتش هم به من بده سماورم را آتش بکنم. یا یک گل هم سر آتش گردان من بگذار و کار سماورش را با کشیدن آتشتش عقب‌تر از همه بیندازند.

حرف آتش سماور بمیان آمد بد نیست اندکی هم در دیگر زمینه‌های آتش کردن آن سخن بگوئیم بر اینکه سماور را به چند صورت آتش میکردند: اول آنکه آتش گردانی را ذغال کرده کهنه‌ای آتش زده سرش گذاشته میگرداندند و سرخ که میشد در سماور میریختند و دیگر خرده چوب سفید (نوعی چوب سست از درختهای بید و تبریزی) که نازک‌های آنرا کبریت زده در سماور انداخته همچنان بر آن افزوده بعد از آن ذغال میریختند و نوع دیگر خود ذغال را که نفت زده در سماور می‌انداختند و تنوره می‌گذاشتند. اما همه این حالات مخصوص کسانی بود که دستشان بدهانشان رسیده استطاعت خرید کبریت و چوب سفید و

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۰۱

نفتی در آنها ملحوظ میگردید و سماور برنجی و ورشوی آتش میکردند! یعنی داراها که سماور برنجی در زندگیشان پیدا میشد و

اقلیت ناچیز خانه‌ها را تشکیل میدادند. چه بقیه را سماور حلبی دارها و قوری استکان نعلبکی سفالی دارها تشکیل میدادند که همان یک چوبه‌ی کبریت و حبه ذغال و چند قطره نفت غنیمتشان می‌آمد. شاید این فقر عمیق امتداد تاریخی داشته به ازمه‌ی ماضی و ماضی‌تر و زمان حافظ و سعدی و پیش از آن میرسید، به شهادت بیت شیخ علیه الرحمه که آورده (آتش از خانه همسایه درویش مخواه- کانه بر روزن او میگردد دود دل است) تا بعد از آن مرحومی‌ها چه آورده پس از آنهایی‌ها چه بیاورند؟!

به همین جهات یکی از عادات این فقرای آتش طلب در خانه‌ها از زن و مرد آن بود که در کوچه و بازار یکسره سر به زیر داشته به زمین و اطراف نگریسته درصدد تهیه چوب و چل و خار و خاشاک از گوشه و کنار معابر برآمده و در کیسه ریخته برای سماور آتش کردن و زیر دیگ و دیزی گیراندن ببرند تا آنجا که بخاطر صرفه‌جویی هیزم اگر وسیله خوراکی پختنی‌ای فراهم شده بود اگر آبگوشت و کوفته و مثل آن بود یکجا پخته هر نوبت مقداری از آنرا بر روی حرارت دودکش سماور یا شعله چراغ لامپا که سه پایه بلندی برای این کار داشتند گرم میکردند و تا این سر بزیری و چشم به زمینی تکمیل بشود باید گفته شود، این کار منحصر به چوب و چیلک جمع‌کن‌ها نمیگردید که کاغذ و کهنه جمع‌کن‌ها از ایشان فقیرتر بوده چه از آن راه ارتزاق میکردند، و پوست هندوانه جمع‌کن‌ها که به نام بزه و گوسفند آنها را برده و شسته میخوردند و در آخر ته سیگار جمع‌کن‌ها که از آن طریق تأمین سیگار و اعتیاد خود به آن میکردند از جوانانی به نام فکلی گشته. باید اضافه کنم این گدائی آتش و کبریت مربوط به

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۰۲

نداری و فقر نگردیده مثل آنکه اهالی حساسیت خاصی بر روی دادن پول برای کبریت داشتند که این یک خرید را زائد و بیمعنی میدانستند به این دلیل که آنهایی هم که قدرت مالی و توانائی داشته شبی مبلغی پول عرق و شراب داده لوطی‌گری میکردند در آتش چپق چنان درمانده میشدند که گاهی چپقی را توتون کرده آماده ساخته مدت‌ها میان انگشتان گرفته گرد کوچه بازار گردیده شاید چشمشان به یکی که کبریت میکشد خورده چپق خود را با آتش او روشن بکنند، یا در هر صورت به آتش کوره‌ی قهوه‌خانه یا زیر دیگ کله‌پز و آشی و آتش کنار دیزی نانوائی‌ای برخورداره رفع حاجت نمایند و جهت همین عادت بود که کمتر اتفاق میافتاد کسی کبریتی کشیده حاجتی بآن داشته باشد و کسی بطرفش یرش نبرده سر چپق و سر سیگار خود را بطرفش دراز ننماید. بهمین خاطر یکی از ابتکارات جلب مشتری قهوه‌خانه‌ها این بود که ذغالهایی را پولک‌پولک مانند دو قرانی تراشیده کنار کوره سر چاق کنی آتش کرده آماده داشته وسیله شاگردی که اختصاص به همین کار داشت و با انبر و کفگیر کی گرد قهوه‌خانه میگردد و آتش چپق، آتش چپق مینمود بر سر چپق‌های مشتریان میگذاشتند.

بعد از ظرفشویی و استکان نعلبکی‌شوئی که البته تمام آنها در همان نهر عمومی کوچه و حوض آب همه‌کاره‌ی خانه انجام میگرفت نوبت جاروی و نظافت اطاق و اطاقها و ترتیب دادن صندوقخانه‌ها و گردگیری طاقچه‌ها میرسید.

انواع جارو، و صورت اطاق و اثاث

ابتدا جاروی تهرانی‌ها که سه نوع بود. اول جاروی قزوینی که از بیابانهای اطراف قزوین بدست می‌آمد، از شاخه‌های باریک مفتول‌مانندی که دسته شده ته

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۰۳

آنها را نخ پیچیده از میان قسمت میکردند و جهت استحکام آنها چندین تاب به دور هم داده یک سر ضخیم فشرده و یک سر افشان بهم میرساند که سر ضخیمش را در دست گرفته بهترین جارو برای زمین حیاط و آجر و فرش و گلیم و حصیر و مثل آن معلوم شده بود. دوم جاروی (چرز) از بوته‌های بیابان که بر روی هم فشرده شده با نخ قند «نخی از کنف که کله‌قندها را با آن بسته عطارها جلو دکان می‌آویختند» محکم بسته چندین روز در آب افکنده، یک هفته جهت حالت گرفتن زیر سنگ می‌گذاشتند و بالای فرش و

فروشها و جهت گرفتن کرک قالی بکار میبردند و یا چوبی به تهش کرده فراشها با آن صحن و شبستان مساجد را جارو میزدند که (جارو فراشی) اش میگفتند و سوم (جاروی نرمه) که از علفی نرم موماند تهیه شده ساقه‌های پهلوی هم قرار گرفته‌شان بافته و لوله شده بصورت دسته گلی در میآمد که جهت نظافت روی کاشی‌های کف درگاهها و کف طاقچه‌ها و رف‌ها «طاقچه‌های کوتاهی بالای طاقچه‌ها» بکار رفته و زیادت‌تر به مصرف جاروی کف دکاکین زرگران و جواهرفروشها بکار میآمد.

فرش اطاق

فرش اطاق معمولاً دو کناره از قالی و گلیم و نمند به عرض یک ذرع و طول سه و چهار و پنج و زیادت‌تر ذرع و یک (میانه) به عرض یک ذرع و نیم تا دو ذرع و به پهنای میانه‌ها و (کناره) ها و یک (سرانداز) به پهنای دو ذرع تا دو ذرع و نیم که میانه در وسط اطاق و کناره‌ها در دو طرف و سرانداز در بالای آنها قرار میگرفت و روفرفشی‌ای از کتان راه‌راه سیاه و سفید که جهت تمیز ماندن فرش و حفظ از آفتاب بر روی آنها گسترده میشد مگر اوقاتی که میهمانی رسیده جهت احترام او برچیده شده کنار می‌افتاد. این اندازه برای فرش‌ها فایده‌اش آن بود که در هر اطاق و هر بعدی از ابعاد اطاقها مورد استفاده قرار میگرفت مخصوصاً جهت اجاره‌نشینان که در هر خانه حاجتشان را روا کرده احتیاج به تغییر و تعویض آنها

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۰۴

پیدا نمیکردند، چه هرآینه اطاق به اندازه بود که فبها و هرگاه از پهنای کم میآمد یکی از کناره‌ها را کم کرده یک کناره و یک میانه می‌انداختند و اگر از قد زیاد میآمد سرانداز را حذف میکردند و اگر از قد کوتاه و از پهنای بیش میآمد سرانداز و میانه را میگسترند الی آخر که در هر صورت به وجه دلخواه اطاق مفروش میگردد.

طاقچه

طاقچه تورفتگی‌های مقوسی از دیوارهای اطراف اطاق بود که هرچه اطاقی زیادت‌تر دارای طاقچه بود مرغوب‌تر میآمد و ظروف دم دستی و مورد حاجت و غیر آن و زینتی از جمله بلورآلات و چینی‌جات نمایشی را در آنها، از قبیل کاسه بشقاب مرغی‌ها و قوری فنجان‌ها و شیرینی‌خوری، آجیل‌خوری، قنددان، ماست‌خوری، ترشی‌خوری، پنیر سبزی‌خوری، قباب و قلدح‌ها، بشقاب، دوری، توگودها، و امثال آنرا حایل و مایل و کنار هم و بر روی هم جا میدادند.

رف

طاقچه‌های کوتاهی بعرض طاقچه‌های گفته شده بطول نیم ذرع و کمتر که روی آنها ظروف قیمتی‌تر و کوچک‌تر پربها امثال گلدانهای چینی و بلور و دست دلبرها «نوعی گلدان بوقی‌شکل که پنجه‌ی زیبایی آنرا احاطه کرده سردست گرفته بود» و کوزه قلیانها و سرقلیانهای مصور و چای‌دانها و شکردانها و قنددانهای نگین‌نشان و ظروف طلا و نقره را میگذاشتند.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۰۵

سربخاری

محل قرار دادن و نمایش جارها «چراغهای حباب لوله فتیله‌دار نفت‌سوز پایه‌بلند از بلور و مرمر و برنز» گلدانهای چینی تک‌پایه‌ها «لاله‌های یک شاخه آویزدار» آئینه قدی و نیم‌قد، ساعت، عکس و شمایل و مانند آن که نقطه عطف اطاق میآمد.

دولایچه و صورت یک اطاق متوسط

دولایچه طاقچه‌ی درداری جاسازی شده در دیوار، یا زیر طاقچه‌های اطاق با چهارچوب و دو لنگه در زیبای ساده یا منبت از چوب گردوی رنگ روغن زده‌ی گردوئی بود با طبقه‌بندی‌های داخل. محل جعبه‌ها و مجری‌های پول و جواهر و اسباب بزک و جای آجیل و شیرینی و ظروف آن برای مهمان که در دسترس و آماده برای آرایش و پذیرائی و به این ترتیب یک اطاق متوسط با این صورت مفروش شده زینت میگرفت، با پرده‌ی چلوار یا قلمکار، یا شال و اطلس و کرکر «نوعی پارچه پرده‌ای» استتار میگردد و چوب‌های خراطی و رنگ شده‌ی ته‌میخ‌داری که کنار هر درگاه کوبیده شده پرده‌ها موقع جمع شدن بر روی آنها می‌افتاد و لاله سه شاخه‌های دیوارکوب که به جرزهای میان طاقچه‌ها کوبیده میشد و عکس و شمایل‌ها و قالیچه‌های عکس و آنتیک و گل‌دوزی‌هایی که بر دیوار داخل طاقچه‌ها و محل‌های خالی دیوارها به شکل مایل و لوزی نصب میگردد و لنترها «چراغهای گردسوز سی شمع شعله» ی پایه گلدانی که در شبها یکی یا چند شعله وسط آن نورافشانی مینمود و جاجیم‌ها و تشکچه‌های مخمل رویه کشیده‌ای که در اطراف اطاق گسترده شده پشتی‌هایی از قالیچه و شال و ترمه و مخمل که بالای آنها جهت جلوس مهمان تکیه به دیوار قرار میگرفت و

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۰۶

چوب‌رختی‌ای از تخته‌ی یک ذرع و زیادتر قد و یک وجب پهنا که شاخه چوب‌های تراشیده و رندیده‌ی در آنها فرورفته، یا شاخ گوزنی که همراه جمجمه حیوان یا بدون آن بر دیوار کوبیده شده برای آویختن عبا و قبا بکار می‌آمد.

جارو کشی

صورت جارو کشی زنها به این طریق بود که ابتدا سر و موی خود را با دستمال بسته دستمالی دیگر جلو دهان کشیده هرآینه احتمال مرد بیگانه‌ای به خانه میرفت چادر نماز سر میکردند و دستک‌های آنرا از پشت گره میزدند و از بالای اطاق مطابق خواب فرشها شروع به جارو زدن مینمودند و بعد از آن تا گرد و غبار آنرا بیرون کنند چادر نماز کهنه یا بغچه‌ای وسط اطاق به طرف درها مانند آتش گردان چرخانده خاک و خل آن را بیرون میکردند و سپس به گردگیری یک‌یک اشیاء و فوت فوت کردن آنها میپرداختند، که البته جاروی اطاقهای پذیرائی و نمایشی هفته به هفته و پانزده به پانزده و زیادتر و وقت آمدن مهمان و غریبه انجام میگرفت و جاروی اطاقهای نشیمن و مثل آن همه روزه و تأخیرپذیر نمیگردد.

حمام روزانه

بعد از جارو اگر (کار خیری؟) در شب و بعد از سحر انجام گرفته بود که تقریباً حتی این کار میان زن و شوهرهای پیر عجزوزه نیز تعطیل بردار نمی‌آمد! بغچه حمام سردستی را که مخصوص توآب روی بود برداشته خودی به آب حمام یا حوض یا پاشیر رسانیده غسل جنابت که تعلق در آن غضب خدا را بجوش آورده شخص جنب مورد نفرین زمین زیر پا و رخت تن و نور آفتاب و جن و انس و ملائک آسمان میگردد بجا آورده مراجعت مینمود، و اگر ظهر مرد و کسی را داشت که به خانه می‌آمد و میباید ناهار تهیه بکند به تهیه غذا برمی‌آمد و اگر حاجت به حمام

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۰۷

رختشویی یکی از دهها کار زنان.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۰۸

علامت دایر بودن حمام مردان لنگی بود که به یک جرز یا هردو جرز در حمام می‌آویختند و نشانه حمام زنان آویزان نمودن پرده و در حمامهای زنانه مردانه این که پس از تمام شدن وقت حمام برای مردان لنگ را برداشته به دهانه آن پرده می‌آویختند. حمامهایی که از پیش از اذان صبح تا برآمدن آفتاب مردانه و پس از آن زنانه میگردید که حمامهای محلات را دربر میگرفت.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۰۹

نیافته بود و عذر و قهر و چیزی مثل آن مانع گردیده بود دست و رو را شسته در صورت لزوم تعویض لباسی کرده به کارهای دیگر خانه مانند دوخت و دوز و وصله پینه و نو و کهنه نمودن و بچه‌داری و مثل آن میپرداخت.

لنگ حمام

درباره حمام و حمام‌روی و افتخار به آن برای زنها همین بس که از بعد از رفتن مردها از خانه لنگ‌های سفید و قرمز و قطیفه‌های تر و رطوبت گرفته‌ای بود که در مراجعت از حمام جلوی در اطاقها به مفهوم حمام کاری شب و ازاله جنابت آویخته میگردید تا آنجا که زنان سیاه‌بخت و از نظر افتاده نیز جهت جلوگیری از استحقار دیگران آنها را تر کرده به تظاهر می‌آویختند، چه عمل مقاربت هر شبه از واجبات و مسلمات هر مرد بود که همراه روایات و دستورات وارد شده بر او انفکاک‌پذیر نمی‌آمد. اگرچه آسایش فکر و آسودگی خیال و لاقیدی و بی‌خیالی و سلامت اغذیه و عدم دسترسی به زنان متفرقه و حفظ و امانت و دیانت و حقوق‌دانی و حق الناس‌شناسی و اینکه فقط توجه به زن خویش داشتن و ادارشان به این امر مستمر میگردانید، تا آن حد که حتی توقف یک‌شبه موجب وحشت زن از بیزاری مرد و سر بجای دیگر داشتن او گردیده وی را پریشان‌خاطر ساخته و ادار به سبب جوئی و چاره‌اندیشی مینمود، و مردان بسیاری که در عذر و اعتذار زنانه زن، خودداری نتوانسته وی را آسوده نمیگذاشتند که از بالاترین افتخار زنان در سفیدبختیشان می‌آمد. چنانچه بر روی همین حساب هم هرگز نباید رختخواب زن و مرد از هم جدا بوده بستر علاحده داشته باشند.

سلطان حقی؟!!

سلطان حقی که در اثر کثرت استعمال سلطان نقی شده بود شیرینی، یا ولیمه و مهمانی خودمانی زنهای خانه بود که چون زنی بعد از اختلاف و قهر و کدورت و

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۱۰

سوا بودن جا، شوهر با وی به سر مهر آمده همبستر میگردید همسایه‌ها از او شیرینی‌ای به نام سلطان حقی میخواستند. در این سابقه که سلطانی بوده که از هر عروسی و همبستری حقی میخواست، به این قرار که عروس‌ها قبل از رفتن به حجله به پیش او بروند و مردها با هر همبستری مبلغی ارسال بکنند و در صورت عدم استطاعت سه روز برایش کار بی‌مزد بکنند! رسمی که وسیله‌ی تفریح زنها گردیده آنرا از مرد به زن منتقل ساخته، چنانچه زنی از اهل خانه لنگ و قطیفه‌اش به در اطاق آویزان میگردید از او به اسم سلطان نقی حق میخواستند و ناهار، یا عصرانه‌ای گردنش میگذاشتند که باید پذیرفته اجابت بکند، یا آنکه نوبت آب و جاروی حیاط و در حیاط همسایه‌ها را او انجام بدهد. ولیمه‌های سلطان حقی‌ای که تخمه و آجیل و بزن و بکوب هم همراهش میشد.

بعد از ناهار

اگر مردشان برای ناهار نیامده، یا نمی‌آمد، تهیه غذای شب را دیده بساط منقل و سمه‌جوش را فراهم نموده به ابرو کشیدن و فر زدن و بزک کردن مشغول میشدند و همراهش بگوی و بشنو و خنده و تفریح، تا نزدیک آمدن مردهایشان که بعد از غروب و یا کمی از شب گذشته سروکله‌شان پیدا میشد، رخت عوض کرده کار چای و سفره را آماده بکنند.

باید گفت مردها کمتر برای ناهار به خانه میآمدند و زنها ناهارشان را با هم و

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۱۱

با حاضری‌های متناسب با فصل، مثل آبدوغ‌خیار و نان و پنیر سرکه‌شیره و نان انگور و نان هندوانه و نان خربزه و نان انجیر و نان پنیر سبزی یا اشکنه و آش‌ها، مثل آش کشک و آش رشته و آش اماج و کله‌جوش ... صرف می‌کردند و غذای پختنی و سنگین را برای شام می‌گذاشتند، و در هر صورت که همان را هم زود علم کرده بقیه وقت تا آمدن شوهر را به قروفر می‌پرداختند.

وسمه جوش

وسمه جوش پیاله توگود لب کنگره‌ای بود که وسمه و آب را در آن ریخته بر روی آتش نهاده درش را گذارده مانند چای دم می‌کردند و ابروها را که قبلا-رنگ و حنا یا رنگ و روناس خیس کرده گذارده بودند با آن مشکی و براق کرده خوش‌رنگ می‌ساختند و این نیز به این طریق بود که صاحب ابرو سرش را در لگنچه‌ای خم کرده زن دیگری آب و سومه را در میان صابون برگردان که توی آنرا گود ساخته بودند ریخته از داخل آن با قاشقکی که مخصوص همین کار بود لعاب و سومه که در اثر مجاورت با صابون چربی و زنگار بسته بود به گوشه بالای ابروی وی ریخته به بقیه نقاط دیگر ابروهای پیوسته‌اش که مد آن روز بود رسانیده از گوشه ابروی سمت لگنچه‌اش سرازیر می‌گردید و مرتبه دیگر سر را به طرف عکس اول برگردانده از خلاف آن شروع مینمود و این کار همچنان ادامه یافته دائما سر را از این جهت به آن جهت گردانده زن دستیار قاشق و سومه را به این گوشه و آن گوشه ابروهایش میرساند تا رنگ و حنا کاملا حال آمده بالا زده

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۱۲

ابروسياه شده باشد، و فایده این وسمه و داخل صابون ریختن آن این بود که رنگ و حنا یا رنگ و روناس، ابرو را قوت داده پرپشت می‌کرد و چشم را قوت میبخشید اما اندکی رنگ مو را حنائی سرخ مینمود و وسمه آن نقیصه را نیز برطرف ساخته آنرا سیاه شفاف میساخت و زنگار چربی صابون به برق و جلایش می‌آورد.

ابروکشی

نوع دیگری آرایش ابرو مخصوص ابروهای لنگه‌به‌لنگه بود که آنرا کمکی از زیر و رو برداشته میانشان را کنده از هم جدا ساخته تیغه خنجریشان میساختند و چون اینگونه ابرو رنگ و روناس و وسمه پذیر نمی‌گردید و رنگ و سومه دویده طاق ابرویشان را مکدر مینمود مغز فندق را سوزانیده سوخته آنرا میمالیدند که این نیز ابرو را بسیار سیاه و جالب توجه مینمود اضافه بر خاصیت قوتش که موی ابرو دید چشم را نیرو میبخشید.

سرخاب سفیداب

بعد از ابروکشی نوبت به سرخاب سفیدآب میرسید که بهترین ایندو دارو از تبریز و روستای سرخاب و اطراف آن می‌آمد و طرز استفاده‌ی آنها نیز چنین بود که قبلا سفیداب را چندین روز در کاغذ پیچیده جلو راه، زیر فرش می‌گذاشتند تا پرورده شده دست بهم گردیده بر روی صورت بنشیند و سپس سر انگشتان به آن زده از زیر موهای زلف تا زیر گردن همه‌جا را با آن یکنواخت میساختند و بعد از آن سرخاب را اندکی بر سر انگشتان سیابه و وسطی مالیده آهسته به روی گونه‌ها تا

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۱۳

زیر چاک چشمان و پائین چانه میمالیدند و از همان سرخاب یا سرخاب پنبه‌ای (پنبه‌ی به سرخاب آلوده) لبها را دالبر داده رنگین

میساختند و سپس به بقیه امور از جمله پوشیدن لباس لازم و دیگر کارها میپرداختند.

فر

فر بر دو نوع بود. فر قشوی و فر لوله‌ای که لوله‌ای آن وسیله‌ای بود بشکل قیچی.

یک تیغ‌اش میله و تیغ‌های دیگرش ناودانی شکل که مو را در میان گرفته لوله‌ای مینمود و فر قشوئی چیزی شبیه آن با تیغ‌هایی پهن شیارشیار که مو را پله‌پله‌ای ریز درست مینمود و صورت کار هردو به این گونه بود که دهانه آنها را گشوده به لبه‌های لوله چراغ واداشته پس از گرم شدن بکار میبردند که گاهی در این آرایش چند لوله لامپا میشکست تا عمل فرکاری تمام بشود، مگر در جمعیت زیادتر که یکی بانی شده همت کرده منقلی را آتش خاکه ذغال نموده به وسط بیاورد، چه حتما لازم بود آتش این کار آتش خاکه ذغال باشد که حرارت ملایم داشته فر زیاد داغ نشده مو را نسوزاند و در آخر که سرمه به چشمان کشیده یا مژه‌ها را با روغن فندق سوخته یا چوب کبریت سوزانده سیاه کرده دستی به ابروها برای گرفتن سفیدآب‌های اضافه کشیده با شانه آنها را بالا زده مرتب ساخته با عطر و گلاب خود را معطر و خوشبو میکردند و آماده ورود شوهر میشدند.

ارزش مو و مد آن

موی و زلف و گیسوان زن به چند صورت جلب مینمود: اول گیسوبلند که آنرا مقدم بر تمام محاسن ظاهری زن میدانستند که هرچه پرپشت‌تر و بلندتر و پررنگ‌تر، به همان مقدار جالب‌تر و دلفریب‌تر و ارزشمندتر می‌آمد و نامرغوبترین زنان و دختران آنهایی بودند که موهای کم‌پشت کم‌رنگ سست کوتاه داشته باشند و بدترین تنبیهات و سخت‌ترین اسناد به زن آن بود که گیس وی را کوتاه طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۱۴

کرده یا چیده باشند تا آنجا که (گیس بریده) از بدترین دشنامهایی بود که به زن میدادند و زنهای بدکاره و ناشزه را با بریدن گیسوان انگشت‌نما و سرافکننده میساختند. همچنانکه بهترین اوصاف درباره گیسو، بلندی و پری و جعد و شکن آن بود که خواستگاران، خبر آنرا برای دامادها میبردند و شعرا که آنرا کمند کشش دلبران می‌آوردند، و قصه‌ها که از آن چنین تعریف میکردند: جوم جومک برگ خزون- مادرم زینب خاتون- گیس داره قد کمون. گیس من کمندتره- از کمند بلندتره- از شبق مشک‌تری. گیس من شونه میخواد- شونه‌ی فیروزه میخواد. هاجستم و واجستم- تو حوض نقره جستم- نقره نمک‌دوم شد- حاجی علی بقربونم شد. در این معنی که جعد داشته، بلند بوده. سیاه‌ظلمانی باشد و از آنجا که گفته شده «موی سر، آب دل را میخورد» و خاطر آسوده داشتند فراوان از این گونه گیسوان به چشم می‌آمد و بسا از بلندی تا بن پا میرسید. و از جهت منزلت که با شانه فیروزه باید شانه بشود. و آنگاه زنی با چنین گیسوست که چنان در نزد شوهر گرامی میشود که برایش حوض نقره و نمکدان نقره فراهم نموده جان عزیز قربانش میکند.

شانه

البته چنان گیسوان را شانه‌هایی از حیث دوام در خور خود لازم بود و لذا شانه‌ها به دو نوع خاصه و معمولی از عاج فیل و شاخ گوزن و چوب درخت توت و زیتون و شمشاد ساخته میشدند. شانه‌هایی از حیث خاصیت ماده خام، نه تنها به آن حد دوام که میتوانستند برای چند نسل کار بکنند، بلکه از جهت بهره‌دهی که هرچه زیادتر کار میکردند، بهتر در مو نشسته نرم‌تر و دلخواه‌تر میگشتند و بخاطر نیروی ذاتی و گرمی طبع باعث استحکام پیاز موی و قوت پوست سر میشدند. شانه‌هایی بدون دسته در اندازه‌های کمتر از یک و جب قد و چهار انگشت پهن، یک طرف دنده و دو طرف دنده که یک طرف دنده‌هایشان برای مردها، با فاصله‌ی

متوسط و دو طرف دنده‌هایشان، با یک طرف ریز و طرف دیگر درشت برای زنان که فاصله‌ی میان دنده‌های طرفین را بر روی شانه‌های اعلا‌ی عاج و شاخ گل و برگ‌های طلا نقره و دانه‌های جواهر کار میکردند. دنده یک طرفه‌هایی هم برای زنان دولتمند ساخته میشد که قسمت بعد از دنده‌هایشان را جهت نرم بودن و آزار نرساندن به دست طلا یا نقره میگرفتند، همراه پیرایه‌هایی که بر آن میبستند. که البته اینان باید دو شانه با دو نوع دنده داشته باشند، و از حیث حسن و عیب نیز آن که هرچه دنده‌هایشان لطیف‌تر و نرم‌تر و پرداختی‌تر تراشیده شود خوبی آن بود و بدیشان سرسری تراشیده شدن و زبری دنده‌ها که باعث گیر کردن به موی و کندن آن بشود، و این همان شانه‌ها بودند که هرچه بیشتر کار میکردند بهتر میشدند.

تا کم کم که شانه‌های خارجی، ابتدا از شاخ طبیعی و با ساخت‌وساز بسیار عالی وارد شدند و به مرور که تبدیل به کائوچو و مواد پلاستیکی و مانند آن گشتند و بهمان نسبت هم که باعث ریزش مو گردیدند، خاصه تیزی سر دنده‌هایشان که مواد نفتی بودن جنس سبب صدمه رسانیدن به پوست سر و ضعف و بیماری آن شدند، تا امروزه که مگر سر پرموی و چنان گیسوان را در میان ایلات و شانه خودمانی بسریزن‌ها دیده بشود.

دنباله گیس و موی زنان

پس بهترین مد مو در درجه اول آن بود که هرچه بیشتر بلند بوده باشد و پیچ و تاب آن که آنرا دو شاخه بافته به دو طرف شانه‌ها بیندازند یا هفت شاخه که دو شاخه آنرا بروی شانه‌ها و پنج شاخه آنرا در پشت اندازند و چهل و یک ساقه که با سلیقه خاصی بافته از روی شانه‌ها تا پشت و اطراف افشان نمایند، که آنرا چهل گیس میگفتند.

صورت زلف پیش سر اینگونه موها نیز آن بود که فرق سر را از وسط گشوده

انیس الدوله سوگلی صیغه‌ای ناصرالدینشاه در جوانی، با گیسوانی تا پس پا. گیسوانی که بلندی و زیباییش از افتخارات زن بحساب میآمد. که اکثریتشان دارای چنان جلوه گیسوانی بودند. به دو دلیل. اول راحت خیال که گفته‌اند: موی سر آب دل را میخورد و دوم دور بودن از پاک‌کننده‌های امروزه، مانند صابونهای عطری و شامپوهای مضر که نه تنها مفید به حال موی و رشد آن نبوده، بلکه ضعیف‌کننده و ریزاننده آن میگردد، و از تمیزکننده‌های طبیعی و مفید مانند «گل سرشور» و «سدر» و «گل ختمی» و «کتیرا» و مانند آن استفاده میکردند.

جیران (فروغ السلطنه) سوگلی و جان و نفس ناصرالدینشاه در لباس شکار و با موهای پریشان که دو پسر برای شاه آورده که اولی‌اش را ولیعهد خطاب نموده، هووها از حسادت، هم او و هم دومی‌اش را مسموم کرده از میان برداشتند و خودش را نیز که به همان روال به دیار عدم فرستادند!!

قسمت پشت را به طرف عقب شانه زده بافته بر سر هم یک منگوله ابریشمین از رنگ مو آویخته در میان منگوله‌ها دانه‌های قیمتی مانند مروارید و یاقوت و مثل آن آویز میساختند و بر جلو آن بالای پیشانی یا یکی از دو طرف سر گل و جواهر میزدند و موهای دو طرف را به گونه‌هایی که ذکر میشود آرایش میکردند.

مد دیگر مو آنکه آنرا به همین نحوه شانه زده جهت بلندتر ساختن آن سرگیس‌هایی بر سر شاخه‌های مو بافته آخر آنرا زنگوله‌های

ریز از نقره میزدند.

و این مدها را برای جلو سر و دو طرف بکار میبردند. اول این که مو را در جلو سر از محاذی گوشها دو نیم کرده قسمت عقب را یک شاخه یا چند شاخه بحسب پری و کمی مو بافته قسمت جلو را بصور مختلف دم طاوسی و پنجه کلاغی و چتری و دم اردکی میکردند.

دیگر دم طاوسی که مثل چتری اطراف آنرا بالا برده با لعاب کتیرا و امیداشتند و در چند جای آن پر طاوسهای کوچک میزدند. دیگر پنجه کلاغی که جلو پیشانی را چند شاخه کوتا مو چسبانده دو طرف آنرا دالبر داده روی گوشها را پوشانده دم آنرا داخل بافتههای عقب میکردند.

دیگر زلف روگوشی که از روی گوشها میگذشت و در چتری که بالای پیشانی را با یک انگشت فاصله با ابروها در خط آنها چیده دو طرف آنرا تا نزدیک چانه شانه زده انتهای آنرا حلقه کرده بطرف بالا برمیگرداندند.

دیگر در دم اردکی که جلو را به اشکال مذکور و روی گوشها را از زیر گوش مستقیم یا مایل یا نوک تیز برش میدادند، و نوع دیگر که از یک طرف فرق باز کرده سمت زیاد را در روی پیشانی تاب و دالبر داده به سمت دیگر میکشیدند و در آخر مد موهای معجد که عالترین انواع مو محسوب شده نیکوترین مد آن اینکه فرق را از وسط شکافته بر آن شانهی کامل زده چین چین و گره گره روی شانهها

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۱۹

افشان بکنند، و از پری و بلندی مو همان بس که گفته شود کمترین آن موئی بود که تا مهره کمر میرسید. و پس از آن گیسوانی که تا پائین کمر و روی سرینها را میگرفت و در میانشان گیسوانی که بدون سرگیسی چون شاخههای بید مجنون با خرامیدن تا میچ پا موج و شکن مینمود.

در اینصورت دشوارترین کار آرایش زنان شانه کردن گیسوانشان بود و مگر با کمک نفر دیگر بتوانند آنرا به انجام ببرند. چه (خار) کردن اینگونه موها، مخصوصا که (کرک) شده باشند میچ آهنگران و کت خمیرگیران لازم داشت و حداقل بین دو، تا سه ساعت وقت مداوم که به آن میچ زده کلنچار بروند و بهمین حساب برای کارگانشان در حمام که در یک صبح تا به ظهر و یا بعد از نهار تا غروب مگر بتوانند به دو، سه مشتری برسند، و از قوت رشدشان همین بس که در هر نوبت حمام و شانه زدن که همیار یا دلاک باید نهایت زور و فشار میچ بکار ببرد مشت بزرگی مو به کنار دستشان جمع شده بود و نقصانی به زیادیشان نرسیده بود!

و اینک دستورات و داروهای زیر که در امراض مو بکار میآمد: اگر مو رشک و جانور گذاشته بود شب آنرا با نفت آغشته دستمال بسته صبح شانه را نخ بسته نخ کش میکردند. اگر نقطه‌ای از موی سر میریخت سیر کوبیده بسته و گرمی میخوردند. اگر موخوره شده بود با آب تنباکو شسته لعاب (اسفرزه) یا لعاب (خطمی) میمالیدند. اگر چرب و روغنی بود با آب نمک یا آب نعنا میشستند.

برای قوت مو (مازو) ی کوبیده یا (برگ مورد) میبستند یا با آب جوشانده (هلبله

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۲۰

سیاه) یا (آمله) میشستند. و برای ریزش مو روغن مورد یا (روغن بابونه) میمالیدند.

خواص و اثرات رنگ مو

چنانچه در بالا گفته شد رنگ مو نیز از خصوصیات بارز آن بود که تا چه حد پسندیده و ناپسند بوده باشد و مقبولترین، در آن روزگار تیرگی آن بود که هرچه زیادتیر به خرمائی و سیاهی مشکی میگرانید جالب تر میآمد و هرچه بی رنگ تر و کمرنگ تر بود نامقبول تر و نامطبوعتر از همه موی بور و زرد و صاف و ابریشمی و افتاده بود که کمتر جلب نظر مینمود. همچنانکه هرچه ابرو پرتو و

پرپشت تر و کشیده تر و پیوسته تر و سیاه تر و چشمان هرچه درشت تر و سیاه تر و دارای مژه‌های سیاه بلند بود طالب زیادتر پیدا مینمود و تنها جمله‌ای که بس بود تا خواستگار مخالفی بر زبان آورده داماد را از زن یا دختری دلسرد نماید آن بود که بگوید:
(بور ویر) خاصه اگر با بوری و کمرنگی مو، زاغ‌چشمی نیز همراهش شده بود که بگوید (زاغ و بور و، ویر و وارفته) کار را خراب بکند. در اینجا شاید برای خواننده این سؤال مطرح شود که پسند و نپسند دختر چه ربطی بدیگران می‌توانست داشته باشد؟! و جوابش این که بخاطر حفظ شریعت همه کس دختر را دیده در باره‌اش نظر بدهد جز آن که می‌خواست با او زندگی بکند!

قیافه‌شناسی

شاید این اشتیاق و نفرت بر موی سیاه و بیرنگ و دقت بر پررنگی آن صرفنظر از اثرات بومی و سرزمینی قسمتی نیز از اثر تعاریف و تکاذیب علم فراست یعنی قیافه‌شناسی بوده که علمای آن در کتاب آورده در اختیار قرار داده بودند. در این نظرات که موی سست کم‌رنگ را دلیل سستی و بی‌حالی و تنبلی و خیالات سوداوی و بی‌ثباتی و عدم وفا و کم‌التفاتی و کم‌محبتی و رفیق میان‌راهی و طهران قدیم؛ ج ۴؛ ص ۳۲۱
طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۲۱

بی‌طاقتی در شاداید و مصائب و راغب به انزوا و انفراد و بی‌توجهی به عفاف و پاکدامنی و امانت و صداقت و حيله‌گری و عشوه‌پردازی و غمازی و فتنه‌گری و امثال آن دانسته، صاحب موی پررنگ را فعال و نیرومند و باثبات و باوفا و چسبنده و کامبخش و گرم و صمیمی و متصف به صفات ارزنده خوانده بودند، تا آنجا که امتزاج موی زرد و چشم خاکستری و زاغ را تمام و مفتن و بدطینت و مخرب و مثل آن دانسته که تا حد امکان باید از ایشان احتراز بکنند و صاحب موی تیره را مخصوصا اگر خرمائی پررنگ و مجعد و محکم و صاحبش دارای پوست گندمی باشد بهترین آورده که دارای مزایای بیشمار و در مقابل موی زرد و موی زیاد تیره‌ی مایل به سرمه‌ای که اولی را نشانه بدطینتی صاحب آن و دومی را غم‌فزا و اندوه‌رسان و خبرچین و فتنه‌انگیز و شوم و ناسازگار می‌گفتند. همراه این روایت یا حکایت درباره موی زرد و چشم زاغ:

نقل از یکی از بزرگان که روزی بر دهی فرو می‌آید و مردی زردموی آبی چشم به حضور رسیده سلام و تعارف بیحد نموده به خانه خویش دعوت مینماید و با ابرام و الحاح بیحد به منزل میبرد و هفته‌ای با کمال اعزاز از او پذیرائی میکند تا وقت عزیمت که صورت مخارجی به چندین برابر واقعی آن به دستش میدهد! چنان بنظر میرسد که تجربه کرده‌ی چشم آبی و موی زرد نظرش به انگلیسها بوده است!

روایت دوم که کسی به حضور علی علیه السلام رسیده میگوید زنی خواستگاری کرده‌ام دارای قد میانه و صورت گندمین و اندام متناسب و ساق پای پر مخروط و سینه‌های محکم و میان باریک و سرین فربه و گردن به اندازه و چشمان درشت و موی خرمائی مجعد و دست‌وپای کوچک که صد دینار صداق مطالبه میکند و حضرت میفرماید امر نکاح به انجام برسان و صداقتش را از ما بستان، و بقولی اگر نخواستی از ما بستان!

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۲۲

دیگر ظواهر مورد پسند

دیگر ظواهر صورت زن که پسندیده می‌آمد بینی نازک قلمی و گوشه‌های کوچک و صورت گرد و دهان تنگ و گردن صاف بدون سیبک حلقوم و پوست گندمین و چهره بشاش و لب خندان که در خواستگاری‌ها مورد توجه قرار میگرفت به مصداق این شعر که مرغوبیت رنگ گندمین و نامرغوبی سرخ و سفیدی و کم‌ارزشی سفیدی مطلق را میرساند:

سفید سفید صد تومن سرخ و سفید سیصد تومن

حالا که رسید به سبزه هرچی بگی میارزه

که البته در همان علم فراست اگر بعضی این علائم در زنها پسندیده و صادق مینمود درباره مردان خلاف آن قابل اعتنا میگردید، چه بینی نازک قلمی و گوش کوچک علامت جبن و ترس و اطاعت بود که تنها زنان را زینده مینمود و مخالف آن مردان را که قوت و نیرو و شجاعت و تهور میرسانید، بعلاوهی تشخیص عمومی که گوش بزرگ را برای مرد دلیل جسارت و شهوت و لب کلفت را علامت اشتها و تمنای همبستری بیشتر و بینی درشت را نشانه بزرگی آلت و درستی و صداقت میدانستند. در این مزاحه به حکم بینی بزرگ که زنی بهمین خاطر مردی را به خلوت میبرد و چون خلاف علامت از او مینگرد میگوید چه دروغگو مردی بودی! در این نتیجه که علم فراست و قیافه را تنها به یک نشان حاکم مطلق نبوده، بلکه در هر حکم باید به چند نشان توجه شود. چنانچه گردن کلفت کوتاه به تنهائی دلیل شرارت نبوده، مگر وقتی با بینی بلند بزرگ یا عقابی و گوش بزرگ و ابروی پرپشت و موی درشت همراه بشود.

سیمای ظاهری و مشخصات باطنی تهرانی

در این زمینه لازم است اندکی هم درباره سیمای ظاهری و خصوصیات تهرانی های اصیل حرف بزنیم:

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۲۳

تهرانی های اصیل با پیشانی بلند و ابروان کشیده و چشمان درشت و بینی بلند و چانه کوتاه و صورت متمایل به دراز و موی صاف بدون جعد و گوش بزرگ و حلقوم استخوانی و گردن بلند و سینهی فراخ و میان تهی و قد متوسط و دهان اندک فراخ و پوستی مایل به سفید و تناسب اندام و گونه های گلگون و چهره ی متبسم و برخورد مهربان شناخته میشدند. با روحیه درویش صفتی و راحت طلبی، خوش سخنی و هزالی و لودگی، رفیق بازی و مهمان دوستی، غریب نوازی و ساده دلی، خوش قلبی و زودباوری، پرمهری و پرتوقعی، بلندطبعی و بزرگ منشی، لوطی گری و مردانگی، دستگیر و غمخوار بزرگوارانه، پیشقدم کارهای خیر، زودجوشی و زودرنجی، تنبلی و تکروی، بی خیالی و دم غنیمت دانی، شائق شغل های آزاد و گریزان از کارهای پرمشغله. بر روی هم مردمی در افراط و تفریط و دور از اعتدال و اجمالا-نجیب و شریف و جلب کننده و به نسیبه قابل اعتماد.

فرم لباس مردان

لباس مردان مرکب بود از عبا و قبا و ارخلاق و مرادبگی و سرداری و

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۲۴

ملبوس بزرگان از ناصر الدین شاه که در صف جلو ایستاده، تا وزرا و اشراف که در اطرافش میباشند.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۲۵

انواع دیگری از لباس بزرگان.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۲۶

لباس کسبه و مردم معمولی.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۲۷

لباس معلم و شاگردان مدرسه نظام.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۲۸

شلوار ماهوت یا دویت سیاه ساده و شال یا کمربند و کلاه نمدی یا پوستی و گیوه یا کفش و نعلین بی‌بند و پیراهن از چلووار یا کتان یا متقال، یا کرباس با یقه‌ای که از سرشانه باز میشد که در زیر بدون عرقگیر میپوشیدند و زیر جامه‌ای از نوع پارچه‌ی پیراهن که اعیان و خواص در زیر شلوار بپا میکردند و در هر صورت آنچه بود باید از پنبه و کتان بوده باشد خاصه پیراهن و زیرجامه، چه البسه غیر پنبه‌ای را جهت بدن مضر تشخیص داده موجب امراض گوناگون و کوتاهی عمر میدانستند و از اسباب جیب؛ چاقو و پاشنه‌کش و جام برنجی کوچک و بعضی زنجیر یزدی و تسیح و انگشتری نقره عقیق یا فیروزه که در جیب و دست میداشتند با این خواص که چاقو را برای پاره کردن هندوانه خربزه و خوردن میوه و دیگر حوائج مثل ناخن‌گیری بکار میبردند و پاشنه‌کش بکار بپا کشیدن کفش و گیوه‌ی بی‌بند دهن تنگشان می‌آمد و ضمناً که با آن ته هندوانه و پوست خربزه و مانند آن تراشیده خیار آب‌تراش میکردند و جام برنجی مخصوص دوغ و شربت و آب و عرق شراب‌خوری‌شان بود و در دفع بول‌های کنار کوچه که با آن استنجا کرده تطهیر مینمودند و زنجیر یزدی جهت راندن مرکب و دعوا مخاصمات و تسیح جهت ذکر گرفتن یا تشخیص نشان دادن یا بازیچه و انگشتر

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۲۹

عقیق و فیروزه که عقیق گناهشان را آمرزیده فیروزه گشایش کار و وسعت رزقشان می‌آورد.

لباس زنان

البسه زنان عبارت بود از تنکه‌ی پاچه‌دار تا بالای زانو از جنس چلووار یا حریر یا اطلس که زیر میپوشیدند و شلوار تنگ از مخمل و ماهوت و اکثراً از رنگهای زنده‌ی سبز، زرد، نارنجی، آلبالویی، چمنی با چاک بغل نوار دوخته که بروی آن و شلیته که روی آن میکشیدند. پیراهن کوتاه یقه‌بسته یا یقه‌گلابی که به تن روی شلیته کوتاه یا شلیته بلند که روی شلوار کشیده بوسیله آن کفل‌ها را بمراتب بزرگتر ساخته بودند می‌انداختند و یل که نیمته‌ای از ماهوت یا ترمه یا مخمل یقه‌بسته گل‌دوزی و ملیله‌دوزی و زردوزی شده با آستینهای دهان‌تنگ و دهان‌گشاد و دهان‌اژدری جوراجور، طبق سلیقه و سفارش یا ساده بود که زمستانها پوشیده روی شلیته کوتاه یا شلوار میکشیدند و نیمته‌هایی نازکتر از اطلس و حریر و مثل آن که دالبرهائی به پائین تنه و آرایشهای لطیف از سوزن‌زنی‌ها در یقه و سینه و جلو دامن آن میدادند و تابستانها میپوشیدند. با تغییراتی مختصر و سلیقه‌بکاربری‌های مختلف در حد حفظ فرم اصلی آن که از حیث زیبایی و خوبی و استحکام پارچه و رنگ ثابت آن میتوانست علاوه بر

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۳۰

آبرومندترین پوشش برای صاحب آن دختر و دختر او را نیز کارساز بشود و دختران و نوادگان آنها بقول امروزی‌ها (دمده) نشده از فرم نمی‌افتاد، بدانگونه که اکنون نیز در بعضی بغچه‌رختهای خانواده‌های قدیمی یافت شده هرآینه پوشیده شود از بهترین البسه‌ی زنانه و زیباترین پوشش‌ها بشمار می‌آمد، با فایده عدم تغییر و تجدید مد و آسودگی از تشویش (دفرمه) شدن هرماهه و هرساله و صرفه‌ی پول و وقت و عدم اختلافات خانوادگی و تحقیر و تحفیف همگان، چه هرکس را از اینگونه لباس اگرچه از زمان عروسیش باشد در بغچه باقی‌مانده عمری در مهمانی‌ها و برابر سر و همسر خریدار آبروی و رافع حاجت میگردد.

چارقد و چاقچور و حنا

چارقد پارچه‌ای مثلث از تور و حریر گلدار و ساده و ململ بود از یک ذرع پارچه‌ی بطور مثلث بریده یا به روی هم تا زده که به سر نموده زلف‌ها را از بالا و دو طرف در زیر آن مرتب کرده از زیر گلو سنجاق میزدند و دستک‌های آنرا از جلو بروی سینه انداخته به

دو سرشان زیورآلات میآویختند. زیورآلاتی از منگوله‌های زیبا با سکه‌های طلا و نقره‌ی دسته‌دار و بر دو طرف یا جلوی آن گل طلا، یا گل یاقوت و فیروزه میزدند و سنجاق زیر گلو که ساده و معمولی یا نقره و طلای ته مروارید که در آرایشها و مهمانی‌ها بکار میبردند و زنان مسن و معمولی که از گوشه‌های آن بجای کیسه و دستمال پول و خرده‌ریز دم‌دستی استفاده میکردند و در هر صورت وسیله‌ای که موهای سر را مرتب داشته صورت را گرد و با نقش‌ونگار لب و گونه و چشم و ابرو آنرا نظر گیر مینمود.

چاقچور نیز پاپوشی از پارچه سیاه بجای جوراب برای بیرون رفتن از خانه و استتار پاها و ساقهای آن بود با کفی تا مچ‌مانند جوراب و از آنجا با چینهایی که تمام ساق را پوشانیده در زیر زانو با گره‌بندهائی استوار میگردید، در این فلسفه که چین زیاد و گشادی آن اندام واقعی پای زن و چشم ناپاک را بر ارزیابی آن

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۳۱

دو فرم لباس در سمت راست عکس و در سمت چپ آن که زنی در پشت سر صف اول با نیمتنه جلو پوشیده به نام یل دیده میشود.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۳۲

زنی در لباس نیمتنه و شلیته دامن، با چارقد و فرم موی سر که باید از چارقد بیرون گذاشته بشود، و بزکش با ابروان پر و پیوسته کرده، که چنانچه صاحب ابروی نازک و کم‌پشت بودند، مصنوعا و بوسیله رنگ و روناس و حنا پرپشت و پیوسته‌اش میساختند. با شلوار جورابی کش‌مانند و جوراب ساقه‌کوتاهی که روی آن به پا کرده است، و مسلما که با این شلوار جورابی و جورابی ساقه‌کوتاه باید از زنان دربار، یا شخصیت‌های بعد از درباریان باشد، چه این نوع پوشش به سفارش برای درباریان می‌آمد.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۳۳

هفت زن درباری. با دو سوگلی، به نشانه گلی که به سر وصل کرده‌اند با نیمتنه دامن و نیمتنه شلیته و شلوار و جوراب شلواری، با آرایش‌های ملایم. همراه غمی که در سیمای تمامیشان مشاهده میشود، در این تکیه کلام، هنگام درددل که کاش زن حامل شده زن شاه نمیشدم؟

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۳۴

زنی که در کمال سادگی بهترین چهره و وضع لباس و حرکت را با پس زدن نقاب ارائه مینماید!! با چادر عبائی سه‌جاف نوار قیطان‌دوزی شده و شلوار بلند و دم‌پائی بدون پشت پاشنه، بنام ساغری که فقط سر انگشتانش در آن مییاشد و جوراب کوتاه (نقاب دارد و دل را به جلوه آب کند- نعوذ باللّه اگر جلوه بی‌نقاب کند!).

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۳۵

زنی از طبقه ممتاز، با ندیمه و خدمتکار که خدمتگارش پوشیدنی‌هایش را سر دست نگاه داشته، خودش، با چارقد بلند و گیسوان از سمت چپ آویخته و یل و شلیته و جوراب شلواری، در حال پوشیدن چاقچور مییاشد.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۳۶

میوشاند! در این توضیح که زنها در خانه چیزی به اسم جوراب و مثال آن به پا نکرده بلکه اصولا چیزی به نام جوراب نمیشناختند همچنانکه لباسی به نام زیرپوش نمیدانستند، اما بجای جوراب برای زینت پا (حنا) بکار میبردند که با آن کف و ناخنهای پاها را رنگ نموده طلائی و زعفرانی میکردند و ناخنها و کف دستها را با آن رنگین نموده با گل و برگهایی که به بعضی از نقاط آن میدادند دلربا میساختند. حنائی که برای زینت دست و پا سابقه‌ی دیرینه داشته، به شهادت بیت زیر که گوید:

(ز من می‌پرس که از دست او دلم چون است از او بی‌پرس که انگشت‌هاش پر خون است)

خونی که نظر به حنائی بودن سر انگشتان و ناخن محبوب مییاشد و در همین زمینه از نگارنده:

آمد که حنا تا به کف پا بگذارد به دید که پا روی دل ما بگذارد

پیرایه‌های دیگر زنان عبارت بود از انگشتری‌ای که مطابق شأن و موقعیت خود بر دست راست می‌کردند و دستبندی از طلا. به گونه‌های مختلف و زیادتر از سکه که بر دو دست مینمودند و گوشواره که به گوشها می‌آویختند و خفتی‌ای که از سکه یا آویز، از طلا و جواهر به گردن میبستند و سینه‌ریز از سکه‌های بزرگ طلا یا گل و برگهای طلای جواهرنشان که بعد از خفتی بروی نیمتنه یا یل و مثل آن می‌انداختند و سکه‌ها و گل و سنجاقهای طلا و جواهر که بر سر و سینه و زیر گلو و سرآستینها و پائین دامن و دم پاچه‌های شلوار می‌آویختند و خلخال هائی از

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۳۷

نقره یا طلا که به میچ پاها میبستند.

عطرها

همچنین با این عطرها که بجای ادکلن و عطرهاى فرنگی که هنوز پا به مملکت باز نکرده بود زن و مرد خود را خوشبو میساختند: عطر گل سرخ، عطر گل محمدی، عطر یاس، عطر اقاقى، عطر بنفشه، عطر یاسمن، عطر شب بو و امثال آن که هریک با عطری عادت کرده از نوعی استفاده می‌کردند، یعنی عطری از گرمی و سردی طبیعت مطابق طبع.

البته علاوه بر سود بوی عطر فواید دیگری را هم از آن در نظر می‌گرفتند که بوی خوش، قلب و مغز و فکر و فهم را قوت بخشیده موجب تنویر افکار می‌گردید، علاوه بر استعجاب آن از طرف روایات که وسیله‌ی جلب محبت و اعتزاز نزد جن و انس و ملایک گردیده، آدمیان را بر عطر زننده راغب و جنیان را دوست و ملائک را ثناخوان و دعا را مستجاب مینمود و لذا استعمال عطر، هنگام نماز و زیارت از جمله تکالیفی بود که تعطیل‌پذیر نمی‌گردید، اضافه بر اثر وصفی آن در زن و مرد که خلق را خوش و شهوت را ازدیاد میبخشید.

عطرهائی به خلاف عطر و ادکلن‌های امروزه که از هرچه، مثل برگ و پوست و ریشه و خاک و ادویه‌جات و غیره گرفته شده بوی همه‌چیز بجز بوی عطر داده، مگر خوشایندی و ارزششان شکل شیشه و قیمت بسته‌بندی‌شان باشد.

تماما از برگ گل طبیعی تحصیل شده که استعمالشان واقعا جان‌بخشی مینمود، و از حیث ماندگاری و دوام همین بس که یک پنبه از آن که نگارنده در دهسالگی از کسی گرفته در عطر یاس انداخته برویش آب بسته بود، تا سی سالگی تصاعد بوی دلنشین داشته با تجدید آب از آن استفاده مینمود و در این وقت هم که به خواهش خواهر به او تعارف داده شد؟!

شاید اثر و دوام همین عطرها هم بوده که منبری‌ها یکی از مضامین منابر خود

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۳۸

را از آن گرفته میگفتند: چگونه شکر نعم الاهی بجا آوریم که بوی خوش را ماندگار و بوی ناخوش را زودگذر مقرر داشته، اگر خلاف آن معلوم کرده بود دنیا را بوی نفرت برداشته بود؟!

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۳۹

کسب و تجارت

تعداد مشاغل

مشاغل آن روز بجز تجارت و کارهای دولتی به نام نوکربابی از تعدادی قابل شماره‌ی زیر خارج نمی‌گردید. مانند نانوائی، قصابی،

کله پزی، دیزی پزی، یخنی پزی، قهوه چپی گری، بقالی، عطاری، حلبی سازی، دوات گری، سقائی، عصارى، اروسی دوزى، فرش فروشى، پالان دوزى، نعلچى گرى، چلنگرى، نعلبندى، مهترى، سورچى گرى، خرکچى گرى، کوره پزى، خشمالى، کوزه گرى، بزازى، رزازى، خياطى، رفوگرى، سیرآبى پزى، رویخى و فرنى پزى، طوافى، کوزه پزى، پینه دوزى، عبادوزى، مولوى پیچى، شهربافى، رنگرزى، آسیابانى، گاودارى، میرآبى، بنائى، عمله گى، ناوه کشى، خشت مالى، ماست بندى،

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۴۰

مصالح فروشى، دلالى، نجارى، شیشه برى، نقاشى، منبت کارى، خاتم کارى، کاشى پزى، مینا کارى، زرگرى، جواهر سازى، نقره سازى، مسگرى، مقنى گرى، کناسى، حمامى، دلاکى، تون تابى، پهن پازنى، سلمانى، عطر فروشى، چرم فروشى، میخ فروشى، دستفروشى، طبابت موروثى، قفل و کلید سازى، چاقوتیز کنى، حلوائى، طبق کشى، واگن چى گرى، شیرینى فروشى، بستنى فروشى، آجیل فروشى، گلاب گیرى، نقالى، زالونى و حجامت چى گرى، شیشه گرى، تزیه خوانى و مطربى، نوحه خوانى، روضه خوانى، معرکه گیرى، حمالى، فال بینى و رمالى و جن گیرى، نوکرى، خانه شاگردى، یراق بافى، ساعت سازى، ریخته گرى، گارى سازى، خراطى، حکاکى، عقیق تراشى، ابزار سازى، آش پزى، پلوپزى، چوب فروشى، حصیر بافى، سراجى، ترکش دوزى، چادر دوزى، کاغذ نویسى، گلیم بافى، قالى بافى، تخت کشى، گیوه دوزى، دوخته فروشى، سمسارى، آئینه سازى، سنگ تراشى، عرق فروشى، و منشعبات و آنچه در ارتباطشان بود و به اضافى شغل های فرومایه مانند خرده فروشى و آشغال جمع کنى و آب حوض کشى و کارهای کثیف، امثال گدائى و کلاشى که سرآمدشان بود و قمارخانه دارى و شیرخانه دارى و غزبخانه دارى و دزدى و پاندازى و مانند آن. تا ظهور برق و موتورآلات بخارى و احتراقى و کارهای ماشینی و ابزارآلات و وسایل صنعتی که

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۴۱

با حکومت پهلوى جا باز نموده توسطشان هرروز به مشاغل اضافه شده تا آنجا که کم کم توانست همه ساله زیاد و زیادتر و بیش از صورت تصاعد بالا برود منهای صنایعی که بتواند جنبه صادرات داشته باشد.

به هر حال کسبه، اول آفتاب از خانه خارج شده غروب خسته و کوفته باز میگشتند. خستگی ای بخاطر سر و کله زدن با صاحب کار، یا شاگرد و مشتری. که اگر کارگر و شاگرد بود، باید با صاحب کار و استاد کار کلنجار برود و اگر استاد و صاحب کار، سر و کله با کارگر و مشتری های پرادا و ایرادى چانه بزى و نسیه گذار و نسیه ببر بزند.

چانه زدن های به سنت و رسم و دستور روایتى جعلی که خریدار باید در معامله چندان چانه بزند که پیشانیش عرق بکند. و نسیه برى های طبق عادت که بجز آن از هیچ کاسب محل خرید نمیکردند. کاسب بود تا مشتری داشته باشد و جمع بکند نسیه دهی داشته دفتر و (چوب خط) نسیه درست بکند.

چوب خط

چوب خط ترکه ی آلبالوئى به اندازه دو وجب بود که کار دفتر حساب مینمود و از طرف بقال و عطار و قصاب و نانوا برای مشتریان محلی همه روزه فراهم میشد که با تحویل جنس معین روزانه با چاقو بر آن نشانه گذاشته آخر هر ماه شمرده حساب میکردند. البته چوب خط مخصوص نوکرباب های ماهانه حقوق بگیر و مشتریانی بود که حاجت زیادتر، به همان قرار هم چوب خطشان زیاد میگردد و دفتر نسیه برای اجناس متفرقه نمیگردد و در صورت مهمان داشتن و حاجت زیادتر، به همان قرار هم چوب خطشان زیاد میگردد و دفتر نسیه برای اجناس متفرقه و هردو که باید آخر ماه به آخر ماه حساب و تصفیه شده بغیر آن کاسب با گفتن و پیغام «دفترتان سیاه، یا چوب خطتان پر شده است» از تحویل جنس امتناع مینمود و ضرب المثل «چوب خط، یا چوب خطش پر شده است» از همین احوال می باشد.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۴۲

اما دفتر و چوب‌خطی که به ندرت سر ماه حسابشان پاک و چیزی جا مانده نمیگذاشت، مگر معدودی خوش حساب و منظم حلال بخور که صاف بکنند، و بدحساب‌ها که غالباً از مستأجرین و خانه‌بدوش‌ها بودند، یا آنقدر امروز و فردا نموده به وعده‌ی پرداخت نسیه روی نسیه می‌آوردند تا کاسب ذله شده، هم قید طلب و هم قید خود او، یعنی چنان مشتری را بزنند. یا شبانه اسباب کشیده حساب همه کسبه را تسویه می‌کردند!

نوعی نسیه‌بری هم بود که در زیاد شدن و کهنه شدن حساب، با نصف پرداخت و نصف بخشیده شدن دفتر و چوب‌خطهایش تجدید می‌گردید و سخنشان هم که زیادتر از طرف بدهکار با انداختن به روی دنده‌ی شوخی ردوبدل میشد، این بود که (حساب کهنه را شاه بخشید)، یا اگر می‌خواهی خیر حسن و حسینت را ببینی حرف مصطفی را اصلاً نباید بزنی! و از این قبیل و یا کار به تلخی و گفت و شنید بد و بیراه انجامیده، شامل (وای به طلبی که تویش فحش و بدویراه پیدا شود) می‌گردید.

علل نسیه‌کاری

یکی از علل نسیه‌بری مردم اولاً فقر عمومی و دوم تعلل و عدم پرداخت دستمزد

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۴۳

کارگران از جانب کارفرمایان و به امروز و فردا گذراندن و دیگر تأخیر حقوق کارمندان و نوکران دولت که گاهی حقوقشان شش ماه و یکسال و دو سال عقب می‌افتاد و در آخر هم کاه و ینجه‌ی دهات و گچ و آجر کوره‌پزخانه‌ها حواله‌شان می‌گردید و بالاخره استیصال کسبه از اینکه اگر سخت‌گیری کرده نسیه ندهند در کسب و کارشان بسته دکانشان تعطیل می‌گردید و در نهایت پروئی و سماجت لشوش و اجامر و اوباش و گردن کلفت‌ها و لوطی‌باشی‌ها و یکه‌بزن‌ها و فراش‌نایب‌های محل که چه کاسبی باشد بتواند از توقع نسیه آنها رو برگرداند گردانده و خود این بهانه‌ای برای دیگر نسیه‌بران تا به جسارتشان بیفزایند.

اینها نیز تابلوها و نوشته‌های بی‌مصرفی بود که کسبه برای جلوگیری از نسیه‌بران جلو دکانها نصب می‌کردند: امروز نقد فردا نسیه. نسیه نمیدهم حتی به جنابعالی. نسیه و وجه دستی ممنوع. چه وجه دستی گرفتن از کاسب محل نیز یکی دیگر از رسوم بود که درماندگی‌های خود را با آن به گشایش می‌آوردند. و در آخر این شعر که اثرش از همانجا شروع شده بود که خود کاسب مزد نوشتن آنها پیش نقاش نویسنده یا خطاط آن به نسیه گذاشته بود!

ای که در نسیه‌بری همچو گل خندان‌ی پس سبب چیست که در دادن آن گریانی

من به صد خون جگر جنس فراهم کردم تو به صد حيله‌بری نسیه عجب نادانی

چرب‌کشی؟

همین نسیه‌بران نیز بودند که باید اجناسشان هم (چرب) کشیده شود. یعنی سر ترازوی متاع کاملاً پائین آمده وزن جنس زیادتر از مقدار سنگ برآید که کسبه حق‌بده و حق‌بگیر را که میزان کشیده متاع را مطابق سنگ تحویل دهند نمی‌پسندیدند و با جمله‌ی (خیال میکند طلا میکشد) او را طرد می‌ساختند، ضمناً همین توقع چرب‌کشی‌ها نیز بود که کسبه را وادار به کم‌فروشی نموده هریک از سنگهای خود چیزی کم کرده یا کفه‌ی جنس را سرک‌دار ساخته سربی، آهنی،

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۴۴

چیزی بزیر آن می‌چسبانیدند.

ناخنک

یکی دیگر از شرایط خرید ناخنک زدن بود که تا فراهم شدن و کشیده شدن جنس از اول تا آخر یکسره دست و دهانشان با خوراکی‌های فروشنده جنجیده آنرا حلال و حق خود میدانستند و بدتر از همه آنکه مثلاً اگر انگور و سیب ناخنک میزدند چلزه‌های بالای خوشه و بهترین و خوش‌پسندترین آنرا انتخاب میکردند و در پسته و فندق و بادام و قیسی و آلو و مانند آن بهترینش را که این مثل نیز از همین تجاوزات که کسبه غرغرکنان میگفتند مانده بود: (خر ناخنکی خوش سلیقه هم میشود) و چه مرافعه‌ها که بر سر همین مسئله میان کاسب و مشتری پیش آمده کار به بدویراه و طرفداری حامیان طرفین کشیده شده، همچنان در همان اولین دقیقه‌ی آشتی دست هرزه‌ی مشتری بطرف جنس دکان‌دار رفته مشتتی به دهان ریخته بود!

پیغام نسیه

اینها نیز پیامهایی بود که برای نسیه بردن، پدران به پسران داده به کاسب میرساندند: فلان مقدار از فلان چیز بده و بغل دفتر بنویس که این را نقد میدهم.

فلان مقدار فلان چیز را بده خودم می‌آیم حساب میکنم. آقام گفت نشان به نشانی اینکه سلام کردم رد شدم یا فلان چیز را بردم گفتم بنویس این را هم بغل همان بنویس. آقام سلام رساند گفت: چشم! خدمت میرسم، و معلوم بود که مدتها دکاندار جویای احوالپرسی بوده و او محل نمیگذاشته است.

جمله‌ی سلام کردم و رد شدم مثلاً از خوش حسابی‌های بدهکار بشمار می‌آمد، چه از برابر دکان طلبکار عبور کرده سلام نموده خود را قایم نکرده است و ضامن آن بود که یعنی هرگز فکر خوردن طلب او را نخواهد داشت، به دلیل آنکه از جلو

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۴۵

دکانش رد میشود!

یا آقام گفت اینقدر از این و آنقدر از آن بده و دفتر را بین تا خودم پیام حساب بکنم. آقام احوالپرسی کرد و گفت گذاشته‌ام حسابمان قابل شود یک مرتبه بدهم. آقام گفت خواستم خودم بیایم مهمان رسید نتوانستم سر چراغ خدمت میرسم. آقام گفت این دفعه را هم بدین حتما تا همین فردا حسابتونو پاک میکنم، تا آخر که کار به درشت گوئی و متلک‌پرانی طرفین و گردن کلفتی بدهکار که این آخرین وسیله‌ی زیر در روی بدهکار بود رسیده بجملاست: نمیتونی بدی نیر. از آب جوب که نگرفته‌م. سفیدی چشمم جای سیاهیش میشینه تا به جنسشو فراهم میکنم. ماچ که ندادم آوردم. بنکدار پولشو میخواد. مگه من نسیه آوردم که تو نسیه میبری. آبرو و خجالت‌ام خوب چیزیه. مردم شرمو خورده‌ن حیارو قی کردن و بالا-تر از اینها از کاسب و اینها جوابگوئی‌های مشتری که:

کدوم نسیه تو خورده‌م که این دومیش باشه! اگه به شی طلبکاری نگرفتی بیا صنتار بگیر! به گمونم خیال نگرفتنشو داری که بچه‌رو رد میکنی. یعنی فرستنده گیرنده جنس را. تا حالا- مال کدوم دیو تو خورده‌م که کون ترازو زمین میزنی! آب تو پوستت رفته، به ترازوت دو تا شده کراوغلی میخونی! میام رو تو کم میکنم.

الی انتها که یک روز هم خبر میرسید فلان بدهکار شبانه اسباب کشیده

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۴۶

بجای نامعلومی نقل مکان کرده است و گمان فرار مشتری از وقتی در دل طلبکار بوجود می‌آمد که بدهکار رو پوشیده راه خود را عوض کرده، آفتابی نشده، در پاسخ فرستاده‌ی صاحب دکان جوابهای نیست و خانه نیامده و امشب نمی‌آید و صبح زود از خانه بیرون رفته و امثال آنرا از خانواده و اهل خانه‌اش میشنید، و مخصوصاً از هنگامی قطع امید مینمود که کار از توقع و تمنا و خواهش و درخواست نسیه بر گذشته به آوردن بادیه بشقاب و خرده‌ریز خانه و ابزار کار به گرو میرسید.

علاوه بر اینها اشیاء و ابزار دکاکین و کارگران از جمله قیچی خیاط و مشته و گاز و درفش کفاش و رنده، اره تیشه‌ی نجار و مثل آن که همیشه تعدادی از آنها در زیر پیشخوان بقال و عطار و نانوا به گروهی جنس آمده دسته شده بود تا چه وقت فرجی شده پولی رسیده از گرو بیرون آورند!

ناهار کسبه

اکثرا کسبه بجز آنها که از فقر یا خست انزوا گزیده داخل دیگران نمیشدند ناهار را بطور (دانگی) با هم خورده از پختنی و حاضری یک‌جا تهیه کرده چند نفری صرف میکردند و این دو خاصیت داشت که اولاً ارتباط دوستیشان با هم تحکیم میگرفت و دیگر سهم کمتری میپرداختند و پس از این تحریک اشتهای زیادتیر و این که غذا را با لذت تر میخوردند، چه ترس عقب ماندن از رفقا و مغبونیت در پرداخت دانگ همگان را وادار به پر خوردن مینمود و شاید هم روایت استحباب غذا را با دیگران خوردن و کراهت به انفراد به همین خاطر باشد. اما گاهی رندی‌هائی در این غذاخوری‌ها پیش می‌آمد که رفقا را ناراحت مینمود. مثل اینکه یکی قاتق زیادتیر و نان کمتر مصرف مینمود و یا در آبگوشت‌خوری‌ها که غذای همه روزه را تشکیل میداد یکی در موقع نان ریختن در آبگوشت که نانها را به یک سمت، یعنی طرف رفقا ریخته چربی‌ها را بطرف خود میکشید، یا چند لقمه

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۴۷

قبلا در آب روغنهای روی آن فرو برده بدهان میگذاشت، و در خوردن گوشت کوبیده‌ی آن که لقمه را از وسط بادیه که گوشتها در کوبیدن به ته بادیه جمع شده نخود و لوبیاها طبعاً به دور بادیه رفته بود برداشته نخود و لوبیاها را برای دیگران میگذاشت و همچنین دفع قبل از غذا که تا شکمش سبک شده زیادتیر جا بگیرد و تجاوز پی‌درپی به دوغ و افشیره و پیاز و سبزی و ماست و ترشی و مثل آن یا دادن این توجه و تجربه از ایشان به کوچکترها که در دانگی خوردن آبگوشت بدانند با ریختن نان در آبگوشت، چربی آن دور بادیه و در کوبیدن گوشت آن گوشت‌هایش ته و نخود و لوبیاهایش دور بادیه جمع میشود؟!

تنقلات

دهان‌گیره و تنقلات کسبه نیز در ساعات روز جز چای پی‌درپی قهوه‌چی و چپق پیوسته نبود و جهت تریاکی‌ها تریاک و چای شیرین پشت سر آن که پای دکان یا در قهوه‌خانه نزدیک کار صرف میکردند، مگر دهان‌گیره‌ی میان روز و عصرانه‌ی سه چهار بعدازظهر که باز برای جمع تهیه شده وسط میگذاشتند بغیر از میوه‌دانه، چه مثل آنکه با همه ارزانی و فراوانی میوه با آن قهر بوده جز قاتق نان نمودن بآن توجه نمیکردند.

صورت دادوستد - قسم‌ها

چیزی که در دادوستدها بیش از هرچه میان آمده رد و بدل میگردد قسم و آیه و دروغ از قرآن و کتاب و پیر و پیغمبر و جان خود و مرگ فرزند و طرف و این و آن و کمتر معامله مبادله‌ای که بدون قسم و مثل آن صورت پذیرد و با این کلمات و جملات بود که دادوستدها صورت میگرفت:

به جون خودم. به مرگ بچه‌هام. به حجری که بوسیده‌م. به کربلائی که رفته‌ای. به جون آقازاده‌هات. به سی جزو کلام‌الله. به پیغمبر، به علی. به فرق

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۴۸

شکافته علی اکبر. به ریش پر خون علی. به بدن پاره‌پاره‌ی حسین. به این برکت.

به این سوی چراغ. به این سوی تجلی. به این دونه‌های ناشمار. به حضرت عباس. به دوازده امام و چهارده معصوم. به قمر بنی هاشم. به این نمک. به این خونه‌ی خدا. به این عزاخونه. به این عزای حسینی. به امام رضا. به امام حسن و امام حسین. به سر بریده صحرای کربلا. به موسی ابن جعفر. به صاحب الزمان.

به امام هشتم. به تن تبار زین العابدین. به دستهای قلم شده ابو الفضل ... که مثلا اگر دروغ بگویم، یا مایه‌اش خیلی زیادتر از اینهاست. یا جنسش اعلاست. یا بیشتر از اینها وارد شده است. یا اگر بتوانم بدهم. یا لنگه‌اش پیدا نمیشود. یا اینقدر کار میکند و امثال آنها که همه آن قسم‌ها هم دروغ و اظهاراتشان کذب و یکی از مطالبشان مقرون به حقیقت نیامد و عین همین گفته‌ها که از جانب خریدار و طرف مقابل عنوان شده، بر اینکه: بیشتر از این نمیخرد و ندارد و پول بیشتر همراهش نیست و دکان بالائی کمتر از این میدهد و به مرگ خودش و به کربلا- و مکه و مشهدی که رفته اگر یک شاهی بالاتر یا بگذارد و همین پریروز از فلانکس به نصف این قیمت خریده است و مانند آن که ایشان نیز دروغ گفته یکی از بیاناتشان صورت واقعیت نداشته بود.

قسم‌های دوستانه

اینها نیز قسم آیه‌هایی بود که در معاملات خودمانی و دوستانه ردوبدل میگردید:

به مرگ خودم. به مرگ خودت. تو بمیری. خودم بمیرم. سیلاتو کفن کرده‌م.

بچه‌هامو تو گور گذوشتی. به امامی که قفلشو گرفته‌م. به حسینی که به پابوسش رفتم. به نمکی که با هم خوردیم. به نمکت قسم.

به سلام و علیک. به دوستی و رفاقت. به سیلای مردونه‌ت. به جون بچه‌هات. به مرگ بچه‌هام. تا صبح نکشم. خبرمو واست بیارن،

که مثلا اگر دروغ بگویم، و در صورت نقبولیدن بطرف و گذشتن از این مرحله: نامردا به رفیق تو بمیری دوروغ میزنن. بر پدر

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۴۹

دوروغگو لعنت. این نمکو تو خلا- انداختام اگه دروغ بگم. دیوثا خلاف میگن. جاکشا زیرو رو میگن ... و در آخر تا در هر

صورت کت طرف را بسته باشد: باریک اللا. گلی بجمالت. یعنی آدم سر رفیقشم کلا میذاره. پولشم نده، زن قحبه‌ها حرفشو میزنن

... در حالی که باز اگر یک قرانش را هم طرف میخواست کم بدهد با تو بمیری، خودم بمیرم صرف نمیکند جلوش را میگرفت!

خوش‌وبش‌ها و تعارفات به کسبه

این خوشامدگوئی‌هایی بود که چون افراد به کسبه میرسیدند جهت جلب نظر و رعایت او بزبان می‌آوردند: اگر قصاب بود به محض

ورود به دکانش میگفتند:

تیغ بڑا (بڑان). اگر نانوا بود: سلام علیکم شاطر آقا، دستت درد نکنه. اگر صنعت کار و مانند آن: خدا قوت. خسته نباشی. اگر

شیرینی فروش بود: کامت شیرین. اگر شیرین کار مانند ورزش کار و غیره: دست مریزاد. اگر مرشد زورخانه بود: ناز نفست. اگر

ساززن و مثل آن بود: پنجه‌ت بی‌بلا. اگر رقااص بود: حلال‌ت باشه شیری که خوردی، یا بشوخی حلالش باشه شیری که ترا خورد!

اگر خوشگل و شیرین حرکات، از زن یا مرد بود: باغش آباد شه آن باغبونی که ترا پروروند. اگر مرشد قهوه‌خانه مانند نقال و

سخنور و مشاعره‌کن بود: نفست گرم، ناز دهن‌ت. اگر آوازه‌خوان بود: ناز نفست. نمیری الاهی. اگر شکارچی بود: ناز شستت. اگر

حمامی بود: آبت جنبون (جنبان). اگر ورزشکار و تازه‌وارد بود: صفای قدم‌ت. اگر مشتری در یک‌جا زیاد جمع شده بود: بترکه

چشم حسود. اگر اول شب بود: چراغ روشن ... و در خاتمه معاملات هم بود که این جملات میان فروشنده و خریدار رد و بدل

میگردید، که فروشنده با گرفتن پول و تحویل دادن جنس میگفت: خیرش را ببینی و خریدار جواب میداد که: خیر از پولش ببینی، و

در مراحل دیگر که با ادا شدن خیر ببینی جواب داده شود خیر از عمرت ببینی ...

ملاحظات ناموسی - دشنامها!

اما آنچه بود حرفی تقریباً بجز در میان اوباش و اراذل از زن و دختر و مادر به میان نمی‌آمد که آنها جزء نوامیس حساب شده آوردن حرفشان بر زبان نیز جزء ملاحظات و تعصبات دقیق بشمار می‌آمد، همچنانکه در خود خانواده‌ها اسامی دختران و خواهران و زن و مادر بزبان نیامده از اظهار و علنی آن خودداری کرده ایشان را با نامهای مستعار حقیر و اسامی پسران و کم و زیاد کردن اسمهایشان صدا میکردند، مانند: آهای دختر یا خواهر علی ... یا محمد و تقی و عباس و شبیه آن که بر اولاد ذکور نگذاشته بودند و یا با اسامی ماههائی مانند رجب و شعبان و رمضان که در آنها بدنیا آمده بودند و جهت صدا کردن زنان و همسران و مادر: ضعیفه، و یا مادر حسن و حسین و علی که اسامی فرزندان ارشدشان بود و یا با گفتن مثلاً «دختر حسن، دختر حسین» و لفظ (ننه) که بمادران اطلاق میکردند. از آن جهت که کسی نام نوامیس آنها را ندانسته نزد این و آن و در کوچه و بازار بر زبان نیاورند، تا آن حد که غالباً پسران و برادران حتی اسامی واقعی مادر و خواهران خویش را نمیدانستند.

لیکن دشنامها و ناسزاهای کس و کار و خواهر و مادری بود که در مرافعه‌ها و منازعه‌ها ردوبدل میکردند مانند: ق ... و متشابهات آن در زشت‌ترین الفاظ و معانی‌ای بود که به منسوبیات و نوامیس هم نسبت میدادند و آلات و مردی انسان و حیوانی که به همان صورت حواله طرف مشاجره میکردند، که در این مورد دیگر عصمت و ناموس مطرح نبوده پس و پیش آنان سبیل الله میگردد!

مراجعت به منزل

غروب آفتاب مردها دست از کار کشیده با دستمال بسته‌ها و بسته‌بندی‌هایی که تهیه کرده یا دیزی آبگوشتهائی که نانواهای محل برای آنها پخته بودند در دست و دسته نان سنگکی که به زیر بغل میگرفتند روانه منزلها گشته بساط خور و

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۵۱

خواب و عیش و استراحت را برپا میکردند و اگر قرار غذا با زنها بود بهترین غذاها را تهیه کرده همراه سماور جوشان و سفره و سماط مرتب که آماده ساخته بودند خستگی کار را از تن مرد برطرف میساختند. به هر تقدیر، چه زندگیشان حقیرانه و فقیرانه، چه تاجرانه و بزرگانه از آنجا که راضی و قانع و دور از چشم همچشمی و دردسر تجملات بودند. طبق ضرب المثل زمان خودشان یک لب داشتند و هزار خنده و با هرچه زندگی را برای خود شیرین و دوست‌داشتنی و از هرچه شعر و شوخی و نمایشات ساخته در کار و بیکاری خود به آن مشغول میکردند. در شعر زیر که برای دیزی و نان شوهر ساخته شده بود: شوهر کم دیزی و نون آورده - همین از این همون از اون آورده. زیر عبا دسمال آجیل و نقل - زیر قبا چوب قپون آورده!

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۵۲

دنباله گذران تهرانی‌ها

اشاره

در هر صورت آنچه از قوت و غنا بود و فراهم شده بود از مرغ‌پلو یا نان خشک آب زده و پیاز آنرا با رضایت خاطر و سپاس و شکر خداوندگار خورده روزگار را به خوشی میگذراندند با این فلسفه که رزق و روزی هر کس معین شده کم و زیاد نمیگردد و در اینصورت شایسته نیست هم رنج معاش برده، هم غم کم و زیاد آن بخورند.

پس زنها از نزدیک آمدن شوهرها اگر زمستان بود هریک اطاق خود مرتب کرده هرچیز را به جای خود نهاده، کرسی و اطراف آنرا صاف و به قاعده ساخته، کمی آتش منقل را تند کرده، خاکستر روی آنرا کنار زده چراغ را بالا کشیده، سماور جوشان را وسط مجمعه‌ی روی کرسی می‌گذاشتند. با اسباب چای از قوری که روی سماور گذارده روقوری‌اش را به رویش بکشند و استکان نعلبکی‌هایش را مرتب و اسباب سفره را آماده نموده منتظر شوهر میماندند، و اگر تابستان بود از عصر تنگ به پشت‌بام رفته کف کاهگلی آنرا آب پاشیده جارو میکردند و آب مفصل دیگر که با سطل و آفتابه میبردند پاشیده فرش میگسترند و رختخواب‌ها را تا برای خوابیدن خنک بشوند پهن کرده. اگر میخواستند شام را آنجا بخورند وسایل آنرا از کاسه و کوزه و سفره و ظرف و چای به آنجا کشیده چراغشان را روشن و مردنگی‌اش را رویش نهاده گوش به زنگ در زدن شوهر

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۵۳

میشدند.

درباره گوش‌بزننگ بودن در زدن مردان باید گفت از آنکه زیاده‌تر اطاقهای خانه‌ها را مستأجران تشکیل میدادند برای آن که با در زدن‌هایشان همه مجبور رفتن و این که زن و مرد نامحرم با هم روبرو نشوند هر همسایه برای خود نوع در زدن معلوم کرده بود. مثل این که یکی، یک در و دیگری دو در و آن دیگری دو در با فاصله و مثل آن بزند. و زن‌هایشان هم به همچنین تا بچه‌های خودشان آمده باز بکنند که لازمه توضیح زیاده‌تر میباشد. یعنی در و در زدن به شرایط گفته شده خلاصه نشده بلکه به همین ملاحظات و خاصه نیفتادن چشم زن و مرد نامحرم به یکدیگر، تا حد تعیین زن و مرد در پشت در برای درها دو کوبه معلوم شده بود. یکی برای مرد دراز و ضخیم و چهار گوش و سرکلفت مشابه چکش با صدای زیاد و یکی برای زن به شکل پنج هندسی، با وسط به شکل خود بیرون آورده و پائین گلچهدار؟! با صدای ملایم بم تا نتواند اشتباه رخ بدهد.

چنان که برای خواب روی بام در تابستانها هم برای هریک از سکنه نقطه‌ای از بام مخصوص شده بود. همراه فاصله که پوششی از پرده، یا چادر، یا پشه‌بند از یکدیگر جدا میکردید. که این پرده و حصار برای خوابیدن و در غیر خواب و موقع خوردن چای و شام و وقت گذرانی کشیده نمیشدند. بر این که زیاده‌تر به دور هم جمع شده چای و غذایشان را با هم میخوردند.

پشت‌بام و جمع شدنی با یکرنگی درویشانه، به دور از تفاخر و تو و منی، با فضائی دوست‌داشتنی که نور رقصان چراغهای لامپا و فانوس بادی و لاله و گردسوز و مردنگی‌شان از جا، جای آن. با خوش‌وبش کردن‌ها و تکه همسایگی برای هم فرستادن‌ها و دور هم جمع شدن‌های صمیمیشان صفای

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۵۴

هوس‌انگیز می‌بخشید. خاصه اگر ماه هم در صعود و با شعاع آرامبخش خود در جمعشان شرکت مینمود.

و نیز پشت‌بامی برای گفت و شنید و قصه‌گویی و شعر و غزل‌خوانی و کتاب‌خوانی. همراه بوی عطر آگین کاهگل‌های کهنه‌ی آب خورده و موقع

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۵۵

خواب تماشای آسمان شفاف نیل‌گون و ستارگان درشت چشمک‌پران و ورود به سیر افلاک و ملکوت و اندیشه‌های سماوی آرام‌بخش تا نزدیک خوابشان شده کاسه آب یخ‌ها و کوزه‌های آب کرده کنار بسترهایشان نهاده شده به بستر بروند.

و باز پشت‌بام و پشت‌بام بخواب‌هایی با پشت‌بام‌های چسبیده بهم مثل دل‌هایشان. با صفا و صمیمیت‌هایشان. با شوخی بذله‌ها و خنده‌های از ته دل‌شان. با هوای پاک صاف بی‌دود و دودشان. با آسمان شفاف و ماه و ستاره‌های درخشان‌شان. با شهر خلوت بی‌غلغله غوغایشان. با خروس‌خوانی‌های نیمه‌شب‌انسان. با زمزمه ملکوتی مناجات شب زنده‌دارهایشان. با دلنگ و دلنگ صدای زنگ و زنگوله‌های شتر و الاغهای حامل بار و بنه‌ی دهاتی‌هایشان. با تن و جان‌های بی‌هول و هراس و دلهره اضطرابشان. با خاطر جمعی از

فردا و فرداهایشان. با دل‌قرصی از دخل و خرج معینشان. با مردم خوب مهربانشان. با هم آزاری و هم لخت‌کنی نداشتنشان. با قناعت و رضایتشان. و در آخر با نقل و قصه افسانه‌هایشان در دور هم جمع شدن‌ها و جواب‌های دلنشین از روی حوصله‌ی به سؤال‌های تمام‌نشدنی بچه‌هایشان. در نمونه‌ی سؤال و جوابهای زیر که ناگزیر هر بچه‌ی هوشیار با دیدن ماه و ستاره‌های آسمان از پدر و مادر نموده جواب می‌طلبد:

؟- ننه، یا آقا! این سفیدی چیه از این‌ور آسمون به اون‌ور آسمون کشیده

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۵۶

شده؟

- اسمش کهکشونه که بهش جاده‌ی مکه میگن که شبا قافله‌ی حاجیا راهشونو از اون معلوم میکنن.

؟- رنگ آسمون چرا آبی؟

- واسه این که ستاره‌ها معلوم بشن.

؟- ستاره‌ها چی‌ان؟

- ستاره‌ها همزادای آدم‌ان. یعنی هر بچه که دنیا بیاد به ستاره‌هاش میاد، وختی بمیره تموم میشه.

؟- طاق آسمون چیه؟

- پر ملائکه‌س.

؟- ریزی درشتی ستاره‌ها از چیه؟

- از بزرگی، کوچیکی صاحباشونن. هرچی صاحباشون بزرگتر و اسم و رسم‌دارتر باشن ستاره‌شون بزرگتر و هرچی کوچیکتر و

بی‌سروپا‌تر باشن ستاره‌شون کوچیکتره.

؟- ستاره‌ی من کدوم یکیشونه؟

- اون کوچک‌س که طرف چپ ماه سوسو میزنه.

؟- پس چرا اینقد کوچیک؟

- واسه این که خودتم کوچیکی، کم‌کم با خودت بزرگ میشه. اگر درس بخونی. با ادب باشی. حرف بزرگ‌ترتو گوش بکنی.

کارای خوب بکنی. اذیت نکنی از خودت‌ام بزرگتر میشه. اگرم خیلی کارای خوب بکنی، کارای بدردخور بکنی مثل اون درشت

درشتا میشه. قد اون‌ی که بغل ماه وایساده.

؟- ماه چی چیه؟

- زن خورشیده.

؟- چرا یه تیکه‌ش سیاس؟

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۵۷

- کار بد کرده، اون جای سیلی‌ایه که زن‌باباش بصورتش زده؛ حالا باقیمش خودم واست بگم. اون هفت ستاره که نزدیک ماه جمع

شده‌ن هف برادرون اسمشونه، و اون شیش‌تای اونورترشون شیش برادرون که بچه‌های ماه و خورشیدن. با هم ناسازگاریشون شده

از هم جدا شدن و از اول دنیام تا حالا- بابا ننه‌شون نتونسسه آشتی‌شون بده با هم قاطیشون کنه. بچه‌هایی هم که از اونا بوجود

اومده‌ن همون‌جور با هم، یعنی با پسرعمو، دخترعموهاشون اختلاف دارن نمیتونن همو ببینن. همین‌جوری که همزاداشون که ماها،

یعنی آدمای روی زمین باشیم با هم اختلاف و دشمنی داریم و هیش‌کی هم نتونسسه با هم به صلح و صفامون بیاره. آخرشم میگن

همو نابود میکنن.

اونطرفام که به تیکه سفیدی تیره‌رنگ مثل ابر میبینی سفره‌ی یتیمون اسمشه که سفره‌ی بچه‌های بی‌بابا ننه‌ایه که از همون زدو خورد بابا ننه‌هاشون با هم بی‌بابا ننه و یتیم شدن. سفره خالی پهن کردن تا یکی پیدا شه دلش بسوزه چیزی واسه شون توش بذاره و از او دنیا تا حالا کسی پیدا نشده دلش واسه شون بسوزه.

اون ستاره درشته پرنوره هم که به ماه چسبیده میگنش ستاره سلطان. پسر خلف ماه و خورشیده، یعنی از همه اون هفتا و شیش تا بهتر و به هیش کدوم اونام کار نداره راه خودشو میره. یعنی کارای خوب. کارای بدردبخور. کارای پاکیزه. کارائی که مردوم از شون بهره بیرن. چشم و گوششونو واکنه. عقل و فهمشونو زیاد کنه. وسیله‌ی سلامتی تن و جون و راحتیشون باشه. بچه‌هاشونم همونائی‌ان که ستاره‌هاشون مثل خودشون از ستاره‌های دیگه درشت تر و پرنورتر بچشم میخورن.

پشت سر ستاره‌ها، یعنی پشت طاق آسمون‌ام یه فرشته‌ای به ساق عرش بالای تخت نشسته، قدش از زمین تا اونور آسمون و پهنی شونه‌هاش از اینجا تا پشت کوه قاف و دو تا چشم درشت هریکشون به قد دریای مازندرون و چهار تا

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۵۸

ملک به اسم جبرئیل و میکائیل و عزرائیل و اسرافیل پای تختش زانو زده فرمونشو بیرن. جبرئیل که به لیاقت دارا عقل و علم و شعور یاد بده و بی‌شعورا و نفه‌ماشونو که نفهم تر و بی‌شعورتر بکنه تا بار فهمیده‌ها و عقل و شعوردارو بکشن. میکائیل که بزرگی و عزت مال به مردم بده، اگه عرضه‌ی نیگر داشتنشونو نداشتن و ناشکری کردن با مالشون دل ندارارو سوزوندن، با بزرگیشون مردومو چزونندن، ستم کردن، بی‌رحمی کردن، همه‌چی رو واسه خودشون خواستن.

چشمشونو طرف درمونده‌ها رو هم گزودشتن از شون پس بگیره، تو سرشون بزنه، به خاک مذلت و گدائیشون بشونه خاک مالشون بکنه.

عزرائیل که به فرمونش آبادارو خراب بکنه. سیل و زلزله‌هارو راه بندازه.

هست‌هارو نیست و نیستارو نابود بکنه. جون‌دارارو جونشونو بگیره. خزّو پف‌دارارو بی‌خزّو پف بکنه. تا اونجا که هیچ موجود و سرپائی‌رو، حتی کوه و دریاهارو سرپا و بجا نذاره، تا اونجا که جون فرشته‌های آسمون و همکارای خودشو مثل اون سه تا ملک دیگه که گفتم بگیره و آخرشم که جون خودشو بگیره.

اسرافیل‌ام مال روز قیامه که به بوقش بدمه مرده‌هارو از قبرها بیرون بکشه، پای سؤال جوابشون که یاللا پاشین جواب بدین. جواب کارای بدی که کردین که چرا کردین. جواب دوروغایی که گفتین که چرا گفتین. جواب اذیت آزارایی که کردین. جواب دلایی‌رو که سوزوندین. و بعدش بگه حالا- بیاین نشون بدین اونائی‌رو که بهشون منم میزدین! چیزا و کسای‌رو که امید بهشون بسسه بودین و دلتونو بهشون خوش کرده بودین! پولاتون! دارایی‌تون! باغ و عمارتاتون! اسب و یدک و درشکه کالسکه‌هاتون! نوکر کلفتاتون! حامیاتون! مقام منصباتون! قبه، حقه‌هاتون! پابوس، دس بسینه‌هاتون! جلیس، انیساتون! زن و بچه‌هاتون! و چون هیچ یکی از اونارو دوروورشون نمیبینن ترس ورشون میداره. ترسی که بندبندشونو به لرزه درمیاره و چون از هر طرف ناامید میشن بنای جزع فرع

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۵۹

میدارین که نمی‌فهمیدیم. عقلمون نمیرسید. این حال‌وروز و باور نمی‌کردیم.

برمون گردونین تلافی میکنیم و جوابشون میده همونجا هم خیلی برتون گردوندیم و نشونتون دادیم نفهمیدین! با تلافی خوبی‌آئی که کردین عوضتون دادیم، باهاشون دل و جونتونو شاد کردیم به جوری که از لذت و شعفشون به رقص میومدین. با بدی‌آئی که کردین خوف زشتیاشونو به دلتون انداختیم، با خوابای ترسناکی که در هر دقیقه‌ش هزار بار می‌مردین و زنده میشدین، و وقتی بنای گریه و زاری گذاشته خودشونو بی‌تقصیر و از آدمای خوب معلوم میکنن. میگه راست و دوروغش

معلوم میشه، از این پلی که جلوی چشمتونه را بیفتین اگه راست بگین به بهشت میرسین، اگه دوروغ گفته باشین به جهنم و اگه راس گفته باشن پل انقده پهن میشه که میتونن دسه دسه از روش رد بشن و به در بهشت میرسن و اگه دوروغ گفته بودن، پل باریک و هی باریک و باریکتر میشه، تا به نازکی موی سر و تیزی شمشیر و سوزندگی آتیش میشه، تا اونجا که دیگه قدم نمیتونن وردارن و پرت میشن تو جهنم و مطابق گناهایی که کردهن عذاب میکشن و اونایی ام که گناشون بخشیدنی نیس، مٹ گناه مردوم آزاری و حیوون آزاری، عوض هر گناه، به قد موآی سرشون هی میسوزن جزغاله میشن، خاکستر میشن دوباره زنده میشن باز میسوزن.

حالا فکر کن بین اگه بزرگ شدی باید از کدوم کارا بکنی واسه خودت از کدوم پلا درس بکنی؟!

?- اینارو کی درس کرده؟

- خدا.

?- خدا کجاس؟

- همه جا. تو آسمون، تو زمین، تو هر جا بگی، همینجا پهلوی ما، حتی تو سولاخ مورچه.

?- قدش چقده؟

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۶۰

- قد همه دنیا و اونور دنیا و هرچی بینی و نتونی بینی.

?- پس چه جوریه نمیتونم ببینمش!؟

- حالا بچه‌ای، هنوز اون نوری که باید به چشت بیاد بتونی اونو بینی نیومده. بزرگ که شدی علم و سواد یاد گرفتی، نور دیدنش به چشت اومد میتونی بینی. یه وخت ام میبینی اونقده نور اونو پیدا میکنه که هیچ جا و هیچ چی رو دور از اون و غیر اون نمیبینی.

?- اوه! یه ستاره افتاد مٹ آتیش! چه دمبی ام داره! مٹ اینه که ازش آتیش درمیاد. چرا افتاد؟

- گفتم که هر کی یه ستاره واسه خودش داره، تا وختی زنده‌س هس، وختی مرد میمیره میفته پایین.

?- پس چرا اینجور از خود و دمبش آتیش بیرون میزد!؟

- خدا عذابشو زیاد کنه، مال یکی از کله گنده‌ها و ظالما بوده! حتما از اونام بوده که هم تو زنده بودنش آدما را میچزونده، هم مرده‌ش اسباب اذیت آزار مردوما میشه. اوناهاش. یکی ام اونطرف افتاد، اما خدا اینو بیامرزه. دیدی با چه نور ملایم و بی دنباله بود؟ دیگه چشاتو بنداز به آسمون تو ستاره‌ها خوابت بره.

چهار ساعت از شب میره.

?- از کجا میگی این ساعته؟

- از همین ستاره‌ها. اونوختا که ساعت نبود مردوم چه جوری وخت و ساعت شبو معلوم میکردن؟! از همین ستاره‌ها. از کم‌رنگی، پررنگی. جابجا بودنشون. همونطوری که تو بیابون راه شهر و دیارشونو پیدا میکردن. منتها علم میخواد بدونن کدوم ستاره کجا که باشه چه وخته و کدوم ستاره که غیب شده باشه، چقد به سحر مونده پاشن نماز شب بخونن. همونجوری که از رنگ ماه وضع و حال اون، سی روز ماهو از گرما و سرما و خشکی و برف و بارون و امنیت و بلا و مصیبت و چیزای دیگه معلوم میکنن.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۶۱

** یادشان بخیر. یاد آسمان و ستاره‌های روشن پشت بامهای شبهای تهران قدیم که امروزه بخاطر دود و دم و ازدحام بیشمار جمعیت و خانه‌های لانه‌زنبوری روی هم سوار شده‌ی بدون بام آن گفتمی از اصل وجود نداشته بوده‌اند!

از دیگر سرگرمی‌های خانواده‌ها یکی هم قصه‌گویی‌ها و داستان‌سرایی‌های بزرگترهای خانواده‌ها برای کوچکترها یا برای یکدیگر بود که گرد هم جمع شده، با آب و تاب تعریف میکردند، و در زمستان‌ها که تعطیل‌پذیر نمیگردید. به این صورت که هر شب اهل خانه در یک اتاق گردآمده یکی قصه‌ای را شروع نموده بقیه گوش میدادند. قصه، داستانهای از شنیده‌ها و به حفظ داشته‌های از پدران و مادران و دیگران. یا از نقل نقالها و داستانهای معرکه‌گیرها و اگر سواد داشته کتاب خوانده بودند از شیرین‌ترین داستانهای کتاب‌ها و کلا آنچه تربیت و تعلیم و تنبیهی داشته کوچکترها برایشان درسی بشود. به نمونه‌های زیر:

قصه‌ی آزاد کردن مرده‌ای که چوبش میزدند

یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا هیچکس نبود. یک تاجری بود که یک پسر داشت و روزی پسر به نزدش آمده گفت پدرجان من دیگر بزرگ شده باید وارد کسب‌وکار بشوم و سرمایه‌ای خواست کسب بکند. پدر پولی در اختیارش گذاشت که رفقای ناباب و دشمنان دوست‌نما بر آن مطلع شده دورش را گرفته در چند روز با کشیدنش به کارهای خلاف آنرا به آخر رسانیدند. پسر به نزد پدر رفته راست و دروغ، که امان از دروغ! چیزهایی سرهم کرده سرمایه دیگر طلبید

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۶۲

که این بار نیز رندان در کمتر وقتی بصورت اولش درآوردند و چون دفعه‌ی سوم هم پول پدر را به هدر داده نتوانست کاری انجام داده رضایت او تحصیل بکند.

پدر از خود و خانه‌اش رانده که بی‌عقل و کفایتی مثل تو لایق فرزندی من نمیباشد.

پسر چون نه راهی به خانه و نه روئی که به صورت این و آن نگاه کند داشت که انگشت‌نما شده بود با سرافکنندگی خود را به مادر رسانیده چیزی از او خواست که پی سرنوشتش برود و با اندک پول مادر راه سفری نامشخص در پیش گرفت.

به اول شهری که رسید در چهارسوق آن جمعیتی دید که به گرد معرکه‌ای جمع شده‌اند و چون جلو رفته نگریست دید چند فراش قرمزپوش مرده‌ای را چوب میزنند و گفتند بدهکار مالیات دولت بوده چون نداشته بدهد، به زیر چوبش گرفته‌اند تا مرده و گفته شده تا کسی پیدا نشده بدهی او را بپردازد به جنازه‌اش چوب بزنند. پسر دلش به رقت آمده میگوید سه مرتبه هستی‌ام را به کارهای خلاف و خطا دادم بگذار این مرتبه را به راه خدا بدهم و با پرداختن بدهی مرده او را تحویل گرفته و برده غسل و کفن کرده به خاک سپرد و به راه افتاد.

هنوز نیم فرسخی از شهر دور نشده بود که صدائی از پشت سر شنید که مرد سال‌داری همسفر و همسخنی میخواهد و با هم به راه افتادند. اما در منزل اول از او شنید که در سفرهای چند نفره یکی باید اختیاردار و دیگران باید مطیع باشند و به شرطی میتوانم از اینجا به بعد را با تو ادامه بدهم که گوش به فرمان من باشی و خوب و بد و راحت و زحمت و ضرر و منفعت‌مان با هم باشد و گرنه خداحافظی میکنم.

جوان که از صحبت او چیزهای نشنیده شنیده لذت برده بود و از حیث سن و سال او را دو سه برابر خودش میدید که تجربه‌ها اندوخته بکارش می‌آید، و از آنطرف چیزی برایش نمانده بود که از ضرر و زیانش دلهره داشته باشد قبول کرده

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۶۳

دست دوستی و مشارکت بهم داده، پا به دنباله‌ی راهی که جوان نمیدانست بکجا منتهی خواهد شد نهادند.

رفتند و رفتند و به دستور او از هر شهر چیزی خریده به شهر دیگر فروختند و صاحب سرمایه‌ای شدند، تا در منزلی به کاروانسرائی

رسیدند که باید شب را در آنجا بسر ببرند. پس از ورود ایشان قافله‌ای رسیده، مثل آنها برای اقامت یک شبه بار گشوده، چارپایان را آب و علف دادند و خود جائی اختیار و در آن صرف غذا کردند و چیزی از شب گذشته اندک‌اندک هر دسته به بستر خواب رفتند و کاروانسرادار در کاروانسرا را بسته پشت آن به کشیک نشست.

مرد همسفر رو به جوان نموده گفت از وضع حرکات کاروانسرادار بوی ناخوشایندی به مشام میرسد و باید صورت خود با دوده‌ی اجاقمان دست‌وروی خود سیاه کرده بر سر در کاروانسرا مواظبت احوال کاروانسرادار بکنی و آنچه دیده شنیدی به من خبر بدهی. جوان اطاعت کرده دست‌وروی خود سیاه نموده، از پله‌های بام خود را به سر در خروجی کاروانسرا رسانیده، پس از ساعتی که مسافران بخواب رفته دیگر صدائی از کسی شنیده نشد صدائی به گوشش رسید که کسی آهسته به در کاروانسرا میزند و کاروانسرادار با زدن به در جواب میدهد و در پی آن که آهسته کلون در کاروانسرا گشوده تعدادی سر و رو بسته را وارد کاروانسرا گردانید، که با مشاهده‌اش خود را به رفیق رسانیده، به گفتن شرح ماجرا پرداخت.

مرد به او گفت در اینصورت اول کار ما اینست که در جائی پنهان شده خود را از دید و دسترس این جماعت که از راهزنان میباشند بدور بداریم، تا به بعد برسیم و به اتفاق راه پشت‌بام گرفته در نقطه‌ای مشرف به صحن کاروانسرا مأوا گرفتند و دیدند که اول در دو چاه وسط کاروانسرا را که به دهانه‌ی هریکشان تخته‌سنگی افتاده بود گشوده، سپس به راهنمائی کاروانسرادار هرچند تنشان روانه‌ی حجره و ایوانی که مردم قافله در آن بودند گشتند و پس از چند دقیقه

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۶۴

جسدشان را کشان‌کشان آورده در یکی از چاهها ریخته سنگ درش را انداختند و بعد از آن که اموالشان را در چاه دیگر سرازیر کردند و خودشان هم داخل آن شدند و کاروانسرادار درش را پوشانیده، کنار آنجا انداخته خرخر خوابش به هوا برخاست. جوان که از مشاهده این احوال همچنان بر خویش در لرز و به همسفر خود چسبیده بود با نهیب او که هنوز اول کار است و اگر بخواهد به این‌گونه جیون و کم‌دل و جرئت باشد به درد همسفری با او نمیخورد به خود آمده با عذرخواهی و تشکر از او که اگر دستورات او نبود سر خود او نیز به زیر تیغ دزدان رفته بود قول داد که دیگر از هیچ چیز نترسیده، هرچه زیاده‌تر مطیع فرمانش باشد. پس آهسته از بام به زیر آمده خود را به کاروانسرادار رسانیده سرش را بریده در چاه کشته‌شدگان انداختند و به جایش خود به استراحت پرداخته تا آفتاب بالا آمد و بر سر چاه دزدان آمده سنگش را کنار کشیده منتظر آمدنشان ماندند و هریکشان که سر از چاه بالا کشید به بازوهایش چسبیده بیرونش آورده سر از بدنش جدا نموده در چاهش انداختند و چون کار تمام کردن دزدان به آخر رسید و دیگر دزدی در چاه نماند داخل آن شده آنچه از وزن سبک و از قیمت سنگین بود به آن مقدار که میتوانستند حمل بکنند بیرون آورده بر چهارپای مسافران به قتل رسیده بسته در چاه را مسدود نموده براه افتادند، که البته این مثقالی از خروار بود که در انبار چاه از سالیان دراز انباشته شده بود و تصاحب بقیه‌اش را برای فرصت مناسب گذاشتند.

باز سیر و سیاحت کنان و از این ببعد که نه مثل سابق با قناعت و دست به عصا در خرج و قوت و غذا، بلکه در نهایت راحتی و آسایش و خورد و خوراک خوب و رخت و لباس مناسب، که پولدار شده ثروتی بی‌حساب همراهشان بود.

به این وضع دو مرتبه رفتند و رفتند تا به پایتخت چین رسیده، در سرائی حجره‌ای گرفته به دادوستد جواهر پرداختند و از آنجا که جواهرات آنها از

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۶۵

نایاب‌ترین بود و کمتر کسی مشابهشان دیده بود، در اندک وقتی صدای شهرشان به همه مملکت و از جمله به گوش خاقان و حرمسرای او رسیده به نام پدر و پسر جواهرفروش معروف گردیدند و کارشان این شد که هرچند روز یک مرتبه مقداری جواهر به اندرون خاقان برده به نظر ملکه و دختر او برسانند، تا کم‌کم که دختر خاقان علاقمند به پسر گردیده و چون ملاقاتها ادامه گرفت

عشقش به نهایت رسیده تا آنجا که گفت او را از پدرش خواستگاری بکند، اما هردفعه که جوان ماجرا را با همسفرش در میان میگذاشت او را دستور تأمل میداد، تا آنجا که کار دختر به جنون رسیده خاقان مجبور شد خودش از پسر خواستگاری بکند و در اینجا بود که مرد به جوان گفت باید قبول بکند.

پس تشریفات عقدکنان آماده شده دختر به عقد جوان درآمد و به شادی آن شهر را آذین بسته چراغان نمودند و هفت شب و هفت روز فقرا را اطعام کردند، تا قرار شد عروسی بکنند.

در این وقت مرد به جوان گفت باید به این شرط قبول بکنی که عروسیت در شهر خودت و در خانه پدرت باشد و دستور کارت این که تا شب عروسی خود را از عروس به دور داشته به وی نزدیک نشوی و جوان به دستور او از عروس کناره گرفته، هرچه او التفات نموده خودآرائی و دلبری نمود جوان گفت همان است که گفته‌ام و تا زمان عروسی که در خانه‌ی خودمان باشد از من نباید توقع بکنی، تا دختر از پدر اجازته‌ی حرکت گرفت و خاقان برایش تهیه‌ی جهاز دیده، با همراه چهل غلام و کنیز زرین کمر و هزار بار شتر سکه‌ی طلا و نقره و دیگر اسباب روانه‌اش گردانید و تا چهار فرسخی شهر با بزرگان در گاه و محترمین شهر بدرقه‌اش نموده روی عروس و داماد را بوسیده به خدایشان سپرد.

به این ترتیب آمدند و آمدند و روزها و شب‌ها را پشت سر گذارده تا به کاروانسرای دزدان رسیدند و مرد دستور داد آنچه در چاه مانده بود بیرون آورده، طلا و جواهرات و ارزشمندهایشان را برداشته بقیه را به مستمندان بخشیدند و باز

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۶۶

آمدند و آمدند تا به نقطه‌ای که ابتدای آشنائی به هم رسیده بودند رسیدند و مرد دستور داد خیمه و خرگاه بپا داشته به حساب و کتاب برسند.

اول به محاسبه‌ی درآمدشان تا کاروانسرا رسیده سهمشان را جدا نموده هریک مال خود به کنار گذاشتند و پس از آن غنایم دزدان و آنچه که از کاروانسرا بدست آمده بود و پس از آن درآمد از تجارت در چین، تا به مال و منال دختر و جهیزه و آنچه که خاقان به جوان و همراهش که پدر او شناخته شده بود پیشکش کرده بود و همه را که سوا و جدا کرده، جوان مال خود و مرد سهم خود به کنار گذاشت، اما جوان همه‌اش اصرار داشت که نباید از هم جدا شده او را همچنان مطیع و غلام خود بداند و مرد که جواب رد داده و این که باید جدا شده علاقه از یکدیگر نمایند و قرار شد خداحافظی بکنند.

چون کار به اینجا رسید مرد گفت اما هنوز تمام مالمان تقسیم نشده نصف دختر هم از او میباشد، از آنکه با همه چیز با هم شریک شده‌اند، که جوان اول آنرا به شوخی گرفته اما مرد گفت نه شوخی و بلکه جدی از جدی بالاتر میباشد که نصف دختر هم از آن من میباشد و در این وقت بود که جوان درمانده شده پای معامله را در پیش کشید.

معامله‌ای که اول سهم خودش را عوض نصف دختر به او پیشنهاد نمود که مرد نپذیرفت و بعد از آن که سود تجارتشان در چین و پس از آن پیش‌کش‌های خاقان و به این طریق آنچه را که تا آن زمان بدست آورده بودند، تا نصف جهاز دختر و تمام جهاز و تمام مال خود و دختر و حتی قبول غلامی و نوکری خود و کنیزی عروستش تا آخر از او که باز مرد نپذیرفته گفت الا و بلا که باید دختر هم نصف بشود و چون به اینجا رسید جوان مجبور شد دختر را هم نصف بکند.

پس مرد دستور داد دو چوب بلند آورده به فاصله از هم به زمین فرو بردند و گفت تا دختر را آورده یک پایش به کمر یک تیر و یک پایش را به کمر تیر دیگر بسته واژگون آماده‌اش برای شقه کردن بکنند و چون این کار به انجام رسید

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۶۷

به کنار دختر ایستاده قبضه‌ی شمشیرش را که به کمر بسته بود به دست گرفته، پاها را چپ و راست گذارده، با یک نفیر آنرا از غلاف کشیده خواست به میان دختر فرود آورد که دختر از وحشت آن دچار تهوع گردیده مار سیاه بلندی از گلویش افتاد و مرد

گفت مار را کشته دختر را باز نموده پائین آورده شربت قند و گلابش بدهند.

در این حال که دختر از ترس بیهوش و همراهان نفس در سینه‌هایشان حبس شده بود جلو آمده پیشانی جوان را بوسیده گفت نه غرض سهم خواستن از مال نه از دختر و نه از هیچ چیز دیگر و بلکه مقصود از همه تکلیف‌هائی که به تو بر دست نزدن به دختر می‌کردم و سهم مال کردن‌ها و دیگر خواسته‌ها تا سماجت آخرین بر نصف کردن دختر که تماما جز صحنه‌سازی‌ای نبوده بخاطر این بوده که این جانور را از شکم دختر بیرون آورم. جانوری که سالها در شکم او خانه نموده هرآینه مردی با او نزدیکی مینمود درجا تلف شده آهک می‌گردید و داروئی هم کارسازی او نمیتوانست کرد که قبل از مار خود دختر را تلف مینمود و اینک این تو و این هم عروس تو، با آنچه که به تو میرسید و این هم، یعنی تمام سهم رفاقت و شراکت با تو که به چشم‌روشنی عروسیتان روی آنها میگذارم. با این دعا که عاقبت به خیر باشید و خوش و خوب زندگی بکنید و من هم همان مرده‌ای میباشم که چوب میخورده تو آزادش کردی و ناپدید می‌گردد.

قصه حسن و حسین

این قصه که نزدیک به بیان گویند گانشان می‌آید و بعدها نام خیر و شر گرفت داستان دو رفیق بود که با هم همسفر شده چون به راه افتادند حسین پیشنهاد نمود حسن زاد و توشه‌اش را در میان گذاشته بخورند و خرج کنند، وقتی تمام شد دیگری به میان بگذارد و حسن قبول کرده رفتند و خوردند و خرج کردند، تا قوت و غنای حسن تمام شد و صبح شبی که در منزلی حسن از خواب بیدار شد دید

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۶۸

حسین رفته خورجین لوازم و کیسه پول او را هم با خود برده است.

پس حسن درمانده و بی‌برگ و نوا، با چند سکه پول سیاهی که در جیب لباس تن داشت دنباله‌ی راه گرفت تا نزدیک غروب به قلعه خرابه‌ای که غیر یکی دو اطاق بی‌دروپیکر در آن نمانده بود رسید و تا از گزند حیوانات در امان بماند به یکی از آنها پناه برد، تا هوا کم‌کم رو به تاریکی گذاشت و از دورادور هم صدای درندگان صحرائی را شنید که به خرابه نزدیک میشوند و از ترس آن که مبادا گرفتارشان شود به دخمه‌ی تنگی که از یک طرف اطاق به عقب کشیده شده بود خزیده خود را به خدا سپرد.

فکرش درست تشخیص داده بود که جانوران به طرف خرابه می‌آمدند و اول روباه بود که پا به خرابه و اطاق گذاشت و پشت سرش شیر و ببر و پلنگ و خرس و شغال و دور اطاق نشسته مشغول حرف زدن شدند و یکیشان گفت شب دراز است و حوصله‌مان سر میرود بیاید هر کدامان چیزی از دیده‌هایمان تعریف بکنیم که همگی قبول کرده شیر گفت طرف چپ همین خرابه یک تپه‌ایست که موشی در آن لانه دارد و مثل آن که در آن کسی کوزه، خمیره‌ی پولی دفن کرده باشد که هر صبح موش سکه‌های بزرگ و کوچک طلای فراوانی دانه‌دانه به دندان گرفته سینه‌ی تپه کنار هم پهن میکند و رویشان از این طرف و آنطرف غلت زده دو مرتبه یکی یکی را به دندان گرفته به لانه میبرد که من از تماشای موش و کارهایش و آفتابی که به سکه‌ها خورده برق میزنند لذت برده ساعتی در آنجا بسر میبرم.

شغال گفت نزدیک شکارگاه من که ده پشت کوه میباشد درخت کلفتی است که در اثر اجاق‌هائی که مردم پایش آتش میکنند خشک شده کمی از برگ‌هایش مانده که می‌گویند معجز می‌دهد، اما معجزش خاصیت برگ و پوست تنه و ساقه‌هایش میباشد که اگر برگش را سائیده به بینی دیوانه بدمند به هوش آمده عاقل میشود و اگر پوستش را شکم‌دردی بخورد هر دردی در شکمش باشد

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۶۹

خوب میشود و اگر دندان‌دردی بچود درد دندانش قطع میشود و تنه‌اش که زخمها را خوب میکند، خودم چند دفعه امتحان کرده‌ام،

با خاصیت‌های دیگر و من گاه گاه آنجا پی دزدی مرغ و خروس‌های نذری زوارهایش که برای کشتن میبرند میروم و خرس که از غار و دینه‌ای تعریف نمود و بقیه که هریک چیزهایی گفته و خوابیده سحر پی کار خود رفتند و با رفتشان که حسن توانست نفس راحتی بکشد.

برای خاطر جمعی یک ساعت دیگر هم در آنجا ماند و وقتی خوب مطمئن شد که رفته و دور شده‌اند ترسان لرزان از دخمه بیرون آمده با خود گفت پادشاهان نباید دروغ بگویند اول بروم حرف شیر را امتحان بکنم و خود را به تپه رسانید و دید درست گفته که برق سکه‌ها از دور سوسو میزنند و پس آهسته و پنهان خود را به نزدیک تپه رسانیده سنگی به طرف موش انداخت که موش ترسیده به لانه گریخت و حسن طلاها را جمع کرده در خورجین ریخته به راه افتاد تا خود را به درخت رسانید.

آن را هم دید که شغال درست گفته جمعیت زیادی دوروبر درخت جمع شده رازونیاز میکنند و پارچه دستمال‌هائست که به درخت دخیل بسته‌اند و از آن هم مقداری برگ و شاخه و پوست در خورجین ریخته خود را به آبادی رساند و گفت امتحان بکنم و اسم خود را حکیم معجزه گر گذاشت و این که بیماران را مجاناً معالجه میکند.

همراه اسم برای خدا و این که بدون پول طبابت میکنند مردم به دورش جمع شده، اول با خواصی که شغال از اجزای درخت گفته بود شروع کرد که همه را درست دید و خودش هم که آزمایشهای دیگر از آنها بعمل آورده همه را مفید فایده دیده، به کار پرداخت و طولی نکشید که اسمش به اطراف و اکناف پیچیده به گوش پادشاه آن مملکت رسید.

این پادشاه دختر صاحب جمالی داشت که دیوانه شده اطبا از معالجه‌اش

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۷۰

عاجز گردیده بودند و از آنجا که اواخر برای حکیم‌هائی حاضر به قبول معالجه‌اش میشدند شرط و قراری وضع کرده بود دیگر هیچ حکیمی حاضر به معالجه‌اش نمیگردید.

شرط و قراری که هر کس او را معالجه کند دختر و نصف دارائی خودش را به او میبخشد و هر کس نتوانست سرش زینت کنگره‌ی عمارت دختر میشود و حکیم‌هائی هم که آمده ادعای علاج کردن نموده، نتوانسته بودند و از آنجا که چشمشان به حرم شاه خورده او را لمس کرده بودند سرشان جدا و به سردر عمارت دختر آویزان شده بود.

پس، از یک طرف پادشاه مردد احضار حکیم معجزه گر شده بود و از این طرف حسن که صدای جارچیان شاه را شنیده بود که به همه‌جا روانه شده حال دختر و شرط پادشاه را جار میزدند دودل رفتن به پیش پادشاه و دادن پیشنهاد معالجه مانده بود تا آخر که الهی به امید تو ای گفته بار حرکت بسته خود را به قصر پادشاه رسانیده خود را معرفی و قبول علاج دختر او نمود. اما همین که به طرف عمارت دخترش بردند و سرهای زیادی دید که از سردر آن آویزان شده بود لرزه به اندامش افتاده خواست نکول بکند که با خود گفت همان خدائی که مرا از شر رفیق بد و بیابان مرگی و جانوران درنده نجات داده تا به اینجا رساند همان هم در اینجا حفظ خواهد کرد و دل به خدا سپرده پا به عمارت و خلوت دختر نهاد و دختری دید، ماه از تلتلوی سیمایش شرم داشته لاکن سخنان دیوانگان کرده حرکات نابهنجار میکند.

اول به ادای اطبا چشم و زبان او را معاینه کرده و تا خود را بزرگ و صاحب درک معلوم کند دستوراتی غیر متعارف، مثل مالش انگشتان دست و پاشنه‌ی پاها و مانند آن داد تا به کارش ببرند و سپس شربتی که گردی در آن ریخته تا بنوشانند و پس از آن هاون زعفران سائی از طلا خواسته برگی از برگ‌های درخت در آن انداخته به ساییدن پرداخت.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۷۱

ساییدنی نه بقدر لزوم و بلکه در ساعت‌ها که اطرافیان را مشغول اعجاب آن نموده مجال داشته باشد تا همراه آن با خدا مناجات بکند و در آخر که نیچه‌ای از حکمه در آورده اندکی از گرد بدست آمده‌ی داخل هاون در آن نموده نیمی از آنرا در یک مجرا و

نیم دیگرش در مجرای دیگر بینی دختر دمیده، هنوز گرد دمیده شده به منخرین دختر جا ننشسته بود که عطسه‌ی شدیدی زده به نگاه کردن اطراف پرداخت و با دیدن مرد بیگانه که به جمع‌آوری خود و از نزدیکان به سؤال از چه و چون او برآمده.

اطرافیان با دیدن وضع دختر خبر سلامتی‌اش به پادشاه رسانیدند و پادشاه به دیدنش آمده با درست دیدن واقعیت خبر که تمام سؤال‌هایش را دختر جواب درست می‌آورد شادمانی‌ها نموده حکیم را جایزه‌ها داده خلعت پوشانیده گفت شهر را چراغان بکنند و در حال مفتخر به دامادی‌اش کرد و عاقد خواسته دختر را به عقد او در آورد و به نصف دارائی‌اش اختیاردار گردانید.

چون عروسی و مهمانی‌های آن گذشت شبی حسن به عروس گفت دوست دارم همسرم در خانه‌ی خودم باشد و با اجازه‌ی از شاه شروع به ساختن عمارتی نمود و تماشای بنا و عمله و کار ساختمان آنرا که سرگرمی خود قرار داد و روزی در میان عمله‌ها حسین را دید با بدترین وضع سر و بر خشت‌اندازی میکند.

از دیدن او همراه وضع خود شکر خدا بجا آورده سرعمله را خواسته گفت تا مزد حسین را نگاه داشته شب به پیش اویش ببرد. اما با روبرو شدن حسن که نمیتوانست از کجا سر صحبت را با حسین باز بکند و حسین، از این که داماد شاه با او چه کار میتواند داشته باشد، در ترس و امید سر خود پائین انداخته بی حرکت جلوش زانو زده بود. تا آخر حسن به سخن آمده گفت سرعمله میگوید تو با رغبت کار نمیکنی، مگر ناراحتی‌ای داری؟ و خواست تا از وضع و حال و نام و نشان و گذشته و این که چه شده از اینجا سر در آورده برای او حرف بزند. به شرط آن که راست حرف بزند.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۷۲

حسین ترسان لرزان و همانطور که سرش تا جلوی سینه پائین افتاده بود راست و دروغی سرهم کرده، تا آنجا که گفت با رفیقی به عزم کسب و سیاحت به راه افتادم، تا در منزلی رفیق مرا جا گذاشت و به هر جا رفتم نتوانستم کاری صورت بدهم، تا سرمایه و آنچه را هم که با خود داشتم تمام شد و این شهر و آن شهر به عملگی و دربدری افتادم. تا شنیدم در فلانجا ساختمان عمارت بزرگی را که همین اینجا باشد شروع کرده‌اند که هم کارش زیاد است میتوانم دو سه سالی کار بکنم و هم صاحبکار خوبی دارد و این بود که به اینجا آمده‌ام.

حسن که دید ماجرای جا گذاشتن را نعل وارونه زده است از اسم رفیقش پرسید و چون اسم خودش را از دهنش شنید گفت اگر او را ببینی میشناسی و با جواب آره‌اش تکلیف کرد، سر بالا- گرفته او را با دقت نگاه بکند و چون حسین او را همان حسن رفیق خودش بدید این دفعه از خجالت سرش را به زیر انداخت که حسن جلو آمده گفت آدمیزاد تخم خطا میاشد و صورتش را بوسیده گفت من صرفنظر کردم و از حالا هم همان رفیق گذشته‌ام میاشی همینجا مثل خودم برایت حرمت و زندگی فراهم میکنم و باز به این شرط که دو مرتبه خیالات خلاف به سرت نزده یک دل و یک جهت باشی و به پیشخدمتش دستور داد برایش شام دو نفره بیاورند.

چون حسین خاطر جمع شد که حسن از گذشته‌اش صرفنظر نموده با همان راه و روش اول با او رفتار میکند جرئت گرفته گفت دلم میخواهد تو هم از گذشته‌ی خودت برایم تعریف بکنی، که حسن از ابتدا، تا آخر را برایش تعریف کرد و گفت و اما همیشه و برای همه کس اینجور پیشامدها نمیکند و باز سفارش کرد مبادا با شنیدن گذشته‌ی او فکرهای باطل بکند و دستور داد برایش اطاق مناسب در نظر بگیرند و رختخواب تمیز پهن بکنند.

اما همینکه حسین به اطاق خودش برده شده در رختخوابش دراز کشید با خود گفت چرا رهین منت حسن مانده خودم مثل او نشوم و گیرم هم که شبی با ترس

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۷۳

و لرز گذراندم و ناراحت شدم در عوض صاحب اینهمه مال میشوم و شاید هم که جانوران بهتر از آنهایی را که نشان حسن دادند

نشان من بدهند و تاریک و روشن سحر بلند شده به راه افتاده و بعد از چند هفته به قلعه خرابه‌ای که از حسن شنیده بود رسیده به دخمه خزید.

هوا تاریک شد و دید حسن راست گفته سروکله‌ی جانوران پیدا میشود تا همگی جمع شدند و به گفت و شنید پرداختند و شیر گفت. اگر یادتان باشد یک شب در دو سه سال پیش همینجا حرفهائی زدیم که از قرار، کسی، آدمیزادی، اینجا بوده به گوشش گرفته بود. برای این که از روز بعد از آن من نه دیگر موشی در تپه دیدم، نه شعاع سکه‌ای. که شغال هم پشتش را گرفته گفت، من هم بعد از چند وقت دیدم درخت را از جا کنده زوارش متفرق شده‌اند و خرس هم غار خودش را که گفته بود در فلانجا میشناسد داخلش پر از چیزهای قشنگ و خمره‌های زیاد میباشد خوابش را در آنجا میکرده گفت که درش را گرفته جلووش قراول گذاشته‌اند و چون یقین شد که شخصی، آن شب حرفهائیشان را گوش میداده است شیر گفت امشب بهتر است تا پیدا کرده‌های دوباره‌مان را کسی نباشد گوش بدهد این دخمه را تفتیش بکنیم و روباه مأمور شد به دخمه برود و همینکه وارد دخمه شد فریاد زد بوی آدمیزاد میشنوم و بیرون آمده، گرگ مأمور شد بیرونش بیاورد و زمانی حسن حرف حسین و بدذاتی خودش درباره حسن و حرف او که همیشه و برای همه کس این پیشامدها نمیکند به یادش بیاید که هر تکه‌اش به زیر دندان یکی از آنها رفته بود.

قصه‌ی ریش سوخته و پسر حاجی

یکی بود یکی نبود غیر از خدا هیچکی نبود. یک پسر حاجی‌ای بود که پدرش مرد و ارث زیادی به او رسید و خواست با آن حجره‌ای گرفته کسب بکند. اما همین که به راه افتاد تا ببیند در کدام گذر و خیابان میتواند محل مناسب پیدا کند به طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۷۴

جلوخان قصری رسید که جمعیت زیادی در آن جمع شده‌اند و چون پرسید گفتند دختر پادشاه خودش را نشان میدهد و هر کس صد تومان بدهد میتواند به یک عضو از اعضای او نگاه بکند و جارچی دختر که همچنان از بالای بام قصر فریاد میزند آهای مردم! دیروز دختر پادشاه گیسش را نشان داده و امروز نوبت یکی از ابروهایش میباشد که هر کس طالب باشد و میتواند صد تومان بدهد دستش را بلند بکند و پسر که به ذهنش دختر پادشاه غیر از همه‌ی دخترها آمده بود به علامت قبول دستش را بلند کرد و فراشها آمده جلووش بردند و بقیه را متفرق گردانیدند.

در این وقت یکی از کنیزکان دختر آمده پول را از پسر گرفته جایی را برایش معین نموده گفت به پنجره نگاه بکند و پس از ساعتی انتظار که پسر چشمش به پنجره و دل در سینه‌اش مثل گنجشک در قفس گیر کرده پرپر مینمود ملایم یک لنگه در پنجره باز شده دختر جلو آمده پیچ و تابى به خود داده درحالی که تمام بدن و صورت را پوشانیده بود گوشه‌ی مقنعه‌اش را کنار زده ابروی چپش را از آن بیرون انداخته چم و خمی به آن داده خود را کنار کشید و پنجره بسته شد.

پسر که هیجان جوانی و عشوه‌ی ابروی دختر و پول زیاد مفت عقل از سرش دزدیده بود فردا پیش از حضور دیگران خود را به جلوخوان قصر رسانید و به مثل روز گذشته دید جارچی دختر از بام عمارت جار میکشد آی مردم! آی آنهائی که میخواهید ندیده ببینید و شمایل دختر پادشاه را تماشا کنید! دختر پادشاه افتخار داده تا جمال مبارکش را به مردمش بنمایاند. پرروز گیسوانش را نشان داده، دیروز ابروی چپش را و امروز هر دویشان را و هر که میخواهد و میتواند صد تومان بدهد دستش را بلند بکند و چون کسی پیدا نشد بنای تعریف و توصیف گذاشته گفت ابرو نگو کمان بگو. ابرو نگو کمنند بگو. ابرو نگو هلال بگو و چون تعریف‌هایش به اینجا رسید پسر که از روز پیش دلش از دست رفته اما با عقلش کشمکش مینمود، بالاخره میلش بر عقلش غلبه کرده دستش را بلند کرد و صد تومان دوم را داد و همینطور برای چشم و برای دماغ و برای لب و دهان و

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۷۵

چانه و گردن و سینه، تا فرستادن صد تومان آخر برای دیدن سرتاپای دختر و صد تومان دیگر لازم داشت که به وصال او برسد و چون دیگر چیزی برایش نمانده بود و از وصال دختر هم محروم شده بود پای قصر دختر نشسته صدا به گریه بلند نمود. در این وقت مرد ریش سوخته‌ای به او رسیده چون فهمید چه به روزش آمده خاطر جمعش نمود، چنانچه دیگر به حرف دلش نرود و گوش به حرف او بدهد هم پولهایش را برایش پس گرفته هم به وصال دخترش میرساند و بلندش کرده به بازارش برده یک کپنک و یک کلاه دهاتی برای پسر و یکی به جهت خودش خریده تن کرده به سر گذاشتند و بزغاله‌ای خریده با خود به پای دیوار قصر دختر آوردند و به پسر گفت بنشینند تا شب به دیروقت برسد.

چون چند ساعتی از شب گذشته و شهر خاموش و مردم از پروپا افتادند بزغاله را جلو کشیده یک گوشش را گفت پسر به زیر دندان گرفته فشار بدهد و یک گوشش را خودش به زیر دندان گرفت و چندان ادامه دادند تا سروصدای بزغاله به گوش دختر رسیده دستور داد تا رفته خبر بیاورند، که کنیزکان رفته و برگشته گفتند دو مرد دهاتی بزغاله‌ای را دارند زنده زنده میخورند و فرمان داد پیش اویش بیاورند.

چون حاضرشان کردند و پرسید گفت رسم دهات ما اینست که بز و گوسفند را اینطور بخوریم که آنقدر گوشش را بجویم تا از درد تمام بکند و آنوقت شروع به خوردنش بکنیم.

دختر که پسر را جوان زیاروی خوش اندامی دید و دلش به طرفش کشیده شد گفت این هم حیوان را آزار میده و هم خود شما را که باید گوشت او را با پوست و پشم بخورید و باشید تا بگویم آنرا چگونه باید بخورید و دستور داد بزغاله را برده بکشند و برایشان کباب بکنند. که برده کشته کباب کرده آوردند و چون دختر گفت حالا میتوانید بخورید هر کدام نصف بزغاله را برداشته به دندان

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۷۶

کشیدند که باز دختر ایراد گرفت.

ایرادی که اینطور وحشیانه نمیخورند و بلکه تکه تکه بریده لقمه گرفته میخورند که باز گفتند در دهاتمان اینطور میخورند و دختر که هرچه بیشتر جوان دلش را برده بود یکی از کنیزکان را جلو خواند که نشسته لقمه برای رفیق جوان گرفته به دهانش بگذارد یادش بدهد و خودش که غذا خوردن به جوان یاد بدهد و هر کدام شروع به لقمه گرفتن و به دهان آنها گذاشتن کردند، تا شامشان تمام شده موقع خوابیدنشان رسید و فرمان داد برایشان رختخواب پهن کرده و بیرون رفته به حال خودشان گذاشتند.

در این وقت دیگر شب به آخر رسیده بود و همینکه دختر در اطاق خودش به بستر رفته چشمانش را به هم گذاشت صدای وحشتناکی از پشت بام قصرش به گوشش رسید که یکی در آنجا اذان میگوید و از ترسش که هم الانه است که صدا به گوش اهل محله و پدرش رسیده رسوای خاص و عام بشود، خود را سروپا برهنه به پشت بام رساند و دید صدای اذان از ریش سوخته میباشد که گفت رسم آبادیشان میباشد و دختر گفت پائین بیاید هرچه بخواهد دو برابر میده و ریش سوخته گفت صد تومن های رفیقم را میخواهم که دختر قبول کرده پائین آمدند و چون به اطاق رسیدند دختر رفیق او را دید رختخواب را گذاشته کف طاقچه خوابیده پاهایش را بلند کرده است و خوابیدنشان را هم که گفت رسم ولایتشان میباشد.

اول خواست ریش سوخته را فریب داده از دادن پولها نکول بکند که با هر عشوه و نوازشش ریش سوخته از جا پریده گفت همین الساعه است که رفته صدای اذان را بلند میکند، تا آخر که مجبور به پس دادن پولها گردید و چون ریش سوخته همه را گرفته در خورجین گذاشت گفت به شرطی دنباله اذان را قطع میکند که مثل پختن بزغاله و یاد دادن لقمه، خوابیدنشان را هم یاد بدهند و بناچار که دختر قبول کرده کنیزکش را که او هم از شکل و شمایل کمتر از

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۷۷

خودش نبود مأمور خواباندن ریش سوخته گردانید و خودش جوان را برد که یاد بدهد! و چون صبح شده از قصر بیرون آمدند پولهای جوان را جلووش گذاشته گفت و اما تا او باشد دیگر به خواهش دل نرفته، فریب اسم و آوازه و رنگ و بو نخورده بداند دختر سلطان و دختر رعیت تفاوت نداشته همه مثل تخم مرغ رنگ کرده یک طعم بوده فقط رنگشان فرق میکند و پس از آن که قدر مال خدا داده را که پدرش هر سکه اش را با هزار خون دل برایش گذاشته دانسته بکار بزند و دختر نجیبی به زنی اختیار کرده نسل پدر زیاد بکند.

قصه‌هایی که نه به همین مختصر به آخر رسانیده بلکه هر یکشان را ساعتها طول داده، از هر قسمت آن نتیجه‌گیری‌ها نموده پندآموزی‌ها می‌کردند، علاوه بر خودساخته‌ها و شاخه برگ‌ها و پیرایه‌هایی که از شعر و مثل و مثل و حاشیه بآن می‌بستند.

قصه‌های مادرها و مادر بزرگ‌ها برای بچه‌ها

اشاره

و اینها نیز نمونه‌هایی از نقل و قصه‌هایی برای بچه‌ها و کودکان بود که مادرها و مادر بزرگ‌ها آنها را به دور خود جمع کرده برایشان تعریف می‌کردند. چه قصه برای آنها از شیرین‌ترین کلمات و لذت‌بخش‌ترین مطالب بود که می‌توانست جذبشان نموده سرشان را گرم بکند. در آن حد علاقه که چون بچه‌ای سر به شرارت برداشته باعث اذیت می‌گردید، یا از خوردن غذا امتناع ورزیده یا از دستور خوابیدن سرپیچی مینمود مادرها از این اشتیاق استفاده نموده وعده‌ی قصه گفتنشان میدادند و همین وعده هم بود که چاره‌ساز می‌افتاد.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۷۸

قصه‌ی سنگ صبور

یکی بود، یکی نبود. یعنی اونوختی که هیش کی و هیچچی نبود خدا بود. یه دختری بود درس خون و خوب و خوش قلب و مهربون و بخاطر همون خوش‌نیتیش همه‌رو خوب میدونس دوست میگرفت و با همه دخترای کوچه رفت‌واومد میکرد. به خونه‌هاشون میرفت به خونه‌ش می‌آورد و هرچی ننه‌ش میگفت آدم نباید همه‌رو دوست بیندازه باهاشون حشر و نشر بکنه به خرج دختر نمیرف، تا یه روز که سر حوض نشسته بود دست و روشو میشس دید یه دس از آب دراومد بهش گف وای به روزت وای به روزگارت و رفت ته‌ی آب!

دختر از بیرون اومدن دس و حرفای بدخبر اون همچی ترسید و دلش پایین ریخ که نزدیک بود غش بکنه و از همون سربند ام که اونو به فال بد گرفته بود روزبروز کسل‌تر و پریشون‌تر میشد و ننه‌شم که نمیدونس چیکارش بکنه، چه جوری فکر دس و حرف اونو از سرش بیرون کنه عقلش به جایی نمیرسید، یه روز با خودش گف خوبه چن وخ دور و ور شهر گشت و سیاحتش بدم. یه روز صبح بهش گف جوراب پشمی‌ای کف انداخته‌شو که برای سیزده‌بدرآشون داشتن پا کنه خودشم مال خودشو پباش کشید و بردش به صحرا و ظهر پای دیوار یه باغ جاجیم پهن کرد بیشین ناهار بخورن و به دختر گف متاره رو ورداره بره آب بیاره. دختر متاره‌رو ورداش راه افتاد و چون هرچی چشم انداخت و اینطرف

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۷۹

اونطرف سر کشید آب ندید گف میرم در باغو میزنم و اومد پشت در باغ و هنوز چکش اونو نکوبیده، در نیمه‌لا واشد و یه پنجه‌ی پرزور مچ دسشو چسبید کشیدش تو باغ و درام پشت سرش کلون شد و کسی‌رم ندید؟!

برگشت کلون درو بکشد فرار بکنه دید به تملیک قرص و قایم‌ام پایش قلف شده، خواس داد بکشد دید م‌ث این که به تیکه کهنه بیخ حلقش کرده باشن.

هم ترس تن و جونشو گرفت و هم فکر ننهش که حالا- واسه اون چی به سر خودش میاره و هم فکر اینی که چی به سرش میخواد بیاد و نشس پای در و حالا گریه نکن کی بکن و چون فایده ندید گف پاشم برم تو باغ بلکی کمکی بجورم. پس با دلهره‌یی که بندبندشو تکون میداد و از هرچی هولش میگرف یواش یواش که با هر قدم دور و ورشو مییاید به طرفی رو گرف رف جلو تا تهی باغ به عمارت دید که از بزرگی و قشنگی تا اونوخ ندیده بود و گف حتما باید توی اون کسی باشد. اما وقتی رسید توی اونم کسی رو ندید، غیر این که از پاکیزگی و تر و تمیزی م‌ث آینه برق میزنه، انگار که واسه به مهمونی بزرگ درسش کرده باشن و هرچی که دید طالارای بزرگ آرایش کرده، از قالی آی نمره یک و جار و چلچراغای رنگ‌ووارنگ و در و طاقچه‌های چیده‌واچیده و اطاقای زیاد که هر یکی شون از چیزی واسه کاری ساخته و پر و پیمون شده بود.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۸۰

غیرانبارای بزرگ برنج و روغن و بار و بنشن و ذغال و هیزوم و آشپزخونه‌ی جادار و دیگای حلقه‌دار رو هم دسسه کرده و ظرف و ظروفائی که از قشنگی چشو خیره میکنن و از رخت و لباس زن و مرد و جعبه معجری آی طلا- جواهر و عطر و گلاب که نگو و نپرس، نگو و نپرس!

هم هنوز ترس تو دلش بود و هم از اینکه کسی رو ندید آزارش بده به خورده آروم گرفته بود و خاطرش ام جمع شده بود که از گشنگی نیمیره، اونجا تا بخواد قوت و غذا دسسه شده. گف پس برم اطافرو بشمرم. این یکی! و به به! چه اطافی، چه اثاثیه‌ای! این دوتتا. این پنش تا. ده تا. بیس تا. تا سی و نه تا اطافو شمرد، که همه چی توشون بود، غیر به تنابنده که ببینه، بتونه باهاش حرف بزنه تا رف تو اطاق چلمی که اولش تو اونم هیشکی رو ندید مگه به پرده که وسطش کشیده شده بود اما همینکه پرده رو پس کرد به جوون نیمه‌لخت دید مرده روی زمین افتاده به تنش به مش سوزن زده‌ان. به جوون! قد م‌ث شاخ شمشاد.

صورت، م‌ث پنجه‌ی آفتاب که پایین پاش به کاغذ نوشته گذوشته شده؟

کاغذو ورداش خونند. دید نوشته این جوون پسر پادشاه فلان مملکته که دیبی با باباش دشمن بوده خواسسه داغی که از اون بدتر نباشه به دلش بذاره، اینو با قصرش آورده اینجا جونشو با این سوزنا که چل تاس طلسم کرده. هرکی تا چل روز روزی چل دغه دعای پای کاغذو بخونه به صورتش فوت بکنه و

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۸۱

یکی از سوزناشو بکشد سوزن چلمی شو که کشید جوون بحال میاد پا میشه حرف میزنه و هرکی بتونه این کارو بکنه اونو به جون بیاره من که همزادشم و این کاغذو نوشته‌م قول میدم که هرچی از شازاده بخواد میتونه اون قبول بکنه.

دختر که به مرده‌ی جوون عاشق شده بود چه رسه به زنده‌ش از همون وخت مشغول شد به خوندن دعای پای کاغذ و فوت کردن و درآوردن سوزن و همش تو انتظار که کی بشه نوبت بعدی شو بخونه و خوند و خوند و خوند، تا سی و دو سه روزشو پشت سر گذوشت و به روز که از تننایی حوصله‌ش سر رفته بود و رف تو باغ چشش به به نوردوون افتاد.

با دیدن نوردوون وسوسه ورش داش اونو بزاره پای دیوار باغ و ببینه اونطرفش چه خبره، اما همینکه اومد نوردوونو بلن بکنه همون دسسی که تو حوض خونه‌شون از آب دراومده بود از کنار نوردوون بیرون اومد و گف وای به روزت، وای بروز گارت که باز دخترتو به خیال کشید. آخرش گف نوردوون گذوشتن و اونورو دیدن چه ربطی میتونه به روز و روزگار من داشته باشه و برد سینه‌ی دیوار گذوش رف بالا. دید چن تازن و مرد کولی که به دختر همسن و سال خودش ام همراهشونه دارن رد میشن که بعاتد اولیش که هرکی رو دوس میگرف دختره رو صدا کرد و بنای احوال‌پرسی باهاش گذوشت و دختر کولی ام که طلاهای سر و دس

اونو، که از تو عمارت برداشته به خودش آویزون کرده بود دید و به اونا طمعش برداش بنا کرد به زبون ریزی و کوچیکتونم، کنیزتونم گفتن، اگه کلفت‌ام بخواین میام کلفتی تونو میکنم، تا دختر گول خورده گف کی برا رعف تنهائی از این بهتر و قبولش کرد و دختر کولی رو که با کمک

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۸۲

همراهش لب دیوار رسونده شده بود با خودش پایین آورد برد تو عمارتو و تو همون یکی دو روزه اول محرم رازش کرد و از سیر تا پیاز سزوسوت خودشو با اون در میون گذوش کولی وختی فهمید دختر با جوون نسبتی نداره، اقبال بطرفش اومده اونجاش انداخته گف چرا من اون اقبالو نقایم و صاحبش نشم و از اونروز شورو کرد به حفص کردن دعائی که دختر از روی کاغذ میخوند، تا روز چهلم رسید و دختر که همیشه نزدیک غروب دعاشو میخوند از بعد از ظهر خونه رو تر، تمیس کرد و گف خودمم برم حموم بیام دسسی به سرو روم ببرم، رخت قشنگ بپوشم اونوخ بیشینم دعا رو بخونم که وختی جوون زنده شد و خواس منو ببینه به دلش بیشینه و بخچه حمومشو برداش رف حموم و یه خوردهم بیشتر به خودش ور رف. سر تنشو شس، ناخوناشو گرف. انگشتای پاهاشو حنا گرفت و کف دساشو با حنا گل گذوش. پاشنه‌هاشو سنگ پا کشید. گیساشو شونه کرد و بافت و بعد بیرون اومدنم که رف تو اطاق رخت و لباس و یه دس از قشنگ‌ترینونو تنش کرد، جلو آینه نشس خودشو درس کرد و خوش و خوشحال که الاذن میره کارو تموم میکنه. اما وختی به اطاق جوون رسید دید دختر کولی داره به صورت جوون فوت میکنه و تا اومد چیزی بگه جوون عکسه ای کرد پا شد و کولی به قربون صدقه‌ش اومد که الحمد للا زنده شدی و پشتش شورو کرد به زبون ریزی که شکر خدا زحمتام به نتیجه نشس تونسسم از طلسم دیب نجاتتون بدم و هرچی از دختر درباره‌ش شنفته بود از قول خودش براش گفتن و آخرشم با کرشمه گف خب حالا که شکر خدا نجات پیدا کردیم زنده شدین طلسم باغام شیکس قلف درش وا شد اجازه بدین برم به زندگیم برسم و شازاده گف کی میتونه همچی خدمتی رو ندیده بگیره، عوضش تو هم میشی تلافی شو در

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۸۳

میکنم و شازاده این حرفارو میزد که چشمش به دختر که دم اطاق چوب شده زبونش بند اومده بود پرسید و کولی اونام بجای خودش گذوش که از دیفال بالاش کشیده کارارو بکنه، گف اونام همونجوری که بوده نیگرمیدارم خدمت و کاراتو بکنه، و همونجا بود که دختر فهمید دسسایی که از حوض و اینجا و اونجا درمیومدن و میگفتن وای به روزت وای به روزگارت واسه چی میگفتن.

واسه این بوده که همه رو، دوس و محرم حساب میکردم. هرچی تو دلم بود جلوشون میداشتم، میخواسه‌ن بکن نباید بکنم. و بخودش گف حالام چشات چارتا شه بیشین و بسوز کلفتی دختر کولی رو بکن! کم ننهت گف با هر کسی دوس نشو. کم گف همه حرفی رو با همه کس نزن. نمیگف پیرن تن آدمم یه وخ میبینی با آدم دشمنه عقرب از توش درمیاد اما چه فایده که نه حرف ننه بهش اثر کرده بود نه حرف دس و حرفای غیبی و مارو خودش تو آسین خودش پرورونده بود و حالام باید جزاشو بده و چه جوری و با چه رویی‌ام که واسه‌ش هزارجور ننگ و نومه درنیارن بخونه‌شون بره؟

القصه، کولی خانوم شد زن شازاده و دخترام کلفت و هر بلایی‌ام که بسرش بیاد نتونه دهن واکنه که میگن خود کرده‌رو تدبیر نیس و بگه خودم کردم که لعنت بر خودم باد، و ناچاری موند و مجبور شد هرچی‌ام دید و هرچی‌ام شنف به دلش بیریزه. تا یه وخ شازاده خواست به سفر بره و از زنش یعنی دختر کولیه و از اون پرسید چی میخوان واسه‌شون سوغاتی بیاره.

کولی اینو خواس، اونو خواس. رخ خواس. جواهر خواس. وسمه جوش طلا

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۸۴

خواس. و سورمه دون عقیق خواس. پارچه پیرنی قوس و قزح خواس.

دخترام یه سنگ صبور و یک کارت فولادی خواس که هرچی شازاده گف بهتر از اونو بخواد، گف، نه همین خوبه. شازاده رفت و کاراشو کرد و وقت برگشتن ام سوغاتی آشو خرید و اما همینکه خواس پول سنگ صبورو به عطاره بده، عطاره بهش گف اینو هرکی ازت خواسسه باید یه غم بزرگی به دلش باشه. واسه این که وختی گفته یک کارت فولادی ام بخری معلوم میکنه کسی اینو واسه دوا درمون نمیخواد واسه این میخواد که خودشو یه جوری، یا از غم یا از زندگی خلاص بکنه باید ببینی چشم میتونه باشه و شازاده هم که از روز بهوش اومدنش دختره رو یه سره تو غم و آه و دود دیده بود و هر روزام میدید از روز پیش زردتر و لاغرتر میشه بخودش گف باید سردرآرم.

از سفر برگشت و باراشو زمین گزودشت و سوغاتی آرو واکرد، مال دختر کولی رو داد و کارت و سنگ صبور دخترام داد و حواسشو جمع کرد ببینه با اون طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۸۵

چیکار میخواد بکنه. اول از اطاق دختر یه سولایخی که معلوم نباشه به اطاق بغلی واکرد وختی که دختر تو اطاقش رف از پشت سولایخ نشس به تموشا کردن و دید سنگ صبور و جلوش گزوش بنا کرد با اون به درددل کردن، از اول تا آخر. از خونه خودشون بودن و رفتار و گفتارش با دوس و آشناها و پند و نصیحت آی ننه و بیرون اومدن دس از حوض و تا آخر که دختر کولی چه جوری قاپشو دزید همه رو ازش درآورد، تا آخر که همه کارارو بحساب خودش گزوش شازاده رو صاحب شد و اونو جا خودش براش گف، و حالا گریه نکن کی بکن و کارتو بلن کرد با تیزش به سنگ کوید و گف حالا یا من بتر کم یا تو بتر ک که سنگ از وسط چار پاره شد و در این وقت بود که شازاده هرچه باید بفهمد فهمیده بود وارد اطاق شد و دختر و بوسید و گف شکر خدا که سنگ ترکید و حق به حق دارش رسید و دس دختر کولی رو گرف انداخ بیرون و اونو عقد خونند زن خودش کرد. صد سالام تونسن با خوبی و خوشی با هم زندگی بکنن. بالا رفتیم ماس بود پایین اومدیم ماس بود قصه ی ما راس بود.

قصه ی ماه پیشونی

یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا هیچکس نبود. یه دختری بود ننهش مرد، باباش زن گرف آورد خونه. یه زنی که یه دختر همسن و سال اون از شوور جلوترش داشته بود و با خودش آورده بود. از اون زن باباهای بد، که از همون فردایی که اومد با اون سر ناسازگاری گزودشت و هرچی میتونس اذیتش میکرد.

کار ازش میکشید. گشنگیش میداد. کتکش میزد. سرکوف سرزنشش میکرد. واسه بسوز دادنش از خوبی خوشگلی آی دخترش میگف و از اون

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۸۶

تعریف زشتی آشو میکرد. هرچی دخترش میکرد خوب بود هرچی اون میکرد بد بود و تو سرش میزد. سر غذاها رو واسه دخترش میداشت و واسه اون ته مونده هاشو میکشید. چپ میرف راس میومد عیب ازش میگرف. سر هرچی پیش باباش بدش میگفت و زیر مش و لقتش مینداخ. تا هرچی کمتر بیندش هی کار بهش میگفت و فرمونش میداد و آخرشم که دید نمیتونه ببینه جلو چشمش باشه واسهش یه گونی پنبه و یه دوک نخ تابی خرید روزی یه بخچه شو بره بیابون بیرسه غوروب بیاره و دخترام که اونو میدید و زن بابای دختر همسایشونو که چقد زن باباه باهاش مهربونه. بهتر از هر ننه بهش میرسه بهش دل میسوزونه، خودشم نمیتونس بیندش و از خدا خواسسه بود صئب زود پا میشد تن تن کاراشو میکرد، جاروشو میزد، ظرفاشو میشس بخچه ی پنبه و دوک نخ تابی رو سر میگرف میرف بیابونو پنبه هارو نخ میکرد غوروب برمیگش. تا یه روز همچی که بخچه ی پنبه شو گزودش زمین باد

تندی اومد و اونو قل داد و برد انداخ تو چا.

زانو زد تو چارو نیگا کرد دید انقده گوده که همه چی تو اون میبینه غیر بخچه رو که کنارش نشس زار زدن که حالا- جواب زن باباشو چی بده! و با عقب

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۸۷

بونه گشتن آی همیشه ی اون که چیزی ازش گیر بیاره واسهش آلا ر بسازه زیر کتک باباش بندازه، جواب باباشو چی بده؟! دید گریه فایده نداره گف میشینم شاید کسی، قافله ای رد شه طناف داشته باشه، بگم کمرم بینده برم پایین درش بیارم. و نشس تا صئبش ظهر شد، آفتاب اومد وسط و از اونم گذش سایهش دراز شد کسی پیداش نشد و دختر ناچار شد هر جوری هس بره درش بیاره.

دو مرتبه توی چاهو نیگا کرد که باز تهشو نتونس بیبینه و از تاریکیش لرزه به تنش اومد اما با خودش گف بالاخره یکی تو این چا رفت و اومد کرده که تونسسه اونو بکنه، چرا من نتونم برم و چش دوخ جا پاهای مقنی آرو که تو دیواره ی چاه در آورده بودن پیدا کرد و یواش یواش، یه پا اینطرف یه پا اونطرف رف پائین و چن جاپایی که رف صدای زبر کلفتی از ته چا به گوشش رسید که آهای!! بوی آدمیزاد میاد! بوی پریزاد میاد! منم دیب آدمخور، کیه داره میاد پایین تا یه لقمه ی چپش کنم و پشت صدا از زیر پاش دید یه دس اومد بالا کمرشو گرف بردش ته چا و گف بیشین بینم واس چی اینجا اومدی؟

دختره که از زور ترس نفس تو سینهش حبس شده بود گف بخچه ی پنبه افتاده میخواسم بیام پنبه مو بیرم.

دیه گف سرمو بجور تا پنبه تو بدم و دختر سر دیو رو زانوش گذوش بنا کرد جسسن که دیه پرسید سر من بهتره یا سر ننهت؟ دختر که ننه نداش تا خوب و بد سر اونو با سر ننه ی خودش معلوم بکنه، گف سر شما کجا، سر ننه ی من! سر ننه ی من مٹ هونگ سنگی دمرو میمونه سر شما مٹ بغچه پنبه ی من نرم و نماله.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۸۸

دیه خوشش اومد گف باریک الا. حالا بگو بینم موآی من قشنگ تره یا موآی ننهت. دختر گف موآی شما کجا موآی ننه ی من. موآی ننه ی من مٹ نمدمیمونه، موآی شما مٹ گلابتون. پرسید شپیشای سر من خوشگل ترن، یا شپیشای سر ننهت؟ دختر گف شپیشای سر شما کجا، شپیشای سر ننه ی من.

شپیشای سر ننه ی من ریز و سیا و لاغرن، شپیشای سر شما درشت و چاق و سفید، مٹ منیژه خانوم.

دیه گف باریک الا ناخونامو بیگیر. گف به چشم و وختی اومد بیگیره دیه پرسید ناخونای من خوب ترن یا ناخونای ننهت؟ دختر گف ناخونای شما کجا ناخونای ننه ی من. ناخونای ننه ی من سرشون پیدا نیس، بیرونمندن، ناخونای شما مٹ شن کش میمونه. و دیه یکی یکی جاهای تنو بدنشو از چش و گوش و دهن و دماغ و دس و پا پرسید که با مال ننهش کدوم قشنگ ترن و دختر همه رو مال دیو خوب تر و قشنگ تر گف که دیه خیلی خوشش اومد و باریک الا آفرینش گف و پرسید حالا که دختر خوبی بودی تعریفمو کردی بگو چی میخوای بهت بدم و دختر که دیرش شده بود گف سلومتی شمارو میخوام تا پنبه مو زودتر بدین برم، زن بابام دعوام میکنه. تازه نمیدونم پنبه ی نریسیده رو چی جواب بدم!

دیه رف بخچه شو آورد گذوش جلوشو گف حالا- که دختر خوبی بودی تعریفمو کردی واستام میریسم نتونه دعوات بکنه و یه فوت به بخچه هه کرد پنبه ها همه نخ شده و گف تا یه چیزی ام واسه زحمات که سرمو جسسی، ناخونامو گرفتی بهت بدم برو ته انباری چا. اونجا دو تا چشمه س، یکی دس

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۸۹

راس، یکی دس چپ. از اون چشمه دس راسیه یه مش آب بزن بصورتت، اما مبادا از چشمه ی دس چپ بزنی!

دختر همونطوری که دیب گفته بود رف ته انباری چا و از چشمه‌ی دس راسسی یه مش آب زد به صورتشو و دس دیبو که بهش محبت کرده پنبه‌شو داده و اونو واسه‌ش ریسیده بود ماچ کرد و همچی که بالارو نیگا کرد حالا- چه‌جوری خودشو به سر چا برسونه؟! دیب همونجوری که کمرشو گرفته بود آورده بودش پایین، کمرشو گرفت و به یه چش هم زدن گدوشتش لب چا و گف خدا پشت و پنات.

دختر از یکطرف خوشحال شده بود که پنبه‌هاش بدسشش اومه بود و بالاتر از اون که واسش ریسیده شده بود و از اینطرف که حالا- با این تاریکی که چش چشو نمیینه چه‌جوری بره خونه جواب دیر اومدنشو بده که زن‌باباش واسه‌ش حرف در نیاره و هرجوری بود بخچه‌شو زد زیر بغل، افتاد به را. اما همین که یه خورده رف دید جلو پاش روشن میشه مٲ این که ماه میتابه و هرچی‌ام تن‌تر میره نوره جلوترش میره و دوون دوون خودشو رسوند به خونه و همونجوری که تو راه فکر کرده بود از پشت در اطاق شنف زن‌باباش داره پیش باباش بدشو میگه، پرش میکنه. ناچاری رف تو اطاق و باباش که بدجوری آتیشی شده بود، همچی گه هرودود کشید بره طرفش چش زنش خورد به صورت دختر و تا نور پیشونیشو دید از حسودی جیغی کشید و غش کرد رو زمین که باباش اونو گدوشت رف پیش زن‌باباش و از جیغش همسایه‌ها جمع شدن تو اطاق و گفتن از دیدن ماه پیشونی اونجوری شده و از همون وخت‌ام که اسم دختر شد ماه‌پیشونی.

بمال و وامال، گلاب به صورتش زدن. کاگل زیر دماغش گرفتن تا

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۹۰

حالش آوردن، اما همه‌ش تو این بود که دختر شوورش از چی ماه‌پیشونی شده دختر خودشم همونجور بکنه و از همون وخ شورو کرد رو آتی با دختر خوب رفتار کردن و ماچای دوروغی و همراهش زیر پاکشی و همچی که فهمید، فرداش بخچه پنبه‌رو داد به دختر خودش بیره و یادش داد چیکار بکنه.

دختره همونجور که ننه‌ش یادش داده بود رف تو بیابون و بخچه‌شو انداخ تو چا و دس دیبه اومد کشیدش پائین تا اونجا که بهش گف بیشینه سرشو بجوره و حرفایی که از دختر پرسیده بود از اون پرسیدن؟ اما دختره از بی‌ادبیش یا خدا تو دهنش گدوشته بود بنا کرد هم‌رو پشت‌ورو جواب دادن! مثلا بگو بینم سر من بهتره یا سر ننه‌ت؟ واه‌واه سر تو چیه مٲ هونگ سنگی وارونه‌س، سر ننه‌م مٲ بخچه‌ی پنبه‌ی من میمونه.

مو آیی من قشنگ‌تره یا مو آیی ننه‌ت؟ واه‌واه مو آیی تو چیه مٲ تخته نمود.

موهای ننه‌م مٲ گلابتونه، و هم‌رو همینجوری و تموم که شد دیبه بهش گف خوشم اومد. خسسه شدی. پاشو عوضش برو ته انباری دو تا چشمه‌س، یکی دس راس. یکی دس چپ. از اون دس چپی یه مش آب بزن به صورتت نبادا از چشمه دس راس بزنی و دختره رف آبو زد به صورتشو دیبه بخچه‌شو نریسیده داد دسشو گدوشتش لب چا و همینکه دختره راه افتاد دید یه چیزی از پیشونیش به اینطرف اونطرف صورتش میخوره و خونه که رسید ننه‌ش دید صورتش مٲ تی دیگ سیا شده یه دمب خرام از پیشونیش دراومده که از غصه اومد دق بکنه و دخترش‌ام که اسمش شد دم‌پیشونی.

از اون‌ور اسم ماه‌پیشونی از این خونه به اون خونه. از این کوچه به اون

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۹۱

کوچه. همینطور از این محل به اون محل تا به گوش پسر پادشا رسید و یه روز سوار اسب شد بره ماه‌پیشونی رو ببینه. همون روزی که اون اومه بود، دخترام بی‌خبر از همه‌جا رفته بود رو پشت‌بوم رخ پهن بکنه که پسر پادشا چشش به اون افتاد و یه دل‌نه، صد دل عاشقش شد و برگش تو قصر و خواهر مادرشو فرساد برن اونو بیارن و همچی که اومدن و در خونه‌رو زدن و زن‌باباه شنف برا ماه‌پیشونی اومدن دوید تو خونه ماه‌پیشونی رو کرد تو صندخونه درشو قلف کرد دختر خودشو سفیداب مالید،

ابروواشو کشید. دمب خرو کرد زیر موآش، چارقد کشید روش و عوض اون آوردش تو اطاق.

هرچی گفتن این اون دختری که شازاده گفته نیس. گف الا و بللا همونه دختر دیگه نداریم. ناچار و از اونجا که شازاده گفته بود نبادا دس خالی بییان، ورش داشتن بردن. اما همچی که چشم شازاده به اون خورد و فهمید حقه بهش زدن همچی خلش تنگ شد که شمشیر گذوش زیر گلو دختر که راسشو بگه و اونم که دیگه چاره نداش افتاد به عیض و لوه و بنا کرد از اول تا آخر و تعریف کردن، تا اونجا که گف ماه پیشونی رو ننهش حبس کرده تو صندخونه و شازاده که شنف این دغه با عزت هرچی تموم تر و ساز و دهل و ناقاره عقب ماه پیشونی فرسساد، آورد عقدش کرد، هف شبانه روز واسهش عروسی گرفت و دم پیشونی رم گف بمونه واسهش آفتابه آب بکنه. قصه‌ی ما بسر رسید قلاغه به خونهش نرسید.

** قصه‌هائی هریک همراه تعالیم و تفاهیم مختلف که گویندگانشان در مطابقت با سن و سال و درک شنونده، یا شنوندگانشان با خوشروئی و آب و تاب

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۹۲

و حوصله‌ی تمام تعریف می‌کردند و شنوندگانشان که سراپا گوش شده، چنان به طرفشان خم شده دل و حواس میدادند که گفتی می‌خواهند برای بیرون کشیدن جملاتشان به دهانشان بروند، در نمونه‌ی دوسه قصه‌ی زیر که مادرها و مادر بزرگ‌ها برای بچه‌ها میگفتند:

قصه‌ی خاله سوسکه

یکی بود یکی نبود. یه خاله سوسکه بود. یه روز باباش صدش کرد گفت: تو دیگه گنده شدی، از آب و گل دراومدی، دیگه نباید نون منو بخوری بیرونش کرد بره شوور بکنه.

خاله سوسکه یه پیرن از پوس پیاز قرمز تنش کرد و از همون یه جف کفش دوخ پاش کرد و یه چادر از بلگ شنبلیله سرش کرد، را افتاد بره شوور بکنه.

رسید تو بازار به یه دکون نجاری و نجاره گف: خاله سوسکه کجا میری؟

خاله سوسکه گف: خاله سوسکه و درد پدرم، من که از گل بهترم، حرفتو بقم بزن!

نجاره گف: خاله قزی، چادر یزی، پیرن گلی، کفش قرمزی، کجا میری؟

گف: میرم در همدون. شو کنم بر رمضون. نون گندوم بخورم، قلیون بولور بکشم، منت بابا نکشم.

گف: زن من میشی؟

گف: اگه زنت بشم، دعوا مون که شد با چی می‌زنیم؟

نجاره گف: با تیشه‌ی نجاریم.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۹۳

خاله سوسکه گف: اوه و اوه و اوه. واه و واه و واه، نه که نمیشم. که اگه بشم کشته میشم، و راشو کشید رف.

رسید به دکون قصابی و قصابه گف: خاله سوسکه کجا میری؟ خاله سوسکه گف: خاله سوسکه و درد پدرم. من که از گل بهترم. حرف دهنتمو بقم بزن.

قصابه گف: خاله قزی، چادر یزی، پیرن گلی، کفش قرمزی کجا میری؟

گف: میرم در همدون. شو کنم بر رمضون. نون گندوم بخورم، قلیون بولور بکشم. منت بابا نکشم.

گف: زن من میشی؟

گف: اگه زنت بشم، دعوامون که شد با چی میزنیم؟

گف: با ساطور قصابیم.

خاله سوسکه گف: اوه و اوه و اوه، واه و واه و واه، نه که نمیشم، که اگه بشم کشته میشم. و رف تا رسید به دکون بزازه و بزازه گف:

خاله سوسکه کجا میری؟

گف: خاله سوسکه و درد پدرم. من که از گل بهترم، حرف دهنتم بدم بزن.

گف: خاله قزی. چادر یزی، پیرن گلی، کفش قرمزی کجا میری؟

گف: میروم در همدون. شو کنم بر رمضون. نون گندوم بخورم، قلیون بولور بکشم، منت بابا نکشم.

گف: زن من میشی؟

گف: اگه زنت بشم. دعوامون که شد با چی میزنیم؟

گف: با نیم ذر بزازیم.

گف: اوه و اوه و اوه، واه و واه و واه، نه که نمیشم، که اگه بشم کشته

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۹۴

میشم، و راشو کشید رف، تا رسید به آقا موشه.

موشه گف: خاله قزی. چادر یزی، پیرن گلی، کفش قرمزی کجا میری؟

گف: بار کللا- پسر. آفرین پسر. با این حرف زدن. میروم در همدون. شو کنم بر رمضون. نون گندوم بخورم، قلیون بولور بکشم.

منت بابا نکشم.

گف: حالا که پسندیدیم، زن من میشی.

گف: اگه زنت شدم، خواستی بزنی، با چی میزنی.

گف: با این دمب نرم و نازکم.

گف: بله که میشم. چرا نمیشم، خوبم میشم.

و زن و شوور شدن و بخوبی و خوشی با هم زندگی کردن تا یه روز که خاله سوسکه رفته بود لب رودخونه رختای آقا موشه رو

بشوره افتاد تو رودخونه و آقا موشه که دید برگشتن خاله سوسکه طول کشید دلش شور افتاد دوید طرف رودخونه، دید داره رو آبا

دس و پا میزنه و با چارتا جس خودشو رسوند به دکون سبزی فروشی و یه هویج ورداش دندون دندونی کرد، نوردوون درس کرد

گذوش تو رودخونه کشیدش بیرون و کولش گرف رسوندش خونه، اما هوا سرد بود سرما خورد، سینه پتلو کرد یه کله افتاد، تو

رختخواب.

آقا موشه رخت کلف تنش کرد. واسهش آش پخ. کاراشو کرد. کرسی واسهش گذوش. حکیم دواش کرد تا عرق کرد حالش جا

اومد، اما انقلده لاغر و بی جون شده بود که آقا موشه دلش سوخ گف واسهش حلیم بپزه جون بیگیره و حلیمو پخت و اومد بکشه

پاش سر خورد و افتاد تو دیگ.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۹۵

خاله سوسکه رف حلیمو هم بزنه دید آقا موشه اومد تو ملاقه که زد تو سرشو نشس کنارش به شیون زدن و زبون گرفتن.

عزیز مهربونم آقا موشه زدی آتیش بجونم آقا موشه

چرا رفتی منو تنها گذوشتی خودت تو دیگ منو اینجا گذوشتی

فدای آش و شوروا پختنت من فدای رختخواب گرم کردنت من

چه شبها که سرت پیش سرم بود وجودت قوت بال و پرم بود
 ز بعد تو ذلیل و خوار و زارم کویه موش دیگه تا جات بذارم
 و انقده شیون زد و بسرش کوبید تا پتلوی آقا موشه چشاش افتاد به طاق.

قصه‌ی دویدم و دویدم برای بچه‌ها

دویدم و دویدم. سر کویی رسیدم. دوتتا خاتونی دیدم. یکیش بمن نون داد- یکیش بمن آب داد. نونو خود .. م خوردم- آبو دادم
 به ز .. مین. زمین بمن علف داد- علفو دادم به ب .. زی- بزى بمن پشکل داد. پشکلو دادم به نونوا- نونوا بمن آتیش داد. آتیشو
 دادم به زرگر- زرگر بمن طلا- داد. طلا- رو دادم به خیاط- خیاط بمن قبا داد. قبارو دادم به بابا- بابا بمن خرما داد. خرما را دادم به
 ملا- ملا به من قراون داد- قراون بمن ایمون داد- قراون بمن ایمون داد.

قصه‌ی - آی قصه

آی قصه قصه قصه- نون و پنیر و پسه- علی خانی بک نشسه- پیر و جوونو بسسه- مردوم ز دسشش خسسه. این درو واکن
 سلیمون- اون درو واکن سلیمون- قالی رو بکش تو ایوون. رنگ قالیش کبوده- اسم دایش محموده.
 طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۹۶
 راسه‌رو واسه‌ش کباب کن- انگورو واسه‌ش شراب کن. مجلسو واسه‌ش خراب کن- دارارو واسه‌ش طناب کن. محمود بالا بالا-
 آش میخوری بسم اللہ.

بعد از اذان

از این هنگام، یعنی بعد از اذان سحر بود که بزرگترها روی بچه‌ها را پوشانیده از بام بزیر آمده، اگر غسل لازمشان بود مردها به
 حمام رفته و زنها در کنار اطاق، یا پاشیر آب‌انبار آب به تنشان ریخته، با غسل ترتیبی خود را پاکیزه ساخته، ادای فریضه‌ی نماز
 میکردند و پس از آن با آتش کردن سماور مشغول تهیه صبحانه میگشتند. کار آتش کردن سماور و چیدن اسباب سماور از پهن
 کردن سوزنی و گذاشتن سینی و جام زیر سماوری و سینی استکان نعلبکی، با استکان نعلبکی‌های شسته‌ی برق انداخته بروی آن و
 قوری روقوری کشیده که روی سماور بگذارند از کارهای متداولشان بود، تا صبحانه، چه بوده و چه عادتشان باشد. اما کار تهیه
 صبحانه، از مقدمه که سماور آتش کردن باشد تا مؤخره در روزهای که حمام واجیشان شده بود، رنگ و روی دیگر میگرفت به
 آنگونه که

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۹۷

از همان شروع بکار زن که با شوق و حرارت مشغول آتش روشن کردن و آتش گردان چرخاندن میگردد دیگر زنان خانه متوجه
 میشدند که باید از او طلب (سلطان نقی) بکنند و مرد او را هم که همسایگان دکان یا رفقای محلی حالی میشدند. چه وضع صبحانه
 در این روزها تفاوت مینمود و زن برای مرد، از هرچه که بود میتواند تهیه بکند و یا مرد را به سراغ خریدن آن، از کله‌پاچه و
 عدسی میفرستاد و سنگ تمام میگذاشت و برای دهان‌گیره‌ی قبل از ظهرش هم که چیزی از غذای شب که برای ناهار خود گذاشته
 بود در دستمال بسته موقع رفتن بدستش میداد. از جمله نان و گوشت کوبیده که برای اظهار نظر رفقای مرد مشخصه‌ی آن بود در
 داستان زیر که از آن ساخته شده بود.

ماجرای نان و گوشت کوبیده!

نجاری همه روزه همسایه دکانش را مشاهده میکند از خانه دستمال بسته‌ی نان و گوشت کوبیده می‌آورد و به خیال عزیز بودنش پیش زن که برایش دهان گیره تکه گیری میکند حسرت می‌خورد، تا روزی سبب عزیز بودنش را جویا میشود و همسایه می‌گوید این از وقتی است که زن دوم گرفته‌ام.

نچار بتصور این که زنهایش به چشم همچشمی و خودشیرینی برایش چاشت بندی درست میکنند او هم زن دوم میبرد که زنهای فهمیده شب بخانه هریکشان که میرود بیرونش میکنند و ناچار شام شبش دیزی بازاری میشود و

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۹۸

لابد که چون از ناراحتی بیشتر از آبگوشت و تریدش را نمیتواند بخورد گوشتش لای نان رفته برای روزش میماند و جایش هم در مسجد میشود که همسایه‌اش را هم در آنجا مینگرد که میگوید جای همه شبه‌اش میباشد! نچار از این که با چنین تجربه او را از چه پریشان کرده به این روز انداخته از وی به گله و شکایت برمی‌آید و همسایه میگوید اول بخاطر آنکه در اینجا تنها بوم مونس و همزبان میخواستیم و دیگر اینکه بفهمانم هر چاشت بندی‌ای از خوشبختی و کام نمیباشد.

تویی

تویی نیز خوراک دیگری از اقوام سیرآبی (شکنبه) بود که خود سیراب‌فروشها آنرا باین صورت تهیه میکردند که سیرآبی را پخته، سپس آن را در تکه‌های بزرگ بریده برنج و لوبیاقرمز و پیاز خام خرد کرده و نمک و فلفل و زردچوبه در آن ریخته، بهم پیچیده درش را با سوزن و نخ دوخته از ظهر بار کرده برای عصر حاضر میساختند، که این نیز شام بصره‌تری بود که مستمندان از آن استفاده میکردند و این همان تویی‌ای بود که چون شاه خیاطها را حضور میطلبید سیرآبی فروشها (و به روایتی پالاندوزها) هم براه میافتند که (ما هم اهل بخیه میباشیم!) از خواص سیرآبی بود که پخته آن بدون گرفتن عاج آن زخم معده را علاج مینمود و بعد از اسهال به مبتلایان میدادند تا تقویت معده آنها نماید و جهت قوت امعاء و احشاء بی‌بدیل بود و آب آن شکم‌های بسته و ثقل را فرو میگشود.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۳۹۹

روابط عمومی تهرانیا

اشاره

روابطشان با هم بسیار حسنه، بجز در موارد اختلافات دسته‌بندی‌ها و چشم هم‌چشمی‌ها و رقابت‌های خودنمایی‌ها، در تعزیه‌داری‌ها و زیر علم کتل، مشعل رفتن‌ها و کشتی‌گیری‌ها که آن نیز با اندک گذشت زمان و واسطه شدن و میانه گرفتن بزرگتر و ریش سفیدی برطرف گردیده صفا و یگانگی و مودت و محبت جانشین آن میگردید. دوستی‌هایشان بی‌ریا. مهمانی‌هایشان بی‌حیله و منظور.

گفتگوهایشان صادقانه. معاشرت‌هایشان صمیمانه. همه از حال هم بااطلاع.

دست بدهن‌ها دستگیر فقرا. گردن کلفت‌ها و لوطی‌ها و داش‌مشدی‌ها حامی ضعفا. همه آشنا و دوست و یگانه و خوش برخورد بطوریکه اقوام طبقه اول بهم برخورد میکنند.

صبح تمام اهل کوچه با هم سلام و علیک میکردند چنانچه گوئی از اجتماع یک خانواده میباشد. ساکنان خانه‌ها آنچنان با هم

الفت و صمیمیت میورزیدند که گفتی برادران و خواهران یکدگر میباشند. چیزی بخانه‌ها و اطاقهایشان نمیآمد مگر آنکه مقداری از آنرا تعارف همسایه‌ها نمایند و غذائی نمیپختند مگر آنکه کاسه‌ای، بشقابی، نعلبکی‌ای تکه‌گیری و لقمه همسایه‌گی که میگفتند (تکه همسایه بوی روغن غاز میدهد) نمایند. اگر بملاقات کسی میرفتند بدون هیچ ریب‌وریا و فقط بخاطر وجود خود او بود که به وی ارادت و

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۰۰

عشق میورزیدند بی آنکه از آن نظر استفاده‌ای داشته یا درصدد سرقت فکر و روح و جسم او بوده باشند و اگر مهمانی‌ای میدادند تنها بخاطر آنکه تجدید عهدی نموده ساعتی را در ملاقات دوست بخوشی بگذرانند، بدون آنکه هیچگونه سوء منافعی را از آن منظور داشته، پست و مقام و موقعیت و جاه و جلالی مقصود داشته باشند.

عالم این محل عالم آن محل را میشناخت چنانکه گوئی خویشتن را میشناسد و داش‌مشدی و لوطی و قهوه‌چی و سخنور و لات و آدم حسابی و کاسب و تاجر این بازارچه داش‌مشدی و لوطی و کاسب و تاجر آن بازارچه را میشناخت انسان که از خویش مطلع میباشد. از این‌رو کسی از این سوی شهر بآن سوی شهر به نیرنگ‌سازی و حقه‌بازی نمیتوانست رفته کلاه این و آن را برآید و کسی بنامها و عناوین قلابی نمیتوانست از این گوشه شهر بآن گوشه کشیده باب شیادی و شیطنت و دغل‌بازی و ناپاکی و حيله‌گری بگشاید. شهری بود کوچک و خلوت که جمعیتش از دویست و پنجاه هزار نفر تجاوز نمینمود و تا آن حد خلوت و آسوده که در وسط روز بطور انگشت‌شمار ایاب و ذهاب کنندگان خیابانهایش شمرده میشدند و تا آن اندازه خودمانی و در آزادی که (هرکجایش بایستی، کسی نگوید کیستی) و در مرکزی‌ترین نقطه آن مردم کنار جویهایش نشسته، خوابیده به خوردن و بازی و شوخی و آوازه‌خوانی مشغول میشدند بدون آنکه سد معبری کرده، مانع کسب‌وکار و رفت‌وآمدی گردیده زحمتی دیده مزاحمتی داشته باشند. غریب و بیگانه در آن بندرت یافت میشد که موجب تردید و ترس و وحشتشان گردیده از حرف و سخن و گفتگوی با کسی ناراحتی و شک‌زدگی‌ای داشته باشند و جاسوس و مفتش و خبرچین و سعایت‌چی و مانند آن که مردم آنها را ولدزنا و تخم حرام و ولد حیض میدانستند میانشان یافت نمیشد تا حرف و سخن و خواب و آسایش و راحت نداشته باشند و جمله (پشت‌سر او ... زن او) را جهت عقده‌داران سرلوحه تربیت داشتند که

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۰۱

هرچه را هرچه هم زشت و ناپسند شنیده رد میشدند و کسی نبود تا آن عرض را به درز مقامات و بالاتری‌ها برساند. خوش‌برخوردی و عزت و تعارف و بفرمائیید و علاقه و جلب و جذب و شور و حال و خنده و تبسم و لهو و لعب و لغو و هزل و سخره و طیه باهم از جمله امور متعارفشان بود که با آن غم دلها را گشوده آشنائی‌ها و دوستی و رفاقت را هرچه بیشتر تثبیت میکردند و پرس‌وجوی از حال هم و به رفع مشکلات یکدگر برآمدن از جمله امور متعارف که تفکیک‌پذیر نمیگردید، در عادات بومی و اعتقاد به روایت (وای بحال مسلمانی که سه روز از احوال همسایه و برادر دینی خود غافل بوده باشد) و روایت دیگر آنکه (پیغمبر اسلام را هرروز جهودی خاک و خاشاک و خاکستر بر سر میافشانند و چون روزی جسارت او مشاهده نشد حضرت به احوالپریشی برآمد و چون بیماری او را بعرضش رسانیدند بیادتش شتافت).

مهمان‌دوستی و مهمان‌پرستی و غریب‌نوازی را بحد مبالغه میرسانیدند، چه اولاً این از خوی طبیعی و نهادی آنها بود که با شیرشان اندرون گشته با خونشان عجین شده بود، اگرچه تنها مصارف خویش را جلو مهمان میگذاشتند و ضیافت و عشق‌پذیرائی بیگانه و خودی از مشتتهیات سیری‌ناپذیرشان که ایشان را بدان معروف و مشهور گردانیده از دیگر طوایفشان ممتاز ساخته بود، با قبول حبیب خدا بودن مهمان و اینکه چون بیاید ابواب رحمت و نعم را بر میزبان گشوده درهای بلایا را بر وی مسدود مینماید و عقیده آنکه مهمان روزی خودش را پیش پیش میفرستد و تصدیق این روایت که: در زمان نبی اکرم چون مردی از زنش به پیش حضرت

شکایت میبرد از اینکه عیال من از مهمان بدش میآید و حضرت روزی سرزده بخانه آنها میروید و زن در اطراف جنبش انواع ماکول و مشروب و گل و گیاه را مشاهده مینماید و چون خارج میشوند زن مار و عقربهایی را مینگرد که برایشان آویخته‌اند و چون سبب آن حال را از مقامشان سؤال میکند حضرت میفرماید صورت اول نعمتهائی است که مهمان با خود میآورد و حالت دوم درد طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۰۲

و رنج‌ها و بیماری‌ها و بلاهائی که مهمان از خانه میزبان با خود خارج میسازد، که در این بابت از مهمان دوستی تهرانی‌ها هرچه گفته شود کم آید در حدی که مثلا- جلو قهوه‌خانه نشسته حتی پول چای خود را در جیب نداشتند و چون چشمشان در آنسوی خیابان باشنائی میافتاد که با عده‌ای راه خود میروند جمله را با سماجت خوانده با اشتیاق پذیرائی نموده اگرچه با قهوه‌چی محاسبه طلب و بدهی و نقد و نسیه نداشته کیسه چق و اسباب جیب خویش را گرو بگذارد و در چلوی‌ها و خوراکی‌فروشها بهمین حساب هرچند آنها را راهی کرده خود گروگان مانده شاگرد دکان را بخانه و اطراف جهت پول غذای آنها روانه نماید و در تعارف صرف خوراکی‌ها و غذاها هرچه بود در حد مبالغه تا آنکه اطرافیان را از آن چشاندند شریک نمایند.

غیرت و لوطی‌گری و مردانگی از دیگر صفات حمیده آنها بحساب میآید که ناپاک‌ترین آنها در امانت و نوامیس دیگران تعصب و رزیده حتی خیال خیانت در سر نمیروانیدند تا آنجا که مردم زن و بچه و مال و دارائی خویش را در سفرها و وصیت‌ها بدست آنها اگرچه از جمله ارادیشان باشد سپرده آسوده‌ترین خیالات را برای خویش فراهم میساختند.

اگر معایبی مانند غدّی و کله‌شقی و یک‌دندگی داشتند آنها از علو طبع و بلندی همت و زیر بار منت نرویشان بود که سر به تمکین فلک فرود نمیآوردند اگرچه از گرسنگی پا بسوی قبله دراز نمایند و در مقابل محامدشان از قبیل خیرخواهی و گشاده‌دستی و رحمین‌دلی و نجابت ذاتی و حیا و فروتنی و تواضع و انسانیت و اهل‌وعیال‌پرستی و ساده‌دلی و بردباری و قناعت و آزادگی و درویش‌صفتی و بی‌اعتنائی بمصائب و گذشت و اغماض که خون پدر و فرزند را با یک من بمیرم و تو بمیری و یک بوسه از هم صرفنظر میکردند و سخاوت طبع و مردانگی و جوانمردی و عدل و نصفت و بی‌پروائی و شجاعت و تهور در برابر ظلم و ظالم و حق‌شناسی به دل و صافی و صداقت قلب و زبان با دوست و

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۰۳

دشمن و دوری از حيله و نیرنگ و تزویر و پندار بد و خوش‌خلقی و خوش‌سیمائی تفویضی و محبت بخلق و مانند آتشان بود که کفه ترازوی محاسنش را در مقابل ناپسندی‌هایشان صد چندان مینمود و در هر صورت از عالی و دانی و کاسب و تاجر و لش و لات و نمازخوان و عرق‌خور و قداره‌بند با خصوصیتی پسندیده و فضیلتی انسانی شناخته میشدند که توجیه تمایز و وسیله حسن ختام و نام نیکشان میگردد اگرچه آن تنها یک خصیصه و یک امتیاز بوده باشد. از واقعیت و بی‌ریائی علمای دینشان همین بس که با مردم میآمیختند و با جماعت حشر و نشر مینمودند و سلام میکردند و مهمانی و ضیافت میدادند و بر روی بوریا مینشستند و بانان تهی و آنچه از حلال طریق میرسید قناعت میورزیدند و آنچه بر دیگران میخواندند خود بعمل میآوردند و چون دامن از بستر جهان میکشیدند تهی‌دستانی بودند که از مال دنیا مگر عمامه و عبائی داشتند که بر روی نعششان نهاده میشد بجز غیربومیان و از اطراف گریختگانی که ساده‌دلی و خوش‌باوری طهرانیان را شناخته با حيله و ریا تحت لوای عبا و آبروی عمامه مردم را سر و کیسه کرده ماترک این و آن ربوده، موقوفات و مبرات آن و این کشیده جیب و انبان خویش می‌انباشتند.

اگر مستمندی یافت میشد عالم محل بود که برعایتش میشتافت و اگر بیوه‌زن و بی‌سرپرست بود (داش) گذر بود که تکفل و سرپرستیشان را عهده‌دار میگردد و اگر دختر دم‌بخت بی‌بضاعت و جوان عزب بی‌سرمایه بود اهل کوچه و بازارچه بودند که وسائل عروسی و جهاز و سرمایه‌شان را فراهم کرده بانی خیر میشدند.

بیماری در خانه‌ای یافت نمیشد که همسایگان تا خانه‌ها آنسوتر همه روزه بعیادتش نشتافته بی‌نوایان ایشان را چیزی در زیر بستر و

بالین نگذارند و قرض مندی دیده نمیشد تا پیشتازان خیری نیافته به ادای دیونش نپردازند و محبوس و گرفتاری نه که با جمع آوری اعانه وسیله استخلاصش را فراهم نمایند، مگر دولتیان و غربتیانی که جز دست‌بگیر و جیب‌کنی نداشته، از گدا طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۰۴

تا اعیان و رجال چپاولگر آن مهاجمی بودند که بر مال و آبروی هیچکس ابقاء ننموده خرجشان با تهرانی‌ها جدا و حسابشان با بومیان سوا می‌آمد.

شرایط عیادت و ملاقات

این نیز عادات و آدابی بود که مردم تهران در امور مختلف بدان پابند بوده رعایت میکردند. اگر بملاقات بیمار میرفتند حتما چیزی در خور وضع طبیعت و ناخوشی او همراه میبردند. مثلا اگر بیمار تب حصبه و مطبقه و یرقان و زردی و دردهائی امثال آن داشت که از گرمی مزاج و حرارت جگر و مانند آن حادث شده بود، بمناسبت فصل گرمک و هندوانه و خیار و لیموشیرین و لیموترش و آب‌لیمو و امثال آن میبردند و اگر مریض را ضعف و سستی و ناتوانی و ناراحتی‌های عضلانی و روحی و شبیه آن بود، سیب و گلابی و به و مرکبات (پرتقال و نارنگی و خانواده آن) فرستاده یا میبردند و هرینه اطلاعی از چگونگی مریض نداشتند علی الحساب یک یا چند شیشه شربت آلات از قبیل شربت بهارنارنج و شربت به‌لیمو و شربت ترنج و ریپاس و شربت آلبالو همراه میکردند و اگر قوای عقلانی و توان فکری‌اش را از دست داده بود شیرینی‌جات، امثال باقلوای گردو و باقلوای پسته و پسته خام و چهار مغز (مغز گردو، مغز پسته، مغز بادام، مغز فندق) و نبات میبردند تا قاووت کرده بخوراندند، و باز در بی‌اطلاعی از حال بیمار چند جوجه مرغ یا جوجه خروس، که جوجه مرغ را جهت بیماران سردمزاج و جوجه خروس را برای مرضای گرم‌مزاج میبردند و میگفتند در هر صورت هر گونه مریض را این دو بکار می‌آید، و هرگز در عیادت بیمار گل و گلدان و امثال آن نمیبردند، چه اولاً این رسم که از اروپائیان در این مملکت رواج یافت هنوز باب نشده بود و دیگر چیزی را که بکار بدن و صحت بیمار نیاید شایسته بردن نمیدانستند. بیمارانی را هم که چندان بضاعتی نداشته میخواستند عیادت کنند علاوه بر دست پر رفتن که حتما چیزی برایش همراه میبردند هنگام

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۰۵

خداحافظی از او هم پولی بنا به اقتضای حاجت بیمار یا کرم خود زیر تشکش سر میدادند. اگرچه گل بردن و گلدان بردن را در هیچ‌جا چه در عیادت بیمار و چه در حضور در جشن‌های عقد و عروسی و مانند آن مقتضی نمیدانستند و میگفتند بجای گل و گلدانی که بهیچ درد صاحب‌خانه نخورده در چند روز از بین میرود چیزی باید برد که بدردشان بخورد، اگرچه یکدست استکان نعلبکی یا کاسه بشقاب یا جاجیم و پتو و مثل آن باشد.

قابل توضیح است که اگر این رسم طبقه پائین و متوسط مردم بود، لا-کن طبقات بالاتر و متمکن مملکت نیز از آن مستثنی نبوده هرگز در چشم‌روشنی‌ها و در ملاقات‌ها و عیادت‌ها اگر چیزی میبردند، چیزی مانند گل که تنها جنبه خوش‌آیند آنی گیرنده یا صاحب منزل را داشته باشد در نظر نگرفته بلکه بدردخوری و مفید فایده بودن و در یاد ماندن آنرا ملحوظ میداشتند، از جمله تک‌پایه، دوشاخه، سه‌شاخه، جار، قالیچه، گلدان نقره، سرویس چینی

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۰۶

مرغی و گل سرخی، پستی، پادری، ساعت و از این قبیل، تا چه در شأن خود یا شأن گیرنده آن در نظر گرفته باشند.

مهمانی رفتن

هرگز نزدیک ظهر و سر ظهر و اول غروب جهت مهمانی بخانه کسی نمیرفتند و میگفتند باشد که صاحب‌خانه چیزی در منزل نداشته خجالت بکشد و یا فراهم کردنش برایش غیرمقدور بوده شرمنده بشود، اگرچه براین عقیده نیز بودند که (مهمان هر که، در خانه هر چه) ولی با همه احوال چون خود در کار پذیرائی مهمان دقت و مبالغه بی حد داشتند و مهمان را حیب خدا خوانده این روحیه را

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۰۷

شامل حال عموم میدانستند از منفعل ساختن میزبان احتراز جسته بی وقت و بی موقع یعنی سر ظهر و بعد از غروب بخانه کسی نمیرفتند.

درباره مهمانی و حرمت مهمان و پذیرائی مهمان همین مختصر بس که اگر کسی تنها دو اطاق در اختیار داشت یک اطاق آنرا با بهترین و عزیزترین اسباب و اشیاء خود جهت مهمان آماده مینمود و خود حتی با چند سر عیال، مانند زن و پسر و دختر در اطاق دیگر سر مینمود، اگرچه سال تا سال هم مهمان نداشته یا کسی باو نرسد و نرسیده باشد. همچنین از فرش و زیرانداز و روانداز و اسباب سفره و اسباب اطاق از پرده و زینت‌آلات و اسباب طاقچه و لحاف و تشک و مانند آن بهترین و دست‌نخورده‌ترینش اختصاص بمهمان داشت و جز در جهت پذیرائی مهمان بکار گرفته نمیشد اگر خود جهت رفع حاجت لازم شود از همسایه قرض کنند، بهمین گونه از خوردنی و نوشیدنی و مانند آن که باز بهترینش جهت مهمان مخصوص میگردد، آن هم با تعارفات پی‌درپی و اصرار و ابرام بیحد و اندازه، تا آن درجه که مهمان را متأذی میساختند. شربت را نگذاشته جای می‌آوردند و استکان چای را نبرده شیرینی و آجیل می‌آوردند و آنها را مهمان مشغول نشده بود میوه و هر چه در خانه داشتند و یا فراهم کرده بودند حاضر میساختند، همراه تعارفات یکسره از طرف میزبان و اطرافیان آن و قسم آیه‌های پشت سر هم که جان من و مرگ فلان و سر فلان از آن دوست نداشتید از این بخورید، و آن چیز فراخورتان نبود از این میل کنید، بدتر از این بر سر

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۰۸

سفره که مرتب از این غذا و آن غذا تعارف کرده جان من و مرگ خودت و بچه‌ها رودربایستی نکن گفتن، لقمه‌ای از این برنداشته از آن تعارف میکردند و از آن نخورده از این جلوش میگذاشتند، همراه شکسته‌نفسی‌های پی‌درپی که میدانم هیچکدام بدلتان نچسبید و آخرش گرسنه بلند شدید و هیچوقت غذاهای ما بپای غذاهای خانه خودتان نمیرسد، اما بالاخره از سر سفره هم نمیشود گرسنه بلند شد، این تن یا سیل را کفن کردی رودربایستی نکن یا نکنید یک لقمه دیگر از آن یا از این بخورید و اینگونه سخنان تا شکم مهمان جا داشت آنرا وادار به انباشتن میکردند. در آخر هم این سخنان که: خدا مرگم بده آخرش چیزی نخوردید و گرسنه بلند شدید و این جملات عام که میدانم غذایمان همه خراب و بی‌مزه شده بود و دلچسبتان نشد انشاء الله به بزرگی خودتان میبخشید. اگرچه شاید چنان غذای مطبوعی هم هرگز مهمان نخورده چقدر دلش هم میخواست از آن تعریف بکند.

تعارفات صاحبخانه و مهمان

مهمان: سلام.

صاحبخانه: و علیکم السلام: بفرمائین. خوش آمدین.

مهمان: به خوشی شما.

صاحبخانه: صفا آوردین.

مهمان: صفای روی شما.

صاحبخانه: قدمتون روی چشم.

مهمان: خدا چشمتونو نیگر داره.

صاحبخانه: چه عجب!

مهمان: عجب به جمال شما.

صاحبخانه: باد اومد و بوی گل آورد.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۰۹

مهمان: بوی شمارو آوردم، یا آوردیم.

صاحبخانه: بفرمائین، بفرمائین تو در مهمونخونه ازه. طهران قدیم؛ ج ۴؛ ص ۴۰۹

مان: خدا این در خونرو همیشه واز نیگر داره، یا: گشاده باد به دولت همیشه این درگاه، به حق اشهد و ان لا اله الا الله.

صاحبخانه: بفرمائین بالا.

مهمان: همین دم نشستم، همینجا خوبه، بالا پائین نداره.

صاحبخانه: نه، نه! نمیشه، چرا خجالتمون میدین.

مهمان: خجالت مال دشمنتون باشه.

صاحبخانه: بفرمائین دهننتون تازه کنین.

مهمان: قربون دستتون چرا زحمت کشیدین.

صاحبخانه: قابلی نداره بفرمائین.

مهمان: صاحبش قابله.

صاحبخانه: چرا چیزی نمیخورین، بفرمائین!

مهمان: صرف شد، بفرمائین خودتونم بشینین.

صاحبخانه: در خدمتم، یه چیزی بذارین دهننتون.

مهمان: همه چی صرف شد خدا زیاد کنه.

صاحبخانه: ای بابا چرا چیزی نمیخورین! مگه روزه گرفتین.

مهمان: شما خودتون بفرمائین همه چی میخوریم.

صاحبخانه: خب حالتون چطوره؟

مهمان: الحمد لللا.

صاحبخانه: حالتون خوبه؟

مهمان: ای! بد نیسیسیم.

صاحبخانه: دماغتون چاقه، خوبین، خوشین.

مهمان: به خوشی شما. عیبی ندارم، یا نداریم.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۱۰

صاحبخانه: برویچه‌ها چطورن؟

مهمان: دسس شمارو میبوسن.

صاحبخانه: روی ماهشونو میبوسم.

صاحبخانه: متعلقون همه خوبن.

مهمان: همه خوبن، سلام میسونن.

صاحبخانه: بزرگیشونو میسونن، خب چه عجب ازین ورا تشریف آوردین! راه گم کردین!

مهمان: اختیار دارین، ما که همیشه زحمت میدیم، این شمائین که سایه تون سنگینه باید دعوتتون کنن.

صاحبخانه: ما که سرمونو میزنن، پامونو میزنن اونجائیم، این شمائین که مٹ ستاره سهیل میمونین، سالی یه دفه پیداتون میشه؛ خب دیگه تعریف کنین، کار و بارا چطوره.

مهمان: ای! بدی نیس، نون بخور نمیری میرسه میخوریم دعا بجون شما میکنیم.

صاحبخانه: خدا جونتونو نیگر داره؛ خب! آقا پسر! خانوم دخترا، عروسا، دومادا، نور چشمی ها، نوه ها چطورن؟

مهمان: همگی خوبن، دعا میکنن.

صاحبخانه: شکر خدا، خب تازه چه خبر؟

مهمان: خبر سلامتی.

و الی آخر به همین شیوه و همین کلمات تا انتهای مجلس که هر تعارف صاحبخانه را باید جوابی مناسب مهمان بدهد و هر حرف

مهمان را باید پاسخی مناسب صاحبخانه بیاورد، تا خوردنی ها خورده شده، شام یا نهار برگزار گردیده موقع خداحافظی برسد.

در اینجاست که باز صاحبخانه شروع به تعارفات خداحافظی نموده میگفت:

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۱۱

آخه این که نشد اومدن.

مهمان: نه دیگه، زحمتو کم میکنیم.

صاحبخانه: خدا مرگم بده آخه کجا باین زودی! مگه عقب آتیش اومده بودین!؟

مهمان: اختیار دارین، یعنی ازین بیشتر زحمت بدیم.

صاحبخانه: چه زحمتی، خیلی ام راحت بود. حالا میموندین شب یا صبح میرفتین.

مهمان: نه دیگه خیلی زحمت دادیم، ایشالا دفه ی دیگه.

صاحبخانه: خلاصه من که هیچ دلم نمییاد بذارم برین.

مهمان: خدا دلتونو شاد کنه، ایندغه که اومدم، یا اومدیم زیادتر زحمت میدیم.

صاحبخانه: در هر صورت منزل خودتونه.

مهمان: خدا صاحبشو زنده بذاره.

صاحبخانه: خدا شمارو زنده بذاره و بچه ها و کوچیکترتونو چراغ دلتون کنه؛ چی بگم من یا ما که سیر نمیشیم اما هر طور دلتون

میخواد.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۱۲

مهمان: وخت بسیاره بازم خدمت میرسم، یا میرسیم، حالا نوبت شماس، بفرمائین کی تشریف میارین؟

صاحبخانه: مگه میخوانیم لقمه پس بگیریم!

مهمان: این چه حرفیه، میخوانیم زیارتتون کنیم.

صاحبخانه: چشم خدمت میرسیم.

مهمان: نه!! اینکه تعارفه وختشو معلوم کنین بدونیم.

صاحبخانه: گفتم که خدمت میرسیم، حالا دیر نمیشه، تازه خدمتتون بودیم.

مهمان: این نشد تا نگین پا بیرون نمیذاریم.

صاحبخانه: چه بهتر، ما از خدای دو جهون میخواستیم شما تشریف نبرین.

مهمان: جون خانوم کوچولو، یا آقا کوچولو، یا فلان و فلان «هر که عزیزتر بود» وختشو بگین کی منتظرتون باشیم، نترسین ما مٹ شما براتون شیلون نمیکشیم.

صاحبخانه: دیگه چوب کاری مون نکنین، ما که کاری نکردیم.

مهمان: دیگه میخواستین چیکار بکنین. (در حالی که پا به پای هم تا دم در میآمدند).

صاحبخانه میگفت: اما این خیلی بد شد باین زودی رفتین.

مهمان: نه! خیلی هم خوب بود و خوش گذشت.

صاحبخانه: خونه خودتون بود.

مهمان: خونه امیدمونه؛ خب! خداحافظ.

صاحبخانه: راس راسی تشریف میبرین!

مهمان: آره دیگه مرخص میشیم، شمام بفرمائین تو بده رو پا وایسادی.

صاحبخانه: خوش آمدین؛ به سلامت، قدم به چشم، بازم ازین کارا بکنین.

همچنانکه تا وسط کوچه و جلوتر مهمان یا مهمانان را بدرقه کرده یا میکردند و از اینگونه تعارفات ردوبدل میشد، کلمات آخرین که صاحبخانه

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۱۳

میگفت سلام برسونین و مهمان جواب میداد: سلامتی، یا خانومی آقائی تونو میرسونیم و (خدا نیگردار)، خداحافظ گفتن های مکرر مهمان از هم جدا شده مهمانان رفته میزبانان باز میگشتند. البته این صورت خداحافظی مردها با یکدیگر و صاحبخانه با مهمانان تازه با هم آشنا شده بود که به همینجا ختم میگردید، و گرنه در خداحافظی های زنان با قوم و خویش ها و خاله خانم باجی های پرسابقه آخر خداحافظی تازه اول گفتگوهای فراموش شده و بگو، بشنوها میبود و چه بسا که در بعضی اوقات طول مدت سخنان بعد از خداحافظی که تازه مثلا با این جمله از جانب یکی از طرفین که (راسسی یادم رفت بگم) و از این قبیل آغاز میگردید خیلی زیادتر از طول خود مهمانی میشد که دو زن یا چند زن با بر سر پا نگاهداشتن شوهر و بچه ها یا دیگران (دل داده قلوه گرفته) بی خیال و بی توجه بسایرین مشغول بحرف میشدند، تا یکی از افراد طرفین بصدا درآمده سخن آنها را قیچی بکند، و دوباره اول خداحافظی میشد که همان سخنان، کمتر و زیادتر از اول شروع شده بآخر میرسید.

صورت گفتگو در مهمانی ها

معمولا جلسات مهمانی از سه شق خالی نبود که یا جلسات تمام مردانه از دوستان و آشنایان و همکاران و مانند آن بود و یا تمام زنانه از همسایگان و قوم و

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۱۴

خویش های مختلف که مرد در آن راه نمیافت و اگر با مردها هم آمده بودند مردهایشان باید در اطاقی دیگر با مردها بسر ببرند، یا مهمانی های خانوادگی از پدر و پسر و مادر و داماد و عروس و عمه و دائی و خاله و عمو و مانند آن که مخلوط میشدند.

در گردهم آئی های مردانه کلا یا سخن از کسب و کار و دادوستد و رواجی کسادی و طلب و بدهی ها و کلاه گذاری کلاه برداری ها و خوشی گرفتاری ها احیانا بعضی امور مختلف، بنا بتناسب مجلس مذهبی و غیرمذهبی و عرق خوری خانم بازی، بچه بازی و ورزش

و زورخانه و قماربازی و عشق‌بازی‌های گونه‌گون از خربازی و یابوبازی و پرنده‌بازی از کرک و طوطی و سهره و قناری و خروس جنگی، یا ذکر شیرین‌کاری‌ها یا خودستائی‌های هریک از جمع مجلسیان در امور مربوط به خویش از دعوا و بزنبزن و در لابلای سخنان و در گرم شدن مجلس دست انداختن این و آن یا یکی از حاضران و خندیدن و شوخی و لودگی و مسخرگی؛ سوای مجالس انس فضلا و دانشمندان و اهل خرقة و تصوف و مجالس شعرا و متشاعران که صورت تأدیبی و ادبی و فلسفی و دادوستد دانشی داشته گفتگوها بر پایه امور مختلف علمی و ادبی و فلسفی و عرفانی و مانند آن قرار میگرفت.

اما صحبت زنان خارج از همه این امور بود که کلا، در اطراف شوهر و شوهرداری و دختر بشوهر دادن، پسر زن دادن و عروس و داماد و هوو، هوو و کشتی و سفیدبختی سیاهبختی و حمام توآبی و بغل‌خوابی و گله شکایت یا تعریف و تمجید شوهر و بدگوئی از عروس و داماد و پسر و دختر و دوست و دشمن دور میزد و (از هرچه بگذری سخن دوست خوشتر است) گفتگو درباره رخت و لباس، از چادر و چاقچور و روبند و یل و پیراهن و تنبان و شلیته و

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۱۵

پارچه و دوخت و دوز آنها و زیورآلات از النگو و گوشواره و سینه‌ریز و مریمی و دستبند و بازوبند و انگشتر و خلخال و بزک دوزک خود و سایرین و فخر و افاده‌فروشی و سبک و بی‌مقدار نمودن این و آن و غیبت و بدگوئی دوست و آشنا تا مجلس تمام بشود، و در این مجالس هم بود که از همان ساعت جدا شدن مجتعمان و بخانه برگشتن‌هایشان بگومگو با شوهرها و دختر و پسرها و عروس و دامادها شروع شده، زن‌ها از شوهران از نوع رخت و

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۱۶

لباس فلان زن در مجلس دیده و زر و زیورهای وی را مطالبه کرده سر دادوقال و حرف و نزاع را باز میکردند و عروس‌ها و دامادها آماج تیرهای سخنان مادرشوهر، خواهرشوهر قرار گرفته سرکوفت سرزنش‌های سفیدبخت‌های مجلس و خوش‌گشته‌های جمع که از عروس و دامادهای خود تعریف کرده بودند قرار میگرفتند، و همچنین در خاتمه همین مجلس‌ها هم بود که گاهی با حرف و سخن و خوب‌گوئی بدگوئی از کسی آن شخص از هوو و عروس و دختر و زن و منسوب هرکه بود اگر دیو بود فرشته و ملائکه شده، اگر ملک و فرشته بود بگونه‌ی دیو دو سر درآمده بدترین عیب و ننگ و نامه‌ها بآن نسبت داده شده بصورت بدترین و زشت‌ترین و بدنام‌ترین افراد درمیآمد.

سوم مهمانی‌های فامیلی بود که زن و مرد و پیر و جوان و بچه و بزرگ درهم لولیده قال و مقال راه میانداختند، شامل فقط خوردن و سر بچه‌ها داد زدن و شیرخواره‌ها را تروخشک کردن آنها و اینکه صاحب‌خانه به پخت‌ویز و بیارو ببر پرداخته و واردان نوش جان نموده در دسر بدهند، بدون هیچ منظور و مناسبت و بی‌آنکه هیچگونه بحث و فحص و امثال آن صورت گرفته فایده‌ای از آن ملحوظ بشود و از چند روز جلوتر صاحبخانه بفکر تهیه تدارک آن بوده تا چند روز بعد ریخته واریخته‌ها و کثافت‌کاری‌ها آنها را شست‌وشوی و جمع‌وجور و جبران بکند. در هر حالت همه مهمانی‌ها کلا شامل خوروخواب و ریخت‌وریز و سخنان بی‌پایه و اساس و برنامه و بدون آنکه چیزی دستگیر طرفین بشود.

عیناکتر از همه آنکه هرگز در اینگونه جلسات و مهمانی‌ها سخنی از علم و دانش و کتاب و عقل و نقل و مثل آن بمیان نمی‌آمد!

اوقات به عیادت و به مهمانی رفتن

چون میخواستند بیعادت بیمار روند قبل از ظهرها بهترین اوقات آن بود چه آفتاب رو به بلندی میرفت و میگفتند بیمار زودتر بلند میشود، و بعد از آن دو، سه ساعت

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۱۷

بعد از ظهر تا نزدیک غروب که آفتاب هنوز بوده باشد، و بدترین آن غروب و بعد از آن که میگفتند ناخوشی بیمار سنگین میشود، و از آن بدتر شب شنبه و شب چهارشنبه که از بدترین می‌آمد. افراد بدقدم و بدنفوس که به شومی قدم و بدی نفوس معلوم شده بودند نیز از افرادی بودند که از طرف صاحب مریض ممنوع الملاقات میشدند، چه در سنگینی پا ناخوش رو به بدی رفته، یا پس افتاده بیماریش سنگین میگردد و در بدی نفوس همان سخن زشت شامل حال بیمار میگردد.

برای مهمانی صبح اول وقت نمیرفتند چه میگفتند هنوز صاحبخانه به جمع و جور خانه خود نپرداخته زندگیش ریخته‌واریخته است خجالت میکشد. چنانچه در اول همین بحث هم گذشت سر ظهر و اول شب هم نمیرفتند و میگفتند بلکه غذای مرتبی نداشته باشند، یا بقدر خودشان تهیه دیده باشند، یا مقدورشان نباشد فراهم کنند و شرمند بشوند. شب شنبه نمیرفتند و میگفتند بلکه روز آن یعنی طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۱۸

جمعه را از خانه خارج بوده‌اند و چیزی فراهم نکرده باشند. شب سه‌شنبه نمیرفتند و میگفتند مهمانی شب سه‌شنبه خلق تنگی می‌آورد. بخانه پائین تر از خودشان نمیرفتند و میگفتند چون سفره‌ای مانند سفره آنها نمیتوانند فراهم کنند منفعل میشوند، بلکه اینگونه افراد را بخانه‌های خود دعوت کرده و برای ملاقات یا دیدوبازدید فقط بین ظهر و شب نک‌پائی بصرف چای و قلیانی رفته احوالی پرسیده برمیکشند. شب سال تحویل نمیرفتند و میگفتند اولاً هرکسی باید در این شب در خانمان خود باشد تا سر سال دیگر بر سر خانمان باشد و ضمناً میگفتند بلکه کسی خوش نیاید پا قدم کسی در تحویل سال بآنها وارد شود و باشد که قدم سبک و مبارک و دور از نحوست نداشته باشد. همچنین اول وقت روز اول سال نمیرفتند و میگفتند اگر تا آخر سال برای صاحبخانه گرفتاری و پریشانی و دردسری رو کند از پا قدم نحس او بدانند. شب اول ماه شعبان، یعنی شب آخر رمضان نمیرفتند و میگفتند فطریه مهمان بگردن صاحبخانه میافتد. به مهمانی ناشناس نمیرفتند و میگفتند لقمه کسی را که باو لقمه‌ای نخورانده نباید رفت. به طفیلی یعنی به‌مراه کسی بجائی نمیرفتند و میگفتند ناخوانده

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۱۹
بمهمانی خدا هم نباید رفت.

به مهمانی لثیم نمیرفتند، بر این عقیده که گلوگیر میشوند، یعنی ناخوش میشوند، بر این توضیح که کسی که نتواند ببیند کسی لقمه‌اش را بخورد و لقمه آدم را بشمرد آن غذا از گلوش پائین نمی‌رود و هضم نمیشود و بیک طوری از گلوش بیرون می‌آید. و در عوض بمهمانی سخی برغت میرفتند و میگفتند

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۲۰

لقمه سخی سلامت می‌آورد. اگرچه بعضی‌ها هم، اگرچه شده بود به زور یا رو چیزی از خسیس می‌خوردند و میگفتند می‌خورم که ناخوش نشوم، یا مال فلانی ست؟ بخور که ناخوش نمیشوی، شاید فلسفه این دسته هم آن بوده که چیزی که بزحمت بدست آید لذت میدهد و چیزی که لذت بخش باشد گوارا میشود، و آنچه بگوارائی صرف شود سلامت می‌آورد. به مهمانی حسابگر یعنی کسی که دادن هرچیزش بهرکسی جهت منفعتی باشد و میگفتند لقمه (چهل و شش شاهی) است و یکی بگیری ده و بلکه صد برابر باید پس بدی، نمی‌رفتند. به مهمانی روستائی نمیرفتند و میگفتند دهاتی بهی بدهد دهی مطالبه میکند، یا خود را طلبکار حساب میکند، و همچنین از روستائی تحفه قبول نمی‌کردند و میگفتند دهاتی اگر یک تخم مرغ بدهد ده مرغ طلبکار میشود.

مهمانی‌های دیگری هم بود که بمناسبت صورت میگرفت. از جمله مهمانی شب شش «شب پنجمین روز ولادت نوزاد» که اسم طفل را هم در همان شب می‌گذاشتند. روز ده زائو «روز حمام زایمان» که فقط خاص زنها بود و مردها را در آن دخیل نمیساختند. ختنه‌سوران، که بچه را (سنت) میکردند. مهمانی آشتی کنان که یا در خانه واسطه آشتی یا در خانه طرفین دعوا برقرار میشد.

مهمانی حنابندان. مهمانی عقد. مهمانی عروسی. مهمانی مادرزن سلام

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۲۱

که از طرف مادرزن فراهم میشد. مهمانی (پاگشا) که به دو صورت انجام میگرفت، یکی از طرف عروس که روز بعد از پاتختی از قند و شکر و چای و مانند آنی که همراه جهاز آورده بود کسان داماد امثال پدر و مادر و خاله و عمه و نزدیکان درجه یک و دوی او را باطاق خود دعوت مینمود، و دوم مهمانی (پاحنجله) آن که کسان داماد سری سری عروس و داماد را بخانه‌های خود دعوت میکردند که در این مهمانی دیگر افراد فامیل عروس هم دعوت میشدند، و از همین مهمانی هم بود که پای عروس بخانه کسان داماد باز میشد، یعنی باو جواز رفت و آمد بخانه‌های خود میدادند.

مهمانی عقیقه. مهمانی خداحافظی مسافر (تودیع) که سه شب بحرکت او

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۲۲

مانده داده میشد و در این مهمانی بود که مسافر خویشان و دوستان را دعوت کرده آنها را به شام ضیافت نموده از ایشان طلب حلالیت (حلیت) مینمود. این همان مهمانی هم بود که ضیافت شونده را وادار مینمود که هنگام حرکت مسافر چیزی از پول و خوردنی به او (اقور) راهی بدهد و مسافر مجبور به اینکه برای آنان سوغات بیاورد.

– مهمانی آش پشت پای مسافر که خانواده‌اش باید فامیل را به ناهار آش دعوت نموده جای خالی مسافر را پر بکنند و ادای این کلمات متداول میان واردین و میزبان که مهمانان هنگام ورود بگویند (جای مسافرتان خالی نباشد) و صاحبخانه جواب بدهد (سلامت باشید) و اگر مسافر به سفر زیارت رفته بود بگوید (ایشالا خدا شمارم قسمت بکند).

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۲۳

– مهمانی از سفر برگشتن مسافر که شب روز سوم سفری تهیه شام دیده فامیل و دوست و آشنا را دعوت مینمود و مناسبتش تجدید دیدار بود «اگرچه در این سه روز تجدید دیدار هم بعمل آمده بود» و در این مهمانی هم بود که روز آن چشم‌روشنی‌ها از طرف واردان از هرچه که لایق سفری میدانستند فرستاده شده شبش برای شام می‌آمدند و از فردای آن شب هم سر و سوغاتی‌های هرکس که در ظروفشان، از قبیل طبق و بغچه و مانند آن فرستاده شده بود نهاده شده ارسال میداشتند. این سه مهمانی سنگین و محترمانه و بدون بزنبکوب بود و مطرب در آن دعوت نشده دخیل نمیگردید. حرف مهمانان هم در این مهمانی و در ورود بخانه سفری به اهل خانه این بود که (چشم شما روشن) و اهل خانه جواب میدادند (چشم و دلتان روشن، ایشالا پلو کربلا رفتن، مشهد رفتن، مکه رفتن خودتونو بخوریم). این تعارفات در هر مهمانی ردوبدل میشد که در شب شش، یا شب اسم گذاران، واردان که چشم‌روشنی هم به مناسبت دختر و پسر بودن نوزاد، از گوشواره و تو سینه‌ای الاله و یا (وان یکاد) و (آیه الکرسی) طلا میبردند همین (چشم شما روشن) را ذکر کرده (چشم دلتان روشن) جواب میگرفتند و یا میگفتند: (ایشالا شب شش بیچه خودت، یا بیچه دخترات، پسران) و در چشم شما روشن گفتن به خانواده عروس یا داماد هم جواب این بود که (دلتان روشن، ایشالا- عروس دومادی دختر، پسران خودتون).

– مهمانی ولیمه خانه که برای صاحبخانه چشم‌روشنی برده به شام یا ناهار ضیافت میشدند و این چشم‌روشنی‌ها بود که عوض نداشت و عوضش همان پذیرائی‌ای بود که از ایشان بعمل می‌آمد. معمولاً چشم‌روشنی خانه خریده هم از دیگر چشم‌روشنی‌ها سنگین تر می‌آمد، چه میگفتند تازه خانه خریده سرمایه‌اش

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۲۴

را از دست داده، ضمناً کم و کسر خانه‌اش زیاد مییاشد، و چیزهایی هم که فرستاده میشد الزاماً از اشیاء رافع حاجت تازه خانه از فرش و اسباب طاقچه و اسباب آشپزخانه، اسباب چای بود و چیزهای زینتی بدردنخور کمتر فرستاده میشد.

در ورود باین مهمانی هم ورد زبان واردین همه‌اش مبارک‌باد بود تا بیرون بروند، اگرچه لفظ مبارک‌باد در بیشتر موارد، از جمله

زایمان و اسم‌گذاران و ختنه‌سوران و رخت و جواهر عروس داماد خریدن و مثل آن و هرچیز دیگر مرتبا به زبان می‌آمد.

خرج دادن

لفظ خرج دادن جهت مهمانی‌های برگزاری مراسم یادبود اموات و امور مربوط بمذهب و طریقت و مانند آن بکار میرفت، مانند روز دفن میت که آبگوشت لپه تهیه میشد، چه در آن وقت که متوفی تازه یا نابهنگام مرده بود وقت تهیه و پذیرائی زیادتر نبود که از سر خاک برگشتگان را ناهار میدادند. دیگر خرج شب سوم میت که برایش از پلو و چلو و آبگوشت و بنا به وسع و توان مالی صاحب مردگان داده میشد، و شب هفت که تدارک شام برای از سر خاک برگشتگان داده میشد، و بعضی که از روز دفن تا هفت و چهله را برای شادی روح میت یا میته شام یا شام و ناهار میدادند.

دیگر خرج خانقاهیان و دراویش بود که در ایام مخصوص مانند شب عید غدیر و روز آن و شب‌های ذکر و سماع از طرف مریدان بانی پیدا کرده داده میشد، و دیگر خرج جمعیت قاریان و قرائت قرآن که بمناسبت دعوتشان به خانه‌های خود داده میشد. دیگر خرج دسته‌های سینه‌زن و زنجیرزن و عزاداران حسینی که در ایام دهه عاشورا و بسا که از روز اول محرم تا آخر ماه صفر ناهار یا شام یا هردو در

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۲۵

حسینیه‌ها داده میشد، و این مخارج یا توسط بانیان خاص یا با (دوران زدن) و دریافت از اهل خیر تأمین میگردد. دیگر خرج هیئت‌های ذکر مصیبت (آل عبا) که دور زده هر هفته در خانه یکی از اهل هیئت، طبق نوبت یا درخواست فردی، یا قرعه میافتاد. اما این خرج‌ها و دعوت این هیئت‌ها اکثرا نه بخاطر تحکیم مبانی دین و ذکر مصیبت یا تعلیم و درس قرآن و مانند آن داده شده انجام میگرفت، بلکه بخاطر خودنمایی و سر زبان انداختن و شناساندن خود و جلب اعتبار و نشان دادن خانه زندگی و فرش و اطاق و طالار و اسباب خانه و تجملات و مانند آن بود که به رخ همگنان کشیده خود و جاه و جلال خویش را بنمایانند. این خرج‌ها گاهی شامل صبحانه هم از چای شیرین و نان روغنی و پنیر و شیر و خرما میگردد که هیئتیان جهت نماز صبح و خواندن دعای (کمیل و صباح) و خواندن دعای (توسل) جمع میشدند، یا احیادارانی که شب را در خانه‌ای بصبح رسانیده تتمه اعمال شب را انجام میدادند.

دیگر خرج دعای (سمات) که در شب شنبه پس از برگزاری دعای سمات و روضه و زدن سینه داده میشد، و دیگر خرج (قرائت حمد) که جهت شفای مریض میدادند، به این ترتیب که باید از هفتاد مؤمن یا مستحق دعوت شده، پس از خواندن هریک هفتاد حمد با نیت شفای (بیمار منظور) بسر سفره بروند. و همچنین خرج سفره‌های نذری متعدد از سفره حضرت عباس و سفره زین العابدین و (سفره حضرت زینب) و (سفره حضرت رقیه) و سفره (بی‌بی حور، بی‌بی نور) و سفره (پیر خارکن) و امثال آن از طرف زنان که با ادای نذرها

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۲۶

داده میشد، و در این سفره‌ها هم بود که انواع تجملات و خودنمایی‌ها بکار رفته هرکس میخواست سفره خود را تجملی‌تر، پرآب‌ورنگ‌تر و حسادت‌آمیزتر ترتیب بدهد، تا آنجا که اواخر کار این سفره زیادتر به ارائه موزه‌ها و جواهرفروشی‌ها و مد فروشی‌ها میمانست تا به سفره نذور و حاجات. و همراه آن سورچرانهایی که به عناوین مختلف خود را به اینگونه مجالس می‌انداختند، افرادی از زن و مرد با کسوت تقدس که با استفاده از عقیده‌ی مردم به خیر و برکت قدومشان، با دعوت و بی‌دعوت به مجالس مذکور راه یافته که هنگام صرف غذا در صدر مجلس و سفره قرار میگرفتند، هرچند از حیث علم و تقوا و سواد پائین‌تر از بی‌اطلاع‌ترین فرد اجتماع حاضر در مجلس میبودند، همراه ولعی در خوردن مأكولات، تا آن حد که کم‌جثه‌ترینشان به اندازه

پرخورترین افراد صرف غذا مینمود. خوردن این گروه نوع خاص به خود را داشت و تا گوشت و مرغ و حلویات و مقویات بود دست به برنج و نان و مانند آن نمیدردند و تا شربت آلات و میوه‌جات امثال انگور و خربزه وجود داشت لب به آب و دوغ و مایعات بی مقدار نمی‌آلودند.

در عریان کردن مرغ و جوجه از گوشت تا آن حد مهارت داشتند که با یک فشردن چنگ بر سینه مرغ تمامی آنرا از گوشت‌های بدرخور تهی میساختند و با دست بردن به بشقاب خورش تنها چیزی که بدستشان می‌آمد گوشت‌های درون آن بود و در خلال آن که چشمشان پیوسته به سرتاسر سفره میچرخید تا هرآینه چیزی وافی‌تر در آن یافت شود آنرا با اختیار آوردند، که گاهی این یورش چنان انجام میگرفت که تا تمام قد بداخل سفره سرازیر میشدند. غذا را با دست میخوردند و هنگام شروع بغذا آستین را تا مرفق بالا میزدند و در خوردن برایشان مطرح نبود تا به چه صورت شروع کرده به چه حالت خاتمه بدهند، بلکه همه چیز را از چلوخورش و پلو گوشت و مرغ و کباب و ترلوا و بورانی و ماست و لبو و لرزانک را یکجا در بشقاب روی هم ریخته صرف میکردند، از ترس آنکه مبادا از یکی از آنها محروم بشوند، و در ضمن نیز که ناخنک به دوری

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۲۷

بشقاب‌های خورش و گوشت و ماکولات نزدیک دوروبری‌های خود میزدند، یعنی هرگز صبر نمیکردند، تا بشقابشان تمام شده دومرتبه بکشند، بلکه سر بشقاب را پیوسته از خوردنی پر میداشتند و تا هنگام سیر شدن هم تا چیزی از ظرف خود بجا نگذارند میگفتند ته بشقاب را خوردن و پاک کردن صواب دارد و تا آخر دانه برنج و به چشم آیندترین ذره گوشت و چربی آنرا با انگشت پاک کرده انگشتان را نیز میلیسیدند. کمر از سفره بلند کردن و راست نشستن و آروغ بلند زدن نیز جزء اعمال صواب سفره بود! که باید انجام بدهند و خوردن خربزه و انگور پشت سر آن جزء واجبات طعام که انگور معده را نرم مینمود و خربزه بدن را فربه میساخت، در این روایت مجعول که میگفتند هر وقت رسول خدا خربزه میل میکردند به پشت دست خود مینگریستند تا فربه شدن آنرا مشاهده بکنند!

صرف چای شیرین بعد از غذا و طلبیدن قلیان از تشخصات آنها بود و خوردن شیرینی بعد از چای و قلیان امثال باقلوا و قطاب و لوزینه و راحتی، یا زولبیا بامیه در فصل خود مکمل آن می‌آمد. لاکن از آنسو هرگز لب به تخمه و آجیل نمیزدند، اگرچه جهت جشن عمرکشان به مجلس آمده بودند، خاصه قبل از غذا که سد راه طعام میگردد و در عوض طلب (خشکه) آن، همراه شیرینی و میوه میکردند که در دستمال ریخته هنگام رفتن با عذرخواهی به دستشان بدهند، و درباره دیگر ماکولات صرف شده صاحبخانه را با صراحت یا ایما و اشاره حالی کنند که سهم خانواده آنها را نیز فراموش ننموده، یا قابلمه کرده به دست خودشان داده یا توسط کسی همراهشان بکنند. البته بردن خود آنها مربوط به افراد بی نام و نشان‌هایشان بود.

چنانچه پذیرائی یک تن از این افراد برای صاحب مجلس برابر بود با صد مهمان جا سنگین و اطعام دهها مستمند، چه این موجب اعتبار و آبرویشان گردیده در مجالس نامشان را به خیرخواهی و اهل میزبان و نیکی افعال یاد میکردند، در حالیکه از دیگر مهمانان و فقرا هرگز این فایده مترتب نمیگردید، و

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۲۸

اگر هم چیزی از آن بدرد آخرتشان میخورد آخرت خیلی دور بود! آنها عجالتاً شأن و شرف و عزت آبروی دنیا را میخواستند و بسا که دیگر مهمانان را هم بخاطر نشان دادن همین افراد که مجلسشان را افتخار داده بود دعوت میکردند.

در هر صورت هر جا آش بود، اینان فراش آن بودند و محلی از سورچرانی و ضیافت و پذیرائی یافت نمیشد که یکی یا چند تن از این طایفه حضور نداشته باشند.

در حرص به طعام و ولع خوردن آنها ایرادی هم نمیتوانست وارد باشد، چه اکثریت این گروه را طبقات بی‌بضاعت و درمانده جامعه

تشکیل میدادند، که غالب از قراء و قصبات و روستاهای دور افتاده مملکت به شهرها رو آورده تلافی مافات میکردند. بچه دهاتی‌های محرومیت کشیده‌ای که یا از برداشت ذهنی خود در مرغوبیت کسوت و شعائر مذهبی یا از راهنمایی رنود و خیراندیشان استفاده کرده روستاگری را رها نموده و با از بر کردن مختصر شعر و حرف و حدیثی وارد اجتماع شده جبران ندیده، نخورده‌ها مینمودند، چه در هنگام مکتب بسا که طعامشان از نان تهی، یا با قاتق پنیر و سبزی‌ای تجاوز نمینمود.

سورچران‌ها

سورچران‌ها و به زبانی مفت‌خورها چند گروه بودند که اول آنها را گروه سابق الذکر تشکیل می‌دادند. و پس از آنها شال سبزا و شال سیاه به کمرها که خود را منتسب به سادات میخواندند. دیگر شال و فینه به سرها اعم از اینکه سید بوده یا نبوده، چه این گروه را طبقه مداح تشکیل میدادند. دیگر عرقچین به سرهای عبا به کول که هم جزء گروه مداح‌ها بحساب آمده، هم جزء نوحه‌خوانها محسوب میشدند. در پی ایشان طبقه (مرده‌خور) ها شامل قاری و

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۲۹

تابوت کش و (رحل و قرآنی) و (الله خدا کریمی) و (چارپایه کش) و (کفش جفت کن) و قهوه‌چی و خدمه‌اش که خدمت مجالس ختم و هیئت‌های سینه‌زنی و مانند آن میکردند و (گلاب و قهوه‌ریز) و (الفاتحه گو). و در آخر آنچه شمول امور مرده از فرش انداز و (ظرفی) و

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۳۰

(طبق کش) و (قاب و قدحی) و (طاقشال انداز) و (مجلس آرا) و (سیاهی کوب) و (چراغچی) و (آبی) و (آبدستی) و (سفره‌انداز) و

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۳۱

(ختم برچین) و (دم‌دستی - سرپائی) و (آشپز) و مانند آن گردیده،

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۳۲

عمامه‌بسرها و فینه‌ای‌ها و عرقچین، عبائی‌ها و شال سبزار هم داخل آن میشدند، چه هیچ مرده و مجلس ختمی نمیشد دایر شده این جماعات در آن دخالت نداشته باشند.

مرده‌خورها

اگرچه افراد ذکر شده اکثر از طبقه مرده‌خور بحساب می‌آمدند، ولی مرده‌خورهای واقعی حرفه‌ای آنها بودند که کلا امرشان از این طریق میگذشت و برای کار خود حساب و کتاب و دفتر و یادداشت داشتند؛ باین صورت که چون کسی در جائی درمیگذشت فوراً تاریخ آنرا در محفظه سینه نگاه داشته یا در دفتری یادداشت میکردند. پس وقتی که یکی در دوشنبه فلان روز مرده بود فلان روز سوم و فلان روز شب هفت و فلان شب چله و فلان شب شب سالش میشد که بدون اشتباه و در دسر و از این و آن پرسیدن واقف شده سر سفره‌اش حاضر شده بردنی‌هایش را هم همراه میبردند، و باین طریق از آنجا که در هر محل لااقل در هر روز یکی فوت مینمود، اینان همه روز و هفته و ماه و سال را خوان یغمائی داشتند که از آن متمتع میشدند و روزهای دو، سه مجلسه را هم مازاد آنرا بفروش میرساندند. قاریان و مداحان و نوحه‌خوان‌ها هم دسته دوم این گروه را تشکیل میدادند که حساب مردگان را بهمین طریق نگاه میداشتند. باید توجه داشت که جلوگیری این جماعت در ورود باین مجالس غیر ممکن می‌آمد، چه اگر اندک جلوگیری و سختگیری‌ای در خواسته‌هایشان بعمل می‌آمد با بی‌آبرویی همه مجلس را بر هم زده مرده و صاحب مرده را صورت لگه حیض میکردند.

نذری‌های گوشت گوسفند قربانی عید قربان‌های حاجی‌های قربانی بکن و حلوا، شله‌زردهای سالانه همه ساله بدها و مانند آن نیز در محفوظات و دفاترشان بود که از دستشان درنرفته باشد، و به همچنین آنچه را که از هرجا میتوانستند نقدی و جنسی و شکمی بدست آورند.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۳۳

و اما برگزاری مجلس ختم

هرگز در مجالس ختم جز طهارت و تقوا و زهد و ورع و پاکی دست و چشم و دامن متوفی بمیان نمی‌آمد، اگرچه در گذشته از پلیدترین افراد و فاسق‌ترین آحاد اجتماع شناخته شده بود و کافی بود صاحب مرده مبلغی زیادتر از اجرت پرداخت کند، تا چنان مرده‌ای بر روی منبر شسته تحویل بدهد که صاحب مردگان خود بپاکیزگی مرده‌شان شک بکنند و در این جهت که گهگاه چه شیرین کاری‌ها و مسخرگی‌ها هم که پیش می‌آمد، مثلاً از سبب ناآشنائی روضه‌خوان با مرده که هرگز کسی متوفی را در مسجد و پای منبر و مانند آن ندیده بود میگفت: خدایش بیامرزد که این مرحوم همیشه در صف مقدم نمازهای مسجد قرار میگرفت و دائم الخمری را که غالب شبها آشنایان و رهگذران از میخانه بر دوشش کشیده بخانه رسانیده، یا از میان گل‌ولای نهرها و جوی‌های معابر بیرونش آورده بکناریش انداخته بودند میگفت: کسی که هرگز نماز شبش ترک نشده نماز عشا را بنماز صبح میرسانید، و خبیث کنس ناخن خشکی را که از لثامت و بخل آب از دستش نمیچکید بگوید: دستگیر ضعفا، حاجت‌روای حاجتمندان، کسی که لقمه‌ای از گلو فرو نمیداد تا از آن مسکین و درمانده‌ای را احیا و اطعام نماید و الی آخر و در مجلس ختمی که کسی جهت مادر خود ترتیب داده بود و این نگارنده نیز حضور داشت، آخوند بدون دانستن جنسیت او که زن یا مرد و پدر یا مادر صاحب مجلس بوده است گفت: خدایش غریق رحمت خود فرماید که چه اهل دل و اهل حالی بود و چه شبها را که خود این بنده با ایشان بصبح رسانیدم و از این قبیل و صاحب مرده را غرق عرق خجالت و مجلسیان را دچار بهم نگرستن و تعجب و پوزخند و لودگی و مسخرگی گرداند!

دنباله مرده‌خورها

دیگر ترتیب دهندگان دسته‌های عزا و تشکیل دهندگان عزاخانه‌ها و حسینیه‌ها

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۳۴

از لشوش و اوباش محلات و نوچه‌هایشان که از جیب اغنیا و کسبه و دست بدهن برس‌ها پیشقدم اینگونه امور بوده علاوه بر احیای شکم خود و خانواده‌شان از سرآمد آن گذران سرتاسر سال خویش را هم تأمین میکردند. لشوش و منبری دو گروه انفکاک‌ناپذیر از هم را تشکیل میدادند که هریک حفاظت و پشتیبانی دسته دیگر میکردند، چه اگر اوباش محلات که باید با زور و رو از مردم طلب خرج دسته‌ها و حسینیه‌ها کنند نبودند، کار منبر جهت دسته دوم بوجود نمی‌آمد و چنانچه دسته ملا و مداح و منبری نبود چیزی نصیب اوباش و بیکاره‌ها نمیگردید. پس در هرجا بساطی از عیش و عزا برپا میشد اول داش مشدی‌ها و یکه‌بزن‌ها و بیکاره‌های محل بودند که سر و کله‌شان در آنجا پیدا میشد و پس از آنها گردانندگان آن مجالس که اول آنها را طبقات گفته شده‌ی در بالا و آخرشان را (کاسه بادیه‌ای) ها و (مفت خوددان) ها دربر میگرفت.

سربارها

لفظ سربار شامل کسانی میشد که پول زحمت نکشیده بدست آورده و امر معاش جز از طریق فعالیت سودمند و مشاغل عام المنفعه

و کارهای مفید میکردند. این

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۳۵

گروه نه تنها اقلیت، بلکه اکثریت جمعیت را تشکیل میدادند و بطوری که در آزمون آمارگران خارجی احصائیه گرفته بودند، بطور متوسط هر یک نفر مرد بالغ جورکش چهارده نفر مفت خور میگردید که این شامل اهل و عیال و متعلقات، از پدر از کار افتاده و مادر پیر و برادر خواهر نابالغ و دختر مطلقه و خویش و اقربای مستمند میشد و هنوز بدیگر گروه نپرداخته بود، در حالیکه اگر بمحاسبه کامل و دقیق آن میپرداخت شاید بیش از صد سی‌ی مردم مملکت را تشکیل میداد که اندکی بمعرفی آنان میپردازیم:

مقدمتا باید گفت یکی از دلایل بوجود آمدن این سرباران یا مفتخوران اول اعتقادات مذهبی مردم و دیگر بیسوادی و عدم فرهنگ اجتماعی بود که ایشان را در هر کار و حاجتی متوسل به مذهب و منشعبات آن مینمود، و دیگر رقت قلب و حسن ظن مردم بر گدایان و متکدیان و دیگر ترس و عادت بترسیدن از هر قلدر و دولتی و لش و لات و اراذل و پرروی و بی‌آبرو که از ستمگری‌های سلاطین و حکام جابر و مأموران آنها و آشفته‌بازاری اوضاع و احوال مملکت از ملوک الطوائفی و خان‌خانی و ارباب رعیتی و مانند اینها سرچشمه گرفته از قرون پیش استمرار یافته بود.

پس اول کسانی که از جنبه اعتقاد مذهبی مردم استفاده کرده سربار میشدند آنهائی بودند که در مساجد رخنه نموده منتسب مسجد میشدند مانند: پیشنماز و مؤذن و مکبر و فراش و هر کس که بنحوی به مسجد بسته شده بود. دوم

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۳۶

آنهائی که از تخمه پیمبر بوده یا صورتا و بدون داشتن انتساب خود را به وی و خانواده او نسبت داده سید حساب میشدند. اینان را دارائی و نداری و فقر و غناء مطرح نبود و چندانکه توانسته بودند با همراه کردن تکه سیاه یا سبزی که بر سر یا کمر بیندند مالک پنج یک درآمد و اموال مردم میشدند و با گفتن این جمله که از هر پنج انگشت یکی مال سادات است «یعنی خمس» خود را از غیر سادات طلبکار بدانند و آنرا با زور و رو مطالبه بکنند، و این گروه هم اندک نبوده، بلکه تقریبا اکثریت را تشکیل میدادند، چه هر کس از روستا و آبادی و شهرستانی می‌آمد اول خود را بلباس سیادت می‌آراست و همان برایش کافی بود که در همه جا موفقش داشته از همان ساعت تغییر لباس نانش در روغن افتاده بتواند سربار دیگران بشود؛ باینصورت که اگر گدا بود حق جدش را میخواست و اگر دارا بود حق جدش را میخواست و اگر کاسب و تاجر و کارگر و کارفرما حق جدش را میخواست. در این حالت که اگر گدای عام یکشاهی درخواست مینمود، گدای سید یک قران میخواست و اگر کاسب چیزی را به دو برابر قیمت فروخته بود اضافه‌اش را جزو خمس حساب میکرد و تاجر که میگفت اگر گران هم میخوری چون از سید میخوری برایت زیاده‌تر خیر میکند و کارگر که کمتر از سایرین کار کرده زیاده‌تر مطالبه مینمود و کارفرما که حق کارگر را کمتر داده میگفت بقیه‌اش را بابت خمس حساب کن برایت برکت میکند، و عجیب‌تر اینکه خود مردم هم این قرار را پذیرفته ملاقات با سید و دادوستد و خرید و فروش با سید اگرچه بضرر و زیان‌شان هم بود برایشان بمراتب از غیر سید پسندیده‌تر می‌آمد.

پول اگر به گدا میدادند به گدای سید میدادند، اگرچه از تن و توشه و هیكل و قوت گردنش را تبردار نمیزد، باعتقاد اینکه حاجتشان حتما روا خواهد شد و اگر رخت نو و لباس عروس و کفش و کلاه تازه و جهیزیه و اسباب عقد و هر چه از این قبیل میخواستند بخرند، حتما باید از سید بخرند که برایشان یمن و شگون

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۳۷

خواهد داشت، و اگر تحویل سال نو میشد، یا خانه‌ای تازه میخردند اول کسی که باید قدم در آن گذارد حتما لازم است سید باشد، و اگر ماه نو میکردند، بعد از رؤیت هلال ماه حتما باید بصورت سید نگاه کنند، و اگر روضه میخواندند باید سید بخواند که ثوابش زیاده‌تر میباشد و اگر شمعی در سقاخانه میخواستند روشن کنند باید سید روشن کند یا متولیش سید باشد تا آنجا که اگر سق

بچه را میخواستند بردارند حتما باید سید یا سیده بردارد و اگر اسم گذاران داشتند حتما باید اسم او را سید گذاشته یا اول سید او را بنام گذارده شده صدا بکند، الی آخر که همه خیرات و برکات را در هر امر از سید میخواستند، تا آنجا که اگر میراب محله‌ای سید بود اهل آن خود را خوشبخت میدانستند که آب حوض و آب انبارهایشان را سید میاندازد و آن آب بخوبی و خوشی کارسازشان شده از گلویشان پائین می‌رود. تنها موردی که سید و سیده نامرغوب بود شوهر سید و عروس سید بود و میگفتند آمد نیامد دارد و البته آن هم نه از جنبه خاص، بلکه از جهت آنکه میگفتند احترام شوهر سید تا آن حد واجب است که هر زنی از عهده آنها برنمی‌آید و کمترین آن اینکه تا او اجازه نداده زن نباید جلویش بنشیند و احترام زن سید تا آن درجه که هنگام رفتن به رختخواب او حتما باید مرد از پائین پایش داخل شده از بالای رختخوابش قدم نگذارد و چون هرکس نمیتواند شرایط لازم احترام را درباره شوهر یا زن سید بعمل آورد برایش خوش‌یمن نمیگردد، ولی اصل مطلب پرمدهائی و از خودرضائی آنان بود که زن یا شوهر را از جان سیر نموده کارشان به تلخی و طلاق میکشید.

در اینصورت معلوم بود که سید چه ارج و مقامی در نزد مردم داشت و تازه این سادات متعارف جامعه بودند و باید دید سادات اسم و رسم‌دار سرشناس، از ملا و مجتهد و امام مسجد و مانند آن‌چه منزلتی داشتند و این ارج و مقام چه احوالی برای مردم و تنبل‌ها و رموز جامعه بوجود آورده چگونه هرروزه در اثر نبودن سجل احوال (شناسنامه) و احصائیه و بنگاهی که تمیز سید و ناسید بدهد

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۳۸

فوج فوج و گروه گروه باین دسته اضافه شده هریکفرشان سربار ده تن از مردم میشدند.

نفوذ و قدرت این جامعه تا آنجا رسیده بود که اگر مجتهدشان گمان خمسی نزد کسی میبرد خود روانه شده با زور آنرا طلب کرده چنانچه بکراهت طرف برخورد میکرد بوسیله دستیارانش که بچوب و فلکش میست وصول مینمود و سیدی میتوانست وزیر و حاکمی را از وزارت و حکومت عزل بکند، چنانچه در ماجرای (سید قندی) که تاجر قند بود و عین الدوله حاکم تهران در اثر گرانفروشی او را به چوب بست باعث عزل وی و قیام مشروطیت گردید که مردم سر بشورش و طغیان برآورده عدالت‌خانه طلبیدند، و در این نمونه وای بحال کسی بود که ناخودآگاه دست بسوی سیدی بلند بکند اگرچه بی‌سروپاترین آحاد بحساب می‌آمد که در اندک زمانی بدست مردم قطعه‌قطعه میشد و نمونه‌هایش بعلائی مشهود میگردد. بهمین حالت دیگر متظاهران بسیادت که با زور و رو هرچه را که میخواستند از مردم وصول میکردند، تا آنجا که نوامیس اهالی در معرض تعدی و تجاوز آنان قرار میگرفت. درباره خمس و حق سادات جالب اینجاست که سوای معدودی که سر از ادای خمس پیچیده یا به لطایف الحیل از پرداخت آن سرباز زده در آن تزویر

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۳۹

میکردند، بقیه با شعف دل و رغبت تمام نه تنها ارسال داشته، یا فرستاده، بلکه خود رفته دست گیرنده را هم بوسیده آنرا تا دینار آخر و بحساب دقیق تقدیم میکردند و قبض آنرا دریافت داشته وصیت میکردند آن قبوض را در مردن لای کفنشان بگذارند! در حالیکه همین افراد وقتی پای پرداخت مالیات دولت به پیش می‌آمد تا میتوانستند از زیر بار آن شانه خالی نموده، اگرچه با توسل به توصیه و رشوه و دیگر امور نامشروع بود از آن فرار میکردند، اینک با پرداخت مالیاتهای مستقیم و غیرمستقیم دولتی که جهت انتظامات و رفع حوائج مملکتی بکار میرفت و میبایست ادا کنند دادن خمس و منظمات آن بنامهای زکات و رد مظالم به مشتی بیکاره که جز انباشتن شکم سیرناشدنی آنان و خوش‌گذرانی و بر روی هم نهادنشان بهیچ کار دیگر نمی‌آمد چه صیغه‌ای بود مسئله‌ایست که همچنان لاینحل مانده بود.

بعد از اینها امامزاده‌ها و تشکیلات آنها بود که بیش از چهارصد از آنها در تهران شناخته شده بود و در هر شهر و ده و روستا و قریه و جاده و گذار و بلندی‌ای نبود که گنبد یکی از این امامزاده‌ها سربلند نکرده باشد و بیکاره‌ها و مفتخورهائی که در آنها بنام متولی و زیارت‌نامه‌خوان و شمع‌دار و قاری و فراش و کفش‌دار و غیره و مشغول لخت کردن مردم نبوده باشند و اینان نه تنها به یک گروه یا چند نفر ختم میشدند، بلکه هریک از این اماکن را تا سه دسته بطور کشیک از طرف خودشان معلوم شده بودند که مانند کارگران کارخانجات شش ساعت و

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۴۰

هشت ساعت یک مرتبه تعویض میشدند و یا زیادتر از این که نفراتشان بطول هفته پست جیب پرکنی را در اختیار گرفته هر بیست و چهار ساعت یک دسته از ایشان به سر و کیسه کردن مردم میپرداختند.

قابل توجه است که در خود مکه که موطن پیغمبر اسلام (ص) و مدینه که محل استقرار حکومتش بود، همه عیالات خود غیر از جناب خدیجه را در آنجا اختیار نمود جز چند تن از این امامزاده‌ها «آن هم امام نه امامزاده» دیده نمیشود، آن نیز بدون تشکیلات و تشریفات و بیا و برو و این مملکت را که چند هزار فرسخ از آنجا فاصله است تا هفتاد هزار و زیادتر امامزاده جمع شده است! همچنین وجود سید و عمامه سبز و سیاه که در آنجاها یعنی مقر و موطن ایشان یکنفر بچشم نخورده در اینجا از سر و کول هم بالا- میروند! این امامزاده‌ها به خاطر ستم حکام برپا شده و ملجأ و پناهگاهی بود که مردم حل مشکلات و گرفتاری‌های خود را از آنها بخواهند و همین هجوم مردم بآنها هم بود که شیادان را در محدوده آنها گرد آورده هریکشان را وادار مینمود تا به نامی به جیب کنی پردازند: از جمله شمع‌فروش که لدالورود جلو زوار دویده عرضه شمع بکنند، و شمع روشن کن که نیاز گرفته شمع را روشن نموده و با دور شدن نیازمند آنها را خاموش کرده در ظرف مخصوص انداخته، در فراغت سر آنها را پاک کرده دو مرتبه با دست ایادی خود یعنی همان شمع‌فروش‌ها تجدید فروش نماید. دیگر زیارت‌نامه‌خوان که برایش پولی گرفته زیارت بخواند و درخواست پرداخت نذور اگر چیزی بگردن دارد کرده بهر صورت مبلغی از او دریافت نماید. بعد از آن روضه‌خوان که نذرهای روضه‌های نذر کرده‌اش را بخواند، و پس از او قفل‌دار که چیزی گرفته اجازه بوسیدن قفل ضریح بدهد تا قفل و گره از بستگی‌هایش بگشاید.

پس از آن متولی که مرتب بگرد ضریح گردیده (نذر یادت نره، نذری یادت نره) کرده زیارت کنندگان را وادار به انداختن پولی بضریح نماید، و دیگر

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۴۱

سبزفروش که باریکه پارچه سبزی به نیت شفای مریض در ازای دریافت مبلغی تحویل نماید، این پارچه سبزی بود که خریداران بگردن و مچ دست مریض بسته علاج و شفای او را منتظر میماندند، اگرچه خود این پارچه سبز را هم یکی دیگر که نذر کرده بود آورده بود، پارچه‌ای که توپ‌توپش در دکان بزازی روی هم دسته بود و زکام صاحب دکان را بهبود نمیبخشید! و پس از او گدافروش که خاک جاروی حرم را مثقال‌مثقال در کاغذ ریخته بفروشد و پول زیاد بده‌هایشان را که گرد روی ضریح و داخل مرقد را بآنها بسپارد. و خاک‌ها را که با آب مخلوط نموده بمریض بخوراند؛ خاک و کثافتی که از زمین و ته کفش و پای واردان گرد آمده جارو شده، به سر و روی ضریح نشسته بود، و بعد از آن بغچه بسته‌ها و شیرخواره‌هایی را که متولیان و خدام با دریافت نیاز جهت تیمین و تبرک به بالا‌های ضریح و در و پیکر آن بمالند، الی آخر که از هرچیز امامزاده از دانه کبوتر و آب و نذر سقاخانه و خاک ته کفش‌داری که (خاک کف پای زوار) میباشد، تا شمع سوخته و تکه نبات و حب قندی که جهت روای حاجات فروخته پول دریافت بکنند.

پس از آن نوبت به کفش‌داری میرسید که اول حق کفش‌داری را مطالبه نموده و سپس طلب نذر و حاجت کرده خدمت و کار و

نفس خود را که پست‌ترین خدمات آقا یا خانم «امامزاده» را پذیرفته است مؤثرترین امر حاجت‌روائی خوانده جیب‌کنی نماید، و در بیرون آمدن از کفش‌داری هجوم‌گدایان گوناگون از کر و کور و شل و چلاق و زخم و زیل و پف کرده، باد آورده و دیگر و دیگر گونه از این افراد باشند که با سماجت و ابرام تمام طلب و دریافت بکنند، اگرچه این جماعت هنگام ورود هم آیندگان را بی‌نصیب نگذاشته بودند.

دیگر معرکه‌گیرها که در هر گوشه و کنار با یاد گرفتن چند داستان و چند چشمه‌کار، از پرده‌گردانی و داستان‌سرائی و مسئله‌گوئی و دعا‌فروشی و حقه‌بازی و چشم‌بندی و تعبیر خواب و مارگیری و جنگ‌انداختن طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۴۲

خروس و خرس رقصانی و کشتی‌گیری و زنجیرپاره‌کنی و غیره و غیره معرکه‌گرفته جیب‌کنی میکردند، و دیگر تعزیه‌خوانهای دوره‌گرد که در هر طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۴۳

کوچه‌پس‌کوچه و قهوه‌خانه و حوالی امامزاده‌ها تعزیه میخواندند و سقاخانه‌دارها و منبر معجزه‌کن‌ها و (پنجه‌گردان) ها و آب‌دهن‌فروش‌ها که آب دهانشان شفای بیمار میداد. در این ضرب‌المثل که (به درویش‌ها گفتند در دکانت را ببند، دستش را گذاشت دم‌دهنش) همچنین فال‌بین‌های طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۴۴

کوچه‌گرد و کولی‌های کف‌بین و سرطاس‌نشان‌ها و دعانویس‌ها و رمال‌ها و سرکتاب‌بازکن‌ها و جن‌گیرها و چله‌نشین‌ها و کیمیاگرها و درویش‌ها و قلندرها و (حق‌زن) ها و (مرده‌گردان) ها و طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۴۵

(غش‌کن) ها و (فتواگردان) ها و (نسخه‌گردان) ها و (خواب‌بین) ها و (سفره‌اندازها) و (بداهه‌گو) ها و (غیب‌گو) ها و (نظرکرده‌شده) ها و طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۴۶

(تبر) ها و (حاجت‌روائی) ها و (انگشترآب‌زن) ها و تف به طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۴۷

سنگ‌اندازها دیگر لش و (لات) ها و (یکه‌بزن) ها و (لوطی‌باشی) ها و (بساط‌بهم‌زن) ها و (عربده‌کش) ها و طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۴۸

(بیعار) ها که خودشان میگفتند (خرج بیعار محل پای کاسب محل) و (ولگردها) و (جلوبگیر) ها، و پس از این (لیلاج) ها و قمارراه‌اندازها طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۴۹

و تلکه‌بگیرها و (خال‌سیاه‌بند) ها و (تسمه‌گردان) ها و (کفن‌پوش) ها و (کف‌رو) ها و (دخ‌زن) ها و (بغچه) طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۵۰

عوض‌کن) ها و (انگشترانداز) ها و (پس‌کوچه‌بایست‌ها) و (حق‌راه‌بگیر) ها و (دستش‌ده) ها و (عبابابی‌ها) ، سوای دیگر دزدان خانه‌بر طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۵۱

و دکان‌بر و (مال‌بخر) های حرفه‌ای که مستقیماً با تأمینات و نظمیۀ ارتباط داشته اموال و دارائی مردم را به شراکت میبردند. و بعد از

همه خیل گدایان جوراجور که قدم بقدم دیده شده طلبکاری میکردند، مانند گدایان صبح که در حمامها و جلو در مساجد میشستند. گدایانی که وسط صفوف نماز جماعت بلند شده تقاضای دریافت کرایه خانه عقب افتاده‌ی صاحبخانه و خرج حکیم و دوی زن یا فرزند میکردند. گدایانی که اول وقت‌ها هنگام بیرون آمدن مردها از خانه‌ها سر کوچه‌ها و معابر نشسته با دعای (تصدق رفع بلاست) تکدی

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۵۲

میکردند. گدایان میان روز تا غروب که گرد کوچه و بازار و در خانه‌ها راه افتاده، در هر چند قدم یکی و دوتایشان خودنمایی میکردند. گدایان بچه به بغل زن و مرد و گدایانی که بچه‌های کوچک و بزرگ همسایگان را کرایه کرده دنبال خود راه می‌انداختند. گدایانی که افلیج و چلاق و ناقص‌العضوی را به کول گرفته جلو این و آن می‌ایستادند. گدایانی که جهت نشان دادن بی‌برگی با البسه پاره پوشیدن جلو و عقب خود را نمایان می‌ساختند. کورهائی که دو تا و سه تا و هفت تا و ده تا دست به شانه هم نهاده (هفت تا عاجزی به یک پول) کرده راه می‌افتادند؛ بغیر از کور و کچل‌ها و زخم‌زایل‌های چندش‌آور و دست و پا عمده‌ی شکستگان و خود سوزانده‌ها و با تمرین شکم باد کرده‌ها و دماغ خوره خورده‌ها و کله باد کرده‌ها و جذامی‌های پنجه و انگشت خورد شده‌ی به حال استخوان پوسیده درآمده، و غده‌های خریزه مانند از صورت و گردن و مانند آن آویخته شده و افلیج‌های خود از ماتحت بزمین بکش، و فلج‌های یک پا بطرف جلو و یک پا بعقب بزمین دراز کرده خود بکش و بی‌دست و پای در جعبه نشانده در معرض گذاشته و اسهال مصنوعی گرفته‌ها که جلو مردم از آنها ریخته راه می‌رفتند.

باضافه گدایان کهنه نفتی مشتعل در دهان داخل و خارج کن، و آنهائی که سنگ‌های یکی دو منه‌ی صاف کف رودخانه به سینه میکوبیدند، و آنها که آجر را دودستی گرفته از پهنا به سینه میکوبیدند، و آنها که با زنجیر کتف‌ها و شانه‌های خود را غرق خون میکردند، و بچه گداهائی که با نوای حزین در خانه‌ها نوحه و مرثیه زینب و سکینه میخواندند، و گداهای بر سکوه‌های در خانه‌ها و معجر آنها و قفل و شاه تخته دکان‌ها ریده خود پولی گرفته پاک میکردند و دهها نوع از هردسته و طبقه که اخاذی میکردند، در حالی که اکثر این گروه از سلامت کامل اندام و اعضا برخوردار بوده، چه بسا که بعضی خیلی هم قوی‌بنیه‌تر از افراد معمولی بشمار می‌آمدند، در این شهادت که هرآینه نیرومندترین افراد یکی دو از آن سنگ و آجرها را بسینه آن هم بر روی قلب که

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۵۳

غالباً ضربه دست راست بطرف سمت چپ سینه که محل قلب است مایل میشود فرود آورد در جا سرد میشود و اینان یک صبح تا غروب، آن هم همه روزه و بطور مستمر این کار را دنبال نموده خم به ابرویشان نمی‌آمد!

رشوه‌خورها

بعد از گروهها و طبقات و دسته‌جات گذشته دیگر سربارها را جماعات رشوه‌خور تشکیل میدادند، و حتما در اذهان خواهد گذشت که مگر اینان در چه تعداد بودند که ذکرشان بمیان آمده برایشان فصلی باز بشود؟ باید گفت که هر تعداد، اگرچه بالاترین رقم بنظر آید باید بالاتر از آنرا منظور نمود، چه هرکس نوکر دولت (کارمند) بحساب می‌آمد و هرکس در ادارات دولتی و منتسب بآن و هرچه در قشون و منشعبات آن و آنچه در امنیه و متعلقات آن و هرچه در نظمی و پیوست بآن و آنچه در هر وزارتخانه از وزیر تا پیشخدمت و نام‌رسان و فراش و دروازکن بود همه شامل رشوه‌خواری میشدند حتی خود شاه که از ایشان رشوه میگرفت، چه این در اصل قراردادشان تنظیم شده بود؛ باینصورت که هیچ داوطلب شغل دولتی‌ای اعم از وزیر و حاکم و والی و دهمدار تا خواهان کوچکترین شغل دولتی نبود تا در گفتگوی اول با واسطه که خود او هم از جمله رشوه‌بگیران دست اول بود نام حقوق و صحبت حقوق یعنی (موجب) را بمیان آورد، بلکه تا طرف میگفت مثلاً موجب اینقدر، جواب میداد موجب را بگذار کنار بگو (مداخل)

آن چقدر میباشد، و همین مداخل بود که بعدها نام رشوه گرفته، شئون نامی اش لکه دار گردیده، تا امروز که به همین نام باقی میباشد.

پس این مداخل شامل هر چیز از تروخشک و نقد و جنس و منقول و غیر منقول و جان دار و بی جان و جامد و مایع و هر چه و هر چیز میگردد، حتی تن و جسم آدمیان از اناث و ذکور که خواسته شده دریافت میگردد. هیچ مراجعه کننده ای بهیچ دستگاه و نزد هیچکس از دستگاهیان یعنی دولتیان «اعم از

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۵۴

لباس سویل یا فرم» نبود که قبل از مراجعه نخواهد تا اول نرخ حق و حساب و قیمت کار راه اندازی او را به دست آورد و هیچ مأموری نبود که قبل از پاسخ دادن به سلام مراجعه کننده اول به دست های او ننگریسته، حالت با اطلاع، بی اطلاعی وی را از شناسا، یا ناشناسا بودن بوظیفه اش را بنظر نیاورد.

در واقع این گروه کثیر که تقریباً سروکار تمام احاد مملکت خواه و ناخواه بنحوی با ایشان بود دلال محبت هائی بودند که باید قبلاً درباره وظیفه شان با آنها بچانه زدن و توافق رسید و گرنه در غیر اینصورت هرگز چهره محبوب آن کار و تقاضا از نقاب حجاب بیرون نیفتاده آغوش وصال میسر نمیگردد، و در اینحالت واضح است هر کس قدرت مالی زیادتر و توانائی بیشتر پرداخت خواسته های آنان را داشت کارش دلخواه تر و پسندیده تر بانجام میرسد و آنکس که نداشت و یا شعورش بچنان احوال نمیرسد نه تنها ناکام مانده هرگز خواسته و حاجت و تظلمش روی روا و چاره سازی نمیدید، بلکه چه خسارت ها و محرومیت ها و ستم بینی هائی هم که نصیبش میشد، و از همین مختصر میتوان دریافت چه حق کشی ها و چه بیدادگری ها و چه ظلم و ستم هائی که بطایفه دردمند اینچنانی وارد شده، چه حق ها که ناحق و چه ناحق ها که صورت حقانیت یافته، چه آه و ناله هائی که از مظلومان بسمع میرسید!

کوچکترین این حالات امور میراث و خرید و فروش ملک و امور اوقاف و دادوستد املاک و مستغلات و تصرف و تصاحب آنها بود که چون اداره ثبت اسناد و دستگاه شناخت اموال غیر منقول افراد در میان نبود هر قلدر و صاحب نفوذ و کیسه پری که چشم بر موقوفه یا خانه و ملک و ده و آبادی و زمین و دکان و مستغلات کسی داشت میتوانست دم محضردار و مأمور حاکم و داروغه ای را دیده، با دستگیری خود آنان شهود و شهادت نامه اجاره و خرید و مالکیت آن محل را فراهم نموده با زور خود آنان آنرا به تصرف درآورد و در صورت تصرف از تحویل آن به صاحب و قیم و یا وارث آن خودداری نموده آنرا به مهر و امضای

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۵۵

صاحب کسوتی رسانیده تصاحب قطع بکند.

این بود گوشه ای از احوال رشاء و ارتشاء و اثرات آن در امور جامعه که همین حالت تسری داده شد به کارمندان و مأموران دولت در لفظ جمع به زمان بعد از سلطنت احمد شاه و حکومت رضاشاه و همچنان در همان دور تسلسل تا زمان نگارش این کتاب. پس کسی در بلدی ای کار نداشت و نمیتوانست داشته باشد مگر از سپور و نایب و دفتری و بالاتر و بالاتر آنرا دیده چیزی کف دست و داخل کشوی میز یک یکشان بگذارد، و کسی با تأمینات و نظمی و عدلیه و مالی و امثال آن نمیتوانست سروکار بهم رساند مگر از پیشخدمت دم در تا ثبات و ضباط و منشی و مسندنشین آنرا از معاون و مدیر کل و وزیر و هر که بود با چیزی در خور راضی نماید، الی آخر که باید از همین مجمل حدیث مفصل خواند و درمانده و دست از پا درازتر برگشته ای که راه و رسوم کار را ندانسته انجام وظیفه نموده باشد که پلش آنسوی آب میماند و نه تنها کارش بهیچ صورت باصلاح نمیرسید، بلکه هریک چنان سنگی بر سر راه پرونده اش میانداختند که نعوذ بالله قادر مطلق هم آنرا نمیتوانست کنار بگذارد.

پس از اینها کارکنان و نوکران خانه‌های خوانین و اعیان و حکومت‌ها و شاهزاده‌ها و بچه‌ایان‌ها و رجال و بزرگان و علما و امامزاده‌ها و سقاخانه‌ها، از طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۵۶

دربان و نوکر و باغبان و پیشخدمت و پیشکار و فراش و فراشباشی و کالسکه‌چی و سورچی و مهتر و سرطوبله‌دار و قاپوچی و چراغچی و الله و دایه و محرر و آدم و حرف‌برسان و متولی و زنجیردار و امثال اینها بود، که سنگین‌ترین سربارها بحساب می‌آمدند، باین قاعده که: اولاً هیچ کاسب و دکاندار و فروشنده متاعی حق نداشت از یکی از این گروه مطالبه قیمت جنس بکند، چه مطالبه کردن او همان و در کار و کاسبی‌اش توسط آن منتسب به بزرگ و عالم و امامزاده‌دار و سقاخانه‌دار بسته شدن همان، که کمترین خطرش کافر و از دین برگشته بودن او میشد که بسر زبانها افتاده دودمانش بباد میرفت، مگر خود آن کاسب و فروشنده نیز یکی از عوامل خود آنان بوده باشد، یا عدم بضاعتش چندان باشد که مرده‌شو بحالش گریسته خود آن فراش و نوکر و مثل آن بحالش رقت بیاورد.

اینان هریک از فرد و جمع در ابوابجمعی خود سلاطین بی‌جقه‌ای بودند که بهمه‌چیز مردم حکومت کرده کسی را یارای استقلال رأی و سرپیچی از خواسته‌ها و دستورات ایشان نمیتوانست باشد، باین صورت که هر کاسب و تاجر و پیشه‌ور بدون فرستادن هدایا و پیشکشی‌های اولیه شروع بکار و تأسیس مؤسسه‌ای نمیتوانست داشته باشد، و (بست) هایشان که شامل جلوخوان منازل و سرطوبله‌ها و بیرونی‌هایشان بود مأمّن‌ها و پناهگاههایی که هر کس میتوانست با دادن نقدینه و جنسینه‌ای از هر تعرض و تعقیب و مزاحمت دولتی و

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۵۷

ملتی و دوست و دشمن در امان مانده، آلوده و مقصر داخل شده، پاک و تطهیر شده بیرون بیاید؛ در این حالت که تاجر مال مردم را بالا کشیده در این بست‌ها اعلام افلاس و ورشکستگی نماید و هیچکس را دیگر جرئت طلبکاری از او نبوده باشد. همچنین دزد و قاتل و یاغی و شریر و متجاوز که در آن بست‌ها امنیت تمام یافته در مصونیت قرار میگرفت، که البته شرط اول ورود همه این اشخاص چرب کردن زیر سیل یکایک اجزاء آن خانه و رساندن مبالغ کافی جهت خود ارباب می‌آمد. در اینحالت روشن میشود که همه این مظالم سرشکن طبقات بی‌دست‌وپا و مظلوم جامعه میگردد، چه تاجری که هستی ده‌ها و صدها تن را بالا کشیده خود را در حریم بست انداخته مال مردم را تصاحب مینمود همه سرشکن مال‌باخته‌ها میگردد، بهمین صورت دزد زده‌ها و جان و هستی و ناموس از دست داده‌ها که متضرر و ساقط همین قدرتمندان و حریم‌داران میشدند.

از همین نمونه میتوان دریافت که وقتی هیچ‌کاره‌ها بتوانند در لوای قدرت این همه کارگان بیچنان زره‌های پولادین مصونیتی دست یافته کسی را قوت احقاق حق از آنان نبوده باشد خود ایشان را چه تعدیات و تجاوزات به مال و جان و هستی و نوامیس مردم بوده چه انگل‌های خونخواری میتوانستند باشند!

اینک با یک حساب ساده که جمعیت تهران را بیش از دوسوم این افراد تشکیل میدادند بروشنی میتوان دریافت که هریک نفر مرد کارآمد سوای خرج عیالات و منتسبان بخود جورکش چند تن دیگر بود، و البته باید دانست که این احوال خاص تهران فقط نمیتوانست باشد که شهرها و روستاهای آن بمراتب از این بدتر و متجاوزان و زورگویان و مفت‌خوران در آنها فراوان‌تر میبودند، چه مالکان و مباشران و کدخدایان و (حق‌مولایبگیر) ان و ژاندارم‌ها و مأموران وصول و ملانماها و غیر آن در آنها زیادتر بوده، حکمشان نیز جاری‌تر می‌آمد، سوای مواقع قشون‌کشی و حرکت فوج و یورش نظامیان که با عبور و ورود هریک از

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۵۸

اینان هستی و حیات و زن و فرزند و همه‌چیزشان دستخوش فنا میگردد؛ شاهد مدعا خرابی و ویرانی شهرها و دهات و فقر و لخت

و عوری عمومی مردم و هفت خانه بیک دیگ و کماجدان محتاج بودنشان و اینکه بهترین نوع غذایشان آبگوشت در هفته یکی دو روز و عید به عید مگر دیدن رنگ برنج و چیزی که شباهت به پلو داشته باشد و سر کردن بقیه نهار و شبشان با نان خالی و نان و پنیر و نان و کشک و ماست و پیاز و سرکه شیر و انگور و انجیر و کمتر از اینها و اقلیتی در چنان رفاه و آسایش که وسعت خانه کمترینشان از چند و چندین هزار متر و خدمه و نوکر کلفت و قراول یساول و امثالهمشان از چندین تن و چند صد نفر کمتر نبوده خرج و بریزوپاش آشپزخانهشان برابر با تمام خرج مردم محل و محدوده سروریشان باشد.

دلایلش نیز تسلط اجانب و دولتهای قدرتمند روس و انگلیس که قرن‌ها مملکت را با همه ثروت و غناء دستخوش تاراج و تاخت‌وتاز خود قرار داده، با دیدن کدخداه را بچپاول بیاورند و با خریدن مثنی بی‌وطن ابن الوقت که تنها از شرف و شئون انسانی جیب و شکم پر کردن خود را از آن بطلبند، دشمنانی که هرگز نتوانسته، نمیتوانستند بمقاصد خود برسند مگر مردم را در فقر و فلاکت کلی نگاهداشته کسی را که بتواند روزی هزاران خشت بی‌الا انداخته موجب

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۵۹

عمران و عمارت سرزمین خود بشود و ادار کنند تا آن خشت و آجر را جهت بی‌نانی بسینه بکوبد و بهمین صورت بقیه را که عاطل و باطل محکوم بکنند.

کاسه‌لیس‌ها

در مقابل گدایان با شأن و مقام گذشته که هرگز هم سیر نمیشدند، فقرای بی‌دست و پائی هم بودند که با تمام مذلت و بینوائی هرگز بصورت گدا دست سؤال بسوی کسی دراز نکرده مزاحم و ملتمس نمیگشتند، بلکه با ته مانده خوری و کاسه‌لیسی سدّ جوع میکردند، باین ترتیب که اوقات نهار و شام به دکاکین پزندگی رفته چنانچه چیزی در ته مجمعه یا بادیه، کاسه مشتریان مانده بود آنها را پاک کرده میبردند و چنانچه چیزی نمانده بود به لیسیدن ته ظروفشان قناعت میکردند؛ بهمین گونه ته بشقاب‌ها و ته مانده‌ی آشپزخانه‌های مهمانی‌ها و پزنده‌ها متعلق به این جماعت یعنی (کاسه‌لیسان) بود که برایشان جمع کرده در خاتمه مهمانی و پایان رسیدن کار در اختیارشان میگذاشتند؛ لیسیدن ریخته شده‌ی از ظرف و ظروف در کوچه و بازار مانند: کاسه ماست یا شیر یا آبگوشت و پلو و مثل آن که در اثر سریدن پای شاگرد پزنده‌ها که بخانه و دکان مشتری میبردند و گهگاه از سر یا از روی دستشان برگشته بزمین میریخت و یا خوردنی‌های دست خود مردم که در اثر برخورد و حادثه‌ای ظروفشان از دستشان افتاده محتویاتش پخش زمین میگردد داوطلبانش همین مردم بودند که با ولع هر چه تمامتر بزمین افتاده با شتاب به بلعیدن دست‌گیرها و لیسیدن پخش شده‌هایش میپرداختند، و البته نباید تصور نمود که این عده هم کم بوده، یا گفته شود از کجا در آن وقت کاسه‌لیس پیدا میشد، بلکه بمجرد افتادن ظرف و بلند شدن صدای افتادن یا شکستن آن در آن واحد تعدادی چون مور و ملخ هجوم آورده خود را بروی خوردنی‌های آن بزمین می‌انداختند، که نیز زمین‌های غیر اسفالتی پر خاک و گل و کثافات و وجود مدفوعات چهارپایان را که تشکیل

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۶۰

معابر آن زمان را میداد نیز نباید از نظر دور داشت و اینکه چون از کار فارغ میشدند گوئی زمین با دستمال تر و مثل آن پاک شده است، در شاهد این بیت که: (تغاری بشکند ماستی بریزد- جهان گردد بکام کاسه‌لیسان) و بسا که گاهی از ناچاری فراهم ساختن صحنه برگشتن ظروف خوراکی و امثال آنرا نیز با زدن زیر مجمعه‌ی سرشاگرد چلوی و مانند آن خود فراهم میکردند.

ته سیگار جمع‌کن‌ها

افراد بالا و در ردیف آنها نیز عده‌ای بودند که چون وسعشان به خریدن توتون و سیگار نمیرسید هوس و خواهش دل خود را با جمع کردن ته سیگار سیگارکش‌ها خاموش میکردند، باین صورت که چون سیگارها هنوز مشتوک (فیلتر) دار نشده بود تا آنجائی که انگشت را نسوزاند کشیده ته آنها که باندازه قد ناخن و کمتر از آن بود دور میانداختند و این گروه آنها را از روی زمین معابر جمع کرده بکار میبردند، و تازه چون ته سیگارشان فراهم میشد در دسر کبریت و آتشش را داشتند و باید آنقدر آنها میان دو انگشت گرفته دور کوچه و بازار بگردند تا سیگارکش و چپق‌کش و کبریت‌داری گیر آورده آنها آتش بزنند، یا به قهوه‌خانه‌ای رسیده آنها با آتش کوره او بگیرانند، در این حد استفاده که تنها یکی دو پک بآن زده با سوختن لب و سرانگشتانشان آنها بدور اندازند!

مردانگی قمارباز

یکی از مأموران خرید قشون به نام میرزا موسی خان با کیف پر پول روانه بازار و میدان جهت خرید خواربار ذخیره میشود و در بین راه آشنائی با او رسیده به

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۶۱

طمعش انداخته به قمارخانه‌اش میرد و در مستی بهمراهی دیگر همدستان تمام محتویات کیفش را از چنگش بیرون میکشند. این قمار تا نزدیکی‌های سحر طول میکشد و رفتنی‌ها رفته مست و خراب‌ها در گوشه و کنار بروی زمین می‌افتند و قمارخانه‌دار که شخصی بنام حسین بلند بوده در قمارخانه را بسته همچو که میخواست به مأوای خود برود از داخل اطاقی صدای گریه مردی را میشنود و چون داخل میشود موسی خان مأمور خرید را مینگرد که سر بر زانو نهاده بی‌توجه به رفت و آمد کسی با صدای بلند شیون میکند. جلو رفته پهلویش مینشیند و به پرس‌وجوی چگونگی‌اش میپردازد و وقتی متوجه جریان میشود، از جا برخاسته پس از دقایقی پولهایش را تمام و کمال از جیب خود در برابرش نهاده، میگوید مرد برای اینگونه مسائل گریه نمیکند و چندان که موسی خان پولها را در کیف جا داده برمیخیزد، حسین بلند جلوش را گرفته میگوید و اما یک کار دیگر باقی مانده است و در حال دو سیلی محکم به بناگوشش نواخته میگوید یکی برای اینکه بعد از این با پول امانت قمار نرنی و دوم اگر بار دیگر دیده یا بشنوم که به قمارخانه پانواده‌ای شکمت را سفره میکنم، چه این جور جاها قدمگاه هر بی‌سروپا نمی‌باشد.

تعصبات طهرانی‌ها

در غیرت و تعصب شاید طهرانی‌ها را بتوان از جهت حدت و شدت بر آن در بالاترین درجات قرار داد اگرچه خود عصبیت چنانچه از جنبه تحریکات آنی و احساس و خارج از منطق و عقل باشد ناستوده‌ترین صفات بشمار می‌آید، نمونه‌اش تعصبات خشک مذهبی بعضی اقوام و قبایل در قبول مرام و مسلک خویش و پسندیده‌ترین دانستن آن و ناپسند و مطرود دانستن عقاید و پذیره‌های

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۶۲

دیگران و چه خون‌ها که بر سر آن ریخته شده است. در این توضیح که مثلا در همین شیعه، سنی‌گری خودمان چون این دسته آب وضوی خود را از بالای مرفق ریخته، آن گروه از پائین بطرف بالا میکشیده است کافر یک‌دگر قلمداد شده تشنه خون هم گردیده‌اند و کافی بوده شیر ناپاک خورده‌ای ایشان را بر سر آن تحریک کند تا ندانسته بجان هم افتاده تا پای نابودی خود و طرف مقابل پیش بروند، و اموری از این قبیل تا در جهت بی‌ارزش‌ترین نظرات و عقاید خود که سر آن جنگ و ستیز بکنند!

باری تهرانی‌ها در تعصب، خاصه در تعصبات ناموسی غیرت‌های غیر قابل وصف بخرج میدادند تا آنجا که زیادتر دعوا، نزاع‌های محلی و داش‌مشدی‌گری بر سر همین موضوع اتفاق می‌افتاد، اگرچه همین افراد که در کوچه و محل و گذر خود که مثلا فردی به

زن و دختری متلك گفته بود شكمش را سفره ميکردند، خودشان در كوچه و محله‌اي ديگر دنبال زن و دختر مردم ميافتادند، ولي آنچه بود اگر كسي نگاه چپ بناموس كسي ميکرد تا پاي جان از خود بيخود ميشدند و اگر كسي آشكارا حرف همسر و زن كسي را ميزد براي قمه قداره ميكشيدند و حتى در گرماگرم زدوخورد با هم اگر زني از آن حوالی عبور ميکرد و يكي از طرفين حرف زشت و دشنام اسافل از زبانش ميگذشت، اصل منازعه را رها کرده بازخواست خونبار آن رده و سخن زشت ميکردند، در آن حد كه دعوای اوليه كنار رفته مرافعه‌ی آن پيش ميآمد، الي آخر و در اين مورد تا آنجا متعصب بودند كه حتى در كوچه با زن و بچه خويش كه براي خريد و حاجتي آمده بودند برخورد ميکردند آشنائي نميدادند، چه نكند يكي آنها را نشان کرده ايشان را از متعلقات او بشناسد و تا آن حد احتياط داشته مقيد بودند كه هرگز نام زن و دختر خويش را نيز بزبان نياورده، آنان را مثلا (منزل و خانه) و مثل آن نام داده مادر حسن يا خواهر حسين صدا ميکردند، و چه بسا كه از اين راه مردان زن و بچه‌دار بسياری كه چون از طفوليت نام اصلي مادرشان بگوششان

طهران قديم، ج ۴، ص: ۴۶۳

نخورده بود اسم او را نميدانستند.

اگرچه اين حالت در ميان همه اهالی ساری بود، اما در ميان طبقات داش مشدی و گردن كلفت و بی سواد و عوام زيادتر جريان داشت، چه اينان عقل و تعصبشان در گرو احساساتشان قرار داشت كه با اندك اتفاقی زمام شعور از دست نهاده عصبی و متغير گشته احساساتی ميشدند و همين دگرگونی آني بود كه ايشان را تا سرحد يك قاتل خطرناك مينمود؛ مثلا شب‌های فراوانی كه در عشرتكده‌ها با زنی مخصوص بسر برده خوب و بدی از اينان بظهور نميرسيد و همينكه زن احساس علاقه نموده باهم دوست شده يعنی بصورت (رفيق شخصي) هم درميآمدند ديگر كسي در حضورشان جرئت نداشت نگاه چپ بآن زن نموده حتى نامش را بزبان آورد، در حاليكه وقوف داشته ميدانستند كه هم قبل از وی و هم بعد از او همبستر اين و آن بوده و خواهد بود، و در كوچه و بازار و كafe و رستوران چنان درباره‌شان تعصب بخرج ميدادند كه ميگفتی مادر و خواهر و يا عقد کرده‌شان ميباشد و پيراهن بی درز مريمی است كه هنوز

طهران قديم، ج ۴، ص: ۴۶۴

دست كسي در آستينش نرفته، پر پروانه‌ايست كه با تماس و فشار انگشت غير خاك ميشود.

همچنين تعصب داشتند درباره محله و نام محله و گذر و كوچه و بچه محله‌های خود و مسجد و منبر و دسته و علم و كتل و ورزشكار و زورخانه و نقال و سخنور و مداح و نوحه‌خوان و غزلخوان و آوازه‌خوان و زن و فرزند دوست و رفيق خود و هرچه كه به محيط زندگي آنها مربوط ميگرديد و چه بسا كه سر خوب و بد هريك از آنها كارشان بمشاجره و نزاع و جدال و حشر و حشر كشي انجاميده جماعات كثیری كه بجان هم ميافتادند و كوچكترين نمونه‌اش داستان زير كه در جهت غيرت به زن صاحبخانه‌اي از طرف يكي اعمال ميشود.

در نمونه يكي از لشوش كه از بارفروشان ميدان بود چون پاي ناموس در ميان می آيد شكم بد چشم را سفره می کند: به اينصورت كه شبی در خانه‌اي مشغول قمار بوده كه براي كاری در حياط پيش می‌آيد و همينكه رفته باز ميگردد در راهرو با يكي از حريفان روبرو ميشود كه با خود ميگفته (عجب تيكه چمی) يعنی عجب تکه جالبی، و چون ارتباط سخنش را سئوال ميكند و جواب ميشود زن صاحبخانه را ميگويم. بمحض شنیدن اين حرف درجا چاقوی ضامن دار خود را از جيب بيرون كشيده تا ته تيغه آنرا به شكم وی فروبرده ميگويد كسي به زن و بچه رفيق بنظر ناپاك نگاه نميكند!

البته شايد آن زن را خود كاسه كوزه‌دار (صاحبخانه) عمدا به پذيرائي قماربازها واداشته بوده و شايد هم برای منحرف کردن حواسشان تا به همدستان خود باخت بكنند او را خود دستور آرايش و عشوه‌گری داده بوده است، ولی هرچه بوده اين كمترين

نمونه‌ای بود که در این مورد آورده شد و ساده‌ترین

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۶۵

تنبیهی که در این زمینه بکار گرفته شد و چه بسا که بخاطر این مسائل را به محله‌هایی به حمایت و حمیت طرفین بجان هم می‌افتادند. تازه این در وقت و زمانی اتفاق افتاد که بیش از ربع قرن از این لوطی‌بازی‌ها و غیرت، غیرت‌کشی‌ها گذشته کشف حجاب و آزادی زنان و حشر و نشرشان با مردان مطرح گشته حرف ناموس و لفظ غیرت و تعصبات ناموسی و مانند آن کاملاً روح‌باخته بی‌رنگ شده بود، چه هر آینه غیر از این و در چهل، پنجاه سال پیش از این بود شاید، چنانچه بارها اتفاق افتاده بود خود طرف و اگر پسر و دختری داشت پسر و دخترش و اگر برادر و مثل آن داشت آنها هدف تیر تنبیه او قرار گرفته شلوارهای خونینشان از طاق بازارچه و گذر یا از بالای گلدسته مسجد محلشان آویزان می‌گردید.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۶۶

عقاید و آداب زندگی

از گرما و سرما چگونه حفظ میشدند؟

روزهای تابستان بوسیله زیرزمین‌ها و سردابه‌ها و زاویه‌ها و هشتی‌ها و دالان‌ها و مسیر باد بادگیرها که تقریباً در تمام خانه‌ها تعبیه شده بود و بکمک بادبزن‌های حصیری که خود را با آن باد زده در کوچه و بازار همراه می‌داشتند، و

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۶۷

پاشیرهای آب‌انبارهای خانه‌هایشان که برودت آنها میوه و تره‌بار ایشان را نگهداری مینمود و حوض‌های خانه‌ها و چاله حوض حمام‌ها و استخرهای باغات که در آنها غوطه خورده شنا میکردند و شبها پشت‌بامهای خنک کاهگلی یکنواخت هواگیر که روی آنها خفته استراحت میکردند، و زمستانها کرسی و منقل‌های آتش ذغال و الو چوب سفید و هیزم که کرسی برای خانه‌ها و منقل جهت دکان بکار می‌آمد.

کرسی چگونه وسیله‌ای بود؟

چهارپایه بزرگی از چوب و سطوح مختلف از یک ذرع در یک ذرع تا زیادتر و در بعضی در شکل مستطیل، با سه و جب بلندی که لحاف به اندازه پوشش از ابعاد $۴ * ۴$ تا $۷ * ۷$ و کمتر و زیادتر بروی آن انداخته با جاجیم و چادرشب سفید آنرا پوشانده مزین می‌ساختند و به تناسب کوچکی و بزرگی کرسی مجموعه‌ای مسی برای قرار دادن چراغ یا سماور و مثل آن رویش گذاشته، اطرافش را پشتی یا رختخواب نهاده بزیرش میرفتند. معمولاً در هر خانه یک کرسی دم دستی برای اهل خانه و یک کرسی برای مهمان در اطاق پذیرائی می‌گذازند که در بیداری پاها را در زیرش دراز کرده به پشتی‌ها تکیه میدادند و هنگام خواب متکا گذارده می‌خوابیدند. (تشک پای کرسی) معمولاً کوتاهتر اما پهن‌تر از تشک خواب دوخته میشد، در اندازه‌ای که فقط پایه و پهنای کرسی را اندازه بشود، چه در غیر اینصورت لبه‌هایش بروی هم افتاده در موقع خواب ناهموار می‌آمد. برای

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۶۸

کرسی فقیرانه‌ای که پدر و دختری در بالا و پائینش نشسته‌اند.

بادگیر یکی از وسائل خنک‌کننده که در قدیم به جای کولر استفاده می‌شده.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۶۹

گذاشتن کرسی باید روز و ساعت سعد و از روی تقویم معلوم شده باشد همچنین که بزرگ خانواده در آن شب باید با دستمال یا پاکتی شیرینی وارد خانه بشود.

منقل را چگونه آتش میگردند؟

منقلی را که تهش گچ خیسانده کشیده درزهایش را کاملاً میپوشانیدند، خاکستر الک کرده، و روی آن که وسطش را گود میگردند خاکه ذغال ریخته، آتش ذغال گذاشته باد میزدند، تا آن زمان که آتش به خاکه ذغال میرسید پس ملایم ملایم با کفگیر رویش خاکستر داده، خاکسترهای اطراف منقل را به دور خاکه‌ها و آتش‌های روبرگردانده، فشرده و صاف نموده ساعتی برای بیرون رفتن بوی ذغالش در فضای آزاد باقی گذارده سپس زیر کرسی میگذاشتند و هر چند ساعت یکبار لایه‌ای از رویش پس زده آتشش را تند میگردند. این برای بار اول آتش کردن بود و برای دفعات بعد (خاکه رو خاکه) کرده، یعنی آتش مانده‌ی ته منقل را با خاک‌انداز برداشته کنار گذاشته، خاکه ریخته بجای ذغال همان آتش باقی‌مانده را رویش کشیده خاکستر میدادند. (گلوله) نیز مایه آتش دیگری بود که از خاکه ذغالهای نرم بطوری که آنها را در طشت آب ریخته‌ش‌هایش را بزیر داده روهایش را می‌گرفتند و مانند گلوله باندازه کوفته‌برنجی بزرگ در مشت ساخته در آفتاب تابستان خشک میگردند بود که اول یکی یا دو و سه از آنها ته منقل گذارده رویش خاکه داده روی خاکه آتش داده یا خاکه روی خاکه میگردند، یعنی آتش‌های کنار گذاشته را رویش ریخته خاکستر میدادند. جمله «خاکه رو خاکه» در جای دیگر هم بکار می‌آمد و آن برای وقتی بود که میخواستند زن و مرد و دلبر و دل‌داده‌ای با هم جفت بشوند و برای این منظور از جمع غایب میشدند که میگفتند (رفته‌اند خاکه رو خاکه) بکنند.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۷۰

چاله کرسی

بعد از منقل که وسیله‌ای ساخته شده از حلبی یا آهن ورق و یا مفرق و ورشو و مانند آن به اشکال گرد و هشت ترک بود، برای گرم کردن کرسی از چاله کرسی استفاده میشد و آن چاله‌ای بود که وسط اطاق «بشرطی که اطاق زیر پر باشد» کنده دورش را گچ کشیده صاف میگردند و آتش را در آن درست کرده، کرسی را رویش برمیگرداندند. اصطلاح «برمی‌گرداندند» هم از آن بکار گرفته شد که موقع آتش کردن لازم بود تا کرسی را از روی زمین برگردانده از (نر) بگذارند که دسترسی به چاله کرسی آسان‌تر میسر شود.

استفاده دیگر از کرسی و آتش آن

معمولاً چاله کرسی را خانواده‌های فقیر و نیمه‌فقیر درست میگردند تا پول برای منقل ندهند و لذا لازم بود تا حداکثر استفاده را هم از آتش کرسی برده باشند، و از این‌رو از وسط سقف کرسی بجانب داخل قلابی نصب میگردند بطوری که قلاب مقابل چاله کرسی قرار بگیرد و دیزی آب گوشت را که از غذاهای شبانه‌روزی افراد بود پس از جوش آوردن به آن می‌آویختند، تا هم از آتش آن برای گرم شدن و هم پخته شدن آبگوشت یکجا استفاده بکنند! که البته هم زیر آن کرسی نشستن و هم خوردن آن آبگوشت کیفیت داشت! که بخار و بوی آبگوشت همه بدن و لباس و شامه را آغشته مینمود و هم بوهای پائین و بالایی بدن زیر کرسی نشستگان، دیزی و محتویات آنرا معطر و خوش طعم مینمود! درباره پیدایش و وجود خود کرسی هم اگرچه دامنه دنیا از آن وسیع‌تر است که هرکس پدیده‌ای از آنرا بخود و قوم و فردی از خود اختصاص دهد، لکن آنچه تاریخ‌دانان به اذهان وارد کرده بودند آن بود که میگویند چون قشون عمر به همدان رسیده و دچار سرمای شدید زمستان آن میشوند و چاره‌جوئی میکنند، به روایتی جناب

عمر و به قولی حضرت علی (ع) دستور (حبس النار) یعنی

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۷۱

محبوس داشتن آتش که همان کرسی گذاشتن باشد میدهند، در حالی که هرآینه چنانچه چیزی هم بوده خود حبس النار را ایشان از کجا فهم کرده‌اند و این نیست مگر آنکه اگر از خود اهالی آن دیار هم نگرفته‌اند از مناطق سردسیر دیگر با شنیدن یا دیدن آورده‌اند.

خاکه ذغال چگونه بدست می‌آید؟

در جنگلهای مازندران کوره‌های ذغال‌سازی فراهم بود که شاخه برگها و تنه درختهای پوسیده جنگلی را در آنها سوزانده، خفه نموده ذغال میکردند که ذغال‌فروشها آنها را سرند کرده درشت آنها را بنام ذغال و نیمه‌درشت آنها بنام (مویزه) و نرم‌تر او را به اسم خاکه میفروختند، و دست‌چینی نیز از آن جمع‌آوری نموده بنام ذغال وافوری میفروختند. این ذغال یعنی ذغال وافوری را از میان نوع سفت و مرغوب آن سوا میکردند که دوام و مغز داشته باشد و بهترینش قرص و صاف و (سینه کفتری) سینه کبوتری آن بود که مورد توجه تریاکبها می‌آمد.

معمولا دو نوع ذغال در ذغال‌فروشی‌ها بفروش میرسید، نوعی همین ذغال جنگلی که نوع مرغوب آن بود که پرمغز و بادوام بوده با قیمت گرانتر فروخته میشد و نوعی به اسم ذغال (باغی) که از درختان باغهای اطراف مانند درختان میوه و بید و تبریزی و زبان گنجشک بدست می‌آمد که پوک و بی‌مغز و بی‌دوام بود که ارزانتر عرضه میگردید و غالبا ذغال‌فروشهای متقلب آنها را با ذغالهای جنگلی مخلوط نموده درهم میزدند و بخانه‌دارهای بی‌اطلاع میفروختند.

قیمت هر خروار (۳۰۰ کیلو) ذغال مخلوط با خاکه و مویزه در تابستان یک تومان (۱۰ ریال) تا دوازده قران و در زمستان ۱۵ تا هیجده قران بود و قیمت ذغال باغی ۶-۷ تا ۸-۹ قران در تابستان و در زمستان که دو سه قران گرانتر میگردید. ذغال سرندی از خرواری ۱۵-۱۶ تا ۱۸ قران و ذغال وافوری

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۷۲

خرواری ۲ تومان تا بیست و دو سه قران و مویزه خرواری یک تومان و خاکه ۵-۶ قران و گلوله کرده آن برای کرسی که بعضی ذغال‌فروشها هم درست میکردند هر صد تا ۵-۶ قران.

قاعده خرید خاکه ذغال از اواسط بهار تا اواسط تابستان بود که خانه‌دارها و مال‌اندیشها میخریدند که هم خشک و هم ارزانتر بود و در مانده‌ها و (ای بابا، حالا کو تا زمستان) گوها اواخر پائیز یا در خود زمستان که هم باید خیس و آب‌زده و هم گرانتر خریداری نمایند.

مواد دیگر حرارت‌زا؟

از جمله مواد حرارتی یکی هم هیزم بود که جهت اجاق پخت‌وپز خانه‌ها و پزنده‌های مانند چلو، پلوی در اختیار بود و آن نیز به دو نوع هیزم جنگلی و هیزم باغی با خصوصیات بالا در اختیار قرار میگرفت، و دیگر (پهن) یعنی مدفوع حیوانات مانند مدفوع گاو و گوسفند و اسب و الاغ و شتر که بکار گرم کردن آب حمام‌ها و نانوایی‌های تافتونی و لواشی و مانند آن می‌آمد و با دست عده‌ای بنام (پهن جمع‌کن) از معابر بدست می‌آمد و کلی آنها که حمامی‌ها و نانوایان یک‌جا از سر طویله‌ها پیش خرید میکردند.

قیمت هر خروار هیزم جنگلی در میدان ۳ تا پنج قران و در جلو خانه که الاغی‌ها آنها بار الاغها کرده دوره می‌آوردند ۷-۸ قران، که خرواری دو سه قران هم اجرت شکستن آن تعلق میگرفت، که دنبال هر عده الاغ هیزم یکفهر هیزم‌شکن هم که تبر هیزم‌شکنی‌ای

بروی دوشش بود و با آن دور کوچه‌ها میگشت راه می‌افتاد و هیزم‌فروش (آی یک خروار هیزم جنگلی داریم) داد میزد، و هیزم‌شکن هم دنبال آن (آی هیزم‌شکن) فریاد میکشید.

هیزم‌شکنی هم مانند قصاب‌های نذری بکش که پوست و روده و با کش رفتن تکه‌ای از گوشت گوسفند را علاوه بر اجرت میبرند، آنها هم علاوه بر مزد

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۷۳

بزرگترین تکه هیزم را که از تنه درخت بود بنام زیر تبری اختیار کرده که پس از شکستن هیزم‌ها بر روی او آنرا بهمان نام که علی‌الرسم متعلق به آنها بود برده، یا بصاحب کار فروخته برایش شکسته پولش را میگرفتند. قیمت هر گونی سوخت (پهن) طبق کوچکی بزرگی گونی، از ده تا سی شاهی و قیمت هر جانخانی که ظرفی بزرگ معادل ده گونی بود چهار قران که اولی‌ها توسط کول و جانخانی وسیله قاطر حمل میگردد.

وقایع زیر کرسی؟

حرارت کرسی و استراحت در زیر آن که پائین بدن گرم شده و بالای بدن مانند مغز و ریه هوای سالم استنشاق مینمود بی‌اندازه لذت‌بخش میگردد، مخصوصاً تکیه دادن و پا دراز کردن و مزنگ آمدن با پا از زیر آن با نامزد و معشوق از لذایذ بشمار می‌آمد، اما گاهی هم وقایع ناگوار مانند خفه‌گی فردی و جمعی در اثر گاز ذغال بوقوع میبوست، و اتفاقات شیرین و تلخ ناخنک زدن عاشقان و فاسقان از زیر آن با معشوق در این بیت که (به سر انگشت پا از زیر کرسی - نمودم با ... احوال‌پرسی) و اشتباه گرفتن عوضی گرفتن طرف که پا را جای میان پای محبوب و معشوق به میان پای پدر یا مادر او میبرد فضایح و شرمندگی‌هایی بی‌ار می‌آورد، و گاهی که همه را متوجه ساخته شلیک خنده حاضران را باعث میشد و عاشق بیچاره را که خجالت‌زده فراری مینمود. اما رها کردن باد و گاز معده با (نرمه) کردن که با گرم شدن بدن مجرای اسافل شل و باز میگردد چندان رسوائی نداشت که در زیر کرسی با دیگر هواهای بوی بد پاهای اجتماع دور آن مخلوط شده نامعلوم میگردد.

هیزم و خاکه ذغال را در کجا جامیدادند؟

در هر بازارچه و گذر و کوچه (علافی) هائی بودند که خرده‌فروشی هیزم و ذغال

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۷۴

اهالی آنرا بعهدده داشت با دکان و انباری بزرگ که آنها را در آن جا میداد، علاوه بر کاه و جو و ینگه یعنی علیق دواب که فروش آنها نیز توسط او انجام میگرفت. خانه‌ها غالباً دارای انباری‌های (جاهیزمی و جاذغالی) هائی بودند که سوخت زمستان را در آن جا میدادند، و فقرا و کرایه‌نشین‌هایشان که اطاق اجاره میکردند، کته‌هایی در زیر طاقچه‌های اطاقشان بود که ذغال و خاکه‌هایشان را در آنها جا میدادند و هیزمشان را که خردخرد و روزانه از علافی‌ها میخریدند.

البته این کته‌ها علاوه بر جا دادن خاکه و گلوله و ذغال جای پنهان نمودن طلاآلات و اشیاء قیمتی آنها نیز «اگر داشتند» بود و همچنین جای نگهداری بادمجان در میان خاکه ذغال برای زمستان و بعضی کنار گذاشتنی‌ها و جادادنی‌های دیگر مانند مس و ظروف و امثال آن که بسی کارسازشان می‌آمد.

چراغ روز؟

چراغ روشن کردن در روز برای کسبه مرسوم نبود، چه اگر بر سر فرش و پارچه و مثل آن روشن میکردند میگفتند معامله‌اش حرام

میشود، چه رنگ آن اشتباه بخیردار نموده میشود و از جانب علما تحریم شده بود، تا آنجا که در زیر سقف و جاهائی که نور آفتاب رنگ جنس را حقیقی نشان ندهد حرام میآمد، علاوه بر آنکه چراغ بی مصرف را اسراف میدانستند. اما در چند مورد چراغ روشن میکردند: یکی در وقتی که غذای پزندهها بدست آمده آماده برای پذیرائی مشتری میشدند. دیگر برای برگزاری فاتحه در مساجد که یکی دو چراغ جلو مسجد روشن داشته مردم را بوسیله آن دعوت میکردند. و دیگر در وقتی که جنسی مانند نان و گوشت ارزان شده بود که برای توجه دادن بمردم نانوایان و قصابها جلو دکان خود چراغ روشن میکردند. در خانهها هم روز چراغ روشن نمیشد، یعنی لازم نمیآمد چه ساختمانها طوری بنا شده بود که در روز احتیاج به چراغ پیدا نمینمود. معمولاً چراغ روشن کردن کسبه در روز هم پس از قحطیها

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۷۵

و تنگی، سستیهای مانند خشکسالی و (سیاه بهار) که بعضی خوراکیهای امثال میوه و (دیمی)ها را سرما زده یا بدست نیامده بود و یا قحطیهای تصنعی که دستاندرکاران و امنا و سرمایهداران ایجاد میکردند و رفع آن شده بود میبود و یا جهت اجناس که به وفور وارد شده یا بدست آمده بود.

بزرگترین قحطی در چه تاریخ بود؟

هرچند سال یک مرتبه قحطی میآمد و تنها لازم بود که زمستانی کاملاً زمستان نشده یا حداقل در طهران و اطراف آن نشده باشد، که فوراً درباریان و معممین درباری که همه صاحب دهات و قراء و قصبات بسیار و مالک اراضی بیحساب زراعت بودند محصول خود را پنهان نموده از دسترس بدور داشته یک لا- به چند لا- بفروش برسانند و روی این حساب هرچند سال یک بار قحطیای گریبانگیر مردم گشته عده بیشماری از گرسنگی تلف شده رهسپار دیار عدم میگرددند. از جمله یکی قحطی سالهای ۱۳۳۶ و ۱۳۳۷ قمری بود که در آن نزدیک به دوسوم مردم تهران تلف شده، کاه و ینجه و پوست هندوانه خربزه و برگ درخت و پوست خیک و خون مذبوح حیوانات و حتی گوشت خر و یابو و سگ و گربه میخوردند. در این سالها بود که گندم خرواری یک تومان به چهارصد تومان رسید و هنوز مالکین آن از فروش آن خودداری میکردند و چه زیاد دیده شد صاحبان آنها که اکثراً از افراد فوق الذکر بودند در سر راه خود مردهها و نیمهجانها را جلو پای خود و کنار معابر دیده هنوز حاضر بفروش گندم و جو انبار کرده خود نمیشدند. در این سالها بود که مردم از جمع آوری اجساد عاجز مانده، نعشها مانند هیزم، چپ و راست کنار کوچهها و بازارها دسته شده، حملشان حتی توسط گاری مقدور نمیگردید.

در این قحطی دو امر عجیب واقع شد یکی اینکه بسا شنیده شد که مردم یکدگر را دریده، حتی فرزندان خود را میخوردند و هنوز محترکین حاضر به

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۷۶

گشودن در انبارهای ارزاق خود و فروش آنها نمیشدند. و دیگر در آن زمان حتی نانوایان از گرسنگی مردند، اما از دیوانهها و معممین کسی نمرد! درباره دیوانگان این نظریه از عرفا که چون آنها خود و بیگانهای نشناخته، در واگذاری و رضای مطلق بودهاند خدا ضامن روزیشان بود و در معممین ارادت مردم به آنها که مرگ خود و زن و بچه خویش را پذیرفته اما گرسنگی آنها را پذیرفته بر خود مقدم میداشتند! در این قحطی اگر اهل خیری هم یافت شد باز از میان همان طبقات فقیر و افراد متوسط بودند که در نقاط شهر دیگهای دمپخت نذری بیار میگذازدند و باز از میان همین گروه که اجساد مردگان را شسته، کفن پوشانده بخاکشان میسپردند.

در حوالی و دور از ساختمانهای شهر در قطعه زمینهای مسطح وسیعی در هزاران ذرع مربع دیوارهای چینه‌ای بلند طویلی بطول صد و پنجاه و دو یست ذرع و ارتفاع هیجده بیست گز بالا برده، آنرا سایبان زمین شمالی مشرف بآن قرار داده، زمین مذکور را به عمق یک ذرع گود کرده زمستانها آب می‌انداختند که در اثر برخورد نسیم بدیوار بلند و برگشتن آن آب گودال منجمد بشود، برای شب‌ها عده‌ای کارگر اجیر کرده با دادن سطل‌هایی بدستشان گوشه‌های گودال را سوراخ کرده آب از زیر یخ خارج نموده رویش می‌پاشیدند و این کار چندین شب ادامه میدادند تا یخ گودال ضخامت کامل پیدا بکند و چون کلفتی یخ به نیم ذرع و زیادتر میرسید، عمله‌های روزکاری داشتند که آنرا به قطعات بزرگ شکسته به انبار میریختند. چاله‌ای را که در آن یخ گرفته میشد (یخ‌چاوان) نام داشت و انبار آن (توچال) و این کار چندان ادامه میگرفت تا توچال که او نیز بطول هشتاد، صد ذرع و عرض بیست و عمق به همین مقدار بود و تا چهار پنج

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۷۷

یکی از یخچالها که دیوار در حال از بین رفتنش با یخ‌چاوان، یعنی انبار یخ آن که در سمت چپ عکس دیده می‌شود.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۷۸

هزار متر مکعب یخ میگرفت آکنده از یخ گشته درش مهر بشود، تا تابستان که گاری‌ها و الاغی‌های یخی آمده بطور کشتن یعنی خرواری خریده بطرف شهر و برای فروش حمل بکنند. فصل گرفتن یخ از اول ماه قوس (آذر) تا اواسط بهمن بود که از آن‌پس دیگر یخ به هم نیامد و یخ قوس از قرص‌ترین و پردوام‌ترین یخ‌ها بود که سرمای آن پشتش به زمستان و با نفوذ و برودت بسیار در آب اثر کرده بود و این همان ماه قوس هم بود که طهارت در آن از شهامت‌های طهارت گیرنده و از جمله کارهای مهم بشمار می‌آمد که بعضی در وصیت‌نامه‌های خود سی سال، چهل سال هم طهارت قوس که از آن ابا کرده بودند به وراثت و وصی توصیه میکردند! با این مثل که (آنقدر آدم از او می‌ترسد که کون از آب چائیده). این همان یخ بود که از ابتدای بهار تا آخر تابستان مصرف بستنی‌سازها و فالوده‌سازها و خانه‌دارها و دکاندارها می‌آمد که تمیزترها و روشن‌ترهایش برای برف فالوده و یخ مصرفی کاسه‌ها و سقاخانه‌ها و گل‌دارها و آلوده‌ها و کثیف‌هایش خوراک بستنی‌سازها میگردد.

درباره تمیزی و کثیفی آن باید گفت آب یخچالها بغیر از یخچالهای سرآب بقیه از آب ته جویها و آب بارانها و هرزآب‌ها تأمین میگردد که از زوائد و فضول همه چیز در آنها یافت میگردد تا حتی مدفوع و غایط انسان و حیوان که آب با خود آورده به (یخ‌چاوان) میکشید و با انجماد آب بصورت یخ درآمده بدون تغییر شکل و قیافه در تابستان در اختیار مصرف کننده قرار میگرفت، اضافه بر رفع حاجت مردم از جهت تخلیه خویش در تمام دوره سال که یخ‌چاوانها بهترین وسیله استفاده اهل محل واقع میگردد. از این رو یخ روی آب از یخهایی بود که خار و خاشاک و پهن و پشکل و مانند آن در آن یافت میگردد و یخ زیر که ممزوج با گل‌ولای و کهنه و کاغذ و ریگ و سنگ و مثل آن بود که از زمین با آنها برخاسته بود و تنها یخ صحیح و نسبتاً تمیز که یخ (بلوری) اش میگفتند یخ وسط تاوه (تکه‌های یخ) بود که گراتر خرید و فروش شده فروشنده با منت

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۷۹

بسیار در اختیار خریدار مینهاد. یخ‌شکن نیز آلتی بود شبیه کلنگ یک‌سره در ضخامت کمتر و تیغه باریک و نوک تیز منحنی که کوچک و بزرگ تهیه شده به نسبت بکار یخ‌فروشهای دوره‌ای و یخچالی‌ها می‌آمد. اگرچه یخهای (تاوه) ای بزرگ یخچالها را با کلنگ‌های بزرگ میشکستند.

یکی بصورت آنکه الاغی‌های محلی آنرا از کوه‌های توجال شمیران در صندوقها ریخته رویشان را با گونی و جوال و جانخانی پوشانیده بشهر میرسانیدند که بمصرف خانه‌های اعیان و رجال میرسید و نوع دوم که یخ‌های میان تاوه و یخ‌های تمیز را بالوده‌فروشها روی چهارپایه‌ای گذارده مقابلش بر روی چهارپایه دیگر نشسته با اژه کمانه‌ی دو دسته‌ای که مخصوص این کار نیم‌دایره ساخته شده بود تراشیده بصورت برف درمی‌آوردند.

یخ و برف غیر از خاصیت خنک کننده خواص طبی متعددی نیز داشت از آن جمله که یخ را در کاسه بر خاکشی (خاکشیر) مالیده شکر یا سکنجبین ریخته خاکشی یخ‌مال درست کرده قبل از ناهارها جهت دفع صفرا و خنک کردن جگر و گرم‌زدگی و التهاب می‌خوردند و برای بند آوردن خون بینی آنرا بر پیشانی و جلو سر میمالیدند و برف را که فالوده سیب و فالوده گلابی کرده بخورد مبتلایان قلب درد و ضعف گرفته‌های از گرما میدادند و خوردن آن را مسکن سموم و نشاننده عوارض دق و سل و سرطان میدانستند. (خلیفه) نانوائی ای بود

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۸۰

با اندام ورزیده و نیروئی کامل که آنرا رطیل گزیده دائما حکمه‌ای پر از یخ‌های خرد کرده در پهلو آویخته داشت که مرتب از آنها می‌بلعید و اطبا آنرا وسیله حیات او دانسته بودند و سالها به همان کیفیت به حیات ادامه داده جلوگیری از عوارض آن مینمود تا وقتی که دسترسی به یخ پیدا نکرده تلف میشود.

فصل‌ها و چله‌ها

در طهران فصل‌ها زودتر از زمان مقرر شروع میشدند، به اینگونه که از ده پانزده روز به عید نوروز مانده بهار و از اواسط تابستان، پائیز و از میانه پائیز، زمستان شروع میشد و ماه اول سال یعنی برج حمل یا فروردین را که ماه گل‌بران و ماه دوم آن یعنی اردیبهشت را توت‌پزان و از اول تیر تا پانزدهم مرداد را چله تابستان و از اول دی تا آخر بهمن را چله زمستان میگفتند. چله‌هایی که در اولی گرما به نهایت و در دومی سرما به غایت میرسید و اتمامشان به قرار زیر: که پس از گذشت سی و پنج روز از تابستان میگفتند باد خنک دزده میزند که شب‌ها رو به خنکی میگذارد و پس از چهل و پنج روز که باد خنک آشکار میزند که روزهایش هم خنک میشود و از همین ایام هم بود که باید به فکر چوب و هیزم و خاکه ذغال زمستان باشند، و زمستان که دو چله به اسم چله بزرگه و چله کوچکه داشت که چله بزرگه از اول دی تا دهم بهمن بود که زمین نفس دزده کشیده تک (حدت) سرما میشکست و از آن به بعد، تا آخر بهمن که چله کوچک بوده

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۸۱

میگفتند کاری که چله بزرگه نکرده چله کوچکه میکند، و چله کوچکه گفته اگر پشتم به بهار نبود بچه را در قنطاق خشک میکردم و تقریباً بهمین صورت هم بود و هرگز سرمای چله بزرگه به پای سرمای چله کوچکه نمیرسید و با تمام شدن چله کوچکه هم بود که فقرا میگفتند زمستان تمام شد روسیاهی به ذغال ماند و غم سرما و عدم استطاعت تهیه خاکه ذغال را فراموش میکردند که پشتش به بهار می‌باشد. و شب اول چله بزرگه یا شب یلدا که «بلندترین شب سال» بود هر دسته از خویش و اقارب و همسایه شب‌نشینی گرفته در آن بساط سوروسات از آجیل و شیرینی و میوه و مخصوصاً هندوانه و انار و خربزه فراهم کرده، دور هم جمع شده به خوشگذرانی و شب زنده‌داری و گرفتن فال حافظ میپرداختند، و در این شب بود که میگفتند با خوردنی‌های سفره‌ی شب یلدا، مثل خوراکی‌های پای سفره هفت‌سین طبیعت گرم را میتوانند سرد و طبیعت سرد خود را گرم بکنند. به این صورت که اگر از گرمی مزاج رنج می‌برند هندوانه و انار و اگر از سردی ناراحت میشوند توت و کشمش و خرما و مثل آن بخورند و تا سحر آن که گفت و شنید و بگو و بخند میکردند. بگو و بخند و دور هم جمع شدنی که مربوط به شب یلدا و مثل آن نبوده، از هر فرصت و

بهانه برای وجود آوردن آن استفاده میکردند. بعد از آن اهن و بهمن و پس از آن سرما پیره زن بود که سه دهه‌ی اسفند را دربرمیگرفت. اهن و بهمنی که دو برادر زمستان بودند و میگفتند «اهن و بهمن، عهده‌ی همه با من» یعنی هر کاری که زمستان و چله‌های آن نکرده‌اند ما کرده تلاقی همه را ما درمی‌آوریم، و سرما پیرزن هم آن بود که میگفتند در زمان حضرت رسول (ص) پیرزنی شتری داشت که مست نشده بود و نزد حضرت شکایت میبرد که زمستان تمام شد و شتر من مست، یعنی فهل گیر یا فهل ده نشده است و حضرت دعا فرموده‌ده روز به زمستان اضافه شده سرمای آن برگشت میکند. و سرمای دیگری هم به مدت ده روز از اول نوروز تا دهم آن بود که آنرا هم سرما گل سرخ میگفتند.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۸۲

وسيله تفریح و دفع الوقت مردم چه بود؟

در مواقع عادی قهوه‌خانه که در آن انواع سرگرمی‌ها از جمله نقالی و مشاعره و سخنوری و تعزیه و ترنابازی بعمل می‌آمد و تفریحگاه کلی آنها را تشکیل میداد و زورخانه که ورزشکاران را مشغول مینمود و تابستانها چاله حوض حمامها و در محرم و صفرها مجالس عزاداری که تمام دو ماهه اوقات مردم را اشباع مینمود و لوطی‌های دوره‌ای و عتری‌ها و مطربی‌های روی حوضی گاه‌بگاه عروسی خانه‌ها که تا مدت‌ها حدیث مجالشان میگردید.

مطربهای دوره‌ای و عتری‌ها چگونه کارهای داشتند؟

دسته‌هایی به انواع بودند از جمله لوطی‌هایی که با دنبک و کمانچه براه افتاده کمانچه کش کمانچه کشیده دنبک‌زن شعرهای طنز و لطیفه و تصنیف‌های روز امثال (پس من چی گفتم حبیبم، تو چی شنیدی- مگه کار بدی از من تو دیدی) میخواندند و دسته دیگر با این ترتیب که بچه رقصی را که از پسرهای ده پانزده ساله بود و لباس دخترانه میپوشانیدند و گیسوان بلندی داشتند همراه میکردند و این همان بچه رقصهائی بودند که در مجالس نیز شرکت کرده هنرنمایی میکردند «چه زن در حضور نامحرم سر برهنه نشده به ترقص و دست افشانی برنیامد که این کار از امور ممنوعه بشمار آمده با مشاهده آن حکم تکفیر و سنگسارش صادر میگردد، چنانچه آواز زن هم در آن زمان شنیده نمیشد چه نوحه‌گری زن وسیله عذاب دنیا و آخرت او را فراهم می‌آورد و از ممنوعات مؤکد بود تا آن حد که حتی صدای زن بطور طبیعی بگوش نامحرم نباید برسد و مؤمنه‌های راعی آنرا با صوری از قبیل انگشت و ریگ در دهان و زیر زبان گرفتن در پس چادر و پرده دورگه و نامطبوع میساختند».

دسته دیگر لوطی‌عتری‌ها که میمونی را تربیت کرده سلام دادن که دستش را بغل گوشش بگذارد و دست دادن و معلوم کردن (جای دوست) که بالای

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۸۳

معرکه مارگیری با مارگیری در حال نمایش که مار را گاهی بدور گردن خود میپیچید و وقتی سر مار را در دهان میکرد و زمانی، با موش و راسو و لاک‌پشت جنگش می‌انداخت.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۸۴

صحنه‌ای از یک تعزیه.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۸۵

یکی از پرده شمایل‌ها، ابزار کار معرکه‌گیرهای پرده‌گردان که معرکه‌گیر در کنارش با ترکه نسبتاً بلند می‌ایستاد و با سر آن تصویر مورد سخنش را نشان تماشاچیان داده و معرکه میگرفت.

چشمش بود و (جای دشمن) که ماتحتش را نشان میداد و (شتربانی) را که چوبی بزیر بغل‌هایش گذارده با صدای ضرب لوطی سر دوپا بلند شده براه میافتاد و اسب‌سواری او که چوب را وسط دو پایش گرفته بدویدن میپرداخت را تعلیمش داده برای شگون در ختنه‌سوران‌ها و زایمان‌ها و روزهای بعد از عروسی دعوت شده با گفتن (حق مبارک کنه ایشاللا) وارد میشدند.

بعد از آن خرس رقصانها که خرس را سر دوپا به راه رفتن واداشته چهارپایه‌هایی گذاشته بر سر آنهایشان میکردند و نردبان که از آن بالایشان میفرستادند و با این و آن و داوطلبان که به کشتی گرفتنشاد و امیداشتند و بز رقصان‌ها که بزها را رقصانده سر دو پا راه میبردند و معلق زدن تعلیمشان داده بر سر تیرشان میکردند، و این چنان بود که کنار تیر بلند چهار پنج متری‌ای طبق حساب، چهارپایه‌هایی کوچک و بزرگ پهلوی هم گذارده چون بز بالای چهارپایه بزرگتر میرفت چهارپایه کوچک را از جلوش بر میداشتند، الی آخر که بر طبق علاقه به بلندی بر سر تیر قرار میگرفت. و البته تا بز بتواند بالای تیر تمرکز پیدا کند تخته‌ای هم باندازه دو کف دست کوبیده شده بود و چون تمام چهارپایه‌ها از برابرش برداشته شده بالای تیر قرار میگرفت دوران زده پول جمع میکردند.

ساز و آوازهای آنزمان چه بود؟

ساز، مانند تار. کمانچه. نی. اواخر قانون «شیه سنتور» و عود. دنبک (تنبک). دایره. اواخر دایره زنگی. سرنا. کرنا. دهل. فلوت. نی‌لبک.

سازدهنی. و برای موزیک تعزیه‌ها: شیپور. فلوت. طبل. دهل. سنج. و اجرت یک دسته مطرب دوره‌ای که از یک ربع تا یک ساعت مشغول مینمود از یکقران تا پنج قران بود که مبلغ آخر از پرداختی‌های بسیار سخاوتمندانه صاحب مجلس و کمتر نصیب مطربی می‌آمد، مگر بچه رقااص با قر و غرباله‌ها و چشمک و ابرو

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۸۷

انداختن‌ها و عشوه‌گری‌ها و سر بزانونی این و آن گذاشتن‌ها این مبلغ را بدست آورد. و نیز آوازاها که با بیات تهران همراه اشعار بهترین شعرا برداشت شده آوازه‌خوانها یک یا هردو دست را به بیخ گوش گذارده با (امان‌امان دلی دلی) برداشت و ختم میکردند.

کرایه‌نشینی و رابطه مستاجر و مالک چگونه بود؟

روابطی بسیار حسنه و خودمانی چنانکه گوئی از یک خانواده با هم زندگی میکنند که این لازم بتوضیح زیادتر میباشد: خانه‌ها ساختمانهایشان در طرفین حیاط و دورتادور بود که بجز خانه‌های متمکین و ثروتمندان و علما بقیه اضافه اطاقهای آن در اختیار مستاجر قرار میگرفت و تنها زحمت باجاره یافتن و اجاره دادن اطاق آن بود که مستاجر به دور کوچه‌ها براه افتاده با سر بدرون بردن‌ها و گفتن (اطاق خالی دارین) جواب (بله) شنیده و مالک چنین تصادفی برایش بوقوع بیوندد و درباره کرایه توافق کرده، مستاجر اسباب کشیده نقل مکان نماید. آنچه مطرح نبود سند و قبض و امانت و تضمین و تعهد و سپرده و اجاره‌نامه و رهن و ترس و دلهری از هم و بچه‌داری نداری و ثروتمندی و فقر مستاجر و مدت و مهلت و مانند آن که درباره تعهدات طرفین، مستاجر بخود قبولانده بود که کرایه‌نشینی یعنی خوش‌نشینی و تا هر وقت خوشش بود اقامت مینماید و چون ناخوشش گردید عزیمت میورزد و مالک مطمئن که تا از

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۸۸

مستاجری نارضائی بهم رساند با یک اخطار لفظی مختصر که (اطاق را خودمان لازم داریم، یا جایمان تنگ است فکر اطاق کنید)

مستاجر اطاق دیده جا خالی مینماید و بالاتر از همه جمله (راضی نیستم) که همین کافی بود تا مستاجر از همان لحظه در فکر تخلیه اطاق یا خانه برآمده جای دیگر فراهم نماید، چه این راضی نیستم، معنی آن میداد که آبی که در این خانه بخوری حرام و زمینی که در آن نشسته خوابیده استراحت کرده نماز بخوانی غصبی و غیر مباح و بچه‌ای که در آن پس اندازی غیر شرعی و همه اینها بلکه یکی از آنها کافی بود که رعشه بر اندام مستاجر انداخته خود را از آن مهلکه کنار کشاند و درباره بچه داشتن و نداشتن و کم و زیاد آن نیز این عقیده که نه نانش بر سر نان ما و نه آتش، زحمتشان با پدر و مادرشان و رزقشان با خدا و سرزمین هم به درد نمی‌آید که یک نفر یا چند نفر در آن رفت و آمد نماید و این چه چشم‌تنگی و خستی است که ما داشته باشیم و با این ترتیب رابطه‌ای داشتند پسندیده و برخورداردی کاملاً یکرنگ و صمیمانه و درباره کرایه هم از وظایف مستاجر بود که از اولین درآمد روزانه یومیه اجاره‌خانه را کنار بگذارد که غالباً آنرا نیز شب به شب می‌پرداختند و هرآینه مستاجری هم به عدم توانائی پرداخت خورده پس انداخته بود به او ارفاق و مراعات کرده در گشایش‌ها و توسعه‌ها دریافت می‌کردند و یا با رسیدن عیدی، عزائی آنرا بنامی مثلاً باسم (کرایه پس‌افت را چیزی برای عید بچه‌ها بخر و در عزاها و شب خیرات‌ها پس‌افت کرایه را پیراهن سیاه کن تن بچه‌هایت بکن و یا با یک سوره یا یک ختم قرآن مصالحه میکنم) حساب را بی حساب کرده بار منت و حقارت را از دوش مستاجر سبک می‌کردند و مستاجر نیز دعاگو و سپاسگزار و درصدد تلافی که تا چه زمان خدا وسعت و فرجی داده محبت مالک را جبران نماید.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۸۹

نرخ کرایه اطاق و کرایه خانه

نرخ کرایه یک اطاق دودری سه در پنج با صندوقخانه ۲ قران و کمتر. نرخ دو اطاق ۳ قران. یک اطاق و یک زیرزمین و صندوقخانه دو ریال (دو قران و دهشاهی). نرخ یک حیاط دربست پنج، شش اطاقه از یک تومان تا دوازده قران.

قیمت ملک و خانه

خانه دو سه اطاقی در مساحت صد ذرع و بیشتر ده تا دوازده سیزده تومان. خانه چهارصد پانصد ذرعی ایوان، پنج‌دردی دار شش، هفت اطاقه، پانزده، شانزده تا بیست تومان. خانه بیرونی اندرونی هشتصد، هزار ذرعی اعیانی سی تا پنجاه و حداکثر تا صد تومان، با این شاهد که یکی از مستاجران خانه خود ما بنام شاطر محمد تقی که شاطر نانوائی سنگکی بود میگفت بعد از سال قحطی خانه‌ای بمساحت هفتصد و پنجاه ذرع با بیرونی و اعیانی و سرطویله به بیست و پنج تومان به او پیشنهاد خرید میکنند که پول آنرا هم روزانه نیم من نان دریافت بکنند و او رد نموده میگوید حوصله طلبکار سال به دوازده ماهی را ندارد و همینجا که نشسته است جایش خیلی راحت و آسوده میباشد و پولی را که میخواهد هر دو سه سال یکمرتبه خرج کاه گل مالی پشت بامهایش بکند به کرایه اطاقش میدهد و آقائی میکند. البته باید تذکر داد که بعد از قحطی مورد نظر یعنی در سه چهار سالگی نگارنده در اثر تلفات آن جمعیت شهر به یک سوم تقلیل یافته بیشتر خانه‌ها و دکاکین بی صاحب مانده محل سکونت گدایان و سگ‌دانی شده بود.

دیگر از دلایل حسن رابطه مالک و مستاجر این بود که اولاً مالک خانه داشتن و به مستاجر دادن یعنی کسی را سرپناه دادن اگرچه منفعی نیز از آن بدست آورده کرایه‌ای دریافت نماید جزء حسنات و کارهای ثواب میدانست که

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۹۰

دورنمای قسمتی از شهر تهران با بامهای کاهگلی و خانه‌های کوچک و بزرگ به هم چسبیده‌ی بی‌خیابان و کم معبر آن.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۹۱

یکی از خانه‌های قدیم به مساحت چهارصد متر. خانه‌ای صندوقچه با پایه و جرزهای کلفت خشتی و شیشه‌خورهای کوچک که

مانع تابش آفتاب و گرما و سرمای فصول بوده. با بالاخانه و خرپشته‌ی پله‌کان در پشت‌بام. همچنین خانه‌ای بدون اشراف که از هیچ سمت دید و نظر‌گیر نداشته.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۹۲

در این باره روایاتی بگوشش رسیده بود، چنانچه مشابه این بود غرسی درخت میوه دارد اگرچه میوه آنرا فروخته و یا خود تناول نماید و دیگر که میگفتند اگر خانه پر از دشمن باشد بهتر از آن است که خالی باشد و بعد از همه که شکرانه بازوی توانا را گرفتن دست ناتوان دانسته سپاس نعمت صاحب‌خانگی را جا دادن بی‌خانه‌ها و ناتوانان میپذیرفتند و چون این نظریات مطمح میآمد و خانه را از نعمتهای خدا و مستاجر را نیز عیال خدا و از الطاف خداوندی میدانستند که با رعایت ایشان خوشنودی خالق را بدست می‌آوردند و پول و مادیات کمتر مورد توجه قرار میگرفت و از سوئی ضعفا چنین تعلیم و تربیت داشتند که شاکر و حق‌گذار هر صاحب‌عنایت بوده هرآینه محبتی را تلافی نتوانند لاقلاً بیاد داشته باشند و عزت و ذلت را از خدا دانسته که بنا بمصلحتی یکی را عزیز داشته نعمت بخشیده صاحب‌خانه نموده یکی را زیر دست قرار داده است که باید از آن پذیرا بوده سر تسلیم داشته باشند، هرگز حقد و کینه‌ای از مالک و صاحب‌خانه به دل نیاورده با او جز با ادب و احترام و محبت و یگانگی رفتار نمایند و صاحب‌خانه را کریمی میدانستند که به آنها اکرام کرده از بی‌پناهی نجات داده که در غیر اینصورت باید در زیر آسمان بسرآوردند و لاجرم باید وی را گرامی داشته سپاس بدارند.

تکالیف و قواعد الزامی مالک و مستاجر

بر مالک بود که وسائل آسایش مستاجر را از هر جهت منظور داشته آنچه برای خویش بپسندد برای او نیز خواسته از آنچه خود از آن ناخشنودی و کراهت دارد برای او نیز ناخوشنود و مکروه بداند و در استفاده از اماکن خنک تابستان مانند زیرزمین و دالان و هشتی و آب‌تنی حوض و پاشیر و خفتن در بام و استفاده از اجاق و مطبخ و ظرف‌شوئی و رختشوئی و جست‌وخیز و بازی اطفال و بهره‌ی از انبار و جا دادن خاکه و ذغال زمستان و ایاب و ذهاب مهمان و مثل آن آزاد

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۹۳

گذارده، و برای مستاجر تا برتری و مالکیت مالک را رعایت داشته تمنا توقعات بیجا و خواهش تقاضاهای بیمورد نداشته باشد و وی را در خانه کدخدای بزرگتر و کلانتری بداند که باید تکالیف و دستورات او را اطاعت نماید و از این لحاظ نظام و قوانینی حکمفرما بود که بدان گردن نهاده آنرا مطمح نظر میداشتند.

هرکس در خانه از صاحب‌خانه و مستاجر برای در زدن و ورود بخانه نشانه‌ای داشت که با علامت آن تا دیگری را معذب نماید باید بخانه پا بگذارد، مثلاً- یکی یک چکش بر در بنوازد و دیگری دو چکش و آن یک دو چکش بی‌فاصله و آندگری دو چکش فاصله‌دار و زنها که چکش مخصوص خود یعنی حلقه در را باید بصدا درآوردند و از کوبه مردها استفاده نمایند و فایده این قرارداد آنکه تا هر کوبنده در آشنای خویش را برای گشودن بکشاند و دیگری را در زحمت نیندازد و دیگر گفتن (یا الله) و یا الله‌های پیوسته و سرفه و تنحنح مانند آن تا زنها شخص وارد را شناخته بیگانگان سرور خویش را پوشانیده یا از چشم‌انداز او خود را کنار بکشاند.

دیگر جاروی حیاط و دالان و هشتی و بیرون در خانه و آب‌پاشی آن و نظافت مطبخ و مبال که میان همگان تقسیم شده بنوبت باید بانجام رسانند و رخت‌شوئی که باید در روزهای معین و مخصوصاً در آخر آب‌ها که بعد از آب نو انداختن دیگر آب حوض را آلوده نسازند اقدام نمایند و (تبصره) در توجه به ناموس، اینکه هرگز البسه زن مخصوصاً لباس و پوشش زیر در معرض دید مرد اگرچه شوهر و پسر و محرم او بوده باشد قرار نگرفته اینگونه ملبوس را در نقطه‌ای دور از چشم‌انداز ایشان خشک نمایند.

دیگر آب حوض کشی و آب اندازی که در روز زنها آب حوض را کشیده و برای تخلیه آب آب انبار پول بر سر هم کرده برای آب انداختن شبها مردها بنوبت مواظبت آب نموده حوض و آب انبار را مشروب نمایند که همین آبیاری شبها از بهترین تفریحاتشان نیز بود که از آخر شب فرش و سماور و چراغ بکوچه کشیده بخوروبریز و بگووبشنو میکردند تا نوبت آبشان شده این کار را اجماعاً باآخر برسانند و همچنین عدم دخالت صاحبخانه در امر کثافت و نظافت و آبادی خرابی اطاقها و از دلبخواه‌های خود مستاجر تا با کثافت و آلودگی‌های در و دیوار آن ساخته یا آنرا نظیف نگاهداشته رنگ و روغن نماید و از سوراخ و میخ و خرابی آن جلوگیری داشته یا آنرا با کوبیدن میخها و پرده‌ها و عکس و قلاب و آویز و زشت و زیبا مشبک ساخته بصورت لانه‌زنیور درآورد، چه اولاً مستاجری که در خانه‌ای وارد میشد بعید مینمود که باین آسانی‌ها از آن خانه بیرون رفته مکان را بکس دیگر بسپارد تا آنجا که چه بسیار خانواده‌هایی که در خانه‌ای خود شوهر کرده دختر بشوهر داده، پسر زن داده، خودشان مرده اعقابشان در آن خانه هنوز سکونت میکردند و چون چنین بود و اطاق و اطاقهای مستاجر جزء مایملک مالک نبود که بخواهد از آن نگاهداری نماید چه لزوم که گفتگوئی درباره آن بمیان بیاورد بعلاوه‌ی آنکه پس از تخلیه نیز مستاجر جدید آنرا تمیز مینمود. چنانچه درباره طول اقامت و سازش مستاجر با مالک و بالعکس این خاطره از خود نگارنده که در خانه زمان طفولیت باجاره‌نشینی سکونت مینمودیم که زن و مردی بنام مادر شوکت و مشهدی غلامحسین گزی نیز در آن اقامت داشتند. روزی مادرم سیم‌بازی مرا که بی‌اندازه مورد علاقه‌ام بود جهت تنبیه تا سروصدا و شرارت نداشته باشم گرفته در آب انبار آن انداخت، تا آنکه آب خورش ما از آن خانه قطع و بمحل دیگر نقل نمودیم و سالها از آن مقدمه گذشته و دوره مدرسه من تمام و وارد جوانی شده خدمت وظیفه بسراغم آمد و از وظیفه برگشته بکسب و کار پرداخته عیال اختیار نموده صاحب چند فرزند گردیده، وارد

تجارت بخرو و بفروش ملک شده مرد میانه‌سالی گردیدم. روزی دلالی خانه‌ای را برای فروش معرفی نمود که همان خانه مسکونی زمان طفولیت بود و از شوق آنکه سیم‌بازی را از آب انبار آن خارج نمایم بدون کم‌وزیاد و سختگیری ابتیاع نموده به تعمیر و تخلیه آب انبار آن پرداختم که روزی زنی از سکنه آنها برابرم ظاهر گشته بعد از سلام و علیک و مبارک‌باد از اسم و رسم و اینکه پسر فلانکس هستم یا نیستم پرسید و چون گفتم هستم و من نیز متقابلاً سئوالی کرده پرسیدم تا این آشنائی را از کجا بدست آورده است؟ جواب داد که مادر شوکت زن مشهدی عبدالحسین گزی میباشم که در آن اطاق که با دست نشان داد مینشسته و ما در آن اطاق که قبول کردم مینشستیم «این زنی بود که قبل از ما نیز بیست سال در آن خانه بوده هنوز هم در همان خانه سکونت مینمود» و همین نمونه بس تا موافقت و مرافقت مستاجرین و مالکین و صمیمیت و یگانگی این دو را با هم نشان داده دوری و برائت آنها را از مسائل دشوار مالک و مستاجر روشن نمائیم.

همچنین بود امور اجاره و استجاره دکاکین که هرگاه کاسبی بدکانی علاقه پیدا مینمود و برای کسی که در نظر گرفته بود آنرا مساعد میدانست با کسب اجازه از مالک کلید آنرا گرفته تصرف مینمود و یا با اجازه خود تخته‌های بی‌قفلش را کنار زده بکسب و کار میپرداخت بجز دکاکین مرغوب بازار و مغازه‌های خیابانهای مهم مانند لاله‌زار و ناصریه که رضایت خود مستاجرین منظور می‌آمد و اصولاً جهت مالک سرفقلی‌ای رسم نبود تا کسی درباره آن صحبت داشته گفتگو نماید، بلکه مالک دکان نه تنها از دکان عایداتی را در نظر نمیگرفت که مطالبه‌ای داشته باشد بلکه برایش کافی بود که کسی آنرا از

خاکروبهدانی و کثافت و سگ‌دانی و گداندانی نجات داده چراغی در آن روشن نماید تا آنجا که بعضی دکاکین نوساز را مالک سرمایه‌ای نیز داده کمک نموده، چندین سال مستاجر را از پرداخت کرایه معاف مینمود، نمونه آن دکاکین (بازار گبرها) و بازار

امین الملک و (چهار بازار) و مثل آن که تا سالها خالی مانده با سرمایه‌های دستی مالکین آن هنوز کسی به سراغ آنها نرفته بود، تا آخر که ضرر و سود دکاکین بازار امین الملک را خود مالک بعهده گرفته تقبل زیان سکنه آن نموده تا کم کم که رواج گرفته پس از سالها بصورت بازار و ممر عایدات در آمده دکاکینش صورت اجاره ماهی دو سه قران بخود گرفت.

پس همین موافقت‌ها و عدم ناآشنائی‌ها و پیوستگی‌ها در میان مالک و مستاجر و خانمانها بود که هرآینه مثلا مهمانی و زحمت عقد و عروسی‌ای برای یکی در اهل خانه پیش می‌آمد همگی مانند اعضای یک خانواده بکمک برخاسته اقدام میکردند و اگر عزائی می‌افتاد همگان چون افراد یک فامیل سیاه بتن و سر کرده در مجلس عزا حاضر میشدند.

اگر روضه‌خوانی بود اول مستمعان همان اهالی خانه بودند که مجلس را می‌آراستند و اگر مهمانی و ضیافت بود اول ساکنان خانه بودند که مورد توجه قرار گرفته نامشان در فهرست مهمانان آمده، خود ایشان صمیمانه نیز خود را شریک آن میدانستند. هر شب در اطقی گردآمده به شب‌نشینی و گفت و شنید و سرور و قصه‌خوانی و بریزوپاش پرداخته تقویت عهد میکردند و هر صبح تا بهم سلام و تعارف نکرده از حال و سلامت و خوب و بد هم مطلع نمیشدند پا از خانه بیرون نمی‌گذاشتند.

زن‌ها و بچه‌های هم خواهران و مادران و نوامیس هم محسوب میشدند که باید بر آنها چشم و دست و زبان و حتی خیال خود را درویش داشته هر پلیدی را بر آنها حرام نمایند و زنها مردهای اهل خانه برادران و پدران ایشان که تصویری جز آن درباره آنها نداشته باشند، چنانچه زن و مرد همگی هم را آجی و

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۹۷

ننه و ننه‌جان و خاله و عمه و زن‌ها مردها را داداش و عمو و دائی و مثل آن صدا میکردند و در باطن نیز بهمان کیفیت آنها را میشناختند و بر روی این حساب نیز امر بمعروف و نهی از منکر اهل خانه بعهده همگان بود تا بخوبی‌های هم امر کرده از بدی‌های هم جلوگیری و ممانعت نمایند، همچنین در اختلاف‌ها و کدورت‌ها و قهر و بگومگوها که از وظایف آنها بود تا مهمانی شام و نهار ترتیب داده طرفین و اطرافیان را گردآورده بهر وسیله و تشبث که توانند برفع کدورت متخاصمین برخاسته اصلاح ذات‌البین نمایند. فرزند او فرزند این بود که در کوچه و محله باید مؤدب و مرتب حرکت کرده از زشتی و ناپسندی خودداری داشته باشد و این از وظایف همسایه بود که در صورت مشاهده ناسزاواری خطاکار را مورد مؤاخذه قرار داده توبیخ و تنبیه نماید و همچنین بالعکس از خواهش‌های اندگر که از جلوگیری زشتی‌های فرزندانشان خودداری نداشته باشند و در صورت ملاحظه قصور از بزرگترین توقعات و برخوردها که چرا اغماض داشته او یا آنها را مثل اطفال خویش تشدد و تغیر و ضرب‌وشتم و راهنمایی ننموده از خویش نشمرده خوب و بد ایشان را بی‌اعتنائی داشته‌اند.

حفظ نوامیس اهل خانه بعهده سکنه و رعایت عفاف اهل محل بعهده ریش سفیدان محل و حفظ جان و عرض همگان بگردن داش‌ها و لوطی‌ها و همین رعایت بود که کسی اندیشه تخطی نداشته عفاف و منافع اهالی محفوظ و ضعفا و کم‌زورها و افتادگان را از ستم و تعدی خاطی و متجاوز و متجاسر مصونیت میدادند. این بود که هیچ پسری قدرت آن نداشت تا با نابابی حرکت کرده در آنی اطلاع آن بگوش بزرگتر او نرسیده یا توسط خود ناظر مورد تنبیه سخت قرار نگیرد و هیچ زن و دختری نه تا جرأت آنرا داشته باشد تا گوشه صورت خویش را گشوده با غیری مأنوس گردیده، اگرچه ملاقات و معاشرت با همجنس و زن دیگر بوده باشد مبادا آن زن سابقه و خلق و خوی مطلوب نداشته باشد.

بر روی این حساب در میان طهرانی الاصل زن و مرد منحرف و نانجیب و

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۹۸

ناپاک و دزد و مثل آن کمتر یافت می‌گردید که همه شرعا و عرفا مکلف بحفظ هم و جلوگیری از خبط و خطاهای یکدگر می‌بودند و تنها یک خبط و خطا از یکی کافی بود که آوازه آن بتمام شهر رسیده مخدول و سرافکنده وی را از محله و شهر برهاند و این

قانون بهمین وطیره بود تا جنگ اول و پس از آن جنگ دوم که غربائی را بشهر ریخته نظام شهری و خانوادگی و پس از آن آزادی‌های فردی و اجتماعی بی‌پشتوانه شده آنها را بناسامانی و نابودی کشانید.

از حفظ عفاف پسران و آبروی زنان همین بس که گفته شود در برابر پسران هرگز کلمات و مطالبی خارج از نزاکت بزبان نمی‌آوردند، چه روی آنها باز میگردید و در مجالس بزرگترها ایشان را شرکت نمیدادند مبادا رده لفظی که خارج از طهارت بوده باشد اصغاء نمایند، و درباره زنانی که هرآینه یکی از ایشان از نقطه‌ای عبور مینمود اگرچه عده‌ای بهم ریخته قمه‌ها کشیده، قداره‌ها افراشته سر بدشنام‌ها و ناسزاها برداشته بودند با مشاهده او با گفتن (ناموس) حربه‌ها را پائین آورده، لب‌ها را از دشنام‌ها بسته به احترام او تا دور شدن و غیبت کامل زن چشم پائین و بحال ادب باقی میماندند و از تعصب ایشان درباره زنان همین بس که هرگز مردها با زنها در کوچه تردد نمی‌کردند مبادا کسی ایشان را از خانواده آنها بشناسد تا این حد که در برخوردهای زنان با مردان خویش در کوچه و بازار از شناسائی هم خودداری کرده بی‌اعتنا میگذشتند و در این زمینه این نمونه شبی چون فرزند یکی در بلوای مشروطیت دیر بخانه آمده مادرش دلواپس و هراسناک گردیده سرگذر بسراغش می‌آید و پسر از آن قضیه مطلع میگردد از غیرت آنکه چگونه مادرش سراغ او را از نامحرم گرفته با بیگانه همصحبت گردیده است متواری گردیده جلای وطن مینماید و دیگر کسی از وی نشانی بدست نمی‌آورد، با آنکه مادرش پیر فرتوت بوده با چادر و نقاب بسر گذر آمده هیچگونه تصور ناهمواری در او مشاهده نمیشده است!

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۴۹۹

آداب زیارت رفتن چه بود؟

از دو سه ماه جلوتر از حرکت زن زائر مقنعه بسر کرده مرد زائر دستمال یزدی بسر پیچیده این خانه و آن خانه و پیش این دوست و آن آشنا راه افتاده طلب حلالیت می‌کردند و همان داشتن مقنعه و بستن دستمال یزدی بسر بود که ایشان را زوار ساخته از همان هنگام عزت و حرمتشان چندین برابر گردیده مشدی خانم و کربلائی خانم و چی چی مشدی و چی چی کربلائی بر جلو و دنبال نامشان اضافه شده مثلاً اگر فاطمه بوده کربلائی فاطمه و مشدی فاطمه و اگر حسین بود کربلائی حسین و مشدی حسین گردیده بگونه دیگر و سیمای دیگر در دیده‌ها ظاهر گردیده بقول علما از لحظه اراده در ردیف زوار درآمده چه برسند و چه عمرشان کفاف نداده نرسند ثواب زائر و زیارت را دریافت می‌کردند تا روزهای نزدیک حرکت که خویشان و دوستان بنوبت مهمانی‌ها بافتخارشان داده ایشان ضیافتی جهت تودیع فراهم ساخته خویش و آشنا را دعوت نموده روز حرکت را معلوم میداشتند و در آن روز بود که (چاووش) خوانها جلو افتاده، اگر مسافر کربلائی بود با خواندن اشعار: بر مشامم میرسد هر لحظه بوی کربلا- در دلم ترسم بماند آرزوی کربلا. چه کربلاست که جانها بجوش می‌آید- هنوز ناله زینب بگوش می‌آید. و اگر مشهدی بود اشعار: در طوس جلال کبریا میبینم- بی‌پرده تجلی خدا میبینم. در کفشکن حریم پور موسی- موسای کلیم با عصا میبینم. یوسف کنعانی ما در خراسان آمده- سنگ بر تعظیم او از کوه غلطان آمده. اغنیا مکه روند و فقرا سوی تو آیند- جان بقریانت ای آقا که تو حج فقرائی. ای به یازده پسران علی ابو طالب به شاه قبه طلا حضرت رضا صلوات ... و تا بیرون دروازه بدرقه‌شان کرده در مراجعت از بدرقه بهر فقیر چیزی بسلامتیشان صدقه داده تا روز سوم نیز این تصدق را دنبال داشته این روز آتش رشته مفصلی بنام (آش پشت‌پا) پخته فامیل را دعوت کرده تا مراجعتشان در هر نماز و روزه و زیارت سلامتشان را از خدا خواسته بازگشت بوطنشان را

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۰۰

مسئلت میداشتند. در بازگشت نیز تا منزل اول یا نصفه آن که (منزل پیشواز) بود باستقبال رفته با سلام و صلوات و چاووشی خواندن‌های پیوسته بشهرشان رسانیده، بهمان صورت بدور کوچه محله‌هایشان گردانده، نزدیک خانه و داخل خانه جلوشان

گوسفندا کشته واردشان میساختند و تا روز سوم نیز مردم دسته دسته بزیارتشان آمده شب چهارم بشادمانه مراجعت شام مفصل داده همه را دعوت کرده روز بعد از آن سوقاتیها را قسمت کرده تا ماهها تعریف و توصیف سفر نقل محافل و بحث مجالسشان بود که تعریف میکردند.

یکی از شرایط ورود زائر بشهر بود که با همان خاک و خل و چرک و کثافت راه و ریش و پشم سفر ورود نماید چنانچه در رسیدن به زیارتگاه نیز عقیده داشتند که با همان خاک و کثافت راه شرفیاب حضور حضرت شوند و این همان گرد و غبار و آلودگیهایی بودند که شاهد و بینه زیارت و ارادت ایشان بحضرات در روز قیامت شده وسیله شفاعت و آمرزششان میگردد! از اینرو تا روز سوم که مردم زیارت و دیدنشان میآمدند با همان قیافه و صورت ژولیده جلوه گر میگرددند، اگرچه تا ماهها نیز یعنی تا آنگاه که زیارت و صاحب زیارت فراموش نشده توبه‌های تعهد کرده را نمیشکستند و دست از ریش برنداشته آنرا همچنان بلند و آشفته نگاه میداشتند و چه بسا که تا آخر عمر آنرا کوتاه نکرده و تراشیده موئی را که بضریح مالیده شده بود قدر دانسته محترم میداشتند، و بدین جهت خوشا بحال اول کسی بود که در پیشواز نخستین مصافحه را او نموده، اول بوسه را او از سروروی زوار برداشته خاک و غبار او را بسروروی خویش منتقل نموده باشد و سعادت مند کسانی که از گرد تکانیده‌ی البسه او چیزی بدست آورده نگاهداشته که وسیله شفای هر بیمار و مشکل گشای هر مشکل و آمرزنده هر گناه و خوردن و خوردن آن هر رنج و غم و درد و مرض بیدرمان را علاج مینمود و خوشنود عیال آن زائر که آمادگی داشته لدالورود بتواند از مباشرت و همبستری شوهر استفاده کرده تخلیه مرد نماید که در صورت

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۰۱

انعقاد نطفه و آبستنی صاحب بهترین و پاکیزه‌ترین فرزندان میآمد و از جهت خویش که شریک نصف زیارت مرد که چکیده تمام احوال وی را بخویش منتقل ساخته بود میگردد.

وسائط نقلیه سفر چگونه اسبابی بود؟

گاری و دلیجان و کالسکه و اسب و الاغ و قاطر و کجاوه و پالکی و شتر که وسیله آنها قافله مانند حرکت میکردند و بی بضاعتها که پیاده بدنال کاروان براه میافتادند و توقفگاههای میان راه منازل یعنی کاروانسراهائی که از زمان شاه عباس بنام کاروانسرای شاه عباسی که میگفتند (از آنها نهصد و نود و نه مکان ساخت و آنرا به هزار نرسانید تا تعدادش در دهانها قلمبه‌تر گردیده زیادتیر بنماید) در هر شش فرسخ یکی از آنها بنا شده بود و نیمه منزلها مانند قهوه‌خانه‌ها و دهات و خرابه‌ها که در اولی شبها را اطراق کرده و در دومی توقف مختصر نهار و چای و نماز میان روز را برگزار میکردند. بعد از آن در کل امور، چه در شهر و چه در خارج شهر اول مرکبشان پاهای سلامت که اعتنا بهیچ وسیله نقلیه نکرده از این سمت شهر بآن سوی و هر نقطه و سیاحتگاه داخل و خارج و دهات و بیلاقات را پیموده ایاب و ذهاب میکردند و برای آخوندها و معمرین و سالمندان الاغ و اسب و یابو و برای تفنن درشکه و کالسکه و واگن اسبی و ماشین دودی که آنها نیز چیزی از شب گذشته تعطیل شده باز گام و قدمها جانشینشان میگردد.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۰۲

دورشکه چهاراسبه برای جاده‌های بیابانی سنگلاخ خراب، که غالب راهها را چنین جاده‌ها تشکیل میداد.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۰۳

دورشکه سه اسبه برای سفرهای خارج شهر و از شهر به شهر.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۰۴

درشکه‌ای که بچه‌ای به پشتش سوار شده است. یکی از عیش‌های بچه‌ها که تا درشکه‌چی غفلت مینمود به پشت درشکه‌اش پریده

و عیششان زمانی تکمیل می‌گردید که درشکه‌چی متوجه شده با قنوت (شلاقی از زه تابیده و سر گره خورده که به ترکه محکمی مثل ترکه آلبالو وصل شده بود) که بطرفش حواله مینمود حالش را جا آورده، طناب مانند پشت و پهلویش را بالا می‌آورد.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۰۵

درباره پیاده‌روی و عادت مردم بآن کافی است که گفته شود هر عصر و بعد از ظهر تابستان دسته‌های مردمی بودند که از تهران روانه قلعهک و زرگنده و تجریش و دربند و گلابدره و دزاشیب و ونک و اوین و درکه و (استخر ملک) شده برای او چای و یک چتی و یک قلیان که در آنجاها نوشیده و کشیده، بستنی و شربتی میل نمایند آنهمه راه را که گاهی رفتن و بازگشتن آن بیش از پنج شش فرسخ می‌گردید پیموده رفته باز می‌گردیدند و شب جمعه‌ها که پیاده عازم فرحزاد یعنی چهارفرسخی شهر آنروز گردیده، از آنجا زیارت امامزاده داود رفته چهار پنج فرسخ راه کوهستانی سنگلاخ ناهموار آنرا پیموده بدون توقف مراجعت می‌کردند. با شاهد زنده آن از خود نگارنده که در یک سال از دوره نظام که اردوی ما در لشکرک بود، هر شب جمعه بیاد دوستان و ملاقات ایشان بعد از خدمات صحرائی و عملیات شبانه که دو ساعت بعد از نصفه شب با تمام می‌رسید پیاده و تنها جاده دشت و دمن ناامن شهر را در پیش گرفته اول آفتاب صبحانه را در چهارراه سرچشمه خورده، تمام روز را با یاران پرسه‌زده، به گشت‌وگذار و گاهی زیارت پیاده حضرت عبد العظیم رفته باز گشته غروب جمعه بطرف اردو حرکت کرده چیزی به نصفه شب مانده در حالیکه بیش از پانزده بیست فرسخ در آن بیست و چهار ساعته پیاده‌روی کرده بودم خود را به همقطاران می‌سانیدم و شاید این همان پیاده‌روی‌هاست که امروزه نیز توانسته تا ساعتها مرا در راه رفتن یاری داده خستگی و ملال ایجاد ننماید.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۰۶

مرکوب علما

روضه‌خوانها که علما گفته میشدند عموماً بجز سادات آنها الاغ سوار میشدند و هر روضه‌خوان یک نوکر پیشتاز داشت که از هنگام سوار شدن آقا که رکابش را گرفته سوارش نموده دهانه را به دستش میداد با پای برهنه جلوش به دویدن پرداخته الاغ عادت کرده را در چند قدم فاصله به دنبال خود میکشید تا انتها که مجالسشان بآخر رسیده روضه‌ها تمام شده آقا پا از رکاب تهی نماید. فایده این کار آن بود که اولاً نوکر پیشتاز با پیش دویدن خود راه را برای حرکت الاغ باز کرده موانع را از جلو راه او کنار مینمود و دیگر صورت مجالس را در سینه سپرده داشت الاغ را هدایت کرده آقا را از زحمت افسار و دهانه جنبانیدن میرهانید و در پیاده شدن آقا رکابش را گرفته، حافظ الاغ بوده مواظبت و نگاهداری او میکرد و در آخر که کار پذیرائی او را بعهده داشته، مهتری و رعایت کاه و جو و تیمار و قشواش را مینمود.

این وظیفه روز و خدمت از سوار و پیاده شدن آقا ببعده او بود و شبها نیز خدمتی دیگر داشت که عصای آقا را در دستی و فانوس پارچه‌ای شمعی‌ای در دست دیگر داشته باشد و این نیز برای آن بود که اولاً بوسیله عصا سگ و مزاحم و احیاناً آدم لخت‌کنها را از جلو آقا برهاند و از فانوس آن که راه را روشن ساخته و مردم را متوجه حرکت و وجود عالم گرداند تا ادای سلام نمایند و مخصوصاً که با بلندبلند (خبردار) گفتن و دویدن رهگذران را از اشتباه غیر آقا بودن وی در آورده مکلف بادای احترام گرداند و وظیفه دیگر که در صورت وجود صیغه یا (صیغه) ها ایشان را خبر کرده یا خرجی رسانیده هدایا و پیشکشی‌ها را از جمله، بادیه برنج خیس‌کن‌های پلوچلو را که خود خورده بر این خانواده از صاحب‌خانه‌ها گرفته بود و میوه شیرینی‌های دستمال بسته‌ی عقد و عروسی‌ها و گوشت و حلوا نذری‌ها را به منازلش برساند.

درباره دانستن مجالس روضه و پیاده‌سوار این نه تنها نوکر آقا بود که همه را

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۰۷

دانسته الاغ-آقا را هدایت مینمود، بلکه الاغ او نیز کمتر از او نمیدانست که در قهر و غیبت نوکر بترتیب نوبت و تنظیم، راه را راهنمایی مینمود و چه بسیار الاغهایی از این دسته یافت میشدند که حتی روزهای معین و اول و آخر ماه روزه‌ها را دانسته خود با درایت خویش یکسره راه افتاده در نقاط معین توقف میکردند: قصد راکب را بی‌هیچ نشان میداند- که کجا موقع وقف است و مقام گذر است. یعنی اگر امروز که روز شنبه بود و در حرکت از کوچه سمت راست رانده شده بود فردا که یکشنبه بود تا آخر هفته میدانست که از کدام کوچه و کدام راه باید حرکت کرده اول جلو کدام خانه و بعد و بعد از آن برابر کدام حسینیه و مسجد توقف نماید و چه بسا، آقا که اشتباه حافظه‌ی خویش را با حرکت الاغ اصلاح کرده بود و تنها ضرری که غیاب نوکر برای آقا فراهم مینمود آن بود که در پیاده شدن آقا بچه‌های شیطان و لشوش محل الاغ او را برده به کوچه‌های دیگر سر میدادند که باید آقا مدتی بدنبال او گردیده از مجالس، بازماند و یا آنرا یکسره رپوده فروخته سر به نیست میکردند که در مجالس، خواننده بگوید: خر برفت و خر برفت و از اهل خیر تقاضا تمنای الاغ تازه نموده برای چندی اوقات خویش را صرف تعلیم و تربیت و فرایا دادن اماکن مجالس خویش به او نماید.

اما سادات و بزرگان آنها سوار اسب میشدند که شأن ایشان اجل بر عوام آنان می‌آمد و نوکرهای همین جماعت هم بودند که با هر خیردار ترکه‌ای هم

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۰۸

حواله راهگذر مزاحم نموده راه را خلوت و بلامانع میساختند و کسی را هم جرأت آن نبود تا بنوکر آقا و خادم اولاد رسول نگاه چپ کرده اعتراض نموده اسب ایشان را یابو صدا نماید.

فانوس کشاها؟

علاوه بر علما اعیان و رجال و بزرگان نیز فانوس کشهایی داشتند که در عبور شبها فانوس و فانوسهایی را پیشاپیش آنها کشیده ایشان در چندقدمی فانوس و همراهان بدنبال وی حرکت میکردند با تفاوت آنکه فانوس بزرگان را عده فراش و خدمه نیز جلو دار روانه میشدند و از آن علما همه بدنبال آقا طی طریق میکردند و فانوسهای بزرگان را که گرفتاران و خواهشمندان پول شمع‌هایشان را ناچار پیشکش مینمودند و یا بنام پول شمع و چراغ خود و نوکرانشان جباری‌ها نموده اخاذی‌هایی کرده مردم راه رفتن در نور فانوس آنها را حرام میدانستند و ته سوخته شمع فانوس علما را که حاجتمندان برای گشایش کار مردان و گشودن بخت دختران و روای حاجات بکار میبستند.

اوقات با چه شناخته میشد؟

وقت مردم چندان ارزشی نداشت تا درباره آن دقت بکار برده بخواهند برای آن ساعت و دقیقه معین داشته باشند، چه هر وقت بسر کار رفته رفته، هر گاه بازگشته گشته، هر زمان خورده خورده و هر گاه خفته خفته و تکلیفی بر آنها نبود تا زمان معینی را مسئول بوده وقت مشخصی را پایبند بوده باشند و اوقاتشان در وعده‌های ملاقات‌ها چنین بود که یا میگفتند پیش از ظهر که از دو سه ساعت از (دسته) بالا آمده «اول آفتاب» تا اذان ظهر بود و قرار بعد از ظهر و عصر از دو سه ساعت از نهار گذشته تا مغرب و قرار شب از اول غروب تا بگير و ببند «ساعات ممنوعه» که ملاقات کننده میتواند مراجعه نماید و ملاقات گیرنده که انتظار

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۰۹

میکشید، باین معنی که دو سه ساعت و کمتر و بیشتر تاخیر و تعجیل در هر قرار مؤثر اثری نبود تا در آن ملاحظه نمایند.

بعد از این شناسائی اوقات جهت ادای فرایض بود که در ماه رمضان سحرخوانها و اذان‌گوها و توپچی‌های افطار و سحر و در مواقع

عادی بوقهای حمام و اذان مأذنه‌ها و توپ ظهر و مغرب و سوت قورخانه و حرکت پیشنمازها بطرف مساجد و بازگشتشان و نمازهای پای دکانهای کسبه ریاکار و صدای خروس و بازگشت کلاغها در غروبها از صحرا بشهر و شروع و ختم پخت دکان نانوائی‌ها و روشن و خاموش شدن چراغ‌های جلو دکاکین پزندگی‌ها و امثال آن برایشان ساعت و نمودار اوقات روز و شبشان بود که از آنها رفع حوائج میکردند.

دیگر (شاخص) های کنار حوضهای مساجد که با آن اوقات ظهر معلوم میگردد و بعد از آن دراز و کوتاه شدن سایه‌ها و پس از آن چوبهائی که در خانه‌ها بر روی بامها استوار کرده از بلندی و کوتاهی سایه آن اوقات پیش از ظهر و بعد از ظهر را میشناختند و پس از آن چشم گربه‌ها که ساعت واقعی آنها بحساب می‌آمد و دیگر سایه انگشت وسط در کف دستها که چه مقدار از دامنه آن فاصله داشته یا نزدیک میباشد و در غروبها گرد گله یعنی بازگشت گوسفندان از صحرا و کاه زردی که برق و زردی آن در دیوارها پیدا نباشد و در شبها ستاره زهره و ستاره سحر و بانگ بگیر و ببند شب‌گردها و صدای شیپور نوبتیان و دیگر صدای زنگ کاروانیان و روشن و خاموش فانوسهای کوچه‌ها و پس از نصب ساعت‌های بالای عمارت شمس العماره و سر در مسجد مشیر السلطنه،

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۱۰

صدای زنگ آنها در شمال و جنوب شهر تا کم کم که ساعت متداول گردیده از اندرون سلاطین بخانه‌های وزرا و اعیان و رجال و پائین‌تری‌ها و عوام راه‌یافته ساعت‌های جیبی بغلی بازار آمده متعارف شده جانشین اوقات شناسائی دیرین گردید. ساعت‌های خانه‌ها بچند صورت بود که ابتدا اندازه‌های آنان از یکی دو قد آدمی تجاوز کرده با زنجیرهائی که وزنه‌های کوچک آنها را نگاه میداشت در بالا- و کنار و گوشه‌های طالارها و شاهنشین‌ها و گالری‌ها و پنجدری‌ها قرار میگرفت تا ساعت‌های کوچکی سربخاری که با اشکال مختلف جلوه‌گری کردند از جمله ساعت‌های وقت‌شمار معمولی گربه‌ای که در هر نیمساعت و ساعت سر گربه‌ای از آن بیرون آمده سر باطراف گردانده معمولی مینمود و ساعت طوطی و قناری‌دار که بهمان صورت سر ساعت صدای طوطی و قناری مینمود و ساعت‌های جیبی بغلی که بهترین آنها ساعت‌های دوقابه‌ی نقره میناکاری سفارشی کلید کوچک از تصاویر ناصرالدین‌شاه یا اتابک بود که ساعت بمبئی‌اش گفته از هندوستان می‌آمد و عقیده داشتند که یکی از آنها عمر آدمی را کفایت مینماید که با زنجیره‌های طلا و نقره در جیب‌های جلیقه‌ها جا میگرفت.

ساعت‌ها غروب بغروب کوچک میشدند که بعدها بغروب کوچک معروف گردیدند چه در ابتدا تا وقتی که فرنگ رفته‌ها از فرنگ برنگشته ساعت‌های ظهر کوچک نداشتند ظهر کوچکی و غروب کوچکی ساعت‌ها مطرح نبوده همگان اول غروب و اول صبح را (دسته) که عقربه‌ها بر روی دوازده سوار میشدند میشناختند و

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۱۱

این باین ترتیب بود که همان آفتاب زردی و گرد گله و کاه زردی ملاک کوچک و میزان ساعت‌های ایشان شمرده میشد که هر یک نوعی یعنی با یک نشانه ساعت خود را میزان میکردند از اینرو چنانچه دو ساعت با هم موافق بوده هردو بیک میزان نشان میدادند «که هرگز چنین چیزی ممکن نگردیده از نوادر بشمار می‌آمد» از عجایب بود که با آن فالهای نیک گرفته مثلا- اگر کسی بخواستگاری و بله‌بران دختری رفته بود و ساعت پرسیده دو نفر ساعت از جیب کشیده هردو یک موقع را اعلام میکردند آن وصلت را از خوش شگون‌ترین وصلت‌ها میدانستند که باید بهر صورت پذیرفته بانجام رسانند و همچنین در ابتدای کارها و شرکت‌ها و خانه خریدن‌ها که این از سعادات آن کار بشمار آمده با دل قرص و روحیه قوی از آن استقبال میکردند.

پس معیار میزان ساعت‌ها آفتاب بود که در غروب‌ها شفق مینمود و این همان دسته بود که عقربه‌ها بالای دوازده بر روی هم قرار میگرفت و از آن ساعت بود که هرچه از آن میگذشت نیم ساعت و یک ساعت و یک ساعت و دو ساعت و هشت ساعت و ده

ساعت از دسته گذشته میگفتند، همچنین در روزها که اول دسته زمانی از صبح بود که عقربه‌ها بر روی عدد دوازده واقع شده و از آن زمان تا غروب را نیز از دسته گذشته میگفتند و مطابق تقاویم آنروز اذان ظهر فلان مقدار ساعت و فلان مقدار دقیقه از دسته گذشته بود که هر روز در تقاویم منعکس میگردد و همین اختلاف نیز در ادای نمازهای فرادا و جماعت که پیشنمازی ساعتش از جهت احتیاط نیمساعت و بیشتر عقب‌تر کوک و میزان شده، ملائی دیگر جلوتر و مؤمنی احتیاط را از (احوط) به اکمل رسانیده از آن زیادتر تأخیر انداخته، یکی پیش‌تر قرار داده، صدای اذان مسجدی آفتاب به رو و اذان مسجد دیگر آفتاب زردی و از آن دیگری در مغرب و بعد از مغرب تا به تاریکی و شامگاهان میانجامید و نماز صبحگاهان که از یکی پیش از طلوع و از دیگری بعد از طلوع شروع میگردد تا نزدیک آفتاب که گاهی با رکعت آخر و

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۱۲

کم‌ویش اختلاف آفتاب ظاهر میگردد. و کار دیگر این ساعتها نشان دادن اوقات قمر در عقرب یا تحت الشعاع یا شرف‌های کواکب مانند شرف شمس و زهره و عطارد و مشتری و غیره که از چه ساعت وارد نحوست و سعادت گردیده یا از آن خارج میشوند تا مبنای امور خویش را بر آن استوار نمایند.

ساعت از مهمترین و عزیزترین اشیاء بشمار می‌آمد که دارنده آن بزرگترین شئون را شامل میگردد و توهین بدان که مثلاً: (بد کار میکند- یا ساعت نم کشیده- یا: بده حلوا جوی بگير- یا: پشت و پشتو بین بنداز و در رو که آجان عقب نکنه) و از این قبیل بزرگترین اهاناتی بود که بصاحب آن وارد می‌آمد و بر سر این چه کتک کاری‌ها و زدوخوردها و قهر و اختلافها که ظهور مینمود و روی همین علاقه مفرط مردم هم بساعت بود که شعبده‌بازان را وسیله استفاده بیشتر گردیده تنها با خورد کردن ساعت و در هاون کوفتن آن و بحال اول باز گردانیدن آن بود که هرگاه از هیچ چشمه از شعبده‌های خود بفوایدی نائل نیامده نتوانسته بودند دشت و فتحی کرده پولی بدست آورند از این راه پر روغن‌ترین لقمه‌ها نصیبتشان گردیده در کوفتن آن و بانتظار سالم باز گردانیدن او میتوانستند بهترین دوران‌ها را زده بهترین پولها را بدست آورند.

علما چه کسانی بودند؟

علما بر سه دسته بودند. علمای دینی واقعی که با کمال ادب و فروتنی از آنها یاد میکنیم. دیگر علمای سفارتی یعنی آنهایی که برای مردم امامت و اجتهاد کرده پول از سفارتها گرفته نوکری آنها میکردند. آنها نیز دو نوع بودند: دسته‌ای که از داخل با پیشکش‌ها و رشوه‌های ارسالی سفارتها در قید خدمتگزاری درآمده و دسته‌ای که از خارج تعلیم و تربیت یافته با دین موسویت و مسیحیت زبان و تعلیمات اسلامی آموخته نام قلبه‌ای بر دنبال القابشان اضافه گردیده مشتی مرید و مأموم برایشان تراشیده غفلت‌ناوردشان ساخته جهشتان فضایی در

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۱۳

اذهان می‌انداختند و این‌ها همانها بودند که دولت‌ها را منفصل و حکومت‌ها را منتزع و هو و جنجال‌های مختلف جهت مقاصد گونه‌گون راه انداخته ملت و دولت و مافوق و مادون را تحت رقبه اطاعت درمی‌آوردند تا آنجا که غفلت هر یک از مصادر امور در دست‌بوسی آنها در اوقات مقرر و اخذ دستور العمل موجب انتزاع و سقوطشان میگردد و اندک تبخّر و نافرمانی از فرامینشان سنگ قلابی بود که رفته (سال دیگر با برف پائین بیاید)؛ سوم علمای درباری که با سلاطین نان به هم قرض داده، ایشان تقویت آنان و آنها تمشیت جلالت ایشان میکردند؛ علمائی با عمامه‌های گنده و پاچه‌های گشاد و گردن‌های ستر و اندامهای سمین و شکم‌های پیش آمده و راه رفتن‌های گشاد و غبغهای افکنده و چشمان دریده ملتمس سلام و البسه فاخر و عبا‌های سیم‌بفت و آستینهای فراخ و نعلین‌های نکه‌پنجه‌ای و عساکران بسیار دنبال‌رو، در خانه‌های وسیع و خدمه بسیار و بست‌وبند و حریم تودرتوی و زنان متعدد و

حرمسراهای هارونی و خدمه زن و مرد فراوان و میرزا و محرر و (غلام بچه!) و ارسال مراسلات خارج و داخل و مراجعان متعدد و چوب و فلک و حدوحبس و تبعید و تکفیر نشانه اینگونه علمای ساختگی بود که در تهران یعنی در شهر زودباورها فراوان یافت میشدند. البسه کم قیمت و قیافه های متین و اندامهای استخوانی و سیماهای افسرده و متفکر و خانه های اجاره ای و اندرون خلوت و بیرونی کم مراجع و مستمندان زیاد متوقع نماینده علمای واقعی و ملی که مگر مریدانشان را ضعفا و محرومان تشکیل میدادند و کارشان آنکه عقدی خوانده تحریر شهادتی نموده، قسمی داده قسمی گرفته نمازی خوانده، استخاره ای نموده ساعت خوب و بد تقویمی دیده، درس و تعلیم مسائل دینی داده و شاگردانی منزله تربیت بکنند.

آفات شبها؟

بقول عوام از مغرب شرعی که بعد از اذان مسجد بود این اماکن یعنی دکان و

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۱۴

خانه و حمام و خرابه و زاویه و مخصوصا تاریکی شهر در اختیار اجنه قرار میگرفت که از این ساعت ببعد هیچ بچه و زن آبستن و تازه عروس حق نداشت از زیر درخت میوه دار و در تاریکی و آب انبار و پاشیر و زیرزمین و سر چاه و چاهک و مثل آن رفت و آمد نماید که جنیان باو آسیب میرسانند، چرا اصولا شب آفت زاست و در شب بود که بیماران سنگین تر شده امراضشان رو بمزاحمت مینهاد و در شب بود که جنایات و پلیدی ها و گناهان صغیره و کبیره انجام میگرفت و در شب بود که فتنه ها تکوین یافته صورت اعمال بخود میگرفت و در شب بود که حبس و زندانها مملو میگردد و سر بیگناهان از دم تیغهای بیدریغ میگذشت و در شب بود که خوابهای خوفناک و کابوسهای کشنده گریبانگیر میگردد و در شب بود که نجواها بعمل آمده خیانتها بظهور رسیده دزدیها و خباثتها بانجام میرسید و در شب بود که حشرات موزیه و گزندگان بیرون میآمدند. پس شب از ایام منحوسه و متعلق بشیاطین و اجنه بود که جز شئامت و نحوست از آن بثمر نمیرسید تا آنجا که رمل و استخاره و مانند آن راست نمیآمد.

در این صورت نباید در شب قدم از قدم برداشت مخصوصا برای دسته های گفته شده که زیادتر مستعد آزار و اذیت شیاطین میبودند!

لاجرم کسی در شب از اطاق بدون بسم الله نباید پا بیرون بگذارد و در شب نباید دادوستد نماید که آن کار و داد و ده برکت نمینمود و آب سرد و گرم نباید بزمین بریزد که جنیان تردد داشته آزار دیده آزار میرسانند و آتش نباید ریخت و روی آتش آب نباید افشاند که اطفال جنیان خواهند سوخت و طرف را غشی خواهند کرد و بدنش را خواهند سوزاند و بیمارشان را سنگین خواهند نمود، مخصوصا در هنگام خواب که بدون بسم الله نباید خوابید اگرچه بسم الله را برای تمام حالات حتی نشستن بر سر مبرز باید مراعات نمایند، و چهار قل را باید

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۱۵

قرائت نمود و در رختخواب رفتن و خاموش کردن چراغ که حتما باید برای دفع گزندگان دستها را بهم زده این رباعی را با صدای بلند خوانده پس از آن دیگر سخنی نگفته چیزی گفت و شنید نمایند.

بستم دم مار و نیش عقرب بستم نیش از دم و دم هردوشان بشکستم

شجا قرنیا قرنیا قرنی بر نوح نبی سلام کردم رستم

جن که بود و چه بود؟

از اقتباس آیات قرآنی جن موجوداتی بودند نامرئی با نیروئی فوق انسانی و باعقاد عوام مخلوقاتی که بهر کار قادر و از هر واقعه ای

چه وقوع یافته و چه نیافته مطلع میبوندند و به عقیده‌ای همپایه جنین که هم وجود داشتند و هم وجود نداشتند و هم بودند و هم موجودیتشان به ارائه نمیآمد، مانند طفل در شکم مادر که مادر او هم فرزندی داشت و هم نداشت در معنی آنکه هرگاه کسی او را منفرد خوانده بود ناروا گفته بود و هرگاه وی را زوج خوانده با فرزندی شناخته بود جفتی همراه مادر نبود تا بتواند فرزندی از او نشان داده اثبات نماید، و اعتقادی دیگر در قوه‌ای مرموز ناشناخته مانند هوا و حرارت و برودت که هم موجودیتشان ثابت بود و هم کسی نمیتوانست آنها را رؤیت کرده حجم و بعدی از آنان معرفی نماید و نظریاتی مانند ارواح سرگردان از گذشتگان و موجوداتی عاری از جسمیت مانند خیال و مخلوقات مؤثر همپایه شعاع و آفریده‌هایی شادی‌بخش مثال لذات و انکارناپذیرانی همانند اندوه که هم هستند و هم قابل لمس نمیباشند، ولی آنچه مسلم بود و هر نام و هر عقیده که برایشان اطلاق میگردید موجودیتشان را محرز مینمود آن بود که عجایی گهگاه بنام آنها مانند اثرات هیپنوتیسم و مدیوم و احضار روح و سئوال و جواب‌های مشکل بوسیله احضار در آئینه و خواندن در آب و معاینه‌ی در اشعه چراغ و امثال آن بظهور میرسید که برای اهل علم و مطالعه وجود ایشان را ثابت مینمود و برای عوام

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۱۶

کارگذارانی که توسط آنها نیات و مقاصد دشوار و غیر قابل انجامشان بوقوع میبوست، از آن جمله بودند جادوگری‌هایی که موکلین انجام آنها را اجنه و شیاطین دانسته توسل به آنان میجستند، با این اندیشه که بشر از خاک و ماده سفلی و شیاطین و اجنه از آتش و ماده علوی خلقت یافته‌اند که مخلوق علوی بر موجود سفلی کمال و برتری را داشته از عهده هر خواسته و تکلیف برآمده میتواند هر ناهموار و غیر قابل تحملی را با شرایطی سهل و هموار و تحمیل نماید. تا آنجا که چه بسا افراد را نشانه می‌آوردند که جنیان با آنها دوستی و مراوده داشته برایشان چیزها آورده، توی صندوق و زیر تشک و متکایشان پول گذارده کارسازی میکنند! درباره اثرات جادو نیز که چه ارتباطی با سوزاندن یک کاغذی و براه انداختن دودی و یا در آب شستن اسمی با شخص مورد نظر میتواند باشد این عقیده در ارتباط جرقه به چوب و اشتعال چوب بسوی دیگ و جوش آمدن آن که هرینه آن جرقه یا شعله در خود دیگ میافتاد خاموش میگردید و چون به پنبه یا چوب رسید و این دو را دوستی و پیوند محبتی باهم بود اشتعالی بوجود آمد و در نتیجه مسبب سببی گردید که آب دیگ بجوش آمده کارگذار کسی گردد که آن دوستی را میان جرقه و چوب بوجود آورده آنها را بهم الفت و محبت بخشیده است و دود که کارش راندن حشرات و اختناق آوردن و سیاهی بخشیدن میباشد همراه اثرات اسامی‌ای که کیفیت گریزانندگی آنرا زیاده‌تر میکند موجودات موزیه سحر را میپراکند، در مثال آب که با شیرینی و شور و ترش شدن اثر آبی او از میان رفته حالت دیگر و اثر وجودی دیگر یافته اگرچه بظاهر بصورت همان آب بوده باشد چه بسیار که گاهی حیات‌بخشی نموده زمان مامت‌آوری مینماید و دارو که در معده داخل شده درد سر و دست را رفع میکند، و در مثال دیگر آنکه دو دست بهم خورده درد در اندرون بوجود میآید و دو سنگ بهم برخورد نموده صدای آن گوش را میخراشد و انگور با تصرف وجود هوای خارجی سرکه و

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۱۷

سرکه با دخالت هوا شراب و شراب با ورود نمک سرکه و سرکه با تصرف هوا مایعی فاسد و بیمصرف میگردد و این همان هوا بود که بی‌سببی یا باسببی موجب سرکه شدن انگور و همچنان وسیله فاسد شدن آن گردید و تداخل نمک که وسیله استحاله و تغییر کیفیتی برای شراب گردیده اثر مست‌کنندگی او را به مستی برندگی تبدیل داده ماهیت او را متبدل گردانیده پس درباره جادو شاید این نیز از خواص حالات و اموری از اطوار فیزیکی یا طبیعی اشیائی بوده باشد که چنان احوالی را در اجسام و احوال بوجود میآورد و در آخر عجایب ناشناخته‌ای که هنوز فهم شیر پی بدرک آنها نبرده مانند میلیون‌ها مجهول نامعلوم میباشد.

باری این همان جنیان و شیاطین بودند که کارپرداز آدمیان بوده اعتقاد بسیار بآنها میورزیدند تا آنجا که کمتر کسی از عالم و عامی

بود که به آن عقیده‌مند نبوده باشد با تفاوت آنکه اگر عوام فقط خواص آنرا می‌جستند خواص درصدد دست یافتن بکیفیات و اصول او می‌بودند، که از آن جمله بود ریاضت تسخیرات جنیان و شیاطین و کواکب و ارواح و مانند آن که بعضی روزنه نوری یافته دنبال کرده یا چیزی بدست نیاورده، ناامید می‌گردیدند و اینک چند نمونه از کارهای عوام که با آن امور دلخواه را گذرانده؛ گشایشات و بستگی‌ها و حل و عقدها و محبت‌ها و عداوت‌ها و پیوست‌ها و ابطال‌ها و اجتماع‌ها و آوارگی‌ها می‌کردند.

باطل سحر

برای باطل سحر دستور آن بود که سحر زده بر سر دو پای خود نشسته دستها را از پشت بوسط پاها آورده شست‌ها را پهلوی هم گذارده بر روی آن بول بکند.

دیگر: سه اذان در ظرفی بول کرده اذان چهارم آنرا بر سر ریخته مشتی بیاشامد.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۱۸

دیگر: پوست سیر و پوست پیاز و فضله سگ را شب شنبه یا شب چهارشنبه دود کرده خود را بر دود آن بدارد.

دیگر: یک تا هفت پسر نابالغ را واداشته تا بر روی محل سحر زده که چیزهایی در آن پاشیده شده ظن و گمان بوجود آورده بود شاشیده سحر شده از روی آن قدم بردارد.

دیگر: چهار قل را که شسته آب آنرا بر سر بریزد. طهران قدیم؛ ج ۴؛ ص ۵۱۸

گر: قلیاب و سرکه‌ای را که هفت دختر نابالغ قلیاب آنرا کوبیده باشند بیاشد.

دیگر: آب جام باطل سحر بر سر ریخته با هر ریختن که باید هفت مرتبه باشد یک مرتبه بگوید (هرکه کرد عاظل من کردم باطل بحق مبطل سحر بابل) و این جمله‌ای بود که در هر نوع ابطال سحر که اگر هم همه‌اش را نمیتوانستند کلمات اولش (هرکه کرد عاظل من کردم باطل) را باید بر زبان بیاورند.

دیگر: هزار و یکدانه اسفند را در پارچه کیود نو بسته آویزان نمایند.

دیگر: (اسفند آویز) که میوه تازه اسفند را که بشکل نخود مییاشد نخ کشیده مانند مگس‌پران چهار پایان ساخته از داخل بالای سر در خانه آویزان نمایند.

دیگر: نعل اسب را که از راه یافته باشند جلو در خانه یا دکان بکوبند.

دیگر: شاخ مار را که با تکه‌ای سوزن شکسته در پهلوی چپ بیاویزند.

گشایش کار و بخت

- عامل برای هرچند سال که از عمرش گذشته است جهت هر سال دوازده خرما گرفته سوره یاسین بر آنها خوانده نیت کرده شب جمعه نثار اموات سر چهارراه برده خیر بکند.

- هفت مرتبه سوره حمد را بر هفت تکه از پارچه لباس خود نوشته در هفت قبر یا قبرستان دفن نماید.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۱۹

- آب جام چهل کلید را چهل مرتبه بر سر بریزد.

- دل گوسفند سرسیاه را گرفته در محراب یا زیر منبر مسجد دفن بکند.

- سوره انا فتحنا و اذا جاء نصر الله و سوره انا اعطینا و آیه (الله لطیف بعباده یرزق) را بر کاسه نوشته شسته با آب آن غسل کرده در خانه یا دکان پاشد.

- آب چهارگوشه حمام کلیمی‌ها را گرفته بر سر بریزد.

- شب چهارشنبه اگر شب چهارشنبه آخر سال (چهارشنبه‌سوری) باشد که بمراتب قوی‌تر است آب دباغخانه را آورده سر و تن بشوید یا از روی هفت حوض آن عبور کرده نك پنجه در آب آن بزند.

دفع ضرر دشمن

- حروف اسم دشمن را در میان دو حرف سین نوشته در دست گرفته با وی سخن گوید یا همراه داشته باشد باینصورت مثلا علی:

س ع ل س ی س س ع س لیس یا زیر تکه نبات گذارد.

- پوست گرگ دباغی نکرده را همراه نماید.

- ناخن شیر را در میان کفش گذارد.

- در غره ماه بهلال قمر نگریسته مطالب خود را از دفع شر دشمن با نام و نشان بزبان آورده در آخر رو بجانب خانه حضم کرده بگوید ای ماه خانه او را مانند شب‌های آخرت سیاه کن.

- یک تا سه پنجشنبه روزه گرفته شب جمعه خاک از مکان وقف برداشته آنرا به قرآن به نیت خرابی خانه دشمن قسم داده در خانه عدو افشاند.

- استخوان مرده را کوبیده تف بر آن کرده در خانه دشمن بریزد.

- ذکر لا اله الا الله گرفته رفع دشمن خصم را منظور بکند.

و چون ملاقات با دشمن و ظالم دست دهد شش مرتبه سوره قل هو الله را با

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۲۰

بسم الله بر جلو و پشت و راست و چپ و بالا- و پائین خود خوانده در داخل شدن بمکان او انگشتی از انگشتان چپ را گره کرده نگشاید تا از آنجا خارج گشته دور بشود.

برای تنزل مرتبه و فنای دشمن و ظالم

- در عصر روز چهارشنبه چوب درخت گز را چهار پهلو تراشیده بر سه طرفش اسم سه امام یا امامزاده شهید را نوشته طرف چهارم اسم دشمن یا ظالم را همراه مقصود نوشته در جای تاریک زیر سنگ سنگین گذارد.

- سوره تبت را به خشت خام کلمه معکوس نوشته و آنرا معکوس خوانده هربار یک کلمه را محو کرده نیت کند و خشت را نرم کرده در خانه دشمن بریزد.

- مجسمه‌ای از گل ساخته روی او را با قیر یا مرکب سیاه کرده اسم دشمن را همراه کلمه ساقط بحروف مقطع نوشته در تکه‌ای از کفن میت پیچیده سرنگون دفن در مزبله نماید.

- بر هفت پیاله آب که از جوی رونده برداشته باشند هفت انگشت غایط اسهالی افکنده نیت کرده جلو عبور و محل سکونتش پاشد.

برای تفریق و سردی و جدائی میان دو نفر

- دو باریکه پارچه سیاه و سفید را بهم تائیده با زرنیخ دود داده سپس آنرا گشوده سیاه را سفید و سفید را سیاه گرداند و سوزانده جلو راهشان بریزد.

- بر کاردی کار نکرده سوره یاسین را خوانده با آن خیار تری را از وسط دو نیم کرده بخوردشان داده یا در جای نمناک دفن نماید.

- خشت خام را در هنگام عبور دادن میت کوبیده به نیتشان سر سهرام یا در خانه‌شان بیفشاند.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۲۱

- عروسک وسط استخوان گوسفند را بزک کرده در خانه دشمن بیندازد.

برای بستن رغبت مرد

- زه کمان حلاجان را گرفته در شیر خیسانده بر آن هفت گره زده با هر گره یک بار آیه انا صببنا را خوانده مقصود را ذکر کرده آنرا در آفتاب خشکانده در جامه‌ی زیر طرف منظور بسته در قبر کهنه دفن نماید.

- امعاء و احشاء گوسفند را با چرک آبه‌ی بدن زن یائسه آلوده در چارطاقی قبرستان دفن نماید.

- سرمه سنگ را در عزاخانه سائیده پشت سر مرده بیفشاند.

رفع تهمت

- چون به تهمتی گرفتار شده باشد روز شنبه ناخن هر بیست انگشت دست و پای خود را گرفته با کمی از موی سر و جامه خود سوزانده خاکستر آنرا با خاکی که مورچه‌ها از لانه بیرون می‌آورند صورتی بشکل خود ساخته نام خود را در بر پیشانی او نوشته در کناری که از آن عبور نباشد دفن نماید.

- مطابق عدد اسم خود نه، نه (۸۱) مرتبه اسم (طاها) را بر آب خوانده خورده سر و رو بشوید.

- سوره قل یا ایها الکافرون را بیست و یکروز ذکر نماید.

- روز پنجشنبه روزه گرفته سوره یس را هفت بار بر آب خوانده با آن افطار نماید.

- نیمه‌شب برخاسته دو رکعت نماز حاجت خوانده سیصد و پنجاه و یکمرتبه نیت کرده ذکر یا رافع بگوید.

- صبح جمعه غسل رفع تهمت نماید. «این غسلی بود که برای رفع تمام مشکلات نموده نیت میکردند» مانند غسل جنابت باسامی: غسل رفع قرض.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۲۲

غسل زیارت. غسل سلامتی. غسل کارگشا. غسل رفع دشمن ...

برای خلاصی از زندان

- برای خلاصی از ورطه و زندان ذکر (یا خالص و یا خلاص و یا مخلص) می‌گرفتند.

- ختم اممن یجیب المضطر می‌گرفتند.

- این آیه و کلمات را ورد خود می‌ساختند: بسم الله الرحمن الرحيم و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد.

- الهی بحرمت آنمردی که در غار است و دو پای او در دهان مار است و رزق او معلوم است و بذکر خدا مشغول است، چنگ زنم و دامن مصطفی گیرم تا حاجت من برآید.

- این حروف را باین صورت نوشته برای دفن در آستانه زندان به زندانی میدادند ج ج ج ج ج ج.

- یکصد و هشتاد و یک (ق) را با هریک یک مرتبه (یا ملک و یا مهیمن) خوانده نوشته پهلویش می‌گذاشتند.

- دانه برنج یا خرده نانی که هنگام خوردن در سوراخ منخرین جهیده و با تنحیح بیرون آمده را با آب دهان سائیده بر در زندان میمالیدند.

برای زبان بندی

- آیه: صَم بکم عمی فهم لا یتکلمون را بعد از نمازها میخواندند.
- همین آیه را بر میخ خوانده نیت کرده بر زمین میکوبیدند.
- صورت کسی را که میخواستند بر کاغذ کشیده نام خود و مادرش را نوشته در دهان ماهی گذارده دوخته در آب نهاده یا همین صورت را در دهان مرغ موشگیر نهاده دوخته سر میدادند.
- طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۲۳
- آیه بالا را بر کاغذ نوشته زیر چیزی سنگین میگذاشتند.
- پای چپ را بلند کرده می گفتند (سرت سبد زبانت نمد، دهانت را بستم بحق قل هو الله احد) و پا را بر زمین کوفته با مخاطب روبرو میگردیدند.
- آیه (ن و القلم و ما یسطرون) را در میان قفل گذارده بسته زیر سنگ سنگین میگذاشتند.

برای محبت و سفیدبختی

- گلاب سر عقد پسر عمو دختر عمو را بصورت میزدند.
- کلمه مهمله (حام میم) را بر ریک خوانده به محبوب میزدند.
- سه شمع از سه سقاخانه دزدیده نیت کرده در سقاخانه دیگر روشن میکردند.
- مغز خر را (هش هش خرم بش) گفته میخوراندند.
- چهل و یکبار (نادعلی) را بر نبات خوانده بخورد مطلوب میدادند.
- سوره حمد را نوشته در موم گرفته با موی سر مطلوب در زیر بغل میآویختند.
- همین سوره را نوشته بر دور میخ گرفته شب زیر بالش طرف میگذازدند.
- هفت مرتبه ادا زلزله را بر سیاه دانه خوانده موقع نماز عشا در آتش میریختند.
- چهل و یک مرتبه سوره حمد را به نیت میل طرف بر چهل و یک فلفل سیاه خوانده فلفلها را در شکم پیاز سفید گذارده در آتش میانداختند.
- گوشت را یک شب بر روی سینه بسته نیت محبت و بقراری نموده کباب کرده بخورد مطلوب میدادند.
- مردها گل سنجد را کوفته با آب پشت خود خمیر کرده بخورد معشوقه میدادند.
- طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۲۴

برای خاموش کردن آتش حریق

- برابر آتش ایستاده با صدای بلند تکبیر (الله اکبر) یا اذان میگفتند.
- دور آتش خط کشیده آیه الکرسی میخواندند.
- این کلمه را که در بیشتر خانهها برای حفظ از حریق بدیوار نوشته بود نوشته در میان حریق میانداختند (اهطمفشد).

- بسم الله الرحمن الرحيم را به سه پارچه سفال نوشته در میان آتش میانداختند.

برای بند آوردن باد

- پارچه سر مانند چارقده، یا تنبان پای بیوه زن را جلو باد میآویختند.
- شمع را (یا صاحب الریح) نوشته جلو باد گرفته خاموش میکردند.
- موش را گرفته واژگونه برابر باد آویزان میکردند.

برای بند آوردن باران

- اسم هفت کچل را نوشته زیر ناودان آویزان میکردند.
- کاسه‌ای از آب باران بر سر مرد زن طلاق‌بده میریختند.

برای ترس از زلزله و قطع آن

- نماز آیات میخواندند.
- هفت پیرمرد ریش سفید را زیر دیوار رو بقبله وامیداشتند.

برای خواستن باران

- این رباعی را از شیخ ابو سعید حلقه‌وار نشسته با هم بلندبلند میخواندند:
یارب سبب حیات حیوان بفرست- از بحر کرم سحاب غفران بفرست.
طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۲۵
- از بهر لب تشنه طفلان بنات- از دایه ابر شیر باران بفرست.
- هفت عدد جعل را تا باریدن زیر طاس مس سفید نکرده حبس میکردند.
- دعای نوزدهم صحیفه سجادیه میخواندند.
- بر چهار پاره کاغذ یازده اسم جلاله نوشته بر چهار درخت آویزان میکردند.
- میش‌ها را از بره‌ها و مرغ‌ها را از خروسها و اطفال را از مادران جدا کرده صدای ضجه و افغان راه میانداختند.

برای جلب و احضار گریخته و قهر کرده

- اسم چهار ملک «جبرائیل - میکائیل - اسرافیل - عزرائیل را بر چهار طرف کاغذ و اسم گم‌شده را در وسط نوشته جلو باد آویزان میکردند.
- همین اسامی را نوشته با سیر و سرکه میجوشانیدند.
- مادران اطفال را حلقه‌وار نشانیده (السسون و بلسون، بحق بار بستون - بحق شیر پستون - فلان ابن فلان را برسون) میگفتند.
- سوره حمد را حرف حرف معکوس نوشته با سیر و سرکه و گلاب و نمک میجوشاندند.
- در میان کفشش نمک ریخته سوار هم میکردند.

برای پیدا شدن دزد و مال

- آیه (فاذا بلغت الحلقوم) را بر نان نوشته بخورد اشخاص مظنون میدادند هر کس که نمیتوانست فرو دهد گمان دزد باو میبردند.
 - برای بازگرداندن دزد حروف ابجد را بر دور دایره با نام دزد یا نیت او نوشته آنرا با میخ بر دیوار استوار میکردند.
 - تخم قوچ سفید را گرفته تا حدی که حیوان نعره کند فشار میدادند.
- طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۲۶

برای قطع رابطه میان دو کس

- سوره تغابن را بر تیغه کارد خوانده با آن گوشت خرد کرده به اسمشان بسگ و گربه میخوراندند.
- دو سوسک سیاه را پشت و رو بهم بسته در پارچه سیاه پیچیده بخانه آنها میانداختند.
- سه بادام تلخ را به ماتحت میت کرده بیرون آورده بطور مثلث در خانه آنها دفن میکردند.

برای روای حاجات

- نذر صلوات میکردند.
- چهل شب جمعه نذر زیارت حضرت عبد العظیم میکردند.
- نصف قرآن را خوانده نصف دیگرش را گرو نگه میداشتند.
- نذر سفره حضرت زهرا، حضرت رقیه، حضرت زینب میکردند.
- عریضه خطاب بحضرت صاحب الامر نوشته در چاه آب میانداختند.
- ختم‌های گوناگون برمیداشتند.
- برای هر کار اسمی از اسماء الله را مطابق عدد کبیر آن بعد از نمازها ذکر میکردند.

برای وصال معشوق

- از پارچه خشتک معشوق شکل پنج (۵) مرغ، بریده بر بام خانه خود آویزان میکردند یا اگر به خشتک او دسترسی نبود آنرا از پارچه سبز بریده در خشتک خود میدوختند.
 - با خون کبوتر هزار بار اسم (ابلیس) را نوشته همراه میداشتند.
 - دویست و ده بار حرف (ر) را در شب دوشنبه که آخر ماه باشد نوشته با
- طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۲۷
- خود میکردند.

برای رهائی از عشق

- چارقل را بر کاسه نوشته چهار روز میلیسیدند.
- قرآن را در زیر کاسه‌ای نگاهداشته از روی کاسه آب رد کرده با آن آب غسل کرده میآشامیدند.

خواص حروف الفبا

- همچنین در حروف بیست و هشت گانه الفبای عربی خواصی سراغ داشتند که آنرا در مشکلات بهم دستور داده بکار میبردند باین طریق:

نوشتن صد و یازده (الف) در شب جمعه و گفتن (یا سبحان و یا الله) در هر حرف و با خود داشتن عزت و حرمت نزد پادشاه و بزرگان میآورد و دل را از شک و شرک پاک میگردانید و حاجت روا مینمود.

نوشتن دوازده (ب) در روز یکشنبه و گفتن (یا رحمان و یا رحیم) در تمام وقت نوشتن در ایام بلندی ماه و دفن کردن در خانه و مکان متکبر و قاهر قهر و تکبر را از وی دور میگردانید.

نوشتن چهارصد (ت) روز چهارشنبه در هنگام فرورفتن آفتاب و در تمام وقت نوشتن گفتن (یا قیوم و یا واحد) و شستن و خوردن آن دل کوری را میبرد و حافظه را افزون مینمود.

نوشتن پانصد و ده (ث) غروب روز سه‌شنبه و گفتن (یا دائم و یا صمد) هنگام نوشتن مانع اعمال گناه و حرام میگردید و ثبات قدم در کارها میآورد و در کوزه زن و شوهر قهر و مخالف انداختن که آب آنرا بخورند و همراه کردن آن موجب صلح و صفای آنها میآید.

نوشتن پنجاه و سه (ج) در وقت طلوع آفتاب و گفتن (یا باری و یا کبیر) در

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۲۸

وقت نوشتن و با خود داشتن زبان دشمن و بدگو را بروی او بند مینمود و در خواب بملاقات ارواح نائل میآید و اگر از کار افتاده بود بسر کار باز میگشت و موفق میگردید.

نوشتن هیجده (ح) در شب پنجشنبه وسط ماه و گفتن (یا باری و یا زکی) و با خود داشتن موجب ابطال سحر میگردید و در خواب ارواح را معاینه مینمود.

نوشتن ششصد و ده (خ) و گفتن (یا کافی و یا رجا) در وقت نوشتن در روز یکشنبه جای خلوت و در خانه داشتن سبب برآمدن آرزوها میگردید.

نوشتن سی و پنج (د) در شب چهارشنبه در مکان خلوت که مردم در خواب باشند و گفتن (یا حنان و یا منان) با مشک و زعفران و با خود داشتن اسباب گشاددستی و حرمت و عزت نزد خلائق و اعتبار و ادای قرض میگردید.

نوشتن هفتصد و سی و یک (ذ) در روز دوشنبه وقت طلوع و گفتن (یا دیان و یا خالق) در وقت نوشتن و دفن کردن در مسجد به نیت حفظ امانت، امانت را محفوظ میداشت و اگر به نیت غایب بود باز میگردانید.

نوشتن دویست و ده (ر) در شب دوشنبه آخر ماه و گفتن (یا رحمان و یا دائم) و در بلغار (نوعی چرم) گرفتن و با خود داشتن موجب رسیدن به وصال معشوق و عزت و کامروائی میگردید.

نوشتن هفتصد (ز) در روز شنبه هنگام غروب و گفتن (یا مبدع و یا علام) و دفن کردن در قبرستان باعث کشف علوم مختلفه بر عامل میگردید و عزت و دولت میآورد.

نوشتن صد و بیست (س) در روز جمعه و گفتن (یا حکیم و یا معید) و با خود داشتن موجب غلبه در مجادله و شیرینی نزد خلائق میگردید.

نوشتن سیصد و شصت (ش) در روز چهارشنبه با طهارت و گفتن (یا حمید و یا عزیز) و شستن و بر سر ریختن سبب نعمت و گشاده‌رزی و ابواب نعمت میگردید.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۲۹

نوشتن نود و پنج (ص) در کاسه با گلاب و زعفران و گفتن (یا قاهر و یا غریب) و شستن و بر سر ریختن سبب ابطال سحر و غلبه بر

خصم و در میان قرآن نهادن موجب هلاک دشمن میگردید.

نوشتن هفتصد و پنج (ض) در شب چهارشنبه و خواندن (یا مذل و یا نور) هنگام نوشتن و بر چوب انار مانند علم بستن و در خانه خالی بر دیوار رو به قبله استوار کردن موجب بازگرداندن هر امانت و مال که در نزد کسی داشته بود میگردید.

نوشتن نوزده (ط) در شب جمعه با گلاب و زعفران و گفتن (یا عالی و یا قدوس) و زیر سر نهادن موجب ملاقات حضرت رسول در خواب و شستن و خوردن آن سبب نور دل و بر رو زدن باعث عزت و حرمت نزد مردم و بزرگان میگردید.

نوشتن نهصد و ده (ظ) در شب جمعه و گفتن (یا والی و یا متعال) و با خود داشتن موجب تندرستی بیمار و صحت او میگردید.

نوشتن صد و سی (ع) در روز پنجشنبه و گفتن (یا محمود و یا کریم) و با خود داشتن موجب آبرو و شهرت میگردید.

نوشتن هزار و شصت (غ) در روز جمعه و گفتن (یا عظیم و یا مجیب) و با خود داشتن سبب دیدن عجایب و برآمدن مرادها میگردید.

نوشتن نود (ف) در روز چهارشنبه و گفتن (یا غیاث و یا مغیث) و با خود داشتن موجب برآمدن حاجات و روای نیات میگردید.

نوشتن صد و هشتاد و یک (ق) و گفتن (یا ملک و یا مهیمن) و همراه زندانی کردن سبب خلاص او از زندان میگردید.

نوشتن صد و یک (کاف) و گفتن (یا کلیم و یا کریم) و با خود داشتن سبب رفع هر غم و رنج و آفت و ایمنی از مهالک میگردید.

نوشتن هفتاد و یک (ل) در شب چهارشنبه و گفتن (یا شکور و یا غفور) و با

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۳۰

خود داشتن موجب ایمنی از مکر و کید خلاق میگردید.

نوشتن نود (م) در روز جمعه پیش از آفتاب و گفتن (یا خالق و یا محیط) هنگام نوشتن و با خود داشتن سبب حاجت روائی و آویختن آن در باغ و زراعت موجب امان از آفات زراعت میآمد.

نوشتن صد و شش (ن) در شب سه‌شنبه و گفتن (یا احبّا و یا اعلا) و با خود داشتن سبب نجات از امراض و آسانی فراگرفتن علم میگردید.

نوشتن سیزده (و) در روز شنبه و خواندن (یا حکیم و یا شکور) و نهادن میان قرآن موجب کامروائی‌ها و برآمدن نیات و حاجات میگردید.

نوشتن یازده (ه) و گفتن (یا وافی و یا خفی) و با خود داشتن سبب وقوف اسرار غیب و موجب کشف و ظهور علمهای نهانی میگردید.

نوشتن بیست (ی) و گفتن (یا قاعد و یا فتاح) و نگاهداشتن سبب رسیدن بتمام مقاصد میآمد.

عقایدشان درباره خدا و روحانیات

خدا یکیست و دو نیست و اول و آخری ندارد و همه موجودات به خواست او بوجود آمده با گفتن یک (کن) او تکوین یافته با گفتن یک (فیکون) او معدوم گردیده. دانا و بینای ظاهر و باطن اسرار میباشد و در کارها کسی با وی شریک نمیشد و مکان و زمان ندارد و در همه جا حاضر و ناظر میباشد:

نه مرکب بود و جسم نه مرئی نه محل بی شریک است و معانی تو غنی دان مطلق

قادر و عالم وحی است و مرید و مدرک هم قدیم ازلی هم متکلم صادق

حرف خدا: کلام اوست که بر پیغمبران الهام شد اکمالش بصورت قرآن تدوین یافته و خدا با زبان سر با کسی تکلم ننماید.

دیدار حق: پس از موت و وصول بهشت خواهد بود و نور اوست که در دلها تجلی میکند.

معاد: بر حق است و مردگان دوباره زنده میشوند چنانکه درختان مرده در بهاران زنده میشوند و معنی از مرده زنده بوجود میآید و از زنده مرده مثل مرغی است که از تخم و تخم که از مرغ بوجود میآید.

اجل: معلوم است و هر کس و هر موجود به اراده خدا فنا میگردد چه بمرگ طبیعی و چه به واقعه و هیچکس را در آن تصرف و قدرتی نمیباشد.

رزق: مقسوم است که در هر کجا باشد به صاحب آن میرسد و زیاده از رزق مقسوم میسر نمیگردد چه به حلال و چه به حرام و چه به جد و جهد و چه به بی‌اعتنائی مانند عاشقی که بدنبال معشوق دوان باشد و به عیب و ایراد معشوق توجه نداشته باشد (رزق تو از تو به تو عاشق‌تر است) و شهادت این بیت: (آنچه نصیب است نه کم میدهند- گر نستانی به ستم میدهند). با استشهاد بیانات امامین حضرات علی ابن ابی طالب (ع) و حضرت امام حسین (ع) که چون حضرت علی استر خود را جلو مسجد بکسی میسپارد و هنگام خروج بیست درهم برای او در مشت گرفته خارج میشود و نگهبان را مینگرد که دهانه افسار استر را ربوده گریخته است میفرماید به عزت و جلال خدا که من بیست درهم برای او به ازای مزدش به حلال در مشت گرفته بودم و او دهانه افسار مرا به بیست درهم حرام فروخته است و چون تحقیق میکنند آن بوده که او فرموده بوده است. و نقل قول امام حسین علیه السلام که در روز عاشورا به قشون اعدا میفرماید: چون اجل معلوم است چه نیکوتر که کسی در راه خدا شهید شود و چون رزق مقسوم چه بهتر که از حلال بکف آید.

کفر و ایمان: بر روی همین فرمایشات ائمه و اعتقاد کفر و ایمان را نیز از خدا دانسته که هر که را خواهد توفیق ایمان و خداشناسی و نیکوئی و خیر و سعادت عنایت میفرماید و هر که را خواهد کفر و گمراهی و ضلالت و معذب بعذاب نافرمانی که این نیز از حکمت‌های بالغه او میباشد.

صحت و بیماری: همچنین با عقاید بالا که صحت و ناتندرستی نیز بدست

پروردگار میباشد که داروی و طیب و مثل آن وسائل گذران خلایق میباشد در اینکه عالم را با اسباب آفریده هر سببی را مسببی اراده فرموده و آلاء شفا و رنجوری در اختیار خود او میباشد، در اعتقادات به نذر و نیازها و دعا و درخواست‌هایی که جهت بیماران حکیم جواب گفته و ابتلائات بدون علاج کرده نتیجه‌های شگفت و شفاهای واقعی ذکر میکردند و گفتار عرفا که چون در بیماری یکی ایشان تکلیف مراجعه به طیب میشود جواب میدهد: خود طیب وی را بیمار داشته است.

جبر و اختیار: این عقیده که خلقت و عوامل عالم جبر مطلق بوده اختیار را در آن دخالی نمیباشد، آنچنانکه طفل را از وجود خود در تولد اختیاری نبوده اجبارا با بصره روزگار مینهد و موت و فنا بدون اختیار میرسد که اگر جز این بودی هرگز کسی تن بمرگ نمیدادی، در رد عقیده بین‌الامری‌ها که گویند (شخص ایستاده یکپای خود را بلند کردن اختیار دارد و از برداشتن هردو پای خود عاجز میباشد که اختیار او تا برداشتن یکپای او میباشد) میگفتند: چون فردی با یکپا بدنیا آمده یا یکپای خود را از دست داده باشد اختیار بلند کردن تنها یکپا را چگونه داشته باشد، پس این نیست که جزء و کل اختیار در این روایت که (برگ بی‌اذن خدا نمیافتد) در دست دیگری یعنی خالق بیچون و قدرت مافوق بوده کسی را بدان دخالتی نمیباشد.

مرگ و برزخ: مرگ بر حق است که همگان خواهند مرد و تلخ است که تن و جان با هم انس گرفته از مفارقت هم هراسان و پریشانحال میگردند و از موجودات کسی برجا نخواهد ماند مگر ذات کبریائی بدلیل مشاهده فنای موجودات که تا اکنون منعدم گردیده‌اند. و عالم مرگ مانند خوابی است که خواب رفته‌ای در رؤیا ببیند و در استغراق اعمال و رفتار و افکار و اندیشه‌های خوب و بد روز در آن خوبی‌ها و لذت‌ها و کامرانی‌ها و کامبخشی‌ها دیده، یا دچار کابوسهای هولناک جان‌فرسا که رؤیت هریک از

ضیغم را میتراکند گردیده عذابهای گوناگون غیر قابل توصیف را گرفتار بیاید.

عذاب و عقاب: این نیز مقرر و معین است که در ذرات معلوم گردیده هرآینه کسی گنهکار و قابل عذاب خلق شده باشد وسائل گنهکاری و بدکرداری و بدعقیدتی و ستمکاری و مانند آنرا برایش فراهم ساخته بسوی آن سوقش میفرماید تا او را عذاب که آن نیز مصلحت و مشیتی از مصالح و علم حکمت او میباشد نماید و هرآینه آمرزنده و بهشتی خلق گردیده وسائل خیرات و نیک‌اندیشی و خوش‌رفتاری با خلق خدا و اعمال حسنه و نیات پسندیده جهتش فراهم ساخته بسوی جاده جنان راهیش میفرماید و گاه که با علم لدنی خویش کوهی را به گاهی بخشیده گناهان صد ساله‌ای را به ثواب رهانیدن موشی از چنگال گربه‌ای بخشیده اسباب آمرزشش را فراهم نماید.

معاد و سؤال و جواب: این نیز بسته به نظر عنایت یا قهاریت او بوده که بر چه بنده لطف و مدارا داشته کدام بنده را جهنمی خواسته باشد که در صورت اول محاسبات را آسان گرفته، آنچنانکه کسی سفارشی از بزرگی به نزد قاضی‌ای برده با صد گناه مورد برائت واقع میگردد و یا آنکه مدعیان وی را چنان در تنگنا میگذارد تا وی را بحل نمایند و قهر گرفتگان را که با ارائه هزار اعمال حسنه هنوز در مؤاخذه کارهای بهترشان قرار داده آنچنانکه گرگ بره را مقصر می‌شمارد تا وی را به دمار هلاکت اندازد.

شرک: آنست که کسی بنده را قادر و همپایه خالق گذارده یا او را کارگذار بداند مگر آنکه وی را وسیله کار بشناسد یا آنکه در دل بکسی اعتقاد نماید و جز خداوند علّام دیگری را عالم به غیب و احوال آینده بداند و عزت و ذلت را جز از خدا قبول داشته باشد و از پسنده‌ها خوشنود و از ناپسندها ناخوشنود و ناراضی بوده باشد و بزرگترین گناهان آنکه خاطری از مخلوق خدا را چه انسان و چه حیوان آزرده ملول گرداند و تجاوز بحقوق دیگران و قتل نفس و مردم‌آزاری داشته باشد و خاصه مردم‌آزاری گناهی که آنرا شدیدترین معاصی میدانستند و

این شعر از عقایدشان که: (می بخور منبر بسوزان، آتش اندر کعبه زن- ساکن میخانه باش و مردم‌آزاری مکن). تا آنجا که قتل نفس را جزئی از اجزاء مردم‌آزاری دانسته هرآینه غیرعمد و از طریق جهالت افتاده بود قابل بخشایش مینداشتند چه عمل آن با لحظه‌ای بآخر میرسد و مردم‌آزاری و دیگر اعمال خلاف معاصی‌ای که ضرر غیرجبران میرسانید و گناهان فردی که خود عامل را می‌آزارد، لاکن مردم‌آزاری گناهی که گاهی عذاب آن اعقاب و احفادی را شامل میگردد.

برکت: درباره برکت عقیده‌ای داشتند محکم که میگفتند، هرچیزی خدا میدهد با برکت بدهد که اصل تبرک و برکت آن یعنی مبارکی آن میباشد، در این حد که میگفتند یک شاهی با برکت بهتر از هزار تومان بی‌برکت میباشد. در این قصه‌ها که: پسری ارثش را برادر بزرگتر میخورد و شبی در خواب پدرش را دیده به او شکایت میکند که برادرش برای او چیزی نگذاشته است و پدرش میگوید، آنچه را او از تو تصاحب کرد خدا برکتش را برداشت و برای تو یک قران در فلان‌جا گذاشته‌ام که برکت دارد و پسر صبح یک قران را پیدا کرده با آن کوزه آب و کاسه‌ای خریده دم‌دروازه سقائی میکند و از همان روز هم کار برادر به نزول رفته پسر رو به ترقی میرود و همراه قافله‌ها به شهرها رفته خرید و فروش میکند، تا آنجا که روزی قافله بارش ساعت‌ها راه دروازه را بند می‌آورد و برادرش که به گدائی افتاده بوده و میخواست از این طرف معبر به آن طرف برود و از زیر افسار شتر رفتن را بدشگون میدانسته صبر میکند، ناراحت شده از صاحب قافله سؤال میکند و درمی‌یابد که صاحبش همان برادر محروم شده میباشد و دیگر داستانها که در جای خود آورده شد.

تسلیم و رضا: تقریباً حالت تسلیم و رضای درویشی در همه مردم طهران سرایت داشت و به خوب و بد پیش آمده‌ها تسلیم میشدند و

امور را شاکر میبوند.

در این نظر که: شکر نعمت نعمت افزون کند- کفر، نعمت از کفت بیرون

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۳۵

کند. و از زیاد دویدن کفش پاره شده، از سرکشی و عدم تسلیم خون دل زیاد میشود، و در این زمینه داستانی داشتند: که زن بسیار زیبا و مرد بی اندازه زشتی زندگی شیرینی داشتند تا آنجا که موجب حسادت اهل محل میشدند، و چون از مرد میپرسیدند: میگفت شادم از آن که خدا همچو همسری عنایتم فرموده و از زن که سؤال میکنند؟ میگوید: شادم که خداوند صبر و رضائی عنایتم کرده که با چنین مردی بتوانم سر فرود آورده زندگی بکنم. و در آخر این شعر که: «در کف شیر نر خونخواره‌ای- غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای» و در برابر قادر قوی قهاری که کون و مکان در اراده اوست ما و امثال ما ذرات حقیر را چه توانائی که سر لجاج و عدم تسلیم برآوریم. و این کنایه که: کسی در چاه افتاده بود، یکی گفت صبر کن رفته طناب بیاورم. جواب داد صبر نکنم چه کنم، و در برابر مشیت ابدی آدمی رضا نورزیده صبر نکند چه کند؟!

نذرها

این نذرها را برای شفای بیماران و ادای قرض بدهکاران و سلامت مسافران و رفع گرفتاری تعهد کرده انجام میدادند. گوسفند قربانی برای رفع قضا و بلا- و علاج مریض بدحال و بازگشت مسافر و کشتن جلو عروس و داماد و جلو درشکه و گاری نو که از گاریخانه و درشکه‌خانه بیرون آورند و برابر اسب و یابوئی که میخریدند و برای در نوی که میگذاشتند و برای خانه تازه‌ای که اتباع میگردند و برای زائو که سلامت کنار میرفت و برای قربانی روزهای عید قربان و برای عقیقه فرزندان و برای دور بیمار گرداندن و برای رفع خطر از غریق و سقوط

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۳۶

کرده و برای رفع مشکلات که تمامی آنرا آبگوشت کرده عده‌ای فقیر را دعوت نموده بآنها خورانیده خواهش ختم یک سوره (حمد) که تعداد آنها از هفتاد نفر کمتر نباشد نمایند.

- دیگر نذر آش و پلو امام حسین که تا سال دیگر زنده مانده تکرار کرده یا حضرت بطلبد که این نذر را در پابوسش ادا نمایند.

- دیگر آش شله‌قلمکار برای هر حاجت.

- نذر شله‌زرد جهت سلامت ماندن اطفال و حفظ از خطرات برای آنها در قتل‌های امام حسن (ع).

- آش (ابودردا) جهت بیمار.

- نذر حلوی امام حسین به نیت‌های مذکور.

- نذر نان و خرما. نذر نان و ماست. نذر شمع. نذر پیاده‌روی به یکی از اماکن مقدسه. نذر پول به فقیر. نذر آئینه و لاله و فرش و قندیل و روغن چراغ و مانند آن برای امامزاده‌ها. نذر مسجد و آب‌انبار و مستراح‌سازی. نذر صیغه شدن زنهای بیوه. نذر زن دادن و شوهر دادن پسران و دختران بی‌بضاعت.

- نذر شربت. نذر آب که در این‌باره سقاخانه‌ها ساخته موقوفه‌ها برای اجرت سقا و خرج جام و زنجیر و یخ و تعمیرات آن مقرر میداشتند که در هر کوچه و محل از این قبیل سقاخانه‌ها که در فرورفتگی‌های دیوارها ساخته شده یا دکان و طاقنا و سکوئی را بصورت سقاخانه درآورده بودند زیاد دیده میشدند، و لش‌ولوش‌هایی که در هر جا یکنفرشان با مشک آب در پای هر یک ایستاده

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۳۷

مرتب داد میزد (یکی بانی شه این مشک آب خالی کنم- کسی نبود بانی این مشک آب بشه؟- یا لب تشنه صحرای کربلا- فدای

لب تشنه‌ت یا ابا عبد الله) و یکی هم با جام پر آب کنار دوستکامی یا آب گیر آن ایستاده میگفت: آبی بنوش و لعنت حق بر یزید کن - جان را فدای مرقد شاه شهید کن - آب سبیل - آب یخ سبیل) و از این ممر راه کاسی‌ای فراهم میکردند.

نذرهای بر خلافی نیز بود که چون کسی امورش از راه مشروع نمیگذشت و با این نذور حاجاتش روا نمیگردید مخالف آن نذر کرده نامشروع و ناشایست آنرا در نظر میگرفت، باین قاعده که یکی نذر میکرد شیر آب‌انباری را بکند بلکه کارش روبراه شود. یا موش مرده در سقاخانه اندازد، یا اگر عرق‌خور و فاسق نبود از این پس پی عرق‌خوری و فسق و فجور برود یا اگر نمازخوان بود ترک نماز بکند و زنان نیز به همین قرار که در این باره داستان زیر که میگفتند چون زنی از نان و پیاز خوردن در خانه شوهر بتنگ می‌آید و نذر هرزگی میکند اول شبی که بر آن مصمم می‌شود به گیر حمالی میافتد که او هم نان و پیاز جلوش میگذارد که متنبه شده میگوید نان و پیازخور اگر نذر خودفروشی هم بکند نان و پیازخور میماند اگرچه نذر بکند.

اعتقادات عوام

- اگر بختک روی کسی بیفتد و دماغش را بگیرد هرچه بخواهد میدهد و نشانه هفت گنج را در اختیارش میگذارد.
- اگر اجنه با کسی دوست شوند هر شب بقدر حوائج روزش زیر تشکش میگذارند.
- طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۳۸
- ناخن که میگیرند باید جمع کنند که اگر پریشان کنند پریشانی می‌آورد، و باید در پاشنه در ریخته بگویند غم برو شادی بیا - محنت برو روزی بیا.
- اگر ناخن را در پاشنه در بریزند هنگام ظهور خر دجال پنجره‌ای شده جلو در را مسدود میکند تا صاحب ناخن نتواند بتمشای خردجال رفته از متابعین درآید.
- الخناس پسر شیطان است که هر کاری که از عهده پدرش برنیاید او انجام میدهد.
- حضرت صاحب بعد از ظهور خردجال که از هر موی او صدای یک ساز در می‌آید ظهور میکند.
- قاتل امام پیرزن ریش‌دار میباشد.
- دنیا که آخر شد همه میمیرند بجز پیرزنی که همه پولها را کپه کرده بالای آن نشسته گریه میکند که آنها را به که نزول بدهد.
- هر گنج را یک اژدهائی رویش خوابیده.
- هر خانه‌ای یک مار دارد که صاحب‌خانه میباشد.
- مرغ عطشان مرغی است که کنار رودخانه از تشنگی میمیرد از ترس اینکه اگر از آب آن بخورد تمام میشود.
- عوج بن عنق آدمی بود که از بلندی وقتی تیغ به پایش می‌رود و مادرش آنطرف رود نیل بوده پایش را بطرف مادرش دراز میکند که تیغ را بیرون آورد و در همین هنگام عزرائیل مأمور شده قبض روحش میکند و استخوان قلم پای او پلی بر روی رود نیل میشود که هنوز قافله از رویش میگردد!
- عوج درختهای جنگلی را کنده بر پشت گرفته از همان بالا که از کوه دماوند بلندتر بود بزمین میانداخت و از صدایش زنهای آبستن بچه میانداختند و مردم جمع شده برایش شلواری به نسبه که صد هزار توپ دبیت برد دوخته بدهکارش کردند و از آن پس از ترس طلبکار آهسته آمده آهسته بار را بزمین
- طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۳۹
- گذارده فروخته میگريخت: «که از آن میخواستند اثر بدهکاری را معلوم کنند.»
- دزدبگیری را برای گرفتن دزدها که در شهری زیاد شده بودند اجیر کردند و از هر صد نفری که گرفت دید نود و پنج نفر آنها

بدهکار میباشند و خود را معاف کرده بازگشت و گفت در این شهر دزد گرفتن محال میباشد از بس که بدهکار زیاد میباشد، چه دزد و بدهکار هر دو از ترس و احتیاط و مخفی کردن خود و این سوی و آن سو نگریستن مشابه هم میباشند.

- خرس خمیر گیر بود و چون از ناشکری نجاست خود را با خمیر پاک مینمود و طهارت بچه‌هایش را با خمیر میگرفت بآن شکل درآمد.

- هرکس اسم ک .. خر را بیاورد تا چهل روز دعایش مستجاب نمیشود.

- گل لاله عباسی گل مرد است برای آنکه شبها باز میشود همچنانکه مردها هم شبها موجب دلخوشی بوده خانه را روشن میکنند.

- بچه را که ختنه میکردند بمادرش میگفتند برو پاهایت را در آب سرد بگذار: در این عقیده که ناراحتیش کمتر میشود.

- برای وانرفتن و سفت ماندن کوفته باید اسم هفت دختر درو بام بسته را موقع در دیگ انداختن برده بگویند: (سنگ) یا بگویند ... بره، کوفته م نره.

- دختر نباید بازی گلوله بکند که دختر گیش سفید میشود: بازی با گلوله این بود که مقداری گلوله سنگ روی زمین ریخته رویش راه میرفتند و شرطش این بود که زمین نخورند.

- بچه که آبله مرغان در میآورد میگفتند: آبله مرغانش مبارک: و عقیده داشتند که اگر کم بار باشد زود و اگر پر بار باشد دیر خوب میشود. همچنین این نظر که آبله مرغان یک روز می آید، یک روز میماند، یک روز میپرد. و در خوبی آبله میگفتند آبله اش نجیب است بچه عیب نمیکند.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۴۰

- هرکی عروس عمه شد، سرخ و سفید و پنبه شد، هرکی عروس خاله شد، سوخته شد جزغاله شد.

- جهت دفع حشرات شب موقع به رختخواب رفتن توی جا نشسته دست‌ها را بهم زده میگفتند: بستم دم مار و نیش عقرب بستم، کت و کول و کته بند:

جولی جولیا نجبین، نلولین، سججا سججا قرنی، تا خور بزنه پف پف.

«خوشا بحالشان که میتوانند تا صبح راحت خوابیده پف پف بکنند.»

- مرده را که به غسلخانه میبردند، اولین سطل آب را نزدیکترین کسش مثل فرزند، یا خواهر برادر (بمناسبت مرد یا زن بودن مرده) رویش میریخت و میگفت نترس من فلانی‌ام، و میگفتند با این کار ترسش ریخته میشود.

- برای جادو جنبل فلفل که به آتش میریختند میگفتند: ای فلفل صد دونه، دنگش کن و دیوونه، بندازش توی خونه.

- یک قل و دو قل قحطی و آئینه انداختن مریضی میآورد.

- صبح روز بعد از دفن میت یک تنگ شربت برده روی قبرش ریخته میگفتند: شب اول قبرت مبارک، در این عقیده که شب اول قبرش را گذرانده راحت شده است.

- برای رفع زگیل آنرا اول ماه جلو هلال ماه گرفته میگفتند ای ماه نو بین ماه کهنه چه کرده است و با دست زگیل را نشان میدادند.

- خدا نوری است که اگر ظاهر میشد همه چشمها کور میشدند.

- میمون مسخره‌ای بود که هرچه پیغمبر او را از مسخرگی منع کرد و نشنید

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۴۱

دعا کرد اکنون که رغبت بمسخرگی داری میمون باش که تا آخر دنیا مردم را خندانی.

- سیمرخ تمام زبانها را میداند و هرکس به کوه قاف رفته برای او یک طاووس ماده ببرد همه زبانها را باو یاد میدهد.

- در هفت پرکنه هند گنبدی بنام (گنبد گردون) هست که سالی یکمرتبه بدور خود میچرخد و هرکس در موقع گردش او در آنجا بوده مومی به کف دست گرفته باو بچسباند یک علم از علوم عالم در آن موم منعکس شده در اختیارش قرار میگیرد و شیخ بهائی و میرزا ملکم خان از بدست آورندگان آن علوم میباشند که بر موم یکی علم ریاضی و بموم دیگری علم شعبده چسبیده بود.
- بچه اگر بدنیا بیاید مشتش باز باشد پرروزی و اگر بسته باشد تنگ‌روزی مییاشد.
- اگر بر سر زائوزن نازا بیاید چله بر سرش افتاده دیگر آبستن نمیشود.
- خدا که کلاغ نیست چشم آدم ظالم را بیرون بیاورد، با مشت بسرش میزند.
- اسکندر شاخ داشت و به سلیمانیش گفته بود رازش را پیش کسی فاش نکند و چون سلمانی از نگاهداری آن سرّ به تنگ آمد روزی بر سر چاهی رفته سر در درون آن برده گفت (اسکندر شاخ دارد) که فوراً نپی از کنار آن چاه سبز شده چوپانی بریده در آن دمید و دید میگوید اسکندر شاخ دارد، اسکندر شاخ دارد.
- مرده اگر تند برود و سبک باشد ثواب کار است و اگر سنگین برود و معطلی داشته باشد گناهکار است که از قبر و سؤال و جواب میترسد.
- در قبرستان چهارده معصوم قبری است که آخر شبهای جمعه فریادی از آن بلند میشود که سوختم سوختم و آن مرده‌ایست که مادر خود را آزار کرده است.
- خیرات برای مرده مانند هدیه است که برای زنده‌ها میبرند.
- طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۴۲
- اسفند اگر در خانه پاشیده شود دعوا میشود.
- قسم خوردن در حمام آن بود که رو به آب خزینه کرده میگفتند (به این امام حیدر).
- اگر قمارباز در بازی بد بیاورد باید پا عوض بکند.
- پاشیدن تخم جارو و خاک کف کفش گورکن آوارگی میآورد.
- اگر مادر کسی سید باشد شب چهارشنبه‌ها سید میشود.
- زخم بد را که باز کنند باید بسم الله بگویند.
- اگر خر بگوزد و کسی بخندد لبش میترکد.
- اگر کسی زیاد میخندید میگفتند مهره عشقش پاره شده.
- اسهالی را میگفتند باید ماست در دستمال ریخته روی خاکستر گذارده به خورد بدهند.
- درد سینه‌ای را ریگ داغ دکان نانوائی را در شیر ریخته میخوراندند.
- همچنین برای درد سینه، کوزه شکسته، ته جو را سائیده، آب ریخته، ته نشین که میشد به خورد میدادند.
- بچه که باد معده‌اش بدبو بود میگفتند رودل دارد، روغن بادامش میدادند.
- ماهی و ماست! عزرائیل میگوید تقصیر ماست؟!
- با هم خوردن سرکه و ماست پیسی میآورد.
- گرمی مجال میدهد تا بروی از هندوستان شیر خشت بیاوری، سردی فرصت نمیدهد بروی دکان عطاری نبات بخری.
- دندان زدن پوست خریزه تکبر را کم و چشم را درشت و دندان را سفید میکند.
- طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۴۳
- زنها که قاعده میشدند باید تا دو روز (کاچی قیقناق) بخورند که جای خون‌های دفع شده را پربکنند و در آن ایام دست و پا به

- آب سرد نباید بزنند که حیضشان بند می‌آید.
- ناخن دست و پا را با هم گرفتن شگون ندارد، که ناخن دست و پای مردم را اینطور میگیرند.
 - بروی خنازیر باید سیاهی ته دیگ میراثی مالید، یا دست مرده به آن کشید.
 - ناخن سفت دلیل خست است. آدم خسیس ناخنش سفت میشود.
 - اسفند جمعه آزاد است، و بروایتی از شب جمعه آزاد است، یعنی نباید در آتش ریخت.
 - اگر بچه ناخن دست راستش را نتواند بگیرد نان خودش را نمیتواند در بیاورد.
 - زائو که میزائید و زیر دلش درد میگرفت میگفتند بچه‌دان عقب بچه میگردد.
 - مرده‌شوها که کاروبارشان کساد میشد شب‌ها کفن میدوختند.
 - زن بچه شیرده که هوا گرم بود و یا تازه از راه رسیده بود و عرق داشت میگفتند اول یک آفتابه آب خنک ببرد طهارت بگیرد بعد پستان دهن بچه‌اش بگذارد.
 - کسی که سه‌شنبه ناخن بگیرد جلو آدم رودر بایستی در تلنگش در میرود.
 - با نشستن کلاغ بروی بام خانه قاصد می‌آید و با برخاستن شانه‌بسر از خانه حرف بیرون میرود.
 - اگر گاو و گوسفنددار آب داخل شیر کند گاو و گوسفندش تلف میشود.
- طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۴۴
- کفاش اگر کفش هردو پا را جفت بدوزد مادرزنش میمیرد.
 - آمدن قاصد (علفی بشکل عنکبوت) در خانه دلیل آمدن خبر خوش میباشد.
 - میان درگاه در نشستن آدمی را قرض‌دار میکند.
 - برای ترس از چشم شور باید سه بار الله اکبر گفته کف دست را حواله صورت آنکه از او بترسند بکنند.
 - اگر لقمه در گلو گیر کند کسی دلش از آن غذا میخواهد.
 - گاز گرفتن زبان دلیل غیبت کردن کسی از او و صدا کردن گوش دلیل آنست که کسی حرفش را میزند.
 - پینه‌دوز (حشره‌ای که دارای رنگ سرخ و جثه کوچک میباشد و میان انگور یا قوتی یافت میشود) بر روی زانوی زنی نشست و وقتی شوهر زن آمد بچه‌ی کوچکش به پدرش گفت امروز پینه‌دوز روی زانوی ننه‌ام نشسته بود و مرد بگمان مرد بیگانه شکم زنش را درید.
 - خوب شد به مگس گفتند (مگس) اگر میگفتند (بگس) چه میکرد.
 - بی بسم الله آب روی آتش ریختن آدم جنی میشود.
 - با جاروی خلا نباید اطاق را جارو زد و اگر زد باید فوراً به خلا برش گردانده بگوید (جاروی خلا کنج خلا).
 - تار عنکبوت در خانه فقر می‌آورد.
 - اگر دو نفر از خانواده‌ای مردند باید برای نفر سوم گوسفند قربانی نمود.
 - آدم برادر دار نباید چشم گوسفند بخورد.
 - خال سفید روی ناخن دلیل رسیدن به رخت نو میباشد.
 - شلوار ایستاده پوشیدن آدم را بی‌آبرو میکند.
 - در نو که بگذارند باید گوسفند بکشند.
 - بخانه نو که ورود میکنند اول باید آئینه و دوم قرآن و سوم نقل ببرند.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۴۵

- با اسباب عقد نباید تنباکو و ذغال همراه کنند که عروسی تلخ و سیاه میشود.
- به کسی که دست زیر چانه زده نشسته است باید گفت (روزگار سرخر بدستش داده) و آلا بدبخت میشود.
- خرده نانی که بزمین افتاده باشد باید برداشته بوسید و خورد یا کنار دیوار گذاشت و گفت الحمد لله و گرنه قحطی میشود.
- شب نمک از خانه نباید بیرون داد که خیر و برکت بیرون میرود.
- بعد از غروب آب نباید از خانه کسی برد که فقیر میشوند.
- ظرف نذری را نشسته باید پس داد تا صاحبش به اجر برسد.
- هرکس چه سالم و چه بیمار عطسه بزند تا سه روز زنده است.
- آتش رشته که میپختند از وقتی که رشته‌اش را میریختند تا وقتی میکشیدند هرکس را میدیدند میگفتند در آتش ما سوزن افتاده است، برای آنکه رشته‌اش گلوله نشود.
- اگر نوزاد با دندان بالا دنیا بیاید بدشگون است، یا پدرش میمیرد یا مادرش و باید او را از پشت بام پائین بیندازند. طریقه‌اش هم این بود که چادر شبی نگاه داشته بچه را توی آن میانداختند. اما دندان پائین را خوش‌یمن میدانستند اگرچه بیشتر آنرا هم بد میدانستند.

- کوزه نو را اول باید غسل میت و میته داد و آن وقت بکار برد.
- موقع ادرار تنه خودشان را تکان داده میگفتند: شاشم برو فردا بیا، با آفتابه طلا بیا.
- مرغ حق برای این اینهمه حق میزند که یک گندم از مال صغیر خورده است.
- برای رفع نحوست پریدن چشم میگفتند: بحق سوره یاسین و تبارک، پریدن چشم من باشد مبارک.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۴۶

- مارمولک دندان هرکسی را بشمرد عمرش به سال نمیکشد.
- مودزد وسط پاچه را هرکس بخورد از توی چشمش درمیآید.
- اگر بی‌خبر آب سرد بتن زن آبستن بریزند چشم بچه‌اش درشت میشود.
- کک (کیک) میگوید گیر کور نیفتم چشم‌دار را فرار میکنم.
- در شب دیگ و سرکه بکسی نباید داد تنگی می‌آورد، و از غروب به بعد آب نباید داد، که برکت و روشنائی از خانه دور میشود.
- دیگ که بخواهند بگیرند باید نمک ببرند.
- حلوا که برای مرده میزنند اگر روغن زیاد ببرد میگویند مرده چشم و دلش میدود و چشم و دل گرسنه بوده است و اگر روغن کم ببرد و روغن پس بدهد میگویند چشم و دل سیر بوده است.
- برای رفع (بیت) فرش و پارچه لایشان خاک تنباکو میپاشیدند.
- هرکس میوه درخت خودش را بخورد مار نمیگذردش.
- فقیر بیچاره برای یک کفش دو دفعه ذوق میکند، یک دفعه که میخرد، یک دفعه هم که میدهد تعمیرش میکنند.
- وقتی به زانو عرق چهاردرد نشست اگر عرقش را با گیش پاک کرده بصورتش بمالند لک و پیس صورتش پاک میشود.
- زانو که میزائید مستی برنج خشک و خرده نبات در دهانش ریخته میگفتند بچود دندانهایش سفت میشود.
- زن کباب، خواهر زن نان زیر کباب.

آدم باید همیشه دم باشه نه سرمرد باید بی نام باشه مزرعه بی در.

- شب جمعه پیاز خوردن مانع استجاب دعا میشود.

- هرکس چهل صبح شنبه مو بتراشد شنبه چهلیم زیر تیغ جلا می رود و چون

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۴۷

کسی سی و نه شنبه سر تراشیده بود و هفته چهلیم برای سلمانیش دروغ بودن آنرا عنوان نمود سلمانی سرش را برید تا دروغ نباشد.

- سفره بطرف کسی تکاندن صاحب سفره را در مانده میکند.

- مادرها بدخترهایشان میگفتند رخت شستی برو خانه پدرت، حمام رفتی برو خانه شوهرت.

- چهارشنبه نوره کشیدن سبب قوت بدن و جمعه کشیدن سبب مرض خوره میشود.

-

متراش سر و مگیر ناخن یکشنبه و شنبه و سه شنبه.

- اگر زن سه روز جمعه بند بیندازد مادر شوهرش میمیرد.

- رفتن سر ناهار و شام بخانه کسی بد است و مهمان را نگاه نداشتن بدتر.

- آجیل شکستن دهه‌ی عاشورا بی احترامی به امام می باشد.

- اگر کسی روز پنجشنبه ناخن بگیرد ارث پدر و مادر میخورد، شنبه رنج است، یکشنبه گنج است، دوشنبه ارث اولاد، سه شنبه پیش

آبرومندی از او صدا خارج میشود.

- اول ماه پول دادن سبب بی پولی تا آخر ماه میشود.

- اول ماه نباید بحکیم و دوا رفت که تا آخر ماه کارش حکیم و دوا میشود.

- برای مسافری که هنگام حرکت چشمش به تابوت بخورد سفر بدشگون می باشد.

- کسی را که بخواهند برنگردد پشت سرش باید کوزه بشکنند.

- مسافر را باید از زیر آئینه و قرآن رد کرد تا سلامت بازگردد.

- شب نباید عیادت مریض رفت که سنگین میشود.

- دور زانو باید با کارد خط کشید که همزاد آزارش نرساند و سیخی را پیاز

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۴۸

کشیده پهلویش گذاشت تا جن از طرفش رد نشود.

- اگر روز اول و دوم بسرسلامتی صاحب مرده‌ای میروند باید روز سوم را هم بروند که طاق شده باشد.

- اگر زنی پوست ختنه را سائیده بخورد پسر آستن میشود.

- نذر حیدری آن بود که گوش بچه را سوراخ کرده حلقه از آن میگذرانیدند.

- اولین اصلاح پسر را پول و کله قند برای سلمانی میبردند.

- مرغ آتش خوار زنی بود که همیشه غیبت مردم مینمود.

- امام زمان وقتی ظهور میکند که شهرها بهم نزدیک شده، مردها از زنها شناخته نشوند و زنها پوشیده باشند اما عریان بنمایند.

- ماه زن بابا داشت تو صورتش زد یک چشمش کور شد.

- هرکس موقع قوس و قزح سرش را شانه کند مویش دراز میشود.

- خورشید با نامحرم نشست شوهرش (ماه) دلش از او سیاه شد که تا آخر دنیا به او نزدیک نشده با او آشتی نمیکند.

- مادر که بچه محترض داشت و جانش درنمیآمد میگفتند بالا سرش رفته بگوید: شیرم حلاله، یا پستانش را کف پایش بمالد خلاص میشود.
- اگر شب آب داغ بزمین بریزند و بسم الله نگویند یا خودشان یا بچه‌شان غشی میشود.
- آدم اگر سر و کارش با دیوانه افتاد باید شلوارش را درآورده دور سرش بیچد.
- بچه که زمین بخورد باید جایش میخ کوبد و طلا آب زده به خوردش داد، اگر نه مضرتی میشود.
- سگ بشو تا سگ نخورد.
- آدم گاهی برای نشان دادن مردیش باید اسبابش را درآورده نشان بدهد.
- آب را اول باید بکوچکتر داد و الا روز قیامت باید او را بکول گرفته از پل طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۴۹
- صراط رد بکند.
- آدم خواب بد که ببیند باید بگوید: یا محمد خواب دیدم، یا محمد خوب دیدم، یا علی تعبیر کن.
- اول خشت بنای خانه را که بخوانند کار بگذارند باید کمی (خاک تربت) زیرش بریزند تا خوش‌یمن بشود.
- گربه که دست و صورت بشوید مهمان می‌آید، به هم که پیرند دعوا میشود.
- برفک دهان اطفال را میگفتند باید مادرش موی گیشش را دور انگشتش بیچد و روی آنها بمالد پاک میشود.
- برای زکام باید پیاز را گاز زده به پشت‌بام بیندازند.
- یک بچه حرامزاده که نطفه‌اش بسته شود یک بچه حلالزاده تلف میشود.
- یک خون ناحق چهل روز کسادی می‌آورد.
- برای رشکا باید مادر بچه در حمام زن حامله را دیده نیت کند: همه درد و مرض رشکای بچه‌ام را دادم به بچه‌ای که در شکم این زن است و بطرف او تف بکند.
- اگر کسی شب بدی را میگذراند و بیخوابی بسرش میزد میگفتند بین شب اول قبر کدام بدکاره‌ای بوده.
- اگر فضله گنجشک یا کلاغ و کبوتر از هوا بروی چادر زنی می‌افتاد میگفتند سفیدبخت میشود و اگر دختر بود میگفتند بخت و بالین خوب نصیبش میشود.
- طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۵۰
- اگر گرگ و گزمه در یک تله گیر افتاده باشند بحال گرگ دعا بکن.
- هرچه او خوابیده تو بگردی.
- پستانی که از سرما درد بگیرد باید در کلاه نمدی‌اش گذاشت.
- بچه‌ای که هنگام ولادت نفسش بند آمده سیاه شده بود میگفتند باید دود نان سوزانده زیر دماغش گرفت.
- بچه که در دل تکان نمیخورد، یا احتمال میدادند که سرما خورده است میگفتند مادر نان گرم نیم‌پز بشکمش ببندد.
- در زمستان اگر زن بخواهد رخت بشوید باید زیر طشتش آتش ذغال و گلوله بگذارد و الا جلوش قولنج میکند.
- به پستان زن تازه‌زا که نک نداشت توله‌سگ میانداختند.
- جاهای نرفته و ندیده که میرفتند به مردها میگفتند مشت بکمرشان زده بگویند بحق جاهای نرفته تا کمرشان سفت بشود، یا میگفتن بحق جاهای ندیده نرفته و مراد می‌طلبیدند.
- لب که میترکید میگفتند صبح سر خلا انگشت به نشینت بمال به لب‌ت بمال.

- بچه که دماغش در میآمد میگفتند: زن صالح گیوه کش، میل منقل بالا-کش، هی بالاکش هی بالاکش، پاشو برو بگیر بگو نه خودت بمونی، نه صاحبت.
- مهمون تو خانه راه نده تا مفتش و سمسار راه نداده باشی.
- شاه از فضول میفهمه کناره گرد کجاست.
- ته سفره نذری را که سر دختر بخت بسته بتکانند بختش باز میشود.
- طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۵۱
- یک انگشت شاخ بهتر از ده ذرع دم کار میکند.
- مؤمن در معامله باید آنقدر چانه بزند تا پیشانیش عرق بکند «بنا به روایتی مجعول».
- جنس که از قفسه دکاندار میریخت میگفتند: مشتری اش توی راه است.
- چنانچه زن و مرد خود را با یک دستمال پاک کنند موجب سردی و نفاق و طلاق میشود.
- اگر محتضر جاننش در نرود از بی قوتی یا از انتظار است که باید چیزی قوت دار مثل آب کبوتر بحلقش ریخت تا جان جان دادن پیدا بکند یا انتظاریش را پیشش بیاورند.
- نگاهداشتن جغد اسباب مرگ و میر و خانه خرابی میشود.
- خون هروقت باشد پاکیر میشود.
- بچه بروی زشت یا خوشکل هر کدام بخندد همان شکل میشود.
- خدا دنیا را در شش روز آفرید و روز هفتم خستگی در کرد.
- کسی که گوشت خوک بخورد بی غیرت میشود.
- بچه پیش از آمدنش روزیش را میآورد. «منظور شیر پستان».
- اگر بیوه‌ی شوهر مرده شوهر کند شبی که پهلوی شوهر تازه‌اش بخوابد مخ شوهر مرده‌اش در قبر میترکد.
- تره طعم شیر را خوش و سرکه شیره آنرا زیاد مینماید.
- اگر فلان چیزک خوب بود تو پیشانی درمیآمد.
- پسربچه که خوراکی‌ای ببیند و باو ندهد نطفه‌اش میریزد.
- ذکر این رباعی گره‌های بسته را باز مینمود: یا امیر المؤمنین یا ذو الکریم یا امام المتقین یا ذو النعم- اننا جعناک فی حاجاتنا لا تجبنا فقل فیها نعم.
- بیوه‌زن را که عقد کرده بگذارند زکام میآید.
- مردی زنش دهان‌دره کرد بزنی گفت دهان‌دره واگیر دارد حتما کس
- طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۵۲
- دیگر هم در این خانه وجود دارد و الا تو بتنهائی نمیکردی برخاسته گشت معشوق زنش را یافت و سر زن را برید.
- اگر کسی به عرعر خر بخندد لبش شقاق میشود.
- برنج اگر گه موش داشت موقع دست کشیدن صلوات میفرستادند و میگفتند (برنج گه موش داره الهم صلی علی محمد و آل محمد) و عقیده داشتند که باین صورت فضله‌ها روآمده و برنج پاک میشود.
- در سر سفره ممسک اشتهای کور میشود.
- اگر غذای مردی شور شود مادرزنش دوستش دارد.

- با مرد زن دار نباید در یک اطاق خوابید که ممکن است نیمه شب مرد بیدار شده اشتباه کند.
 - در سر سفره برای مهمان نباید طبابت کرد که چه چیز برایت خوب و چه چیز بد میباشد.
 - دعا کردن در جای نرفته و ندیده باستجابت میرسد و باید اینطور دعا بکند (بحق جاهای ندیده ...)
 - پل صراط از آتش سوزان تر و از مو نازک تر و از شمشیر تیز تر میباشد.
 - قیامت روز پنجاه هزار سال میباشد.
 - خدائی که دنیا را در یک نی نی چشم جا میدهد در یک هندوانه بهتر جا میدهد.
 - پا که خواب برود باید گفت بیدار شو برویم کربلا.
 - به آدم تنبل که یک کار رجوع کنی صد تا پند پدران یادت میدهد.
 - به زوار که برسند میگویند: التماس دعا و او جواب میدهد: بشرط حیات.
- طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۵۳
- این قسم ها را برای ترساندن بچه ها میخوردند: سنگ تو رودخونه ی خدا انداختم. حلوی ترش و شیرین امام حسینو خوردم، زیر دیگ امام حسنو روشن کرده ام اگه فلان بلارو سرت نیارم.
 - عروس بخندد ارزانی میشود.
 - چفت در از زن بچه شیرده رم میکند. «بسکه اشتها پیدا میکند».
 - آئینه انداختن بیماری میآورد.
 - سر قلیان را بر نداشته تعارف کنند کشنده را رنجور میکند.
 - گشنیز میگوید اگر کسی مرا بسلامتی نخورد به رنجوری میخورد.
 - مردی که دستش سنگین باشد زن بیوه گیرش میآید.
 - اگر سر کسی چند فرق داشته باشد بهمان اندازه زن یا شوهر میکند.
 - اگر بر پیشانی کسی که خون دماغ شده باشد بنویسند (لعنت بر کسی که نان در دهانش باشد آب بخورد) خون دماغ بند میآید.
 - پختن آش رشته اول ماه و اول سال باعث سر رشته زندگی میشود.
 - در عید غدیر هر رخت نوش را که کسی بپوشد و طلا جواهری که همراه کند یا بغچه هایش را باز کرده بپیچد زکوة بآنها تعلق نمیگیرد.
 - زن دخترزا را اگر روز حمام زایمانش چیز نجس بخوراند پسرزا میشود.
 - بیوه زن بچه دار خودش در خانه شوهرش است دلش پیش بچه هاش.
 - دشمن میخنداند، دوست میگریاند.
 - مهر زن را که داد و که گرفت.
 - خدا از روی شکم خودش دستور روزه داد.
 - حضرت موسی دل درد گرفت حکیم باو خاکشیر داد خوب شد دفعه دیگر خودش خورد دردش شدیدتر شد باز پیش حکیم رفت حکیم به او خاکشیر داد خورد و باز خوب شد، اوقاتش تلخ شد که خدایا مرا مسخره کرده ای همان را که حکیم میدهد من خودم میخورم بدتر میشوم، ندا رسید ما دنیا را با وسیله خلق
- طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۵۴
- کرده ایم و بخاطر تو یک نفر بهم نمیزنیم.

- خر فقیر خیلی زودتر از اسب غنی به بهشت میرسد.

- حضرت سلیمان بچه‌دار نمیشد قرار شد زن و شوهر هریک یک حرف راست بزنند تا بچه‌دار بشوند. بلقیس گفت من اقرار میکنم که با داشتن شوهری مثل تو زیبا و جوان و نیرومند و غنی و قادر که گنج‌های عالم و موجودات در اختیارش میباشند باز چون چشمم به جوانی بخورد دلم باو مایل میگردد، و سلیمان گفت من با همه دارائی و سلطنت باز چون کسی بر من وارد میشود جمله‌ی حواسم متوجه او میشود که آیا چه چیز برایم هدیه آورده است و چون هر دو راست گفته بودند دعایشان مستجاب گردیده صاحب فرزند شدند.

- آدم برای مصلحت روزگار ریشش را به. ون خر هم میکند کارش که گذشت در آورده شسته صابون زده حنا بسته از اولش هم بهتر میشود.

- اگر زن توی خاکستر بشاشد چشم بچه‌اش زاغ میشود.

- آب جوش که بزمین میریزند باید بگویند: بچه‌دار، بچه‌تو وردار. با عقیده این که جنیان در گوشه و کنار بوده، باخبر شده اطفال خود را کنار بکشند.

- درباره مادر شوهر: مادرشوور غرغری، هر شب میکند چغلی. آنروز که مرا دیدی، گه خوردی پسندیدی- همچی که نشتی نشته باش، مقاش بدست داشته باش، کرمتو بکش یواش یواش، کاری بمن نداشته باش.

- یک پرده گوشت هفتاد عیب را میپوشاند.

- هر کس دست بشکن دارد باید نان و پنیر بدزد سر مبال بخورد.

- صبر کوچک خدا چهل سال است.

- برای نگه داشتن شوهر باید رگ خوابش را پیدا کرد.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۵۵

- زن که جلو شوهر بگوزد مهرش باطل میشود. «در ردیف خر گوزید کرایه باطل».

- بیمار که عطسه بزند معلوم میشود سه روز دیگر زنده است.

- زن که جلو مردش سرش را شانه کند از چشم مرد می‌افتد.

- کسی که دمل در آورده باشد و اظهار بکند، باید در جوابش گفت: هفت تا هم بغلش دریاید؛ در این نظریه که با ملاحظه رقیب قهر کرده عقب میرود.

- زن آبستن اگر از جلو زمین بخورد پسر میزاید و اگر از پس (طاقباز) زمین بخورد دختر.

- به بچه دماغو میگفتند برو دماغت را بگیر بگو، نه خودت باشی نه صاحب.

- بالای ناف زن آبستن که میسوخ می‌گفتند بچه‌اش دارد مو درمی‌آورد.

- نان را با چاقو ببرند قحطی می‌آید.

- بچه آب دماغ خودش را بخورد سیر میشود.

- طعنه زن به زن: از نازکیت بود توی خشت که افتادی ترکیدی.

- بچه را با نی قلیان نباید زد که رنگش زرد میشود.

نفرین‌ها به مناسبت‌های ستم‌دیدگی

ذلیل بمیری. نون بدوه، آب بدوه، تو عقبشون بدوی. خیر از عمرت نبینی. خیر از عمر و مالت نبینی. آب خوش از گلوت پائین نره.

خدا بی آبروت بکنه.

جوون مرگ شی. رو تخت مرده شورخونه بینمت. به تیر غیب گرفتار شی. من که نمی تونم خدا جزاتو بده. روز خوش نبینی. کرم بذاری. گیر ظالم بیفتی.

گیر نامرد بیفتی. عاقبت به شر بشی. گرفتار تهمت بشی. نون داشته باشی دندون نداشته باشی. دندون داشته باشی نون نداشته باشی. خوار و ذلیل بمیری.

خدا جزاتو بده. خدا ناخون بهت نده تنتو بخارونی. چکنم چکنم بکنی. خدا

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۵۶

دردی بهت بده که درمون نداشته باشه. خدا اونقد بهت بده که کرم از تنت با انبر طلا بکشن.

دعاها طبق ارتباط با دیدن خیر و فایده

پیر شی. خیر ببینی. خوب برات بییاد. خیر از عمر و مالت ببینی. دس تنگی نبینی.

روی ناخوش نبینی. دستو توی خاکسسر کنی طلا دریاری. روز بد نبینی. غم و درد نبینی. خدا هرچی رو بخوای بهترشو بهت بده. خدا پیش سر و همسر علمت کنه.

خدا اونقد بهت بده که نتونی جمعشون بکنی. عاقبت به خیر بشی. سرفراز بشی.

خدا عزیز خلق و خلایقت کنه. همچی که دل منو خوش کردی یا میکنی خدا دل و جونتو خوش بکنه. من که عوض ندارم، خدا عوضت بده. خدا عمر باعزت بده.

رنگ حکیم و دوا نبینی. خدا چیزی بهت بده که همه حسرتشو بخورن. خدا هرچه بهت میده خوبشو بده.

قیافه‌شناسی یا مردم‌شناسی

مقدمه

پوشیده نیست که بشر از ابتدا خواهان شناخت خلقت خود و چگونگی سرنوشت و عمر و زندگانی خویش و شناسایی و کشف راز سایرین بوده و تا انتها که بر همین خواهش می‌باشد.

هرکس از زن و مرد که می‌خواهد اول خود و کیفیات و روحیات خویش را سر درآورده بداند سعید و خوشبخت یا شقی و بدبخت آفریده شده، با چه روحیات و خلقیات پا به حیات هستی نهاده، برای چه ساخته شده، چگونه می‌تواند بهتر و خوب‌تر زندگی نماید و کنجکاو دیگران که پیوستگان و اطرافیان بر چه خلق و خوی و قرار می‌باشد.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۵۷

هر عاشق که می‌خواهد معشوق خویش را بشناسد و هر معشوق که سر از کار و فکر و روحیه و درون عاشقش بیرون آورد و به‌همین طریق زن و شوهر و شریک و رفیق و دوست و آشنا و همسایه و همنشین و بالادست و پائین دست که می‌خواهد طرف مقابلش را شناخته تکلیف خود را با او بداند و البته هم این که از ضروریات بوده در عدم این احوال در زندگی و معاشرت با مردم مردد و اندیشناک می‌باشد.

آن کس که بینا و آگاه راهی باشد مطمئن‌تر آن راه را می‌پیماید. و به‌همین صورت است وضع آن کس که مخاطب و طرف معامله و معاشره و معاشرت و طرف دادوستد خود را بشناسد و چقدر فرق می‌کند حال کسی که متقلب و شقی و نادرست و ناپاک و رذل و

خونخوار را بشناسد با آن کس که اندک اطلاعی از وضع روحی طرفش نتواند بدست آورده چشم بسته بدام بیفتد. علم قیافه یا فراست دانشیست که بوسیله آن می‌توان از علائم ظاهری صورت و اندام، احوال و خصوصیات باطنی افراد بدست آورده و اینکه هر کس دارای چه خلق و خوی و نیک و بد و میل و نفرت و ذوق و روحیات بوده برای چه کار ساخته شده است.

شاید اگر گفته شود دانستن علم قیافه از مفیدترین دانستیها می‌باشد مبالغه نشده است، چه بشر شهرنشین ناچار به مرادده و معامله و معاشرت و اختلاط با هموعان بوده و هر روز از روز پیش بر فساد و فتن مردم نیز افزوده تنها با فراگرفتن این دانش است که می‌تواند خود را از شر و بلیات مردمان محفوظ داشته به سعادت و سلامت و آسایش نزدیک گرداند.

یکی از اساتید این علم بنام شافعی می‌نویسد که من در تحصیل این علم و جمع‌آوری کتب در این زمینه شعفی تمام داشتم، تا در سفری جهت همین خواست همراه غلام از یمن به جانب مدینه می‌آمدم در یکی از منازل به شخصی زردموی، کبودچشم، پیشانی برآمده که در این علم علائمی مذموم می‌باشد برخورد نمودم، و چون مرا بدید با روی گشاده سلام نمود و با خوش‌زبانی احوال

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۵۸

پرسید و مرا به خانه خود برده ظروف و اثاثیه مرتب بیاورد و بساط نو بگسترانید و طعام‌های جاذب در آن بنهاد و نیز که پس از آنکه علف چهارپایانمان مهیا گردانید و با داستان‌ها و حکایات دلنشین وقت مرا نیکو بداشت و هنگام خواب مفرش و بستر و بالین پاکیزه بینداخت و تا آن حد در پذیرایی ما دقت نمود که مرا به دانش این علم نامعتقد ساخته همه شب در این اندیشه بودم تا بامداد که چون عزم حرکت نمودم آن شخص را گفتم من ساکن مدینه می‌باشم. هرآینه به آن دیار آمدمی هر حاجت که داشته باشی می‌توانی از جانب من برآوری. چون این شنید ناگهان دیدم که آن قیافه شیرین، ترش شده گفت آیا من غلام پدر تو بوده‌ام؟ جواب دادم نه، گفت تو یا پدر ترا پیش من مالی بوده؟ گفتم نه، گفت پس چه خیال کردی که من اینهمه خدمت و محبت در حق تو به چه جهت بجا آوردم. قدم از قدم نگذارم برداری تا حق من بجا آوری! گفتم هر نفقه که کردی معین کن تا بگذارم، گفت عوض هر سلام و تازه‌رویی این مقدار و برای هر ظرف و فرش و کاسه و مشربه که در اختیار گذاردم این مبلغ و آن آفتابه نو که با آن وضو بساختی این اندازه و کرایه و اجرت هر رختخواب و بساط و اصطبل و بهای طعام و علوفه خود و غلام و چهارپایانتان این مقدار و جمع جمله این مبلغ را؛ که بسی فوق تصور بود. ناچار پرداخته رضایتش حاصل کرده خود را از چنگش برهانیدم و از آن هنگام شد که هر چه زیادت بر اعتقاد به این علم بیفزودم.

علاوه بر این سودمندترین فواید این علم قبل از شناخت مردمان شناخت خود بر تحصیل این علم است تا هرآینه صفات ناپسندی در خود نگردد در رفع آن بکوشد و اگر احوال پسندیده‌ای ملاحظه کند آن را تقویت نماید که باز در داستان‌های این علم آمده است که پادشاهی بود به علم و عقل و دینداری موصوف و این پادشاه فرمود تا صورت او را بر کاغذی نقش کرده پیش اقلیدس حکیم که در این علم دانشی بسزا داشت برده نظرش تحصیل نمایند. و چون حکیم آن صورت بدید و اعضا و اطراف او را نگریست در ضمن مطالب گفت صاحب این صورت به زناکاری

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۵۹

رغبتی تمام دارد و کارگزاران که از احوال پادشاه آگاهی داشتند چون این بشنیدند بسیار مستبعد دانسته حکم بر جهل حکیم نمودند و چون به پادشاه عرضه کردند با تعجب بسیار که چگونه بدین صحت حکم کرده است بر این علم اعتقادش بیفزود و سوار شده و به خدمت حکیم بیامد و او را گرامی داشته گفت هر حکمی که به صورت من کردی حق بود و من بر آن صفاتم که تو فرمودی لیکن به قوت علم و عقل و حلم و ریاضت خود را از این فساد بازداشته به پارسایی گراییده‌ام و درخواست نمود تا عالم او را نیز از آن دانش بیاموزد.

و اما علمی به چنین فایده و استحکام را کتابی کافی که گویا و راهنمایی وافی برای طالبان آن بوده باشد بدست نبوده. آنچه هست

جز اوراق و مطالبی پراکنده نمی‌باشد و این کمترین، توفیقی یافتم تا دانش تحصیل و تجربیات شبانه‌روزی پنجاه ساله خود را با هم آمیخته دفتری درخور فراهم ساخته در اختیار علاقه‌مندان بگذارم و امید که آن نیز چون دیگر آثار قلمی حقیر سودمند و مفید فایده بوده و اهل دانش و ذوق را ارزش مطالعه داشته باشد.

علم قیافه

علم قیافه‌شناسی بطور اخص شامل شناخت اعضا و علامات ظاهری هر انسان است که با آن می‌توان پی به درون و مکنونات او برد اما اعم این علم مردم‌شناسی است که طلبه آن بتواند حتی بدون ملاحظه صورت و اعضا تشخیص هویت و چگونگی مردم نماید و در سه فصل تعریف می‌شود.

اول اعمال و افعال و گفتار و کردار و طرز مجالست و مصاحبت و معاشرت مردم با یکدیگر که از آن کلیات بدست می‌آید. دوم صورت و اجزای صورت از موی و روی و چشم و گوش و لب و دهان و دندان و رنگ و ترکیب که از هریک رموز و چگونگی ذات و جوهر اصلی و احوال درونی معلوم می‌گردد. سوم اندام کلی از هیکل و درشتی و نازکی و خشونت و ظرافت و کوچک بزرگی دست و پا و انگشتان

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۶۰

و استقامت و خمیدگی و ضعف و قوت و صوت و بیان و نرمی و خشکی پوست و رفتار و حرکات که از اینها نیز شخصیت و ماهیت و احوال و عشق و دوستی و معاشرت و مجالست و مزاجت و استعداد کاری و شغلی و ذوقیات و علائق شخصی و طول عمر و چگونگی حیات و سلامت و عدم سلامت و مردمی و نامردمی معلوم می‌گردد و بر جوینده این علم است که در طریق این دانش قناعت بر یکی دو علامت نکرده چند نشانه را با هم در نظر آورده مثلث این علم یعنی فصول سه گانه آن را فرا راه گرداند.

و اما دستور کلی در یادگیری این علم آنکه اول از خویشتن شروع کرده با مشاهده چهره و صورت خود در آینه و مطابقت اعضا با علائم این کتاب به آزمایش پردازد. چه هیچکس را بهتر از خود خویشتن نمی‌شناسد و این خود وی می‌باشد که برای او بهترین راهنما و مفتاح بوده پس از آن به نزدیکان و خویشان و دوستان و آنگاه که کاملاً تبحر یافته محاط گردیده عمومیت بخشاید.

دیگر از مسائل که طلبه این علم را لازم می‌باشد آنکه اول علائم اصلی و ثابته اشخاص را ملاحظه کرده سپس به جزئیات پردازد و اینکه در مصنوعات و غیراصیل حکم نرانده مثلا بر بینی عمل کرده و موی رنگ کرده و دندان مصنوعی نظر نرانده، ابروی تراشیده و مصنوعا کلفت و نازک کم‌رنگ و پررنگ نموده و موی صاف کرده و جعد داده و گوشت و پوست کم و زیاد کرده نظر نداده سخن نراند و جز بر اصلیات تشخیص نیورد و همچنین اهالی هر دیار را از رنگ و قد و چهره و علائم مخصوصه ملاحظه نماید.

مثلا زردی چهره و تنگی چشم و کشیدگی یا کوتاهی قامت و روشنی و تیرگی رنگ و سیاهی و سفیدی پوست و جعد و صافی مو را در افراد هر دیار در نظر داشته علائم خاصه مردم هر مملکت را متعلق به آب‌وهوا و سرزمین و غذا و خوراک آن مردم دانسته از احکام خود جدا گرداند، همچنین جوانی و پیری و صباوت و کهولت افراد را مطمح نظر ساخته سخن به عقل بگوید، مثلا علائم

زیرکی و چالاکی

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۶۱

و جست‌وخیز، صورت یک پیر را در کهولت و ناتوانی او به اعتبار نیاورده اگر گوید بگوید در جوانی و شباب در این احوال بوده و عشق و سرمستی چنین کسی را در افتادگی و ضعف و جمود ملاحظه نماید، علاوه بر این که در مشهودات معایب افراد، سر نگهدار بوده مخصوصا در نزد دیگران کشف اسرار ننماید و بدی‌ها را بیوشاند و در آخر که هرگز از یک علامت و دو علامت حکم بر کلیات نکرده جز بر تمام علائم و مشخصات گفتار نداشته باشد. دریافت این علم را صبور بوده به یکی دوبار خواندن قناعت نکرده

بداند این علمی است که مطالعه و ممارستش توأم می‌باشد و هرچه زیادت‌تر باید خوانده تجربه نماید.

فصل اول مردم‌شناسی از طریق رفتار و گفتار و حرکات و لباس

اشاره

واضح است که لباس معرف اشخاص بوده چنانچه پرستار روپوش سفید و آشپز از پیشبند و اهل علم و تقوا از عبا و ردا و اهل فساد و ظلمه از پوشش مخصوص معلوم می‌شوند، در این توضیح که پیراهن شلوار سرخ و کلاه مقوایی و روی سیاه کرده مبین دلچکی صاحب لباس و کلاه مخملی عقب بالا- رفته جلو پایین آمده، با دستمال ابریشمی دور کردن و کفش پشت پاشنه خوابیده دم‌پا گویای لش مآبی و داش‌مشدی‌گری و گردن‌کلفتی و باج‌گیری و از اینگونه می‌باشد، پس اولین شناخت افراد از لباس و صورت ظاهر بوده با کوتاه‌ترین نگاه کاملترین احوال را از صاحب آن روشن می‌سازد.

و این نیز مسلم است که هر لباس خواه‌ناخواه صاحب خود را نزدیک به کیفیت خویش می‌سازد. مثلاً بالاچار لباس بلند گشاد و نعلین جلو پنجه و عمامه و عبا و هرچه از این قبیل که روحانیون راست آرامش و سکون حرکت می‌آورد و فرنج و شلوار و کلاه نظامی و تفنگ و سرنیزه و از این قبیل، خشونت و حدت و لباس کوتاه چسبان جست‌وخیز و تندی و شتاب که در اطفال و ورزشکارها و فوتبالیستها دیده

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۶۲

می‌شود.

طفل بودم شبی سر آب نوبتی میان اهل محل نزاعی برخاست که آب کوچه ما را یکی از کوچه پائین‌تر برده بود و همه مصمم شدند که این بی‌حقی را جلو‌گیری نمایند و همچو که چوب و چماق‌ها را بر سر دست آوردند آن مرد به خانه‌اش بسته لباس آژانی‌اش را پوشیده آمده گفت چه می‌گویید و معلوم شد تازه به این محل آمده است و همین باعث شد که این به آن و آن به این نگریسته بگویند با آژان نمی‌شود طرف شد و خاموش گردیدند و نیز که اخیراً مشاهده می‌شود که افسرانی که صاحب اتومبیل شخصی گردیده‌اند تا موقعیت خود را به عابرین و غیر آن نشان بدهند که مالک این اتومبیل صاحب‌منصب نظام یا شهربانی می‌باشد. یا صاحب درجه بالا بوده کلاه خود را از داخل پشت شیشه عقب می‌گذارند. به همین صورت که اگر بهترین طیب بطور ناشناس و در کوچه با لباس معمولی بخواهد طبابت کرده دستور بدهد، کسی به سخنش اعتنا نکرده یا با تردید از او قبول می‌کنند. باری اطاله در این زمینه جهت آن بود که خود لباس بهترین معرف اشخاص بوده بسا احوال درونی افراد که الان مفهوم می‌شود. یعنی اگر لباس، آمریت و ستمگری می‌آورد کسی هم که خوی ستمگری و تعدی نداشته باشد لباس ستم به تن نمی‌کند. به همچنین جهت دیگر اشیای ظاهری از کفش و کلاه و کراوات و عینک و دستمال جیب و چتر و عصا و ساعت و انگشتر و زیورآلات و آرایش در زنان که همه گویای خصوصیات می‌باشد. در این صورت واضح است که هرچه لباس موقرتر و متین‌تر، صاحب آن دارای وزن و وقار، طمأنینه و سکوت زیادت‌تر و خلاف اینکه هرچه جلف‌تر و منقش‌تر و سبک‌تر صاحب آن بی‌وزن‌تر و سبک‌تر و جلف‌تر می‌باشد.

توجه به لباس و سر و بر دلیل بر قید و ملاحظه و ترس از حرف سخن مردم و بی‌دقتی در آن دلیل بر درویش‌صفتی و کفّ نفس و سربراه خود داشتن و بی‌اعتنایی به چگونگی نظرات مردم می‌باشد. بشن و ظاهر دو گروه دنیاطلبان و صوفی صفتان شاهد این احوال می‌باشد. لباس تنگ چسبان سبکسری و لباس گشاد آزاد نجابت و

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۶۳

پرده‌داری را معلوم می‌کند. قدما می‌گفتند غیبت مکن و خود را صورت غیبت نیز مساز، یعنی بصورتی می‌پوش و خود را مساز که بیننده را وادار به غیبت و زشت‌گویی نمایی. پس آن کس که ملاحظه پوشش و لباس خود را نداشته باشد آن است که برایش خوب و بد و زشت و زیبایی مردم نیز بی‌تفاوت است. راست بر سر گذاشتن کلاه نشانه ضعف و تسلیم و کج گذاشتن آن طغیان روحی و گردنکشی می‌باشد.

تصاویر و عکس‌های نوکرآبها و چاکران که کلاه‌هایشان راست تا بالای ابرویشان بوده و یاغیان و طاغیان با کلاه‌های کج شاهد این می‌باشد، همچنین که از قبل از این کج گذاشتن کلاه و با آن صورت در برابر رئیس و مافوق ظاهر شدن دلیل سرپیچی و عدم اطاعت و در لشوش کردن کلفتی و یکه‌زیادگویی و مبارزه‌طلبی و راست گذاشتن کلاه ادب و احترام و اطاعت که درباره استاد و معلم و بزرگتر تعلیم می‌دادند، در واقع منظم و جمع‌وجور بودن، علامت تمکین و کوچکی و فروتنی و ول‌باز و ظاهر شدن و نامنظم پوشیدن و خود نمودن نشانه بی‌ادبی و عدم انضباط و بی‌حرمتی و یا بی‌اعتنایی و کوچک داشتن طرف ملاقات می‌باشد. سابق بر این گوش زیر کلاه گذاشتن هم یکی دیگر از علائم آراستگی و احترام بود. چنانچه درباره امیرکبیر آمده است که ناصرالدین شاه جهت بهانه‌جویی روزی به او می‌گوید چرا جلوی من گوشه‌هایت را زیر کلاه نگذاشته‌ای؟ جواب می‌دهد قربان اگر مملکت شما با زیر کلاه بودن گوشه‌های من آباد می‌شود این هم گوشه‌هایم زیر کلاه. طهران قدیم؛ ج ۴؛ ص ۵۶۳

بند کوچک دلیل فروتنی و سربند بزرگ جهل و تظاهر و برتری‌جویی و سربند آشفته علامت اینکه صاحب آن بیش از ظواهر به عمق مسائل توجه داشته، دانش و مسلک و عقیده را دور از جهل و خرافات قبول داشته پذیرای حقایق می‌باشد، در صورتی که جنبه تبلیغی و تقلیدی نداشته باشد، از آنجا که علم را تقلید و حسادت است که اهل آن تا قبل از این بسرعت از شهرت یافتگان الگو برداشته خود را به قیافه ایشان درمی‌آوردند. هرچند که این شامل آن بوده موی و آرایش و لباس آرتیستی که از هنرپیشگان مشهور برداشت می‌شود و لباس هیپی‌گری شاهد

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۶۴

آن می‌باشد.

وقتی مردی بنام (طیب) که یکه‌بزن معروف بوده و از آنجا که کفشش را نوک پنجه گیر داده لخلخ کنان راه می‌رفت همه نوجه‌ها به آن صورت کفش پوشیده راه می‌رفتند و این نشانه نیز از قدیم، که وقتی عالمی در تبریز که از قرار ورم بیضه داشته از این رو بالااجبار در راه رفتن پاهای خود را گشاد می‌گذاشت سبب می‌شود که جمله طلاب و اهالی علم آن دیار به تقلید خود در راه رفتن پای خود را گشاد بگذارند. ریش پرفسوری گذاشتن برای پادوهای قلم و متشاعران تا خود را از جمله فضلا بشمارند دیگر شاهد آن می‌باشد. چه بهتر که از این احوال نیز استفاده کرده علاوه بر اخذ فواید گذشته این گروه را بی‌جنبه‌ها و دنباله‌روها بشناسیم. به‌همین ترتیب عینک و کراوات و دیگر اشیاء از این قبیل که هرچه به سادگی نزدیکتر صاحب آن بی‌آلایش‌تر و هرچه چشمگیرتر غیر معمول‌تر بهمان درجه صاحب آن در جلب توجه اشخاص به خود حریص می‌باشد. کثرت استفاده زیورآلات در زن و مرد محرومیت اولیه را در مادیات می‌رساند و این وجوه را در مهمانی‌های زنانه خاصه در امور مذهبی مانند سفره حضرت عباس (ع) که نور و تلو جواهرات نسبت به انگشت و مچ دستها و سینه و گردن همانند نور چراغ برق پرتوافشانی می‌نماید بدون توجه به حاضرین که خاطر تواضع یا عدم بضاعت فاقدشان می‌باشند؟! و بی‌اعتنایی به آن، معناپرستی و عدم توجه به امور ظاهری و زرق و برق را معین می‌کند و اینکه چنین کسی در معاشرت و دوستی و همسری سازگار و قابل اعتماد می‌باشد، خواه‌ناخواه بی‌تکلفی همگام با آزادگی و بی‌توقعی و آزادگی همراه مردم دوستی و محبت و درویش‌صفتی می‌باشد.

بلندی پاشنه کفش عدم شخصیت و کوتاهی پاشنه نشانه آنست که صاحب آن چندانکه به راحت و آسایش تن و واقعیات اعتنا دارد متحمل رنگ و روی ظاهر نمی‌باشد، واضح است که موقعیت و مقام والا توسط به پاشنه بلند را جهت برتری‌نمایی و ارائه شخصیت

جیرجیر کفش عدم نجابت امتحان داده است. «افراد سهل الوصول سابقا کفشهای جیردار می‌پوشیدند». عطر تند شهوت پرستی و حیز صفتی و اینکه عامل آن مشتاق آن است که مردم را متوجه خود گرداند. «روشن است که کباب‌فروش از راه انداختن بوی کباب در طلب مشتری می‌باشد.» «هیچ کس برای نرقصیدن تمرین رقص و هیچکس برای نخواندن تمرین آواز نمی‌کند و از آن جانب هم روشن است. (هرکی شیرینی فروشد مشتری بر وی بجوشد- یا مگس را دیده بندد یا عسل را سر پیوشد) تغییر دادن مردم رنگ مو در خانمها و تغییر لباس و نگاه کردن به سرووضع دیگران در کوچه و خیابان علامت مدپرستی و عدم استقلال فکری و بی‌عقیدگی و دنباله‌روی و در امور خانوادگی و همسری دور از لغزش و خیانت نبوده پای‌بند عهد و میثاق نمی‌باشد. از آنجا اهل دانش و اعتقاد و اعتماد به نفس در تمام دوره عمر از ظاهر و لباس به یک وجه دیده شده‌اند. کسی که لباس و زیور از دیگران عاریه کند در شخصیت خود مردد بوده همواره در حسرت دیگران می‌باشد «نمونه این احوال را در کودکان و اطفال که همواره در طلب کفش و کلاه بزرگترها می‌باشند می‌توان دید.» پوشیدن لباس از روی نظم و قاعده که هر یک بر روی دیگری قرار بگیرد نظم و انضباط در خانواده و امعان نظر در امور و اینکه چنین کسی در کارها اطراف و جوانب امور را کاملاً نگرینسته و تربیت‌پذیر می‌باشد و خلاف آن عدم تعادل روحی و فکری و کندفهمی و آشفتگی را می‌رساند، از جمله داستانهایی که در کودکی برای ما تعریف می‌کردند یکی اینکه، بزرگ‌زاده‌ای عاشق دختر پادشاهی می‌شود و چون از وصالش مأیوس می‌گردد اسب چوبینی ساخته خود در شکم آن رفته آن را برای دختر پادشاه می‌فرستد و دختر شب همه شب با او بازیده و با بازیهای شیرین و حرکات نمکین دختر را به خود مشغول می‌کند، اما در پایان هر شب که دختر از بازی با او خسته شده به خواب می‌رود از جلد اسب بیرون آمده صرف طعام و شراب کرده بجای خود می‌رود و هر صبح دختر را از دست خوردگی غذا و آب خود که آیا چه کسی بدون اجازه پا به درون قصر و خلوت خاص او گذاشته ناراحت و

حیران می‌سازد، تا شبی که خود را پس از بازی با اسب به خواب زده مترصد می‌ماند پسر نیز که به همان دیدار و تماشای جمال دختر خرسند بوده طبق معمول با طلعتی چون خورشید از شکم اسب بیرون خرامیده به آهستگی و نظم تمام شروع به بیرون آوردن لباس می‌کند به این صورت که ردا و کلاه و شب‌کلاه و شال و قبا شروع نموده به زیر می‌رساند و پس از آن بر سر آفتابه لگن رفته دست و دهان خود را شسته با حوله خشک می‌کند و کنار سفره طعام نشسته ابتدا از رقیق شروع کرده به ثقیل و ثقیل تر مشغول می‌شود و طعام را با مدارا و ملایمت و صبر و حوصله از جلوی خود و با سر سه انگشت به دهان گذارده و نیکو جویده و بدون ملچ‌وملوچ و صدا و مثل آن و بدون حرص و ولع می‌خورد و شربت و افشیره را به مقدار عطش نه بیش از آن در لیوان می‌ریزد و میوه را پس از آن هم از هر کدام به مقدار اندک و پاکیزه میل می‌کند و سپس بصورت شروع، کنار آفتابه لگن رفته دست و دهان شسته خشک کرده بهمان ترتیب که لباس از تن بیرون آورده بوده از زیر به رو شروع به پوشیدن می‌نماید و شانه بسر زده عرقچین بر زلفان و کلاه بر سر نهاده موزه‌ها را خلاف بیرون آوردن که اول پای چپ و سپس پای راست را بیرون آورده بود بپا می‌نماید و برابر آئینه خود را آراسته در آن حد که دختر را در ادب و آداب خود به صددل شیفته خویش می‌سازد و همچو که پیش آمده برای آخرین نگاه بطرف دختر خم می‌شود دختر مچ دستش را گرفته رازش فاش می‌شود، اول مطلبی که عنوان می‌شود اینکه دختر می‌گوید اینگونه ادب و آداب و لباس کنندن و پوشیدن و غذا خوردن و رفتار جز از شاهزادگان و بزرگزادگان نمی‌باشد و پسر تصدیق کرده هويت و وضع و حال خویش را آشکار می‌سازد و دختر که لایق و همسنگ خود را یافته بوده با او پیوند ازدواج می‌بندد.

صوت و صدا و لحن و بیان هریک گویای خصوصیتی می‌باشند. سخن گفتن به مدارا و ملایمت نشانه تأمل و سکون و دوراندیشی و تندی و شتاب دلیل بی‌توجهی بر امور و آینده و ظاهرینی و اینکه چنین کسی تابع احساسات آنی بوده طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۶۷

در قول و فعل بیرون از سهو و اشتباه نمی‌باشد، بوذر جمهر را گفتند ترا تنها این عیب است که در سخن زیاد تأمل می‌داری، گفت اندیشیده که تا چه گویم بهتر از گفتن و پشیمانی بردن، و خلاف این سخن بشتاب باشد که مسلم طبق ضرب المثل معروف «ذرع نکرده پاره کردن» نبوده، ناچار که هر شتابکاری را مغالطه کاری و عدم تعادلی همراه می‌باشد. نرمی و کوتاهی صدا دلیل تسلیم و تمنا و خوی سلیم و مدارا و تندی و بلندی صدا اگر توأم با کوتاهی گردن و بزرگی گوش و برآمدگی میان بینی باشد دلیل خشونت و تندی و قساوت و گاهی بیرحمی و جنایت می‌باشد. (با ملاحظه مشاهده سایر اعضای مربوطه به حکم).

صدای نرم بیمارگونه، توداری و آب زیرکاهی و با چشم ریز و پلک بروی چشم افتاده خدعه و مکر و فریب و روحیه تملق و چاپلوسی و با چشم روشن درشت صداقت و امانت و نیکی باطن می‌باشد.

صدای ضعیف، ضعف و سستی و بیحوصلگی و انزوایی و گوشه‌خواهی و کاهلی و صدای رسا و قوی همراه با ابروان پر نشانه سلامت تن و قوت روح و تصمیم و اراده و اینکه دارای چنین صدا قابل اعتماد می‌باشد. بیماران و فرماندهان شاهد این دو گونه صدا می‌باشند.

کسی که در سخن گفتن تمجمج و دلیل آوری می‌کند شخصی است بی‌اراده و بی‌پشتکار و اینکه کمتر به افکار و عقاید خویش متکی بوده غالباً اقداماتش ناتمام می‌ماند و قاطع سخن گفتن و صراحت لهجه دلیل بر اتکاء نفس و اعتماد به خویش و اینکه صاحب چنین بیان کمتر به این و آن متکی بوده شخصی است راستگوی و قابل اعتماد. اما در امور سیاسی و پلتیکی و دیپلماسی و حيله گری ناموفق می‌باشد.

کسی که صدایش را در سخن گفتن بی‌اندازه بلند می‌کند «دادداد می‌کند» شخصی است بی‌حساب و خودرای و خیره‌سر و اینکه پرورش او در خانواده غیراصیل بوده و رگ گردن کلفت کردن و غضبناک شدن پیوسته و براق شدن در حرف زدن به مردم و با فریاد مطلب خود را به دیگران رساندن دلیل زورگویی و غلبه

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۶۸

و اینکه چنین افراد از منطق و برهان به دور بوده حرف خود را می‌خواهد با زور به کرسی بنشانند و اینکه جز حق خود حقی برای کس نشناخته معامله و معاشرت و ازدواج و شرکت با چنین کسان توأم با خسارت و بدعاقبتی و محرومیت می‌باشد.

طرز صدا و بیان قلدران و زورگویان و باج‌گیران و ستم‌پیشگان را می‌توان نمونه این افراد قرار داد.

بانگ نازک، جبن و رقت قلب و آوای مهیب دلاوری و تهور را نشان می‌دهد و بهمین نسبت هرچه صدا نازک‌تر جبن و رقت زیادتر و هرچه قوی‌تر و مهیب‌تر هیبت و قوت قلب زیادتر می‌باشد.

صدای زنان و مردان را در ترس و پردلی می‌توان شاهد قرارداد و همچنین صدای زنان سلیطه و مردان محجوب گواه دیگر می‌باشند. در این صورت اعتدال صوت برای صاحبش بهترین بوده کسی که نه به تندی و نه به کندگی و نه به فروتنی و نه به خشونت سخن می‌گوید شخصی است معتدل، قائم به خویش، قابل معاشرت و اینکه در هر کار رعایت عدالت نموده در معاملات قبل از خود خیر و صلاح طرف را در نظر می‌گیرد، خاصه اگر هنگام سخن چشمان خود را بزیر بیندازد.

آواز

آواز بر دو گونه است، یکی صدا که از لرزش پرده‌های حلقوم یا اصطکاک دو شیء به یکدیگر بوجود می‌آید و دیگری نوای

خوش که از آن روح و جان متلذذ می‌شود، چه بسا آواز خوانان که فقط صدا از گلو بیرون می‌آورند و از آواز بی‌بهره می‌باشند و حکم این دسته به سطور سابق الذکر بانگ و صدا مربوط می‌شود، اما صاحب نوا که دارای لحن دلکش باشد همراه است با قلبی رئوف و دلی رحیم رقیق و عشق و محبت به مردم و زودرنجی و دیرجوشی و دیرپیوندی و زودگسلی و دل‌نازکی مگر در جنبه عشق و هوس که زود عاشق شده دیر قطع علاقه می‌نماید و همچین عشق به گل و گیاه و آب و سبزه و کوه و دشت و دمن و جهان گردی و گاهی تنهایی و انزوا و

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۶۹

آمیزش و اختلاط با ترس و رمیدگی و عدم اعتماد به مردم «احوال پرندگان خوش نوا مانند بلبل و سهره و قناری نیز برهان این گروه می‌باشد.» از جانبی نیز جهل و زبونی و کم‌خردی که گفته‌اند (الصوت مع العقل عما لا یجمعان) یعنی صوت خوش و عقل زرین کمتر با هم جمع می‌شوند و این نیز شاید از جهت وصف و تعریفی است که هر دم از او شده وی را از کسب کمال باز می‌دارد.

خنده

خندیدن به صدای رسا دلیل خوب و بد ندانستن و خندیدن از حنجره که مصنوعی و خنده به صورت خرخر که از گلو برآید دلیل توافق و همرنگی و بی‌ارادگی و خنده به گونه تبسم نشانه توداری و سرّ نگهداری و کم‌خندیدن و نخندیدن مگر به مطایبات و هزلیات بسیار قوی دلیل دانش و دقت نظر و هوشمندی و بزرگ‌اندیشی و به هرچه خندیدن سبکسری و بچه‌صفتی و خنده قهقهه که از اندرون برخیزد بی‌خیالی و دل‌به‌نشاطی و دیررنجی و گذشت و خنده زورکی توداری و غم و ملال و اتکاء بنفس و اینکه چنین کسی کمتر رازها و گرفتاری‌های خود را با مردم در میان می‌گذارد و تقریباً به درد خود ساخته کمتر مرهم می‌طلبد و خنده خودبخود بدون جهت کم‌هوشی و کندذهنی و مقدمه مالیخولیا.

گریه

گریه بسرعت که با مختصر تعریف غم و درد عارض شود خدعه و فریب و بدذاتی و توداری و اینکه صاحب او فردی است مرموز کمتر می‌توان سر از کار و اسرارش بیرون آورده شناسائیش نمود. گریه کم و نگریستن و کمتر گریستن از سویی نشانه دانش و جهان‌دیدگی و تجربه و علم و اطلاع و وقوف به پوچی زندگی و طبیعت و از سویی قساوت و بیرحمی و دل‌سختی. گریه به ملایمت و بی‌صدا دلیل بر سوز دل و داغ و غم بیکران و درد بی‌علاج و مشکل لاینحل و ناامیدی. گریه به صدا نشانه

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۷۰

دروغ و تظاهر و بی‌اعتباری. و اما آن کس که در سخن گفتن یا خواندن و شنیدن مطالب رقت‌انگیز بسرعت دچار تأثر شده اشکش جاری گشته یا بغض گلایش را می‌فشرد کمتر قادر به بیان مطالب خود می‌شود شخصی است قابل اعتماد، رئوف، رحیم، بزرگووار همچین صدیق درست‌کردار که کمتر آزارش به این و آن رسیده همواره ساعی در بهبود وضع اخلاقی خویش می‌باشد. گریه بی‌خود دلیل بر مالیخولیا یا جنون و تظاهر بر جنون اما چنین مجانین را امید علاج می‌باشد.

راه رفتن

راه رفتن بشتاب دلیل استقامت رأی و خودساختگی و اتکاء به نفس و عدم توقع از دیگران و پشت‌کار و فعالیت. کندی در حرکت هرگاه مقرون با متانت باشد اندیشمندی و مآل‌اندیشی و حسابگری و بررسی مسائل و با درایت، وارد کارها شدن و راه‌گریز

مشکلات را قبلاً دیدن. راه رفتن به زور چنانکه به سختی خود را کشیده یا چنان است که او را کشیده می‌برند، سستی و تن‌پروری و کاهلی و پرتوقعی و عجز در کارها و دست و چشم و امید به دیگران داشتن و باید دانست که چنین کسی هرگز از عهده کارهای بزرگ و مشاغلی که لازم به طرح‌ریزی‌های وسیع بوده باشد بر نمی‌آید.

سر به بالا- داشتن و به جلو ننگریستن و شق راه رفتن نشانه تکبر و تبختر و خودنمایی و راه رفتن معمولی اعتدال و میانه‌روی و ملاحظه داشتن در مخارج و مردم‌داری و سر به زیر داشتن و راه رفتن چنانکه گویی دنبال چیزی به روی زمین می‌گردد، پیش‌بینی و دوراندیشی و تعمق و تفکر و فیلسوف‌مآبی و دانشجویی و حرداندوزی و صبر و بردباری و قناعت است. سر به هوایی و در راه رفتن مدام به این سو و آن سو ننگریستن و ایستادن و حرکت تند و کند کردن و از این جهت به جهت دیگر رفتن سبک‌مغزی و بی‌ارادگی و تردید و عدم تدبیر و بیهودگی و سستی و جهل و اینکه چنین کسی انعطاف‌پذیر و بزودی می‌توان در خواسته و اراده او نفوذ طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۷۱

نموده وی را وادار به کارهای زشت گردانید و نیز چنین کسی کارهای خسیس را بخوبی از عهده برآمده کارهای بزرگ را درمی‌ماند.

تنه زدن در راه به این و آن کندذهنی و کندفهمی و شکم‌پرستی و خشم و غضب و خشونت و اینکه چنین کسی بیهوده به این و آن پریده مستعد کارهای خشن خطرناک می‌باشد.

پابه‌پا کردن در برخورد با این و آن اگر وجوب و عجله در کار نباشد دلیل بی‌ادبی و بی‌رغبتی از مصاحب و اینکه ملاقات چنین کسی برایش غیر قابل تحمل می‌باشد. دویدن در راه رفتن چنانکه گویی تعقیبش می‌کنند نشانه پرکاری و خودکاری و عدم توقع از دیگران و اینکه چنین کسی شایق اینکه کلیه حوائجش را خود برآورده احتیاج به این و آن نداشته باشد، از طرفی عجله و شتاب و بی‌شکبی و اینکه از مقامات و ترقیات بزرگ بی‌نصیب می‌ماند. «این خصوصیات از اسب و شتر و گاو و آهو گرفته شده است».

اندام کلی علم قیافه افراد را به سه طبقه تقسیم کرده است:

اشاره

۱. درشت استخوانان و بلندقدان و آنان که دارای استخوانهای محکم پر گوشه و زاویه بوده به نام چهارشانه یا استخوان‌دار شناخته شده‌اند، این دسته معمولاً دارای پیشانی پهن فراخ و گونه‌های استخوانی و چانه مستقیم گوشه‌دار و سرشانه‌های بیرون‌زده و دست‌وپای درشت با عضلات محکم و چنان است که اندام و عضلات این گونه افراد از چوب تراشیده شده ما نیز به نام (چهارشانه) نام گذاریشان می‌کنیم.

۲. نرم‌تنان یا میانه‌قدان که دارای اندامی متوسط و عضلات معتدل و صورت و ساق و ران و ساعد و سرین گرد بوده که ایشان را ما نیز (میان‌قدان) می‌نامیم.

۳. ریزه‌نقشها که دارای اندام و عضلات ظریف بوده، غالباً دارای صورتی مثلث طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۷۲

شکل که از طرف پیشانی پهن و از جانب چانه باریک می‌شود می‌باشند و نامشان را (ریزه‌نقش) می‌نیم.

شاید در اول خلقت این سه دسته با علائم خاصه خود یعنی چهارشانه و میانه‌قد و ریزه‌نقش کامل بوجود آمده باشند و خصوصیات خلقت در آنها حفظ بوده است، لیکن در اثر توالد و تناسل علائم سه‌گانه با هم مخلوط شده کار چهره‌شناس را دشوار ساخته چه بسا که برای او لازم شود در یک نفر تعریف سه‌کس نموده اختلاط سه خلقت در نظر آورد. اما با این همه با اندک دقت در قد و اندام

و روی و استخوان‌بندی، قیافه‌ها بخوبی از هم تفکیک شده متمایز می‌گردند و از آنجا که برای قیافه‌شناس لازم است که قبل از هر چیز دسته‌های این اقسام را بشناسد باید هم خود را در شناخت طبقات بگذارد و بداند که این شناسایی کلیدی است که او را به سهولت رهنمون به بسیاری از احوال و خصوصیات طرف تحقیق روشن می‌سازد، اینک ما نیز به ترتیب ذکر شده به ذکر حالات هریک از این سه گروه می‌پردازیم.

اول چهارشانه‌ها و قبل از ورود به مباحث همچنان متذکر می‌گردد که قیافه‌شناس تنها با دیدن یک علامت از علائم افراد نباید حکم کلی نماید و مطمئن‌تر از همه آنکه در هر قضاوت از چندین نشانه دیگر مدد گرفته آنگاه به ادای سخن پردازد تا دور از خبط و اشتباه بماند، مگر درباره خود و نزدیکانی که ایشان را چون خویش شناسایی خوب می‌دارد.

پس شخص چهارشانه که دارای استخوانهای درشت زاویه‌دار بوده عرض قامتش با طول آن برابری داشته باشد. «چه زن و چه مرد» وجودی است مؤثر مخصوصا در کارهای عملی و بدنی و مستعد کارهای دشوار مانند امور معادن، حجاری، معماری، کارخانه‌داری، صنایع و عملیات سنگین در آن حد که هرچه کار و عمل سنگین‌تر و بزرگ‌تر باشد علاقه‌اش بر آن بیشتر بوده پیشبردش زیادت‌تر می‌باشد. همچنین دارای فکر و هوش و ذکاوت عملی و صنعتی و ساختمانی، لیکن طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۷۳

در کارهای باریک و سبک و مشاغلی که سروکار با اندیشه‌های نازک و دقت‌بینی و ریزه‌کاری داشته باشد عاجز و از کارهای ظریف و صنایع ظریفه و ذوقیات لطیف گریزان و در ادبیات و شعر و نوشته و نویسندگی و تحصیل موسیقی و مانند آن بی‌استعداد می‌باشد.

چهارشانه خالص که زمخت بوده تناسب اندام لطیف نداشته باشد در کارهای عملی و صنعتی و فعالیت‌های تجاری موفق و چون دارای پشت‌کار و نیروی فوق‌العاده علمی می‌باشد در مادیات دارای رشد و نمو قابل توجه بوده در این جنبه کسب موفقیت‌های چشم‌گیر می‌نماید و ضمنا چون دارای اتکاء به نفس بوده تا حدی از دروغ و ریا و فریب و خدعه بی‌زاری دارد و رک‌وراست می‌باشد.

چهارشانه کمتر حوصله گوش دادن تا انتها به حرف مردم را داشته غالبا کلام مخاطب را قطع کرده خود صاحب کلام می‌گردد و همچنین کمتر سر به اطاعت و تربیت‌پذیر بوده بیش از حد علاقه‌مند اطاعت دیگران از خود می‌باشد و چون صاحب اراده است از تملق و ریا و دروغ و چاپلوسی بیزار مگر واقعیات او را بزبان آورند. چنین کسی دارای ثبات قدم در کارها و دوستی و رفاقت و عشق بوده کمتر خلی در ارکان افکار و عقاید و تصمیماتش بوجود می‌آید و در دوستی صادق و در عشق باوفا و در معاملات صدیق و راستی و درستی را زیادت‌تر از کجی و ناراستی دوست می‌دارد. دیر غضبناک شده، لیکن در خشونت و غضب هولناک بوده، دیر قانع شده به سختی آرام می‌گیرد و همچنین که در حالت غضب چندین برابر خود نیرو یافته بسا که در این حالت خطرناک می‌گردد، خاصه اگر چنین کسی دارای ابروان پر و زمخت و گوش‌های بزرگ و بینی عقابی و گردن کوتاه نیز بوده باشد که در این صورت تا سرحد یک‌جانی خطرناک می‌باشد و از همین روست که توصیه می‌شود هرگز به یکی دو علامت طرف در قیافه‌شناسی قناعت نکرده چندین نشانه را در نظر آورند.

از طرفی شخصی است گول‌خور ریشخندی که با در دست داشتن به اصطلاح

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۷۴

رگ خواب او بسیار می‌توان از او بهره‌بری کرده کسب فایده نمود و چه بسا که با شناختن و اطاعت و بزرگداشت او بهترین معاشر و دوست و شریک و کار و زندگی بوده تا سرحد جانبازی خود را در راه دوست به خطر اندازد. پس طبقه (چهارشانه) به این خصوصیات خلاصه می‌شوند: فعال، دارای پشت‌کار، صدیق و درستکار، مستعد در کارهای دشوار و گریزان از کارهای نازک

ظریف. در بدن قوی، در اندیشه ضعیف، در حالت عادی صبور و در خشونت مهیب. مسلط و دوستدار تفوق و برتری، قوی الاراده و ضمنا گول خور و فداکار، کم اعتقاد به امور مذهبی، علاقه مند به واقعیات.

میانه‌فدان

این افراد معمولا همه اعضایشان متوسط معتدل بوده به یکدیگر کم و زیادی نیاورده سرشان گرد و گردنشان میانه و قدشان متوسط میان کوتاه و بلند بوده، تقریبا تمام اندامشان از صورت و گردن و ساق و ساعد و ران و سرین و انگشتان گرد می‌باشد. این افراد قابل قبول تر از دسته اول بوده تقریبا مانند جانوران ذوحیاتین، ذوجنبتین بوده دارای دو روح می‌باشند. قوه فعالیت جسمانی از سویی و روح فعالیت معنوی از سوی دیگر در این اشخاص بوده، ماده و معنا را با هم به پیش می‌برند.

غالبا این افراد از جهت داشتن چشمان درشت درخشنده قوه جلب قلوب مردم را بخوبی دارا می‌باشند، علاوه بر این که همواره بشاش و شادمان بوده کمتر غم به دل راه داده افسرده دیده می‌شوند.

میانه‌فدان تقریبا هم در اطلاعات عملی و صنعتی و هم در جنبه علمی و ذوقی و حیاتی دارای استعداد بوده در هردو به نحو احسن پیشرفت می‌کنند و از آنجا که از جهات مختلف به خود امیدوار می‌باشند کمتر ناامیدی و حسرت و ناکامی دیده دچار یأس و حرمان می‌گردند و چون نیروی بدنی و خرد فکری را با هم بکار

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۷۵

می‌گیرند بسختی دچار پریشانحالی و شکست می‌شوند، همچنین اندوه و غم و بدحالی را بشدت بد داشته از اشخاص جدی عبوس گریزان و کمتر به دوستی با این گروه روی خوش نشان داده عاشق چهره‌های شادمان می‌باشند.

دنیا و عقبا برایشان در یک وزن بوده از هردو بنحو احسن استفاده می‌کنند و همچنین که کارهای بدنی و ذوقی را با هم انجام می‌دهند، هرگز به یک کار و دو کار و یک شغل و دو شغل قناعت نکرده چند کار را با هم شروع کرده دنبال می‌کنند و غالبا هم موفق شده اقدامات را کامیاب می‌شوند.

این افراد چون نرمش و مدارا و دوستی و محبت زیاده‌تر از مادیات در نظرشان محترم است کارهای فروشندگی و مشاغلی که سروکار با سخن و گفتگو با مردم داشته باشد را نیک تر موفق می‌شوند. اگرچه در امور تجارتي و صنعتی و هنری و مدیریت نیز کم لیاقت نبوده کفایت خود را بخوبی نشان داده‌اند. افرادی هستند مردم‌دار، شفیق، خوش‌برخورد، دیرجوش، اما باوفا. در عشق ثابت‌قدم و صدیق، گریزان از کجی و نادرستی، فعال، هوشمند، در ضمن درویش‌صفتی، مآل‌اندیش و عاقبت‌بین، در کارها کمی عجول و شتابزده و چون می‌خواهند هر کار را زود بسامان برسانند، گهگاه دچار اشتباه شده اما بزودی جبران می‌کنند و این افراد چنانند که چون کسی را در عشق و دوستی دلخواه خود نگرند تا پای جان در راهشان ایستاده و همچنین سعی در بهبود و ادامه عشق و محبت و مواظب حرکات و سکناات خویش و اینکه نسبت بدوستان مخصوصا معشوق و همسر و رفیق کاری که موجب کدورت گردد نکرده حتی اندک رنجش را سبب نبوده باشند.

لذا تعریف این دسته نیز اینگونه خلاصه می‌شود، بهترین خلقت‌ها که اعتدال داشته ماده و معنا و دنیا و عقبا را با هم در نظر می‌گیرند، فعال، خوب کردار، قابل دوستی و معاشرت، قابل انعطاف، میانه‌رو، درویش‌صفت، بی‌پیرایه، خوش طبع، خوش خو، اجتماعی، به اصطلاح معروف همه‌کاره، متوسط میان واقعیات و خرافه.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۷۶

ریزه‌نقش‌ها

این دسته آن افرادند که از دسته دوم کوتاه‌تر و ظریف‌تر و دارای اندام و عضلات نازک شکننده بوده، غالباً از قسمت بالای صورت یعنی پیشانی وسیع و بطرف چانه باریک و تقریباً سیمایشان مثلی شکل می‌باشد، با چشمانی کوچک نافذ و دست و پایی کوچک و ظریف و انگشتانی نازک و حالتی که گویی همواره غرق در افکار می‌باشند.

پس وقتی دسته اول یعنی چهارشانه‌ها ساختمانشان برای کارهای خشن و بزرگ و دشوار ساخته شده، نیروی بدنیشان بر نیروی عقلانشان غلبه داشته دارای هیبت و تسلط بوده فقط کارهای عملی را شایستگی داشته باشند و دسته دوم یعنی میانه‌ها به نسبت اندام در اعتدال آمده دنیا و مادیات و عقبا و معنویات را توأماً قادر به اداره می‌باشند. واضح است که این دسته بطور کلی مغایر دسته اول بوده قطعاً از کارهای خشن، دشوار و مشاغلی که نیروی بدنی لازم داشته باشد گریزان بلکه در مانده و تنها برای کارهای عقلانی و مشاغل و ذوقیاتی که سروکار با فکر و اندیشه و تدبیر و خیال‌پردازی داشته باشد ساخته شده دارای استعداد اینگونه امور می‌باشند.

این افراد معمولاً دارای اندامی نازک و چشمانی تیزفهم بوده بخوبی می‌توانند در مردم نفوذ نمایند و چون از حیث بدن نقصانها و کمی در خود احساس می‌کنند زیاد دلهره نادرستی و کم‌رغبتی مردم را داشته در طلب دوستان فراوان برمی‌آیند و اگر زن باشد به مرد قوی‌هیکل شائق و اگر مرد باشد زنان گوشتی و قالب‌دار را دوست می‌دارند.

این دسته کمتر دوستی و عشق و معاشرت را پایان می‌برند. از آنجا که همیشه خود را کمتر و کوچکتر از دیگران می‌نگرند، و همین موضوع باعث می‌شود که با اندک کم‌توجهی افراد دلسرد شده تا از این زیادتر تحقیر نگشته‌اند خود را کنار

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۷۷

کشیده ترک می‌کنند و از این‌رو کمتر صاحب دوستان همیشگی بوده زیادتر در عزلت بسر می‌برند، علاوه بر این که خود از نظر قوه عقلانی و برتری فکری چون بر دیگران رجحان دارند بر ایشان بنظر بی‌اعتنایی و حقارت نگریسته کمتر کسی را لایق معاشرت خود می‌بینند و همین نیز مزید دیگر بر تنهایی و کم‌کسیشان می‌گردد. پس استعداد این دسته به کارهای نازک و صنایع ظریفه و شعر و ادبیات و موسیقی و این قبیل در درجه اول می‌باشد و در غیر اینصورت و عدم توفیق در این امور و اجبار به مشاغل و کارهای سنگین عملی با یأس و عقب‌ماندگی و محرومیت و ضعف مالی و پریشانحالی روبرو گردیده چه بسا که این ناهماهنگی شغلی با استعداد برای همیشه ایشان را دچار فقر مالی و تنگدستی داشته گرفتار بدبینی مردم و کم‌بینی خویش نماید.

ریزه‌نقش‌های کامل عیار که همراه با علائم ذکر شده از صورت مثلث شکل و چشمان نافذ و بینی کشیده باشند دارای فهم و قوه عقل قوی و دانش برتر و روشن‌بینی و سرعت فکر و نیروی مدرکه بوده، چون مطالب را به سرعت پی می‌برند کمتر لازم می‌بینند آن کنجکاو و موشکافی سایرین را در درس و دانش و استماع بکار ببرند و لذا در نزد معلم و استاد بی‌علاقه به دانش و معلومات شناخته شده زیادتر مورد شماتت قرار می‌گیرند و در نظر مردم خودخواه و تلخ و نجسب و آداب ندان که ایشان را تنها می‌دارد.

این افراد بی‌اندازه دقیق و موشکاف و سریع‌الانتقال و مایل به صداقت و درست‌رفتاری و چون خواه‌ناخواه خود را شخصی صحیح‌العمل، نامتوقع، صدیق، منظم، اهل حساب، پرسود و بی‌آزار می‌بینند. همین انتظار را از دیگران داشته و هرگاه خلاف این از دیگران مشاهده کنند هرچه خود کورکورانه بدان کردار داشته باشند قطع اطمینان و پیوند و علاقه نموده هر جا به گله و شکایت از این و آن و ناسزاگویی می‌پردازند، لذا به قول معروف کمتر خر عیسی (ع) و گوسفند امام رضا (ع) را تا چاشت چرانیده عشق و دوستی و معاشرت‌ها را به آخر می‌رسانند.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۷۸

پاکیزگی درون و صفای باطن و تربیت نفس از خواسته‌های آنهاست اگرچه قوت اراده لازم را نداشته باشند و کم‌آزاری و عدم مزاحمت از خواسته‌های آنهاست غالباً از آنجا که زور مردم‌آزاری در خود نمی‌بینند و در انتقام‌جوئی‌ها و دشمنی با اشخاص بهمین قدر اکتفا می‌کنند که دشمنان را با زبان بی‌آزارند.

انزوا و گوشه‌گیری و خلوت و شعر و حرف و کتاب و مسکرات و مخدرات و آنچه که زیبایی و لطف و ظرافت و دلبری داشته باشد از علاقه آنهاست و چون همواره تشنه محبتند با مختصر محبت بدام افتاده صید می‌شوند و چه بسا که گرفتار صیادان بیرحم گردیده هستی و فکر و حیاتشان معرض خطر قرار بگیرد.

مانند آفتاب در هر روزن فرورفته بر هرچه اندیشه و تعمق می‌کنند و چه بسا چیزها و مسائل که در نظر افراد بی‌اهمیت باشد در دید گانشان قابل اهمیت و بزرگ بیاید و از گاه کوه بتراشند و در اینصورت این دسته می‌توانند محققین و دانشمندان و فلاسفه بزرگ از آب در آیند و چون غالباً در کارهای فکری میزیند کمتر به کارهای عملی و فعاله پرداخته. لذا به پول و مال و ثروت و شوکت کمتر می‌توانند توجه نمایند و از همین رو نیز هست که از زندگی مادی برکنار و کوتاه دست مانده زیادت‌تر در حسرت یک روزگار خوش و زندگی سعادت‌مند که دیگران را به سهولت بدست می‌آید بسر می‌برند.

غالباً جبون و ترسو و در مشکلات دست‌وپای خود را گم می‌کنند اگرچه عقل و قوه تخیلشان یکسان می‌آید، از این رو در کارها حزم و احتیاط را قبل از اقدام و عمل به کار برده از آنجا که از گرفتاری هراسناک می‌باشند و این افراد نیز به این فهرست خلاصه می‌شوند:

هوشمند و متفکر، تیزفهم، ناتوان در کارهای قوی بدنی و فعاله، لایق امور فکری و عقلانی، عاشق شعر و کتاب و نوشتن و سرودن و نقاشی، مستعد کارهای آرتیستی و آکتری و رشته‌های دقیق موسیقی، عاشق پیشه و زیباپسند. دارای استعداد رقص و آواز، مبتکر و دوستدار صنایع ظریفه و کارهای دقیق. پس در این

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۷۹

صورت مسلم شد که میانگان کاملترین و بهترین خصوصیات را دارا بوده طبیعت به ایشان مهرآمیزتر نگریسته از هر جهت کامل عیارتر می‌باشند، از آنجا که نه مشقات دسته اول و نه رنج و نکال طبقه ریزه‌نقش را دارند و جای شبهه نیست که اعتدال در هرچه به فایده نزدیکتر و از مضار بدورتر می‌باشد، چنانچه فصول بهار و پاییز که میانه سرما و گرما قرار گرفته بهتر از تابستان و زمستان بوده قابل تحمل‌تر می‌باشد و این اصلی است که دانشجوی این علم باید آن را مطمح نظر قرار داده در تمام شئون و علائم اعضا بکار آورد.

و اما در اینجا طلبه این دانش را این سؤال پیش می‌آید که میان این سه نشانه یعنی بینین این سه اندام مثلاً آنها که از چهارشانه کوتاه‌تر و از متوسط بلندتر یا کوتاه‌تر و از ریزه‌نقش بلندتر یا کوتاه‌تر و مانند آن را چه تشخیص پیش می‌آید؟ و جواب این نیز آنکه هرگاه میانه‌قدی از متوسط بلندتر شود بطور اعتدال به طبقه چهارشانه مربوط می‌شود یعنی در احوالی میان چهارشانه و میانه‌قد و چون کوتاه‌تر از میانه‌قد باشد هرآینه در نیرو و اندام و عضلات میانه‌قد بوده میانه و هرگاه با ظرافت و نازکی توأم بود از طبقه ریزه‌نقش و ریزه‌نقش هرآینه بلندتر از کوتاه بود حکم میان ریزه‌نقش و میانه و هرآینه کوتاه‌تر از قاعده مورد تعریف ریزه‌نقش باشد از ضعف و قوت دیگر اعضا و احکام متفرعات مانند چشم و گوش و دهان و بینی و امثال آن بر او حکم می‌شود. و نیز ناگفته نماند که هر صورت که از حالت طبیعی خود خارج باشد شایسته نبوده چه بسا که محاسنش مبدل به معایب و خوب‌هایش بد و پسندیده‌هایش ناپسند می‌گردد. مانند طبقه اول و سوم که مثلاً همان کسی که دارای نشانه‌های چهارشانه و اثرات فعاله آن بوده تمام مزایای فعالیت حیاتی و موفقیت در امور مهمه و پیشبرد کارهای بزرگ برای او تعریف می‌شود. هرگاه از حد طبیعی بلندتر و جثیم‌تر و هیکل‌مندتر باشد این تعریف نه تنها در او تضعیف می‌شود بلکه فردی بی‌هنر تن‌پرور و تنبل بی‌کاره کلّ بر دیگران معلوم می‌شود که اجتناب از او واجب می‌گردد و همینطور ریزه‌نقش فکور اندیشمند معنوی

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۸۰

هوشمند که بسا اثرات مفید عقلانی و معنوی در او توصیف می‌شود. هرگاه کوتاه‌تر و ریزتر از معمول باشد اگر نارسا و تاریک‌بین

و کوتاه‌فکر و سست‌عنصر بی‌اراده قابل حمایت شناخته نشود لاقلاً دارای مزایای مربوط بخود نیز نمی‌باشد.

از آنجا که هر شیء اعم از انسان و نبات و حیوان تا آن زمان حکم وضعی او بر او صادر می‌شود که از حد خویش فروتر و فراتر نرفته در اعتدال بوده باشد، از آنجا که فی‌المثل گرمابه تا وقتی اسم و رسم حمام بر او نهاده می‌شود که حرارت آب و هوای فضای آن متناسب با طلب و تحمل و قابل قبول بدن بوده باشد و هرگاه جز این و در حرارت و برودت فوق عادت شود حمام نه بلکه یا تنور و یا یخچال به او نام نهاده می‌شود، پس در اینصورت هرچه از اندام و اجزاء در حد خود باشد خوب و در احکام مربوط به خود و چون از آن کمتر و زیاده‌تر و ضعیف‌تر و قوی‌تر باشد بد و در حد خود معیوب شناخته می‌شود به این معنا که مثلاً بینی مستقیم متناسب که فکر صحیح و درایت کامل و اندیشه‌های عالی را می‌رساند چون از این بگذرد و کوتاه و بلندتر از معمول شود در کوتاهی نقصان اندیشه و تردید و تزلزل و عدم عفاف و پاکدامنی و در بلندی افکار شوم مالیخولیایی و گاهی جنون و امثال آن را معلوم می‌کند یعنی بهمان مقدار که کوتاه و بلند شده است دارای معایب می‌گردد و در اینصورت کم و زیاد هر قامت و اجزاء بدن مزیت اصل خود آن را نداشته به بدی و ناپسندی می‌گراید و تا بهتر از این تفهیم شود مثلی دیگر ذکر می‌شود.

در علم قیافه‌شناسی زیبایی خود از بهترین نشانه‌های خوبی و خوش‌باطنی و خوب‌اندیشی و پسندیدگی آمده که تنها صورت زیبا را تمام محاسن همراه می‌باشد، اما همین حسن صورت و زیبایی چون از حد بگذرد از آنجا که از همه‌سو مورد توصیف واقع می‌شود برایش کبر و خودپسندی و قساوت و توقع و نجسبی و کم‌اعتنایی به مردم و کوچک بینی اطرافیان و تنبلی و دل‌آزاری می‌آورد و این مسئله‌ایست که باید طلبه این علم چنانچه سابقاً ذکرش گذشت دقت داشته بنظر آورد، چنانچه در دیگر مسائل هم جاری بوده در جبر و تفویض که (بینین) آن

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۸۱

تکلیف شده، در اسلام که مزیتش با (وسط) بودنش شناخته شده، در صفات باریتعالی که عدلش بر دیگر صفات برتری یافته، در سرما و گرما و نور و ظلمت و خواب و خوراک و فقر و غنا و سیری و گرسنگی و سکوت که حد میانه آن امتیاز یافته است.

علائم مخلوط یا مرکب

چنانچه پیش از این سخنش گذشت علامت واحد چهارشانه و میانه‌قد و ریزه‌نقش کامل، همراه خصوصیات واحد کمتر یافت شده بلکه بندرت یافت می‌شود و با مرور دهور و آمیزش علائم اصلی مخلوط شده چهارشانه با میانه‌قد و ریزه‌نقش با چهارشانه و بعکس ممزوج و علائم فرعی درهم آمیخته است ولی همواره باید آن علامت را در نظر گرفت که به کلیات نزدیکتر و به دیگر خصوصیات صاحب حکم بقوتتر بوده باشد.

دیگر لازم است متذکر شد که قضاوت کلی در اشخاص تنها با تشخیص علائم اصلی آنها چندان مقرون به حقیقت نیفتاده بلکه کلیدی برای گشودن دریچه اسرار و مکنونات او بوده و قضاوت کامل را باید زمانی نمود که دیگر نشانه‌های او را نیز تحت نظر مدآقه و ملاحظه قرار داده خوب و بد وی را در ترازوی سنجش درآوریم، مثلاً موی سر از رنگ و حالت و نرمی و سفتی، عرض و طول پیشانی گرد و درازی صورت چگونگی ابرو، چشم، بینی، دهان، دندان، لب، گردن، دست، پا، سخن گفتن، نشست و برخاست، رنگ لباس، راه رفتن و غیره تا نظری صائب و دور از شبهه و صددرصد قابل قبول اظهار شده و فرد مورد نظر بطور کامل شناسایی شده باشد.

سرهای نیز دارای سه نوع ترکیب و ساختمان می‌باشند:

۱. سر بلند که از جانب عمود یعنی طول قامت بالا رفته باشد.

۲. سر گرد متوسط که نه زیاد بلند و نه زیاد کوتاه باشد.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۸۲

۳. سر کوتاه که اصلا ارتفاع نداشته در بالای پیشانی تمام شده است.

سر بلند گنبدی همراه بینی و چشم شکسته (نیمه‌لا- خمار) و گردن نیمه خمیده و نگاه به طرف زمین و علائم رقت قلب، نشانه اندیشه و خیال و آیین و دین و تقدس و مذهب و تقوا و خداپرستی و اینکه صاحب آن شخصی است مذهبی و معنوی که زیاده‌تر همش صرف خیراندیشی و بهبود حال درماندگان و باقیات صالحات بوده و با قدی افراشته و بینی کشیده و گردن کلفت و گوش بزرگ علائم قساوت و دنیاطلبی و اینکه فکرش تمام در اطراف جمع مال و مقام و موقعیت و شهرت و مکننت بوده شخصی است خودخواه، حيله‌باز، متقلب، نادرست، تیشه رو به خودی که جز به ناراستی و خدعه و فریب و نیرنگ با کسی برخورد نداشته پاکی و درستی و امانت و صداقت برایش بی‌مفهوم می‌باشد و از او سود و خیری میسر نمی‌گردد.

سر گرد: سر گرد قشنگ بدون پست و بلند نشانه دنیا دوستی و مهر و عشق به مردم‌داری و خوش‌گذرانی و نظم و نسق در کارها و سعی در بهبود امور دنیوی و اعتقاد و ایمان متوسط و خوب‌زیستی و زیباپسندی و اینکه در خواسته‌ها زحمت و فعالیت کمتر و نتیجه زیاده‌تر داشته باشد. و کسی است که از گرفتاری و دردسر و نزاع و مجادله بر سر هیچ‌و‌پوچ که بسا مردم خود را بدان مشغول می‌دارند و چیزهای کم‌ارزش گریزان و همچنین دوستدار سکون و آرامش و این که زندگیش دور از هیجان و مبارزه و قرین شعر (دولت آنست که بی‌خون دل آید بکنار) و هرچه آسوده‌تر بوده باشد و در هر صورت صاحب آن شخصی است قابل‌پسند و معاشرت و قابل‌اعتماد که با او در معامله و معاشرت امور مالی بخوبی می‌توان کنار آمده نرمش و گذشتش زیاده‌تر از خشونت و سختگیریش می‌باشد.

سر کوتاه: سر پست کوتاه بدون برجستگی که از بالای پیشانی مستقیما بطرف عقب رفته قسمتی از پیشانی ضمیمه سر شده باشد علامت حماقت و بی‌شعوری و عقل اندک و جهل زیاد، مخصوصا که دارای پیشانی کوتاه نیز بوده باشد و معمولا

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۸۳

خطاکاران و خیانت‌پیشگان، دله دزدان و ولگردان و قما بازهای کوچه گرد دارای چنین سرهایی بوده و صاحب این سر هرگز موفق به کسب حیثیت و اعتبار و آبروی چندان و شغل و عمل محترم و زندگانی منظم نگردیده، چه بسا که نه تنها خود در پریشانحالی بسر می‌برند بلکه دیگران را نیز مزاحم بوده دچار اندوه و دردسر می‌سازد.

سر کتابی: سر کتابی علامت لاف و گرافه و دروغ و خیانت و بی‌بندوباری و عدم شخصیت و بی‌کفایتی و عدم لیاقت در کارهای بزرگ بوده و صاحب آن مانند سرابی است که دور را نزدیک ساخته نزدیک را دور گردانیده به هیچ قول و فعل او اعتماد نمی‌باشد.

سر پهن: سری که دارای ارتفاع کم و عرض زیاد یعنی دارای فاصله قابل توجه میان گوشها بوده باشد. علامت اندیشه و خیالات عالی و تصورات عمیق و خیال‌پردازی مانند رمان‌نویسی و نمایشنامه‌نویسی و روزنامه‌نگاری و دکورسازی و ذوق تصویری و دماغی و تبلیغات صاحب آن زیاده‌تر بکارهای فکری و دماغی اشتغال داشته، مؤلفین و درام‌نویس‌ها و جنجال‌چی‌ها چه بصلاح و چه به فساد آنها که به کمک اندیشه ارتزاق می‌کنند دارای این گونه سرها می‌باشند. اگرچه مفسده و اصلاح‌طلبی ایشان از دیگر علائمشان معلوم می‌شود.

سر جلو برآمده: سری که از قسمت جلو برآمدگی داشته بقیه‌اش صاف و گرد و یکدست باشد نشانه اندیشه قوی و اراده محکم و

اعتقاد و اینکه صاحب چنین سری معنویات را زیادت‌تر از مادیات توجه داشته، در عین حال کمتر می‌توان او را از فکری که کرده و راهی که اختیار نموده منصرف گردانید و کسی است که خوبی‌هایش بر بدی‌هایش غلبه داشته چه بسا که بتوان از افکار والای فوق العاده‌اش بهره‌برداری مفید نموده، مشورتش راهنمایی و گره‌گشایی داشته باشد.

سر عقب برآمده: سری که از قسمت عقب که نزدیک به بالای سر باشد برآمدگی داشته باشد پول‌پرستی و دنیاطلبی و تجمل‌خواهی صاحب آن را می‌رساند و اینکه

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۸۴

چنین کسی از هر راه و هر طریق که بتواند پول و مال زیادت‌تر بدست آورد برایش قابل پسندتر بوده کمتر پابند اخلاقیات می‌باشد و واضح است چنین کسی در معاملات و معاشرت چندان قابل اعتماد نمی‌باشد.

سر دو طرف برآمده: سری که هم از قسمت جلو یعنی بالای پیشانی (جمعمه) و هم از قسمت عقب برآمدگی داشته باشد صاحبش فردی است خودخواه، لجوج، یک‌دنده که جز به خویش به کس دیگر اعتقاد نداشته همه را مطیع خویش می‌خواهد و مدام با نفس و روح خویش در جدال می‌باشد، از آنجا که برجستگی جلو سلامت نفس و خیرخواهی و معنویات و برآمدگی عقب مال‌پرستی و مادیات را در نظرش جلوه‌گر می‌سازند و میان دو اندیشه متضاد گرفتار آمده مدام در کشمکش این دو حالت می‌باشد و این نیست که هر دو جنبه ماده و معنا و خوب و بد را در خود جمع دیده، آنچه همه دارند او تنها در خود دیده به دیگران بنظر تحقیر و تحقیر نگاه کرده شخص خودسر، لجوج، تلخ‌گوش و ناپز شناخته بشود.

سر به عقب رفته: سری که از بالای ابروها مستقیماً بطرف عقب کشیده شده باشد از اقسام بدترین سرها بوده از آنجا که جمعمه یعنی مرکز عقل در این دسته به حد اقل ممکن آمده صاحبش فردی است بی‌شعور، حقه‌باز، دغل‌کار، بیکاره بی‌استعداد که جز کارهای پست را شایستگی نداشته جز رذالت و دزدی و نیرنگ‌بازی و خیانت و تن‌فروشی و آدم‌فروشی و از این قبیل از او انتظار نمی‌توان داشت و در برخورد و معامله با وی و همچنین سپردن کار و امانات و مانند آن به چنین کس باید نهایت احتیاط را مرعی گردانید.

پست و بلندی‌های سر: پست و بلندی سر در هر نقطه‌اش دارای علائمی بوده، در جلو سر چنانچه ذکر شد معنویات در پشت سر مادیات و در بالای سر بلندپروازی و ثبات قدم در نیات و سرکشی و پری سر از عقب خودخواهی و خودپسندی و برجستگی بالای گوشها علامت حرف‌شنوی و قبول حقایق اما فریبندگی از طریق تظاهر به مذهب و دینداری می‌باشد.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۸۵

برجستگی بالای شقیقه‌ها- با برجستگی بالای گوش اشتباه نشود- نشانه لاف و گزاف قوی و ارائه طریق در بهبود امور مردم و اجتماع و جلوه‌گری دانش و لفظ و بیان شیوا ولی بی‌مغزی و گفتار بی‌عملی، یعنی پرگفتاری و کم‌کرداری و با این تفصیل روشن شد که سر گرد یکنواخت قشنگ، در گفتار و کردار و فهم و عقل و شعور که نه بسوی افراط و نه بطرف تفریط می‌رود بهترین سرها بوده صاحبش دارای صفات نیک‌تر می‌باشد.

پیشانی

پیشانی در این علم از قسمت‌های مهم اعضاست. از آنجا که مرکز عقل و خرد و دانش هر فرد و محصل این علم را چراغ راهی است که پی به کلیات صاحب پیشانی می‌تواند برد، پس از این نباید به آسانی گذشته دقت در آن از مهمات می‌باشد.

پیشانی عریض: در ابتدا چنانچه ذکر شد باید گفت از آنجا که پیشانی مرکز فهم و اندیشه است هرچه منطقه آن وسیع‌تر قوه عقلانی صاحب آن زیادت‌تر و هرچه محدودتر عقل و اندیشه در صاحب آن کمتر می‌باشد و این وسعت کلا در عرض حساب شده

طول آن در درجه دوم می‌باشد و عرض آن گشادگی میان گوش‌ها در این معنی است که هرچه پیشانی از طرف گوش‌ها به عقب رفته باشد خوب و هرچه جلو آمده تنگ شده باشد و به همان نسبت صاحب آن از عقل و خرد و اندیشه بدور می‌باشد و پیشانی پهن و عریض که هم از ابرو بطرف سر و هم از میان دو گوش عریض باشد از بهترین و صاحب آن دارای هوش و ذکاوت فوق العاده و قوه تخیل به کمال بوده در هر رشته می‌تواند دارای نظرات عالی دقیق بوده باشد.

پیشانی کوچک: پیشانی کوچک که از جانب گوش‌ها کوتاه باشد دلیل کم‌شعوری و کندذهنی و دیرآموزی و در کوتاهی زیاد حماقت و خطاکاری و انحراف و اینکه بسادگی فریب خورده و ادار به اعمال ناشایست می‌گردد.

پیشانی صاف: پیشانی مسطح (پیشانی بلند) که از بالای ابروها مستقیم بطرف سر

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۸۶

رفته باشد و در عرض نیز به اندازه باشد نشانه آن است که صاحبش دارای روحیه خوش گذرانی و عشرت‌طلبی بوده و اینکه چنین کسی افکارش زیادتر معطوف و مصروف امور دنیایی و لذایذ آن بوده به خارج از این کمتر توجه می‌نماید و واضح است چنین کسی به جهت همان روح لذت‌طلبی خون گرم و با نشاط بوده کمتر حاضر به شنیدن مطالب و اخبار غم‌آور و قبول مردمان تلخ جدی آمده راه غم و اندوه به جانب خود باز می‌دارد.

پیشانی گنبدی: پیشانی برجسته یا به اصطلاح (پیشانی گنبدی) لجاجت و خودسری و یک‌دندگی و دیرفهمی و کندی انتقال و اینکه صاحب چنین پیشانی بزرگت می‌تواند تحصیل دانش نموده خود را بمراتب عالی علم برساند.

پیشانی به عقب رفته: پیشانی پست که از بالای ابروها مستقیم بطرف عقب رفته باشد. علامت شخصی است کم‌شعور، حقه‌باز، نیرنگ‌ساز، مکار، دغل، خیانت‌پیشه، همه‌عیه، بی‌اعتبار، بی‌اعتماد که در همنشینی و معادلات و کارسپاری و معاشرت باید مواظب او بوده کمال مراقبت از او داشته باشند.

پیشانی نواری: پیشانی کم‌ارتفاع که میان سر و ابرو کوتاه و از میان دو گوش بلند باشد افکار قوی دماغی و اندیشه‌پروری بوده. شعرا و نویسندگان و دراماتیست‌ها و خیال‌پردازها و عشاق چنین بوده‌اند.

پیشانی بلند: پیشانی بلند شعور و فهم و درایت فوق العاده را می‌رساند و اینکه صاحب آن دارای ذکاوت و اندیشمندی قابل توجه بوده، در هر کار که به او محول شود مهارت و اقتدار کافی نشان داده بزودی بر آن مسلط و موفق می‌گردد و همچنین که در مدیریت و فرماندهی و هر شغل دیگر و عمل دیگر اعم از اداری و آزاد، دارای عرضه و کفایت کافی می‌باشد.

برجستگی بالای ابروها: هرچه برجستگی پیشانی مذموم بوده برجستگی بالای ابروها پسندیده می‌باشد که رشد فکری بسیار را نشان می‌دهد و دانشمندان و فلاسفه و بزرگان دانش و خرد و متفکرین معمولاً دارای چنین پیشانی می‌باشند.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۸۷

پیشانی زاویه‌دار: و در آخر پیشانی زاویه‌دار که از گوشه چشمها مستقیماً بطرف بالا کشیده در موی سر رخنه کرده باشد از هر جهت عالی و قابل قبول و اعتماد بوده هوش و فهم فوق العاده گاهی زیاده از حد را می‌رساند.

در این صورت از بحث پیشانی نیز چنین نتیجه‌گیری می‌شود که پیشانی معتدل و صاف و مسطح به اندازه از جنبه زندگی و گذران و امر معاش و شادخواری از روزگار از بهترین بوده چه کمی و کوتاهی آن عدم فهم و لیاقت و کجی و ناراستی و مذلت و تحقیر و زیادی آن فهم و فراست زیاده از حد که موجب عذاب تن و رنج روان را باعث می‌شود. از آنجا که گفته شده (فهم زیاد جوان مرگی می‌آورد) و خوب‌ترین آن حد وسط می‌باشد.

باید دانست که مو نیز در حد خود دارای اهمیت فراوان بوده نکات قابل توجهی را ارایه می‌نماید و ما برای درک بهتر و روشن شدن نیک‌تر مسائل آن مو را به چند قسمت تقسیم می‌کنیم:

۱. موی زبر خشن

۲. موی نرم لطیف

۳. موی کم‌رنگ

۴. موی پررنگ

۵. موی صاف

۶. موی مجعد

در تعریف مو اولاً باید گفت هرچه مو درشت‌تر و ضخیم‌تر و پرپشت‌تر و محکم‌تر باشد بهمان نسبت سلامت بدن و نیروی جسمانی تن را می‌رساند و این مسلم است که هرچه درخت سلامت‌تر و ریشه‌دارتر برگ و بار او بهمان اندازه قوی‌تر و زیادتر می‌باشد و شعر مذکور در این زمینه که مؤید این نظر می‌باشد.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۸۸ در ایام جوانی بُد دلم ریش که می‌روید چرا بر عارضم ریش

کنون پیوسته دل ریش و پریشم که می‌ریزد چرا هر لحظه ریشم

و دلیل روشن‌تر از این نیز عدم تعادل سلامت فکر و بدن که با اندک نقاقت بدن و ضعف جسم و یا ناراحتی خیال و تشویش و هول و اضطراب موی سر شروع به ریزش می‌نماید و چه بسا که اگر این نقاقت و پریشان‌فکری ادامه یابد علاوه بر ریزش، باریک و لاغر و کم‌رنگ نیز گردیده موی فری مجعد و مجعد صاف و آویخته بشود.

موی زبر خشن: پس موی زبر و خشن نشانه قدرت و قوت و میل بیابانگردی و صحرانوردی و مشاغلی از قبیل کشف معادن و رانندگی کامیونهای سنگین و لکوموتیو و کشتی‌رانی و کوه‌بری و معدن‌داری و راهسازی و استخراج معادن و میل به کارهای آزاد و گریز از مشاغل مقید آرام همچنین خشونت و حدت و تندلی و با گوشه‌های بزرگ و گردن کلفت و کوتاه و ابروان پر توی هم جلادت و تهور و قساوت و بیرحمی و تجاوز و از جانبی صفات مردانگی و صبر و تحمل و در زن نشانه بدترین صفات که صاحب آن زنی است بی‌رحم، جسور، مسلط، خشن، ناسازگار، پرمدعای ستیزه‌جو که کمتر تمکین و اطاعت داشته برای شوهر بی‌حلاوت‌ترین زنان و برای اطفال مادری ناپسند می‌باشد. اگرچه بطوریکه در هر جا به مناسبت ذکرش گذشت در اظهار نظر کامل تعمق و تدقق دیگر علائم از ضروریات می‌باشد.

موی نرم: نقطه مقابل موی درشت، موی نرم نازک می‌باشد که هرچه در صاحب اولین درشتی و خشونت را می‌رساند. موی نرم آرامش و سکون و تمایل به زندگانی ساکت بی‌دغدغه و بی‌سروصدا و همچنین نجابت و شفقت و بی‌آزاری و گوشه‌گیری و سعی در بی‌آزاری و در این زمینه تا آن حد که در آزرده مردم «هرچند بدون قصد و غرض» خود زیادتر دچار رنج و ملال شده تا بدست نیاوردن ترضیه خاطر طرف همچنان گرفتار عذاب می‌باشد.

این نرمی مو در مرد علامت ملاحظت و همراهی و زود قبولی و رقت قلب و

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۸۹

نرمش و مدارا و مسالمت و مهربانی و آرامش و در زن نجابت و تسلیم و اطاعت و میل به زندگانی پابنده و اینکه چنین زنی کمتر طریق انحراف جسته چه بی‌آبرویی و پریشانی و دربه‌دوری و بیخامانی برایش غیر قابل تحمل بوده در صورت لغزش و انحراف نیز از طریق خفا و حفظ حیثیت و آبرو دور نگردیده عفاف و سکون با حسرت و محرومیت را از هوسرانی با دلهره و آشفتگی پذیراتر می‌باشد.

به همین نسبت هرچه مو به درشتی و خشونت نزدیک، خشکی و تلخی و زمختی و کم‌مهبری و عدم نرمش و محبت و زندگی جدی و علاقه به مشاغل و کارهای دشوار به صاحب آن نزدیکتر و هرچه به نرمی و لطافت نزدیک لطافت طبع و آرامش روح در او زیادتر بوده و اینکه بهمان نسبت دارای شفقت و بی‌آزاری بوده مهر و وفق و عشق و دوستی و مدارا با او نزدیکتر می‌باشد.

همچنین صاحب موی نرم را طبعی است زودرنج و دلی است نازک و مزاجی نازک نارنجی که با اندک غذای ناسازگار خواب و خوراک نامساعد و کم‌خوابی و بیخوابی از پا درآمده دچار کسالت و بیماری می‌گردد و صاحب قلبی است با محبت و دلی رحیم و قلبی رقیق، اما دیرآمیز و دیرجوش و دیرپسند و اینکه کناره‌گیری و تنهایی و انزوا را بر هیجان و مبارزه و جدل با زندگی دوست‌تر می‌دارد و از جمله کسانی است که عطای دولت پرمشقت را به لقای آن بخشیده، و هرچند دولت و مقام و مال و شهرت قابل توجه آسایش و آرامش را ارجح دانسته (خوش‌فرش بوریا و گدایی و خواب امن) را پذیرا می‌باشد.

موی مجعد: موی مجعد از جهت دوستی و زناشویی و عشقبازی و حتی معاملات از بهترین موها از آزمایش بدرآمده محبت و مردم‌دوستی و مهربانی همگانی و مشرب‌پسندیده و نیکوخصالی را می‌رساند و اینکه صاحب چنین مو با هر گروه از مردم کنار آمده می‌تواند آمیزش و برخورد داشته باشد و از آنجا که صاحب مهر ذاتی او گذشت جلیلی است مورد علاقه و توجه همه دسته از جماعات واقع شده (هرکجای پای نهد دست ندارندش پیش) و بخوبی می‌تواند یک زندگی اجتماعی

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۹۰

سعادت‌مند داشته، علاوه بر اینکه می‌تواند مهر و علاقه خود را نشان داده معشوق یا طرف یا همسر و رفیق را شیفته خویش گرداند. ایضا باوفایی و ثبات‌قدم در عشق و دوستی و در نظر داشتن محبت و خدمت مردم و حق‌شناسی و سپاسگزاری از خصوصیاتش می‌باشد و صاحب چنین مویی اگر مرد باشد مستعد کارهای تجارت و فروشندگی و هتل‌داری و ارتباط عمومی و مشاغلی که سروکار مستقیم با مردم و ارباب‌رجوع داشته باشد و زن‌دارای موی مجعد خانه‌داری و شوهرداری و منشی‌گری و مهمانداری و از کارهای دون‌ندیمی و پیشخدمتی و از این قبیل و در هر یک از این رشته‌ها دارای موفقیت بسیار می‌باشد.

موی بسیار نرم: با اشارات گذشته دانسته شد که حد وسط در هر عضو از بهترین بوده و هرچه از اعتدال درگذرد بهمان نسبت بسوی افراط یا تفریط راه سپرده است و بهمین صورت است موی بسیار نرم و مویی که از فرط نرمی بمانند ابریشم و غیر قابل تربیت بوده تعلیم دادن و حالت دادن آن بدون داروی چسبناک غیرممکن بوده باشد، بهمان نسبت صاحب آن از فرط رقت قوه اراده و تسلط بر عقل را از دست داده بسرعت تبعیت نموده گول می‌خورد و مسلم است که چنین کسی کمتر در صراط مستقیم زندگانی و راه اندیشیده آن می‌تواند گام نهاده مانند برگ گلی که در معرض بادهای مخالف قرار گرفته باشد هر دم از سوئی به سوئی متمایل می‌گردد و مسلم است که تردد و دودلی و تقلید کورکورانه از این و آن و لغزش و انحراف نیز از ضمائیم چنین حالت می‌باشد.

موهای زودرشد و دیررشد: مویی که رشدش سریع و نمو آن محسوس می‌باشد.

نظربلندی و سخاوت و دست و دلبازی و عیال‌پرستی و مهمان‌دوستی و گشاده‌دستی که مثلاً در خرید دستش به چیز کم نمی‌رود را معلوم می‌دارد و موی دیررشد که گویی در رویش و نمو تغییر نمی‌کند، تندخویی و چشم‌تنگی و تندمزاجی و بی‌حوصلگی و بدمنشی و در حد عدم رشد مو خست و لثامت و دیرجوشی و نجسبی و نفرت از مردم و فراموشی و در خود فرورفتگی را نشانه

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۹۱

می‌باشد و چه بسا که چنین کسی با سفر و تقویت بدن و تغذیه صحیح و معاشرت با افراد شوخ و اجتماعات و مجالس نشاطانگیز تغییر احوال یافته بتواند خود را به اعتدال و بهبود بیاورد، چه عدم رشد مو از ناتوانی و ضعف بدن و نقاقت مسبب این حالات می‌گردد.

درباره ابروها جز این جمله نمی‌توانیم بگوئیم که ابرو نیز همانند موی زیاد و زبر و پرپشت آن نشانه فعالیت و انرژی و قوت و قدرت و اراده و اتکاء به نفس و خودکاری و لیاقت، و ابروهای نازک کم‌پشت لطیف نرم علامت نرمش طبع و لطافت خوی و ظرافت و زیباپسندی و عدم فعالیت حیاتی می‌باشد.

ابروهای پر: پس ابروهای راست که از طرف زیر مستقیم و از طرف بالا دارای موی زیاد باشد صاحب آن شخصی است کارآمد و فعال که از هیچ زحمت و رنج و هرچند کار و عمل دشوار نهراسیده تا یار خود به منزل نرساند آرام نمی‌یابد.

چنین کسی دارای اراده و تصمیم و فعالیت و جدیت و لیاقت اداره امور بوده بیشتر به کارهای عملی می‌آید.

ابروهای نازک: ابروی نازک علامت لطافت و ظرافت و علاقه به کارهای سبک و زیباپسندی و لطافت طبع و رقت قلب و خوی و خلق نرم پسندیده و قابل معاشرت می‌باشد.

ابروی منحنی: ابروی نازک منحنی که از طرف بالا- تشکیل مثلث کم زاویه داده بنام ابروی هشت (۸) شناخته شده است. تمایل به کارهای آرتیستی و هنرپیشگی و از این قبیل را معلوم داشته، ذوق و سلیقه و مشرب پسندیده و عشق به گل و پرند و خوش‌خویی را می‌رساند و زیادی انحنا در آن ضعف دقت و توجه زیادتر او را به کارهای منفی معلوم می‌دارد و انحنا زیاد از حد حیرت و سرگشتگی دائمی و ساده‌لوحی را می‌رساند.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۹۲

ابروهای پیوسته: ابروهای پیوسته علامت کنجکاوی و تجسس و اینکه صاحب چنین ابرویی همواره از خود و دیگران در شک و تردید بوده بر همه کس مظنون و بدگمان بوده خاصه از جانب عشق و همسر که در این خصوص تا پای آزار خود پی‌گیر می‌باشد، در این حد که چه بسا از هیچ برای خود چیزها ساخته بر آن اندیشه‌پروری و غم‌خوری داشته روزگار را بر خویش تلخ می‌سازد.

ابروهای پرپشت: ابروهای پرپشت (چهار ابرو) که موهای آن پراکنده در صورت جلب توجه می‌کند قوت و قدرت و تسلط بیش از حد را معلوم می‌دارد و اینکه چنین کسی گاهی از جهت قدرت و تسلط کارش به سرکشی و طغیان کشیده و هرآینه در سپاهی‌گری و کارهای از این قبیل وارد شود جلا-دت و قساوتش به منتها درجه ظاهر گشته، در حمله و دفاع از جنگجویان مبتکر بظهور آمده همراه با دیگر علائم تندخویی و قساوت از خونریزها و یکه‌تازهای بی‌رحم می‌باشد.

بحث کلی درباره ابرو: ابروی پرپشت علامت قدرت و نیروی کار و اراده، ابروی کم‌پشت نشانه ضعف قوای جسمانی و روحانی و تردید و تزلزل و عدم پشت‌کار.

ابروی پیوسته کنجکاوی و تجسس و بدگمانی. ابروی از هم باز سادگی و دوستی و عدم توانایی حفظ اسرار و خوش‌بینی و اینکه چنین کسی در حفظ رازهای خویش ناتوان بوده با اولین برخورد با افراد آنچه برایش واقع شده پیش آمده باشد با ایشان در میان می‌گذارد.

ابروی نازک عشق به کارهای سبک ظریف و طبع هنرپیشگی و آرتیستی و صنایع ظریفه. ابروی منحنی سلیقه و ذوق و خوش‌خویی و سرگشتگی و بی‌ثباتی.

ابروهای از بالا پر از زیر مستقیم فعالیت و پشت‌کار و خستگی ناپذیری و جدیت و قوت اراده تصمیم. ابروهای باز رک‌گویی و دهان‌لقی و بی‌پرده‌گویی و صداقت و اعتماد و بی‌زاری از پرده‌داری و تمجمج و کارهای زیر جلکی و امور و مطالب سزای و اینکه صاحب چنین ابرو رک و بی‌پرده بوده همین صورت را هم از دیگران انتظار می‌دارد.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۹۳

ابروهای پرمو اگر در صاحبش علائم خوب غلبه داشته باشد نشانه قوت و نیروی کارهای خوب بوده و توانایی و غلبه و تسلط و فعالیت و پشت کار به کارها و اعمال خوب و اگر نشانه‌های پلید در او غالب باشد علامت بیرحمی و جلادت و پرآزاری و خشونت و ابروهای پرپشت پراکنده جنگجویی و بی‌باکی. ابروهای کم‌موی ضعیف نشانه ضعف در کلیه حالات و صفات و رنجوری و نازک‌طبعی و زودرنجی و بی‌آزاری و عدم توفیق در کارهای بزرگ.

همچنین هرچه ابروها به چشم‌ها نزدیکتر، نشانه قدرت اراده و دقت و فکر و تحقیق و کنجکاوی و موشکافی زیادتر و هرچه از چشم‌ها دورتر به همان اندازه بی‌دقت و لاابالی و عدم بصیرت و ظاهربینی و بی‌فکری و ابروهای ته‌کلفت دیرفهمی و عدم سرعت انتقال و ابروهای نیزه‌ای سرعت فکر و سرعت انتقال و زوددرکی را می‌رساند.

در آخر ابروهای کوتاه علامت عجله و شتاب و بی‌صبری و کم‌حوصلگی و تندخویی و عدم تحمل و ابروهای بلند نشانه صبر و تحمل و بردباری و استقامت و پایداری و بهمین صورت هرچه کوتاهتر، نزدیکتر به صفات اول و هرچه بلندتر قرین به صفات دوم و با توضیحات بالا مسلم می‌شود که بهترین ابروها از جنبه اجتماعی و حیاتی ابروهای متوسط میان ضخامت و لطافت و پری و کمی و کوتاهی و بلندی و انحنا و راستی بوده چنانچه دیگر اعضاء بدن حد متوسط و معتدلشان از بهترین می‌باشد. خطوط عمودی وسط ابروها نشانه تعمق در کارها و دقت و خطوط افقی بالای ابروها یعنی در سطح پیشانی دلیل انکار و اینکه صاحب آن تا خود امری را تجربه و امتحان نیاورد قبول نمی‌کند و حرف ناشنو می‌باشد.

چشم

چشم از مهمترین عضو بدن و گویاترین اعضا می‌باشد، چه هر عاشق تمجیدی از معشوق نموده از چشمان او نموده و هر شاعر و نویسنده و گوینده‌ای که گله‌ای

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۹۴

داشته، شکوه‌ای کرده از چشم نموده، چه از خویش و چه از معشوق و مخاطب، از آنجا که چشم بوده که او را بدام افکنده برایش موجب آفت و بلا گردیده:

به چشمان سیه کردی هزاران رخنه در دینم بیا کز چشم بیمارت هزاران درد برچینم
یا این شکایت:

ز دست دیده و دل هردو فریاد که هرچه دیده بیند دل کند یاد

و اول دیده بوده که بالای دل شده است و اول عضوی که اولین بار با آن برخورد می‌شود چشمان طرف توجه بوده و قسمتی است از اندام که با بی‌زبانی گویای هزار مطلب می‌باشد.

میان ما و تو یک تلگراف بی‌سیم است که سیم و کات و مس و استوانه لازم نیست

پس با این تفصیل دقت در دیدگان از ضروریات کار قیافه‌شناس می‌باشد. از آنجا که حتی مردم عامی عادی برای پی بردن به احوال و مکنونات مردم نگاه به چشمانشان می‌کنند.

چشم درشت: چشم درشت علامت هوش و درایت و سعی و پشتکار و استعداد یادگیری است و هرچه این درشتی زیادتر باشد، در حدی که از زیبایی نگذرد در قوت‌تر به این صفات و اگر از اندازه زیادتر شود که از کاسه چشم بیرون زده باشد (چشم دریده) علامت جلفی و وقاحت و حیزی و دریدگی و بی‌حیایی و گاهی حماقت و حيله‌گری در امور شهوی و جنسی و دروغ و بی‌پروایی و مخصوصاً چشم بیرون‌زده مطلوب نمی‌باشد.

چشم ریز: چشم ریز تنگ نشانه دنائت و پستی طبع و خست و کوچک‌بینی (از تنگی چشم فیل معلوم شد- آنان که غنی‌ترند

محتاج ترند) اما مال اندیشی و عاقبت نگری و اینکه صاحب چشم تنگ را اگر چه امکان توفیق در کارهای بزرگ و رسیدن به ثروت سرشار و مقامات عالیه را کمتر می‌باشد. لیکن تهیدستی و فقر و درماندگی طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۹۵

مطلق هم برای او نمی‌باشد، از آنجا که همان خست و قناعت و دقت در مخارج و مواز ماست کشیدن‌های وی حافظ بیچارگی‌ها و درماندگی‌های دشوار او می‌گردد و با مقابل داشتن دو چشم مخالف در برابر هم بسا مسائل که در کلیات دستگیر محصل این علم شده و اینها نیز مباحثی است که لازم می‌باشد.

چشم درشت به اندازه، هوشیاری و درک و نشانه ساعی بودن صاحب آن را در علم و تحصیل و جدیت در کارها را معلوم می‌دارد. چشم ریز، کوچک بینی و این که صاحب آن کمتر استعداد کارهای بزرگ را داشته و در پرداخت امور مهمه نیز ضعیف و در خرج و گذران محتاط می‌باشد.

چشم ریز نافذ، مکر و فریب و خدعه و اغوا و نفوذ در دیگران، و چشم روشن براق درشت به اندازه، صداقت و پشتکار و سعی و کوشش و صحت مزاج و عادات و اطوار پسندیده و شوق زندگی و کوشای در به دست آوردن گذران خوب می‌باشد.

چشم‌های بهم نزدیک، نشانه حيله و تزویر و مکر و دغل و از سویی رازداری و سرّ نگهداری و از جانبی زیرکی و روباه‌صفتی می‌باشد، و چشم‌های از هم دور علامت جهل و حماقت و دهن‌لقی و ساده‌لوحی و کم‌شعوری و زیاد از هم دور، بی‌شعوری و کودنی و گول‌خوری و رک‌گویی و ظاهربینی و اینکه صاحب چنین چشمی همواره در معرض فریب دیگران قرار می‌گیرد. چشم‌های باز درشت که مردمک آن کاملاً نمایان باشد نشانه عدم تدبیر و حيله‌گری و اینکه صاحب آن دور از مکر و دغل و نیرنگ بوده، عاشق صدق و صفا و دوستی و دوستدار مردم درست‌کردار می‌باشد.

چشم ثابت روشن بدون تشویش تندرستی و اطمینان و پشتکار و اتکاء به نفس را معلوم می‌دارد و چشم غیرثابت سرگردان بر خلاف چشم اول و در صورت عدم کسالت و اضطراب تلون مزاج و سرگشتگی و بی‌تصمیمی و چشم غیرروشن که گویی غباری روی آن را پوشانده است نشان ضعف جسم و بی‌حوصلگی و ناتوانی

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۹۶

در کارهای بزرگ و بی‌دماغی و انزوایی می‌باشد، و چشم بی‌حالت اگر از بیماری و ضعف و کم‌خونی نباشد دلیل فریبندگی و حق‌بجانبی و اینکه صاحب چنین چشمی خواهان آنکه مردم او را شخصی دیندار، پرهیزکار و قابل اعتماد بدانند و مخاطب باید خود را از مکر و اغوای او برحذر بدارد. شخص زل که مستقیماً چشم به چشم طرف دوخته نافذ نگاه می‌کند صداقت و درستی او را گواهی داده و این که در گفتار و کردار خود اعتماد و اطمینان کامل داشته رفتارش کم‌خدشه و خلل می‌باشد.

چشم تیز که در نگاه کردن کمی تنگ شده مستقیم نگاه کند از طرفی تسلط به نفس و کارآمدی و کاربردی و از طرفی آمریت را می‌رساند و اینکه قدرت فرماندهی در چنین کسی زیادتر از فرمانبری و اطاعت می‌باشد و چشم گشاد که بیرون از حد که نگاه کند پررویی و بی‌پروایی و عدم ادب و حیا و اینکه باید از چنین کسی در گفتگو و شوخی و سخن طریق احتیاط سپرده بیم وقاحت او را مریی بدارد و چشم پائین افتاده که هنگام سخن معمولاً بزیر افتاده کمتر بچشم طرف نگاه می‌کند. شرم و حیا و عاطفه و ادب و تربیت و انسانیت و مردم‌داری و بی‌آزاری و صداقت و صفات پسندیده را در او گواهی می‌دهد و اینکه صاحب آن از جنگ و جدال و لجاج و عناد بشدت فراری بوده تا پای گذشتن از حق خود طالب مسالمت می‌باشد و بنا به مثل معروف (حرف حرف تو شر بخوابد) و قابل اعتمادترین چشم‌ها می‌باشد.

همچنین چشم شکسته (خمار) نشانه شخص قابل اعتماد و از طرفی غمازی و عشوه‌گری و از سویی تسلیم و رضا و اینکه صاحب چنین چشمی کمتر بر سر گفتار و عقاید خود پافشار و لجوج می‌باشد و از این رو دارای دوستان فراوان بوده، در همسری ممتاز و از

جنبه عشق دوست داشتنی و در دلبری و غنج و دلایل حرکاتش همراه با ظرافت و رعایت حرمت و وقار می‌باشد. چشم نیمه‌لا که پلک‌های بالا قسمتی از مردمک دیدگان را پوشیده باشد علامت دقت و تیزبینی و عاقبت طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۹۷

اندیشی و تدبیر و حزم و این که صاحب چنین چشمی کمتر در مشکلات در مانده شده دست‌وپای خود را گم می‌کند و غالباً از میدان زندگی موفق بیرون آمده از جهت دید دقیق پیروز می‌باشد. برای پی بردن به خاصیت چنین چشمی کافی است که دیدگان خویش را کمی بهم آورده پلک‌های آنرا پائین آورده ببیند که چگونه دقیق‌تر شده موشکاف می‌گردد.

رنگ‌ها

رنگ چهره، رنگ مو، رنگ چشم، علاقه به رنگ اگر رنگ صورت سرخ بوده هرآینه این سرخی به حد اعتدال باشد علامت سلامت بدن و سلامت مزاج و شادی دل و فرح خاطر می‌باشد و اگر از آن درگذرد و به رنگ جگری درآمده باشد نشانه پری خون و فشارخون و از جنبه اخلاقی خشم و غضب و تسلط و تندخویی و تندمزاجی و همین تندخویی و تندمزاجی این گروه از اشخاص نیز هست که باعث فشار و زیادی و غلیان خون در ایشان می‌گردد و همچنین سرخی رو دلیل بدزبانی و تلخیبانی و گنده‌پرانی و اینکه صاحب چنین صورتی هر دم با زبان مردمان را آزرده نیش می‌زند.

رنگ زرد دلیل بیماری و غلبه حرارت و خشکی و صفرا در بدن و کم‌اشتهایی و یبوست و مقدمه تب حصبه و یرقان و در صورت سلامت و طبیعی بودن رنگ زودخشمی و دیرآرامی و زودقه‌ری و دیرآشتی و بددلی و بدگمانی از مردم و دیرجوشی و تنگ‌حوصلگی و کم‌حرفی و تندشدن در سخن و عدم ضبط خویش در کلام که غالباً منجر به پشیمانی‌های او در آخر می‌گردد، همچنین پرکاری و هیجان و پشت‌کار و تنددستی و تیزفکری و شتابزدگی و چالاکی و میل تسلط و برتری بر دیگران است. رنگ سفید، روشن‌بینی و واقع‌بینی و آرامش‌جویی و اصلاح‌طلبی و خیراندیشی و قوت اندیشه و ابتکار و مدارا و مسالمت و صنعتگری و خلق بدایع و

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۹۸

افکار و اندیشه‌های روشن و درویش‌مسلكی و در عین حال سروری‌جویی و بالانشینی و تمایل به حکمرانی و دستوردهی اما از طریقه نرمش و مدارا مانند اقطاب و پیران دیر و خانقاه و دراویش و ترصد زندگی راحت بی‌دغدغه، و اما هرگاه این سفیدی به رنگ‌پریدگی و مهتاب‌سیمایی گزائیده باشد، ضعف مزاج و سستی فکری و لاقیدی و بی‌توجهی به امور دقیقه و معنویات و پراشتهایی و پرخوری و قوت نیروی شهوانی و طول عمر و طول آمل و اینکه کمتر جز با مدد دیگران می‌تواند اداره امور نماید، اما مصونیت از امراض هولناک مانند سل و سرطان و امتلاء و یبوست و اینکه بیماری‌های او غالباً از ضعف و کم‌خونی و دردهای مفاصل و رنج پا و سفلای بدن می‌باشد.

رنگ تیره (سبزه) دال بر کم‌گویی و میل خلوت و انزوا و فکر و خیال و در صورت تمایل به گندم‌گونی اندیشه‌های درست مفید و زرنگی و لیاقت و در صورت میل به سیه‌چردگی سودایی مزاجی و افکار و اندیشه‌های شوم تاریک و بدبینی و خست و تنگ‌نظری و گوشه‌گیری و خشک‌طبعی و خشک‌مزاجی و یبوست و کم‌غذایی و با خشکی پوست و موی و لا‌غری و باریک‌اندامی افکار مالیخولیایی و گاهی باریک‌بینی و حسابگری و دقت‌نظر و اداره امور در حد متوسط و عدم توانایی مدیریت کارهای بزرگ و عدم رضایت از زندگی و اینکه صاحب چنین رنگ پوستی همواره شاکی از وضع خود و اطرافیان و اوضاع و احوال بوده کمتر راضی دیده می‌شود. رنگ خرمایی و کشمشی دلالت بر توانایی و نیروی بدن و صحت جسم و سلامت جهاز هاضمه به نسبت و نیرومندی در امور شهوانی و ادب و فروتنی ذاتی و حسن خلق و خوش‌زبانی و بانمکی و بی‌آزاری و استعداد طنز و مضحکه و مسخرگی و

همچنین ساده‌لوحی و گول‌خوری و تمایل شدید به آزادی و امور و مشاغل دور از قید و قرار و گریز و بند و نقصان استعداد عقلانی و اندیشه‌پروری و روحیه قبول تعدی و اطاعت و بندگی و صداقت و امانت و مهر و وفای ذاتی و پوست سیاه کامل دلیل بر شفقت بی‌حد و بی‌آزاری و عدم روح تجاوز و عصیان و

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۵۹۹

شرم و کف نفس و عفاف و عقاید محکم مذهبی است.

رنگ مو: چنانچه در مبحث خود مو آمد، مو نشانه قدرت و قوت و دلیری بوده هرچه پرتر و قوی‌تر نیرو و استقامت و تحمل زیادتر و هرچه کم‌تر و ضعیف‌تر ضعف و نازکی و عدم توان و تحمل کمتر و انحراف و گول‌خوری و اغوا زیادتر، بهمین نسبت نیز رنگ مو مؤثر و گویای بسا مسائل می‌باشد، مثلاً- هرچه مو پررنگ‌تر مقاومت و موفقیت صاحب آن در امور زیادتر و هرچه کم‌رنگ‌تر بهمان اندازه عدم قوا و توانایی و استقامت و تحمل و خودداری کمتر و از این رو غالباً صاحبان موی پررنگ زیادتر از صاحبان موی کم‌رنگ موفق می‌باشند. پس موی سیاه نشانه قدرت و پشتکار و موفقیت و تحمل در برابر مشکلات و قدرت مهر و دوستی و وفاق و پایداری در عشق و شهوت پرستی. موی خیلی سیاه غمگینی و دلنگی و حسادت و ناامیدی و بدبینی و بلندپروازی و زیاده‌خواهی و چون خواسته‌های صاحب چنین مویی به اندازه میل و طلب برآورده نشده طبق عادت روزگار که کمتر به خواسته‌ها و آرزوها ترتیب اثر می‌دهد به غایت آمال خود نمی‌رسد همواره ملول و آزرده‌خاطر و سخنش جز شکوه و گله نبوده و چهره باز با نشاط کمتر از او دیده شده زندگی را بر خود و متعلقان تلخ و دشوار می‌کند.

موی روشن: دلیل بر عدم مقاومت در برابر مشکلات بوده صاحب چنین مویی بسرعت تسلیم می‌شود و چه بسا که کارهای چنین کسی به آخر نرسیده نیمه‌کاره می‌ماند و در عوض بسرعت اغوا شده گول می‌خورد. همچنین نشانه تبلی و عدم ثبات قدم در دوستی و عشق و اینکه قوتش در بی‌وفایی و رفیق نیمه‌راهی زیادتر و اینکه در این راه به او کمتر اعتماد بوده. با چنین کسی نزدیکتر به مصلحت باری بهر جهت و سردستی زیستن و اینکه به گونه‌ای بیبوندند که گسستش کمتر دشوار بوده باشد.

موی بور: نشانه غمازی و دلبری و عشوه‌گری و تلون مزاج و بی‌مهری و زودوصلی و زودگسلی و بی‌شفقتی و اینکه صاحب چنین مویی در همسری چندان مطمئن

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶۰۰

نبوده پیری و ضعف و فقر و بیماری همسر عقیده‌اش را در محبت بسرعت دگرگون ساخته و ادار به جدائیش می‌سازد و در اینصورت واضح است که درباره دوستی و عشق‌های آنی چگونه بوده به چه بهانه‌ها ترک دوست و محبوب می‌کند و موی طلایی عشرت‌دوستی بی‌حد و خودنمایی و خودپرستی را نشانه بوده و اینکه زیاد عاشق ستایش از محاسن خود می‌باشد.

موی سرخ: علامت زود خشمی و غیظ و تمنا و طلب زیاد جسمانی و شهوت و مهر اندک و قهر زیاد و خودسری و یک‌دندگی و لاف‌زنی و حسادت و کینه‌ورزی و کم‌گذشتی و البته که نرمی و زبری و خشونت و لطافت خود مو نیز در این احوال صاحب‌نظر بوده سفتی و زمختیشان تقویت حالات و نرمش و لطافتشان تضعیف آن حالات می‌نماید. در این معنی که موی سیاه که نشانه غم و سیه‌فکری است اگر با سفتی مو نیز همراه باشد این غم و بدبینی زیادتر و در موی بور لطافت و نرمی مو غمز و دلال و عشوه‌گری و بی‌وفایی و تلون بیشتر را می‌رساند و موی اندک قرمز بهتر از قرمز مطلق بوده شهوت و هوس به اعتدال و هوش و ذکاوت را دلیل می‌گردد و گاهی چنان می‌شود که موی خرمایی با قهوه‌ای اشتباه شده یا مخلوط می‌باشد و در اینجا حکم بر آن مو جایز است که غلبه داشته باشد.

موی خرمایی: یا موی قهوه‌ای بهترین مو از حیث رنگ است، چه دلیل بر دوستی و عشق و شفقت انسانی و زودجوشی و انس و حسن ظن و تواضع و مهمان‌دوستی و رقت‌قلب و شوق سفر و سیاحت و نوع‌دوستی و خلق و خوی پسندیده و مهر و وفا و صدق و

ثبات و پایداری در محبت و معاشرت و همسری و استقامت در مشکلات، مخصوصا اگر دارای جعد طبیعی و پیچ و خم متناسب نیز بوده باشد که این محاسن در او به قوت تر می‌گردد و در آخر رنگ مو اگر نژادی نبوده باشد. موی پررنگ فعالیت و محبت و موی باز بی‌رنگ و کم‌رنگ عدم فعالیت «به دلیل پیران که با از دست دادن رنگ مو فعالیت و نیروی خود را از دست می‌دهند.» و ساده‌لوحی و گول‌خوری و غیرعملی بودن و موی طلایی عشوه‌گری و هوسبازی و موی زرد تلون طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶۰۱

مزاج و میل مفت‌بری و بدست آوردن مال و آسایش بدون رنج و خوش‌زبانی و بددلی و موی سیاه غمگینی و موی قرمز شهوترانی و حسادت و هوش و ذکاوت تند و موی قهوه‌ای یا خرمایی وفا و بقا و پایداری و عشق باطن و انسان‌دوستی و صفات پسندیده و هرگاه رنگ موی و چشم و پوست نژادی باشد احوال آنها را از دیگر علائم باید جستجو نمود و دانست که رنگ نژادی را حکمی نمی‌باشد از آنجا که همه مردم قاره او را چنان رنگ چشم و مو می‌باشد و چنین حکمی چنان است که چشم مصنوعی و موی رنگ کرده را بخواهند به قضاوت بیاورند اگرچه صاحبان رنگهای نژادی نیز از اثرات خود برکنار نمی‌باشند. همچنین این توضیح درباره رنگ مو که موی سیاه مطلق به ندرت یافت می‌شود و بیشتر صاحبان موی سیاه به اشتباه رفته مویشان قهوه‌ای تیره بوده سیاه می‌انگارند و موی سیاه کامل مویی است که در برابر خورشید نیلی رنگ بشود و این پس از تمیز کردن و قرار دادن در برابر آفتاب معلوم می‌شود.

بینی

بینی نماینده و قالب فکر و اندیشه شناخته شده از آن پی به بسا احوال فکری افراد می‌توان برد و مسلم شده که هرچه بینی زیباتر و خوش‌تراش‌تر بوده فکر و دماغ زیباتر و گویاتر می‌باشد و خلاف آن که زشتی اندیشه را معلوم می‌کند و انواع آن بدین‌قرار می‌باشد.

۱. بینی مستقیم ۲. بینی عقابی یا منقاری ۳. بینی فروکشیده، برعکس عقابی
۴. بینی دراز ۵. بینی کوتاه ۶. بینی بالا برگشته
۷. بینی پهن ۸. بینی باریک ۹. بینی بزرگ
۱۰. بینی کوچک و در اینجا لازم است توجه داده شود هر بزرگی و کوچکی به نسبت جثه و اندام می‌باشد.

همچنانکه سابقا نیز اشاره شده هر شکل زیبا خصوصیاتش نیز زیبا می‌باشد و

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶۰۲

بینی نیز از این اصل مستثنی نبوده هرچه بینی خوش‌تراش‌تر و مستقیم‌تر و بدون پستی و بلندی و انحنا باشد بهتر و هرچه زشت‌تر و بدتراش‌تر و دارای پستی و برآمدگی باشد بهمان نسبت همراه معایب می‌باشد.

از نظر کلی بینی بزرگ نشانه قوت شخصیت و جرأت و شهامت و اندیشه و بینی کوچک علامت ضعف شخصیت و عدم جرأت و ضعف فکر و زبونی می‌باشد و بینی راست که مستقیم از میان ابروها بطرف پائین کشیده شده برجستگی‌اش به اندازه و بطرف لب مثلث زیبایی را تشکیل دهد، حاکی از صفات و اخلاق پسندیده و شخصیت ممتاز و هوش سرشار و اندیشه روشن و تسلط و اقتدار نجیبانه و علم و دانش و صنعت و خلق آثار بدیع و افکار درخشان می‌باشد و اینکه صاحب چنین بینی مخصوصا در کارهای بنیانی مانند معماری و مهندسی و طراحی و امثال آن دارای استعداد کافی بوده، همچنین در امور عقلانی و بسط عقیده و اندیشه می‌تواند در ردیف بزرگترین گویندگان و شعرا و نویسندگان بوده باشد و بر روی هم بهترین بینی ممکن در امور مادی و معنوی است.

بینی عقابی: تیزبینی و تیزهوشی از سویی و تعدی و تجاوز و خوی جنگجویی را از سوی دیگر در او نشان می‌دهد، چنانچه خود عقاب را این احوال می‌باشد، لیکن هرآینه دیگر علائم صورت و اندام حکایت از احوال پسندیده در شخص کند تعدی و تجاوز و

جنگجویی او روبسوی امور عقلانی و دانش او نموده، صاحب آن دائما با افکار خوب و بد خود و اوضاع و احوال اطراف خویش در جدال می‌باشد.

همچنین کسی است که در قضاوت حق از باطل و احقاق حقوق ضعفا از مبرزین بوده، چنانچه در امور و کالت و قضاوت و مانند آن وارد شود در اقامه حق از هیچ مشکلی نهراسیده در پیشبرد مطالب خود دارای سعی بلیغ می‌باشد، لیکن هرآینه دیگر علائم صورت و اندام او دلالت بر رذایل و بی‌باکی و مردم‌آزاری و تهور نماید، شخصی است که باید از درگیری با او احتراز نموده حتی در صورت امکان قطع رابطه داشته باشد از آنجا که چنین کسی آزار و ستم و تجاوز به مردمان از هیچ مسئله طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶۰۳ اندیشناک و بیمناک نمی‌گردد.

چنانچه صاحب بینی عقابی را گوش بزرگ و هیکل استخوانی و گردن کلفت کوتاه نیز باشد از متجاسرین و یاغیان و جنگجویان و سپاهیان بی‌باک قسی بوده در صورت تسلط و حکومت به هیچ خرد و کلان شفقت نورزیده از هیچ چیز به رقت و رحم نیامده حتی از ریختن خون بی‌گناهان کوتاهی نداشته در جنایت از بی‌رحم‌ترین می‌باشد و کسی است که بیهوده دنبال جدال و منازعه گردیده بر این و آن می‌آویزد و هرچه اندازه بینی نیز بزرگتر بهمان مقدار ستمکارتر می‌باشد.

بینی فروکشیده: بینی فروکشیده دماغی است که مستقیم نبوده وسط آن مثل آنکه چکش خورده است پائین آمده باشد و این مسلم است که وقتی بینی بالا آمده دارای علائم تجاوز و تعدی و مبارزه و اندیشه و جنگجویی بوده باشد، بینی پست را خلاف این احوال بوده از جهت فکر و خرد و اندیشه ضعیف و از جهت تعدی کوتاه دست و بی‌استعداد می‌باشد. همچنین چون عقل و خرد در او چندان دارای قدرت نمی‌باشد، ناچار امور شهوانی و ماده‌پرستی و لذت‌جویی در او بقوت می‌باشد.

ایضا چون عقل و خرد کمتر دخالت کند بی‌پروایی و بی‌ملاحظگی و دریدگی و بی‌حیایی و گستاخی میدان زیاده‌تر می‌بیند و چون کامجویی و دنیاداری و لذت‌طلبی با ملاحظه‌کاری و جوانب بینی مغایر و صاحب چنین بینی نیز عاری از این قیود و آزاد از این احوال می‌باشد خواه‌ناخواه در کارها موفق و به مقاصد نائل می‌گردد (عاقل به کنار آب تا پل - جوید دیوانه پابره‌نه از آب گذشت) و دیگر که صاحب چنین بینی به امور مذهبی و تشریحی بی‌علاقه و به مقاصد نزدیک کند از ضمائمش می‌باشد. غالب فاسدان بالفطره مانند زنان و مردان بدکار جلی را اینگونه بینی می‌باشد، اگرچه باز قضاوت به تنهایی در بین اشخاص بدون توجه به سایر علائم دارای اعتبار نبوده حاکم مطلق نمی‌باشد و لذا قضاوت بدی در صاحبان اینگونه بینی وقتی صادق است که ابروی نازک و کم‌رنگ و موی ابریشمی طلایی یا

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶۰۴

روشن و پیشانی تنگ نیز ضمیمه آن بوده باشد و در غیر این صورت چه‌بسا از این بینی که صاحبش افکار ذمیمه را پایکوب اخلاق حسنه نموده استعداد مکر و فریب و جلب عیش و منفعت را بخدمت درستی و راستی درآورده منافع و خواسته‌ها را از طریق عقلانی صحیح تحصیل بکند.

بینی دراز: علامت افکار بلند و اندیشه‌های وسیع و آمال و آرزوهای دورودراز است. و اگر این بینی توأم با اندام رشید (چهارشانه) و موی درشت پررنگ و گوش و گردن متناسب نیز بوده باشد. دوراندیشی و موفقیت در کارهای بزرگ و اینکه در هر رشته از امور علمی و عملی صاحب آن را لیاقت‌ها و کیاست‌ها به ظهور رسیده در مدیریت و فرماندهی و سپاهیگری و صنعت کم مانند و هرآینه فاقد خصوصیات ذکر شده بوده، دیگر اندامش گویای قدرت و نیرومندی و تحمل و توانائی نبوده باشد کسی است که افکارش غالبا بدون نتیجه مانده فقط آرزوهایش برای او می‌ماند و اینکه طول آمال و آرزو او را از کارهای عملی و فعالیت بازداشته محرومیت‌هایش زیاده‌تر از پیشرفت‌هایش می‌آید، در این معنی که لقمه‌هایش اکثرا بزرگتر از دهانش بوده، سنگهایش نشانه نزدن

می‌باشد و اگر از این نیز در گذشته بطرف پائین سرازیر شده باشد علامت اینکه چنین کسی کارش از فکر گذشته به مالیخولیا انجامد.

بینی کوتاه: نشانه کوتاهی فکر و هرچه بینی دراز، درازی فکر و وسعت اندیشه را حکم می‌کند بهمان اندازه بینی کوتاه علامت بی‌توجهی به امور فکری و عقلانی و خیالات می‌باشد و صاحب آن کسی است که دم را غنیمت شمرده کمتر به پیش و پس کارها می‌تواند توجه نماید و چنین کسی اگر به کارهای فکری و مشاغل مغزی مانند طب و داروسازی و علوم دینی و محاسبات و مسائل باریک دست بزند بدون شک با عدم توفیق مواجه می‌گردد و استعداد او زیاده‌تر برای مشاغل یدی و بدنی و ماشینی می‌باشد. بینی بالا‌رفته: این دماغی است که نوک آن از روی لب بطرف بالا و عقب رفته باشد و این در دو حالت است. بینی بالا رفته‌ای که از بالا بدون پست و بلند و به طرف ابرو

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶۰۵

مستقیم باشد و بالا‌رفته‌ای که بالای آن فرورفته باشد. بالا‌رفته‌ی درست نشانه خوش‌بینی و علامت شخصی که زود تحت تأثیر عقیده و سخن و نظر مخاطب قرار می‌گیرد و در حرف و سخن و فعل و عمل پرحرارت و پر جنب‌وجوش بوده خون گرم می‌باشد و بالا‌رفته‌ی بالا‌گود که تیره بالای آن فرورفته باشد، نشانه نشاط و خوش‌مشربی و خوش‌مزه‌گیست و اگر این عقب رفتگی نک بینی و فرورفتگی بالایش با گردی و گردوئی شکل سر دماغ توأم باشد نشانه مسخرگی و دلچکی و مطرب‌مآبی و مجلس‌آرایی می‌باشد. بینی پهن: نشانه خوش‌ذاتی و صداقت و خوش‌بینی و کم‌آزاری و دوستی با نرمش و محبت آمیخته به صفا و صمیمیت، و بینی باریک، بدذاتی و بدخواهی و جاسوس مسلکی و مفتش‌ذاتی و کسی که دائماً مترصد سردرآوردن از کار این و آن می‌باشد و بینی باریک‌نک‌تیز علامت مفسده و شر و فساد و دوبهم‌زنی و اگر اینچنین بینی یعنی بینی باریک‌تیز دارای سوراخ‌های به داخل فشار آورده نیز باشد شامل تمام معایب مذکور، علاوه بر بی‌چشم‌روئی و گربه‌صفتی و مردم‌آزاری و کسی که محبت در نظرش هرچند بزرگ، بی‌ارزش بوده حقی بر آن نمی‌شناسد و مهربانی را فراموش کرده کمترین بی‌مهری و خصومت را بخاطر سپرده در صدد انتقام می‌باشد و از این بحث می‌توانیم این رئوس را بدست آوریم:

دماغ بزرگ قدرت و استقامت و انرژی، دماغ کوچک ضعف و عدم اراده، دماغ خوش‌ترکیب که از زیرورو درست و مستقیم باشد، فهم و دانش و عقل و خرد صحیح و استعداد. بینی بالا برآمده عقابی، خشم و غضب و حدت و شدت و مبارزه و جنگجویی و مجادله با نفس. بینی فرورفته بی‌آزاری و عدم ابتکار و ناتوانی در کارهای عقلانی و ضعف فکر. بینی بالا‌رفته لذت‌طلبی و شهوت پرستی و عدم شرم و حیا و مکر و خدعه و انحراف. بینی بالا‌رفته گود که از بالا- فرورفتگی داشته باشد شوخ‌طبعی و مزاحی و دلچک‌مآبی و مسخرگی. بینی نوک گرد استعداد کافی برای خنداندن و لودگی و آکتری. دماغ بلند فکر و اندیشه وسیع. بینی کوتاه کوتاه‌فکری و

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶۰۶

بینی بلند نک‌دراز که نک آن تا روی لب آمده باشد افکار شوم مالیخولیائی و تلخ‌زبانی و طعنه و نیش به این و آن و غمگینی. بینی نک‌تیز بدذاتی و مفسده‌جویی.

بینی پهن خوش‌جنسی و خودمانی‌طبعی. بینی از بیرون پر سوراخ گشاد حق‌شناسی و بینی تنگ و مخصوصاً دماغی که از دو طرف سوراخ‌های آن فشار آمده باشد بی‌چشم و رویی و هرچه فشردگی زیاده‌تر بی‌چشم و رویی و ناسپاسی و گربه‌صفتی زیاده‌تر و کسی است که صد ساله محبت را به کمترین دلخوری فراموش می‌کند و بنا به مثل معروف پنج انگشت را عسل کنی به دهانش ببری گاز می‌گیرد و بینی ناهموار بی‌طرفی می‌باشد.

گوش‌ها نیز دارای سخنانی می‌باشند. به این صورت:

گوش بزرگ که از حد اعتدال بزرگتر باشد علامت قدرت و نیرو و جرأت و شهامت و اینکه صاحب چنین گوش‌ی بدنش بر عقلش مسلط بوده در مادیات پیشرفتش زیادتر از معنویات داشته حاکمیت جسم بر روح و احساسش قوی‌تر می‌باشد.

گوش کوچک علامت ضعف و زبونی و جبن و کم‌دلی، اما هوش و استعداد فراگیری بسیار و اینکه صاحب چنین گوش را عقل و خرد بر خواهش‌های دل و جسمانیات مسلط می‌باشد.

لبه بلند گوش‌ها نشانه خودخواهی و لبه کوتاه نشانه فروتنی و گوش رنگ‌پریده تسلط صاحب آن را بر نفسانیات گواهی داده و گوش‌های سرخ رنگ فعالیت و توان و پشتکار و استقامت را می‌رساند.

همچنین گوش کوچک علامت ابتکار و اندیشه و مهربانی و گوش بزرگ کم‌مهری و توقع مهربانی از دیگران و عدم ابتکار و اینکه صاحبان گوش بزرگ فقط به درد کارهای جسمانی خورده امور باریک و مسائل عمیقه و دقیقه را قادر نمی‌باشند و از این میان معلوم می‌کند که گوش متوسط که از حیث رنگ نیز به اعتدال باشد بهترین

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶۰۷

نوع گوش‌ها بوده، چه هم امور مادی و بدنی و هم امور معنوی و جسمانی را توانا می‌باشد.

گوش بزرگ قرمز با لبه برجسته بی‌اعتنائی به احساسات دیگران را معلوم داشته و اینکه با دیگران مخصوصاً زیردستان بنظر بی‌اعتنائی نگریسته خود را از همه برتر و مهم‌تر دانسته خونسرد و احترام و مهر و محبت اطرافیان را وظایف آنان بر خود دانسته و چنانچه صاحب چنین گوش‌ی در مقامات عالیه فرماندهی باشد تندی و خشونت نیز بر معایش می‌افزاید.

گوش‌های متوسط که از حیث فاصله با سر و رنگ نیز متوسط باشند نشان صفات محبت و تقوی و ادب و خوبی و مهمان‌دوستی و صداقت بوده از بهترین می‌باشد.

گوش‌های به سر چسبیده علامت عدم اعتماد به نفس و کم‌روئی و نازک‌طبعی و در عین حال یکدندگی و حرف ناشنوی می‌باشد و گوش از سر فاصله گرفته که لبه آن به طرف جلو مایل شده باشد دقت در مطالب دیگران و حرف‌شنوی و دانش‌اندوزی را معلوم می‌دارد و بهر اندازه که این جلوآمدگی و چسبیدگی کم و زیاد باشد به همان مقدار ضعف و قوت در اثرات آنها می‌باشد. گوش‌ها هر قدر از وسط سر پائین‌تر و به طرف صورت نزدیک‌تر باشند یعنی از مغز سر زیادتر فاصله داشته و به بینی نزدیک‌تر باشند فکر و شعور و استعداد عقلی و نبوغ ذاتی صاحب آن را دلیل می‌گردد و هر چه به طرف بالای سر نزدیک و از صورت دورتر و بطرف عقب سر رفته باشد بدخواهی و حمو و جهالت و ظلم و ندانم‌کاری و عدم استعداد به امور عقلانی و مفید و رغبت و توانائی او را به کارهای پلید غیر مفید و جور و ستم بخود و دیگران را معلوم می‌دارد. خاصه که لبه‌دار و پررنگ بوده باشد و گوش‌های نامیزان بی‌اندازه که یکی بزرگ و یکی کوچک باشد نشانه عدم اعتدال در روح صاحب آن بوده، کارهایش نامنظم و سخنان و مواعیدش را اعتمادی نمی‌باشد.

لب‌ها و دهان

لب و دهان نیز نکات برجسته‌ای را از روحیات مردم به ما معلوم می‌کند. به این قرار

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶۰۸

که لب پر محکم مستقیم علامت ثبات و استحکام و لب آویخته شل غیرمستقیم نشانه عدم استحکام و ثبات و سستی اراده می‌باشد.

دهان باز یا نیمه باز علامت دهان لقی و حماقت و گول خوری و اینکه صاحب چنین دهانی سرّ نگهدار نبوده چه بسا که سخن چینی و یاوه گویی و پرحرفی نیز همراه آن بوده باشد. همچنین دهان گشاد و باز عدم تعمق در سخن گفتن صاحبش را معلوم می‌دارد و اینکه از این جهت زیاد اسباب پشیمانی و ندامت خود را فراهم می‌سازد و اما از طرفی نیز گاهی ممکن است که صاحب چنین دهان دارای حنجره و حلقوم مستعد برای آواز خوانی بوده چنانچه دنبال کند از آواز خوانان مشهور گشته از این راه به ترقیاتی نائل بیاید، اما قابل اعتماد در سرپوشی و رازداری نمی‌باشد.

دهان تنگ بسته علامت رازداری و کم گویی و هرچه دهان بسته تر و لب‌ها فشرده تر باشد سرّ نگهداریش زیادتر و در این خصوص قابل اعتمادتر می‌باشد و اینکه صاحب چنین لبی در سخن گفتن قبلا اطراف و جوانب آنرا نگرسته و در افشای اسرار اشخاص خوددار مگر نفع خصوصی در آن ملاحظه نماید و در این قسمت بهترین دهان، دهان متوسط معتدل الحالت می‌باشد.

لب بسته علامت اراده و تصمیم و لب باز بی‌ارادگی می‌باشد. لب کلفت شهوت پرستی و دنیا پرستی و لذت جویی و لب نازک نشان تصمیم و استقامت و قساوت بوده، لب‌های پر حکایت از عشق به خوبی و چیزهای خوب و میل به زندگی راحت و آسایش و آزادی می‌کند و اینکه صاحب چنین لبی منافع خود را بر منافع و سود دیگران ترجیح می‌دهد، لب تورفته تلخی و تندخویی و سردی و سنگدلی و لب و دهان پر سنگین، متعلق به افراد خودخواه، خودپسند و اینکه چنین کسی در کارها و گفتار همواره خود را برتر از دیگران دانسته از علم و دانسته‌های مردم به سود خود تبلیغ می‌کند. غالبا چنین لب و دهان متعلق به خبرنگاران و روزنامه‌نگاران و کسانی که آثار و افکار دیگران را بنحوی ربوده بنام خود منتشر می‌کنند می‌باشد.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶۰۹

اگر لب بالا روی لب زیرین افتاده باشد علامت خوبی و خوی پسندیده مطبوع و ضخامت لب زیرین شهوت پرستی و حظ نفس و عشرت طلبی و اینکه صاحب چنین لبی بیش از هرچه غرق در مادیات و شهوات و خواسته‌ها می‌باشد.

لب قرمز درخشنده که روغن خورده بنظر بیاید شکم پرستی و پر خوری و حرص در این امور را معلوم می‌دارد و لب خشکیده بی‌رنگ یا تیره‌رنگ کم‌اشتهایی و کم‌غذایی و بی‌قیدی در راه شکم و علاقه زیادتر به معنویات را می‌رساند.

آویختگی لب پایین خوی مطبوع و اراده و تصمیم متوسط و خوبی صاحب آن را گواه می‌باشد و اینکه چنین کس تنها در آنچه برای خود او مفید و لذت بخش و سودمند است دارای تشخیص می‌باشد و تدبیر او زیادتر در اطراف کامیابی‌های خود سیر می‌کند.

دندان منظم نشانه نظم و ترتیب در کارها و افکار و اندیشه‌های منظم و دندان‌های نامنظم ناهموار عدم ثبات و عدم توازن در افکار را می‌رساند و دندان‌های خیلی نامنظم که عقب و جلو روئیده زیادتر از تعداد خود بوده باشد سرگردانی و سرگشتگی و پریشان فکری را معلوم می‌کند.

چانه

چانه نیز به سهم خود گویای مطالب بسیار می‌باشد به این صورت که چانه چهار گوش زاویه دار نشانه قدرت و نیروی فعاله و صداقت و راستی و علاقمندی به راستی و درستی و با جمجمه برجسته دارای استعداد کارهای بزرگ و اموری که فوایدش عام بوده باشد و چانه گرد نشانه فعالیت حیاتی، یعنی میل خوب زیستن و خوش گذرانی و تهیه و تحصیل زندگی مطبوع و راحتی و خوی خوب پسندیده و دوست داشتنی و خوش خلقی و رفیق‌بازی و مهمان‌دوستی و چانه گرد دو لبه که از بالا نیز لب‌های دیگر داشته باشد افراط در این امور و این که صاحب چانه دوطبقه در خوب زیستن و کامیابی کار را به حد افراط می‌رساند و چانه کوچک علامت ضعف اراده اما

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶۱۰

اندیشمندی بسیار مخصوصا اگر نك چانه تيز و خود چانه مثلث شكل بوده باشد كه در هوش و ذكاوت و فكر و درايث خاصه اگر هم جمجمه برجسته و بالاي صورت نيز بادبادكي مثلث شكل باشد كه در راه كارهاي فكري و قلمي استعدادش به نهايت مي باشد. چانه كوچك با گردی دراز جبن و ترس و گریز از كارهاي عملي و ادامه دار را معلوم مي دارد و چانه گوشت آلود ضعف نفس و دنبال روی و اينكه صاحب چنين چانه هرگز جرئت ارائه شخصيت نمي نمايد. چانه برجسته نشانه جنگجویی و اگر با پيشانی برجسته باشد جنگجویی جسمانی و اگر با رشد جمجمه باشد جنگجویی مصنوعی را معلوم مي دارد كه دائم با افكار خود در ستيز مي باشد و چانه برجسته و پيشانی برجسته و ابروی برآمده ستيزه جویی و جدال با اين و آن و تمايل به داخل شدن در منازعات و اينكه صاحب اين علائم زيادتر به كارهاي مشت زنی و شمشيربازی و اين قبيل خورده. کسی است كه بايد در گفتگوها و برخوردها از ايشان كمال ملاحظه و احتراز را بعمل آورند.

چانه به عقب رفته يعنی چانه ای كه به طرف حلقوم متمايل باشد عدم انرژی و ضعف قلب و عدم جرئت و توأم بودن چنين چانه با پيشانی به عقب رفته نشان بدی بسيار از بی هوشی و حماقت و كارهاي زشت ناپسند مي باشد. چانه نوک دار تكبر و تبختر و هوش زياد و خودپرستی و تفكر و اندیشه و چانه مسطح بی نظری در احوال ديگران و سر به گریبانی با اندیشه های خویش را می رساند و اين كه صاحب چانه نوک دار مبتكر در كارهاي ديگران بوده و چانه مسطح استقلال فكر در جهت امور شخصی را معلوم کرده و اينكه صاحب چانه دوم تنها متكي به نفس خویش مي باشد. چانه ای كه جلو آن پيش آمده بالای آن به زیر لب فرورفته باشد نشانه آن است كه صاحب آن دارای خلق و خوی و افكار و اندیشه های عجيب و غريب بوده و اينكه چنين کسی هرگز مقلد خوبی نبوده بلكه مايل آن است كه ديگران از وی تقليد طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶۱۱

نمایند و اينكه همواره مترصد آنكه ابداع و اختراع و يا حرف و عملی معجب از او بروز کرده وی را شخص بزرگ بشناسند، مبدعان احزاب و مذاهب و فرق معمولا دارای چانه پيش آمدهی به لب فرورفته می باشند.

مسائل متفرقه

سخن گفتن

با حرکات دست و سر و چشم و ابرو سخن گفتن علامت دقت و ریزینی و نازك اندیشی و چشم تنگی و تعمق در مسائل و هیجان و اينكه گفتار چنين کسی غالبا مطالبش نقل قول از ديگران می باشد و بدون حرکت حرف زدن نشانه صداقت و بی شيله پیلگی و راستگویی و ظاهر و باطن یکی بودن و پری اطلاعات و زیادی معلومات و چته داشتن و اطمینان خاطر از معلومات و همین اطمینان خاطر نیز هست كه در اثبات بیان، خود را محتاج به كمك دست و سر و چشم نمی بیند.

تندتند حرف زدن و تندتند شدن بتدریج در سخن نشانه هیجان و التهاب و خود را حق بجانب دانستن و خود قبولی و عدم حيله گری و ضعف خدعه و فریب و دهان لقی و اينكه چنين کسی حتی در حفظ معایب خود و خانواده خود قادر نبوده در اولین سؤال و جواب با دوستان سفره دل را گشوده وقایع و مطالب را افشا می سازد.

بدون قسم حرف زدن و با ادله و براهین سخن گفتن علامت بزرگواری و صداقت و بد داشتن خدعه و شخصیت ممتاز و اينكه چنين کسی در كارها و مسائل و قول و قرار یا اشخاص اول جوانب كار را سنجیده سپس قبول تعهد می نماید و کسی است كه به سختی پایبند قول و قرار و عهد و پیمان و حرف و امضای خود بوده بقوت قابل اعتماد می باشد و قسم خوردن در سخن و معاملات عدم راستی و درستی و كوچك طبعی و بی ثباتی و وقار و فریبکاری و خدعه و نیرنگ و كلاه بازی و دروغگویی و بی انضباطی و

بی‌اعتنایی به قول و قرار و بی‌شخصیتی و اینکه چنین

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶۱۲

کس بهیچوجه قابل اعتماد نمی‌باشد. به مصداق این مثل که گوید: گفتم باور کردم، اصرار کردی شک برم‌داشت، قسم خوردی فهمیدم دروغ می‌گویی. آهسته سخن گفتن و نرم حرف زدن و مکث کردن در کلام دقت و اندیشه در کارها و دوربینی مخصوصا با چشمان ریز و پلک بالای پائین آمده، حسابگری و یک پول و یک شاهی را حساب داشتن و استفاده از فکر و سرمایه این و آن و دام‌افکنی و دم به تله ندادن و اینکه چنین کسی را باید در معاملات خدعه و فریبش را بیش از خودش ملاحظه داشته باشند و از طرفی اندیشیده و سنجیده سخن گفتن و اینکه مطالبش در مشاوره «اگر خود او در آن ذیحق نبوده» سودمند می‌باشد.

ساکت نشستن در مجالس بحث و سخن نیز از دو حالت خارج نمی‌باشد، یا طرف چندان گاو طبیعت و بی‌دانش و خرد است که هیچ سخن زشت و زیبا و بحث و محاوره در او اثر نمی‌کند کما اینکه جنگ و جدال و رقص و طرب به گاو و گوسفندان بی‌اثر می‌باشد و یا چنان تودار و پر و عمیق که ورود در آن مسایل را در شأن خود نمی‌داند و یافتن این دو حالت هم چندان دشوار نبوده به سهولت معلوم می‌شود اول اسکلت‌بندی و اجزاء صورت آن شخص که از افراد فهمیده یا نفهم معلوم بشود و دوم آوردن خوراکی و اجزاء شکمی به مجلس که اگر از دسته اول و از گاو‌صفتان باشد بزودی تحریک شده در جای خود از بدن و چشم و حرکات به جنب‌وجوش می‌آید و اگر از طبقه دوم باشد در احوالش بی‌تأثیر است.

کسی که در برخورد با کسی از او بدون جهت تعریف و تمجید می‌کند دلیل ضعف نفس و روحیه تملق و چاپلوسی و اینکه شخصی است غیر قابل اعتماد در دوستی که به همان صورت هم در غیاب افراد از آنها بدگویی و زشت‌گویی می‌کند و آن کس که عیب و حسن دوستان را بی‌مجامله به آنها گوشزد می‌کند صمیمیت و یگانگی و دوستی بی‌شائبه او را می‌رساند. و کلفت‌گویی و با کنایه و نیش زبان سخن گفتن و از جزیی حرکت و حرف و عمل افراد ایراد گرفتن دلیل بددلی و حقد و حسادت و بی‌عرضگی و عقب‌ماندگی فکری و اینکه چنین کس هم از پیشرفت

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶۱۳

اطرافیان ملول و هم از بدبختیشان اندوهناک می‌گردد.

بعضی مردها زن صفت و بعضی زن‌ها مرد صفت می‌باشند و تشخیص این صفات به خوبی از حرکاتشان که طبقه اول عادات و آداب و سبکی‌ها و جلفی‌های زنان را داشته. دسته دوم رفتار و گفتار و کردار مردان از ایشان ظاهر می‌شود مشهود می‌گردد. در اینصورت زن‌صفتان زیاده‌تر دارای روح و مفعولیت و رقاصی و قوادی بوده حتی در این راه از فروش زن و فرزند و خویش امتناع نداشته در امور انسانی و حیاتی و کارهای شرفی و حیثیتی بهیچوجه قابل اعتماد نمی‌باشند و همچنین که دارای طبعی خونسرد و لاابالی بوده هیچ‌چیز موجب تغییر و جوشش تعصبشان نشده بقول معروف سیب‌زمینی طبیعت می‌باشند و سیه اقبال آن زن و خانواده که مقید شرف و عرض و ناموس و آبرو بوده با چنین افراد عقد موصلت ببندد، و زنان مردصفت که از معامله و معاشرت و دادوستد با مردان ترس و ابایی نداشته، حتی در زدوخورد مانند شیرمردان سینه سپر کرده با مردان مقابله می‌کنند و باز بدبخت اینچنین زنان که با مردان کوچک‌تر از خود و همسران سست و بی‌لیاقت و بی‌عرضه بیبوندند. این دسته از زنان اگرچه دارای کفایت و برندگی بسیار بوده، داشتن شوهر و نداشتن آن در اداره زندگی آنها بی‌اثر می‌باشد و هم زن خانه و هم مرد بیرون بوده می‌توانند در دو جبهه بخوبی نبرد کنند اما از جهت همسری چندان زوجه مناسبی نبوده مهر و نرمش و اطاعت و محبت لازم و لطف زنانه را نداشته وظایف زنی نمی‌شناسند.

دست‌ها به نوبه خود بسا نکات را به ما تفهیم می‌کنند: دست بلند که از قاعده بلندتر باشد نشانه درازدستی و تعدی و تجاوز و زیاده‌طلبی و در سرکردگان و سلاطین و توسعه‌طلبی و کشورگشائی و دستهای کوتاه، کوتاه‌دستی و بی‌آزاری و قناعت که اردشیر درازدست و تجاوزات او را می‌توان نمونه اول و شعر

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶۱۴ پای ما لنگ است منزل بس درازدست ما کوتاه و خرما بر نخیل

را شاهد دوم قرار داد و درباره میچ و پنجه این عقیده در خانواده‌های قدیمی بود که می‌گفتند: بچه‌ای که هنگام ولادت پنجه‌هایش باز باشند با سخاوت و بچه‌ای که با پنجه بسته به دنیا بیاید خسیس می‌شود و این بنوبه خود مبنای علمی داشته ما آن را بسط می‌دهیم.

پنجه‌هایی که عاداتا باز باشد و دست‌ودلبازی و سخاوت و صداقت را معلوم می‌کند و پنجه‌های بسته که طبیعتا بسته باشد بخل و امساک و خست و حرص و طمع و هرچه این دو حالت زیاد و کم باشد به همان نسبت احوال و اثرات آن نیز زیاد و کم می‌شود چنان که در کسی یک پنجه بسته و یک پنجه باز باشد نشانه آنست که صاحبش گاهی از سوراخ سوزن تورفته و گاهی از دروازه تو نمی‌رود و در افراط و تفریط می‌باشد.

کسی که موقع ایستادن و حرف زدن یا نشستن دست‌های خود را به جایی تکیه می‌دهد شخصی است قابل اعتماد و قابل قبول و کسی است که به قول و فعل خود احترام می‌گذارد و کارگشائی مردم می‌کند اما در کارهای خود چندان برندگی و توانائی نداشته محتاج کمک دیگران است.

پنهان کردن دست‌ها نشانه عدم صداقت و خلاف کاری و تمایل به کارها و مشاغل مرموز و خدعه و فریب و آب‌زیرکاهی است و آشکار داشتن دستها که همیشه از بدن جلوتر بوده عادت به جیب رفتن نمی‌کند رک و راستی و بی‌ریائی و بی‌شیله و پيله‌گری و تو و بیرون یکی بودن آزموده شده است.

دست‌های محکم درشت پرمو علامت فعالیت و قوت و نیرو و دستهای سفید بی‌مو عدم فعالیت و تنبلی و راحت‌طلبی و ضعف و قوت این علائم ضعف و قوت اثرات آن می‌باشد، یعنی بهراندازه دست قوی و پرمو بهمان اندازه قوت و انرژی و بهراندازه ظریف و کوچک و شکننده و بی‌مو به همان اندازه بی‌بنیگی و عدم توانایی و استقامت و ضعف بدن را معلوم می‌کند.

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶۱۵

دست‌های گره کرده بسته در مردمان ضعیف علامت خست و حرص و طمع و در مردمان قوی‌بنیه استخوان‌دار درشت نشانه جنگجویی و اراده و استقامت و خشم و غضب که در این بستگی سایر علامت صورت و بدن باید در نظر گرفته شود و کسی که با مشت‌های بسته و گره کرده راه می‌رود حاکی از شخصی جدی، مصمم و این که مصر در به دست آوردن خواسته‌ها می‌باشد و باید دانست که دست زن‌ها در رنگ و مو از این قاعده مستثنی می‌باشند.

کسانی که هنگام دست دادن اکراه کرده به سختی دست می‌دهند دلیل شرم حضور و خجالت و کم‌رویی و دست دادن شل که با سرانگشتان دست می‌دهند دوستی زورکی و سستی علاقه و محبت و اینکه چنان کسان دوری و ملاقات و بود و نبود اشخاص یا لااقل آن شخص بخصوص که به او دست داده است بی‌تفاوت می‌باشد و دست دادن محکم که تمام دست طرف را در دست گرفته بیخ شست و سبابه خود را در بیخ شست و سبابه طرف قرار داده محکم دست می‌دهد نشانه مهر و علاقه و مودت و خون‌گرمی و ثبات قدم در دوستی بوده و اینکه شخص دست داده برایش ارزشمند می‌باشد.

دست دادن محکم و تکان دادن شدید و زیاد در دست داشتن دست طرف نشانه محبت و صمیمیت بیحد و تمایل به ملاقات و در رنج بودن از دوری و دست دادن شل و این که بزودی دست خود را از دست طرف بیرون کشیدن نشانه بی‌حوصلگی و بی‌دماغی و بدبینی و عدم محبت و علاقه و این که می‌خواهد هرچه زودتر خود را از دست طرف خلاص نماید و معطل کردن دست اشخاص

در دست خود نشانه تسلیم و بی‌ارادگی و رودربایستی و اینکه در ادای مطالب جدی دچار ضعف و خجالت شده ادای عقیده و سخن نمی‌تواند و در معاملات همواره مغبون شده حق او ضایع می‌گردد.

انگشت بلند علامت اندیشه و اینکه صاحب آن هر چیز را می‌خواهد از طریق تدبیر و نقشه کشیدن و حيله بدست آورد و انگشت کوتاه نشانه کار و فعالیت و اینکه

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶۱۶

صاحبش جز به خویش به هیچ چیز و کس متکی نبوده می‌خواهد همه چیز را از طریق خویش تحصیل نماید و آنها که دارای انگشتان متوسط می‌باشند دارای بهترین دستها بوده از آنجا که اندیشه و عمل را با هم توأم می‌دارند و در آخر که صاحب انگشت بلند خیالی و صاحب کف دست بلند عملی و اولی که دنبال ریزه کاری و کارهای کوچک و پست و دومی که در پی مسائل و کارهای بزرگ می‌گردد. کوتاهی و بلندی انگشتان را باید از بیخ انگشتان در نظر گرفت. به این صورت که بیند کف دست یا انگشتان کدام بلندتر و کوتاه‌تر می‌باشند.

ناخن بلند باریک نشانه باریک‌بینی و فکر و خیال و ضعف اراده و ناخن پهن قوت و نیروی جسمانی و دنبال‌گیری مقاصد و ناخن نیک تیز محرومیت از مادیات و کارهای بزرگ و ناخن نیک گرد یا مربع پیشرفت در کارهای عملی و مادیات و اینکه صاحب چنین ناخن در بدست آوردن مال موفق‌تر از صاحب ناخن نیک تیز می‌باشد.

اگر ناخن بلند و در پهنا اندازه و نیک آن مربع یا گرد یا وسیع باشد نشانه لیاقت و فرماندهی و بزرگی و مهارت صاحبش بوده و اگر این ناخن با پیشانی پهن و جمجمه برجسته یا پشت سر برآمده همراه باشد دلیل موقعیت ممتاز صاحب ناخن بوده و اینکه در هر کار و مسئله خود را جلو انداخته دیگران را به تبعیت از خویش وادار می‌کند و گاهی که با اقتضای موقعیت نائل به سروری و سالاری می‌شود.

پاها

پاها نیز بدون حرف و سخن نمی‌باشند. به اینصورت که پای بزرگ که از جثه بزرگتر باشد نشانه تنبلی و خرفی و کم‌هوشی و توقع زیاد و تن‌پروری و اینکه همواره چشم و دست به کمک و استعانت دیگران داشته کمتر می‌تواند به تنهایی و اتکاء به خود بار خویش به منزل برساند، و پای از جثه کوچکتر تیزهوشی و زیرکی و چالاکی و اندیشمندی و اینکه صاحب پای کوچک زیادتر مایل کارها و مشاغل فکری و ظریف می‌باشد و همچنین که مستعد کارهای هنری و ذوقی امثال نویسندگی و

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶۱۷

شاعری و رقص و آکتری و عملیات آکروبات و بندبازی و از این قبیل بوده و پای متوسط اعتدال در روحیه و رفتار و زندگی و اینکه در هر کار صاحب لیاقت و کاردانی بوده در هر حرفه بزودی صاحب مهارت می‌گردد.

پای بی‌جنب و جوش که در نشستن و خوابیدن مثال پای مرده بی‌حرکت است نشانه آرامش روح و سستی و بی‌فکری و خرفی و عدم هیجان و خون‌سردی و اینکه صاحب چنین پا به سختی دچار دگرگونی احوال و دستپاچگی و اضطراب می‌گردد و از سویی نیز بدشواری موفق به فراگیری می‌شود و پای که مدام جنیبده حتی هنگام خواب بی‌حرکت نبوده پنجه‌هایش تکان می‌خورد نشانه عصبانیت و فکر زیاد و روح و هیجان و عجله در انجام کارها و زرنگی و لیاقت و تسلط و تفوق او بر دیگران بوده پیشرفتش در جمیع امور مسلم می‌باشد و در کارها کمتر منتظر کمک و مساعدت و یاری دیگران می‌شود.

راه رفتن و حرکات

مستقیم و راست راه رفتن که در این هنگام سر نیز راست گرفته شود دلیل وقار و تکبر و هیبت و از سوی خودپسندی و از این راست تر راه رفتن که حتی هنگام حرکت سر به طرف عقب کشیده شده باشد خودبینی و عدم توجه به شخصیت دیگران مخصوصا زبردستان دارد و کسی است که کمتر توجه به گفتار و سخنان و عقاید دیگران داشته خود را در هر رشته و خصوص از همه کس برتر می داند و چندان قابل معاشرت نمی باشد.

سر نیمه خمیده که در راه رفتن متمایل به جلو باشد نشانه فهم و فکر و تیزبینی و مال اندیشی و دوربینی و راه گریز هر کار را قبل از گرفتار شدن نگریستن و نظم و قرار در کارها و صحت قول و سرخمیده که تقریبا اندک خمیدگی نیز در پشت او دیده بشود کاردانی و لیاقت کافی، علاوه بر بینش و نگرش صحیح و اینکه تمام کارهای چنین کس از روی دقت و مطالعه کافی بعمل آمده، کمتر گرفتار مشکلات می گردد،

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶۱۸

اگرچه این نظریه منوط به دیگر علائم صاحب این حالت بوده چه ممکن است چنین کسی از فرط بی فکری و جهالت و ندانم کاری و فقر و گرفتاری که دائما سر به گریبان بوده است خمیده شده باشد.

راه رفتن مستقیم با قدم های محکم دلیل قدرت و توان و هوشمندی و کاربری و اطمینان خاطر و اتکاء به نفس و راه رفتن شل و ول چنانچه می خواهد بیفتد یا به دیوار تکیه بکند سستی و اهمال کاری و بی ارادگی و عدم انضباط و عقیده و خنگی و اینکه همواره در زندگی محتاج به کمک دیگران بوده به تنهایی قادر به انجام کاری نمی باشد و باید دانست که این تکیه دادن دست و بدن که در بحث گذشته ذکرش در مردم سلیم النفس گذشت جدا می باشد.

با پاهای از هم باز ایستادن دلیل فرماندهی و قدرت و تحکم و تسلط و با پاهای جفت ایستادن «البته در مردان» قبول اطاعت و فرمانبری و روحیه کارمندی و نوکری و در آخر با قدم های بلند راه رفتن «البته به نسبت بلند و کوتاهی قامت» نشانه خودخواهی و جاه طلبی و کامیابی اگرچه از طریق غیر معقول باشد و تند و کوتاه قدم برداشتن سرعت فکر و تصمیم و سنگین راه رفتن منفعت طلبی و بی اعتنایی به منافع دیگران و بی حال راه رفتن سطحی و غیر عمیق بودن می باشد. با چشمان پایین انداخته راه رفتن سر به گریبان خود بودن و در تعقیب مقاصد خود به مدد خویش بودن و عدم توجه به کمک و یاری دیگران و به این سو و آن سو چشم دوختن و راه رفتن کم دانشی و بی اطلاعی و بی هدفی و دلالت بر اینکه عقب سر گرمی و مشغولیات می گردد و هراسان نگریستن و مدام نگاه از طرفی به طرفی داشتن از چیز و کس و معاقبی ترسیدن و خلافتکاری و خیانت پیشگی و اینکه در هر صورت از واقعه ای هراسناک می باشد.

محکم و مصمم راه رفتن اراده و تصمیم و داشتن مقصد و دال بر هدف معین می باشد و با پاشنه راه رفتن به اجرا درآوردن مقاصد با صبر و متانت و فراموش نکردن و منصرف نشدن از خواسته ها و مسطح راه رفتن که تمام سطح کفش به روی

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶۱۹

زمین قرار گیرد قناعت و خست و حوصله و بردباری و اگر ته کفش یکنواخت ساییده شده، حتی پاشنه و پنجه آن زیادتر ساییده نشده باشد تنگ چشمی و صرفه جویی نزدیک به لثامت و نان کوری و فرار از مهمان و حسابگری و اینکه جزئی ترین مخارج و مصارف را ملاحظه می نماید.

سر جلو داشتن و راه رفتن و چشم به اطراف دواندن کنجکاو و فضولی و میل سر از کار مردم درآوردن و خود را نخود هر آشی کردن و بی شخصیتی و سبکی و اگر با گوش بزرگ و گردن کلفت کوتاه و بینی برجسته نیز باشد اجتناب از او اولی بر همه چیز بوده وجودی مهمل خطرناک می باشد.

با ملائمت و تأنی راه رفتن و ملائمت در کارها و صبوری و عدم تعجیل و تند و ریز و کوتاه قدم برداشتن خودنمایی و تظاهر و

جلفی و زن‌خویی و عجله و شتاب در رسیدن به مقاصد اگرچه به وسیله امور خلاف بوده باشد و تنه زدن در راه رفتن، نفهمی و حیوان‌صفتی و برعکس آنها که در راه رفتن ملاحظه دیگران نموده سعی در نیکو راه رفتن داشته و اینکه به کسی اصابت نکرده مزاحم دیگران نشوند ادب ذاتی و تربیت خانوادگی و انسانیت و بی‌آزاری درونی ایشان را رسانده و اینکه در دوستی و معاشرت مطبوع می‌باشند.

زیبایی و رنگ

درباره زیبایی و زشتی باید دانست که صورت بهترین تابلو و نمودار خوبی و بدی افراد می‌باشد. از آنجا که نقصان تن که البته در اینجا مقصود از تن درون می‌باشد سبب نقصان حسن و پیدا شدن قبح و زشتی و زیبایی درون باعث زیبایی صورت می‌باشد و لازم به براهین محکمه نبوده مسلم است زیبایی صورت برانگیزاننده توصیف دیگران و شنیدن اوصاف هر کس موجب بشاشت و صفای چهره و خلاف آن باعث عبوسی قیافه و فساد و اخلاق می‌گردد. از همین جهت هم بوده که علما متوجه چهره و صورت افراد در شناختن درونی‌های ایشان گردیده‌اند، از آنجا که هر

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶۲۰

حالت و علامت که در باطن افراد ظاهر می‌شود منعکس روی و چهره آنها می‌گردد به این دلیل که در هر حالت از احوال از خشم و ترس و شادی و اندوه و خجالت و بی‌حیایی رنگ چهره به گونه‌ای مخصوص می‌گردد و از همین ظهور رنگ چهره است که نهانی‌های حالات افراد معلوم می‌شود و همین اثرات بوده که علما را تجربه آموخته بگویند که حاجات خود را به پیش مردم خوش صورت برده در حاجت‌خواهی از زشت‌چهره گان پرهیزید.

پس اکنون که معلوم شد چگونگی رنگ چهره دلالت بر چگونگی باطن می‌کند بد نیست شمه‌ای نیز از رغبت اشخاص به رنگ‌ها پردازیم:

علاقه به رنگ سرخ دلیل غیظ و غضب ذاتی و اینکه طالب رنگ سرخ خوددار نبوده با اندک حرف و ناپسندی غضبناک شده آماده نزاع و مجادله می‌گردد و آن‌ها که از میان چند رنگ، رنگ سرخ را انتخاب می‌کنند و زنانی که از الوان زیاده‌تر به رنگ سرخ توجه می‌کنند چندان قابل معاشرت و پیوستگی و زناشویی نمی‌باشند. از آنجا که خصومت و شر و فساد و تلخ‌زبانی زیاده‌تر از مهر و لطف و نرمش و تسلیم در وجودشان غلبه داشته، غالباً مردم با حیائی نمی‌باشند و علاقه آنی به رنگ سرخ که غفلتاً عارض شود دلیل بر عصبانیت و غیظ و غضب درونی آنی و عصبانیت فی الحال و اینکه در باطن با خود و کس و کسانی ستیز و جدال داشته رازداری می‌کند.

علاقه به رنگ سیاه و البسه سیاه نشانه غمگینی و خودخوری و غم‌خوری و عبوسی و انزواطلبی و کناره‌جویی و دل‌گریختگی و دوری از اجتماع و بددلی و بدبینی و سرخوردگی و سر به لاکی و اینکه مصاحبت چنین کسی نیز فرحبخش و دل‌انگیز نمی‌باشد. همچنین فکر و وهم و حیرت و خیالات و غمگینی و عزلت و حيله‌گری و دلتنگی و ترس از فقر و تنهائی و همچنین بخل و حسادت و تنگ‌نظری و اینکه از چنین کسی خیر چندان نمی‌باشد.

علاقه به رنگ و لباس سفید نشانه بزرگی و خوش‌نفسی و نیک‌نفسی و پاک‌طینتی

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶۲۱

و بی‌نظری و سلامت طبع و خوی و سخاوت و حسن خلق و علو همت و اعانت به مردمان و کمک به زیردستان و درماندگان و شرافت روح و اینکه چنین کسی در معاملات و معاشرت و همسری و رفاقت از دلپسندترین افراد بوده همچنین دارای صفات راهنمایی و امر به معروف و نهی از منکر و راستگوئی و محبت و مودت و فراخ‌دستی و فراخ‌چشمی و اصلاح‌طلبی و خیرخواهی و

خوش طبعی و خوشرویی و این که از این کس جز خیر و صلاح نمی آید و وجودی است که به خوبی ها نزدیک و از شرور بدور می باشد.

علاقه به رنگ و لباس زرد دلیل بر سرعت غضب و قوت شهوت و تسلط و عقل و غلبه و از سویی محبت و لطافت و شهرت طلبی و شوق مال و میل ریاست و همچنین دلیل بر روستازادگی و کوه نشینی و اینکه چنین کسی در هر حالت و مقام اصالت شهرنشینی و اشراف زادگی نداشته ولی بر آن مستعد می باشد و همچنین دنیا طلبی و عقباطلبی با هم و شوق دام داری و این که خود را در هر صورت به بزرگی و مقام می رساند.

علاقه به رنگ های تند درهم و البسه رنگین که هر قسمت بدن و لباس ملون به رنگی باشد علامت حسن خلق و خوش طبعی و خنده رویی و مزاح و مضحکه و مسخرگی و دلچکی و هنرپیشگی و رقاصی و شهوت پرستی و رغبت زیاد به هم بستری و خوشگذرانی و هر دم خیالی و بوالهوسی و عشق به پرنده و همچنین کم اعتنایی به قول و قرار و عادت به حرف زیاد و قسم دروغ و زن صفتی و در زن جلفی و سبکی و کم عفاف و بو الهوسی.

علاقه به رنگ و لباس قهوه ای نشانه وقار و فطانت و ذکاوت و اندیشمندی و عطوفت و رأفت و سرّ نگهداری و اخلاق پسندیده و رعایت حقوق دیگران و حق شناسی و اعتدال و تعمق و افکار بدیع و دوربینی و علم و اطلاع و خلوت گرینی و فرار از مردم حاهل شوق مجالست با فضلا و اهل علم و عشق مطالعه و کتاب و قلم و شوق شاعری و نویسندگی و رفیق دوستی و خانواده پرستی و بی آزاری،

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶۲۲

علاقه به رنگ آبی و البسه آبی علامت سرزندگی و دل به نشاطی و بادطبعی و بچه صفتی و جوانی و زیباپسندی و تجمل و ظاهر بینی و کم عمقی و شور و سرور و بازی و اشتیاق به سرگرمی های بازیچه مانند و خودآرایی و نوپسندی و عشق به سیر و سفر دشت و دمن و بیابان گردی و نازک دلی و نرم خویی و سطحی گویی و سطحی شنوی و دلتنگی از امور و مردم و مطالب عمقی و جدی و شوق دروغ و نمایی و خبرچینی و در هر صورت دوستدار رنگ آبی کسی است که هر چند پیر و جهان خورده است اما بچه صفتی اش بر طمأنینه و وقارش چربیده جز برای وقت گذرانی های آنی و سرگرمی بکار نیامده و در شخصیت متوسط می باشد.

اندام

نرم تنان و استخوان نرم ها که پوست بدنشان دنبه مانند و استخوان هایشان به خوبی انعطاف پذیر مانند اندام ژیمناستیک ها خم و راست می شود. غیر عملی و مناسب کارهای سبک و زیادتر به کارهای فکری و اشتغالات مغزی می آیند و آن ها که پوستشان خشک و سفت و استخوان هایشان محکم و به سختی خم و راست شده عضلاتشان تخته مانند می باشند، مردمانی عملی و مناسب کارهای عملی و سنگین و مشاغل جسمانی و بدنی می باشند و میان این دو که متوسط این دو حالت یعنی پوستشان نرم و استخوانشان سفت می باشد. دارای استعداد کارهای عملی و مغزی و با هم بوده از دو دسته فوق الذکر به کمال تر می باشند.

صندوقه سینه برآمده نشانه قدرت و نیرو و شهامت و شجاعت و سینه صاف نشانه آرامش طبع و سکون و تمایل به زندگی آسوده بی دغدغه و استخوان سینه فرورفته ترس و جبن و گریز از جنگ و جدل و منازعه و مخاصمه را معلوم می دارد.

کمر باریک در مرد علامت دلیری و دلاوری و در زن شهوت پرستی و تمایل به جنس مخالف و استعداد رقص و کارهای آرتیستی می باشد و کمر پهن در مرد سر به کار خودی و آرامش طبع و میل و توانائی زیاد به مباشرت و در زن علامت عفاف و

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶۲۳

پاکدامنی و صبوری و خودداری در برابر شهوات می باشد.

اگرچه در گذشته بطور دقیق همراه شناخت اندام و اعضاء و علائم معلوم شد که هر کس از زن و مرد دارای استعداد چه کار و شغل و مشغولیتی می‌باشد ولی در اینجا جهت رفع سرگردانی و سهولت مراجعه در چند جمله تسهیل می‌کنیم:

استخوان‌دارها یعنی چهارشانه‌ها و آنها که استخوانهایشان کاملاً بیرون‌زده و پیدا و دارای گوشه و زاویه بوده مانند گونه‌ها و دو طرف چانه و حلقوم و شانه و دست و پا که بالا زده مشخص می‌باشد، جهت کارهای سنگین و سخت عملی مانند کارهای ساختمانی، معادن، راهسازی، کارخانه‌داری، حجاری، تجارت‌های مهم، رانندگی کامیون‌های سنگین و لکوموتیو و طیاره، تصدی کارخانجات و سرکارگری و مدیریت، سپاهگیری و خدمات پرکمیت نظام مانند توپخانه و پیاده و سوار و مشاغل متوسط مانند حجاری و آهنگری و آنچه به زور و بازوی و جسم و بدن احتیاج داشته باشد.

میانه‌قدان و گرد صورتان که همه چیزشان از حیث بدن و استخوان و صورت متناسب بوده غالباً همراه با صورت گرد یا بیضی مایل به مدور با عضلات میان سفتی و نرمی متوسط می‌باشند ذوجنبتین و در همه کار با استعداد و لایق که هم توانایی و استعداد کارهای بدنی جسمانی را داشته و هم دارای پیشرفت در کارهای فکری می‌باشند و این دسته ممتازترین بوده که ماده و معنا و دنیا و آخرت و کار و لذت و روح و جسم را با هم توأماً در اختیار داشته بر هر دو جنبه را محاط می‌باشند.

ریزه‌نقشان که دارای استخوان نازک و بدن کوچک ظریف و بالای صورت پهن و چانه باریک مثالی شکل می‌باشند مستعد کارهای فکری و مغزی و قلمی و تدبیری و دبیری مانند دفترداری و حسابداری و امور علمی و دینی و طبی و مهندسی و نقشه‌کشی و نقاشی و طراحی و خرید و فروش اجناس لوکس ظریف و صنایع ظریفه مانند طلاسازی و جواهرسازی و آرامش و خیاطی و دکورسازی و مدسازی و شعر و قلم و نویسندگی و کارهای نمایشی مانند رقص و هنرپیشگی و امثال آن بوده

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶۲۴

در کارهای سخت عملی که مستقیماً سروکار با زور بازو و قدرت بدن داشته باشد ناتوان و در صورت اجبار بدون توفیق می‌باشند. البته این نموداریست کلی که هرگز بطور کامل هیچکس دارای یکی از این علائم مخصوص که منحصر به فرد و ممزوج با دیگر علائم نبوده باشد یافت نشده غالباً چهارشانه و میانه و ریزه‌نقش درهم و مخلوط گشته پیدا کردن صاحب علامت خاصه دشوار می‌باشد و در اینجا است که قیافه‌شناس باید اول پایگاه کلی غلبه علائم را در اشخاص یافته سپس به جزئیات پردازد، یعنی اگر کوتاه قد دست و پا کوچک شانه پهن را با استخوان‌بندی درشت و سینه و شانه پهن و صورت استخوانی نگریست بداند که این شخص دارای علامت چهارشانه مخلوط با ریزه‌نقش بوده که او استعداد کارهای بدوی و فکری توأماً می‌باشد، و استخوان‌دار متوسط که هم دارای استخوانهای محکم و هم صورت گرد و بدن نرم باشد، دارای علائم میانه‌قد و چهارشانه با هم می‌باشد و همچنین میانه‌قد ریزه‌نقش که هم دارای قد متوسط و اندام معتدل و هم دارای صورت مثلث (فکری) و بینی کشیده و چشمان درخشان نافذ و دست‌وپای ظریف باشد ممزوج علائم میانه و ریزه‌نقش بوده هم مستعد کارهای سبک عملی و هم مستعد امور مغزی و عقلانی می‌باشد، و چه بسا که بعضی افراد هر سه علامت را با هم جمع کرده هم چهارشانه (استخوان‌دار) و هم میانه‌قد (معتدل) و هم ریزه‌نقش می‌باشند و در اینجا باز بر قیافه‌شناس است که میان اینها قوت و ضعف علائم را در نظر گرفته حکم بر محکمترین بکند و در این جمع‌بندی مسائل است که می‌تواند قیافه‌شناس صاحب نظری بوده و قضاوت‌هایش تیر به هدف درآمده خود و سایرین را محفوظ گرداند.

در مبحث اختیار شغل به تعیین جنّه و اندام پرداختیم و اینک به استعداد بدنی افراد در امر ازدواج می‌پردازیم. معمولاً هر صاحب رنگ و پوست و قامتی مایل و طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶۲۵

دوستدار قامت و رنگ و چهره‌ای خلاف خود می‌باشد. به این معنی که زن سبزه یا گندمی طالب مرد سفیدرو و سفیدرو خواهان گندم‌گون یا سبزه‌رو و به همین ترتیب بلندقد از اندازه گذشته طالب میانه‌قد و کوتاه‌قد خواهان بلندقد. از آنجا که گفته‌اند لقمه همسایه روغن غاز دارد و با پیوند با خلاف خلقت خود است که وجود خویش را به کمال می‌بیند.

از این‌رو زندگی بلندقد، میانه‌قد، کوتاه‌قد، بلندقد و سفیدپوست، گندم‌گون و سبزه‌رو با سفیدچهره شیرین‌تر و بادوام‌تر از دو یک‌قد و یک‌رنگ و یک‌صورت می‌گردد، و همواره خلاف قیافه و قد و رنگ و اندام در همسری گوارتر از قیافه و قامت همشکل می‌آید، چه این آن صورت و رنگ و اندام که برایش تازگی داشته نقص و دلخوری وجودی خویش را بوسیله او تمام می‌بیند. از همین جهات نیز هست که زناشوئی و همسری خویشاوند با هم قرین کامیابی نبوده حلاوت دو بیگانه در آن نمی‌باشد، از آنجا که ملاقات و معاشرت پیوسته آنها از تازگی ازدواج برایشان نیاورده نمی‌آورد.

پس چنین نتیجه می‌گیریم که پیوند سیاه‌مو با روشن‌مو و چشم و ابرو مشکلی با آبی چشم زرد مو و درشت استخوان با نرم‌تن و مانند آن شیرین‌تر از پیوند دو هم‌قیافه و هم‌شکل می‌آید. به همین دلیل که غالباً عشاق چه زن چه مرد عاشق و خواهان صاحب چهره و اندام مخالف خویش می‌شوند.

و اما آنچه غرض ما را از این بحث سامان می‌دهد تعریف کامل‌ترین مردان و زنان برای هم از نظر کلی در امر ازدواج و امور جنسی می‌باشد: گذشته از مطالب بالا- که بهترین مرد برای زن و بهترین زن برای مرد آن است که از نظر شکل و رنگ و اندام تفاوت داشته باشد، نیکوترین مرد آن است که از جنبه استخوان‌بندی محکم و از نظر رنگ متمایل به گندمی و از نظر طبقاتی سه‌گانه در ردیف میانه‌قدان و گرد صورتان بوده باشد و این آن مرد است که از حیث بدنی و خلقی و رفتار از بهترین بوده بخوبی رضایت زن را حاصل می‌سازد. و اما برای مرد اول این خصال را برای

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶۲۶

زن تشریح کرده و در آخر زن کامل عیار را معلوم کرده‌اند:

چهار عضو زن را سفید پسندیده‌اند: ۱- روی ۲- بدن ۳- سفیدی چشم ۴- دندان.

چهار عضو زن را سیاه پسندیده‌اند: ۱- مو ۲- مژه ۳- ابرو ۴- سیاهی چشم.

چهار چیز را سرخ قبول کرده‌اند، ۱- لب ۲- زبان ۳- زهار ۴- کفل.

چهار چیز او را گرد دوست داشته‌اند: ۱- روی ۲- سرین ۳- غبغب ۴- کفل.

چهار چیز زن را دراز خواسته‌اند: ۱- موی ۲- گردن ۳- مژه ۴- قد.

چهار عضو او را خوشبو خواسته‌اند: ۱- دهان ۲- زیر بغل ۳- پا ۴- فرج.

همچنین سرزن را گفته‌اند گرد باید باشد و گوشت او سفت و در فریبی و لاغری میانه و گونه‌اش سرخ و سفید و مویش بسیار و بدنش خوشبوی و استخوان‌هایش داخل گوشت و آوازش لطیف و سخنش نرم و خویش‌خوش و مشربش نمکین و اما درباره آنچه یک زن به جناب مولا علی نسبت داده‌اند آن است که چون یکی از اصحاب سؤال می‌کند می‌فرماید یک زن خوب به تمام، زنی است که از حیث قد نه زیاد بلند و نه زیاد کوتاه باشد و مویش خرمایی و مجعد و صورتش گرد و رنگش گندمین و ابروانش کمانی و چشمانش تاریک و گونه‌اش سرخ و دهانش به اندازه و گوشتش محکم و ساق و ساعد و کفل و سرینش گرد و دست و پایش کوچک و بیانش شیرین و اطوارش نمکین. می‌گوید اگر چنین زنی یافتم و نپسندیدم چطور؟

کف‌شناسی

قبل از شروع به بحث کف‌شناسی که عده‌ای نیز از طریق شرح بعضی خطوط دست، مردم را به خود مشغول داشته کسب استفاده می‌کردند باید گفته شود نه تنها شرح این دانش نیز لازم شناخته شد بلکه مسایل مربوط به آن و همچنین دانش طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶۲۷

قیافه‌شناسی لازم می‌بینم معروض بدارم که این دو علم را نیاستی با شیادی و امثال آن مردود دانسته از آن به انتقاد برآمد بلکه باید متوجه شد که آنچه را که خداوند در اندام بشری خلق فرموده دارای خواص و فوایدی می‌باشد که از آن می‌توان برای بهبود و نهانی‌های صاحب آن علایم مطالبی به دست آورد. و صاحب آن علایم نیز با آگاهی در آن، فواید و مضار خود را معلوم بدارد. در نمونه علایمی که پروردگار برای بیماری‌ها در اندام معلوم و مقرر فرموده که طیب بتواند و یا صاحب آن بلیه خود بتواند از چگونگی و نوع بیماری خویش درصدد علاج و رفع ناراحتی برآید که این دو علم شناخت قیافه و خطوط کف دست نیز از آن جمله است. که ابتدا خواننده اول با شناخت آن‌ها پی به معایب اخلاقی و درونی خود برده درصدد رفع آن برآید و دیگر این که از دیگران که به آن‌ها لازم به سر و کار داشتن می‌باشد کسب اطلاعاتی از چگونگی و خلیات و افکار و روحيات و درونیات آن‌ها برآمده به رفع نگرانی‌ها برخاسته همچنین به تقویت دوستی و پیوند و معاشرت بیفزایند که به چند خطوط اصلی کف دست اشاره نموده به طریق ذیل به ذکرشان می‌پردازم.

در این صورت که خطوط منحنی به دو طرف بالای انگشتان به نام خط قلب نامیده شده است. در این فواید و مضار که بیماری‌ها و چگونگی‌های سلامت قلب و یا ناسلامت بودن آن از هر جهت برای صاحب آن مشخص و معین می‌گردد به دو نوع مختصر اول خوش‌قلبی و محبت و دوستی و آنچه که در این زمینه و خلاف آن که بددلی و بددیتی و بدخواهی و آنچه در این مقام همراه صاحب آن خط می‌باشد که برای رفع معایب خلقی و روحی خود پرداخته و همچنین از شناخت خط قلب دیگران بتواند به دوستی و معاشرت با آنان بپردازد و یا قطع رابطه نماید به همین صورت خط دیگر که خط عمر نامیده شده است و آن خطی است که برجستگی پایین شست را در می‌نوردد و با علایم مثل ستاره یا مربع یا خطوط مغشوش که در آن و در دیگر خطوط کف دست دیده می‌شود که هر کدام مضار یا فوایدی را معلوم می‌دارد و همچنین دیگر خطوط مثل خط سفر، خط بیماری، خط ثروت، خط خطرات و آنچه که در زندگی امتحان شده و پیشامد

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶۲۸

خواهد شد و از آنجا که سعی در تعلیم علم آن نمی‌باشم و همین قطع سخن نموده پی‌گیری و علاقه و بی‌علاقگی نسبت به آن را واگذار به خواننده می‌نمایم. دیگر از علوم مفید، علم شناخت خواص حروف سی و دو گانه یا بیست و هشت گانه فارسی و اعداد از یک تا هزار و هزاران که گوینده‌های مطالب دیگر می‌باشند. که بعضی از آن افراد به نام فال‌بین و غیره شناخته می‌شدند و مردم را به خود مشغول می‌داشتند. اگرچه هرآینه در شناخت حروف اعداد اهتمام شود کمتر فایده این علم یا علوم آن که در معاملات و معاشرت خاصه در شراکت یا ازدواج که داننده آن می‌تواند خوشبختی و سودمندی خود را از زیان به هم پاشیدگی اشتراک و ازدواج جلوگیری نماید.

علمی که اطلاع از مهمات آن اول شناخت علم ابجد می‌باشد که بیشتر توضیح آن رفته است. که در اینجا به استفاده آن سخن می‌گوییم در این معنی که اسم طرف نوشته و اسم اصلی مادر طرف نیز نوشته و حروف آن را مجزای از هم از روی شناخت ابجد زیرنویسی نماید به این صورت که الف با عدد ۱ و ب با عدد ۲ همچنین تا ی که عددش ۱۰ می‌باشد تا آخر که تمام حروف اسم

طرف و اسم مادر آن را جمع نموده ۱۲ تا ۱۲ طرح نموده باقیمانده را نگه داشته با همین عمل که بر روی نام خود و اسم مادر خود به عمل می‌آورد طالع خویش را تعیین و با طالع شخص منظور مطابقت نموده چگونگی آن را دریافت نماید به‌طور ساده که گفته می‌شود افراد از چهار عنصر:

آتش، باد، آب و خاک خارج نمی‌باشند که پس از طرح اسامی و حروفی که گفته شد جز طالع هردو که از ۱ تا ۱۲ خواهد بود به دور نمی‌ماند که هرآینه نام طرف پس از طرح ۱۲ یک درآمد و طرح نام طرف پنج درآمد هردو دارای طالع آتش بوده به همین ترتیب دیگر حروف نیز به همین طریق که جدای از چهار عنصر گفته شده، جدا نمی‌باشند که هر یک را یکی از آن خواص همراه می‌باشند البته که چون این علمی است همراه فایده بی‌اندازه. کنکاش و اطلاعات وسیع در این شرح مختصر نمی‌گنجد و غور در اقیانوس این دانش را به اختیار عشق و علاقه خواننده‌اش واگذار می‌نمایم که تا چه حد بتواند خود را به آن نزدیک و همراه نماید. طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶۲۹

فهرست عکسها

- ۱- دلاکی که مشغول بیرون کشیدن دندان از دهان ... / ۲۲
- ۲- اشکال سیارات و ستارگان نجومی ... / ۴۳-۳۷
- ۳- توپ مروارید / ۷۳
- ۴- بارهای بته که به وسیله شتر، یا پشت افراد از اطراف شهر و ... / ۸۰-۷۹
- ۵- صحنه‌ای در رابطه با توپ مروارید از شب چهارشنبه‌سوری در میدان ارک / ۸۷
- ۶- شکستن کوزه / ۸۸
- ۷- سفره هفت‌سین ساده اما به کمال، ... / ۹۸
- ۸- سفره دیگر / ۹۹
- ۹- حاجی فیروز ... / ۱۱۲
- ۱۰- یکی از مجالس خانوادگی در کردن سیزده‌بدر / ۱۲۹
- ۱۱- امامزاده صالح تجریش / ۱۳۱
- ۱۲- امامزاده یحیی در شرق تهران / ۱۳۲
- ۱۳- برج طغرل یا برج یزید / ۱۳۳
- ۱۴- باغ فردوس در تجریش / ۱۳۴
- ۱۵- پارک امین‌الدوله در دروازه شمیران تهران / ۱۳۵
- ۱۶- پارک عزیز سلطان (ملیچک) / ۱۳۶
- ۱۷- یکی از باغات سلطنتی در شمیران / ۱۳۷
- ۱۸- فال‌بین بغدادی اثر کمال‌الملک / ۱۶۳
- ۱۹- احوال بروج دوازده‌گانه مرتبط به ... / ۱۷۱-۱۶۸
- ۲۰- گوشه‌های یکی از پرده‌های سیاست، از شروع تا خاتمه به صورت زیر: میرزا تقی خان امیر کبیر ... / ۲۶۲
- ۲۱- مهد علیا (مادر ناصر الدین‌شاه قاجار) / ۲۶۳
- ۲۲- عکس از ناصر الدین‌شاه که در فرنگ انداخته شد / ۲۶۴

- ۲۳- مظفر الدینشاه یا ... / ۲۶۵
- ۲۴- مظفر الدینشاه که برای ... / ۲۶۶
- ۲۵- شروع بازی مشروطه‌خواهی و ... / ۲۶۷
- طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶۳۰
- ۲۶- دیگهای مشروطه‌پزی در جنوب باغ سفارت که ... / ۲۶۸
- ۲۷- محمد علیشاه که ... / ۲۶۹
- ۲۸- مجلس شورای ملی با تابلوی سردر آن ... / ۲۷۰
- ۲۹- محمد علیشاه در انفصال و زمان تبعید با ... / ۲۷۱
- ۳۰- احمد شاه در سنین میان دوازده و سیزده سالگی / ۲۷۲
- ۳۱- سید ضیاء الدین طباطبائی یکی از مهره‌های سیاست انگلستان در ایران / ۲۷۳
- ۳۲- رضا شاه و ولیعهدش محمد رضا و فروغی رئیس الوزرا ... / ۲۷۴
- ۳۳- گدای پیر کور با همسر و شیرخواره‌اش؟! / ۲۸۸
- ۳۴- رختشوئی یکی از دهها کار زنان / ۳۰۷
- ۳۵- علامت دایر بودن حمام ... / ۳۰۸
- ۳۶- انیس الدوله سوگلی صیغه‌ای ناصر الدینشاه در جوانی / ۳۱۶
- ۳۷- جیران (فروغ السلطنه) ... / ۳۱۷
- ۳۸- ملبوس بزرگان از ناصر الدینشاه که در ... / ۳۲۴
- ۳۹- انواع دیگر از لباس بزرگان / ۳۲۵
- ۴۰- لباس کسبه و مردم معمولی / ۳۲۶
- ۴۱- لباس معلم و شاگردان مدرسه نظام / ۳۲۷
- ۴۲- دو فرم لباس در سمت راست عکس و در سمت چپ آن ... / ۳۳۱
- ۴۳- زنی در لباس نیمتنه و شلیته دامن، با چارقند و ... / ۳۳۲
- ۴۴- هفت زن درباری / ۳۳۳
- ۴۵- زنی که در کمال سادگی بهترین چهره و وضع لباس و ... / ۳۳۴
- ۴۶- زنی از طبقه ممتاز، با ندیمه و خدمتگار ... / ۳۳۵
- ۴۷- کرسی و بادگیر دو وسیله گرم‌کننده و خنک‌کننده / ۴۶۸
- ۴۸- یکی از یخچالها که ... / ۴۷۷
- ۴۹- معرکه مارگیری با مارگیرش در حال نمایش / ۴۸۳
- ۵۰- صحنه‌ای از یک تعزیه / ۴۸۴
- ۵۱- یکی از پرده شمایل‌ها، ابزار کار معرکه‌گیرهای پرده‌گردان / ۴۸۵
- ۵۲- دورنمای قسمتی از شهر تهران / ۴۹۰
- ۵۳- یکی از خانه‌های قدیم / ۴۹۱
- ۵۴- دورشکه چهار اسبه / ۵۰۲

۵۵- دورشکه سه اسبه / ۵۰۳

۵۶- دورشکه‌ای که بچه‌ای به پشتش سوار شده است / ۵۰۴

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶۳۱

فهرست عمومی اعلام

آئینه‌بین، آئینه‌بینی / ۱۶۲، ۱۹۲، ۱۹۴-۱۹۸، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۷

آئینه‌سازی / ۳۴۰

آب آلوئی / ۶۲، ۱۵۳، ۱۵۴

آب انبار چهل پله / ۳۸۰

آب اندازی / ۴۹۴

آبدستی / ۴۳۰

آب‌دهن فروش / ۴۴۳

آبجی اختر / ۱۴۲

آب حوض کشی / ۳۴۰، ۴۹۴

آب زرشکی / ۱۵۳

آب متکا / ۱۳۸

آبی / ۴۳۰

آب یار / ۴۵۸

آتش افروز / ۷۵-۷۷

آجان- آژان

آجیل شیرینی فروش، آجیل فروش، آجیل فروشی / ۵۹، ۶۱، ۳۴۰

آدم [طرف اطمینان] / ۴۵۶

آدم ابو البشر، آدم بنی الله (ع) / ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۲

آدم حسابی / ۴۰۰

آدم لخت کن / ۵۰۶

آذربایجان / ۸۱

آژان / ۲۱۳، ۵۱۲، ۵۵۰

آسیابانی / ۳۳۹

آسیاب فرمانفرما / ۱۳۸

آسیاب گاومیشی / ۱۳۸

آشپز، آش‌پزی / ۳۴۰، ۴۳۱

آشپزی تهرانی- کتاب / ۱۲۸

آشغال جمع کن / ۳۴۰

- آشی [آش فروش] / ۲۸۰، ۳۰۲
آصف ابن برخیا / ۱۹۱
آلبالو فروش / ۱۵۰
طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶۳۲
آلمان، آلمانی / ۲۹۷، ۲۹۸
آلوزردی [آلوزرد فروش] / ۱۵۱
آمریکا / ۲۵۹ - ۲۶۱
آوازخوان، آوازخوانی / ۲۵، ۴۶۴، ۴۸۷
آهنگر / ۴۷
ابزارسازی / ۳۴۰
ابن بابویه / ۱۳۸
ابو تراب / ۶۷ - ۶۹
ابو سعید طرابلسی / ۱۷۲
ابو عبد الله زنتی / ۱۷۲
اتابک / ۵۱۰
اجامر / ۳۴۳
احکام نجومی / ۱۶۲
احمد / ۱۷۸
احمد شاه / ۲۶۰، ۲۶۱، ۴۵۵
اختر / ۱۷۸
اداره آتش نشانی / ۲۱۳
اداره ثبت املاک / ۳۴
اداره جاتی / ۳۴
اداره سجل احوال / ۳۴
ادریس / ۱۷۲
اذان گو / ۵۰۹ (نیز - مؤذن)
اراذل / ۳۵۰
ارامنه، ارمنی / ۱۵۳، ۲۷۹
ارمیا / ۱۷۲
اروپائی / ۴۰۴
اروسی دوز، اروسی دوزی / ۱۵۵، ۳۳۹
استخر ملک / ۵۰۵
اسرائیل / ۳۶

- اسرافیل / ۲۷۸، ۳۵۸، ۵۲۵
اسقیا / ۱۷۲
اسکندر / ۵۴۱
اصفهان، اصفهانی / ۱۴۹، ۱۵۲، ۲۱۵، ۲۱۶
اصول الرمل / ۱۷۲
افضلی / ۲۱۵
اکبر آباد / ۱۳۸، ۱۴۹
اکبر آباد باغشاه / ۱۳۸
الخناس / ۸۶، ۵۳۸
الفتاحه گو / ۴۲۹
الک دولک / ۱۱۶
الماس (حاجی فیروز) / ۱۱۳
امام اقلیدس (اقلادس) / ۱۷۲
امامزاده جعفر / ۱۵۲
امامزاده حسن / ۱۳۸
امامزاده داوود / ۵۰۵
امامزاده سید احمد (ع) - شاه چراغ
امامزاده معصوم / ۱۳۸
امیر المؤمنین (ع) - حضرت علی (ع)
طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶۳۳
امین دوله - پیچ / ۲۴۲
انجیری [انجیر فروش] / ۱۵۲
انجیل / ۶۸
انزلی / ۲۹۵
انگشتر آبزن / ۴۴۶
انگشتر انداز / ۴۵۰
انگشتر پران / ۱۲۲
انگلیس، انگلستان، انگلیسی / ۳۵ (سفارت)، ۳۶، ۲۱۷، ۲۵۹ - ۲۶۱، ۲۷۵، ۳۲۱، ۴۳۸، ۴۵۸
انوشیروان / ۶۳، ۳۵۴
اوباش / ۳۴۳، ۳۵۰
اوین / ۵۰۵
اهرام ثلاثه / ۱۷۴
اهمن و بهمن / ۴۸۱

ایران، ایرانی / ۸۳، ۱۵۰، ۲۱۱، ۲۱۷، ۲۷۵

بابا طاهر / ۴۴۶

بابا نونل / ۶۴

بابل - سلطان / ۱۴

بابی، بابی صفت / ۲۷۹، ۴۵۰، ۴۵۱

بادمجانی [بادمجان فروش] / ۱۴۸

بارفروش / ۴۶۴

بازار امین الملک / ۴۹۶

بازار حضرتی / ۱۲۳

بازار دروازه / ۱۲۰، ۴۵۰

بازار گبرها / ۴۹۶

باغبان / ۴۵۶

باغ اناری / ۱۳۸

باغ بی بی زبیده / ۱۳۸

باغچه بیل زن / ۱۶۰

باغ درویش صفا / ۱۳۸

باغشاه / ۱۳۸

باغ شاه سلطنه / ۱۳۸

باغ صبا / ۱۳۰

باغ صنیع الدوله / ۱۳۰

باغ وثوق الدوله / ۱۳۰

باقراره کش / ۷۰

بچه رقااص / ۱۲۵، ۱۴۲، ۴۸۶

بچه مرشد / ۲۲۵

بداهه گو / ۴۴۵

برغان / ۱۴۴

برنج فروش / ۳۳۹ (نیز - رزازی)

بروجرد / ۱۱۱

بزازی، بزازی / ۵۴، ۳۳۹

بزرقصان / ۴۸۶

بساط بهم زن / ۴۴۷

بساطی / ۲۹۲، ۴۴۷

بستنی فروش بشکه بسر / ۱۴۴ طهران قدیم ؛ ج ۴ ؛ ص ۶۳۴

- طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶۳۴
بستنی فروش چرخ و قالبی / ۶۱
بستنی فروشی / ۳۴۰
بشیر (حاجی فیروز) / ۱۱۳
بغچه اندازی / ۱۲۲
بغچه عوض کن / ۴۹۹، ۴۵۰
بغچه گردان، بغچه گردانک، بغچه گردانی / ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۳
بقال / ۲۸۰، ۳۳۹، ۳۴۶
بمبئی / ۵۱۰
بنائی / ۳۳۹
بنی اسرائیل / ۲۰۳
بوذر جمهر / ۳۵۴، ۳۵۵
بوشهر / ۲۰۰
بهائی / ۴۵۱
بیات تهران - آواز / ۴۸۷
بی بی حور، بی بی نور / ۴۲۵
بیت المقدس / ۱۴
بیعار / ۴۴۸
بیکاره / ۱۱، ۴۳۹
پا اندازی / ۳۴۰
پاسبان / ۵۵۰
پالان دوز، پالاندوزی / ۳۳۹، ۳۹۸
پرده گردانی / ۴۴۱
پس کوچه به ایست / ۴۵۰
پشمینه بافی (شعر فانی) / ۳۳۹
پطر کبیر / ۲۶۱
پلوپزی / ۳۴۰
پنجه گردان / ۴۴۳
پنیری [پنیر فروش] / ۱۴۶
پول نزول بده / ۳۵
پهلوی - دوران، سلطنت / ۵۰، ۳۴۱
پهلوی - علیرضا / ۱۹۶
پهن پازن / ۳۴۰

پیامبر (ص)، پیغمبر (ص) - حضرت رسول (ص)

پیروز / ۲۱۷

پیشخدمت / ۴۵۶

پیشکار / ۴۵۶

پیش نماز / ۴۳۵، ۵۰۹

پینه دوز، پینه دوزی / ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۸۲، ۲۸۳، ۳۳۹

تأمینات / ۲۰۴

تابوت کش / ۴۲۹

تاجر / ۴۰۳

تاجیک / ۶۹

تب بر / ۴۴۶

طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶۳۵

تبریز / ۶۶، ۸۱، ۳۱۲

تجریش / ۵۰۵

تحفه شاهی / ۱۷۲

تخت کش، تخت کشی / ۱۵۵، ۳۴۰

تذکره اولیا / ۲۱۲

ترقه فروشی / ۸۱، ۸۲

ترک [ترک سیاه بازی] / ۶۹

ترکش دوزی / ۳۴۰

ترنابازی / ۴۸۲

تسخیرات / ۱۶۲

تسمه گردان / ۴۴۹

تعبیر خواب / ۴۴۱

تعزیه خوان، تعزیه خوانی، تعزیه خوان دوره گرد / ۲۹۷، ۳۴۰، ۴۴۲

تف به سنگ انداز / ۴۴۶، ۴۴۷

تقی / ۳۵۰

تکیه دولت / ۲۸۶

تلکه بگیر / ۴۴۹

توپچی افطار و سحر / ۵۰۹

توپ مروارید / ۷۲، ۷۳

تورات / ۶۸

تون تابی / ۳۴۰

- تهران، تهرانی، تهرانی‌ها / ۹، ۷۶، ۸۱، ۹۳، ۹۴، ۱۳۸، ۲۱۱، ۲۵۹، ۲۷۷، ۳۰۲، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۵۲، ۴۰۴، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۵۷، ۵۰۵، ۵۱۳
(نیز - طهران)
- ته‌سیگار جمع کن / ۴۶۰
ثمره / ۱۷۲
- جام جم - کتاب / ۲۱۲
جامع الرمل / ۱۷۲
جامه دار حمام / ۴۷۹
- جبرائیل، جبرئیل / ۱۶۵، ۲۳۶، ۳۵۸، ۵۲۵
جفتک چارکش / ۱۱۵
جلوبگیر / ۴۴۸
- جنگ انداختن خروس / ۴۴۱، ۴۴۲
جنگ جهانی اول / ۲۹۷
- جن گیر، جن گیری / ۱۶۲، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۸، ۲۰۴، ۲۱۷، ۳۴۰، ۴۴۴
جواهرسازی / ۳۴۰
جو کی / ۲۱۲
- جهود / ۶۵، ۱۸۹، ۲۷۹، ۴۰۱
جیب بر / ۶۷
- چادر دوزی / ۳۴۰
چارپایه کش / ۴۲۹
- طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶۳۶
چاقوتیز کنی / ۳۴۰
- چاووش خوان / ۴۹۹
چراغچی / ۴۳۰، ۴۵۶
- چرم فروشی / ۳۴۰
چشم بندی / ۴۴۱
چشمه علی / ۱۳۸
- چغاله بادامی / ۱۴۴
چلتوپ - بازی / ۱۱۷
چلنگری / ۳۳۹
- چله نشین / ۴۴۴
چوب فروشی / ۳۴۰
چهار بازار / ۴۹۶
چهار راه حسن آباد / ۲۱۲

- چهار راه سرچشمه / ۵۰۵
- چهارشنبه سوری / ۶۲، ۶۴-۶۶، ۷۵، ۷۷، ۸۱، ۸۲، ۸۶، ۸۹، ۱۰۴
- چین / ۲۶۱
- حاج احمد میرزا / ۲۳۰
- حاجت روائی / ۴۴۶
- حاج حسین آقا ملک التجار / ۵۰۵
- حاج علی غدیر / ۷۰
- حاج میر آغا / ۶۹
- حاجی علی / ۳۱۴
- حاجی علی اصغر سنگتراش / ۲۱۴
- حاجی فیروز / ۷۵، ۱۱۱، ۱۱۳
- حافظ / ۳۰۱
- حجامت چی، حجامت چیگری / ۱۵۰، ۳۴۰
- حرف برسان / ۴۵۶
- حسابگری / ۱۶۲
- حسن، حسنی / ۳۴۲، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۰-۳۷۳، ۴۶۲
- حسین، حسینی / ۳۴۲، ۳۵۰، ۳۶۷، ۳۷۱، ۳۷۲، ۴۶۲، ۴۹۹
- حسین بلند / ۴۶۱
- حسن یوسف / ۱۵۷
- حصیر بافی / ۳۴۰
- حضرت ابراهیم خلیل (ع) / ۹، ۶۳
- حضرت ابو الفضل (ع) / ۳۴۸
- حضرت ابیطالب (ع) / ۵۳۱
- حضرت امام حسن (ع) / ۲۰۲، ۳۴۸، ۴۲۵، ۵۳۶
- حضرت امام حسین سید الشهداء (ع) / ۱۰، ۶۳، ۲۰۲، ۲۵۵، ۲۹۴، ۳۴۸، ۴۲۴، ۴۲۵، ۵۳۱، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۴۹
- حضرت امام رضا (ع) / ۹، ۳۴۸، ۴۴۵، ۴۹۹
- حضرت امام زین العابدین (ع) / ۳۴۸، ۴۲۵، ۴۴۵
- حضرت امام علی (ع) (امیر المؤمنین) / ۱۰۳
- طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶۳۷
- ۲۰۲، ۲۷۶، ۳۲۱، ۳۴۷، ۳۴۸، ۴۲۵، ۴۴۳، ۴۴۵، ۴۷۰، ۴۹۹، ۵۳۱، ۵۴۹، ۵۵۱
- حضرت امام محمد باقر (ع) / ۱۰
- حضرت امام موسی ابن جعفر / ۲۹۲، ۳۴۸، ۴۴۵
- حضرت خدیجه (س) / ۴۴۰

- حضرت داوود (ع) / ۲۰۳
- حضرت رقیه (س) / ۴۲۵، ۵۲۶
- حضرت زهرا (س) / ۱۰، ۲۷۷، ۴۲۵، ۵۲۶
- حضرت زینب (س) / ۴۲۵، ۴۹۹، ۵۲۶
- حضرت سلیمان (ع) / ۱۹۱، ۲۰۳، ۵۵۴
- حضرت صاحب الزمان (ع) / ۳۴۸
- حضرت عباس (ع) / ۳۴۸، ۴۲۵، ۴۴۲، ۴۴۳
- حضرت عباس علی (ع) / ۲۹۲
- حضرت عبد العظیم (ع) / ۱۳۸، ۱۴۴، ۴۵۰، ۵۰۵
- حضرت علی اصغر (ع) / ۴۴۵
- حضرت علی اکبر (ع) / ۳۴۸
- حضرت عیسی (ع) / ۱۰
- حضرت محمد رسول الله (ص) (رسول اکرم) / ۳۵، ۳۶، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۹۴، ۳۴۷، ۴۰۱، ۴۱۹، ۴۲۵، ۴۲۷، ۴۳۱، ۴۳۶، ۴۴۰، ۴۸۱، ۵۰۸
- حضرت موسی (ع) / ۳۵، ۶۳، ۷۱، ۴۹۹، ۵۵۳
- حضرت یوسف (ع) / ۴۹۹
- حق راه بگیر / ۴۵۰
- حق زن / ۴۴۴
- حق مولا بگیر / ۴۵۷
- حقوق بگیر / ۳۵
- حقه بازی / ۴۴۱
- حکاک، حکاکی / ۶۵، ۳۴۰
- حلبی سازی / ۳۳۹
- حلوائی / ۷۸، ۲۵۸، ۳۴۰
- حلوا ماما جیم جیمی / ۱۵۵
- حمالی / ۳۴۰
- حمال جنی / ۲۱۲
- حمام جهود / ۷۱
- حمام کلیمی ها / ۵۱۹
- حمامی / ۲۸۰، ۳۴۰، ۴۵۸
- خاتم کاری / ۳۴۰
- خادم امامزاده / ۴۵۸
- خادم مسجد / ۴۵۸
- خال سیاه بند / ۴۴۹

- خاله همدم / ۱۴۲
خانم آغا / ۷۰
خانه شاگردی / ۳۴۰
ختم برچین / ۴۳۱
خراسان / ۴۹۹
طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶۳۸
خراطی / ۳۴۰
خریزه‌ای [خریزه‌فروش] / ۱۵۲
خرده‌فروشی / ۳۴۰
خرس رقصان، خرس رقصانی / ۴۸۶، ۴۴۲
خرکچی گری / ۳۳۹
خشت مالی / ۳۳۹
خضر نبی (ع) / ۱۴۰
خلاپاک کن / ۳۴۰
خلیفه نانوائی / ۴۷۹
خمیر گیر / ۲۸۰، ۲۸۱، ۴۷۹
خواب بین / ۴۴۵
خواننده / ۵۴
خودجنبانان / ۵۳
خودفروش / ۵۴
خوراکی و میوه‌فروش / ۱۴۳
خیابان لاله‌زار / ۴۹۵
خیابان مولوی / ۱۲۰
خیابان ناصریه / ۴۹۵
خیاری [خیارفروش] / ۱۴۸
خیاط، خیاطی / ۱۱، ۳۳۹
داستان سرائی / ۴۴۱
داش، داش مشدی، داش مشدی گری / ۲۸۴، ۴۰۰، ۴۰۳، ۴۶۲، ۴۶۳
دانیال / ۱۷۲، ۱۷۳
داوود / ۲۰۳
داوود نبی (ع) / ۶۳ (نیز- حضرت داوود)
دایه / ۴۵۶
دباغخانه / ۶۹، ۷۰

دجال / ۵۳۸
دجله / ۱۶
دخل زن / ۴۴۹
درباز کن / ۴۵۳
دربان / ۴۵۶
دربند / ۵۰۵
درکه / ۵۰۵
دروازه ارک / ۷۴
دروازه باغشاه / ۱۳۸
دروازه خانی آباد / ۱۳۸
دروازه خراسان / ۱۳۸
دروازه دوشان تپه / ۱۳۰
دروازه دولاب / ۱۳۰
دروازه دولت / ۱۳۰
دروازه شاه عبد العظیم / ۱۳۸
دروازه شمیران / ۱۳۰
دروازه غار / ۱۳۸
دروازه قزوین / ۱۳۸
دروازه گمرک / ۱۳۸
درویش / ۲۹۷، ۴۲۴، ۴۴۴
طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶۳۹
درویش خان / ۱۲۶
دزاشیب / ۵۰۵
دزد، دزدی / ۲۷۷، ۳۴۰
دستش ده - بازی / ۴۵۰
دستفروش / ۱۲۳، ۲۹۲، ۳۴۰
دشتبان / ۱۳۸، ۴۵۸
دعافروشی / ۴۴۱
دعانویس / ۶۵، ۶۷، ۴۴۴
دکان بر / ۴۵۱
دلاک، دلاکی / ۳۴۰، ۴۵۸
دلالی / ۳۴۰
دماوند - کوه / ۵۳۸

- دم‌دستی - سرپائی / ۴۳۱
دوات گری / ۳۳۹
دواخانه‌چی / ۱۵۵
دوافروش / ۱۱۰
دوخته‌فروش، دوخته‌فروشی / ۶۱، ۳۴۰
دوشان‌تپه / ۱۳۰
دوزنده / ۱۱
دوغ‌فروش / ۱۵۴
دولاب / ۱۳۰، ۱۳۸، ۱۴۸
دولت‌آباد / ۱۳۸
دهلی / ۲۱۲
دیزی‌پزی / ۳۳۹
ذغالفروش / ۴۷۱
ربابه‌خانم / ۶۹
رحل و قرآنی / ۴۲۹
رخت‌عوض‌کن / ۱۲۳
رزازی / ۳۳۹ (نیز - برنج‌فروشی)
رشت، رشتی / ۹۴، ۱۴۴، ۲۹۵
رشوه‌خور / ۴۵۳
رشوه‌گیر، رشوه‌بگیر / ۲۸۱، ۴۵۳
رضا شاه، رضا خان / ۳۴، ۳۵، ۷۸، ۹۳، ۱۱۳، ۱۲۴، ۴۵۵
رفوگری / ۳۳۹
رمال، رمالی / ۱۶۲، ۱۷۳-۱۷۷، ۲۰۴، ۲۰۷، ۳۴۰
رمال و سرکتاب بازکن / ۴۴۴
رمال و فال‌بین / ۱۶۱
رمضون / ۳۹۲، ۳۹۳
رنگری / ۳۳۹
روز عرفه / ۱۰
روس / ۲۰۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۴۵۸
روضه‌خوان / ۱۱۰، ۳۴۰، ۴۲۵، ۴۳۳، ۴۹۶، ۵۰۶
روغن‌کشی / ۳۳۹
طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶۴۰
روم / ۱۵ (جنگ)، ۱۶ (پادشاه)، ۲۶۱

- رویحی و فرنی پزی / ۳۳۹
ریاضت کش / ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۶
ریخته گری / ۳۴۰
زالوئی / ۳۴۰
زرتشت / ۶۳
زرگری / ۳۴۰
زرگنده / ۵۰۵
زمرد (حاجی فیروز) / ۱۱۳
زنجیر پاره کنی / ۴۴۲
زنجیر دار / ۴۵۶
زیارت نامه خوان / ۴۴۰
ژاندارم / ۴۵۷، ۴۵۸
ساعت سازی / ۳۴۰
ساقدوش / ۴۲۰
سبزی فروش / ۴۴۱
سبزه گره زدن / ۱۳۹
سبزی فروش، سبزی فروشی / ۵۹، ۶۱، ۱۴۹، ۳۹۴
سبزی کار امین الملک / ۱۳۸
سحر خوان / ۵۰۹
سحرزده / ۶۹
سخنور، سخنوری / ۴۰۰، ۴۶۴، ۴۸۲
سرآسیاب / ۱۳۸
سراجی / ۳۴۰
سرخاب / ۳۱۲
سرخاب الرمل / ۱۷۲
سرطاس نشان، سرطاس نشانی / ۱۶۲، ۴۴۴
سرطویله دار / ۴۵۶
سر و گوش بجنب / ۷۵
سعادت (حاجی فیروز) / ۱۱۳
سعدی / ۳۰۱
سفره انداز / ۴۳۰، ۴۴۵
سقائی / ۳۳۹
سقاخانه دار / ۴۴۳

- سکه قلب کن / ۱۲۳
سلمانی / ۳۴۰
سلیمان / ۲۰۳
سلیمانیه / ۱۳۰
سلیمون / ۳۹۶
سماورسازی / ۳۳۹
سمساری / ۳۴۰
سمنان / ۷۶، ۷۸
سنگ تراشی / ۳۴۰
طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶۴۱
سورچی، سورچی گری / ۳۳۹، ۴۵۶
سه راه کارخانه سیمان / ۱۳۸
سیاه / ۱۱۴
سیاه بخت / ۶۹
سیاهی کوب / ۴۳۰
سیب قند کی [فروش] / ۱۵۱
سید بحرینی / ۲۹۴
سید ضیا الدین [طباطبائی] / ۲۹۲
سید عزیز روضه خوان / ۲۰۱
سید علی محمد باب / ۲۰۰
سید قندی / ۴۳۸
سید نیم کاکل - سید عزیز روضه خوان
سیراب فروش / ۳۹۸
سیرابی پزی / ۳۳۹
سیزده بدر / ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۸، ۱۳۹
شاطر محمد تقی / ۴۸۹
شام / ۱۶
شاه پریان / ۲۳۰
شاه چراغ (ع) / ۷۴
شاه شترقربانی / ۱۱
شاه عباس / ۲۷۵، ۵۰۱
شاه عبد العظیم / ۱۳۸ (نیز - حضرت عبد العظیم (ع))
شبرو / ۲۷۷

- شتربان / ۴۸۶
شترقربانی [مراسم] / ۱۱
شجره / ۱۷۲
شربت (حاجی فیروز) / ۱۱۳
شرلی - برادران / ۲۷۵
شریف آباد / ۱۵۱
شعربافی / ۳۳۹
شکرریزی / ۲۵۸
شمس العماره / ۵۰۹
شمع الرمل / ۱۷۲
شمع روشن کن / ۴۴۰
شمع فروش / ۴۴۰
شمیران، شمران، شمرون / ۷۶، ۱۵۲، ۴۷۹
شوکت / ۴۹۴، ۴۹۵
شهریار / ۲۳۵
شیث / ۱۷۲
شیخ حسن / ۲۰۱
شیخ عطار / ۲۱۲
شیخ یوسف / ۲۱۲
شیراز / ۶۶، ۷۴
شیرق / ۱۷۲
شیره خانه دار، شیره خانه داری / ۳۴۰، ۴۴۷
شیرینی فروش، شیرینی فروشی / ۶۱، ۳۴۰
طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶۴۲
شیشه بری / ۳۴۰
شیشه گری / ۳۴۰
صبح / ۴۲۵
صحیفه سجادیه / ۱۱، ۵۲۵
صفائیه / ۱۳۸
صنعتگر / ۴۷
طاقشال انداز / ۴۳۰
طبابت موروثی / ۳۴۰
طبرستان / ۵۱، ۵۳

طبق کش، طبق کشی / ۳۴۰، ۴۳۰
طیب / ۱۱۰، ۱۱۱
طواف، طوافی / ۲۹۲، ۳۳۹، ۴۴۷
طوس / ۴۹۹
طهران، طهرانی / ۲۳۶، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۷۵، ۴۸۰، ۴۹۷
طهمورث / ۶۳
ظرفی [ظروف کرایه‌بده] / ۴۲۹
عبد الله آباد / ۱۳۸
عبابابی / ۴۵۰ (نیز - بابی)
عبادوزی / ۳۳۹
عباس / ۲۱۲، ۲۱۵، ۳۵۰
عباس ابن مثنال / ۱۷۲
عجایب هفتگانه / ۱۷۴
عجم / ۱۶، ۶۹
عراق / ۵۱
عرب، عربی / ۹، ۱۵، ۱۶، ۶۹
عربده کش / ۴۴۷
عرق خور، عرق خوری / ۱۱۵، ۱۲۴، ۱۵۳، ۴۰۳
عرق فروش، عرق فروشی / ۱۵۳، ۱۵۵، ۳۴۰
عزب خانه‌داری / ۳۴۰
عزرائیل / ۳۵۸، ۵۲۵، ۵۳۸، ۵۴۲
عصاری / ۳۳۹
عطار، عطاری / ۵۴، ۳۰۳، ۳۳۹، ۳۸۴
عطر فروشی / ۳۴۰
عقیق تراشی / ۳۴۰
علافی / ۴۷۳
علی / ۳۵۰، ۵۱۹
علی آباد کله‌عمر / ۷۸
علی شاه عوض / ۲۳۵
عمامه به سر / ۴۳۲
عمامه پیچی / ۳۳۹
طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶۴۳
عمر / ۷۸، ۴۷۰

- عمران / ۷۱
عمرکشان / ۸۹
عمه مریم / ۱۴۲
عمله‌ی طرب / ۱۲۵
عمله‌گی / ۳۳۹
عمو نوروز / ۶۴، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳
عوج بن عنق / ۵۳۸
عید غدیر / ۱۰
عید فطر / ۱۰، ۱۲
عید قربان / ۱۰، ۱۱، ۲۱
عید نوروز / ۵۴، ۵۶، ۱۰۱، ۱۲۷
عیسوی / ۲۷۶ (نیز - مسیحی‌ها)
عیسی / ۶۸
عین الدوله / ۴۳۸
عین الرمل / ۱۷۲
غزل خوان / ۴۶۴
غش کن / ۴۴۵
غلام بیچه / ۵۱۳
غول بیابان / ۱۵
غیب‌گو / ۴۴۵
فاحشه‌خانه‌دار / ۴۴۷
فارس / ۱۴
فارسیان / ۱۶
فاطمه / ۴۹۹
فال‌بین، فال‌بینی، فال‌بینی و رمالی، فال‌بین - کوچه‌گرد / ۱۶۲، ۱۷۸، ۳۴۰، ۴۴۳، ۴۴۴
فتحعلی شاه / ۷۴
فتواگردان / ۴۴۵
فراش، فراش‌نایب، فراشباشی / ۱۷۶، ۳۴۳، ۴۳۵، ۴۵۳، ۴۵۶
فراشی - جارو / ۳۰۳
فرانسه، فرانسوی / ۸۳، ۸۴، ۲۶۱
فرح‌آباد / ۱۳۸
فرحزاد / ۱۴۵، ۵۰۵
فرش‌انداز / ۴۲۹

- فرش فروشی / ۳۳۹
فرنی یز / ۲۸۰
فکلی گشته / ۳۰۱
فیروز (حاجی فیروز) / ۱۱۳
قاب و قدحی / ۴۳۰
قابیل / ۱۵
قاپوچی / ۴۵۶
قاجار / ۱۷۴، ۲۱۲، ۲۳۰ (شاهزاده)
طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶۴۴
قاری / ۴۲۸
قاشق زنی / ۹۱، ۹۲
قالی بافی / ۳۴۰
قباارخلاقی / ۱۲۳ (دوره گرد)، ۱۵۴
قباد / ۶۳
قبرستان ظهیر الدوله / ۲۱۳
قداره بند / ۴۰۳
قرآن مجید / ۲۱، ۲۴، ۳۲، ۱۸۹، ۲۱۶، ۵۳۰
قراضه بخر / ۱۵۴
قربانعلی / ۱۱۱
قریش / ۴۲۱
قزوین، قزوینی / ۶۷، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۳، ۳۰۲
قصابی / ۳۳۹
قفل و کلیدی، قفل کلیدسازی / ۱۶۰، ۳۴۰
قلندر / ۲۹۷، ۴۴۴
قلهک / ۵۰۵
قلیان چاق کن / ۴۷۹
قلیان گردانی / ۲۱۰
قمارباز / ۲۵، ۴۶۴
قمارخانه دار، قمارخانه داری / ۳۴۰، ۴۴۷، ۴۶۱
قمارراه انداز / ۴۴۸
قمر بنی هاشم (ع) / ۲۹۲، ۳۴۸
قنات شاه / ۶۶
قوام الدوله / ۲۰۷

- قوام السلطنه / ۱۲۱
قورخانه / ۸۴
قهوه‌چی، قهوه‌چی گری / ۳۳۹، ۳۴۷، ۴۰۰، ۴۲۹، ۴۶۰
کارد و قمه‌کش / ۴۴۷
کاروانسرای شاه‌عباسی / ۵۰۱
کاسب / ۲۸۱ (دزد)، ۴۰۳
کاسه بشقابی / ۱۵۹
کاسه کوزه‌دار / ۴۴۹، ۴۶۴
کاسه‌لیس / ۴۵۹
کاشان، کاشانی، کاشی / ۶۶، ۷۶، ۲۷۵
کاشی‌پزی / ۳۴۰
کاظمین / ۱۰
کاغذنویسی / ۳۴۰
کالسکه‌چی / ۴۵۶
کاهوئی [کاهوفروش] / ۱۴۴
کبوترپرانی / ۷۵
کتاب‌بینی / ۱۶۲، ۱۷۸
کدخدا / ۴۵۷، ۴۵۸
کدوئی [کدوفروش] / ۱۴۹
کربلا / ۲۲۷، ۲۳۵، ۲۹۲، ۲۹۸، ۳۴۷، ۳۴۸، ۴۲۳، ۴۹۹، ۵۴۹
کرج / ۱۵۱، ۱۹۵
طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶۴۵
کرمانشاهی / ۱۰۷
کره‌ای / ۱۴۷
کریم / ۶۷-۶۹
کشتی بالابوم-بازی / ۱۲۰
کشتی‌گیری / ۴۴۲
کشف حجاب / ۱۲۴، ۴۶۵
کشیکچی / ۴۶۵
کعبه / ۹
کفاش / ۶۱
کف / ۱۲۳، ۴۴۹
کفش جفت کن / ۴۲۹

- کفن پوش / ۴۴۹
کلاشی / ۳۴۰
کلاهدوز / ۶۱
کلفت / ۱۳۸
کلوخ اندازان / ۱۲۷
کله پز، کله پزی / ۲۸۰، ۳۰۲، ۳۳۹
کلیمی، کلیمی ها، کلیمیان / ۳۵، ۷۱، ۱۵۳، ۱۵۵ (نیز - یهودی)
کمانچه کش / ۴۸۲
کمیسری / ۲۰۴
کمیل / ۴۲۵
کناسی / ۳۴۰
کنت مونت کریستو / ۲۱۲
کنزالد قایق / ۱۷۲
کوزه انداز / ۲۸۰
کوزه پزی / ۳۳۹
کوزه فروش / ۶۶، ۸۶
کوزه گری / ۳۳۹
کوفه / ۱۴ طهران قدیم ؛ ج ۴ ؛ ص ۶۴۵
لی، کولی کف بین، کولی فال گیر / ۶۷، ۱۵۶، ۴۴۴
کوه طور / ۶۳
کیکاهوش / ۱۸۷
کیمیگری / ۴۴۴
گاری سازی / ۳۴۰
گاوداری / ۳۳۹
گدا، گدائی، گدا فطرت / ۱۰۹، ۲۸۵، ۲۹۲، ۲۹۷، ۳۴۰، ۴۵۲، ۴۵۸
گذر آب منگل / ۲۱۵
گذر لوطی صالح / ۱۹۵
گرانفروش / ۲۸۱
گردفروش / ۴۴۱
گردن کلفت / ۳۴۳، ۴۴۸، ۴۶۳
گرگاب اصفهان / ۱۵۲
گرمک طالبی فروش / ۱۵۰
گزمه / ۵۵۰

- گلابدره / ۵۰۵
طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶۴۶
گلاب گیری / ۳۴۰
گلاب و قهوه ریز / ۴۲۹
گلابی فروش / ۱۵۲
گل پونه نعنا پونه ای / ۱۴۳
گلیم بافی / ۳۴۰
گلین آغا / ۶۷-۶۹
گلین زاده نورخاتون- گلین آغا
گنبد گردون / ۵۴۱
گوجه ای [گوجه سبز فروش] / ۱۴۴
گورستان ابن بابویه / ۱۳۸
گیلاس فروش / ۱۴۹
گیلان / ۱۴۴، ۲۹۵
گیوه دوزی / ۳۴۰
گیوه فروش / ۶۱
لات / ۴۰۰ (نیز- لش و لات)
لار / ۱۴۶، ۱۴۷
لشکرک / ۵۰۵
لش گردن کلفت / ۴۵۰
لشوش / ۷۸، ۳۴۳، ۴۴۸، ۵۰۷، ۵۳۶
لش و لوش، لش و لات / ۱۱، ۴۰۳، ۴۴۷
لقمان / ۱۷۲
لله / ۴۵۶
لوطی، لوطی گری، لوطی بازی، لوطی باشی / ۱۵۸، ۳۰۲، ۳۲۳، ۳۴۳، ۴۰۰، ۴۰۲، ۴۴۷، ۴۶۵
لوطی تار و دنبکی، لوطی دنبک زن / ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۴۲
لوطی عنتری / ۴۸۲
لیلاج / ۴۴۸
لیلی و مجنون- مهره / ۶۵، ۱۵۶
مأمور وصول / ۴۵۷، ۴۵۸
مارگیری / ۴۴۱
ماروت / ۱۶۴
مازندران / ۳۵۷، ۴۷۱

- ماست بندی / ۳۳۹
- ماستی [ماست فروش] / ۱۴۶
- ماشای الله خانم / ۲۱۴
- ماشین دودی / ۵۰۱
- مال بخر / ۴۵۱
- ماوراء النهر / ۵۱
- ماهی فروش / ۵۹، ۶۱
- مبارک (حاجی فیروز) / ۱۱۳
- مباشر / ۴۵۷، ۴۵۸
- متولی / ۴۵۶
- مثنوی معنوی / ۵۰۷
- مجلس آرا / ۴۳۰
- طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶۴۷
- محرر / ۴۵۶، ۵۱۳
- محلہ کلیمی ها / ۳۶
- محمد / ۱۵۸، ۱۵۹
- محمد رضا شاه [پهلوی] / ۲۱۵
- محمد علی شاه [قاجار] / ۳۹۶، ۴۳۸
- محمود / ۳۹۶
- مختار ثقفی / ۶۳
- مداح / ۴۶۴
- مردہ خور / ۴۲۸، ۴۳۲
- مردہ گردان / ۴۴۴
- مرشد / ۲۲۵
- مریم - پیراهن بی درز / ۴۶۳
- مزدکیان / ۶۳
- مسئله گو / ۴۴۱
- مسجد چهل ستون / ۳۸۰
- مسجد ماشای الله / ۱۳۸
- مسجد مشیر السلطنه / ۵۰۹
- مسیحی ها / ۶۴ (نیز - عیسوی)
- مسگری / ۳۴۰
- مشاعرہ / ۴۸۲

- مشهد / ۳۴۸، ۴۲۳، ۴۹۹
- مشهدی حسین / ۲۱۵
- مشهدی غلامحسین گزی / ۴۹۴، ۴۹۵
- مشهدی محمد علی / ۷۰
- مصالح فروشی / ۳۴۰
- مصدق الرمل / ۱۷۲
- مصر / ۱۴
- مصطفی / ۳۴۲
- مطرب، مطربی / ۵۳، ۱۱۱، ۱۲۴-۱۲۶، ۳۴۰
- مطرب دوره‌ای / ۴۸۲
- مطرب روح‌ضی / ۱۱۳
- مظفر الدین شاه / ۸۴، ۲۹۴، ۴۳۸
- مفتاح الکنوز / ۱۷۲
- مفتاح ارمل / ۱۷۲
- مفت‌بر / ۱۱
- مفت‌خور / ۲۸۵، ۴۳۹، ۴۴۸، ۴۵۵، ۴۵۷
- مقنی، مقنی گری / ۴۷، ۳۴۰
- معاویه / ۲۷۶
- معتصم / ۱۰
- معرکه گیر، معرکه گیری / ۲۲۵، ۳۴۰
- مکبر / ۴۳۵
- مکه / ۱۱، ۱۱۳، ۲۲۷، ۲۳۵، ۳۴۸، ۴۲۳، ۴۹۹
- ملانما / ۴۵۷
- ملایر / ۶۶
- ملک نقاله / ۱۹۷، ۱۹۸
- منبت کاری / ۳۴۰
- منبر معجزه کن / ۴۴۳
- منصور آباد / ۱۳۸
- مؤتمن الملک / ۲۸۲
- مؤذن / ۲۷۷، ۲۷۸، ۴۱۹، ۴۳۵
- طهران قدیم، ج ۴، ص: ۶۴۸
- موسی / ۶۸، ۲۰۳
- موصل / ۱۴

- مولوی پیچی / ۳۳۹
مهتر، مهتری / ۳۳۹، ۴۵۶
میخ فروشی / ۳۴۰
میدان اداره رادیو / ۷۴ (نیز - میدان ارک)
میدان ارک [میدان پانزده خرداد] / ۶۶، ۷۲
میدان امین السلطان / ۱۲۰
میدان پانزده خرداد / ۶۶، ۷۴ (نیز - میدان ارک، میدان اداره رادیو)
میدان توپخانه [میدان امام خمینی] / ۱۱، ۸۳، ۸۴
میدان سید اسماعیل / ۱۲۰، ۱۵۵ (نیز - میدان کاه فروشها)
میدان کاه فروشها / ۱۲۰
میدان کهنه فروشها / ۱۵۵
میدان نقاره خانه / ۷۲، ۷۴
میرآبی / ۳۳۹
میرآخور / ۱۴۸
میرزا / ۵۱۳
میرزا اسماعیل / ۲۳۰، ۲۳۲
میرزا موسی خان / ۴۶۰، ۴۶۱
می فروشی / ۱۵۳
میکائیل / ۳۵۸، ۵۲۵
مینا کاری / ۳۴۰
میوه فروش / ۱۵۰
نادر شاه / ۷۴
ناصر الدین شاه / ۵۴، ۸۳، ۱۴۸، ۵۱۰
نانوا، نانوائی / ۷۸، ۲۸۰، ۳۳۹، ۳۴۶
ناوه کشی / ۳۳۹
نچار دوره گرد / ۱۶۱
نچاری / ۳۴۰
نسخه گردان / ۴۴۵
نسیه بر / ۱۰۹
نظر کرده شده / ۴۴۵
نظمیه / ۲۰۴
نعلبندی / ۳۳۹
نعلچی گری / ۳۳۹

نعاتر خونى / ۶۱

نقاره چى / ۶۶ (شاهى)، ۷۴

نقاش / ۳۴۰

نقال، نقالى / ۳۴۰، ۴۶۴، ۴۸۲

نقره سازى / ۳۴۰

نقىب / ۲۸۵، ۲۹۴، ۲۹۷

نماز خوان / ۴۰۳

نمرود / ۶۳

ننه پيرزن / ۶۴، ۱۰۲

نوح ینغمبر / ۴۴۶